بلوچ‌ها

از مازندران تا بلوچستان

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

داکتر محیی‌الدین مهدی

بلوچ‌ها
از مازندران تا بلوچستان

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تألیف:
داکتر محیی‌الدین مهدی

آدرس: کابل، جاده‌ی آسمایی، جوی شیر، بازار کتاب‌فروشی‌ها،
کوچه‌ی چهارم
شماره‌های تماس: ۰۷۸٤۱۰۰۹۱۲- ۰۷۰۰۲۹۰۱٤

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مشخصات کتاب

• **عنوان:** بلوچ‌ها از مازندران تا بلوچستان
• **مؤلف:** داکتر محیی‌الدین مهدی
• **ویرایش و برگ‌آرایی:** خانه‌ی ویرایش افغانستان
• **طرح جلد:** ذکریا محمدی
• **حروف‌چینی:** ذکریا محمدی
• **ناشر:** انتشارات امیری
• **چاپ و صحافی:** چاپ اول، ۱۳۹۶ خ، کابل، چاپخانه امیری
• **نوبت و سال چاپ:** اول، ۱۳۹۶ خورشیدی
• **بهاء:** ۳۰۰ افغانی
• **شماره‌گان:** ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹-۳۸-۶۱۲-۹۹۳۶-۹۷۸
ISBN: 978-9936-612-38-9

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تقدیم به مردمان سرزمین بلوچستان
که جان‌مایه‌ی این مجموعه‌ی پریشان بوده‌اند.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست

پیشگفتار ۱

۱- دیباچه

یک: معرفی منابع و مآخذ کتاب ۷

دو: تصاویر و نقشه‌ها ۳۹

۲- متن کتاب

جغرافیای طبیعی و سیاسی بلوچستان

۱- موقعیت بلوچستان ۱۰۵

۲- بلوچستان غربی ۱۰۵

۲-۱- سرهد ۱۰۵

۲-۲- سراوان ۱۰۶

۲-۳- بمپور ۱۰۶

۲-٤- مکران ۱۰۶

۲-۵- بلوچستان شرقی ۱۰۶

۲-۵-۱- شهرستان‌های بلوچستان شرقی ۱۰۷

۲-۵-۲- اداره ۱۰۷

۲-۵-۳- کوه‌های بلوچستان ۱۰۷

۲-۵-٤- سلسله‌ی کوه‌های براهوی ۱۰۸

۲-۵-۵- رودهای بلوچستان ۱۰۸

۲-۵-٦- اقلیم بلوچستان ۱۰۹

جغرافیای تاریخی

۱- دوره‌ی پیش از اسلام ۱۱۱

۱-۱- قبایل سک‌ها قبل از میلاد ۱۱۳

۲- عصر اسلامی ۱۱٤

۳- پیشینه‌ی نام بلوچستان ۱۲۱

تبار و زبان بلوچ‌ها

۱- خاستگاه نخستین بلوچ‌ها ۱۲۵

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱-۱- بلوچ در رساله‌ی پهلوی ۱۲۵
۱-۲- بلوچ در شاهنامه‌ی فردوسی ۱۲۷
۱-۳- تبار بلوچ‌ها ۱۳۰
۱-٤- زبان‌های بلوچستان ۱۳۱
۱-۵- زبان‌های ایرانی ۱۳۲
۱-٦- قلمرو تداول زبان‌های بلوچی ۱۳۵
۱-٦-۱- فقه‌اللغه‌ی بلوچ ۱۳۵
۱-٦-۲- اطلس زبان بلوچی ۱۳٦
۱-٦-۳- آثار مکتوب بلوچی ۱۳٦
۱-٦-٤- نظام نوشتاری ۱۳۸
۱-٦-۵- ویژگی‌های زبان‌شناسی بلوچی ۱۳۹
۱-٦-٦- ویژگی‌های نحوی ۱٤۰
۱-۷- گویش‌های زبان بلوچی ۱٤۲
۱-۷-۱- گویش رَخشانی ۱٤۲
۱-۷-۲- سراوانی ۱٤۳
۱-۷-۳- لاشاری ۱٤۳
۱-۷-٤- گویش کچی ۱٤۳
۱-۷-۵- گویش‌های ساحلی ۱٤٤
۱-۷-٦- بلوچی تپه‌ی شرقی یا بلوچی شمالی ۱٤٤
۱-۸- همگویی‌های بلوچی با براهویی ۱٤٤
۱-۹- مذهب و معتقدات بلوچ‌ها ۱٤۵

مهاجرت به شرق و روند تشکیل قبایل

۱- تا زمان فتح ایران به دست اعراب ۱٤۹
۲- اقامت بلوچ‌ها در خراسان و سیستان ۱٤۹
۳- پیشینه‌ی بلوچ‌ها ۱۵۲
٤- تراکم نفوس بلوچ‌ها ۱۵۳
۵- بلوچ‌های خراسان و سیستان ۱۵٤
٦- جابجایی بلوچ‌ها در خاران و مکران ۱۵٤
۷- بلوچ‌های افغانستان ۱۵۵
۸- بلوچ‌های خارج از بلوچستان ۱۵۵
۹- نفوس بلوچ‌ها ۱۵۵
۱۰- کمیت نفوس بلوچستان پاکستان ۱۵٦
۱۱- قبایل بلوچ در بلوچستان شرقی ۱۵۷

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱۲- بلوچ‌های غربی ۱۵۸
۱۳- بلوچ‌های افغانستان ۱۵۹
۱۳-۱- شاخه‌های منسوب به بلوچ ۱۶۱
۱۳-۲- طوایف منسوب به پشتون ۱۶۱
۱۳-۳- طوایف منسوب به تاجیک و فارس ۱۶۱

تاریخ دولت‌داری در بلوچستان و سند

۱- حکومت سومره و سمه ۱۶۵
۱-۱- فتح سند بدست محمود غزنوی ۱۶۵
۱-۲- سلسله‌ی جامان ۱۶۵
۲- خان‌نشین‌ها و اقتدارهای محلی ۱۷۰
۲-۱- دره‌ی بولان و سیبی ۱۷۰
۲-۲- در جنوب بلوچستان ۱۷۰
۲-۳- سایر حاکمیت‌ها ۱۷۰
۲-٤- تاریخ خانواده‌ی کلهوره ۱۷۱
۲-۵- تاریخ میران تالپوری سنده ۱۷٤
۲-٦- نسب‌نامه‌ی حکمرانان شاعر تالپوری ۱۷٦
۲-۷- خاندان خانان قلات ۱۷۷
۲-۷-۱- آغاز حاکمیت در خان‌نشین کلات ۱۷۹
۲-۸- پایان کار خاندان کلهوره ۱۸۱
۳- نماینده انگلیس در سند ۱۸۲
٤- اهمیت خان‌نشین کلات ۱۸۲
۵- سازمان‌های اداری- سیاسی بلوچ ۱۸٤

استعمار

(بریتانیا و روند اشغال بلوچستان)

۱- ابتدای حضور انگلیس در قلمرو گورکانی ۱۸۷
۲- گسترش استعمار در بلوچستان ۱۸۸
۳- اشغال سند توسط انگلیس ۱۹۰
٤- مسئله‌ی بلوچستان برای قاجاریه ۱۹۱
۵- تبدیل بلوچستان شرقی به پایگاه نظامی انگلیس ۱۹٤
٦- سیاست پیشروی انگلیس ۱۹٦
۷- سیاست خزنده‌ی ایران قاجاری ۱۹۸
۸- اهمیت معاهده با خداداد خان ۱۹۹
۹- راهکار تهدید و تطمیع ۲۰۰

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۰- موقعیت نمایندگی‌های انگلیس ۲۰۲
۱۱- سلب استقلال قلات ۲۰۳
۱۲- از معاهده‌ی ۱۸۷٦م تا ادغام بلوچستان به هیئت دولت پاکستان ۲۰۳
۱۳- بلوچستان شَرقی در نیمه‌ی اول قرن بیست ۲۰٤
۱۳-۱- قیام مسلحانه‌ی قبایل افغان ۲۰٤
۱۳-۲- در جریان جنگ جهانی اول ۲۰٤
۱۳-۳- بلوچستان میان دو جنگ ۲۰٦
۱۳-٤- مفهوم ولایت کمیسار ۲۰۷
۱۳-۵- واحدهای اداری ۲۰۸
۱۳-٦- بلوچستان شرقی پس از جنگ دوم جهانی ۲۰۹
۱۳-۷- اراضی قابل زرع ۲۰۹
۱۳-۸- زمین‌داران بلوچستان شرقی ۲۱۰
۱۳-۹- اقتصاد غیر کشاورزی ۲۱۱
۱۳-۱۰- پیدایش بورژوازی ۲۱۲
۱٤- نهادها و سازمان‌های نوین در بلوچستان بعد از بریتانیا ۲۱٤

بلوچستان غربی

۱- اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان غربی ۲۱۷
۲- نگاه ایرانی به بلوچستان ۲۱۷
۲-۱- جغرافیای اداری ۲۱۷
۲-۲- آغاز تاریخ معاصر بلوچستان ۲۱۸
۳- با آن که شاهان صفوی ۲۱۸
۳-۱- بلوچ‌ها در برابر نادر ۲۱۹
۳-۲- محبت‌خان بنیان‌گذار خانی قلات ۲۱۹
۳-۳- محورهای مخالفت با نادر ۲۲۰
۳-٤- نادر و تقسیم سند ۲۲۰
۳-۵- استیلای دولت قاجار بر بلوچستان غربی ۲۲۱
۳-٦- آشوب در کرمان و بلوچستان ۲۲۱
۳-۷- نخستین تماس انگلیس با ایران ۲۲۱
۳-۸- معاهده انگلیس با ایران بر ضد شاه افغان ۲۲۲
۳-۹- مصروفیت‌های رقبای اروپایی و منطقه‌ای انگلیس ۲۲۲
۳-۱۰- اتحاد روس و فرانسه ۲۲۲
۳-۱۱- پایان مناسبات حسنه‌ی روس و فرانسه ۲۲۳
۳-۱۲- عطف توجه از اروپا به آسیای میانه ۲۲۳

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۳-۱۳- پیدایش دانش شرق‌شناسی ۲۲٤
۳-۱٤- آغاز منازعه‌ی منطقه‌ای بر سر هرات ۲۲٥
۳-۱٥- واحدهای مستقل سیاسی در آغاز قرن نزدهم ۲۲٥
۳-۱٦- خان‌نشین‌های آسیای میانه ۲۲٥
۳-۱۷- منازعات مرزی روسیه و ایران ۲۲٦
٤- انگلیس و تحقیر ایران ۲۲۷
٥- رؤیای عباس میرزا ۲۲۸
٦- تعلل در اقدامات نایب‌السلطنه ۲۲۸
۷- نخستین تماس انگلیس با دوست محمد خان ۲۲۹
۸- معاهده‌ی کهندل خان، کامران میرزا و یار محمد خان با ایران ۲۳۰
۹- قطع مناسبات انگلیس با ایران ۲۳۰
۱۰- انگلیس و تسخیر قندهار و کابل ۲۳۱
۱۱- وفاداری یارمحمد خان به ایران ۲۳۲
۱۱-۱-۱- سال نامیمون ۲۳۲
۱۲- پیامدهای مرگ شاه شجاع ۲۳۲
۱۲-۱- نقش آقاخان ۲۳۳
۱۲-۲- مأموریت جدید آقاخان ۲۳٤
۱۲-۳- اصرار انگلیس بر جدایی بلوچستان غربی از ایران ۲۳٤
۱۲-٤- خواست‌های متقابل انگلیس و ایران ۲۳٥
۱۲-٥- نواختن دولت ایران مخالین آقا خان را ۲۳٥
۱۲-٦- استمالت بلوچ‌ها توسط دولت ایران ۲۳٦
۱۲-۷- پیامدهای مرگ محمدشاه ۲۳٦
۱۲-۸- ادامه اغتشاش ۲۳۷
۱۲-۹- پندار ایران بزرگ ۲۳۷
۱۲-۱۰- کهندل خان، فدوی ایران ۲۳۸
۱۲-۱۱- انصراف ایران از حق تملک بر هرات ۲۳۹
۱۳- عود منازعه روس و انگلیس ۲۳۹
۱٤- دوست محمد خان؛ دوست انگلیس ۲٤۰
۱٥- سیاست انگلیس در قبال موضوع هرات ۲٤۱
۱٦- ورود تلگراف به آسیای جنوب غربی ۲٤۲
۱۷- دوره‌ی جدید پیشروی روسیه در آسیای میانه ۲٤۲
۱۸- ترمیم دیوار دفاعی هندوستان ۲٤۲
۱۹- فکر استقلال بلوچستان در لندن ۲٤۳

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۰- راه سوم برای اداره‌ی بلوچستان ۲٤٤
۲۰-۱- تصرف ایرانشان از سوی ایران ۲٤٥
۲۰-۲- تأمین سازش و قرارداد ۲٤٥
۲۰-۳- مرز دو بلوچستان ۲٤۷
۲۰-٤- تصرف کوهک توسط حکمران ایرانی ۲٤۸
۲۰-٥- ابراهیم خان سعدالدوله ۲٤۹
۲۰-٦- حکمیت مرزی میان افغانستان و ایران ۲٥۰
۲۱- اساس ایجاد منطقه‌ی بی‌طرف میان متصرفات روس و انگلیس ۲٥۰
۲۲- توسعه‌ی بلوچستان بریتانیا ۲٥۱
۲۳- سال‌های آرامِ بلوچستان غربی ۲٥۲
۲۳-۱- جدایی مند از بلوچستان غربی ۲٥۳
۲۳-۲- واقعه‌ی پنگ ۲٥۳
۲۳-۳- واقعه‌ی شورگز ۲٥۳
۲۳-٤- سعدالدوله در برابر خان قلات ۲٥٤
۲٤- بلوچستان بعد از سعدالدوله ۲٥٥
۲٥- جانشین ابراهیم خان ۲٥٦
۲٦- نگاه انگلیسی به بلوچستان غربی (مأموریت در اعماق بلوچستان) ۲٥٦
۲۷- دزدان دریایی یا نخستین کاشفان اروپایی ۲٥٦
۲۸- موقعیت مسقط ۲٥۷
۲۹- گوادر کثیف و باشگاه سند ۲٥۷
۳۰- معنای مکران از نظر هلدیخ ۲٥۸
۳۱- بلوچ‌های غربی ۲٥۸
۳۲- علایم پیشنه‌ی بلوچ‌ها در گیلان ۲٥۹
۳۳- سایکس و ابراهیم خان نانوازاده ۲٦۰
۳٤- بلوچستان غربی در سال ۱۸۹۳ م ۲٦۰
۳٥- مرگ ناصرالدین شاه قاجار ۲٦۰
۳٦- توسعه‌ی بلوچستان غربی ۲٦۱
۳٦-۱- سیستم تولید غلام ۲٦۱
۳٦-۲- فساد حکام ایرانی بلوچستان ۲٦۲
۳٦-۳- بلوچستان سعادتمند و بلوچستان ویران و تباه ۲٦۳
۳۷- تحولات در بلوچستان غربی در اول قرن بیست ۲٦۳
۳۸- دور دوم اغتشاش ۲٦٤
۳۹- بلوچستان غربی در ربع اول قرن بیست ۲٦٤

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۳۹-۱- عصر پهلوی ۲٦٤
۳۹-۲- سیاست سرکوب از سر گرفته شد ۲٦٥
۳۹-۳- همکاری انگلیس و ایران ۲٦٥
٤۰- رشد اقتصاد در بلوچستان غربی ۲٦٦

بلوچستان و پشتونستان

۱- بلوچستان به عنوان یک کشور ۲٦۹
۲- افغانستان تاریخی ۲٦۹
۳- افغانستان و بلوچستان (جریان شکل‌گیری مرزهای جنوبی افغانستان کنونی) ۲۷۰
۳-۱- قلمرو احمدشاه ۲۷۰
۳-۲- روابط احمدشاه با حکمران بلوچستان ۲۷۱
۳-۳- حدود بلوچستان در عهد تیمورشاه ۲۷۷
۳-٤- موقعیت بلوچستان در عهد زمان شاه ۲۷۸
۳-٥- روابط زمان شاه با فرانسه ۲۷۹
۳-٦- بلوچستان در عهد شاه محمود ۲۸۰
۳-۷- بلوچستان در عهد شاه‌شجاع ۲۸۱
۳-۸- مناسبات شاه‌شجاع با میران سند ۲۸٤
۳-۹- دلایل حمایه‌ی انگلیس از شاه‌شجاع ۲۸٥
۳-۱۰- اتحاد انگلیس، رنجیت‌سنگه و شاه‌شجاع ۲۸۷
۳-۱۱- بلوچستان بعد از مرگ شاه‌شجاع ۲۸۸
۳-۱۲- تحولات بلوچستان ۲۸۹
۳-۱۳- بلوچستان در عهد شیرعلی خان ۲۹۲
۳-۱٤- مرز افغانستان و هند برتانوی قبل از امضای معاهده‌ی دیورند ۲۹۳
۳-۱٥- مرز افغانستان از نظر عبدالرحمن‌خان قبل از معاهده‌ی دیورند ۲۹٥
۳-۱٦- مرز افغانستان و هند بریتانوی از نظر انگلیس ۲۹۸
۳-۱۷- دیدگاه عبدالرحمن‌خان درباره‌ی انگلستان و روس ۳۰۰
۳-۱۸- آنچه به نظر امیر نرسیده بود ۳۰۱
۳-۱۹- ناخوشنودی عبدالرحمن‌خان از مردمان سرحد ۳۰۳
۳-۲۰- عبدالرحمن‌خان قلمرویی را می‌خواست که به او تفویض گردید ۳۰٦
۳-۲۱- شناخت عبدالرحمن‌خان از استعمار ۳۰۷
۳-۲۲- پایان ادعای ارضی نسبت به بلوچستان ۳۰۹
٤- بلوچستان از مرگ عبدالرحمن تا تشکیل کشور پاکستان ۳۱۰
٤-۱- معاهده‌ی دیورند و جانشینان عبدالرحمن خان ۳۱۰
٤-۲- از ۱۹۳۳ تا ۱۹٤۷م / ۱۳۱۱ تا ۱۳۲٦ش ۳۱۲

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۵- بعد از تشکیل کشور پاکستان ۳۱۶
۶- موقف مشخص افغانستان در قبال پشتونستان ۳۲۲
۷- دوره‌ی جمهوری؛ احیای نام بلوچ‌ها در تبلیغات رسانه‌ای ۳۲۵
۷-۱- جمهوری شاهانه ۳۲۵
۸- دوره‌ی حاکمیت حزب دموکراتیک (جناح خلق) ۳۲۹
۸-۱- بیانیه‌ی کارمل ۳۳۴
۹- بعد از طالبان ۳۳۵

جنبش استقلال بلوچستان

۱- طرح موضوع ۳۳۷
۲- بلوچستان در هیئت کشور پاکستان ۳۳۸
۲-۱- یادداشت حکومت قلات عنوانی کابینه‌ی محمدعلی جناح (۱۹۴۷م) ۳۳۸
۳- یک روشنگری: معاهده‌ی دیورند غیرقانونی است ۳۴۵
۳-۱- نگاه سوم ۳۴۵
۳-۲- معاهده میان افغانستان و پاکستان ۳۴۵
۳-۳- معاهده‌ی خط دیورند ۳۴۵
۳-۴- تنش‌های افغانستان و پاکستان ۳۴۶
۳-۵- روابط بلوچ‌ها و بریتانیا ۳۴۶
۳-۶- حاکمیت بلوچستان ۳۴۸
۳-۷- ناقانونمند بودن معاهده‌ی خط دیورند ۳۴۹
۳-۸- نمای اصلی ساختمان ۳۵۰
۳-۹- امور جاری ۳۵۱
۳-۱۰- راه‌حل ۳۵۲
۴- اوج بحران ۳۵۲
۴-۱- قیام‌های مسلحانه‌ی بلوچ‌ها علیه دولت پاکستان ۳۵۳
۴-۲- دولت‌های ایالتی ۳۵۴
۴-۳- گسترش ناآرامی ۳۵۶
۴-۴- ابعاد بین المللی داعیه‌ی بلوچستان ۳۵۶
۴-۵- حمایت هند از ارتش آزادی‌بخش بلوچستان ۳۵۶
۴-۶- سازمان‌های سیاسی و رهبران بلوچ ۳۵۶
۴-۶-۱- خانان کلات (خلاصه‌ی بحث گذشته) ۳۵۶
۴-۷- ارتش آزادی‌بخش بلوچستان (BLA) ۳۵۷
۵- رهبران سرشناس بلوچ ۳۵۷
۵-۱- نواب اکبر خان بگتی و نواب‌زاده بلاچ مری ۳۵۹

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۵-۲- موقف رسانه‌ها ۳۶۰
۵-۳- جانشین اکبر خان ۳۶۳

۳- مؤخره

یک: پیوست‌ها ۳۶۷
دو: نمایه‌ها ۴۳۴
نمایه (۱): اشخاص، قبایل، سازمان‌ها، ۴۳۴
نمایه‌ی (۲): نام جاها، دریاها، کوه‌ها، ۴۵۳
نمایه‌ی (۳): زبان‌ها، لهجه‌ها و اصطلاحات دستوری و ادبی، ۴۶۷
نمایه (٤): برخی از منابع منابع ۴۶۹
نمایه (۵): منابع و مأخذ مؤلف ۴۷۱

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار

به دلایل ذیل به «بلوچ‌ها» و تاریخ آنان می‌پردازم:

۱. بعد از مرگ نادر افشار، قلمرو شرقی امپراتوری او، شامل خراسان و بلوچستان، به احمدشاه ابدالی تعلق گرفت؛ از این تاریخ (۱۱۶۰هـ‌ق) به بعد، تا ورود انگلیس به منطقه (۱۸۳۸ م)، بلوچستان جزو قلمرو شاهان سدوزایی بود. در سال یادشده، طی معاهده‌یِ سه‌جانبه میان مکناتن، شاه شجاع و رنجیت سنگه در لاهور، مرزهایِ شرقی و جنوبی کشور نوبنیاد «افغانستان» تعیین و بلوچستان از بدنه‌یِ قلمرو سدوزایی یا «پادشاهان کابل» جدا شد، و معاهدات بعدی تا معاهده‌یِ معروف دیورند، بر این امر صحه گذاشت. مرز میان افغانستان و بلوچستان، تقریباً نیمی از طول خط دیورند را دربرمی‌گیرد؛ از این روی گفته می‌توانیم که در حقیقت، معاهده‌یِ دیورند دربرگیرنده‌یِ سه جزو است: ۱) مرز میان افغانستان و تاجیکستان؛ ۲) مرز میان افغانستان و پشتونخوا؛ ۳) مرز میان افغانستان و بلوچستان؛ هر چند مدعیان برگردانیدن «اراضی از دست رفته»، به جزء اول هرگز نپرداخته‌اند، و به جزء سوم آن معاهده کم‌تر توجه کرده‌اند.

بدین‌سان بحث بلوچستان، بخشی از مسایل تاریخی منطقه و افغانستان است و اهمیت پرداختن به آن، با اهمیت پرداختن به ریشه‌های تاریخی اختلافات افغانستان و پاکستان، برابر است؛ هر چند هنگام امضایِ معاهده‌یِ دیورند، «خان‌نشین قلات»

مرز مشترکی با افغانستان نداشت، و «بلوچستان بریتانوی» میان آن دو، حائل بود؛ ولی با پیدایش کشور جدید پاکستان، خان‌نشین قلات به «ایالت بلوچستان» پیوست، و به این ترتیب، مجموعِ «مستعمرات بلوچستانیِ بریتانیا» و «خان‌نشین قلات»، ایالت بلوچستان نامیده شد.

۲. حضور «استعمار انگلیس» در بلوچستان، از نمونه‌های قابل توجه است: انگلیس به شرط «نبستن پیمان با سایر دول»، همان خودمختاری‌ای را که به حاکمان کابل قایل بود، به خان قلات نیز قایل شد؛ با این تفاوت که برنامه‌هایِ عمرانی بریتانیا از قبیل احداث خط آهن و خط تلگراف و گسترش شبکه‌های آبیاری، در قلمرو خان نیز مرعی‌الاجرا بود. انگلیس به حمایت از خان در برابر مخالفینش، متعهد بود و به تقویت خان می‌کوشید و سرداران مخالف خان را به اطاعت از او وامی‌داشت. تفاوت اساسی در این بود که قبایل بلوچ، برخلاف قبایل پشتون، با نیروهایِ بریتانیایی درگیریِ چندانی نداشتند؛ در حالی که انگلیس‌ها برای ختم «جنگِ میان‌قبیله‌ای بلوچ‌ها» مداخله، و برای جنگ‌افروزی میان قبایل پشتون، صرف امکانات می‌کردند.

گذشته از ادعاها و بگومگوها در حلقه‌های معین اقتدار «دولت کابل» درباره‌ی بلوچستان، برخی از دسته‌ها و احزاب بلوچ از همان آغاز تأسیسِ کشور پاکستان، خواهان استقلال بلوچستان بوده‌اند. اینان علاوه بر طرح این خواست، موقعیت کنونی «خط دیورند» در حوزه‌یِ بلوچستان را «نابجا» و غیرقانونی می‌دانند و موقعیت اصلی این خط را مطابق معاهده‌ی ۱۸۷٦ م، در شمال موقعیت کنونی- در مرز فراه با هرات- پیشنهاد می‌کنند.

بدین‌سان دیده می‌شود که پیچیدگی موضوع، فراتر از پندار غالب است. در حالی که دسته‌های جدایی‌طلب، خواهان «بازتقسیم» منطقه‌اند، چه گزینه‌هایی می‌تواند مطرح باشد؟ آیا طرح «بلک ویل- باکر» مبنی بر تشکیل کنفدراسیون بلوچستان- پشتونستان- خراسان، راه‌گشا است؟

۳. از نگاه مردم‌شناسی و زبان‌شناسی، موضوع بلوچ‌ها به‌عنوان یک واحد قومی، درخور تحقیق و مطالعه است. ریشه‌های تباری بلوچ، زبان بلوچی، سوابق تاریخی و جریان مهاجرت آنان نیز مورد بحث ما بوده است. در این باره، تحقیقات فراوانی شده است؛ از این روی کار ما در این عرصه، مانند تحقیق در «تبار و زبان

مردم هزاره»، ابتکاری و گسترده نیست. با این‌حال، بلوچ‌ها به عنوان بخشی از مردم این سرزمین، این حق را بر ذمه‌ی من دارند، تا کتابی را وقف تاریخ آنان سازم.

٤. خانواده‌های کلهور و تالپور، بلوچ‌تبارند. از این لحاظ به آنان باید می‌پرداختیم؛ ولی از آن‌جا که بیرون از محوطه‌ی بحث ما (بلوچستان) حکمرانی داشتند، به اختصار بازگو شده‌اند. اما برعکس معاهدات و مقاولات آنان مخصوصاً خانواده‌ی تالپور با انگلیس‌ها، درج این اوراق شد؛ زیرا اسناد مذکور در واقع تاریخ مختصر سند در عصر استعمار است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

این مجموعه، کتابِ تاریخ نیست؛ از این‌رو بسیاری از مطالب آن با هم پیوستگی زمانی ندارد. برای جبران این گسستگی، موضوعات کتاب شماره‌گذاری شده است.

اکثر مباحث حضور انگلیس در بلوچستان را از کتاب «پیگولین» گرفته‌ام؛ فصول چهار، پنج و شش، ترجمه‌ی آزادي از بخش‌های آن کتاب است. بحث بلوچستان بعد از تشکیل کشور پاکستان، در مطبوعات افغانستان بسیار گسترده بود؛ از آن جمله سال‌نامه‌های افغانستان، مورد تحقیق ما بوده است.

در نگاهی کلی، کتاب به سه بخش تقسیم شده است: دیباچه، متن، و مؤخره. از نظر اهمیت، هر سه بخش برابرند. معرفی منابع، نقشه‌ها و تصاویر در دیباچه آمده است؛ از خواننده‌ی کنجکاو می‌خواهم که پیش از ورود به متن، این بخش را به دقت بخواند؛ بسیاری از مباحث مهم جغرافیایی، از جمله شناختن جاهایی که در متن کتاب آمده، فقط در همین نقشه‌ها و تصاویر بیان شده است؛ چون فهم تاریخ، بدون آشنایی به جغرافیا ممکن نیست، از این‌رو یک‌بار دیگر بر پیش‌خوانی و «پیش‌بینی»ی تصویرها و نقشه‌ها تأکید می‌کنم.

همین‌گونه، در مؤخره‌ی کتاب، اسناد و مدارک معتبری به نام «پیوست‌ها» آمده است؛ هر یکی از اینان با موضوعات فصل‌های مختلف کتاب، ارتباطی تنگاتنگ دارد. بر خواننده‌ی کنجکاو لازم است که هنگام مطالعه‌ی هر فصل، به پیوست مربوط، مراجعه کند. اسناد مندرج در این پیوست، اسناد تحریر تاریخ بلوچستان است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱- دیباچه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

یک: معرفی منابع و مآخذ کتاب

• فتوح‌البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، ترجمه‌ی دکتر آذرتاش آذرنوش (بخش مربوط به ایران)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه‌ی خواجه، ۱۳٤٦هـ ش.

احمد بن یحیی بن جابر بن داود، از اصل فارسی که نیایِ آن (یعنی جابر) در مصر به امر کتاب مصروف بوده است. در اواخر سده‌ی دوم هجری در بغداد به دنیا آمد، و در جوانی به دربار مأمون راه یافت. پس از مأمون تا عهد متوکل در گمنامی به سر می‌برده است. در هنگام خلافت مستعین، به مقامی بزرگ رسید و در عهد ابن المعتز، معلم فرزند او شد؛ اما سرانجام از دربار شاهان به درگاه وزیران رو آورد تا در سال ۲۷۹ هـ ق درگذشت.

بلاذری از ابن سعد علم تاریخ آموخت، و از کتاب‌های مدائنی و روایات عباس بن هشام کلبی نیز در فتوح‌البلدان استفاده کرد. او از برگردانندگان یا مترجمان فارسی به عربی بود. جعفر ابی‌قدامه و کیح قاضی از شاگردان او بودند. از او دو کتاب «انساب‌الاشراف» و «فتوح‌البلدان» به جای مانده است. فتوح‌البلدان را از همه‌ی کتاب های نوشته‌شده‌ی تاریخ قرون اول هجری و فتوحات اعراب، برتر می‌دانند. کتاب بر مبنای فتح ممالک فصل‌بندی شده است. عیبِ کتاب بلاذری را افراط در ایجاز و اختصار و در نتیجه، دشواری در فهم معنا گفته‌اند.

• فتح‌نامه‌ی سند، معروف به چچنامه، ترجمه و تألیف در زبان فارسی: علی

بن حامد بن ابی‌بکر الکوفی در سنه‌ی ٦١٣ هجری، به تصحیح دکتر نبی‌بخش خان بلوچ، اداره‌ی تاریخ و ثقافت و تمدن اسلامی، الجامعة الاسلامیه، اسلام‌آباد، پاکستان، ١٤٠٢ هـ ق/ ١٩٨٢ م.

کتابی است مهم درباره آغاز تاریخ ورود اسلام از راه بلوچستان به شبه‌قاره. منابع کتاب، روایات مورخ مشهور ابوالحسن علی بن محمد المداینی (وفات ٢٢٥ هـ) است. کتاب را خانواده‌ی قاضیان ثقفی دودمانِ شهر ارور و بکهر تهیه کرده‌اند؛ اینان حین فتح سند (٩٣ هـ) در این‌جا ساکن شدند.

علی بن حامد در ٥٥٥ هـ به دنیا آمده، وطن آبایی‌اش کوفه بوده است؛ در اچه نزد ناصرالدین قباچه (٦٠٢-٦٢٥ هـ‌ق) آمده، نزد وزیر او به‌نام شرف‌الملک رضی‌الدین ابوبکر محمد الاشعری قرابت داشته؛ بعد از مرگ او از وظایف رسمی کناره گرفت و در سال ٦١٣ به ترجمه‌ی کتاب هذا همت گماشته است. او کتاب را به فرزند ولی‌نعمت خویش «عین‌الملک» اهدا کرد. از آن پس در ارور و بکهر رو در نقاب خاک کشید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

• تاریخ سیستان، مؤلف گمنام، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، انتشارات زوّار، چاپ خاشع ١٣٨٨هـ ش.

مطالب کتاب طی دوره‌های مختلف نوشته شده که میان سنوات ٤٤٥ و ٧٢٥ هـ ق شناخته شده است. ولی به گمان بنده مطالبی در این کتاب دیده می‌شود که نشان می‌دهد تاریخ نگارش‌شان باید مقدم بر سال ٣٥٠ هـ ق (سال مرگ امیر خلف بانو) باشد. به قول بهار «شکی نیست که تاریخ سیستان را دو یا سه نفر به نوبت نوشته‌اند». در این کتاب از مورخین و جغرافی‌دانان مشهوری چون مسعودی، طبری، بلعمی، ابنِ مسکویه، بیهقی، گردیزی، عُتبی و سلامی و اصطخری و امثال آنان خبری نیست؛ در مقابل از کتاب‌هایی نام برده که تمام یا بخشی از آن از بین رفته است؛ و این دلیلی بر قدامت کتاب است، چون آثار مورخان یادشده هنوز به شهرت نرسیده بودند، و یا مؤلف آثار آنان را ندیده بود. بهار می‌نویسد: «و گاهی به خاطر می‌رسد که شاید این کتاب چندبار تألیف شده: یکی در عصر یعقوب و عمرو لیث، و دیگر در عصر خلف بن احمد و غلبه‌ی سلطان محمود غزنوی، و دیگر در عصر طغرل سلجوقی و دیگر در حدود ٧٢٥ که پایان کتاب است».

• تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان؛ دوره‌ی فرمانروایی فاتحان عرب)، نوشته‌ی ادموند کلیفورد باسورث؛ ترجمه‌ی حسن انوشه. موسسه‌ی انتشارات امیر کبیر؛ چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷ هـ ش.

«این بررسی کوششی است برای روشن ساختن گوشه‌هایی از تاریخ ناحیه‌ی کوچک اما بسیار مشخص شرق جهان ایران که اکنون میان دو کشور ایران و افغانستان تقسیم شده است». مؤلف به علت تاریک بودن گوشه‌هایی از تاریخ سیستان در سده‌های نخستین اسلامی، به این پژوهش دست زده است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

• سنی ملوک‌الارض والانبیاء = تاریخ پیامبران و شاهان؛ حمزه بن حسن اصفهانی؛ ترجمه‌ی دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران؛ چاپخانه‌ی خواجه ۱۳٤٦ ش.

موضوع کتاب، تاریخ عمومی قرن چهارم هجری است. ابوعبدالله حمزه بن حسن معروف به «حمزه‌ی اصفهانی»، در حدود سال ۲۷۰ هـ ق در اصفهان به دنیا آمد، و در میان سال‌های ۳۵۰ و ۳٦۰ درگذشت. شماره‌ی تألیفات او را ۱٤ جلد گفته‌اند که بیشترشان در باب نحو، لغت و ادب عربی بوده و از آن جمله چهار کتاب او به دست ما رسیده است: التنبه علی حروف‌التصحیف، کتاب الامثال علی افعال، شرح اخبار ابی‌نواس، و سنی الملوک الارض والانبیا.

این کتاب در ده فصل تدوین شده، و به وقایع و تاریخ سلسله‌های ایرانی، رومی، یونانی، مصری، کلیمی، لخمی، یمنی، حمیری، کندی و اسلامی تا زمان مؤلف اختصاص دارد. نکته‌ی بسیار جالب در این کتاب، در مطلب ششم فصل دهم نهفته است: روزشمار نوروز، در مطابقت با ماه‌های قمری، از سال اول هجری تا سال ۳۵۰.

• ترجمه‌ی مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)؛ تألیف ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق همدانی مشهور به ابن فقیه؛ ترجمه‌ی: ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه‌ی افق ۱۳٤۹ ش.

ابن فقیه را ابن ندیم از ادیبان گفته، و کتاب البلدان او را هزار ورق دانسته، و او را به سرقت کتاب جیهانی، متهم کرده است. اما یاقوت، او و پدرش را از محدثان بزرگ گفته. کتاب البلدان را در سال ۲۹۰ هـ تألیف کرده است؛ زیرا یک سال بعد از

مرگ معتضد (شانزدهمین خلیفه‌ی عباسی) به تحریر درآمده. کتاب ابن فقیه را ثقه‌تر از کتاب یاقوت (معجم‌البلدان) گفته‌اند.

• البلدان (کهن‌ترین متن جغرافیایی مسلمانان)، نوشته‌ی احمد بن ابی یعقوب، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۴۳ ش، چاپ پنجم ۱۳۸۷ ش.

نیای سوم یعقوبی، واضح نام داشت که به امر ابوجعفر منصور، خلیفه‌ی عباسی، به کار اعمار شهر بغداد می‌پرداخت؛ چنان که یکی از کوچه‌های بغداد به نام او «واضح» نام‌گذاری شده بود. واضح مولای منصور بود، همین‌گونه، بعد از منصور، وقتی واضح حاکم مردم بود، مهدی عباسی به او امر کرد که وسایل کار را غرض اعمار محوطه‌ی کعبه، به مکه بفرستد؛ اما هادی عباسی واضح را به جرم حمایت یکی از مخالفان، گردن زد.

www.tabarestan.info پیشکش از تبرستان

احمد ابن واضح از مورخان و جغرافی‌دانان بزرگ عصر عباسی دوم بود؛ او را معلم جغرافیای مسلمانان گفته‌اند. او شاعر و منجم نیز بوده؛ اجداد او در اصل، ایرانی و از اهالی اصفهان بوده‌اند. از تاریخ ولادت او چیزی نمی‌دانیم؛ او تا سال ۲۶۰ هـ ق در ارمنستان، از آن پس در خدمت طاهریان بوده. پس از آن به هند رفته، از آن‌جا به مصر و مغرب رهسپار شده و در مصر درگذشته است. تاریخ وفات او را بعد از ۲۷۵ هـ دانسته‌اند.

• تجارب‌الامم (٦ جلد)، ابوعلی مسکویه‌ی رازی(۳۲۰-۴۲۱ هـ ق)؛ ترجمه‌ی دکتر ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۹ ش.

مسکویه یک قرن کامل، یعنی قرن چهارم، عصر اسلامی را که عصر درخشان بوده، زندگی داشته، و از این لحاظ او را مقارن دولت آل بویه (۳۲۰-۴۴۸ هـ ق) می‌خوانند. معاصران او یحیی بن عدی، ابن الخمار، ابن‌سینا، ابوسلیمان منطقی، ابوریحان بیرونی، ابومنصور ثعالبی، بدیع‌الزمان همدانی، ابوبکر خوارزمی، ابوحیان توحیدی و صاحب بن عباد بودند که مسکویه با همه‌ی اینان رابطه داشته است. اینان او را مسکویه خوانده‌اند، که در اصل فارسی «مشکویه‌ای» بوده که به دلیل علاقه‌ی او به مشک او را این طور خوانده‌اند. از مسکویه حدود ۳۱ عنوان کتاب باقی مانده است. او را بیشتر متکلم و فیلسوف می‌شناختند؛ در عین حال یکی از پیشروان تاریخ‌نگاری

به زبان تازی است. مسکویه را شیعه‌ی دوازده امامی گفته‌اند، اما در تاریخ‌نویسی بی‌طرفی را رعایت کرده است. آنچه او درباره کارنامه‌ی خلفای راشدین گفته، در هیچ یک از کتب ماقبل و معاصرش نیامده است.

● اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری، ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، چاپ پنجم ۱۳۸۱هـ ش.

جد احمد وَنَنْد نام داشت، و از دِیْنَوَرْ- واقع میان کنگاور و کرمانشاه- بود. زمان تولد او را دهه‌ی اول قرن سوم و سال مرگش را ۲۸۲، ۲۸۱ یا ۲۹۰ هـ گفته‌اند. او در زمینه‌های مختلف کتاب نوشته است؛ تألیفات ۱۵ عنوان کتاب را به او نسبت می‌دهند. یاقوت حموی تعداد کتاب‌های او را ۱۸ عنوان گفته است. ابوحیان توحیدی گفته که دینوری صاحب تفسیری بوده است که به این صورت تعداد آثار او به ۱۹ می‌رسد.

کتاب اخبار الطوال به سه بخش تقسیم می‌شود: بخش اول از آدم تا حضرت عیسی است. هرچند نظم زمانی در نظر گرفته نشده، ولی کهن‌ترین تذکر درباره ظهور زردشت، و نجات بنی‌اسرائیل به وسیله‌ی پادشاهان هخامنشی را در این کتاب می‌بینیم. بخش دوم در شرح حال و سرگذشت پادشاهان ایران، روم و یمن، از جمشید و ضحاک و منوچهر و کیقباد و گشتاسب و بهمن و دارا و اسکندر و ملوک‌الطوایف، تا انقراض ساسانیان است. بخش سوم به تاریخ اسلام اختصاص دارد که از خلافت حضرت عمر شروع و به خلافت معتصم عباسی در ۲۲۷ هـ ق. ختم می‌شود. تفاوت این کتاب با آثار هم‌عصرش، در حذف سلسله‌ی راویان است؛ کاری که عبارات کتاب را روان و شیوا کرده است.

● المسالک والممالک، اثر ابن خرداذبه؛ ترجمه‌ی دکتر حسین قره‌چانلو، چاپخانه‌ی مهارت، ۱۳۷۰ هـ ش.

نام مؤلف ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خرداذبه؛ تولدش را در حدود سال ۲۰۵ هـ ق و مرگش را در ۲۷۲ هـ ق و برخی به فاصله‌ی تقریباً یک نسل، در سال ۳۰۰ هـ ق گفته‌اند. خرداذبه زردشتی بوده. خرداذبه به معنای خورشید بهتر داد، و همچنین، خردادبه به معنای خرداد بهتر است. ابن خرداذبه در موسیقی شاگرد اسحق

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

موصلی بود، موصلی موسیقی‌دان بزرگ عرب از معتمدان معتمد خلیفه‌ی عباسی (۲۵۶-۲۷۹ هـ ق)، ابن خرداذبه که عهده‌دار پُست ایالت جبال (غرب ایران) بود، اسباب نگارش کتابی در جغرافیا را فراهم کرد، و به دستور خلیفه این کار را طی دو مرحله، یک‌بار در سال ۲۳۲ هـ و بار دیگر در ۲۷۲ هـ ق. انجام داد.

همان‌گونه که در عصر او متداول بود، تقسیمات جغرافیایی را از عراق (=اراک مُعَرَّبِ ایران- «قلب ایران») شروع کرد. درین ضمن به القاب شاهان ایران، روم، ترک و چین و عرب نیز پرداخت. کار مهم او در نگارش کتاب، چنان که از نامش هویداست، نشان دادن راه‌ها و فواصل میان شهرها و آبادی‌هاست. بخش عجایب زمین، اهرام مصر، سفرهای دریایی و داستان یاجوج و ماجوج را افزوده می‌دانند. دخویه در سال ۱۹۶۷ م، این کتاب را، برای اولین بار، در کنار مجموعه‌ای از کتاب‌های جغرافیایی سده‌های نخستین اسلامی، در دوره‌ی هشت جلدی متون جغرافیایی، چاپ کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

• کتاب الخراج و صنعة الکتابه، لابی الفرج قدامه بن جعفر؛ تحقیق، ترجمه و مقدمه از حسین خدیوجم؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ کتیبه ۱۳۵۳ هـ ش.

«خراج همان گزید است و آن استدن مال از جهودان و ترساآن است و ایشان را رها کردن پسِ کفرشان. همین‌گونه روا باشد که از مغان نیز؛ از بهر آن که رسول می‌گفت که برایشان همان کنید که بر ترساآن و جهودان.».

نخستین خراج‌نویس در عصر اسلامی معاویه بن یسار، وزیر مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ هـ ق) بوده است. ولی آن کتاب در دست نیست. پس از او «کتاب الخراج» امام ابو یوسف (یحیی بن آدم متوفی ۲۰۳ هـ) است که خوشبختانه در اختیار ماست. سومین آن «کتاب الاموال» ابوعبید قاسم بن سلام (متولد ۱۵٤- متوفی ۲۲٤ هـ ق) است. کتاب قدامه، چهارمین اثر در موضوع خراج است. کتاب قدامه در اصل «نُه منزله» بوده که هم «منزله نهم»، و هم از منزله‌ی اول تا چهارم مفقود شده است. از نیمه‌ی برجای مانده «ده باب» اول از منزله‌ی پنجم، و دو منزله‌ی «هفتم و هشتم» تا این تاریخ، چاپ انتقادی نشده است. دخویه تنها از آغاز «باب یازدهم از منزله‌ی پنجم تا آخر منزله‌ی ششم» را ضمیمه‌ی کتاب المسالک والممالک ابن خرداذبه، چاپ کرد. کتابی که حسین خدیوجم، چاپ کرد، ده باب از منزله‌ی پنجم، و منزله‌های هفتم

و هشتم را دربرمی‌گیرد.

قدامه بن جعفر نصرانی بوده که به دست المکتفی بالله، اسلام آورده است. او از بلغا و فصحا و فلاسفه است. غیر از کتاب الخراج، از او یازده عنوان کتاب دیگر را شمرده‌اند. قدامه در سال ۳۲۰ هـ درگذشت.

• مسالک و ممالک، ترجمه‌ی فارسی (المسالک والممالک) از قرن ٦/٥ هجری؛ تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳٤۷هـ ق.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

کتاب ابو اسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری معروف به کرخی (متوفی ۳٤٦ هـ ق)، به شیوه‌ی صورةالارض ابوزید بلخی نوشته شده است. اصطخری، ممالک اسلامی را از هند تا مغرب سفر کرد؛ او غیر از ممالک و مسالک، کتاب دیگری به نام «صورةالاقالیم» نیز نوشته است. مترجم فارسی کتاب مسالک و ممالک شناخته نیست؛ از روی قراین انتساب این ترجمه به خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ٦۷۲ هـ)، و ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد النخجوانی معروف به ابن ساوجی (متوفی ۷۳۲ هـ ق) مردود است. زبان فارسی آن کهنه‌تر از این دو دوره است.

اصطخری به پیروی از ابوزید بلخی، کتابش را با نقشه‌ها آراسته است. نسخه‌ی اصلی آن که در موزیم ایران باستان حفظ می‌شود و دارای نقشه‌های رنگی است. در نقشه‌هایِ کتب جغرافیایی قدیم، جنوب به بالا و مشرق به سمت چپ نشان داده می‌شد.

• صورةالارض، از ابن حوقل، تألیف حدود ۳٦۷ هـ ق، ترجمه‌ی دکتر جعفرشعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤٥ ش.

ابوالقاسم محمد بن حوقل (بغدادی)، سیاح و جغرافی‌دان، در سال ۳۳۱ هـ ق، به عزم مطالعه درباره‌ی کشورها، ملت‌ها و به منظور تجارت از بغداد بیرون شد. کشورهای اسلامی را از شرق تا غرب پیمود. آثار ابن خردادبه، جیهانی و قدامه را مطالعه کرد؛ اصطخری را ملاقات کرد (در سال ۳٤۰ هـ ق.)، و به اشاره‌ی او اصلاحاتی در کتاب خود و نقشه‌هایِ آن به عمل آورد، و آن را «المسالک والممالک»

نام نهاد که نام دیگر «صورةالارض» است.

ابن حوقل در تألیف کتاب خویش از ابن خردادبه، جیهانی و قدامه استفاده کرده و نیز نگاهی به کتاب اصطخری داشته است. همین گونه، او از سفرنامه‌ی ابن فضلان نیز سود برده است. اهمیت کتاب علاوه بر معلومات جغرافیایی، درج لغات فارسی، خصوصاً نام اماکن است.

• آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ) (٦ جلد)، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه و تعلیق از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، مؤسسه‌ی انتشارات آگاه، چاپ دوم ۱۳۸۱ هـ ش.

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

این کتاب دایرةالمعارفی است از فلسفه، تاریخ، اسطوره‌شناسی تطبیقی، دین‌شناسی، جهان‌شناسی، جغرافیا و رستاخیزشناسی. در تمام این زمینه‌ها گاه اطلاعاتی ارائه می‌کند که در هیچ کتابی نمی‌یابیم. کدکنی این کتاب را برای شرقیان، به مثابه‌ی کتاب «مسخ کاینات» آوید برای جهان غرب می‌داند. مقدسی از منابع عربی، عبری، سریانی، یونانی و ایرانی استفاده کرده است.

مقدسی، مردی متفنن بوده که علاوه بر زبان عربی، فارسی، سریانی و عبری را نیز می‌دانسته و برای جمع‌آوری مواد کتاب خویش، با ارباب فن و اهل معارف و مذاهب مصاحبه می‌کرده است. از کتاب‌هایی نقل می‌کند که دیگر اثری از آن در دست نیست. کتاب او در بیست و دو فصل تدوین شده است. سیزده فصل اول به مسایل عمومی، و بقیه درباره تاریخ عرب و اسلام است. بیشترین حجم کتاب را همین هفت فصل باقی‌مانده دربرمی‌گیرد.

تا مدتی مؤلف کتاب را ابوزید بلخی (متوفی ۳۲۲ هـ) می‌دانستند، در حالی که مؤلف در کتاب تصریح کرده است که «تا اکنون که سال بر سیصد و پنجاه و پنج است». علت این التباس، وجود کتابی به نام «البدء والمآل» تألیف ابوزید بلخی است.

مطهر بن طاهر یا مطهر بن مطهر مکنی به ابونصر مقدسی در ۳۲۵ هـ در سیرجان است، بدین صورت سال تولد او اوایل قرن چهارم گفته شده. او متولد و مقیم بُست بوده، مدتی در بیت‌المقدس می‌زیسته که به این مناسبت مقدسی تخلص کرده است. مؤلف، مرد سفر بوده و عالم اسلامی را از شرق به غرب پیموده است. غیر از البدء والتاریخ، شش کتاب دیگر را نیز به او نسبت داده‌اند. از این کتاب‌ها اثری

در دست نیست. مقدسی، کتاب خود را به یکی از شاهان یا وزیران سامانی تقدیم می‌کند که شناخته‌شده نیست. روزنتال گفته که مقدسی تاریخ را با دیدی فلسفی می‌نگریسته و کوشیده پیوند فلسفه و تاریخ را استوار کند.

• الانساب، تألیف الامام ابی‌سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعانی المتوفی سنه‌ی ٥٦٢ هـ تحشیه و تصحیح از محمد عبدالقادر عطا (۷ مجلد)، به زبان عربی به ترتیب حروف تهجی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، طبع اول ۱۹۹۸ م.

ابی‌سعد در مرو، در سال ٥٠٦ هـ ق به دنیا آمد. پدرش در زمره‌ی محدثین بود و در سال ٥١٠ هـ ق درگذشت، در حالی که او اندکی بیش از سه سال داشت. در جوانی به سفر طولانی پرداخت. ابی‌سعد به نیشاپور آمد و از علمای حدیث، کسب فیض نمود. دو بار حج کرد. در سال ٥٣٨ هـ ق به موطن خود برگشت و ازدواج کرد. ابن خلکان ١٦ تن از استادان او را نام می‌برد. اما تعداد شاگردان او را برشمردن دشوار است. غیر از الانساب، ٥٢ کتاب به او نسبت داده‌اند که ذیل تاریخ بغداد، تاریخ مرو معجم البلدان (غیر معجم یاقوت حموی) از آن جمله است.

• حدودالعالم من المشرق الی المغرب، مؤلف ناشناخته، سال تألیف ۳۷۲ هجری، به زبان فارسی، اهدا به ابن فریغون، حکمران سامانی گوزگانان، مقدمه از: و. بارتولد، تعلیقات از و. مینورسکی، ترجمه‌ی مقدمه و تعلیقات از میرحسین شاه، تصحیح و حواشی از دکتر مریم میر احمدی، و دکتر غلام رضا و هرام، ناشر: دانشگاه الزهرا، نوبت دوم، ۱۳۸۳هـ.ش.

کتاب در ٦١ فصل با ۱۲ نقشه، و عکس نسخه‌ی خطی، فهرست‌ها و کتاب‌شناسی به چاپ رسیده است. نویسنده‌ی ناشناخته، حین نگارش کتاب خویش، به جمیع آثار جغرافیایی قبل از خود نظر داشته است. جغرافیای سیاسی و اجتماعی سرزمین‌های شرق خلافت بغداد را، به اختصار معرفی می‌کند. کتاب از متون کهن زبان فارسی است؛ واژه‌های نایاب در کنار تعداد بسیاری از «نام‌جاها» و نام اشخاص و اقوام در او آمده است که در کتاب‌های معاصرش نیست.

چهار مقاله (مجمع‌النوادر)، تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی در حدود سال ٥٥٠ هجری قمری، طبق نسخه‌ای که به سعی و اهتمام و

www.tabarestan.info

تصحیح محمد قزوینی در سال ۱۳۲۷هـ ق در قاهره چاپ شد، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی، به ضمیمه‌ی تعلیقات چهارمقاله به قلم علامه قزوینی و گروهی از فاضلان بنام کشور ایران، به کوشش دکتر محمد معین انتشارات کتاب‌فروشی زوّار، خیابان شاه‌آباد، چاپ تابان، چاپ سوم ۱۳۳۳ هـ ش.

کتاب در یک مقدمه و پنج فصل، و آن‌گونه که شهرت یافته در چهارمقاله تحریر شده است؛ مقاله‌ی اول، در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل و آنچه تعلق بدین دارد (در ۱۰ حکایت)، مقاله‌ی دوم، در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر (در ۱۰ حکایت)، مقالت سوم، در علم نجوم و غزارت منجم در آن علم (در ۱۰ حکایت)، مقالت چهارم، در علم طب و هدایت طبیب (۱۲ حکایت).

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

زمان تألیف کتاب در حدود سال ۵۵۰ هـ .ق است؛ در کتاب دعای خیر در حق سنجر و سلطان علاءالدین غوری آمده است. او از ملازمان و مخصوصان ملوک غوریه بوده است که چهارمقاله برای یکی از شهزادگان این سلسله به‌نام ابوالحسن حسام‌الدین علی تألیف کرده است. سمرقندی گویا حین تألیف کتاب ٤٥ ساله بوده که بدین‌ترتیب در سال ۵۱۰ هـ در سمرقند متولد شده است. در جنگ میان سنجر و سلطان علاءالدین که منجر به اسارت اخیرالذکر شد، نظامی حضور داشته و چندی در هرات متواری بوده است. با این‌حال مصنف کتاب به طبقه‌ای از غوریان که مَلِک خوانده می‌شدند- نه سلطان- و در بامیان و طخارستان حکومت داشتند، منسوب بوده است.

● طبقات ناصری، تألیف منهاج سراج جوزجانی، تصحیح: عبدالحی حبیبی، چاپ دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳٦۳ ش.

ابوعمرو عثمان بن محمد المنهاج سراج الجوزجانی، ابن مولانا سراج‌الدین محمد اعجوبهٔ الزمان ابن مولانا منهاج‌الدین عثمان ابراهیم ابن عبدالخالق جوزجانی، از گوزگانان بود که عبدالخالق به غزنی کوچیده است؛ پس از آن، اولاد او، به لاهور و غور افتاده‌اند. در عهد حکمرانی آل فریغون، حدود جوزجان تا اضافات غور و بست و به کنار هلمند می‌رسید. عبدالخالق در غزنه با دختر سلطان ابراهیم (٤٥۱-٤۹۲ هـق) بن مسعود غزنوی ازدواج کرد. از این پس اولاد او در دربار غزنویان صاحب مقامات عالیه بوده‌اند. جد مؤلف (یعنی منهاج‌الدین عثمان) در لاهور مدفون

است. پدر مؤلف یعنی مولانا سراج‌الدین محمد افصح المعجم و اعجوبهٔ الزمان از رجال مهم دربار فیروزکوه بود. در فتح لاهور به دست سلطان معزالدین (۵۸۲ هـ) قاضی لشکر هندوستان شد، و بعد از اندک مدتی در لاهور درگذشت. بدین‌صورت زادگاه مولانا سراج را لاهور گفته‌اند. مولانا سراج به بامیان رفت، در این وقت، منهاج، مؤلف کتاب طبقات ناصری، سه ساله بوده اما در آن‌جا نپایید و به فیروزکوه رفت، و سلسله‌ی رفت‌وآمد وی میان بامیان و فیروزکوه ادامه داشت. میان سالیان ۵۹۰ و ۵۹۲ هـ دو بار به بغداد سفر داشت. سپس به غزنی و فیروزکوه برگشت و گویا در همین سنه‌ی اخیر، در سفر بعدی، در مکران درگذشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اجداد مادر مؤلف در هرات و تولک منصب قضا داشتند. از خلیفه‌ی عباسی القادر بالله به نام آن‌ها مثال صادر شده بود، نیز از خلیفه المستکفی بالله به‌نام او مثالی وجود داشته است. مؤلف در ۵۸۹ هـ در غور به‌دنیا آمد و تا ۱۸ سالگی (۶۰۷ هـ‌ق) در آن حدود می‌زیسته است. در ۲۴ سالگی نخستین مأموریتش به سیستان شروع می‌شود. در سال ۶۱۷ هـ ق در قلعه‌ی تولک بود و در کنار مدافعین قلعه علیه لشکر چنگیز می‌جنگیده است. در حدود سال ۶۲۴ هـ به سند آمد و روز سه شنبه ۲۶ ماه جمادی‌الاولی به اچه رسید، و مدرسه‌ی فیروزی ناصرالدین قباچه حوالت وی شد. ولی در ۶۲۵ به سبب دست یافتن سلطان شمس‌الدین التتمش بر قباچه، این مأموریت به پایان رسید. منهاج به التتمش پیوست و در معیت او به دهلی آمد، و عهده‌ی مذکری دربار شاهی را دریافت. سپس قضای گوالیار یافت و ۶ سال در این سمت ماند، و در عهد سلطان رضیه به دهلی برگشت و امور مدرسه‌ی ناصریه را عهده‌دار شد. پس از او نیز در این سمت ماند و در عهد بهرام شاه قضای کل هند بدو تعلق گرفت. اما پس از قتل بهرام‌شاه، منهاج از این وظیفه مستعفی شد.

منهاج با فرزندان و اتباع به لکهنوتی رفت (۶۴۰ هـ ق) و تا ۶۴۳ در آن‌جا می‌بود، تا به دهلی برگشت و امور مدرسه‌ی ناصریه را دوباره به او سپردند. در سال ۶۴۴ هـ .ق ناصرالدین محمود- فرزند کوچک التتمش، به سلطنت رسید، و مؤلف طبقات او را مدح کرد. نیز جنگی را که در ۶۴۵ در تلسنده (نزدیک قنوج) واقع شد، زیر نام «ناصری‌نامه» به نظم کشید، و در ازای این کار، دِهَه یا روستایی در حدود

هانسی به او جاگیر داده شد. تا سال ٦٥١ هـ در سمت قاضی‌القضات هندوستان بود؛ در این سال به سبب تغییراتی که پیش آمد، جای او را به قاضی شمس‌الدین بهرایجی دادند. سالی نگذشت که حزب مخالف مولانا از قدرت افتاد و الغ خان که حامی منهاج بود، به قدرت (مقام صدارت) بازگشت، و منهاج لقب «صدر جهان»ی از سلطان گرفت، و برای بار سوم قضای کل هندوستان به او سپرده شد (٦٥٣هـ). پس از این تا تاریخ انجام کتاب طبقات در سال ٦٥٨ (ربیع‌الاول) در دهلی به حرمت و شوکت زندگی می‌کرد. پس از این از احوال او چیزی معلوم نیست. سال مرگ او را همین ٦٥٨ هـ برخی ٦٧٢ هـ و حتا ٦٩٨ هـ گفته‌اند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

طبقات ناصری تاریخ عمومی است، از ابتدای عالم تا عهد مؤلف، در ٢٣ طبقه؛ طبقه‌ی اول از آدم تا خاتم است، و طبقه‌ی ٢٣ «وقایع اسلام و خروج الکفار دَمَرَّهُمُ الله». آغاز تحریر آن ٦٥٥، و پایان آن شوال ٦٥٨ هـ.ق بوده است.

● آیین اکبری، علامه ابوالفضل بن مبارک علامی ناگوری، چاپ نولکشور (دو جلد در یک مجلد روی هم ٩٠٠ صفحه‌ی رحلی)، آگست ١٨٦٩ م.

ابوالفضل پسر دوم شیخ مبارک یمنی ثم ناگوری در سال ٨-٩٥٧ هـ تولد شده است (برادرش ابوالفیض فیضی فیاضی متولد ٩٥٤ هـ متوفی ١٠٠٤ هـ .ق)، ملک‌الشعرای جلال‌الدین اکبر بود. علامی در پانزده‌سالگی از تحصیل معقول و منقول فارغ گشت، و از مشاهیر علمای عهد خویش بود. در تجرد و انزوا به سر می‌برد تا به دربار جلال‌الدین اکبر راه یافت و به تمامی اهل دربار حتا به شهزادگان تقدّم جست. ابتدا به سمت منشی‌گری و عاقبت به تصدی وزارت مفتخر شد و بالاخره به مقام صدرالصدوری ترقی کرد. ابوالفضل حین برگشت از دکن، در مُلک راجه نرسنگ، به اشاره‌ی نورالدین جهانگیر ابوالفضل علامی را به قتل رساند (١٠٠٤هـ .ق) اکبرنامه، تفسیر آیةالکرسی و عیار دانش از مهم‌ترین آثار اوست. اکبرنامه یا آیین اکبری یا تاریخ اکبری کتابی است فارسی که علّامی در همان سال مرگش از تحریر آن فارغ گشته و آن را به نام اکبر پادشاه مزین ساخته است. این کتاب در سه جلد تألیف شده: جلد اول به چهل سال تاریخ سلطنت اکبر اختصاص یافته، و در آن از عهد تیمور تا اکبر به اختصار ذکر شده است. جلد دوم به انواع آیین‌های مروج در هندوستان و اصول و امور کشورداری عهد اکبر اختصاص دارد. در جلد سوم به جغرافیای تاریخی

صوبه‌های پانزده‌گانه‌ی هندوستان عصر اکبر پرداخته است. در اخیر این جلد، فصلی در سخنان حکمت‌آمیز اکبر پادشاه آورده است. افسوس که چاپ علمی و انتقادی از این کتاب در دست نیست. در فن نویسندگی، شهکار مسلّم زبان فارسی است. تاریخ را این‌گونه تعریف می‌کند: «سوانح روزگار که پایبند سال و مَه شده در اوراق جای گیرد، تاریخ برشمارند؛ رواننده را مورخ گویند».

● احسن التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم (سرزمین ایران)، تألیف ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی (قرن چهارم هجری)، ترجمه‌ی دکتر علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول ۱۳۶۱هـ ش.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

محمد بن احمد بن ابی‌بکر، حنفی، مقدسی الولاده، ابوعبدالله الکنیه، بشاری الشهره، از اکابر جغرافی‌دانان و سیاحان مسلمین عرب، مولدش بیت‌المقدّس بود و در هند و سند و اندلس و اکثر بلاد اسلامی سیاحت‌ها کرد؛ اخلاق و عادات اقوام مختلفه را موافق مشاهدات خود ضبط کرد و اکثر نگارش‌های او همانا محسوسات خود اوست. در سال سیصد و هفتاد و پنج هجرت «احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم» را نوشت که اکمل کتب جغرافیای عمومی نسبت به ممالک اسلامی است که یک مرتبه با ترجمه‌ی لاتینی و یک مرتبه هم با ترجمه‌ی فرانسوی و بعضی شروح و حواشی در لیدن چاپ شده، و موضوع آن فقط ممالک اسلامی است و از بلاد خارج، جز نادری که مسکن گروهی از مسلمین در آن باشد، یاد نکرده است. سال وفاتش به‌دست نیامد.

و اما احسن التقاسیم که مأخذ ما بوده، تنها ایران‌زمین یا سرزمین ایران تاریخی را در بر دارد، و با کمال تأسف فاقد فهرست و مقدمه است، چون مجلدات اولی آن در دست ما نیست. خودِ مترجم نیز می‌گوید که عنوان «سرزمین ایران» را او افزوده؛ در حالی که مؤلف با این کلمات، سخن در این فصل را آغاز می‌کند: «در بیان **هشت اقلیم عجم** و یادآوری راه‌هایش به ترتیب مرزها». در این مجلد، عناوین سرصفحه عبارت‌اند از: «هیتل، بخش خراسان، سرزمین دیلم، سرزمین رحاب (شامل موقان، خلاط، تبریز)، سرزمین کوهستان (ری بزرگ، همدان و اصفهان)، خوزستان، سرزمین فارس، سرزمین کرمان، سرزمین سند».

• ایران در زمان ساسانیان، تألیف آرتور کریستن‌سن، ترجمه‌ی مرحوم رشید یاسمی، نشر دنیای کتاب، چاپ هفتم ۱۳۷۰ هـ ش.

پروفیسور کریستن‌سن دانمارکی استاد علم لغت ایران باستان در دانشگاه کوپنهاگ بود. او در سفرهایی به ایران، منابع تاریخ کهن منطقه را بررسی کرد و منابع قدیم یونانی، رومی، سریانی و ارمنی و عربی خاصه کتاب‌های خاورشناسان را خواند. مباحث کتاب کریستن‌سن بیشتر به دین، فرهنگ، علم و هنر و مقامات اجتماعی و مراتب درباری و مانند این‌هاست.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

کریستن‌سن آثار دیگری چون کیانیان نیز دارد، ولی این کتاب واسطةالعقد آثار اوست. تحقیقات باستان‌شناسی و تتبعات کتاب‌شناسی بعد از کریستن‌سن، به قدری نیست که دریافت‌های او را مورد سؤال قرار دهد؛ بنابراین هنوز هم این کتاب نو «به‌روز» است. درج جدول الفبای فونتیک، فهرست واژه‌هایِ اوستایی و پهلوی، و درج الفبایِ یونانی از کارهای تازه‌ی اوست.

کتاب در ده فصل و دو ضمیمه نوشته شده است، فهرست تصاویر و معرفی منابع پیش از مقدمه جای شده است.

• جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، تألیف لسترنج (Guy. Le Strange)، ترجمه‌ی محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم، ۱۳٦۷ شمسی.

لسترنج در سال ۱۸٥٤ م در یکی از شهرهای خاوری انگلستان به‌دنیا آمد و در ۱۹۳۳ م در شهر کمبریج درگذشت. وی شاگرد «مهل» مستشرق فرانسوی بود. «مهل» شاهنامه را به فرانسوی ترجمه کرده بود؛ به تشویق او عربی و فارسی را آموخت. در سال‌های ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۰ م، در عهد ناصرالدین شاه قاجار، به ایران آمد. در سال ۱۸۸۲ «تئاتر وزیرخان لنگران» را به انگلیسی ترجمه کرد. این تئاتر تألیف میرزا فتح‌علی آخندزاده به زبان ترکی قفقازی بود (میرزا جعفر قراجه داغی آن را به فارسی ترجمه کرد). لسترنج این ترجمه را نیز به چاپ رسانید. از کارهای دیگر او ترجمه‌ی «داروساز» یا «کیمیاگر»، و ترجمه‌ی انگلیسی قسمت جغرافیای نزهةالقلوب حمدالله مستوفی است که آن را با اصل فارسی آن منتشر کرد. قسمت مربوط به فلسطین احسن‌التقاسیم را از عربی به انگلیسی برگردانید، و کتابی هم به‌نام «فلسطین

در زمان فرمان‌روایی مسلمین» نوشت. رودها و نهرهای عراق در کتاب «عجایب‌الاقالیم السبعه» را به انگلیسی ترجمه و در ۱۹۰۰ م کتاب «بغداد در زمان خلافت عباسیان» و در سال ۱۹۰۵ م کتاب «جغرافیایِ تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی» را منتشر کرد. این کتاب در سی و چهار فصل، با این عناوین تدوین شده است: دیباچه، عراق (در پنج فصل)، جزیره (در دو فصل)، فرات علیا، روم یا آسیای صغیر (در دو فصل)، آذربایجان، گیلان و ایالات شمال باختری، ایالت جبال (در سه فصل)، خوزستان، فارس (در چهار فصل)، کرمان (در دو فصل)، کویر لوت و مکران، سیستان، قهستان، قومس، طبرستان و گرگان، خراسان (در چهار فصل)، ماوراءالنهر، خوارزم، سغد و ایالات رود سیحون. در پایان هر فصلِ کتاب نقشه‌های مفیدی از منطقه آورده شده است.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

• ریحانةالادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب یا کنیه و القاب (۸ جلد): در شرح احوال و آثار عالمان، عارفان، فیلسوفان، شاعران و خطاطان بزرگ اسلامی از آغاز تا عصر حاضر، تألیف استاد علامه میرزا محمد علی مدرس، انتشارات کتاب‌فروشی خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۹ هـ ش.

• تاریخ‌نامه‌ی هرات، تألیف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی، تصحیح غلام رضا طباطبایی مجد، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸۵هـ ش.

سیفی در ۶۸۱ هـ به‌دنیا آمد، او در سال ۶۸۷ هـ که نکودریان به هرات تاخت‌وتاز کردند، شش ساله بود. در این حادثه ملک علاءالدین پسر ملک شمس‌الدین کهین و نوه‌ی شمس‌الدین محمد کرت، به حصار خیسار متحصن شدند و مردمِ شهر را ترک می‌گفتند.

سیفی کتابش را به تشویق خواجه شهاب‌الدین صدر، منشی علماء ملک اسلام، نوشت؛ در ضمن مورد تفقد ملک غیاث‌الدین نیز قرار گرفته است. او کتابش را در سال ۷۱۵ هـ ق آغاز کرد و به حوادث سال ۷۲۱هـ پایان داده است.

در کتاب سیفی حدود سی بار از افغانستان و اوغانستان نام برده شده است؛ شهرها و قصبات آن حدودی را که امروز بخشی از بلوچستان، سند، پنجاب و خیبر پشتونخوا را تشکیل می‌دهد، معرفی کرده است. با این حال، از حضور بلوچ‌ها در آن

خطه ذکری نشده است. قسمت اعظم کتاب سیفی به لشکرکشی‌های آل کرت خصوصاً ملک شمس‌الدین مهین به مکران، افغانستان، سند و ملتان اختصاص داده شده است. کتاب در صد و سی و هشت فصل به نام «ذکر» نوشته شده، وعده داده که جلد دوم را نیز بنویسد: «تمام شد دفتر اول... تا به اندک روزگاری دفتر ثانی را در کتابت آرم. ان‌شاءالله العزیز، و ما ذلک علی الله بعزیز تمّ»[ص ۸۷۰].

● تاریخ معصومی، تاریخ سند، تألیف سید محمد معصوم بکری، به تصحیح عمر بن محمد داود پوته به انضمام مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهارس سید محمد معصوم بکری المتوفی سنه‌ی ۱۰۱۹ هـ که کتابش را در حوالی سنه‌ی ۱۰۰۹ هـ نوشته. و در تاریخ ۱۳۵۷هـ مطابق ۱۹۲۸ میلادی، به تصحیح داود پوته، مدرس عربی در دانشکده‌ی اسماعیل کالج (بمبئی- هند)، در مطبعه‌ی قیمه بمبئی به طبع رسید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اهمیت این کتاب این است که نگارش تاریخ منفصل سند را که به کتاب فتح‌نامه‌ی سند یا چچنامه متوقف شده بود، از نو آغاز و فترت میان دو فریق را پر کرد. در کتاب‌های دیگر از دو سلسله‌ی محلی «سومرگان» و «سمگان» ذکری در میان نیست.

سید نظام‌الدین محمد معصوم المتخلص به نامی بن سید صفایی الحسینی الترمذی، در رمضان ۹٤٤ هـ ق در بکر به دنیا آمد. اجدادش از ترمذ به قندهار و از آن‌جا به متولی‌گری مقبره‌ی بابا شیر قلندر رسیدند. پدرش به قوه‌ی سلطان محمود خان (۹۸۲-۸۹۸ هـ) در بهکر (سکهر قدیم) متوطن شد و رتبه‌ی شیخ‌الاسلامی یافت. به تدریج به سادات کهابروت- نام روستایی در سیوستان- معروف شدند. محمد معصوم از بهکر به گجرات رفت و نزد قاضی «دته» سیوستانی علم آموخت؛ بیست سال را در آن دیار گذرانید، و از طرف سلطان محمود، صاحب‌منصب شده است.

گجرات در سال ۹۸۲ هجری به قلمرو اکبر مدغم شد، و در سال ۹۸٤ از محمد معصوم در سلک افسران فتح بر راجه‌ی «ایدر» نام برده شده است. در سال ۹۹۸ هـ ق در معیت خواجه نظام‌الدین احمد بخشی از گجرات به دربار اکبر شتافت؛ او با پیشکش کردن تحایف مادرش به اکبر، شفقت او را جلب کرد، بعد از بیست سال، مجدداً در سال ۹۹۹ هـ ق به بهکر بازگشت. او در معیت میرزا عبدالرحیم خان خانان (فرزند بیرام خان ترکمان) و در فتح سند حضور داشته است. در سند پرگنه‌ی «دربیله

و کاکری و چندوکه» در وجه جاگیر او قرار گرفته بود. از سال ۱۰۰۳ تا ۱۰۰۷هـ ق. با منصب دوصد پنجاهی در قندهار می‌بوده است. در ۱۰۰۸هـ .ق در معیت اکبر روانه‌ی فتح «اسیر گره» در دکن شد و کتیبه‌هایی در طول راه حک کرد، از آن جمله کتیبه‌ی فتح قلعه‌یِ «اسیر گره» را که در مسجد جامع آنست و ماده‌ی تاریخ آن را «بگرفته کوه اسیر» یافت.

در سال ۱۰۱۰ هجری به سفارت نزد شاه عباس صفوی رفت، و مورد تفقد او قرار گرفت، تا سه سال در آن جا بماند. در سنه‌ی ۱۰۱٤ هجری به روایت یک کتیبه، در جیپور بوده است. در ۱۰۱۵هجری از جانب جهانگیر- با لقب امین‌الملکی- به بهکر برگشت، و چهار سال بعد در ذوالحجه ۱۰۱۹ هجری درگذشت و در سکهر مدفون شد. تاریخ سند را به پسرش میر بزرگ نوشته است. علاوه بر این از او دو کتاب در مفردات طب، کتیبه‌ها و دیوان شعر باقی مانده است.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

کتاب تاریخ سند او دارای مندرجات ذیل است: جزء اول: در ذکر فتح سند و تعیین نمودن عسکر فیروزی اثر اسلام؛ جزء دوم: در ذکر سلاطینی که بعد از عباسیه لوای حکومت افراشته‌اند؛ جزء سوم: در ذکر ایالت حکّام ارغونیه و مدت حکومت وقایع و محاربات ایشان؛ جزء چهارم: در ذکر انتقال ولایت سند به حیطه‌ی تصرف بندگان درگاه [اکبر بادشاه]...

● دُرّه‌یِ نادره، تاریخ عصر نادرشاه، تألیف میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، تهران ۱۳٤۱هـ ق.

میرزا مهدی، پسر نصیر خان از استرآباد بود. وی در اصفهان تعلیم دید، سپس وارد مناصب دربار سلطان حسین صفوی شد؛ و طی فرمانی به نظارت باغ‌ها و عمارت‌های دارالسلطنه‌ی اصفهان و به شغل باغیان باشی‌گری منصوب شد. او در شعر کوکب تخلص می‌کرد؛ در نگارش دستی داشت. جعفر شهیدی در میان آثار و مؤلفات میرزا مهدی‌خان، کتابخانه و اولاد و احفاد او را نیز می‌شمارد؛ سایر آثار او تاریخ جهان‌گشای نادری یا تاریخ نادرشاه، وقایع روزانه‌ی سلطنت نادرشاه، سنگلاخ فرهنگ لغات امیر علی‌شیر نوایی (لغت ترکی به فارسی)، منشآت میرزا مهدی‌خان، و ابیات تذکره‌ای از اوست. او از درباریان نادر، کاتب وقایع روزمره، در سمت وزارت

و مأمور سفارت در دربار عثمانی بود. (۱۱۵۹هـ ق). او در این سفر بود که قهرمان ملی ایران (نادرشاه) کشته شد. هم دره‌ی نادره و هم تاریخ جهان‌گشای را، بعد از مرگ نادر نوشت؛ مبنای کار میرزا مهدی خان، همان وقایع روزانه‌ی سلطنت و منشآت اوست. کتاب سنگلاخ را - به تصریح خودش- «در دولت قاآن اعظم و خاقان اکرم خدیو سلیمان جاه شاهنشاه سکندر دستگاه داور مهر افسر فلک مقدار، نادرشاه افشار با وصف مذاولت خدمت سلطانی و اشتغال به مشاغل دیوانی که در سفر و حضر ملازم حضور و با وقایع‌نگاری و ضبط صادرات امور و عرض مطلب جمهور و تحریر فرامین و انجام مهام نزدیک و دور مأمور بود، به جمع و تألیف این نسخه پرداخت...» نثر درّه‌ی نادره بی‌نهایت متکلف، متصنع و در نتیجه دشوار و دیرفهم است؛ اصل مطلب که نگارش تاریخ دوره‌ی بیست و چند ساله‌ی نادر بود، در میان توده‌هایی از الفاظ مترادف و متشابه گم شده است. جعفر شهیدی، با توجه به این مشکل، تاریخ نادرشاه را از آن میان بیرون کشیده و به عبارت روان امروزی بازنوشته است. تاریخ جهان‌گشای نادری، تحریر دیگر تاریخ نادرشاه یا تاریخ جهان‌گشای نادری است که دشواری و تکلف دره‌ی نادره را ندارد. از نسخه‌ی خطی کتاب، چاپ عکسی گرفته شده است؛ این نسخه در سال ۱۱۷۳هـ ق، یعنی ۱۳ سال بعد از مرگ نادر، تحریر شده است. همین سال را سال اتمام کتاب سنگلاخ نیز دانسته‌اند؛ پس مرگ میرزا بعد از این سنه بوده است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

• تاریخ احمدشاهی، تألیف محمود الحسینی المنشی ابن ابراهیم الجامی، حاشیه و تعلیقات از مرحوم استاد سرور همایون، ناشر: دانش خپرندویه تولنه، چاپ قصه‌خوانی پشاور، جدی ۱۳۷۹ هـ ش.

محمود حسینی را هم از جام خراسان و هم از جام اصفهان گفته‌اند. او در عهد شاهرخ در دودمان نادری وظیفه‌ی منشی‌گری و مجلس‌نویسی داشت و از نزدیکان شاهرخ میرزا به‌شمار می‌رفته است. محمد تقی شیرازی، او را به احمدشاه ابدالی معرفی کرد، و در نزد او از حضیض مذلت به اوج عزت رسید. به نظر می‌رسد که سال تقرب او به احمدشاه ۱۱٦۷هجری باشد. پس بیست سال را در خدمت او بوده است.

نگارش کتاب از همین سال آغاز، و در سال ۱۱۹۰ هر (چهار سال بعد از مرگ

احمدشاه) پایان می‌یابد. کتاب تحت ۱۰٤ عنوان، که از اندک قبل از مرگ نادر آغاز می‌شود، به مرگ او به شمه‌ای از صفات آن خاقان عرش آشیان پایان می‌یابد. او همان سمت وظیفه‌ای را داشت که میرزا مهدی خان مسئول آن بود.

از او غیر از کتاب تاریخ احمدشاهی، نامه‌یِ مفصلی مانده که از جانب احمدشاه ابدالی به سلطان سلیم [دوم] عثمانی فرستاده شده است. حسینی در پایان کتاب تاریخ احمدشاهی، نگارش کتاب تاریخ تیمورشاهی را وعده می‌دهد، ولی ظاهراً به این مراد نایل نیامده است، و گفته می‌شود، هیچ اثر دیگری از او در دست نیست.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

● پندنامه‌ی دنیا و دین (سرگذشت‌ها و نصایح و سررشته‌ی دین‌داری و دیانت)، به قلم امیر عبدالرحمن‌خان، چاپ سنگی در مطبعه‌ی دارالسلطنت کابل ۱۸۸٦/۱۲٦۵ م. امیر نوشتن خاطرات خویش را در سمرقند، به سفارش جنرال کافمن، آغاز کرده بود؛ و در کابل آن را به پایان رسانید؛ نوشته‌ی امیر عبدالرحمن‌خان، روایت زندگی‌نامه‌یِ امیر به قلم خودش و سرگذشت مشرح آنچه در کتاب‌های دیگر از جمله در «تاج‌التواریخ» و «سراج‌التواریخ» به طور فشرده آمده، است. پندنامه‌ی دنیا و دین خصوصاً تفصیل سفرنامه‌ی او از غزنی تا بخارا است. «پندنامه» در قطغن ختم می‌شود؛ اما «سفرنامه» امیر را به کابل می‌رساند و بر تخت سلطنت می‌نشاند. جلد دوم تاج‌التواریخ با ذکر جنگ‌های پنجده که از سالیان پرتلاطم زندگی امیر عبدالرحمن خان پس از سلطنت است، پایان می‌یابد.

● تاج‌التواریخ: متن انگلیسی کتاب به قلم منشی سلطان محمد پنجابی، ترجمان و منشی امیر عبدالرحمن خان با ترجمه به فارسی غلام مرتضی خان، نایب اول جنرال قونسل‌گری دولت انگلیس در مرکز خراسان. ختم کار ترجمه ذیقعده‌ی ۱۳۱۹ هـ ق. نسخه‌ی قلمی به خط محمد کاظم الهمدانی در ذیحجه‌ی همان سال تحریر شده است.

جلد اول کتاب ترجمه‌ی کتاب «پندنامه‌ی دنیا و دین» است؛ ولی جلد دوم- به قول فرهنگ- یادداشت‌های منشی سلطان محمد از مجالس امیر است، که بعداً صورت کتاب یافته و به‌عنوان جلد دوم تاج‌التواریخ منتشر شده است. سلطان محمد مذکور از هند به لندن رفته، یادداشت‌های خویش را به زبان انگلیسی مرتب ساخته بود. به قول «کاتب» سلطان محمد بدون اجازه‌ی امیر به طور خفیه افغانستان را ترک

کرده بود. عده‌ای هم به این باوراند که امیر او را مأمور رسانیدن پیامش به دربار انگلیس کرده بود.

● درّةالزمان، تاریخ شاه زمان، مورخ عزیزالدین وکیلی فوفلزایی. مستند بر فرامین و اسناد معتبر، و شجره‌های خاندانی و مسکوکات و مأخذ خطی و چاپی، سال تألیف ۱۳۳۵هـ ش. مطبعه‌ی دارالسلطنه‌ی کابل ۱۳۳۷ هـ ش.

کتاب، جامع و مملو از اسناد و مدارک است؛ ولی برخی اسناد به دوره‌های قبل و بعد از شاه زمان تعلق دارد و هیچ نوع تحلیل اجتماعی و نقد سیاسی بر اقدامات شاه نکرده است. و همواره او را با القاب شاهنشاه و مدایح بی‌جا یاد می‌کند. به هر حال، مباحثی درباره بلوچستان را دربردارد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

● سراج‌التواریخ (٤ جلد)، ملا فیض‌محمد کاتب، ج ۱ و ۲، نشر موسسه‌ی تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲ هـ ش.

تاریخی در سلطنت افغان‌ها از عهد احمدشاه ابدالی تا پایان کار امیرحبیب‌الله خان ملقب به شهید. بخش اعظم کتاب را (شامل مجلدات دوم، سوم و چهارم، در چهار مجلد کلان) به عبدالرحمن خان و پسرش حبیب‌الله خان اختصاص داده است. به شیرعلی‌خان بسیار کم پرداخته، و کوشیده است او را در برابر عبدالرحمن خان کم‌رنگ جلوه دهد. از کاتب آثار دیگری چون تذکرةالانقلاب، نژادنامه‌ی افغان، تحفةالحبیب (تحریر نخست جلدهای ۱ و ۲ سراج‌التواریخ)، تاریخ حکمای قدیم باقی مانده است. کاتب در سال ۱۳۱۰ هـ ش درگذشته است.

● افغان‌نامه (۳ جلد)، دکتر محمود افشار، نشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ سال ۱۳۸۰ هـ ش.

کتاب در ۹۷ گفتار و در بیش از ۱۸۰۰ صفحه به چاپ رسیده است. هر گفتار، موضوع مستقلی است که به گفتارهای قبلی و بعدی، الزاماً ارتباط یا توالی تاریخی ندارد؛ ولی هیچ موضوع بدون ارتباط معنایی در این دایرةالمعارف درج نشده است؛ اما بیشتر مقالات غرض متوجه ساختن نویسندگان و مورخان افغانستان است که در صدد ابداع تاریخی مستقل از تاریخ ایران هستند.

نخستین گفتار، جغرافیای تاریخی فلات ایران است. فلات ایران، به نیمه‌ی شرقی ایران کنونی، با ارتفاعات مرکزی وادی‌های شمال افغانستان و آبریزهای شمال

آمو گفته می‌شده است. به گفته‌ی او این موضوع امری است که امکان جدایی آن از غرب ایران متصور نیست. یا آخرین گفتار جلد اول: گفتار چهل و چهارم: پایان شاهنشاهی نادرشاه افشار. کسی شک نمی‌تواند که زندگی و مرگ نادر در تأسیس کشور افغانستان نقش اساسی داشته است، بگذار بهانه‌ی آن انتقال با عزت حرم نادر از خبوشان به مشهد توسط احمدشاه ابدالی باشد.

● بلوچ، لیکوال: م. گ. پیکولین، ژبارونکی: دوکتور عبدالحکیم هلالی، چاپ اکادمی علوم افغانستان، شعبه‌ی علوم اجتماعی، سال ۱۳٦٤، کابل.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیکولین عضو شعبه‌ی شرق‌شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی سابق، دانشمند شناخته‌شده در سطح جهان بوده و کتابش را براساس اسناد مدقق و دست اول، نوشته و در سال ۱۹۵۹ م منتشر کرده است. کتاب در دو فصل تدوین شده: فصل اول درباره‌ی نسب، چگونگی اسکان، و شیوه‌ی زندگی [بلوچ‌ها]» که خود در نُه زیرفصل تقسیم شده است؛ مختصری در جغرافیای فیزیکی بلوچستان، شناسایی مختصر قبایل بلوچ، قبایل بلوچ‌های مقیم پاکستان، بلوچستان شرقی، [قبایل] مری و بگتی، دین، زبان و شیوه‌ی زندگی، زبان بلوچ، علم، تعلقات دینی بلوچ‌ها، و رسوم زندگی اجتماعی.

فصل دوم: خانات بلوچ، شامل یازده زیر عنوان: اشغال بلوچستان شرقی از سوی انگلیس، جریان استیلای انگلیس بر بلوچستان و سند، تبدیل بلوچستان شرقی به دژنظامی و تعرض انگلیس، مناسبات اقتصادی بلوچ‌ها، زراعت در بلوچستان، دهه‌ی آخر قرن نوزده و دهه‌های اول قرن بیستم، وضع بلوچستان غربی، نهضت آزادی‌بخش بلوچ‌ها در دوره‌ی اخیر، حالات بلوچ‌ها در بلوچستان غربی، بلوچستان شرقی پس از جنگ جهانی دوم. به‌طور کلی از مواد این کتاب سود برده‌ام. ولی بخش‌های «شناسایی مختصر قبایل بلوچ، قبایل بلوچ‌های مقیم پاکستان، بلوچستان شرقی، قبایل مری و بگتی» را در فصل اول به صورت کامل ترجمه کرده‌ام و در متن کتاب «بلوچ‌ها، از مازندران تا بلوچستان» آورده‌ام. از فصل دوم کتاب پیکولین در دو فصل کتاب بلوچ‌ها استفاده برده‌ام. این معلومات را به این دقت و در عین حال به این اختصار و ایجاز در جایِ دیگر نمی‌یافتم. منابع کتاب پیکولین را، بلااستثناء، باز چاپ

کردم.

• راهنمای زبان‌های ایرانی (۲ ج)، جلد اول: زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه؛ جلد دوم: زبان‌های ایران نو (مجموعه‌ی مقالات)؛ ویراستار: رودیگر اشمیث، ترجمه‌ی فارسی زیر نظر حسن رضایی باغ بیدی، مترجمان: آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضایی باغ بیدی و نگین صالحی، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.

مقالات جلد دوم کتاب: دوره‌ی ایرانی نو: زبان‌های ایرانی نو، ایرانی نو غربی: فارسی، گویش‌های ایران غربی، بلوچی، زبان‌های جنوب‌شرقی ایران؛ زبان‌های ایرانی نو شرقی: پشتو، یدغه و مونجی، زبان‌های پامیری، پراچی، ارموری و گروه زبان‌های ایرانی جنوب‌شرقی، آسی و یغنایی.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

مقاله‌ی [زبان] بلوچی بیست صفحه‌ی جلد دوم کتاب را در برمی‌گیرد. نویسندگان این مقاله یوزف الفانیین و ماینتس هستند. تلخیصی از این مقاله به عبارت ساده، با ذکر مثال‌ها و بسط بعضی مسایل دیگر مربوط به این بحث را در فصل سوم آورده‌ام.

• زبان‌های مردم جهان (دایرةالمعارف سه هزار زبان زنده‌ی امروز)، نوشته‌ی میشل مالرب، ترجمه‌ی عفت ملا نظر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.

• افغانستان در پنج قرن اخیر (۳ جلد)، میرمحمد صدیق فرهنگ، چاپ بیست و پنجم با ضمایم، به اهتمام سید ضیاء فرهنگ، انتشارات بین‌المللی سرور سعادت ۱۳۹٤ هـ ش.

کتاب فرهنگ- همان‌گونه که از نامش پیداست- تاریخ کشور افغانستان، اندکی پیش از تشکیل تا دیکتاتوری خونین تره‌کی- امین را در برمی‌گیرد. کتاب در نُزده باب تدوین شده و از نظر ساختار و احتوا، مانند سراج‌التواریخ است؛ اما دو تفاوت عمده با تمام آثار دیگر در زمینه‌ی تاریخ معاصر افغانستان دارد: نخست به چگونگی تأسیس افغانستان با نگاه واقع‌بینانه‌تری دیده است؛ جریان قدرت گرفتن قبایل افغان را تا حدودی ارزیابی کرده؛ دوم برخلاف سایرین، فرهنگ در پیِ تاریخ‌سازی برای جغرافیای خاصی نبوده؛ با این‌حال وقتی نام کتاب خود را «افغانستان در پنج قرن

اخیر» می‌گذارد، این ایراد بر او وارد است که جغرافیای موجود، پیش از دو نیم قرن، نام «افغانستان» را نداشت. کتاب فرهنگ، اثری معتبر و درخور اعتناست.

● سیستان (سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها) (۳ جلد)، جلد اول: سیستان قبل از اسلام، جلد دوم و جلد سوم، سیستان بعد از اسلام، نوشته‌ی محمد اعظم سیستانی، اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان کابل ۱۳٦٤ هـ ش ۱۳٦٦ و ۱۳٦۹هـ ش. (روی هم حدود ۱٤۰۰ صفحه). مجموعه‌ی از تاریخ، جغرافیا، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، فرهنگ و ادبیات سیستان. برای معرفی بلوچ‌های افغانستان، و سایر اقوام ساکن در سیستان از این کتاب بهره گرفته‌ام.

پیشکش طبرستان www.tabarestan.info

● ما و پاکستان، محمد اکرام اندیشمند، نشر پیمان ۱۳۸٦ هـ ش.

کتاب در ده فصل به ترتیب آتی تدوین شده: فصل اول: ظهور پاکستان در همسایگی افغانستان، فصل دوم: منازعه با پاکستان بر سر دیورند؛ فصل سوم: ریشه‌های تاریخی و حقوقی منازعه دیورند؛ فصل چهارم: پشتونستان؛ فصل پنجم: صدارت محمد داود و روابط با پاکستان؛ فصل ششم: نقش کشورهای خارجی در مناسبات میان افغانستان و پاکستان؛ فصل هفتم: روابط افغانستان و پاکستان در دوره‌ی ریاست جمهوری محمد داود؛ فصل هشتم: مناسبات پاکستان و افغانستان در حاکمیت حزب دموکراتیک؛ فصل نهم: روابط پاکستان با دولت مجاهدین و طالبان؛ فصل دهم: روابط افغانستان و پاکستان پس از سقوط حکومت طالبان. اندیشمند به بلوچستان کمتر پرداخته؛ در حالی که مرز افغانستان با این خِطه، نیمی از خط دیورند را تشکیل می‌دهد.

● تاریخ معاصر افغانستان، نویسنده: کاندید اکادیمیسین مرحوم محمد ابراهیم عطایی (به زبان پشتو)؛ ترجمه: دکتر جمیل الرحمن کامگار، بنگاه انتشارات میوند، کابل ۱۳۸٤ خورشیدی.

این کتاب در بیست و دو فصل و سه ضمیمه نوشته شده است. موضوع کتاب تاریخ افغانستان از «نیمه‌ی دوم قرن هژده» تا «تحریک طالبان» (فصل بیست دوم) است. نویسنده از هیچ منبع جدید ذکری به میان نیاورده و مطالب دیگران را بازگو کرده است. به‌نظر می‌رسد که هدف نویسنده تحریر تاریخ بعد از خانواده‌ی شاهی

بوده، تا در ضمن آن جریان معینی از تاریخ را که به حاکمیت دولت غیرپشتونی رئیس‌جمهور ربانی منتهی شد، محکوم کند. در ضمایم، نویسنده به احصائیه‌های جعلی و یک‌جانبه استناد کرده است و نتوانسته میان اهل تحقیق، جایی برای کتاب خود باز کند (رجوع کنید به نقد عبدالحفیظ منصور بر این کتاب).

● شاهنامه‌ی فردوسی، تصحیح جلال خالقی مطلق (۲ جلد)؛ چاپ اول ۱۳۹۳هـ ش، انتشارات سخن.

● مردم‌شناسی، سیستان، مؤلف: محمد اعظم سیستانی، اکادمی علوم جمهوری افغانستان، مرکز علوم اجتماعی، انستیتوت تاریخ، کابل، ۱۳٦۸ ش.

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

کتاب در دو بخش و هفت فصل به ترتیب ذیل تدوین شده است: بخش اول: مردم‌شناسی (فصل اول، مردمان سیستان؛ فصل دوم، آداب و رسوم مردم؛ فصل سوم، باورها و معتقدات مردم سیستان)؛ بخش دوم: ادبیات شفاهی مردم سیستان (فصل چهارم، واژگان و ادبیات شفاهی مردم سیستان؛ و فصل پنجم، ترانه‌ها و سرودهای عامیانه‌ی سیستان؛ فصل ششم، ضرب‌المثل‌های مردم سیستان؛ فصل هفتم، افسانه‌های سیستان).

● برهان قاطع (۵ جلد)، تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم ۱۳۷٦هـ ش.

● فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی (که به زبان آریایی «پارسی باستان» نوشته شده است)، تألیف رُلف نارمن شارپ، استادیار پارسی باستان و پهلوی در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه شیراز.

در این کتاب به تعداد ۳٤ اثر، اعم از لوح، کتیبه، مهر و سنگ‌نوشته، معرفی شده است که نخستین‌شان لوحه‌ی «آریارَمنَ شاهنشاه هخامنشی»، و آخرینش کتیبه‌ی «اردشیر سوم» در تخت جمشید است. اما قسمت اعظم آن را سنگ‌نوشته‌های داریوش اول و خشایارشاه دربرمی‌گیرد. کتیبه‌ی کوروش به سه زبان که حاوی این مطلب است: «من هستم کوروش شاه هخامنشی» که در پازارگاد موجود است، نیز زینت‌بخشِ این دیوان شده.

● سال‌نامه‌های افغانستان: «در اواخر سال ۱۳۱۱هـ ش. انجمن ادبی کابل به این فکر افتاد که برای نشان دادن نمونه‌ای از سال‌نامه مملکتی به هموطنان، اقدام به

نشر یک سالنامه‌ی خصوصی از طرف «مجله‌ی کابل» نماید. با آن که قلّت و ضیق وقت و عدم آمادگی از قبل، چنان‌که منظور بود، مساعد به نشر یک سال‌نامه‌ای از هر جهت مکمل نشد، معهذا علی‌العجاله تا جایی که مواد و اطلاعات لازمه به‌دست آمد، ترتیب داد و اینک به‌عنوان «سالنامه مجله‌ی کابل» به مطالعه‌ی هموطنان تقدیم می‌شود...» [از مقدمه‌ی شماره‌ی اول سال‌نامه‌ی مجله‌ی کابل]، انجمن ادبی.

انجمن ادبی، خود در سال ۱۳۱۰ هجری تأسیس شده بود؛ این سال مصادف با سال کشته شدن نادرشاه بود. انجمن ادبی به کار خود ادامه داد و دومین شماره را در سال ۱۳۱۲هـ ش. هیأت انجمن ادبی به هاشم خان صدراعظم تقدیم کرد. موضوعات آن مربوط به عهد نادرخان بود. شماره‌ی دوم نام «سال‌نامه‌ی کابل» و در عین حال «سال‌نامه‌ی مجله‌ی کابل» به خود گرفت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اما از شماره‌ی چهارم (۱۳۱٤هـ ش) تا شماره‌ی هشتم (۱۳۱۸هـ ش)، به نام «سال‌نامه‌ی کابل» منتشر شد؛ البته متصدی آن، همچنان انجمن ادبی کابل بود.

از شماره‌ی نهم (مربوط سال ۱۳۱۹هـ ش)، تا شماره‌های مربوط به سال‌های ۲۵- ۱۳۲٤ ش. به نام «د کابل کالنی» از طرف پشتو تولنه منتشر شد.

از شماره‌ی دهم سال‌های ۲٦- ۱۳۲۵ ش به همان نام «د کابل کالنی» از طرف ریاست مستقل مطبوعات منتشر می‌شد. در سال ۱۳٤۳ ش که ریاست مستقل مطبوعات به وزارت اطلاعات و کلتور تغییر نام و مقام یافت، نام سال‌نامه به «د افغانستان کالنی» تبدیل شد.

اما از سال ۱۳۸۰هـ ش که دور دوم نشراتی سال‌نامه آغاز شد، در پهلوی نام «د افغانستان کالنی»، «سالنامه‌ی افغانستان» افزوده شد. و تا اکنون به همین دو نام از جانب وزارت اطلاعات و فرهنگ منتشر می‌شود. خط دیورند، مخصوصاً بخش جنوبی آن بعد از تجزیه‌ی شبه‌قاره به دو کشور هند و پاکستان، اهمیت بسیار پیدا کرد. از سال‌نامه‌ها که به این مهم بسیار پرداخته است، قسمت‌هایی را که به بلوچ‌ها و بلوچستان تعلق می‌گرفت، بیرون آورده‌ایم.

● تاریخ تجزیه‌ی شاهنشاهی افغان، نگارش علّامه عبدالحی حبیبی (٤٤۰ ص)، به اهتمام خوشحال حبیبی و حبیب‌الله رفیع، مرکز تحقیقات علّامه عبدالحی حبیبی،

۱۳۸۰هـ ش/ ۲۰۰۱ میلادی، جای طبع: ملت پرِس، لاهور.

کتاب در چهار بخش، با عناوین ذیل تدوین شده است:

بخش اول: معاهدات؛ بخش دوم: پیمان‌های انگلیس و قبایل افغانی؛ بخش سوم: فرامین و نامه‌ها؛ بخش چهارم: حوادث سیاسی افغانستان بعد از جنگ دوم در عصر امیر عبدالرحمن خان، سیاست افغان و انگلیس در عصر امیر دوست‌محمد خان، روابط انگلیس و روس راجع به افغانستان. علاوه بر آن که در بخش‌های اول، دوم و سوم که در آن‌ها معاهدات پیمان‌ها و نامه‌ها آورده شده، بخش چهارم با نامه‌یِ امیر دوست‌محمد خان به آکلند فرمانروایِ انگلیسی هند آغاز می‌شود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

این کتاب حاوی اسناد معتبر منطقوی، جهانی و محلی درباره‌ی افغانستان و مناطق همجوار آن است. از این کتاب متن دو موافقت‌نامه میان انگلیس و خان قلات را گرفته‌ام.

• Inside Baluchistan (زندگی‌نامه‌ی سیاسی عالی‌جناب بیگلربیگی‌خان اعظم)، میر احمدیارخان بلوچ، خان بلوچ، حکمران پیشین قلات، ناشر: رویال بوک کمپنی، کراچی، ۱۹۷۵ م.

خان اعظم کتابش را در سال ۱۹۵٤ م نوشته بود. کتاب در ۳۵۲ صفحه و در دو بخش تدوین شده: بخش یک، متن کتاب و بخش دو، اضافات یا پیوست‌ها را در ۱۰۸ صفحه دربرمی‌گیرد و ۱۹ پیوست دارد. پیوست‌ها سه گونه‌اند: معاهدات، نامه‌ها و یادداشت‌ها. معاهدات و نامه‌ها را عموماً ترجمه و درج پیوست‌های این کتاب کرده‌ام؛ اما درباره یادداشت‌ها باید گفت که از آن‌ها استفاده‌یِ قسمی شده؛ یعنی ترجمه‌ی آزاد توأم با تلخیص صورت گرفته است. درباره اصالت اسناد مندرج در این کتاب، شکی وجود ندارد؛ بدون انضمام آن، این کتاب ناقص می‌آمد. امیدوارم مجال آن پیدا شود که کتاب انساید بلوچستان (Inside Baluchistan) را به طور کامل به فارسی ترجمه کنم.

• تذکره‌یِ تکمله‌ی «مقالات‌الشعرا»، تألیف: مخدوم محمد ابراهیم «خلیل» تتوی، المتوفی ۱۳۱۸هـ ق، به تصحیح و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، سندهی ادبی بورد (کراچی) ۱۹۵۸ ع، نشرکرده: محمد ابراهیم جویو (دبیر انجمن بندهی ادبی) چاپ نیو سند پریس.

تذکره‌ی مقالات‌الشعرا تألیف میرعلی شیر «قانع» تتوی است. قانع در سال ۱۲۰۳هـ ق. درگذشته است. کتاب او حاوی شرح احوال و آثار ۷۱۹ نفر شعرای فارسی‌گوی سند است. نیز مرحوم حسام راشدی، کتاب قانع را تصحیح و تحشیه، و در سال ۱۹۵۷ م در موسسه‌ی فوق‌الذکر طبع کرده بود.

کتاب خلیل حاوی ۸۲ تن از شعرای فارسی‌گوی سند است. هرچند در ضمن معرفی شعرا و رجال ادب، گاه‌گاهی به حوادث و رویدادهای تاریخی- سیاسی برمی‌خوریم، ولی تعلیقات و حواشی راشد، بازگوکننده‌ی بخش‌های مهم تاریخ سند، بلوچستان، پنجاب و افغانستان، در مقطع مهم تاریخی ورود انگلیس در منطقه است. چه در متن تذکره، و بیشتر از آن در تعلیقات به این دوره پرداخته شده است. تاریخ خانواده‌ی تالپور را از این کتاب، با تلخیص، برداشته‌ام.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

● تاریخ تازه‌نوای معارک، تألیف منشی عطامحمد شکارپوری در سال ۱۲۷۱هـ ق. به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی افغانی، از نشرات سندهی ادبی بورد، کراچی، پاکستان ۱۹۵۹ ع. ناشر محمد ابراهیم جویو، دبیر انجمن سندهی ادبی، نیو سند پریس (۱۱۱۵ صفحه).

به قول حبیبی نام دیگر این کتاب «تاریخ سنده و افغانستان تألیف جناب مرحوم محمد عطا» است؛ اما از روی اسناد رسمی نام او عطامحمد است نه محمدعطا. او منشی شاه شجاع در هنگام اقامتش در شکارپور بود؛ نامه‌ها و فرمان‌های شاه شجاع از سال ۱۲۳۵ هـ ق به بعد، به قلم اوست. نامه‌های سیاسی شاه شجاع به میران سند، جمله انشا و خط خود اوست. او به کابل و پشاور و هرات سفر کرد و بعد از کور شدن و سپس قتل وزیر فتح خان به شکارپور برگشت. به نظر می‌رسد که او در رکاب فتح‌خان در هرات بوده و بعد از شاه شجاع، منشی ملامومن خان غلزایی، نایب‌الحکومه‌ی افغانی شکارپور، بوده است. با آمدن میرزا عطامحمد قندهاری در رکاب رحمدل‌خان به سند، شکارپوری به قندهار رفت، و دو سال را در معیت سردار شیردل خان، سمت مختارکاری و نیابت داشت. در سال ۱۲۳۸ هـ ق که شهزاده کامران، حکمران هرات بود، در سفر جنگی سرداران، همرکاب فتح‌خان به راه رفت. شکارپوری در حدود ۱۲۷۲ هـ ق درگذشته است. کتاب او، شامل یک دیباچه در

حمد و نعت و منقبت اصحاب کبار و امامین شهیدین، و داد سخنوری است. مصحح کتاب آن را بر صد عنوان تقسیم کرده که ابتدا و انتهای آن چنین است:

«در بیان نواختن کَوس سلطنت هر یک از سلاطین نامدار و خواقین بلنداقتدار، از ابتدای پادشاه نادرشاه لغایت عزل سلطنت محمودشاه خلف تیمورشاه علیه‌الرحمه والغفران» و «در بیان گوهر درج معرفت پیرمیان علی گوهر که گوهر حیات را در این آرزو به‌خاک سپرد».

این کتاب در بخش مهمی از کتابِ ما، در تاریخ سلسله‌های تالپور و کلهور، منبع دست اول بوده است؛ از این‌رو، اگر در نقل استادِ برگرفته‌شده از این کتاب مبالغه کرده‌ایم، به دلیل اهمیت آن‌هاست.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

تعلیقات، فهرست‌ها، عکس‌ها، شجره‌نامه‌هایی که از سوی علامه‌ی مرحوم عبدالحی حبیبی بر این کتاب افزوده شده، آن را یک دژ جدّی و مدون ساخته است. تصویرهایِ مربوط به تاریخ سند را از این کتاب برداشت کرده‌ایم. به علاوه از منابع این تعلیقات و تعلیقات تذکره‌ی تکمله‌ی مقالات‌الشعرا در نام‌نامه‌ها و جانامه‌ها استفاده کرده‌ایم.

● سفرنامه‌ی جنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه‌ی حسین سعادت نوری، چاپ دوم، با تجدیدنظر و حواشی و تعلیقات و فهارس، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ١٤٣٦هـ [ش].

پرسی سایکس، از افسران متخصص بریتانیاست که در ربع اخیر قرن نزدهم، هنگام خطر پیشروی روسیه به سوی افغانستان به قصد دستیابی به هندوستان، به افغانستان، ایران و آسیای میانه فرستاده شدند. سرپرسی سایکس، بعد از لارد کرزن مخبر روزنامه‌ی تایمز، در سال ۱۸۹۳ م به ایران سفر می‌کند. او بعد از جنگ جهانی اول، قوماندان پولیس جنوب ایران مقرر و در ۱۸۹٦ م به عضویت کمیسیون سرحدی تعیین شد.

وی طی اقامت خویش در ایران، بسیاری از ولایات ایران را دید، مخصوصاً نواحی شرقی و جنوب‌شرقی (یعنی بلوچستان) را سیاحت کرد و مشاهدات خویش به اسلوب درستی در این کتاب درج کرد. او زبان فارسی را به‌درستی می‌دانست، از بسیاری از منابع به‌طور مستقیم استفاده می‌کرده است. این کتاب در سی‌وهشت فصل

تدوین شده است. بسیاری از سرفصل‌ها، نام‌های شهرها و استان‌های ایران و بلوچستان است. فصل‌های هشتم و نهم «بلوچستان» نام دارند. علاوه بر این، فصل‌های هجدهم، نزدهم و بیستم نیز به حوادث بلوچستان اختصاص یافته، باز در فصل سی‌ام تا سی‌وپنجم به سیستان و بلوچستان پرداخته. غرض استفاده‌ی خوانندگان علاقمند، خلاصه‌ی فصل هشتم و نهم را در پیوست‌ها آورده‌ایم.

● بلوچستان، در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، تألیف: عبدالرضا سالار بهزادی، نام دیگر کتاب «درآمدی بر تاریخ بلوچستان در قرون اخیر و حکومت ابراهیم خان سعدالدوله فاتح بلوچستان» است.

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

ما همین قسمت را تلخیص، و با منابع نشان‌داده‌شده توسط نویسنده، تطبیق کرده‌ایم. «نگاه ایرانی به بلوچستان» همین خلاصه است. منابع این کتاب در ضمن «فهرست منابع» آمده است.

● تاریخ سلطانی: «سلطان محمدخان بارک‌زایی از بسیار صفحات مخزن افغانی و کتاب جهان‌گشای نادری و روایات محیطی قندهار و بعضی تذکره‌های خصوصی بدون اشاره به مأخذ استفاده کرده، و تاریخ سلطانی نام نهاده است؛ و انصافاً وقتی که آثار دیگر عرض وجود نکرده بود، کتاب مزبور نسبتاً جامع و مرتب و مورد استفاده بوده، ولی در سراپای کتاب او چون از وثایق تاریخی قندهار و کابل و هرات و غیره، یک صفحه به‌صورت متن نشان داده نشده، در امروز کمتر درجه‌ی اعتبار دارد»[تیمورشاه درانی، ج ۱، ص۲].

سلطان محمدخان بارک‌زایی کتاب خویش را به اشاره‌ی سردار محمد ایوب خان بن امیرشیرعلی‌خان نوشته است. برخلاف قول فوفلزایی، او منابع خود را نیز نشان داده است. علاوتاً احوالات دوره‌ی دولت محمدزایی را از قول سردارشیرعلی‌خان قندهاری بن سردار مهردل‌خان، چند تن دیگر و از پدر خودش نقل کرده است. چاپ سنگی کتاب در سال ۱۲۹۸ در بمبئی صورت گرفته است، «کوایف افغانان» ماده‌ی تاریخ آن است.

● افغانستان: انقلاب ادامه دارد (به‌مناسبت بیستمین سالروز تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان)، اداره‌ی نشراتی پلانتا، ۱۹۸٤ م مسکو.

• از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان (رویدادهای سیاسی و تاریخی را ورق می‌زنیم)، نویسنده عبدالوکیل (وزیر خارجه‌ی در دوره‌ی ببرک کارمل و نجیب‌الله) (۲ جلد)، انتشارات یوسف‌زاد، چاپ مطبعه‌ی کاروان، کابل ۱۳۹۵ ش.

• مرور کوتاهی بر تاریخ افغانستان و قضیه‌ی پشتونستان، مؤلف عتیق پاثون، ناشر د افغانی مطبوعاتو مرکز، کابل ۲۰۰۷ م.

• رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، تألیف: دکتر پیو- کارلو ترنزیو، ترجمه: دکتر عباس آذرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۹ ش.

• رستم‌التواریخ: محمد هاشم آصف (رستم‌الحکماء)، تصحیح: دکتر میترا مهرآبادی، نشر دنیای کتاب ۱۳۸۲هـ ش. محمد هاشم آصف ملقب به رستم‌الحکماء و صمصام‌الدوله (لقبی که فتح‌علی‌شاه قاجار به او داد)، در ۱۱٤٥هـ ق. به‌دنیا آمده است.

کتاب رستم‌التواریخ، از حالات دربار شاه حسین صفوی (آخرین شاه این خانواده) شروع می‌شود، عهد کریم خان زند، عهد نادر، دوره‌ی آقامحمد خان قاجار و فتح‌علی‌شاه را- که در این دوره خود شاهد بسیاری از وقایع بوده- نوشته است. جریان عروج هوتکی‌ها و فتح اصفهان به‌دست محمود، دوره‌ی شاه اشرف تا اضمحلال این خانواده را به اختصار بیان کرده است. در این تألیف به همین بخش این کتاب نظر داشته‌ایم.

• مکتوبات، تألیف جناب شاه فقیرالله علوی قدس‌سره، ناشر: مولوی عبدالمحمد، ارگ بازار قندهار (افغانستان)، کتاب‌خانه‌ی اسلامیِ پنجاب - لاهور، بی‌تاریخ. کتاب مکتوبات حاویِ ۷٦ مکتوب کوتاه و طویل در ۳۹۰ قطع رحلی چاپ سنگی است.

فقیرالله بن شاه عبدالرحمن بن شاه شمس‌الدین، متولد حدود ۱۰۸۵هـ ق در رهتاس یا روتاس (۱۲ میلی شمال جهلم)، از خانواده سادات حنیفی‌ست، که اجدادش از قریه‌ی حصارک جلال‌آباد به آن دیار کوچیده‌اند. میا پس از نزدیک به ۱۰۸ سال عمر، در سنه‌ی ۱۱۹۵هـ .ق در شکارپور سند درگذشت، و در صحن خانقاه بزرگی که خود برپا کرده بود، مدفون شد. مقبره‌ی او به «دربار شاه‌صاحب» شهرت دارد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

میا در عصری به دنیا آمد که جریان فکریِ مسما به طریقه‌ی نقشبندیه، رو به رشد و توسعه بود. این طریقه را امثال مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا یعقوب چرخی در خراسان، و شیخ احمد سرهندی (متوفی ۱۰۳٤هـ .ق) و پس از او شاه‌ولی‌الله دهلوی (حدود ۱۱۵۰هـ ق) در هندوستان ترویج می‌کردند. صوفیان این عصر عموماً زیر عنوان «ارتفاقات» به امور سیاسی می‌پرداختند؛ اکثر مکاتیب شاه‌ولی‌الله صبغه‌یِ سیاسی دارند؛ احمدشاه ابدالی را او به جهاد با مرهته تحریص و تشویق کرد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

میافقیرالله نیز از همین قماش صوفیان بود؛ مشرب او اصلاح‌طلبیِ سیاسی و دینی بود. او با دربارهای قندهار، قلات، میرپور و خیرپور مراوده و مکاتبه داشت. میا اعلان سلطنت شهزاده سلیمان- بعد از مرگ احمدشاه ابدالی- را این‌گونه انتقاد کرد: «این‌قدر وامی‌نماید که در اختیار این معنا [سلطنت] استعجال قبل از وقت واقع شده، دیده شود که از پرده‌ی غیب چه ظاهر گردد». هم شهزاده و هم خسرش شاه‌ولی‌خان، وزیراعظم، جان خود را در این راه از دست دادند. او میرمحبت‌خان را به تسخیر کیچ و مکران تحریک می‌کند، چون بلوچ‌های آنجاها را «داعیِ مذهب» [اهل بداعت] می‌داند، و این تحریک را ناشی از یک مکاشفه‌ی روحانی وانمود می‌کند، که در هنگام زیارت مقبره‌ی حضرت پیامبر اکرم در مدینه به او دست داد.

میا با تعداد زیادی از علما و اهل معرفت مراوده و مکاتبه داشت؛ از آن جمله‌اند: محمد مسعود پشاوری، ملا فیض‌الله کاکر قندهاری، قاضی محمدگون ولد آخند ترکمان ملقب به «خانملا»، قاضی ادریس، محمدفاضل بن پیرمحمد بن ملا الیاس انصاری (جامع کتاب مکتوبات)، طیّب شاعر، مخدوم‌محمد معین تتوی، شیخ شکرالله تتوی، محمدسلیم فاروقی و غیره از آن جمله‌اند.

از میافقیرالله ۲۰ اثر به یادگار مانده که اکثر آنان به زبان فارسی، برخی به زبان عربی، و یک رساله به‌نام فواید- در طب- به زبان پشتو نوشته شده است. مهم‌ترین آثار فارسیِ او مکتوبات، فتوحات غیبیه شرح عقاید صوفیه، طریق‌الارشاد و ملفوظات است.

مکتوبات را محمدفاضل انصاریِ سابق‌الذکر- که در مجموعه هفت مکتوب به‌نام او آمده- به تقاضای شاگردان جمع‌آوری و تدوین کرده است. در مکتوبات یک

مکتوب به‌نام نصیرخان بلوچ، دو مکتوب به‌نام محبت‌خان بلوچ، و یک مکتوب به‌نام میرسرفرازخان بلوچ درج شده است.

• دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (۲۲ جلد، از حرف آ [آب] تا حرف خا [خندق])، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۳ ش. چاپ پنجم.

• افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)، تألیف: مونت استوارت الفنستون، ترجمه: محمد آصف فکرت، بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.

An Acount of the kingdom of Coubule, And it's dependencies in Persia, Tartary, and India. By the Hon. Mounstuart Elphinstone. New and Revised edition. In two volumes; London 1842.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

دو: تصاویر و نقشه‌ها

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نقشه‌ی تقسیمات ملکی بلوچستان شرقی

اطلس زبان‌های بلوچستان

پیشکش بنیاد تبرستان
www.tabarestan.info

نقشه‌ی قلات، قبل از تاسیس پاکستان

جغرافیای سیاسی استقلال‌طلبان بلوچ

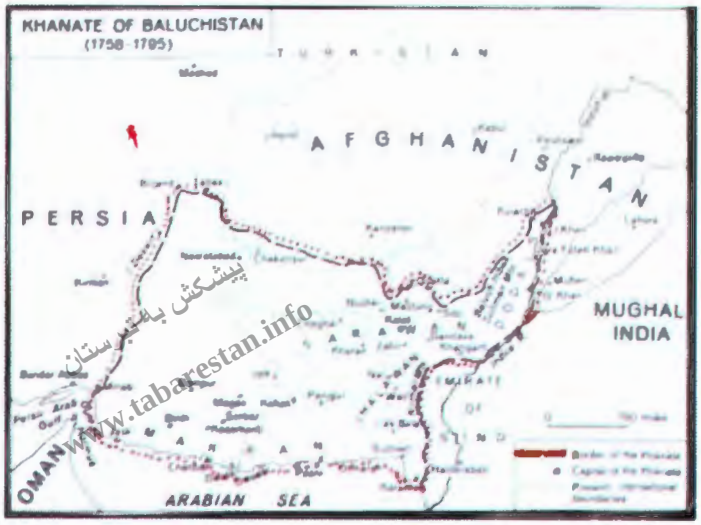

پیشکش بطبرستان
www.tabarestan.info

مسیر خط دیورند از نظر استقلال‌طلبان بلوچ

نقشه بخش‌داری‌ها (ولسوالی‌ها)ی بلوچستان شرقی

پاکستان در سال ۱۹۴۷ م (سال تاسیس)؛ موقعیت خان‌نشین‌های بلوچ

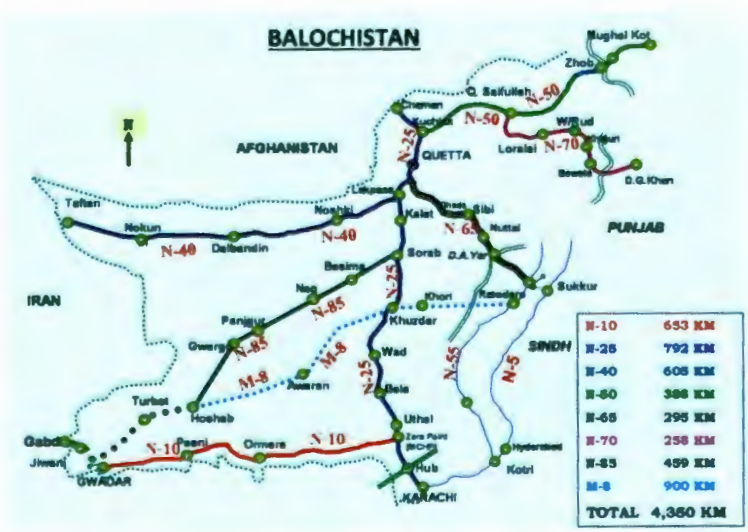

نقشه راه‌های بلوچستان

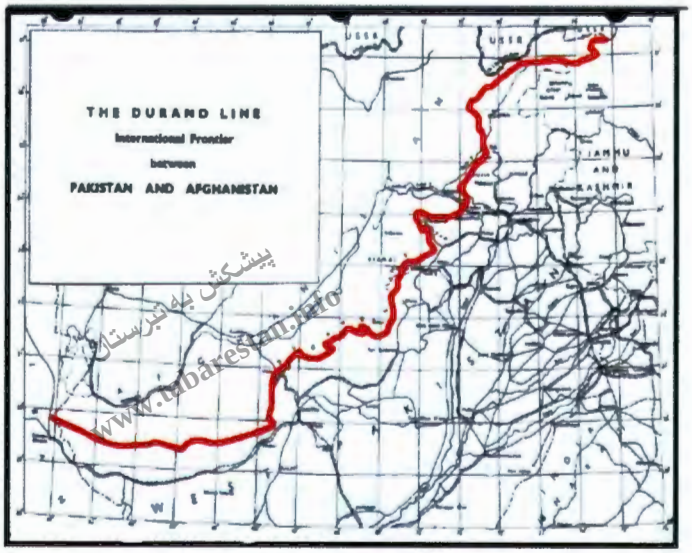

خط دیورند

نقشه راه برای بلوچستان (فاصله بین خیابان‌های شهر)

نقشه افغانستان جنوب شرقی

رابرتس و افسران قرارگاهش، می ۱۸۷۹، عکاس جان بروک

شکست در میوند

توپ‌های غنیمت گرفته شده از قوای افغان

عکس نقاشی امضای معاهده گندمک امیر محمد یعقوب خان و سر لویز کیوناری

مارشال سر رابرتس و سرداران کابل به شمول امیر محمد یعقوب پس از فتح کابل

Nawab Akbar Khan Bugti, a Baloch leader, killed in action fighting the enemy forces of Pakistan.

نواب اکبر خان بگتی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سه تن از قربانیان جنگ‌های استقلال‌طلبی بلوچستان

تصویر یک جنگجوی بلوچ

www.tabarestan.info

تصویر شاه زین بگتی، رییس حزب جمهوری وطن

تصویر اکبر خان بگتی با دو تن از محافظینش

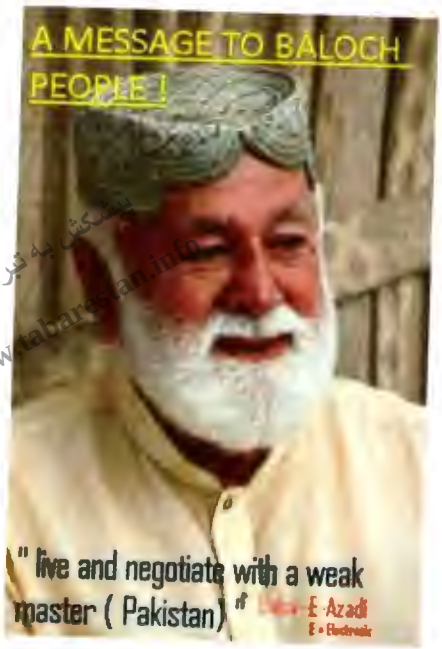

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تصویر نواب خیربخش مِری

خیربخش مِری با بی‌نظیر بوتو

تصویر روسای بلوچ در یک چهاونی انگلیسی

نواب اکبر خان بگٹی، سردار عطا اللہ خان مینگل، میر گل خان نصیر،
میر غوث بخش بزنجو

تصویر باهمی چهار رهبر بزرگ بلوچ

Nawab Akbar Khan Bugti Nawab Khair Buksh Marri Sardar Attaullah Mengal

تصویر سه رهبر بلوچ در کهن‌سالی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

Ameer Shahek Khan Rind Baloch Ruler of Balochistan
1485 TO 1490

تصویر امیر شاهیک خان رند، رهبر بلوچستان از ۱۴۸۵

تا ۱۴۹۰ م

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تصویر میر غلام خان حسین تالپور

برج تراشیده شده در صخره

مقبره‌ی جام غلام‌شاه

یکی از خان‌های قلات با پسرانش

Tenure	Khan of Kalat[2] [6]
1512–1530	Mir Bijar Khan Mirwani Baloch
1530–1535	Mir Zagar Khan Mirwani Baloch
1535–1547	Mir Ibrahim Khan Qambrani Baloch (Changed his Royal family name from Mirwani to Qambrani)
1547–1549	Mir Gwahram Khan Qambrani Baloch
1549–1569	Mir Hassan Khan Qambrani Baloch
1569–1581	Mir Sanjar Khan Qambrani Baloch
1581–1590	Mir Malook Khan Qambrani Baloch
1590–1601	Mir Qambar Sani Khan Qambrani Baloch
1601–1610	Mir Ahmad Khan Qambrani Baloch I
1610–1618	Mir Suri Khan Qambrani Baloch
1618–1629	Mir Qaisar Khan Qambrani Baloch
1629–1637	Mir Ahmad Sani Khan Qambrani Baloch II
1637–1647	Mir Altaz Khan Qambrani Baloch I
1647–1656	Mir Kachi Khan Qambrani Baloch
1656–1666	Mir Altaz Sani Khan Qambrani Baloch II
1666–1695	Mir Ahmad I Khan Qambrani Baloch III (Changed his Royal family name from Qambrani to Ahmadzai)
1695–1697	Mir Mehrab Khan Ahmadzai Baloch I
1697–1714	Mir Samandar Khan Ahmadzai Baloch (Amir al Umara Amir of Amirs)
1714–1716	Mir Ahmad II Khan Ahmadzai Baloch
1716–1731	Mir Abdullah Khan Ahmadzai Baloch (Eagle of the Mountain and The Greatest)
1731–1749	Mir Muhabbat Khan Ahmadzai Baloch (Beglar Begi)
1749–1794	Mir Muhammad Nasir Khan I Ahmadzai Baloch (Noori, Ghazi, Wali and The Great)
1794–1817	Mir Mahmud Khan I Ahmadzai Baloch I
1817–13 November 1839	Mir Mehrab Khan Ahmadzai Baloch II

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

فهرست اسامی خان‌های قلات و سال‌های حکومت آنان از ۱۵۱۲ تا ۱۹۵۵ م

1839–1841	Mir Shah Nawaz Khan Ahmadzai Baloch
1841–1857	Mir Nasir Khan II Ahmadzai Baloch, son of Mir Naseer Khan Ahmadzai Baloch I[7]
1857 – March 1863	Mir Khudadad Khan Ahmadzai Baloch (1st time). During his period of rule, seven major and many minor rebellions took place.
March 1863 – May 1864	Mir Sherdil Khan Ahmadzai Baloch (usurped throne)
May 1864–15 August 1893	Mir Khudadad Khan Ahmadzai Baloch (2nd time)
10 November 1893 – 3 November 1931	Mir Mahmud Khan II Ahmadzai Baloch
3 November 1931 – 10 September 1933	Mir Mohammad Azam Jan Khan Ahmadzai Baloch
10 September 1933 – 14 October 1955	Mir Ahmad Yar Khan Ahmadzai Baloch (1st time)
20 June 1958–1958	Mir Ahmad Yar Khan Ahmadzai Baloch (2nd time, in rebellion)
14 October 1955	State of Kalat acceded to Pakistan

www.tabarestan.info تبرستان

See also

- Balochistan, Pakistan
- Kalat, Pakistan
- Khanate of Kalat

References

1. ^ Treaty of Kalat between Balochistan and Afghanistan in 1758

2. ^ a b "Baluchistan" *Imperial Gazetteer of India* Vol. 6, p. 277, from the Digital South Asia Library, accessed 15 January 2009

3. ^ Qambar gave his name to the Qambarani branch of the Baloch, just as Ahmed I gave his name to the Ahmedzai branch of the Qambrani, Balfour, Edward (1885) "India, Its Balochistan neighbours" *The Cyclopædia of India and of Eastern and Southern Asia, Commercial, Industrial and Scientific* Vol. II H-NYSA (3rd ed.) Bernard Quaritch, London, p.

تصویر قصر یکی از خان‌های قلات

جغرافیایِ دولت قلات در سال ۱۹٤۷م(سال تأسیس پاکستان)

Khan of Kalat and Sirdar Baluchistan © imagesofasia.com

تصویر خان‌های قلات با سرداران بلوچستان

coins minted at kalat

سکه ی رایج در خان‌نشین قلات

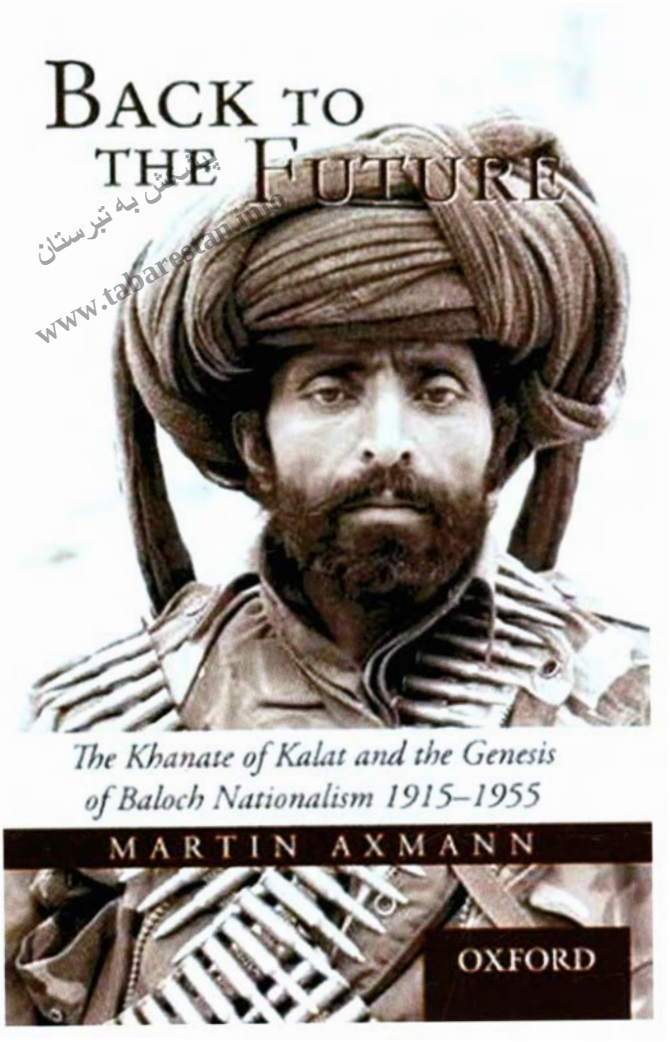

پیوستن به تبرستان
www.tabarestan.info

تصویر یک سرباز خان‌نشین کلات، میان سنوات ۱۹۱۵-۱۹۵۵ م

کتیبه‌ی سنگ گور میر خداداد خان، فرمان‌روای بلوچستان جنوبی

میان سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۸۹۳ م

www.tabarestan.info
پیشکش تبرستان

british medal commemorating the capture of kalat
مدال انگلیسی به مناسبت اشغال قلات در سال ۱۸۳۹ م

تصویر جناح با خان اعظم احمدیار خان

غازی امیر نصیر خان احمدزی بلوچ

تاج میر سلیمان داوود خان، شاه مخلوع قلات

مذاکرات صرف آزادی پر ہوتے، پاکستان قائم ہے 1948 سے مداخلت شروع ہوئی، جمہوریت مری

اعلامیه‌ی استقلال‌طلبی، علیه معاهده‌ی احمدیار خان با جناح ۱۹٤۸ م

تصویری از اعضا و هواداران حزب نیشنل عوامی

www.tabarestan.info
پیشکش به تبرستان

تصویری از مک موهن با خان قلات و جام لیس بیله

His Highness, Mir Suleman Dawood Khan, King of Balochistan at a press conference.

تصویر میر سلیمان خان، خان اعظم والی قلات

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نقشه‌ی منطقه در دوره‌ی زمان شاه

تصویری از خان قلات در دهه‌ی اول قرن نزدهم

Governor General's House
Karachi

2nd February 48.

My dear Khan Sahib,

I was glad to meet your Prime Minister, Nawabzada Mohammed Aslam, today when he came to talk over matters with me on your behalf. We have discussed the matter, and he will convey to you the result of our talk.

As your friend and well-wisher, I advise you to join Pakistan without further delay. I do hope that you will carefully consider the matter and let me have your fine reply which you promised to do after your stay with me in Karachi when we did fully discuss the whole question in all its aspects.

Yours sincerely,

His Highness the Khan of Kalat.

www.tabarestan.info
پیشکش به تبرستان

نامه‌ی جناح به خان قلات میر احمد خان

دوم فیبروری ۱۹٤۷ م

تصویر میر خداداد خان، آخرین خان صاحب اقتدار

تبرستان www.tabarestan.info

Taken at Khuzdar in September 1942.

(Standing from L to R) Sardar Behram Khan Lehri, Major Pinhi (Wazir-i Azam Kalat), Mir Ibrahim Khan, Mir Maula Bakhsh and Nawab Nowroz Khan Zarakzai

تصوری از سران قلات در قزدار ۱۹٤۲ م

تصویر جناح با اکبر خان بگتی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

امیر محبت خان احمدزئی بلوچ امیر بلوچستان
بار اول سنه ۱۷۳۱ تا سنه ۱۷۳۳ بار دوئم سنه ۱۷۳۶ تا سنه ۱۷۴۹

تصویر امیر محبت خان احمدزی با بلوچ امیر بلوچستان بار اول ۱۷۳۱ تا ۱۷۳۳ م، بار دوم ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۹ م

تصویر میر گل خان نصیر، ملک‌الشعرا وزیر

ریاست قلات (14 اکتوبر 1955ء کو پاکستان میں ضم ہوئی)

92 ہزار مربع کلومیٹر رقبے پر پھیلی ہوئی یہ ریاست ساڑھے تین سو سال تک رہی جس کو 1695ء میں میوانی بروہی قبیلے نے مغل گورنر میر مینڈو کو شکست دے کر قائم کیا تھا۔ اسے 1758ء میں احمد شاہ ابدالی نے تاخت و تاراج کیا اور 1839ء میں انگریزوں نے اس پر قبضہ کیا۔ سیکسن قلات کے حکمرانوں کو داخلی خودمختاری دے دی تھی۔ 31 مارچ 1948ء کو قائداعظم کی خواہش پر ریاست قلات نے پاکستان میں شامل ہونے کا اعلان کیا۔ سیکسن 14 اکتوبر 1955ء کو جب ون یونٹ کے قیام پر مغربی پاکستان تشکیل دیا گیا تو دیگر ریاستوں اور صوبوں کی طرح اس ریاست کا علیحدہ وجود بھی مٹا دیا گیا تھا۔ یکم جولائی 1970ء کو ون یونٹ کی تنسیخ اور صوبہ بلوچستان کے قیام پر اس ریاست کو قلات ڈویژن میں شامل کر دیا گیا تھا۔

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

سند الحاق قلات به پاکستان در سال ۱۹۵۵ م

نقاشی از حضور اسکندر در سرزمین بلوچستان

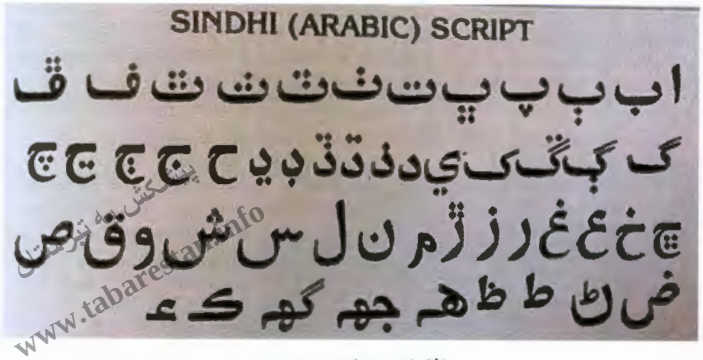

www.tabarestan.info

الفبای زبان سندی

الفبای زبان بلوچی

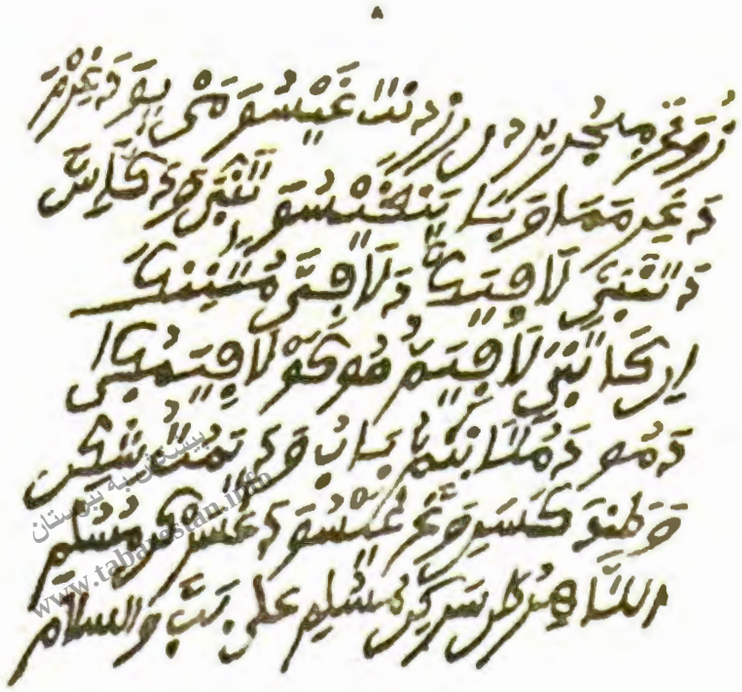

نمونه‌ای از دست‌نویس بلوچی در قرن ۱۹ میلادی

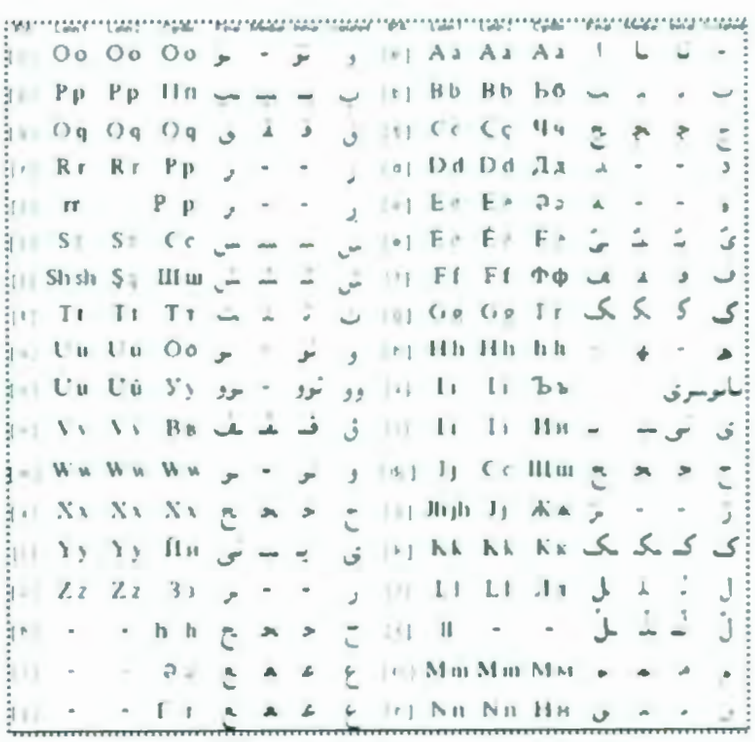

الفبای بلوچی و معادل‌های لاتین، سریلیک و فونوتیک آن

ذ	د	ھ	چ	ج	ش	س	ث	ت	پ	ب	آ	ا
ذے	دال	ھے	چے	جیم	شین	سین	ثے	تے	پے	بے	آگلہ دار	الپ
dc	dal	he	che/čc	jim	šin	sin	r'e	te	pe	be		alp
ḏ	d	h	ch/č	j	š	s	r'	t	p	b	aa/'a	a
[ḏ]	[d]	[h]	[ʧ]	[ʤ]	[ʃ]	[s]	[ʈ]	[t]	[p]	[b]	[a:]	[a]
ی	و	ڻ	ں	ن	م	ل	گ	ک	ژ	ز	ڑ	ر
یا	وا	نا	نون	نون	میم	لام	گاپ	کاپ	ژے	زے	ڑے	رے
yâ	vâ	n'a	nun	n'ün	mim	lâm	gâp	kâp	jhe	ze	re	re
y	v	n	n'	n	m	l	g	k	jh	z	r	r
[j]	[w]	[n]	[ɲ]	[n]	[m]	[l]	[g]	[k]	[ʒ]	[z]	[ɾ]	[r]
								أو	آو	آ	اِی	اِ
								ou	oo	o	ey	e
								[au]	[o:]	[u]	[ai]	[e:]

پیش نوبه تبرستان www.tabarestan.info

الفبای بلوچی و معادل فونوتیک آن

مے بلوچانی بادشاه میریں چا کرءَ
چل هزار پهوڑ رند دستار واڑها
چاکر ء بیهاڑ دیو کاسهاں زیادها
نام بلوچء گوں اکبریں شاهاں براورا

یک قطعه شعر بلوچی

تصویر جد اعلی بلوچ‌ها میرچکر

قطعه‌ای از کتیبه‌ی خشایارشا که در آن نام مکران به خط میخی حک شده است

گُشی خشایارش ءَ، منی پت اَت ءَ وشتاسپ، وشتاسپ آئی ءَ ءِ پت اَت ار شم، ار شم آئی ءِ پت اَت ، آریاارمن، آریاار من آئی ءِ پت اَت ، چش پش آئی ءِ پت اَت هخامنشی.

ترجمه‌ی بلوچی قطعه بالا

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نقاشی از میر گل خان، شاعر بلوچ

تصویر کنفرانس زبان و فرهنگ بلوچی

www.tabarestan.info

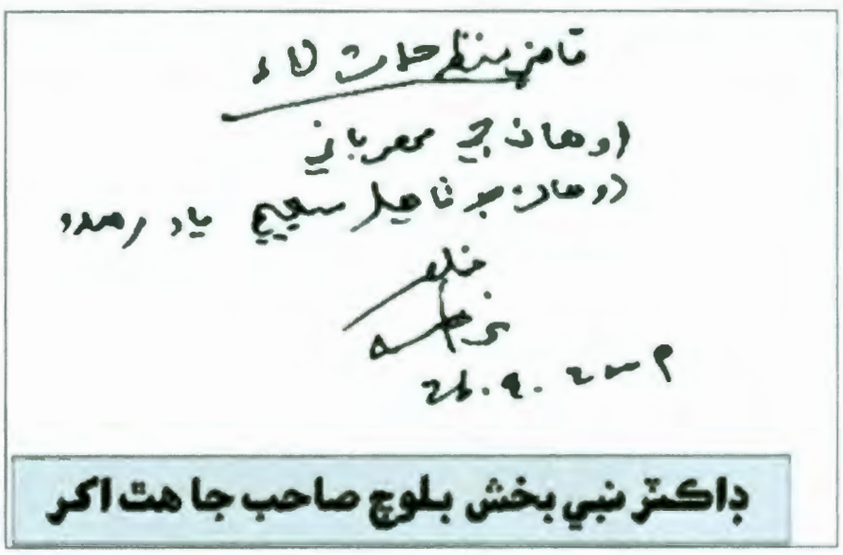

دستخط نبی بخش بلوچ، مصحح و ناشر کتاب چچ‌نامه با تاریخ سند

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تصویر نصیرخان اول از ۱۷۵۰ تا ۱۷۹٤ م

نمونه‌ای از لباس و شمایل بلوچ‌های اوایل قرن بیستم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

دو تن از بلوچ‌های تالپور

جسد حلق‌آویز شده‌ی سه تن از استقلال‌طلبان بلوچ

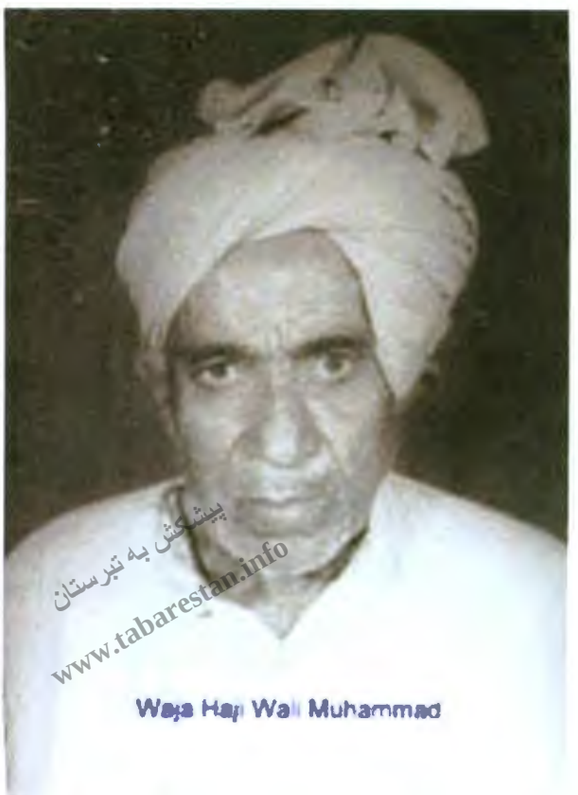

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تصویر غازی صاحب خان

تصویر عکس ملک‌الشعراء محمد حسین عنقا

محمدحسین عنقا، ادیب و شاعر بلوچ

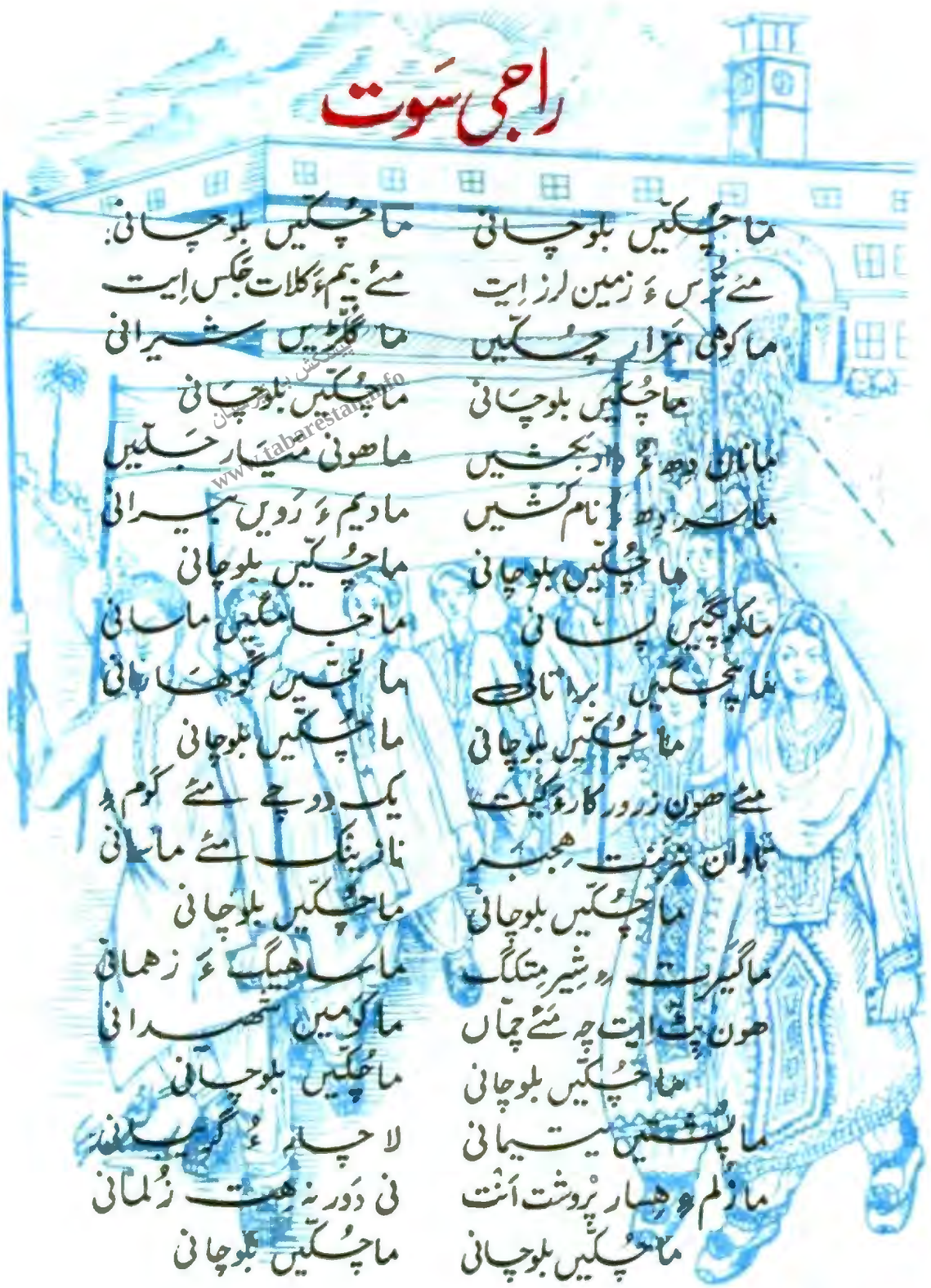

نمونه‌ای از شعر بلوچی

سید هاشمی با نمونه‌ای از کلامش

تصویر قلعه دیروار

کتیبه‌ی آرامی مکشوف در بلوچستان

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

عکس میراحمد خان سوم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

عکس کرسی حاکمان قلات

تصویر اسکناسی از خان‌نشین قلات

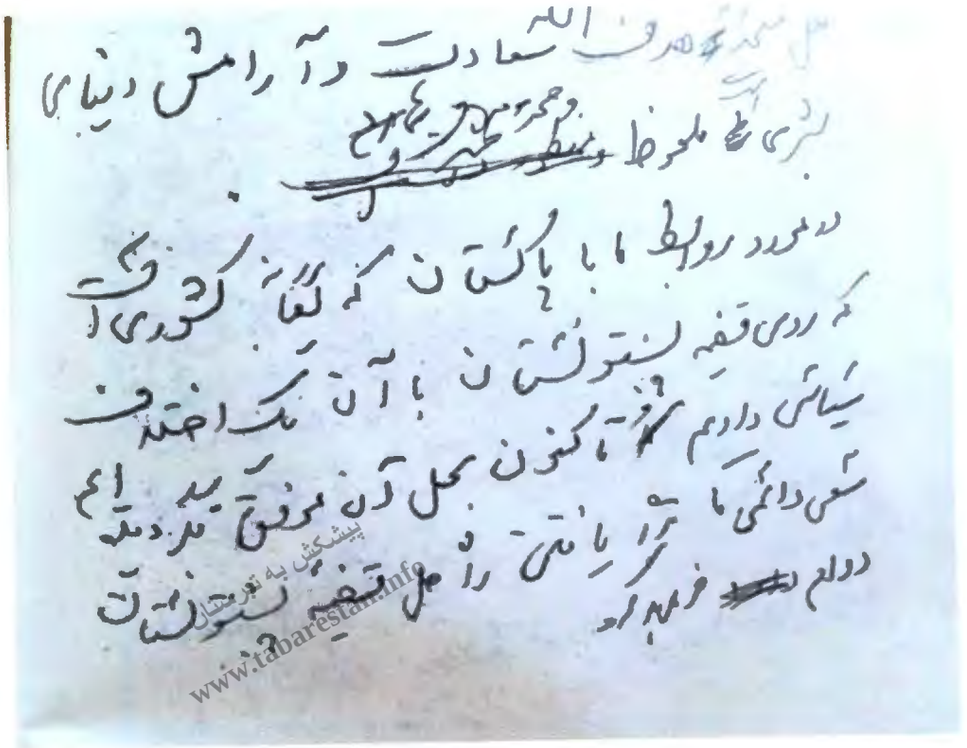

دست‌نویس بیانیه‌ی نخستین داود خان بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ش، بخش اشاره به پشتونستان

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نقشه‌ی افغانستان که حدود شرقی و جنوبی آن پشتونستان و بلوچستان است، **پاکستان ۱۳۵۰ش**

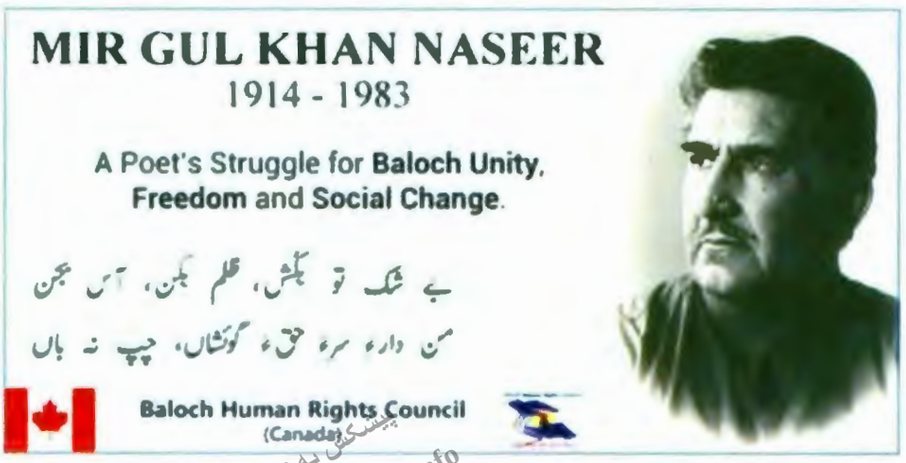

تصویر گل خان بلوچ، شاعر وزیر بلوچستان

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

قلعه معروف به قلعه‌ی سندیمن

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

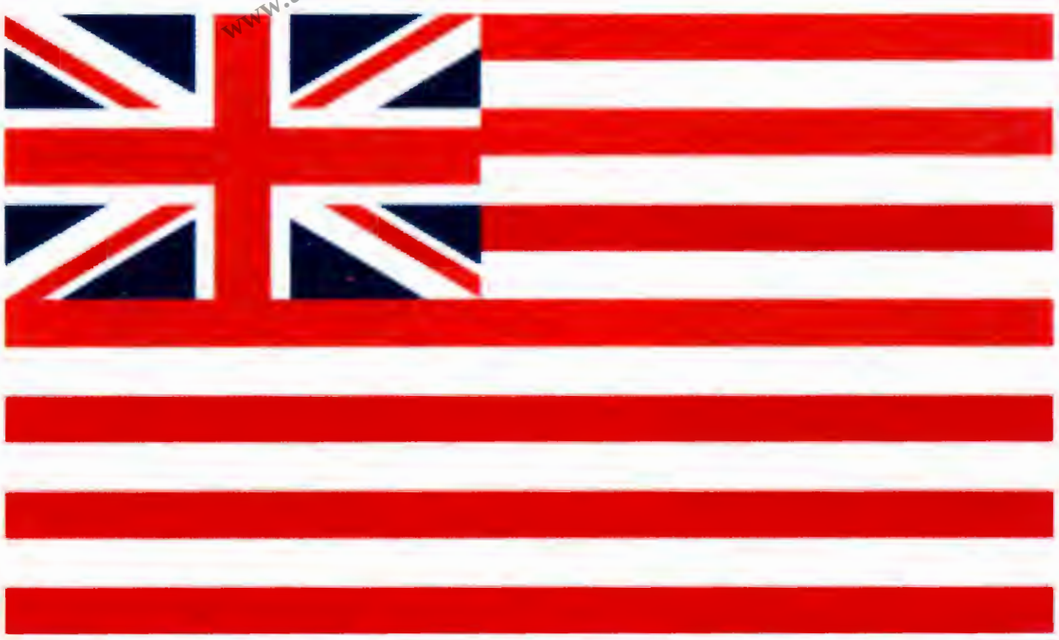

پرچم بریتانیا

وایسراها و گورنر جنرال‌های بریتانیا در هندوستان

سِرجان مک فرسون (جانشین، ۱۸۲۱-۱۷٤۵)
Sir John Macpherson

وارن هستینگز (۱۸۱۸-۱۷۳۲)
Warren Hastings

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سِرجان شور (۱۸۳٤-۱۷۵۱)
Sir John Shore

ارل کورن والیس۳ (۱۸۰۵-۱۷۳۸)
The Earl Cornwallis

ارل مورنینگتون (۱۸٤۲-۱۷٦۰)
The Earl of Mornington

سِر آلورد کلارک (جانشین، ۱۸۳۲-۱۷٤٤)
Sir Alured Clarke

وایسکونت کنینگ (۱۸۶۲-۱۸۱۲)
The Viscount Canning

ارل دالهوزی (۱۸۶۰-۱۸۱۲)
The Earl of Dalhousie

www.tabarestan.info تبرستان

سِر ویلیام دینیسون (جانشین،
(۱۸۷۱-۱۸۰٤)
Sir William Denison

سِر رابرت نپیر (جانشین،
(۱۸۹۰-۱۸۱۰)
Sir Robert Napier

ارل مایو (۱۸۷۲-۱۸۲۲)
The Earl of Mayo

سِر جان لاورنس ب.ت.
(۱۸۷۹-۱۸۱۱)
Sir John Lawrence, Bt

لارد لیتن (۱۸۹۱-۱۸۳۱)
The Lord Lytton

لارد نپیر (جانشین، ۱۸۹۸-۱۸۱۹)
The Lord Napier

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مارکوس لنسدُن (۱۹۲۷-۱۸٤٥)
The Marquess of Lansdowne

مارکوس ریپن (۱۹۰۹-۱۸۲۷)
The Marquess of Ripon

ارل مینتو (۱۹۱٤-۱۸٤٥)
The Earl of Minto

ارل الگین (۱۹۱۷-۱۸٤۹)
The Earl of Elgin

ارل ایدینگ (۱۹۳۵-۱۸۶۰)
The Earl of Reading

لارد چیلمسفورد (۱۹۳۳-۱۸۶۸)
The Lord Chelmsford

پیشکش
www.tabarestan.info
تبرستان

ویسکونت واویل (۱۹۵۰-۱۸۸۳)
The Viscount Wavell

لارد اروین (۱۹۵۹-۱۸۸۱)
The Lord Irwin

راجا گوپالاچاری (۱۹۷۲-۱۸۷۸)
C. Rajagopalachari

ویسکونت مونت باتن (۱۹۷۹-۱۹۰۰)
The Viscount Mountbatten of Burma

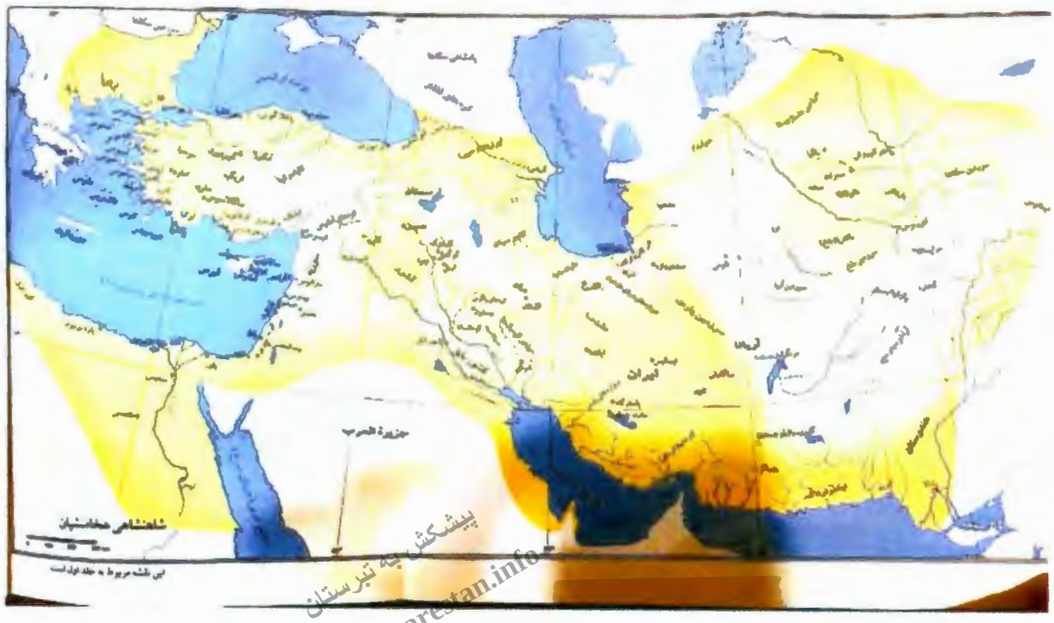

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نقشه آسیای غربی

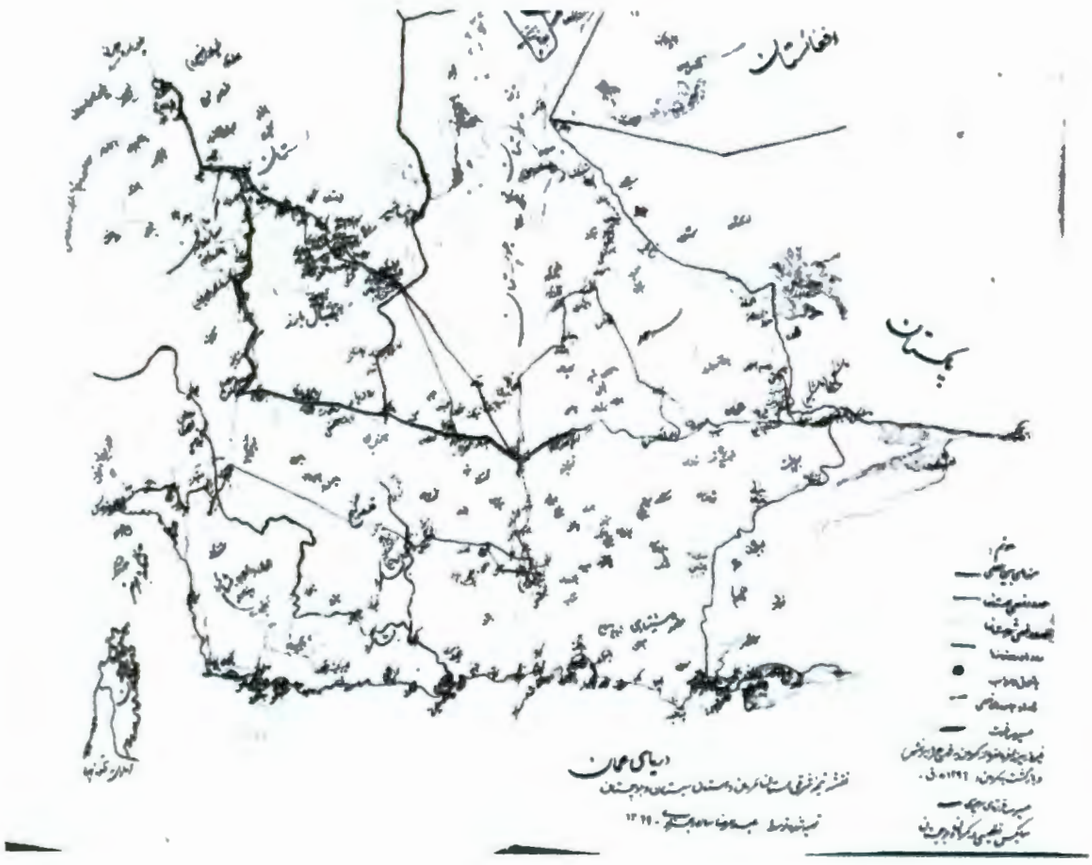

نقشه‌ی مرزی میان فارس و بلوچستان

AFGHANISTAN, IRAN, AND PAKISTAN

A high, mainly barren plateau dominates the western half of this region, occupying most of Iran and extending into Afghanistan and Pakistan. It is bounded in the northwest by the forested Elburz Mountains and in the west by the Zagros Mountains. In northeastern Afghanistan, it rises to the lofty summits of the Hindu Kush and the Karakorams, offshoots of the Himalaya; in Pakistan, its crumpled eastern fringe abuts the broad, low valley of the Indus River. More than 97 percent of the inhabitants of this rugged and mostly arid land are Muslims, and their religion has profoundly influenced the region's history. Pakistan was founded in 1947 as a home for India's Muslims; Iran has been ruled by Islamic clerics since a revolution in 1979; and in the late 1990s Afghanistan was run by the Taliban, a fundamentalist Islamic regime that was toppled by a U.S.-led invasion in 2001.

Iran's Dasht-e Kavir is characterized by vast stony plains and low-lying salt pans (*kavirs*).

Iranian carpets, most of which are still woven by hand, are much in demand overseas.

At 28,251 feet (8,611m), K2, in the Karakoram range, is the world's second-highest peak.

Thriving around 2500 BC, Mohenjo Daro, near Sukkur, Pakistan, was one of Indus Valley's first cities.

THE KHYBER PASS

One of just a few passes permitting travel between Central Asia and the Indian Subcontinent, the Khyber Pass has long been of strategic importance to locals and foreign powers, from the Persians, who used it to reach the Indus in the fifth century BC, to the British, who made it the focus of local operations in the late 19th century. Consisting of a narrow opening in the Safed Koh Range, the pass reaches its highest point of 3,543 feet (1,080 m) at Landi Kotal. Its road and rail links facilitate travel between Kabul in Afghanistan and Peshawar in Pakistan.

POPULATION PATTERNS

Pakistan is the world's sixth most populous country, with over 150 million inhabitants—more than Afghanistan and Iran combined. Pakistanis cluster along the Indus River and especially in the Punjab, the country's heartland. Afghanistan has one of the world's fastest-growing populations; its major river valleys are the most densely inhabited areas, along with the string of towns between Kabul and Kandahar. The populations of Afghanistan and Pakistan are mainly rural; Iran, in contrast, is 67 percent urbanized, with one-fifth of its people living in or around Tehran.

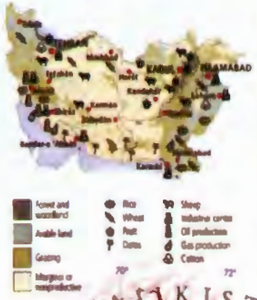

ECONOMIC PROFILE

An arid climate and poor soils confine intensive cultivation to the temperate uplands of northern Iran, the better-watered grasslands of northern Afghanistan, and Pakistan's heavily irrigated Indus Valley. Cotton, silk, and abundant sheep provide materials for widespread and varied textile production, especially carpet-weaving. Afghanistan has been ravaged by conflict and is one of the world's poorest nations. Pakistan is also impoverished, but Iran has derived significant wealth from its oil reserves. Both countries have diverse industrial sectors, including the manufacture of chemicals, steel, and machinery.

Iran and Pakistan are each home to about 2 million refugees, most of whom are Afghans.

YEREVAN
AZERBAIJAN
TURKMENISTAN
TAJIKISTAN
CHINA
ASHGABAT
Caspian Sea
TEHRAN (TEHRAN)
I R A N
Dasht-e Kavir
Dasht-e Lut
Persian Gulf
Gulf of Oman
Arabian Sea
Makran Coast
IRAQ
KUWAIT
SAUDI ARABIA
BAHRAIN
QATAR
UNITED ARAB EMIRATES
OMAN
A F G H A N I S T A N
KABUL
ISLAMABAD
Lahore
Karachi
P A K I S T A N
INDIA
Hyderabad
Multan
Amritsar
Peshawar
Mashhad
Esfahan
Shiraz
Bushehr
Zahedan
Kandahar
Herat
Mazar-e Sharif
Quetta
Bandar-e Abbas
Chabahar
Gwadar
Ormara
Pasni
Jiwani
Gulf of Oman
Arabian Sea
Longitude east of Greenwich
SCALE 1:7,952,300
Lambert's Conformal Conic Projection
250 miles
250 kilometers

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY
www.libraries.princeton.edu

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شده بود چون دولت افغانستان بطور دوستی ادعاهای خود را در باب
بعضی از ولایات چنانچه قبلاً مذکور شده است قطع نمود لهذا بعوض
این همراهی و جاعانه که سالی دوازده لک روپیه دولت هندوستان

سند انصراف عبدالرحمن خان از داعیه‌ی ارضی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۶ - میر نصیر خان تالپور "جعفري" (متعلق صـ ۱۰۴

میر نصیر خان تالپور «جعفری»

۷ - قبر میر نصیر خان تالپور "جعفري" ـــ حیدرآباد (متعلق صـ ۱۰۴)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

قبر میر نصیر خان تالپور «جعفری» - حیدرآباد

۸ - کتیبه قبر میر نصیر خان "جعفري" ـــ حیدرآباد
(متعلق صـ ۱۰۴)

کتیبه‌ی قبر میر نصیر خان تالپور «جعفری» - حیدرآباد

۹ - میر شهداد خان "حیدری" (متعلق ص ۱۰۹)

میر شهداد خان «حیدری»

۱۰ - مزار میر شهداد خان "حیدری" — حیدرآباد
(متعلق ص ۱۰۹)

مزار میر شهداد خان «حیدری» - حیدرآباد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

کتیبه‌ی مزار میر شهداد خان «حیدری»

کتیبه‌ی مزار حضرت ابوالقاسم نقشبندی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

میر عبدالحسین خان «سانگی»

میر صوبدار خان تالپور

مقبره میر کرم علی خان تالپور «کرم»
- حیدرآباد

نمونه‌ی خط میر مرادعلی خان تالپور

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نمونه خط میر محمد علی خان
«بهروز» بن میر صوبدار خان تالپور

میر عباس خان «مومن» بن میر
نصیر خان «جعفری»

میر حسن علی خان «حسن» بن میر نصیر خان

میر یار محمد خان (بن میر مراد علی خان) مولف فریئرنامه

۳۹ - میر محمد حسین علی خان "حسین" (متعلق ص ۵۵۷)
(بعنایت محکمه آثار قدیمه، پاکستان)

میر محمد حسین علی خان «حسین»

۴۰ - قبر میر محمد حسین علی خان — حیدرآباد (متعلق ص ۵۵۷)

قبر میر محمد حسین علی خان - حیدرآباد

۴۱ - کتیبه قبر میر محمد حسین علی خان (متعلق صـ ۵۵۰)

کتیبه‌ی قبر میر محمد حسین علی خان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

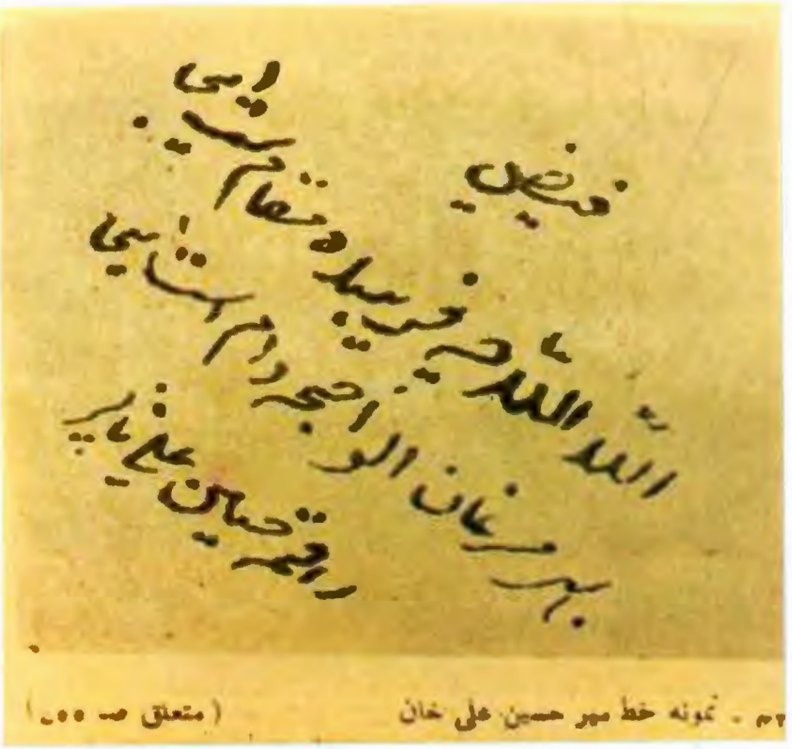

۴۲ - نمونه خط میر حسین علی خان (متعلق صـ ۵۵۰)

نمونه‌ی خط میر حسین علی خان

۳۰- میر علی مراد خان اول، میر خیبر پور (۱۸۴۳-۱۸۹۳ م) (متعلق باب ۹۳ تا ۹۹)

میرعلی مراد خان اول، میر خیبرپور، (۱۸۴۳-۱۸۹۳ ع)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۲- متن کتاب

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱
جغرافیای طبیعی و سیاسی بلوچستان

۱- موقعیت بلوچستان

سرزمین امروزی بلوچستان، در جنوب شرق فلات ایران است و از غرب به کرمان و از شرق به رود سند، از جنوب به بحیره‌ی عرب، و از شمال به سیستان و از شمال‌شرق به مناطق قبایلی، محدود و از نظر سیاسی به دو بخش بلوچستان غربی و بلوچستان شرقی، مسما است.

۲- بلوچستان غربی

بلوچستان غربی، بخشی از ولایت سیستان- بلوچستان ایران، با مساحت ۱۵۵ هزار کیلومتر مربع را دربرمی‌گیرد. بلوچستان غربی، متشکل از چهار منطقه است: سرهد، سراوان، بمپور یا ایرانشهر، و مکران.

۲-۱- سرهد

سرهد، در شمال بلوچستان غربی است و با کوه‌های آتش‌فشانی پوشیده شده است. کوه‌های تفتان، با ارتفاع ٤١٥٠ متر، بلندترین کوه این منطقه است. در نواحی شرقی سرهد- موازی به سرحد ایران و پاکستان- کوه‌های بکسار، مارپیچ، ژیلکوه و غیره موقعیت دارد. در نواحی غربی آن کوه‌های پیر شاورون (یا سیابند) است که سرهد را از دشت لوت جدا می‌کند. سرهد، سرزمین مالداری است، و باشندگان آن

بیشتر بلوچ و کرد هستند.

۲-۲- سراوان

سراوان، در جنوب شرق سرهد، در مرز پاکستان و ایران، واقع است. در این منطقه، کوه‌های بمپشت، سراوان را از مکران جدا می‌کند، و کوه‌های دبراک، مرز اداری سراوان و بمپور است. از دامنه‌های شمال بمپشت، رودخانه‌ی همیشه جاری ماشکیل (ماشکید) سرچشمه می‌گیرد و جلگه‌های هر دو بلوچستان را آبیاری می‌کند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲-۳- بمپور

بمپور، سطحی مرتفع است و از هر طرف کوه‌ها آن را احاطه کرده است. رود بمپور این سطح را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم و آب این رود، بخش‌های جلگه‌ای منطقه را آبیاری می‌کند. تل زراعتی «خاش‌غنی» واقع در مناطق وسطی بلوچستان، زمین‌های زراعتی دارد. کاریزهای متعدد و رودخانه‌ای که از کوه‌های تفتان سرچشمه می‌گیرد، این ساحه را آب‌یاری می‌کند. اهالی این منطقه دهوارها (تاجیک‌ها) و بلوچ‌ها هستند.

۲-۴- مکران

مکران، ساحه‌ی وسیعی در جنوب بلوچستان غربی است که حدود صد هزار کیلومتر مربع مساحت دارد. اراضی این منطقه توسط سه رودخانه آبیاری می‌شود: رابیج (فانوج)، سرباز (دشتیاری) و رود باهوقلات. مناطق مرکزی و شمالی مکران چراگاه‌های سرسبز دارد. جلگه‌های وسیع بلوچستان غربی چون سرباز، گیه، قصرقند، مگسی، باهوقلات و دشتیاری در این سرزمین موقعیت دارد. بخش‌هایی از مکران با جنگل‌های خرما پوشیده شده است. نیمی از نفوس بلوچستان غربی در مکران زندگی می‌کنند.

۲-۵- بلوچستان شرقی

این بخش ۳۰۷. ۵ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد و بزرگ‌ترین ایالت پاکستان است و ٤٢ درصد تمام خاک آن کشور را دربرمی‌گیرد. شهرهای بلوچستان شرقی

عبارتند از: پنجگور، قُصدار، گوادر، کلات، جوانی، تربت، پاسنی، هوشان، قلعه‌ی لادگشت، دالبندین، دیز، تومپ، نوک کندی، خاران، پروان، بلا، سوراب، نوشکی، مهری‌آباد، علی‌آباد و هزاره تاون.

۲-۵-۱- شهرستان‌های بلوچستان شرقی

شهرستان‌های بلوچستان شرقی عبارتند از: آواران، بادخان، بولان، چاغی، دیره‌ی بگتی، گوادر، جعفرآباد، جهل مگسی، کلات، گیچ، خاران، کوهلو، قصدار، قلعه‌ی عبدالله، قلعه‌ی سیف‌الله، لیس‌بیله، لورالایی، مستونگ، موسی‌خیل، نصیرآباد، نوشکی، پنجگور، پشین، کویته، سیبی، ژوب، زیارت (موقعیت جغرافیایی هر یک از شهرها و شهرستان‌ها واحدهای اداری کلان در نقشه نشان داده شده است). وادی بولان، در امتداد جنوب- غرب، سیوستان را از بلوچستان جدا می‌کند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲-۵-۲- اداره

بلوچستان شرقی از نظر اداری به واحدهای ذیل تقسیم می‌شود: ژوب، کویته، پشین، سیبی، لورالایی، گچ گنداوه، چاگی(چاغی)، خاران، سراوان، کلات، جالوران، مکران و لیس‌بیله. درخور ذکر است که بخش شرقی مکران جزو بلوچستان شرقی است؛ این منطقه تمام جنوب غرب بلوچستان را دربرگرفته است. لیس‌بیله در شرق، مانند نواری باریک در ساحل دریای مکران (بحیره‌ی عمان)، موقعیت دارد.

۲-۵-۳- کوه‌های بلوچستان

کوهستانی‌ترین بخش بلوچستان شرقی، مناطق مرکزی و شمال شرقی آنست. سلسله‌ی کوچک کوه‌های سلیمان در مناطق مرکزی و کوه‌های توبی (توبه- کاکر)، موازی به کوه‌های سلیمان، در امتداد مرز افغانستان با پاکستان به طول پنجصد کیلومتر موقعیت دارد. کوه‌های خواجه عمران در جنوب کوه‌های توبی افتاده است. کوه‌های سرلیا (سرلت) در جنوب غرب خواجه عمران است که وادی رود «سارو» را از «شوراوک» جدا می‌کند. دره‌های کوه‌های خواجه عمران و توبی، چراگاه‌های مواشی کوچی‌های پشتون است. پس از سلسله‌ی توبی، در طول مرز افغانستان، از شرق به

غرب، کوه‌های سلطان (چاغی) واقع است که به محل تلاقی مرز سه کشور، در کوه «ملک‌سیاه» ختم می‌شود.

۲-۵-۴- سلسله‌ی کوه‌های براهوی

سلسله‌ی کوهای براهوی، از جنوب کویته آغاز می‌شود و تمام مناطق مرکزی بلوچستان شرقی را می‌پوشاند و سطح مرتفع براهوی را تشکیل می‌دهد. دامنه‌های جنوبی سلسله‌ی مرکزی براهوی همراه با شاخه‌های سلسله کوه کرتار- که خاک بلوچستان شرقی را از سرزمین سند جدا می‌کند- یکجا می‌شود. در غرب سطح مرتفع براهوی، «دروس‌کوه» واقع است که صحرای خاران را از ریگ‌زار چاگی جدا می‌کند. در دره‌های دروس کوه، بلوچ‌ها مواشی خود را می‌چرانند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

بخش جنوبی کچ مکران یا مکران شرقی را سه سلسله کوه مکران، که از غرب به شرق و شمال شرق افتاده، پوشانیده است. سلسله‌ی ساحلی کوه‌های مکران به طول ٤٥٠ کیلومتر در امتداد ساحل دریای مکران افتاده که ادامه‌ی کوه‌های جنوبی ایران است. شاخه‌ی شمالی سلسله‌ی مکران مرکزی، با سلسله‌ی سوم مکران یعنی کوه‌های سیاه خان، یکجا شده است و مکران را از صحرای خاران جدا می‌کند.

بخش اعظم هر دو بلوچستان را سلسله کوه‌ها پوشانیده است؛ تنها بخش‌های غربی بلوچستان شرقی، از دشت‌های ریگی- سنگی چاگی تا ریگستان خاران، بدون کوه است. این منطقه به نوبه‌ی خود به سطح مرتفع بلوچستان می‌پیوندد.

۲-۵-۵- رودهای بلوچستان

بلوچستان در مجموع از نظر رودهای جاری، فقیر است. از کرمان تا رود سند، رودخانه‌ای نیست که جریان دایمی داشته باشد. ۱) رودهای مهم بلوچستان غربی عبارتند از: میر جاوه و لادیز (در سرهد)، بمپور و ماشکیل (در بلوچستان مرکزی)، سرباز و رابیج (در مکران غربی)؛ ۲) رودهای بلوچستان شرقی: ژوب، پشین، کویته، ناری، مولا، شیرین آب (در مناطق شمالی بلوچستان شرقی)، ماشکیل، بادو، ورخشان، (در غرب بلوچستان شرقی)، خاب، پورالی، دشت و چند رودخانه‌ی دیگر در مکران شرقی که رو به دریای عمان جاری است. فقط رود منگول در بلوچستان شرقی، آب

دایمی دارد. این رود با ۵۷۳ کیلومتر طول، در سراسر سال، مناطق شرقی جالوان و مکران را سیراب می‌کند.

۲-۵-۶- اقلیم بلوچستان

بلوچستان شرقی از نظر اقلیمی، تفاوتی آشکار با ایالات هم‌سرحد هندی و شباهتی بسیار با اقلیم و اراضی ارتفاعات جنوب شرقی ایران دارد. مناطق کوهستانی سرهد و سراوان (مثل ژوب) چهار فصل دارد؛ اما مناطق مرکزی و مخصوصاً جنوب بلوچستان به علت گرمای زیاد دارای دو فصل است: از نوامبر تا مارچ، سرد، از اپریل تا اکتوبر، گرم.

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

به علت کمبود بارندگی، در مجموع بلوچستان از نباتات فقیر است و به طور متوسط در یک سال، معمولاً در ماه‌های دسامبر تا فبروری، شانزده روز در آن باران می‌بارد. میانگین بارندگی سالانه به ۱۲. ۲ ملی‌متر می‌رسد. مکران، فقیرترین بخش بلوچستان از نظر گیاهی است.

مناطق زراعتی بلوچستان غربی، بمپور و مکران است و جلگه‌های سرباز، گیه، باهوقلات، قصرقند و غیره را دربرمی‌گیرد؛ اما مناطق حاصل‌خیز زراعتی بلوچستان شرقی عبارتند از: کویته، پشین، کلات، کچ گنداوه و سیبی. درازنای میان کویته-پشین، آبادترین منطقه در تمام بلوچستان است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

II

جغرافیای تاریخی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱– دوره‌ی پیش از اسلام

«سرزمینی که اکنون بلوچستان نام دارد به اسم «مکا» مشهور بوده است که یونانی‌ها آن را گدروزیا نامیدند. در زمان قدیم در سرزمین بلوچستان باتلاق بسیار وجود داشت، و ارانیا در زبان سانسکریت به معنی باتلاق است و برخی معتقدند که از ترکیب این کلمه با کلمه‌ی مکا، کلمه‌ای پدید آمد که به مرور به مکران تبدیل شد».

ویکیپدیا برای این گفته‌ی خویش که «سرزمین بلوچستان به اسم مکا مشهور بوده» مدرکی نشان نداده است؛ اما در کتیبه‌ی داریوش (بیستون)، ستون اول، بند ٦ چنین می‌خوانیم: «این (است) کشورهایی که از آن من شدند به خواست اهورمزدا من شاه آن‌ها بودم. پارس، خوزستان (عیلام)، بابل، آشور، عرب، مصر، اهل دریای سارد (لیدی)، یونان (یونانی‌های ساکن آسیای صغیر)، ماد، ارمنستان، کپادوکیه، پرتو(خراسان)، زرنگ (سیستان)، هرئی وَ (هرات)، خوارزم، باختر (بلخ)، سغد، گندارَ (دره‌ی کابل)، سک (Scythie– طوایف دو طرف بحر خزر)، ثَتگوش (Sattagydie– وادی هیرمند)، رُخج (Arachosie– بلوچستان امروزه)، مَکَ (مکران امروزه و عمان) جمعاً ۲۳ کشور». نام رخج دو بار دیگر نیز در همین کتیبه ذکر شده است.

این کتیبه (که میان سال‌های ۵۲۱– ٤٨٦ق. م نوشته شده) قدیم‌ترین جایی است که نام مکران در آن آمده است. پیش از این دیدیم که مکرانْ جنوبی‌ترین بخش بلوچستان– نوار ساحلی بحیره‌ی عمان– است. رخج به تمام منطقه‌ی شرق مکران و غرب سند گفته می‌شده است.

داریوش بار دیگر در کتیبه‌ی تخت جمشید (D Pe) اسامی کشورهای قلمرو

هخامنشی را چنین فهرست می‌کند:

«بند ۲- داریوش شاه می‌گوید: به خواست اهورمزدا این (است) کشورهایی که من با این مردم پارسی از آن خود کردم، که از من ترسیدند، به من خراج دادند. خوزستان، ماد، بابل، عربستان، آشور، مصر، ارمنستان، کپدوکیه، سارد، یونانی‌ها، آن‌هایی که (ساکن) خشکی و آن‌هایی که (ساکن) دریا (هستند) و کشورهای ماورای دریا، اسگرت، پرثو، زرگ، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، ثتگوش، رخج، هند، گندار، سکایی‌ها، مک».

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

داریوش در کتیبه‌ی نقش رستم، بند ۳ چنین گوید: «به خواست اهورمزدا این (است) کشورهایی که من جدا از پارس گرفتم، بر آن‌ها حکمرانی کردم، به من باج دادند. آنچه از طرف من به آن‌ها گفته شد آن را کردند. قانون من آن (است که) ایشان را نگهداشت. ماد، خوزستان، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، زرنگ، رخج، ث‌ت‌گوش، گندار، هند، سکایی‌های هوم نوش، سکایی‌های تیز خود، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمنستان، کپدوکیه، سارد، یونان، سکایی‌های ماورای دریا، سکودر، یونانی‌های سپر روی سر، لیبی‌ها، حبشی‌ها، اهالی مک، کاریی‌ها». کشور هند که در این کتیبه و سایر نوشته‌های هخامنشی و یونانی ذکر شده، مطابق سند امروزه است.

در کتیبه‌ی داریوش در شوش، همین کشورها تکرار شده، جز این که به جای رُخج، هرووتیش آمده، و سکودر (واقع در مقدونیه) به آن‌ها علاوه شده است. کشور کاریی (Carie) در جنوب غرب آسیای صغیر موقعیت داشته است.

نام رُخج یک‌بار دیگر در کتیبه‌ی شوش(بند ۱۱) آورده شده است؛ مضمون آن اینست: در مواد قصری که داریوش ساخته «عاجی که در این‌جا به کار رفته از حبشه و از رخج آورده شد».

در کتیبه‌ی خشیارشا (٤٨٦- ٤٦٥ ق‌م) مکشوف در تخت جمشید (X Ph)، نام‌های رخج، هند، زرنگ آمده است.

غرض از آوردن مکرر این همه نام، نشان دادن اسامی کشورهای «**ث‌ت‌گوش (Sattagydie) هرودت)، رخج، هند، مک و سکاها**» در کنار هم است تا به هم‌پیوستگی اراضی آن‌ها آشکار شود. به نظر می‌رسد که ذکر سکاها بعد از گندار و

قبل از مک در کتیبه‌ی تخت جمشید و بعد از گندار و هند در کتیبه‌ی نقش رستم به معنای اینست که این سکاها، همان سکاهای قندهار و پنجاب است که با مرکزیت سیبی، در تاریخ‌های بعدی «سیوستان» خوانده می‌شود.

سیوستان نام بخش شمال شرقی بلوچستان کنونی است که در کتیبه‌ی چیلاس (واقع در شمال پاکستان، در نزدیکی گیلگیت) به همین شکل، و در اسناد سکایی قندهاری به شکل «Sthana» آمده است. به نظر می‌رسد که بعداً چهار دسته سکاها به اسامی سکاهای قندهار، سکاهای سیستان، سکاهای متورا و سکاهای مالوا از مسیر جنوب غرب به این مناطق وارد شدند.[1] اما موج اول که مقدم بر مهاجرت این‌ها بوده، از مسیر شمال آمده بودند. این‌ها همان‌هایی بودند که در کتیبه‌های هخامنشی نام برده شده‌اند.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۱-۱- قبایل سک‌ها قبل از میلاد

در سده‌ی اول قبل از میلاد قبایل سک‌ها پس از آنکه از دره‌ی فرغانه بیرون رانده شدند، به ایالات باختر و رخج (کیپین = kipin) هجوم آوردند. زرنگ از آن پس سکستان نامیده شد که سیستان کنونی قسمتی از آنست. سک‌ها یا هند و سکاییان در آن‌جا سلطنتی تأسیس کردند و از زمان شاهنشاهی مهرداد دوم (۸۸-۱۲۳ ق‌م)- شاه اشکانی- خراج‌گزار دولت اشکانی شدند. در همین قرن شاخه‌ای از اشکانیان، جانشین سلسله‌ی سکستان شدند. گوند فارس یا گوندفر- از حدود سال بیستم میلادی به بعد- شاه مقتدر این سلسله بود. «قندهار» صورت تغییریافته‌ای از نام «گندو فارس» است. سکه‌هایی از این شاه در سیستان، هرات و قندهار و پنجاب پیدا شده است.

پس از مرگ گوندفر، قندهار و پنجاب به دست شاخه‌ی دیگری از سک‌ها، به نام یوچی، افتاد. اینان در تاریخ به نام کوشانیان مشهورند که بعد از سال ۱۲۵م، تمام قلمرو سکستان (سیوستان) به دست مشهورترین شاه این سلسله یعنی کنیشکا افتاد.

کریستن‌سن می‌نویسد که: «به موجب روایت طبری، که هرتسفیلد صحت آن

---

۱. به کتاب دیگر نویسنده به نام «تبار و زبان مردم هزاره» بخش اول، فصل سوم مراجعه شود.

را تصدیق می‌کند، پادشاه کوشان، که دره‌ی کابل و پنجاب را در دست داشت و پادشاهان طوران و مکوران (ناحیه‌ی فعلی قزدار یا قُصدار در جنوب کویته و مکران واقع در سواحل خلیج عمان و اوقیانوس هند) سفرایی به حضور اردشیر[بابکان] فرستادند و او را به شاهنشاهی شناختند. سلطنت او (اردشیر) در آن تاریخ شامل ایران فعلی، افغانستان، بلوچستان و صحرای مرو خیوه بود...»

هم طبری و هم دینوری، از تغییرات در ساختار ارتش ایران توسط نوشیروان خبر می‌دهند؛ او منصب ایران سپاهبذ را ملغی و چهار سپاهبذ را به ریاست دایمی سپاه، هر کدام در یک ربع کشور منسوب کرد: سپاهبذ شرق افواج خراسان و سکستان و کرمان را به فرمان خود داشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پس از اردشیر، شهزاده‌های ساسانی هر کدام حکومت یکی از ایالات را عهده‌دار بوده است. از پسران شاپور اول نرسه (شاه بعدی) حکمران سیستان (با لقب سکانشاه) بوده است.

می‌دانیم که در تمام دوره‌ی شاهنشاهی ساسانی، هفت خانواده‌ی بزرگ، مناصب عالی کشوری و نظامی را به عهده داشتند. یکی از این خانواده‌ها «سورن» است که به قول طبری در سیستان اقامت داشته‌اند. این می‌رساند که سیستان به معنای وسیع آن، در تمام دوره‌ی چهارصدساله‌ی ساسانی، جزو آن شاهنشاهی بوده است. یزدگرد آخرین شاه ساسانی، حین فرار از برابر لشکر عرب، به خراسان و سیستان روی آورد؛ اما در این وقت مرزبانان از سلطه‌ی اقتدار تیسفون آزاد شده بودند؛ بنابراین به او کمکی نکردند.

۲- عصر اسلامی

در کتب جغرافیایی عصر اول اسلامی نیز هند همان سند امروزه است. به نظر می‌رسد کهن‌ترین کتابی که از ورود مسلمانان به هند و سند خبر می‌دهد، کتاب «فتح‌نامه‌ی سند» یا «چچنامه» باشد. چه «اکثر مواد این کتاب مبنی است بر روایات مورخ مشهور ابوالحسن علی بن محمدالمداینی (وفات ۲۲۵ ه) و دیگر راویان آن زمان؛ ولیکن گمان غالب آنست که از [کما فی‌الاصل] توسط قاضیان ثقفی دودمان شهرارور و بکهر (سند) که در زمان فتح سند (۹۳-۹٤ ه = ۷۱۲-۷۱۳م) همان‌جا

سکنی گرفتند، چند روایات محلی نیز با روایات راویان عرب در متن این کتاب مندرج شد- اگر تألیف آن نسخه‌ی عربی که علی کوفی را دستیاب شد (و او نیز در ترجمه‌اش حواشی و هوامش را اضافه کرد) در سده‌ی سوم یا چهارم هجری قرار بدهیم، باز هم این کتاب را اقدم آن کتب باید شمرد که در شبه‌قاره‌ی هند در باب تاریخ عام تألیف شده‌اند». این را علی بن حامد بن ابی بکر کوفی در ۶۱۳ هـ به زبان فارسی‌دری ترجمه کرده است. اصل عربی کتاب خلاصه‌ای از دو کتاب مداینی به نام‌های «کتاب ثغرالهند» و «کتاب فتح مکران» است. بلاذری در فتوح‌البلدان، باب «فتوح‌السند» را از مداینی گرفته است. به نظر می‌رسد که نام عربی کتاب فتح‌نامه‌ی سند، «کتاب فتوح‌السند والهند» باشد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

مقارن ظهور اسلام، رایی به نام «سیهرس بن ساهسی رای» بر قلمروی حکومت می‌کرد که شرق آن کشمیر، غرب آن حدود مکران، جنوب آن لب آب دریای محیط و دیبل، و از شمال به کوه کردان و کیکانان محدود بود. پایتخت این قلمرو «شهرارور [بود] که دارالملک هند و سند است»؛ این شهر بر لب «آب سیحون که آن را مهران گویند»، قرار داشت.

رای سیهرس کشور خود را به «چهار مَلِک» داده بود: «یکی را به برهمن‌آباد و از حصار نیرون و دیبل تا لوهانه و لاکه و سمسمه، و دریا در اهتمام او فرموده؛ و دوم را به قصبه‌ی سیوستان، و بودهیه و جنکان و کوه‌پایه و روجهان تا حد مکران در عهده‌ی او کرده؛ و سیوم را در حصار اسکلنده، و بایته که تلواره و چچ‌پور می‌خوانند و مضافات آن تا حدود دیوهپور در ضبط او فرمود؛ و چهارم را به قصبه‌ی معظم ملتان، و سکه و برهمپور و کرور و اشهار و کنبه تا حد کشمیر به تصرف او باز گذاشت». لاکه، سمسمه، کیکانان، لوهانه، بودهیه، کردان نام‌های قبایل‌اند.

قلمرو مَلِک دوم، به موضع بلوچستان شرقی مطابقت می‌کند؛ در حالی که «سکه» در قلمرو ملک چهارم، سکالای کنونی است که سکاهای پنجاب (که پیش از این ذکر شد) در آن مستقر شدند.

سیوستان و سیستان دو موضعِ متفاوت و متباعدند. یاقوت در مدخل سیوستان آن را توده‌ای از سند و آغاز هند و مشرف بر رود سند، و دارای شهری بزرگ و قرای فراوان خوانده است. این همان جایی است که هم اکنون سیبی در آن واقع است. ولی

سیستان که معرب آن سجستان است، آن را ناحیه‌ی بزرگ ولایت فراخ گفته که شهر آن زرنج است.

در کتاب فتح‌نامه‌ی سند که حوادث وقایع تاریخی را تا مرگ محمد بن قاسم ثقفی، در عهد ولید بن عبدالملک (۸٦-۹٦ هـ ق) بیان کرده، ذکری از قوم بلوچ و اقوام دیگر ساکن بلوچستان امروزی چون افغان‌ها (پشتون‌ها) دهوارها (تاجیکان) و حتی براهوی‌ها نشده است؛ ولی از جماعت‌های مختلف هندی چون جت‌ها، برهاس، بهتی، تهکر، جوگن، برهمنان، دیتان، رانه (رانگان)، راوتان، سمنی، نیرونیان (ساکنان نیرون)، نگامره، نمیله، ناسکان و آنانی که در بالا ذکر شدند، سخن فراوان گفته شده است. با این حال این حقیقت روشن است که باشندگان قبلی سرزمین سند و بلوچستان، براهوی‌ها بودند که از اصل دراویدی (غیر هند و اروپایی)اند که در صدر این فهرست، به نام جت‌ها ذکرشان رفت. شناسایی براهوی‌ها در جمعیت‌های کثیرالنفوس آریایی‌الاصل هند و پاکستان کاری دشوار است؛ الا این که طایفه‌ای از دراویدی به نام «براهویی» در نواحی بلوچستان مسکونند. در حالی که طایفه‌های بزرگ دراویدی به نام‌های تامیل، تلوگو، کناره‌ای و مالایالم، و تعدادی دیگر در جنوب هند سکونت دارند.[۱]

بلوچ و بلوچستان: بعد از فتح‌نامه‌ی علی کوفی، جغرافی‌دانان و تاریخ‌نویسانی چون ابن خردادبه، قدامه ابن جعفر، مسعودی، ابن حوقل، یعقوبی، اصطخری، ابن مسکویه، مطهر بن طاهر مقدسی، هر کدام به ترتیب زیر از طایفه‌ی بلوچ، در جغرافیای غیر بلوچستان شرقی نام برده‌اند:

مؤلفان تاریخ سیستان، در هیچ یک از سه بخش کتاب که به تفاریق، در ازمنه‌ی مختلف نوشته شده، حتی در بخشی که بعد از ٤٤٥هـ نوشته شده است، از بلوچ‌ها ذکری به میان نیاورده‌اند.

بلاذری نامی از مکران نبرده است، بلکه در خلافت عمر، از فرستادن لشکر به

---

۱. باسورث در کتاب «تاریخ سیستان» [پاورقی، ص ۳٦] از قول مینورسکی (در حواشی حدودالعالم) قوف‌ها یا کوفچی‌ها (کوه‌نشینان) را از گروه قومی براهوی دانسته است، و در متن گفته که اینان «بومیان ناحیه، پیش از آمدن بلوچ‌ها بودند» (افغان‌نامه، ج ۳، ص ٤۰٥).

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

بروص و خورالدیبل (سواحل مکران) خبر می‌دهد. در ذکر حوادث سند در عهد عثمان می‌نویسد که او به عبدالله بن عامر نوشت کسی را به «هند» بفرست «تا در حال آن دیار نظر کند و خبر نزد وی آورد». آن کس حکیم بن جبله بود که در بازگشت، اخبار ناامیدکننده از «آنجای» به عثمان گفت: «پس هیچ‌کس به جنگ آن دیار نرفت».

اما باسورث با سهل‌انگاری از قول بلاذری می‌نویسد: «از این‌روی بود که عثمان تا هنگامی که زنده بود سپاهی به مکران و بلوچستان[؟]» نفرستاد. از آن جایی که ما در پی بیان جغرافیای تاریخی منطقه هستیم، تا این زمان (قرن چهارم) جای پای بلوچ‌ها را در سرزمینی که در زمان حاضر بلوچستان شرقی خوانده می‌شود، نیافته‌ایم، چه رسد به این که این سرزمین را بلاذری بلوچستان خوانده باشد. به این موضوع در آخر این فصل بازمی‌گردیم.

www.tabarestan.info پیشکش طبرستان

یاقوت حموی نیز موضع بلوچ (بلوص) را میان فارس و کرمان نشان می‌دهد. یاقوت مطالب خود را از اصطخری گرفته است. اصطخری در حدود اربعه‌ی کرمان می‌گوید: «شرقی کرمان زمین مکران است و بیابانی میان مکران و بحر بر حد بلوچ». در جای دیگر حد غربی کوه‌های قفص را بلوچ و حدود منوجان و نواحی هرموز گفته است... «و بلوچ در پایان کوه قفص باشد. و قفص به پارسی، کوچ باشد و این دو قوم را کوچ و بلوچ خوانند».

مطالب ابن حوقل درباره کرمان، برگرفته از اصطخری است: «در مشرق کرمان سرزمین مکران و بیابانی میان مکران و دریا در پشت بلوچ است».

مقدسی، صاحب احسن‌التقاسیم، از بلوچ‌ها در حواشی کویر یاد می‌کند. بیشتر کویر را در حدود خراسان، برخی در حدود کرمان، و برخی را از فارس و بخشی را از جبال دانسته و کوه‌های آن را در مشرق از حدود سند و سیستان گفته است. «از آن روی راهزن بسیار دارد و بر مردم چیره‌اند که چون در منطقه‌ای راه زدند به نقطه‌ی دیگر می‌گریزند و در کوه‌هایی کمین می‌کنند، مانند کرکس کوه و سیاه کوه که به هیچ وجه دسترسی بدیشان نخواهد بود تا آنکه عضدالدوله بر ایشان بتاخت پس بلوچ‌ها را نابود کرد و قفص‌ها را بپراکند و هشتاد جوان ایشان را گروگان گرفت که تاکنون در زندان شیرازند...».. در جای دیگر بعد از مذمت بی‌اندازه‌ی قفس‌ها[قفص] می‌گوید: «بلوچ‌ها خطرناک‌تر از قفس‌ها بودند و چون عضدالدوله آنان را نابود کرد اینان را نیز

بر جای خویش نشانید».

در میان محققان قرون نخستین، تنها مقدسی است که جای پای بلوچ‌ها را در بننجبور= بنجبور (پنجگور کنونی)، در بلنگر نشان می‌دهد. و اما مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب «آفرینش و تاریخ» می‌گوید: «بدان که هر قوم را دشمنی است که از آن هراس و پرهیز دارد... دشمن اهل کرمان، بلوص (بلوچ) است و دشمن اهل بلخ و بامیان و جوزجان، هند [؟] است و دشمن اهل خراسان ترک است». مطهر بن طاهر در بست (سیستان) در سال ۳۵۵ هـ ق کتاب «البدءوالتاریخ» را نوشته است؛ با این حال از حضور بلوچ‌ها در سیستان چیزی نگفته، چه برسد به مناطق شرقی‌تر و جنوبی‌تر آن. منهاج سراج جوزجانی از جایی به نام گنبد بلوچ در شهر زرنج یاد می‌کند، بدین نحو: «الطبقةالرابعة عشر، ملوک نیمروز و سجستان»، «السادس‌الملک الغازی یمین‌الدولت والدین بهرامشاه حرب»، «... مادر او ترکیه بود، کلاه قندوز (پوست سگ آبی) و کرک نهاد، و جعد ترکانه بافت، و هر دو برادر او یکی شهاب‌الدین علی، دوم ملکشاه هم بر لباس او بودند. و این داعی در شهور سنه‌ی ثلاث و عشر و ستمائه، از شهر بست عزیمت سیستان کرد، چون بدان حضرت رسید، موضعی است، آن را گنبد بلوچ گویند از طرف شرق، رسول‌داران (تشریفات) استقبال نمودند». ذکر این بخش در ۶۲۳ هـ بوده است؛ اگر حدس مرحوم حبیبی درست باشد و در ضبط نسخه‌ی مورد استفاده‌ی او اشتباهی رخ نداده باشد، با ذکر «گنبد بلوچ» تا این تاریخ، اولین بار است که نام بلوچ در حوالی سیستان به میان آمده است.[1]

دینوری در زیر عنوان فتنه‌ی ابن اشعث، از مناظره‌ی میان ایوب بن قریه (یکی از یاران ابن اشعث) با حجاج بن یوسف می‌آورد که در یک مورد به آنچه میان عثمان بن عفان(رض) و حاکم بن جبله‌ی عبدی (از سرداران عبدالله بن عامر) گذشت، شبیه است. وقتی ابن قریه اسیر می‌شود، حجاج از او درباره سرزمین‌ها می‌پرسد: «... گفت از مکران (بلوچستان- افزوده‌ی مترجم فارسی اخبار طوال) برایم بگو، گفت آب آن اندک و خرمای آن بد و دشت آن کوهستان و دزدش قهرمان است، اگر لشکر در آن سرزمین زیاد باشد گرسنه می‌مانند و اگر کم و اندک باشند تباه می‌شوند» [دینوری،

---

۱. راورتی نسخه بدل این ضبط را «گنبد بلوت» خوانده است.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۳٦٤]. امکان دارد ابن قریه این جمله را از حاکم بن جبله گرفته باشد یا بلاذری در نقل آن اشتباه کرده باشد.

ابن مسکویه در پیِ شرح حوادث سال ۳٦۰ هـ داستان تاختن عضدالدوله بر بلوچ‌های کرمان را- یعنی آنچه را مقدسی بر سبیل اختصار گفته بود- به تفصیل بیان می‌کند. سلیمان ابن محمد بن الیاس، از قبل سامانیان، در خراسان بود، و فرمانروای آن‌جا را علیه آل بویه تحریک می‌کرد تا با شوراندن بلوچ‌ها و کوچ‌ها، برای عضدالدوله مشکل بیافریند. سلیمان چنین کرد و با لشکری از سوی حاکم خراسان به کرمان آمد «و این دو طایفه و جز ایشان از یاغیان بر سلطان بزرگ را فریفته، همه را یک‌دست کرده به مقاومت واداشت». عضدالدوله «گورگیر پسرجستان» را به جنگ سلیمان فرستاد، و میان آنان در وسط راه جیرفت و بم جنگ واقع شد که به کشته شدن سلیمان و دو برادرزاده‌اش و بسیاری از سرداران خراسان و کسانی که به کمک او آمده بودند، انجامید. اما کوچ‌ها و بلوچ‌ها با بستن پیمان همدستی و ایستادگی، ابوسعید بلوچ و پسرانش را پیشوا ساخته بار دیگر به جنگ گورگیر رفتند. عضدالدوله عابد بن علی را به کمک گورگیر فرستاد. در این جنگ پنج‌هزار تن بلوچ و دو پسر ابوسعید کشته شدند. ابوالفوارس منوجانی با پسر برادرش ابولیث و گروهی از این دست اسیر شدند. عابد تا هرمز پیش رفت و «بر کشور تیز و مکران چیره گشت»[1] با عهد و پیمان مسلمانی شعار جنگ کنار نهادند. اما وقتی عابد سرگرم برچیدن باغیان دیگر بود، بلوچ‌ها بار دیگر علم عصیان افراشتند. عضدالدوله در ذیقعده‌ی همین سال خود به سوی کرمان رفت. بلوچ‌ها به رهبری علی بن محمد بارزی در نواحی سگستان، کرمان و خراسان، ایجاد فتنه و ناآرامی کرده بودند- در ترکیب لشکر عابد مردانی از دیلم، ترک، عرب، کُرد، زط (جت) و مردان سیفی (شاید شمشیر زن یا منسوب به سیف الدوله حمدانی) بودند. مقر آن در بارز و بارجان بود، که این دو کوهی در کرمان است. محمد بن علی و دامادش «ابودارم» اسیر شدند؛ هیچ‌کس فرار نتوانست. جاهای آنان را به کارگران کشاورزی و مردم خوش‌نشین دادند، و کوه را از وجود آن‌ها پاک کردند. عابد در آن سوی تیز و مکران، در سواحل بحر تا مرز عمان تاخت و طایفه‌ی

---

۱. تیز، شهری و منطقه‌ای بوده است در کرانه‌ی ایرانی تنگه‌ی هرمز، در برابر عمان(مقدسی و یاقوت)

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

جاشکی‌ها را که مانند کوچی‌ها و بلوچ‌ها راهزنی می‌کردند، قلع و قمع کرد. در این سفر جنگی، برادر عابد از راه خشکه، و خود او از راه دریا بر راهزنان یورش بردند؛ اما در پایان کار، عضدالدوله «گورگیر» را «محترمانه زندانی کرد».

سیف هروی در ربع اول قرن هشتم، قسمت بیشتر کتابش را به وقایع و حوادث آن سوی «مرزهای جنوبی و شرقی افغانستان کنونی»، بلوچستان، خیبر- پختون‌خواهِ امروزی، اختصاص داده و، بیش از دوازده بار از بلوچ‌ها یاد کرده است؛ ولی تمام این موارد از ساحه‌ی خراسان و سیستان بیرون نیست. در قلمروی که سیفی آن را «افغانستان» و یا «اوغانستان» می‌خواند، نامی از بلوچ نمی‌برد. همین‌طور در حوزه‌ی بلوچستان کنونی، بسیاری از شهرها را نام می‌برد؛ اما تذکری از بلوچ‌ها به میان نمی‌آورد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

و اما در حوزه‌یِ خراسان و سیستان: از آن جمله وقتی از ترکیب شهریان هرات نام می‌برد، در جمع اقوام دیگر، بلوچ‌ها نیز هستند: «... ملک فخرالدین از جمعیت و کثرت ایشان متردد شد و شب با خواص وزرا و اکابر ندما و اعاظم صواحب، بعد از تدبر تدبیر و تفکر بسیار بر آن اندیشه مقرر گردانیدند که به سمع امیر نوروز رسانند که در این شهر خلقی است مختلف. بعضی سنجری [شاید سجزی درست باشد] و طایفه‌ای بلوچ و قومی خَلَج و گروهی مغول و فرقه‌ای ابیوردی و سرخسی» [الهروی، ٤٤٦]. در چند مورد حضور بلوچ‌ها را در زمره‌ی لشکریان امرا و ملکان یاد می‌کند؛ از آن جمله «و بر دروازه‌ها و بندها و مواضع جنگ، مرد سپاهی از غوری و هروی و نکودری و سجزی و خلج و بلوچ و افغان نصب گردانید». [الهروی، ٦٩٧]. اما در دو مورد بلوچ را از جمله‌ی ساکنان هرات و فراه نشان می‌دهد؛ علاوه بر موردی که پیشتر ذکر شد دو مورد ذیل را می‌یابیم: «ملک‌زاده‌یِ اعظم شمس‌الحق والدین، با لشکر منصوره فراه را بتاختند و بسیاری را از فراهیان و بلوچان به قتل آوردند» [سیفی، ص۷۷۷]. بار دیگر در ادامه‌ی همین مقال، وقتی ملک ینالتکین(حاکم فراه) از تحویل پنج هزار خروار غله به ملک‌زاده شمس‌الدین، امتناع نموده، ملک‌زاده‌ی اعظم در خشم رفت و گفت: اگر حق تعالی خواسته باشد با فراه و فراهیان کاری کنم که آن تا نفخ صُور در تاریخ عالمیان تاریخ بود. بعد از آن روز دیگر امیراباچی را با دو هزار سوار نکودری به تاخت فراه نامزد گردانید. امیر اباچی و امرای نکودری چون به حدود فراه

رسیدند، بعد از دو روز از جانب فراه در تاختند، به مثابتی که شعر:

تو گفتی زمانه سرآمد همی　　ز پا چرخ گردون درآمد همی

و قرب بیست هزار مواشی از غنم و بقر گرفتند و حصاری را فتح کردند و قُرب هفتاد مرد بلوچ را به قتل آوردند[ص، ۷۷۸].

۳- پیشینه‌ی نام بلوچستان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

«م. گ. پیکولین» محقق شوروی سابق و نویسنده‌ی کتاب وزین «بلوچ»، این بار با بی‌مبالاتی می‌نویسد: «در این قسمت گفته‌ی «ا. هیوز» بر این معنا که از سوی غرب از کرمان به سوی شرق تا رود سند، و از سوی شمال از مجرای سفلی رود هلمند رو به غرب تا سواحل بحیره‌ی عرب را نادرشاه به نام بلوچستان خواند، قابل تأیید نیست، زیرا این بخش شرق میانه خیلی قبل از نادرشاه توسط نویسندگان قرون وسطی (مقدسی، ابوالقاسم ابن حوقل و دیگران) به نام بلوچستان یاد شده است». اما اینک آثار تمام جغرافیانویسان و تاریخ‌نویسان قرون نخستین اسلامی (به قول پیکولین قرون وسطی و عرب) در اختیار ماست، آنچه در آن‌ها می‌یابیم اولاً اینست که در کتب این دوره تا دهه‌ی دوم قرن هشتم هجری (سال‌های تألیف تاریخ‌نامه‌ی هرات)، وقتی ذکری از بلوچ رفته، در کرمان و حواشی جنوب غرب مکران غربی، سیستان و خراسان است؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی به نقل از چند تن- از جمله فرای- می‌نویسد: «به احتمال نزدیک به یقین در زمان حمله‌ی سلجوقیان به کرمان، بلوچان که در کرمان و سیستان می‌زیستند، از این نواحی به سرزمین مکران مهاجرت کردند و به سوی شرق پیش رفتند و تا مرزهای هندوستان پراکنده شدند. از همین زمان، سرزمین مسکونی بلوچ‌ها در مکران، بلوچستان نامیده شد»[ج ۱۲، ماده‌ی بلوچ، ص۵۰٤]. ثانیاً واژه‌ی بلوچستان به عنوان یک واحد جغرافیای سیاسی، اولین بار توسط ابوالفضل علامی در کتاب آیین اکبری به کار رفته است: «در فراخنای هندوستان بفراوان زبان سخن سرایند... آنچه نیارند دریافت. دهلی، بنگاله، ملتان، مارواز، گجرات، تلنگانه، کرناتک، سند، افغانان شال که میان سند و کابل و قندهار است، بلوچستان، کشمیر»[ج۲، ص۳۰۸] «بهیره برکنار اوسنده، سرآغاز او میان کشمیر و کاشغر نشان دهند و برخی در ختا، از حدود سواد واتک، بیاس، جوپاره و بلوچستان

گذرد» [ج۲، ص۳۰۹]؛ از این به بعد در کتاب‌های «درّه‌ی نادره» و «تاریخ جهان‌گشای نادری» از میرزا مهدی خان استرآبادی، بلوچستان به عنوان واحد اداری سیاسی به‌کار رفته است.

اینک عبارت درّه‌ی نادره: «... و اشرف آهوسرشت از راه کویر انزی من ظبی (جهنده‌تر از آهو) به سمت سیستان ئیستن (جستن) کرده از آن‌جا با رجا و بیم به ارجاء (کرانه) و انحاء (جمع نحو) خاران و رخشان من محال بلوچستان ارخاء (رها کردن) عنان جانب کرد و به آن جانب خایب و حائب (گناهکار) جائب شد». [استرآبادی، ۲۳۲] «... اعنی خسرو کامگار از انتساق (ترتیب امور) ممالک سند و تأدیب اشرار سند (حرامزاده) ممالک فراغت یافته در سیزدهم محرم سنه‌ی ثلث و خمسین و مائه بعدالالف (۱۱۵۳ هـ ق) قائد عزیمت به جانب ایران عنانتاب و ماه سرعلم چون شقه‌ی زرین آفتاب جهان‌تاب گشته از راه بلوچستان بلالیق (خارزار) مقصد را به طریق لایق بل آلیق (لایق‌تر) پیموده در ششم صفر ماه صفر قندهار را مطرح اشعه‌ی رایات مهر انور ساختند»[استرآبادی، ۵۰۷]. از این اشارات، حدود بلوچستان، آن طوری که پیکولین از «ا. هیوز» نقل می‌کند، معلوم نمی‌شود.

اما همین معنا که در کتاب «درّه‌ی نادره» با تکلف و تصنع، در لفافه‌ی الفاظ دور از فهم ذکر شده، در کتاب دیگر میرزا مهدی خان استرآبادی، «تاریخ جهان‌گشای نادری»، به‌طور واضح بیان شده است.

بدین شرح: وقتی نادر از دهلی به کابل برگشت، ناصرخان (والی گورکانی آن ولایت) را دوباره به صوبه‌داری کابل و پشاور ابقا فرمود. هرچند با فرستادن بار و بنه و تعداد چهل هزار عسکر به هرات، چنان وانمود کرد که قصد رفتن به ترکستان را داد؛ ولی «در ضمیر»، خاطر از سند و خدایار خان عباسی(حاکم آن‌جا) دور نمی‌داشت. خدایارخان حین اقامت نادرشاه در عراق و آذربایجان و نادرآباد (جوار قندهار)، «همیشه عرایض به دربار معلی فرستاده دم از دولت‌خواهی می‌زد. در این ولا که هندوستان مسخّر گشته، ممالک سند به علاوه‌ی بعضی ولایات به این دولت روزافزون منتقل شده، بایست سنگ کفران را از دامن باطن فروریخته، روی عقیدت به قبله‌ی جهان آورد. اما او از غلبه‌ی خوف و اندیشه، خیالات فاسد به خاطر راه داده، از جبهه‌سایی آستان خلافت‌مکان سرباز زد»[ص۳۳۸].

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

نادر سردی زمستان خراسان را بهانه ساخته، «فصل، اقتضای سفر گرم‌سیر می‌کرد». خدایارخان به عمرکوت که در مرکز صحرای سند واقع است تحصن جُست. نادر از ناحیه‌ی دیره‌ی اسمعیل خان از رود اتک گذشت. دو برادر یعنی اسمعیل خان و غازی خان را که از سرداران بلوچ بودند، دوباره به زمین‌داری دو دیره (دره)ی مذکور ابقا کرد. بار و بنه‌ی سنگین را در لارکانه گذاشته، «با فوجی از غازیان، جریده از سند گذشته» با پیمودن هفت روز راه، خود را به عمرکوت رسانید. خدایار که خود را در محاصره دید، قصد فرار از عمرکوت کرد؛ اما اسیر پیش‌قراولان نادر شد. «در این وقت که خدایار خداگیر، اسیر سلسله‌ی تقدیر شده عاطفت خسروانه که در کام‌بخشی دوست و دشمن بر سر بهانه می‌باشد، با او از درِ مرحمت درآمده، به حکم فتوّت ولایت سند و تهتها را با بعضی از محال سند، به خدایار مرحمت، و او را به شاه‌قلی خان مخاطب و سرافراز ساختند و یک قسمت سند را که به بلوچستان اتصال داشت، به محبت خان حاکم بلوچستان عنایت [فرمود]، و شکارپور و بعضی از مواضع سند را که در جانب علیا واقع شده بود، به خوانین داود پوتره تفویض و قامت ایشان را به خلاع فاخره و اصطناع آراستند»[ص ۳٤۲].

در حال حاضر نیز اراضیِ که متعلق به خدایار بود، جزو ایالت سند، و اراضیِ که نادر به محبت خان داد (یعنی سمت راست نهر سند)، جزو ایالت بلوچستان پاکستان است. در جای دیگر که استرآبادی، مسیر بازگشت نادر را از لارکانه (واقع در ایالت سند)، به سمت نادرآباد ترسیم می‌کند، آبادی‌های سیوی (سیبی)، داور، شال و فوشنج را که در مسیر او بوده «من اعمال بلوچستان» می‌خواند [ص ۳٤٥].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

III

تبار و زبان بلوچ‌ها

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱- خاستگاه نخستین بلوچ‌ها

مردم بلوچ از ملت‌های قدیم منطقه‌اند. روایات و افسانه‌های مختلفی درباره اصالت این مردم روایت شده است. دایرةالمعارف بریتانیا می‌نویسد: «**بیلو**» پدر بلوچ‌ها، «**ازبک**» پدر ازبک‌ها، و «افغانا» و «افغانه» سه برادر بوده‌اند[افشار، ج ۳، ص ٤٧١].

۱-۱- بلوچ در رساله‌ی پهلوی

از مهم‌ترین منابع درباره حضور بلوچ‌ها در کناره‌ی دریای خزر، منبعی است به زبان پهلوی ساسانی به نام شهرستان‌های ایران. این رساله‌ی کوچک چند صفحه‌ای، تنها اثری است به این زبان که موضوعش منحصراً جغرافیای تاریخی شهرهاست. از رساله‌ی پهلوی سه ترجمه می‌شناسیم: ترجمه‌ی صادق هدایت؛ ترجمه‌ی سعید عریان؛ و سپس ترجمه‌ی احمد تفضلی. سه بند از این رساله مستقیماً به تاریخ بلوچ مربوط است که آن سه بند را نخست از ترجمه‌ی صادق هدایت نقل می‌کنم:

بند ۲۸- بیست شهرستان در پذشخوارگر(نواحی کوهستانی طبرستان و گیلان) ساخته شده چه ارمیل... پس او (ارمیل) به فرمان فریدون برای کوه‌نشینان ساخته ایشان از آزی‌دهاک (ضحاک) شهریاری کوهستان را به دست آورده بودند.

بند۲۹- فرمان‌روایان کوهستان هفت باشند: ویسمکان، دماوند، نهاوند،

بهستون، دینبران، مسروکان، و بلوچ و مرینجان.

بند۳۰- این آن‌ها بودند که از آزی‌دهاک فرمانروایی کوهستان را به دست آورده بودند.

سه بند مزبور در رساله‌ی شهرستان‌های ایران، ضمن این که به داستان ضحاک اشاره کرده، آورده است که آزادشدگان از دست ضحاک، بیست شهرستان در پذشخوارگر ساختند. پذشخوارگر همچنان که از صادق هدایت نقل کردیم نواحی کوهستانی طبرستان و گیلان و در واقع سلسله جبال البرز بوده است. در اولین بند از سه بند مورد نظر (بند۲۸) هر سه مترجم یکسان ترجمه کرده‌اند، جز آن که در ترجمه‌ی احمد تفضلی به جای بیست شهرستان، بیست‌ویک شهرستان آمده است. در بند بیست‌ونُه آمده که کوهیاران هفت هستند؛ کلمه‌ی «کوهیار» به معنی دارنده‌ی اقامت و فرمان‌روایان کوهستان، معنا شده است. تفضّلی از طبری، جلد یکم، صفحه‌ی ۲۲۹ نقل کرده است: وقتی فریدون بر ضحاک پیروز شد به هر یک از کوهیاران مرتبه‌ای داد و به هر یک ناحیه‌ای از دماوند[را] محول کرد. نام این هفت کوهیار در ترجمه‌های مختلف به صورت‌های متفاوت ذکر شده است؛ صادق هدایت ششمین را بلوچان آورده و در حاشیه توضیح داده که بلوچان در کرمان مسکن داشته‌اند. سعید عریان، ششمین را بروزان ذکر کرده و در حاشیه، بروزان را سلسله‌هایی از کوهیاران شناخته است.

وی اشاره کرده که نیبرگ و مارکوارت معتقدند که کوهیاران تنها در دماوند نبوده‌اند، بلکه هر یک در قسمتی از فلات ایران مستقر بوده‌اند. در سومین ترجمه، ششمین کوهیار، بلوچان خوانده شده است. به نظر می‌رسد با بررسی این سه ترجمه، اینک می‌توان موضوع را چنین خلاصه کرد که: در رساله‌ی پهلوی که اولین تدوین آن در آخر دوره‌ی ساسانی صورت گرفته، نام بلوچان در کوه‌های البرز آمده است.

مارکوارت در ترجمه‌ی همین رساله به زبان انگلیسی آورده است که قوم بلوچ در کرمان، در غرب کوه‌های قفص (کوچ) مستقر بودند. کوه‌های قفص با کوه‌های بشاگرد کنونی قابل انطباق‌اند.

از این مسأله می‌توان چنین تحلیل کرد: اگر به یقین نیز در پایان دوره‌ی ساسانی (هنگام تدوین رساله‌ی پهلوی)، بلوچ‌ها در کوه‌های کرمان ساکن شده بودند، می‌توان

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

چنین گفت که اولاً شاید رساله علی‌رغم زمان تدوینش، به زمان‌های قبل‌تر استناد کرده است (چنان‌که می‌دانیم بلوچ‌ها زمانی در کوه‌های مازندران ساکن بوده‌اند). ثانیاً اگر فرض کنیم که مهاجرت بلوچ‌ها در پایان دوره‌ی ساسانی رخ داده و آن‌ها به کرمان کوچ کرده باشند، مطمئناً تمام قوم بلوچ از گیلان و مازندران کوچ نکرده‌اند و بخشی از آن‌ها همچنان در کوه‌های مازندران و گیلان مانده‌اند.

۱-۲- بلوچ در شاهنامه‌ی فردوسی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در شاهنامه نیز بارها نام قوم بلوچ آمده است؛ در ادامه تلاش خواهیم کرد به این موضوع بپردازیم. اولین بار در داستان سیاوش، هنگامی که وی در کار جمع‌آوری لشکر برای جنگ با افراسیاب است از بلوچ‌ها یاد شده است:

هم از پهلوی، پارس، کوچ و بلوچ
ز گیلان جنگی و دشت سروچ

همچنان که از بیت فوق مستفاد می‌شود در این‌جا اشاره‌ای صریح به محل بلوچ‌ها نشده است. اگرچه در مصرع دوم می‌توان گیلان را به معنای سرزمین گیلان گرفت. دشت سروچ، چنان‌که در برهان قاطع آمده است، نام دشتی است در نواحی کرمان. پس باز جای ابهام باقی است؛ چرا که در مصرع دوم از گیلان و کرمان، یاد شده که جایگاه بلوچ‌ها است.

در داستان کیخسرو، هنگامی که پسرش قصد لشکرکشی بر ضد افراسیاب را دارد، باز نام بلوچ در نامه‌ی ملی ایران ذکر شده است. در این صفحه‌ی زیبای شاهنامه، فردوسی یک یک بزرگان سپاه ایران را برمی‌شمارد و از لشکر هر یک سخن می‌گوید، و به پهلوانی به نام اشکش می‌رسد که بازور و دل بود و با عقل و هوش. در برهان قاطع آمده است که اشکش مؤسس سلسله‌ی اشکانی است. سپاه اشکش متشکل از قوم کوچ و بلوچ بوده است، فردوسی در این باره گفته است:

سپاهش ز گردان کوچ و بلوچ
سگالیده جنگ و برآورده خوچ

لغت «خوچ» در برهان به چند معناست. مطابق این معانی بلوچ و خوچ، کاملاً هم‌معنا هستند و احتمالاً فردوسی، آن را در انتخاب لغت خوچ در نظر داشته است.

فردوسی در توصیف سپاه کوچ و بلوچ چنین گفته است:

کسی در جهان پشت ایشان ندید

بـرهنه یک انگشت ایشان ندیـد

فردوسی پرچم سپاهیان بلوچ را چنین ترسیم کرده است:

درفشی برآورده پیـکر پلنگ

همی از درفشش ببارید جنگ

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در شاهنامه، قوم بلوچ از مقربان پادشاهان کیانی ایران بوده‌اند؛ اگر چه در هیچ یک از این دو قسمت، از خاستگاه آنان سخنی نرفته است، ولی ادامه‌ی داستان نشان می‌دهد که فردوسی آن را متعلق به مکران می‌دانسته است. همچنان که پیش از این در بخش «مکران در داستان کیخسرو» گفتیم، کیخسرو با سپاهی بزرگ که بخشی از آن را بلوچ‌ها، به فرماندهی اشکش، تشکیل می‌دادند، به مکران رسیدند و در آن‌جا به نبرد پرداختند و مکران تحت نظارت اشکش قرار گرفت. اقامت بلوچ‌ها تحت فرماندهی اشکش در مکران، شاید اولین آشنایی و اقامت آن‌ها در بلوچستان باشد.

دیگر اشاره‌ی فردوسی به بلوچ در دوره‌ی تاریخیِ شاهنامه است، در شرح سلطنت خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م). خسرو در آغاز سلطنت به نقاط مختلف ایران، از جمله خراسان و گرگان و ساری و آمل و... سفر کرد و پس از کشیدن دیوار «دربند» و سرکوب «الانان» به هندوستان رفت و چندی در آن‌جا ماند و در راه بازگشت از هندوستان خبر طغیان بلوچ‌ها و کشتار مردم به دست آنان را شنید:

به ره اندر آگـاهی آمـد به شاه

که گشت از بلوچی جهانی تباه

در این‌جاست که مستقیماً از گیلان و رنج مردم آن‌جا از دست بلوچ‌ها سخن می‌گوید:

زگیلان تباهی فزون است زین

ز نفـرین پراکنده شد آفـرین

شاه غمگین شد و به همراهان، گله کرد که «الانان» و «هندیان» سر به طاعت ما خم کرده‌اند، اما با بلوچ‌ها که هموطنان مایند نتوانسته‌ایم برآییم:

بسنده نباشیم با شهر خویش
همی شیر جوییم پیچان ز میش

این بیت نشان می‌دهد که فردوسی از زبان انوشیروان بلوچ‌ها را قومی ایرانی می‌دانسته است. در ادامه فردوسی به ناامنی مرزهای شمالی ایران که بلوچ‌ها در آن‌جا ساکن بوده‌اند اشاره می‌کند:

همان مرز تا بود با رنج بود
ز بهر پراکندن گنج بود

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

و یادآور می‌شود که با همه تلاش انوشیروان برای حمله به بلوچ‌ها، نزدیکانش او را از این کار منع کردند و شکست اردشیر ساسانی (۲۲۶م-۲۴۱ م) در پیکار با بلوچ‌ها را به وی یادآور شدند:

ز کار بلوچ ارجمند اردشیر
بکوشید با کاردانان پیرنبد
سودمندی به افسون و رنگ
نه از بند و از رنج و پیکار و جنگ

خسرو انوشیروان از این سخنان خشمگین شد و با لشکر انبوه بر گرد مسکن بلوچان جمع آمد و منادی داد که همه زن و مرد و کودک و پیر بلوچ‌ها را از لب تیغ بگذرانید:

که از کوچگه هر که یابید خرد
وگر تیغ دارند مردان گرد
وگر انجمن باشد از اندکی
نباید که یابد رهایی یکی

فردوسی قتل عام فجیع وحشیانه‌ی انوشیروان را چنین به تصویر کشیده است:

از ایشان فراوان و اندک نماند
زن و مرد جنگی و کودک نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند
ستم کردن و رنج برداشتند

بـبـود ایمـن از رنج شاه جهان
بلـوچـی نمـاند آشـکار و نهان

داستان بلوچ‌ها در دوره‌ی انوشیروان در شاهنامه‌ی فردوسی در این‌جا تمام می‌شود. اینک سخنی از کریستن‌سن نقل می‌کنم. وی گفته است: احتمالاً بلوچ‌ها را به علت بنیه‌ی طبیعی‌شان و قوت بدنی‌شان بر کشاورزان ضعیف ایرانی در نواحی سرحد و مرزها برای مقابله با دشمنان گماشته‌اند.

البته بعد از قتل عام بلوچ‌ها توسط انوشیروان، بلوچ‌ها به عنوان فرمانروایان منصوب شده در شمال به حیات خود ادامه داده‌اند، و دلیل آن وجود نام بلوچ‌ها در مراسم استقبال از سفیر چین در دربار انوشیروان است:

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

همه مرزبانان زرین کـمـر
بلوچی و گیلیِ برزین سپر

این نمایش شگفت‌انگیز جلال و قدرت پادشاهی، سفیران را حیرت‌زده کرد؛ می‌بینیم که در این نمایش بلوچ‌ها نیز چون دیگر ایرانیان به آراستن سپاه شاه و هول انداختن در دل دشمنان کشور پرداخته‌اند. در ادامه با بررسی حمله‌ی اعراب به کرمان وجود بلوچ‌ها در این منطقه، به کوچِ بلوچ‌ها از شمال به جنوب می‌پردازیم.

۱-۳- تبار بلوچ‌ها

برخی از نویسندگان کوشیده‌اند برای بلوچ‌ها، تبار عربی پیدا کنند [ت. هولدیچ، عرب‌های هندوستانِ مقدم، ۱۸۹۹]. برخی آنان را از نژادهای ترک دانسته‌اند [هـ پوتینگر، پاریس]. برخی هم آنان را از راجپوت‌های هندی خوانده‌اند [هـ و. بیلیو؛ بررسی مردم‌شناسی افغانستان، لندن ۱۸۹۱].

م. دیمز محقق سرشناس انگلیس که در بلوچ‌شناسی تبحر دارد می‌گوید که بلوچ‌ها از شمال ایران (از سواحل جنوب بحیره‌ی خزر) به سوی جنوب و جنوب شرق مهاجرت کرده‌اند [م. ل. دیمز؛ نژاد بلوچ]. مردم‌شناس شوروی سابق ل. و. ا. شاینن نیز موافق دیمز است.

اکثریت بلوچ‌ها [چه غربی، چه شرقی] خود را اخلاف اعراب نواحی شهر «حلب» واقع سوریه می‌دانند. منابع رسمی انگلیسی و اخیراً پاکستانی- غالباً- حلب

را زیست‌گاه ابتدایی بلوچ‌ها می‌دانند. قصه‌ها و افسانه‌های بومی بلوچ‌ها، چنین روایاتی را تداعی می‌کند. امروزه محققان به این باورند که در خمیره‌ی برخی از قبایل بلوچ- چون اندکی- عناصر عربی وجود دارد که حین اقامت بلوچ‌ها در سواحل کرمان با آن خلط شده‌اند؛ زیرا در این منطقه، اعراب نیز زیست می‌کردند. اما م. گ. پیکولین نویسنده‌ی کتاب «بلوچ» به این عقیده است که برای باور داشتن به اصالت عربی بلوچ، هیچ نوع دلیل نمی‌توان در دست داشت. او می‌گوید: به احتمال قوی، نظر دیمز و شاینن، مبنی بر آریایی بودن نسب بلوچ‌ها، حکمی منصفانه و عادلانه است. الفنستن نیز گفته است: «[بلوچ‌ها] چنانکه پنداشته می‌شود هرگز با عرب پیوندی ندارند»[افغانان، ص ٤٤٠].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

هیچ منبعی تاریخ دقیق مهاجرت بلوچ‌ها از شمال ایران به استقامت‌های جنوب و جنوب شرق را نشان نمی‌دهد. ا. هیوز زمان کوچیدن بلوچ‌ها را اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی گفته است [جغرافیا، عوارض ارضی، نژادشناسی و تاریخ کشور بلوچستان؛ لندن ۱۸۷۷].

لاوروس بزرگ با تأیید اصل «ایرانیِ شمال غربی» بودن زبان بلوچی می‌نویسد که بلوچ‌ها از قرون وسطی به سمت جنوب شرقی فلات ایران مهاجرت کرده‌اند[افشار ج ۳، ص٤٠٦]. دیمز به این عقیده است که تهاجم یفتلیان در قرن پنجم میلادی به شمال غرب ایران، سبب بیجا شدن و مهاجرت بلوچ‌ها از منطقه شده است.

۱-۴- زبان‌های بلوچستان

عبدالله ناصری از فضلای معاصر ایران گفته است: «زبان بلوچ تا حدود زیادی به لهجه‌ی کردی شباهت دارد... زبان کردی برای بلوچ‌ها، تا اندازه‌ی زیادی مفهوم است و بسیاری لغات کردی و بلوچی یکی است. شباهت زیاد زبان و لباس بلوچ‌ها و کردها که هر دو قوم مانند پارت لباس می‌پوشند، به خصوص شلوار کردها و بلوچ‌ها که عیناً لباس پارتی است چنین تصوری را به وجود می‌آورد که مردم کرد و بلوچ هر دو قوم واحدی بوده‌اند که به لحاظی از هم جدا شده‌اند. دکتر محمود افشار که این مطلب را نقل کرده است می‌افزاید که البته شباهت زبان‌های کردی و بلوچی دلیل قرابت قوی می‌تواند باشد، ولی «شلوار گشاده و مشابه داشتن نمی‌تواند دلیل بر

وحدت اصل باشد» [افشار، ج۳، ص٤٠٤].

دایرةالمعارف بریتانیا می‌نویسد: «زبان‌های رایج در بلوچستان، بلوچی، پشتو، براهوی و جاتکی[۵] (جاگدالی)- که شبیه به زبان سندی است- می‌باشد»[ص ٦٠؛ به نقل از افشار، ج ۳، ص٤٠٥]. براهویی‌ها همان هسته‌ی قبل از آریایی‌هاست که در میان طوایف آرین، یا اگر دقیق‌تر گفته شود، قبایل ایرانی جا دارند. قبایل ایرانی‌بنیاد مردم بلوچستان، حدود دو سوم جمعیت را تشکیل می‌دهند. براهویی‌ها خویشاوندان تامیل‌ها، مالایالم‌ها، کناره‌ای‌ها و تلوگوهاستند که در جنوب هند مسکن دارند. همه‌ی این‌ها را روی هم دراویدی می‌گویند. دانشمندان را عقیده بر اینست که قبل از ورود آریایی‌ها به این نواحی، در بلوچستان، پنجاب و سراسر دکن، دراویدی‌ها می‌زیستند، و آریایی‌ها آنان را به جانب شرق و جنوب راندند. [رنه گروسه، رمز بلوچستان]. به این گفته باید افزود که در بلوچستان شرقی سه گروه قومی دیگر نیز زندگی می‌کنند که زبان‌شان فارسی است: اول، هزاره‌ها که از نواحی مرکزی و جنوبی افغانستان، در دوره‌ی سلطنت عبدالرحمن خان جبراً کوچانیده شده و در بلوچستان مستقر شدند(گویش هزاره‌گی بلوچستان از زبان‌های رسمی ایالت به حساب می‌آید، و در رسانه‌های دولتی نشرات دارد). دوم، مقدم بر هزاره‌ها، دهوارها (تاجیک‌ها) که در قلات، کویته و مکران و نواحی مرزی با ایران زندگی می‌کنند؛ چنان‌که قبل از این اشاره شد، از بومی‌های منطقه می‌باشند. سوم، دسته‌های مهاجران جنگ‌های سی سال اخیر افغانستان که زبان میانجی(Lingua Franca) همه‌ی آن‌ها فارسی دری است.

زبان‌های عمده‌ی بلوچستان غربی، بلوچی و فارسی- دری است.

نویسنده‌ی کتاب «میراث ایران» با ذکر زبان‌های ایرانی کهن و جدید، بلوچی را از دسته‌ی زبان‌های ایرانی‌شمال غربی می‌خواند [به نقل از افشار، ج ۳، ص۳۲۲].

۱-۵- زبان‌های ایرانی

امروز در اصالت ایرانیِ غربی زبان بلوچی، تردیدی نمانده است. میشل مالرب در کتاب معتبر «زبان‌های مردم جهان» (دایرةالمعارفی از ۳۰۰۰ زبان زنده‌ی امروز)

---

۵. جاتکی، زبان قبایل مسمی به جت یا زط می‌باشد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

زبان بلوچی را زیرمجموعه‌ی زبان‌های ایرانی نوین و زنده دانسته است.

مهم‌ترین و معتبرترین منبع مطالعه‌ی زبان (و تا جایی تبار) بلوچ، کتاب مهم «راهنمای زبان‌های ایرانی» است که جلد اول آن به زبان‌های کهن و میانه، و جلد دوم آن به زبان‌های ایرانی جدید اختصاص دارد.

زبان‌های ایرانی نو، گستره‌ی جغرافیایی برابر قلمرو تداول زبان‌های «هندوایرانی» را دارند؛ اما از نظر گویشور، تناسبی میان این دو شاخه (هندی، ایرانی) وجود ندارد. تعداد گویشوران زبان‌های ایرانی جدید، حدود ۵۵ ملیون نفر و به ترتیب ذیل است: فارسی در ایران سی ملیون نفر، در افغانستان پنج ملیون نفر و در تاجکستان دو ملیون نفر، کردی پنج ملیون نفر، بلوچی یک ملیون نفر، پشتو ده ملیون نفر، آسی نیم ملیون نفر، به علاوه‌ی بقیه‌ی زبان‌ها و گویش‌ها [سال انتشار کتاب ۱۹۸۹ بوده؛ اما سال سرشماری‌های مذکور روشن نیست].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اصطلاح زبان‌های ایرانی نو را در برابر زبان‌های ایرانی میانه به‌کار می‌برند؛ زبان‌های اخیر جزو زبان‌های خاموش‌اند و دیگر گویشوری ندارند. زبان‌های ایرانی نو برای یک دوره‌ی زبانی حدود چهارده سده‌ای را دربرمی‌گیرد: از زمینه‌های پیدایی زبان فارسی دری (فارسی اسلامی در برابر فارسی ساسانی) با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، تا امروز.

نگارش به زبان‌های ایرانی جدید (بهتر است بگوییم اسناد مکتوب از زبان‌های ایرانی جدید) از قرن سوم هجری با زبان فارسی جدید آغاز می‌شود. تا اوایل قرن بیستم که زبان بلوچی (زبان مورد بحث ما) صورت زبان نوشتاری می‌یابد. گویا قبل از معیاری شدن زبان بلوچی در پاکستان یا ایران «دیگر زبان‌های ایرانی محدوده‌ی اتحاد شوروی [به غیر از فارسی معیاری تاجیکستان، و به غیر از آسی]، نظیر زبان‌های تاتی- فارسی، تاجیکی، کُردی و بلوچی همزبان‌هایی معیار به وجود آورده‌اند. خارج از اتحاد شوروی، جنبش‌های ملی‌گرایانه هم در میان دو قوم عمده‌ی ایرانی زبان، یعنی کُردها و بلوچ‌ها در تلاش برای معیارسازی زبان خود هستند»[اشمیت، ٤١٠].

گویا نظام نگارش را، معمولاً نگارش متون دینی تعیین می‌کند. به استثنای زبان‌های ایرانی متداول در قلمرو اتحاد شوروی سابق، خط همه‌ی زبان‌های ایرانی جدید، عربی است. البته درباره ناسازگاری این خط با زبان‌های ایرانی، و اصلاحات

و نظریات درباره آن، در این جا مجال گفتگو نیست. با این‌حال، کردی و بلوچی معیاری امروزی هم بر اساس خط عربی و مطابق با نیازهای خاص‌شان، نظام‌های نگارش به وجود آورده‌اند.

مهاجرت‌ها و جابه‌جایی‌های اجباری یا اختیاری، مهم‌ترین عامل دوزبانگی‌ها به شمار می‌رود. دوزبانگی افراد انسانی، زمینه‌های اولی حرکت به سوی همگویی است. امروزه ثابت شده است که قومیت و زبان الزاماً هم‌سویی تاریخی را تعقیب نمی‌کنند: کروشی‌ها، یعنی شترداران ترک قشقایی به گویش بلوچی صحبت می‌کنند و گفته می‌شود که دیگر قبایل کوچک خویشاوندان آن‌ها به زبان عربی سخن می‌گویند. تغییر زبان مکرراً اتفاق افتاده است: بلوچ‌های آریایی و براهوی‌هایی دراویدی، بر حسب خاندان‌های مختلف غالب، بارها در تناوب زبانی بوده‌اند. بسیاری از آذری‌های جمهوری آذربایجان، اینک به زبان ترکی سخن می‌گویند.

همه‌ی زبان‌های ایرانی نو، از زبان‌های ایرانی میانه سرچشمه می‌گیرند؛ ولی ظاهراً هیچ یک از آن‌ها جانشین بلافصل زبان‌های ایرانی میانه نیستند.

به دلیل وجود گونه‌های متمایز از یک زبان، زبان‌شناسان قایل به گویش‌های متعدد همان زبان شده‌اند. اساس این تقسیمات سمت‌های جغرافیایی است. زبان‌های ایرانی نو را نیز بر اساس سنتی که از قرن نزدهم مانده، به دو گروه اصلی شرقی و غربی تقسیم کرده‌اند. این سنت راه به زبان‌های ایرانی کهن می‌رساند: اوستایی (شرقی، یا غیر جنوب غربی)، فارسی باستان (جنوبی غربی)، سکایی(شرقی). زبان‌های ایرانی میانه: فارسی میانه (فارسی ساسانی، جنوبی غربی) پارتی (فارسی اشکانی، شمال غربی)، سغدی، سکایی میانه، خوارزمی و بلخی یا باختری (شرقی).

ولی چنان‌که بنده در جای دیگر نیز گفته‌ام، تنها مبنای جغرافیایی قایل شدن به تقسیمات گویش‌ها کافی نیست، و گاه نادرست هم است. به طور مثال: زبان فارسی دری را که از شاخه‌ی جنوب غربی می‌شناسند، اینک در مرزهای شمال شرقی زبان‌های ایرانی (کاشغر، سین‌کیانگ) گویشور دارد؛ همین‌طور بلوچی را از دسته‌ی زبان‌های شمال‌غربی می‌خواندند، اینک گویشوران آن در مرزهای جنوب شرقی(سند، پاکستان) متمرکزند، چنان‌که به استثنای بلوچ‌های مهاجر به خراسان و ترکمنستان، بلوچ‌ها در حوزه‌ی شمال غرب وجود ندارند. همین‌طور، آسی که از زبان‌های ایرانی

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

شرقی شناخته می‌شد، تقریباً هیچ گویشوری در شرق ندارد، برخلاف، تمام گویشوران آن در مرزهای شمال غربی قلمرو زبان‌های ایرانی (قفقاز) متمرکزند.

به همین دلیل، گویش‌شناسی زبان‌های ایرانی غربی، از لحاظ زمانی (تاریخی) و همزمانی، قابل بازبینی است. مطالعات زبان‌شناس شوروی سابق، بانو راستارگویوا در این باره راه‌گشاست. غیر از او کتاب دو جلدی سوکلووا به این شرح (جلد اول): ایرانی غربی شامل بلوچی، کُردی، تالشی، تاتی- فارسی؛ جلد دوم: ایرانی شرقی: آسی، یغنابی و زبان‌های پامیری، فوق‌العاده راه‌گشا است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

نکته‌ی تازه‌ای ویندفور درباره گویش‌های ایرانی غربی در سال ۱۹۷۵م، اینست که او با تمرکز به پیش‌ْفارسی، پیش‌ْکُردی و پیش‌ْبلوچی، قبل از جابجایی‌های فارس‌ها، کردها و بلوچ‌ها (فارس‌ها به جنوب غربی، سپس کردها به غرب و سرانجام بلوچ‌ها به جنوب شرقی)، یک منطقه‌ی همگویی اولیه را در خراسان بزرگ نشان داد. این تحقیق زبان‌شناسی، ادعاهای مردم‌شناسی مبنی بر وجود زیست‌گاه‌های اولیه‌ی بلوچ‌ها در شمال را به اثبات رسانید.

۱-۶- قلمرو تداول زبان‌های بلوچی

۱-۶-۱- فقه‌اللغه‌ی بلوچ

با این‌حال، با وجود مباحث فراوان، معنای واژه‌ی بلوچی و ریشه‌ی آن روشن نیست. بیلی معتقد است که این کلمه، ایرانی و با واژه‌ی «گدروسیا» مرتبط است. به گمان او، جدّ این واژه، واژه‌ی فرضی Uadrauati به معنای «سرزمینی با آبراه‌های زیرزمینی» است. بر اساس قواعد آوایی، شکل بلوچی کهن آن می‌توانست wardouč (وردوچ) باشد که تحت تأثیر صوتی فارسی به «بلوچ» مبدل شده است.

یوزف الفنباین و ماینتس(نویسندگان مقاله‌ی بلوچی، راهنمای زبان‌های ایرانی)، این فقه‌اللغه را می‌پسندند، و مخصوصاً معنای واژه‌ی گدروسیا (=Uadrauati) «سرزمینی با آب‌های زیرزمینی» را «توصیفی مناسب» می‌خوانند. با توجه به این که از زیستگاه اولیه‌ی بلوچ‌ها فقط از روی داده‌های زبان‌شناسی آگاهی داریم، سرزمین‌های کنونی بلوچ‌ها - از کرمان تا رود مهران- همین صفت را دارند؛

بعید نیست که بلوچ‌ها، نام کنونی خود را پس از ماندگاریدر گدروسیا، از این سرزمین گرفته باشند. به زعم نویسندگان مقاله‌ی مذکور، این ریشه‌شناسی، به این سوال که «چرا پیش از قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) نامی از بلوچ‌ها در سرزمین کنونی بلوچستان نمی‌یابیم؟»، پاسخ می‌دهد؛ این نام را در آن زمان نداشتند. پیدا کردن جای پای «پیش‌بلوچ‌ها» در تاریخ، مستلزم تلاش‌های بیشتر است.[٦]

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱-۶-۲- اطلس زبان بلوچی

مناطق تداول زبان بلوچی این‌هایند:

الف. در واحه‌ی مرو در ترکمنستان؛

ب. در افغانستان، از چخانسور در غرب، در امتداد رود هلمند به سمت شرق تا لندی محمد امین خان، حدود ٦٤ درجه‌ی طول‌البلد شرقی؛

ج. در ایران، عمدتاً در ولایت سیستان و بلوچستان، به سمت غرب تا خطی در حدود ۵۹ درجه‌ی طول‌البلد شرقی، و از حوالی زابل در شمال تا دریای عمان در جنوب، با کوچ‌نشین‌های دیگر مناطق شمالی تا مرز جمهوری‌های آسیای میانه؛

د. در شبه‌جزیره‌ی عربی: امارات متحده و کویت؛ اکثراً مهاجران پاکستانی و هندی از دوره‌ی مغول، به عنوان مزدور در استخدام نیروهای مسلح منطقه‌ای؛

هـ در پاکستان و عمدتاً در استان‌های بلوچستان و سند، به استثنای نوار براهویی‌نشینی که از حدود ٦۵ تا ٦۷ درجه‌ی طول‌البلد شرقی امتداد دارد، تعدادی هم در پنجاب جنوبی و جنوب ایالت خیبر- پشتونخوا.

۱-۶-۳- آثار مکتوب بلوچی

تعداد اندکی آثار مکتوب به زبان بلوچی، از قرن نزدهم در دست است؛ اما بیشتر آثار، از قرن بیستم، پس از ۱۹۳۰م و مخصوصاً بعد از ۱۹٤۷م پس از استقلال پاکستان است. گفته می‌شود که اول بار کاتبان پتنه‌ای در دربار نصیرخان اول، حکمران قلات (۱۷۹۵م- ۱۷٤۹)، زبان بلوچی را به کتابت درآوردند. با آن که زبان مکاتبات

---

٦. جریان حرکت بلوچ‌ها از کرمان به سوی شرق را در فصل‌های بعدی این رساله دنبال کنید.

دربار نصیرخان فارسی بود، زبان بلوچی نیز رسمیت داشت. کهنه‌ترین دست‌نویس بلوچی از اوایل قرن نزدهم است. مجموعه‌ای از ادبیات شفاهی- مخصوصاً اشعار- که تاریخ و فرهنگ بلوچ‌ها را به همراه مهاجرت‌ها و جنگ‌ها، از قرن پانزدهم دربردارد، منتشر شده است.

مجموعه‌ای از اشعار سرایندگان بزرگ، که نخستین‌شان به نام«جام دُرَک» از قرن هجدهم، در دربار قلات می‌زیست نیز منتشر شد و برخی از غزلیات او به طور مستقل چاپ شده است. در قرن نزده تعدادی از شاعران سرشناس، به اسلوبی بی‌سابقه به نظم کشیدن برخی از قصه‌ها و رویدادهای مهم پرداختند؛ بسیاری از این منظومه‌ها، شفاهی باقی مانده‌اند. اما جنبش نوین را محمد حسین عنقا (۱۹۰۹-۱۹۷۷م) بنیان گذارد. کار مهم او ترویج ادبیات مکتوب بلوچی بود که عمدتاً در مجله‌ی بلوچی «بولان»، از سال ۱۹۳۰م در کویته انتشار می‌یافت. این مجله هم آثار کهن و هم کارهای جدید را به طبع می‌رسانید. در ۱۹۵۰م سه تن از ادبای بلوچ «انجمن زبان بلوچی = بلوچی زبانی دیوان» را در کویته تأسیس کردند. فرهنگستان بلوچی کراچی در سال ۱۹۵٦م تأسیس شد. فرهنگستان بلوچی کویته در ۱۹۵۹م شروع به کار کرد که هنوز هم فعال است و تا سال ۱۹۸۹م بیش از شصت عنوان کتاب شامل مضامین ادبی، سیاسی، نمایشی، مقالات انتقادی، داستان، روایات شفاهی و... را منتشر کرده است. نشریات کوچک ادواری در هشتاد سال اخیر، فراوان منتشر شده و از بین رفته است. از جمله نشریه‌ی «بلوچی» که در دهه‌ی پنجاه در کراچی نشر می‌شد. «اُلس»و «بلوچی» هنوز هم در کویته نشرات دارند.

در کابل نیز از سال ۱۹۷۹م «زوان و ادبیاتی انستیتوت= موسسه‌ی زبان و ادبیات» به کار آغاز کرد و تا حال چندین اثر به دسترس علاقمندان گذاشته است.

برای نشان دادن قرابت‌های فرهنگی و به‌ویژه همگویی‌های زبانی، نام‌های ماه‌های بلوچ را نقل می‌کنم. نباید شباهت‌های ظاهری آن‌ها با ماه‌های مستعمل در ایران امروز، ما را به این گمان بیندازد که گویا بلوچ‌ها این نام‌ها را از فارسی گرفته‌اند، بلکه هر یک از دو زبان فارسی و بلوچی که به یک ریشه‌ی مشترک می‌رسند، به طور مستقل رشد کرده‌اند:

۱. مهرگان (mehregan) = فرودین (حمل)

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲. زرد بهار(zard bagar)= اردیبهشت (ثور)
۳. گدگ ترک(qadagterkk)= خرداد(جوزا)
٤. هادر(hader)= تیر(سرطان)
٥. هامین(hamehn)= میرداد(اسد)
٦. ایگرهت یه بهبهو(egraht ya bohbo) = شهریور(سنبله)
۷. بهشت (behest) = مهر(میزان)
۸. وردارُک(wardarok) = آبان (عقرب)
۹. مزره (mazra) = آذر(قوس)
۱۰. دی (day) = (جدی)
۱۱. مردار(mardar) = بهمن (دلو)
۱۲. شهریر(shahreyr) = اسفند(حوت)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱-۶-۴- نظام نوشتاری

پیش از ۱۹۳۰م نویسندگان بلوچ به سبک پشتو می‌نوشتند. پس از عنقا از سبک اردو پیروی کردند؛ ولی معلوم است «سبک نگارش اردو در بازتاب مصوت‌ها بسیار ضعیف است». معمولاً مصوت‌های کوتاه توسط الفبای اردو نمایانده نمی‌شود، تمایزی میان ō-ی بلند، با o-ی کوتاه؛ و ē -ی کوتاه، با ī- بلند وجود ندارد. مصوت‌های مرکب ay و aw، و نیز ادات yā و wā به صورت‌های مختلف نوشته می‌شود؛ اما، مانند اردو، صورت نوشتاری ē-ی بلند پایانی با ī-بلند پایانی متفاوت است.

حتی در یک متن واحد، شیوه‌ی نگارش پایانه‌های صرفی متفاوت است؛ اینان غالباً جدا از واژه‌های پایه نوشته می‌شوند. برخی از نویسندگان می‌کوشند کلمات دخیل عربی را همان طوری که تلفظ می‌شوند، نوشته کنند. در این کار از بعضی از نویسندگان پشتو پیروی می‌کنند. این کار هرچند زبان نوشتار را به زبان گفتار نزدیک می‌سازد، و در ضمن کمبود دستگاه واژگان زبان را پوشیده می‌دارد در عین حال این نقص را دارد که ریشه‌شناسی واژه‌ها را دشوار می‌سازد.

برای رفع نقیصه‌ی «عدم انطباق زبان بلوچی با خط»، هرچند گاهی به خط جدیدی می‌گذرند: از آن جمله به خط سندی؛ در حالی که در هر سه کشور که

بیشترین بلوچ‌ها را در خود دارند، خط بلوچی، همان خط عربی- فارسی است.

۱-۶-۵- ویژگی‌های زبان‌شناسی بلوچی

زبان بلوچی یکی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است که نزدیک‌ترین زبان ایرانی میانه به آن، زبان پارتی (فارسی اشکانی) است. به عبارت دیگر، نیای ایرانی میانه‌ی بلوچی، به پارتی نزدیک‌تر بوده تا به فارسی میانه (فارسی ساسانی). جدول زیر ما را به فهم این گفته کمک می‌کند:

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

شماره	فارسی دری	بلوچی	پارتی	فارسی میانه
۱	آهن	Asin	Swn	hwn
۲	زدن	ǰan	Jn	Zn
۳	شنیدن	Nigoš	Nywš	Nywš
٤	پا	Pād	pd́	pý
٥	دیگر	p(i)tī	bdyg	Dwdyg
٦	دانستن	zān-	z´n-	dn-
۷	دریا	Zir	zryh	d´rýb
۸	دل	zird	zyrd	Dyl
۹	کوچک	kasān	Ks	Kyh
۱۰	آن‌جا	Odā	wwd	wy
۱۱	آمده	ātka	´gd(*aka-ta	´md

برجسته‌ترین ویژگی منحصر به فرد بلوچی، حفظ صامت‌های ایرانی باستان در همه‌ی مواضع، چه در میان دو مصوت و چه در موضع پایانی است:

pa بر، برای — upa ایرانی باستان
āp آب — āp اوستایی — p
ropāsk روباه — raopi - اوستایی

dent an دندان — dant an- اوستایی
Get بید — va — t

۱-۶-۶- ویژگی‌های نحوی

برخی از ویژگی‌های نحوی نیز نمایانگر آن است که بلوچی در جریان مهاجرت طولانی خویش «افزوده‌های زبانیِ همسایگان» را به عنوان بقایای قشر زیرین حفظ کرده است، و هم نمایانگر ماهیت اساسی این زبان به عنوان عضوی از شاخه‌ی شمال غربی خواهند بود:

۱- نرمکامی شدگی: -gwǎ -/gu- *vǎ- که تأثیر زبان‌های خوری، پراچی و ارموری در بلوچی است؛

۲- w-*hv-/xv که نمایانگر تأثیر گوارانی بر زبان بلوچی است (در مادی -f ، در پارتی -wx)؛

۳--m پس از مصوت‌ها >w- که فقط در بلوچی تپه‌ی شرقی دیده می‌شود و دلیل ماهیت شمال غربی بلوچی است؛ زیرا این تحول در پارتی و لُری به طور پراکنده، ولی در کردی و نتسی[۷] به طور منظم دیده می‌شود؛

٤- جنس دستوری در بلوچی مانند سایر زبان‌های ایرانی غربی (به طور مسلم در فارسی) حذف شده است(به استثنای کردی، زازا، سنگسری)؛

۵- خصوصیت ترجیح دادن جزء فعل‌ساز--aya نسبت به--a، مانند تمام زبان‌های ایرانی غربی؛

٦- بلوچی مانند زبان‌های ایرانی غربی از نشانه‌ی جمع غیر فاعلی -ān برای اسامی استفاده می‌کند؛

۷- مانند دیگر زبان‌های ایرانی غربی از صورت غیر فاعلی man به عنوان ضمیر اول شخص مفرد در حالت نهادی استفاده می‌کند؛

۸- بلوچی در کاربرد -ay (<- -aka-*) در ساخت اسم مصدر، به زبان‌های ایرانی شرقی چون وخی، سنگلیچی، ارموری و پراچی نزدیک است، اما در کاربرد -(t)in به فارسی (که از شاخه‌ی ایرانی غربی است)؛

۹- برخی موارد، «ی» نشان‌دهنده‌ی هر دو خصوصیت ذکر شده در فوق (هم

---

۷. در جنوب شرق وزیرستان متداول است. مرحوم عبدالحی حبیبی آن را «یک لهجه‌ی خاص پشتو» شمرده است [هفت کتیبه‌ی قدیم، ص۵۲].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

تأثیرپذیری از سایر زبان‌ها و هم حفظ ماهیت شمال غربی بودن) است: نشانه‌ی تداوم که در رخشانی افغانستان مشاهده می‌شود که متأثر از زبان ونتسی و بعضی لهجه‌های پشتو است؛ ولی -a که نشانه‌ی استمرار است، با کردی شباهت دارد؛

۱۰- ātka (آمده)ی بلوچی با gd´ پارتی مطابقت دارد که در هر دو صفت مفعولی می‌شود و معادل آن در زبان‌های فارسی میانه و فارسی نو mad و amad می‌شود که صیغه‌ی ماضی است.

۱۱-ok بلوچی که با ماده‌های فعلی می‌پیوندد، با کردی که از زبان‌های ایرانی غربی است، مطابقت دارد؛

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۲- پیشوند فعلی ایرانی باستان -frǎ > بلوچی -šʼa (که با ارموری و خوارزمی- ایرانی شرقی مطابق است): Šawašk «فروختن» frǎ-vaxš با šamus «فراموش کردن» fra-mṛš*؛

۱۳- برخی از واژگان ایرانی شرقی در قشر زیرین واژگان بلوچی پیدا می‌شوند: nagan بلوچی، nγn سغدی، naγan پشتو، naγōn پراچی (نان) nān فارسی نو؛

ولی واژه‌های ایرانی غربی چون mūd (مو)، bard (بیل)، suč (سوختن)، roč (روز، خورشید)، šōd (شستن)، غربی بودن بلوچی را به نمایش می‌گذارد.

بیشرین واژگان دخیل در زبان بلوچی اصل فارسی/ عربی دارد که حدود ثلث تمام واژگان این زبان را تشکیل می‌دهد. بعضی از واژه‌های کهن ایرانی جنوب غربی در بلوچی باقی مانده، در حالی که به جای همان واژه‌ها، در زبان فارسی نو، واژه‌های شمال غربی استعمال می‌شود: er بلوچی (زیر) <- aδari؛ ispulk (سپرز)، šiš (شپش)، اوستایی spiš.

منبع دوم برای واژگان دخیل در زبان بلوچی «هندو آریایی» [در این ترکیب، منظور از زبان‌های هندی غیر آریایی است] یا «جتکی» است که شامل گویش‌های زبان سندی، لهندا یا سیرَیکی است. به قول الفنباین- محقق مشهور زبان بلوچی، ربع واژگان بلوچی را دربرمی‌گیرند؛ به همین دلیل غلام محمد لغاری، گفته است: این ملک سند به منزله‌ی مادر بلوچان است[افشار، ٦٣]. حضور این واژه‌ها به همان مقدار در تمام لهجه‌ها، حتی در لهجه‌ی لاشار(در ۸، ۳. دیده شود) در غربی‌ترین مرز گویش‌های بلوچی، ثابت می‌کند که در قرون متمادی، موج‌هایی از قبایل بلوچ،

مهاجرت‌های معکوس، از سند به سوی غرب داشته‌اند. به همین‌گونه وجود صامت‌های برجسته چون ṭdr (ٹ، ڈ، ڑ) برگرفته از جاتکی است؛ مخصوصاً در لهجه‌ی تپه‌ی شرقی (که بیشترین واژه‌های دخیل هندوآریایی را دارد)، این حضور برجسته است. در لهجه‌های غربی زبان بلوچی، صامت‌های برگشته کاربرد کمتر دارند، در لهجه‌های بلوچی ایران، صامت‌های مذکور به t d r ادغام شده‌اند. تعداد کمی واژه‌ی براهویی در زبان بلوچی به صورت دخیل وجود دارد؛ در حالی که واژه‌های دخیل بلوچی در براهویی بسیار زیاد است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱-۷- گویش‌های زبان بلوچی

تفاوت گویش‌ها در تمام جنبه‌های مهم آواشناسی، صرف، نحو واژگان به ملاحظه می‌رسد. گویش تپه‌ی شرقی از سایر گویش‌ها اندکی فاصله گرفته است؛ اما در سایرین به اندازه‌ای نیست که گویشوران یک لهجه، لهجه‌ی دیگری را فهم نکنند. به طور عموم از شمال به جنوب این شش لهجه وجود دارد:

۱-۷-۱- گویش رَخشانی

این گویش، پرگوینده‌ترین گویش است؛ از مرو به سمت جنوب در ایران و افغانستان و از سیستان به سمت جنوب تا عرض‌البلد ۲۸ درجه‌ی شمالی، از غرب به شرق در جنوب خاش در ایران، و تا کلات در پاکستان امتداد دارد و به سمت غرب تا غربی‌ترین منطقه‌ی بلوچی زبان یعنی ۵۹ درجه‌ی طول‌البلد شرقی رایج است. رَخشانی دارای سه زیرگویش است: کلاتی در پاکستان، از لیس‌بیله به سوی شمال- از میان جَلَوان و سراوان، که اکثر گویشورانش براهویی است- دقیقاً تا جنوب کویته که در آن‌جا با پشتو تلاقی می‌کند؛ پنجگوری در مکرانِ پاکستان، که شامل بخش اعظم خاران از کُلو در شرق تا دره‌ی کِچ در غرب می‌شود؛ مرز جنوبی این گویش، شمال دره‌ی کِچ است که از آن‌جا به سمت شمال تا نزدیکی رود رَخشان امتداد می‌یابد؛ سَرحدّی، که گسترده‌ترین محدوده، در چاگی یا چاغای پاکستان از نوشکی در شرق، به سوی غرب و با گذر از مرز ایران تا غربی‌ترین منطقه‌ای که بلوچی در آن رایج است (همان طول ۵۹ درجه‌ی شرقی) به آن تکلم می‌کنند.

مرز جنوبی این گویش عرض جغرافیایی ۲۸ درجه است که در ایران با سراوانی در غرب (شمال ایرانشهر- ایران) و با پنجگوری در شرق (پاکستان) تلاقی می‌کند. منطقه‌ی تداول بلوچی سرحدی همه‌ی بخش‌های بلوچی‌زبان افغانستان(طول رود هیرمند از حدود ٦٤ درجه‌ی طول‌البلد شرقی به سوی غرب تا چخانسور، با گذر از مرز ایران همه‌ی بخش‌های بلوچی‌زبان سیستان، و از آن‌جا باز به سوی شمال در افغانستان و ایران تا مرو در ترکمنستان) را دربرمی‌گیرد. پس این گویش در یک چهارضلعی با امتداد شمالی- جنوبی ده درجه‌ی عرض‌البلد، و با امتداد شرقی- غربی شش درجه‌ی طول‌البلد را در برمی‌گیرد. رادیو کابل گویش سرحدی، و رادیو کویته گویش کِچی را ترویج می‌کند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱-۷-۲- سراوانی

گویش پرگویشور بلوچی، در ایران است و مرکز آن سراوان، دهکده‌ای در شرق بلوچستان ایران. این گویش با گذر از مرز پاکستان (رو به شرق) گویشورانی در پاکستان نیز دارد. حدود جنوبی این گویش تا راسک، و حدود تداول شمالی آن ایرانشهر است. بمپور و ایرانشهر به گویش سراوانی سخن می‌گویند.

۱-۷-۳- لاشاری

مرکز آن روستای «لاشار» در جنوب ایرانشهر است. به علت موقعیت جغرافیایی سخنگویان آن در سرحدات غربی بلوچی‌زبانان، گویشی جالب و محافظه‌کار است. شهرهای فنوج، اِسپکِه، مسکوتان و پیپ، محل اصلی گویشوران لاشاری است.

۱-۷-۴- گویش کِچی

سخنگویان آن را اهالی دره‌ی کِچ- واقع در جنوب سلسله‌ی جبال مرکزی مکران (در مکران پاکستان)- تشکیل می‌دهد؛ اما روستای مندگه، واقع در منتها الیه غربی، این گویش را ندارد. کِچی، زبانی ادبی است.

۱-۷-۵- گویش‌های ساحلی

این گویش از بیابان به سوی شرق، و از چاه‌بهار به سمت شمال رواج دارد. محل تداول آن‌ها شهرهای ایرانی قصرقند، نیک‌شهر، و هودر است؛ اما در پاکستان، نوار ساحلی- از غرب- از روستاهای مندو دشت، گوادر، پَسنی، اُرماره تا کراچی را دربرمی‌گیرد. بلوچ‌های کراچی با تمام گویش‌ها سخن می‌گویند.

۱-۷-۶- بلوچی تپه‌ی شرقی یا بلوچی شمالی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

محل تداول این گویش ناحیه‌ی کوهستانی کوه‌های سلیمان- شرق و شمال شرق کویته- یعنی قلمرو سکونت دو طایفه‌ی مهم مری و بگتی است؛ هرچند طوایف دیگر بلوچ که در این نواحی زندگی می‌کنند، نیز بدین لهجه تکلم می‌کنند؛ ناحیه‌ای با این حدود: از حوالی یعقوب آباد در جنوب تا دیره‌ی غازی خان در شمال، و از سیبی در غرب تا رود سند در شرق را در برمی‌گیرد. زیرگویش‌های بلوچی تپه‌ی شرقی در جنوب در نزدیکی مرزهایش با زبان‌های لَسی سندی (جَتکی)، و در شمال با پنجابی غربی (لهندا) تشکل یافته است که افهام و تفهیم میانشان با دشواری است.

علاوه بر این، سایر گویشوران لهجه‌های بلوچی، در فهم هر دو زیرگویش تپه‌ی شرقی مشکل دارند؛ تفاوت‌های ژرفی از لحاظ آوایی واژگان میان این‌ها وجود دارد. بلوچی تپه‌ی شرقی به علت واقع‌شدنِ جغرافیای تداولش در قلمرو هند بریتانوی، بیشتر مورد تحقیق زبان‌شناسان قرار گرفت.

۱-۸- همگویی‌های بلوچی با براهویی

پیش از این، از حضور واژگان دخیل بلوچی در زبان براهویی یاد کردیم. باید افزود که به علت همسایگی طولانی گویشوران این دو زبان، بلوچی تأثیری بسی عمیق بر براهویی به جا گذاشته است تا جایی که فقط صرف دراویدی ۱۵٪ واژگان اصیل براهویی را حفظ کرده است: براهویی نظام آوایی بلوچی را اقتباس کرده (البته بلوچی نیز صامت‌های برگشته را از براهویی گرفته)؛ براهویی نیز مانند بلوچی بدون جنس دستوری شده است و پیشوند نمود استمراری -a، و زمان حال استمراری مخصوص در براهویی، نیز از بلوچی الگو گرفته است؛ ضمایر متصل براهویی مطابق

الگوهای بلوچی استفاده می‌شود؛ حرف ربط ki براهویی از بلوچی گرفته شده است؛ ماده‌ی فعلی «kan» (کردن) در براهویی دخیل از بلوچی است؛ ترتیب کلمات را براهویی از بلوچی تقلید می‌کند؛ بیست درصد واژه‌های زبان براهویی بلوچی است.

۱-۹- مذهب و معتقدات بلوچ‌ها

با وجود تمایز تباری میان بلوچ‌ها و براهویی‌ها، معتقدات و اعمال مذهبی آن‌ها را نمی‌توان به آسانی از هم بازشناخت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

هر دو گروه، عمدتاً، پیرو مذهب تسنن هستند؛ با این‌حال، در عمل تسامح بسیار دارند؛ چندان که در برخی موارد، تشابه به تشیع نشان می‌دهند؛ از این رو مردم، روحیه‌ی مدارا دارند. چندان که برخی به این عقیده‌اند که «حنفیت به بلوچ‌ها، از ماندن ریش و موی سر، و تراشیدن بروت فراتر نمی‌رود». تعداد ملاها و سادات در میان این طوایف کم‌اند، ولی بازماندگان مشایخ یا پیران را بسیار احترام می‌گذارند. برخلاف سایر مناطق پاکستان، در بلوچستان مسجدسازی چندان رواج ندارد؛ در بیرون شهرها، مسجد عبارت از طرح ناشیانه‌ی سنگ‌های چیده‌شده به‌طور نامنظم، غرض نشان دادن قبله است.

اما این حقیقتی مسلم را نباید فراموش کرد که بلوچ‌ها قبل از رسیدن به بلوچستان شرقی و سایر نقاط پاکستان، به آیین اسلام درآمده بودند. همچنین براهویی‌ها، در قرون اول اسلامی- پس از ورود مسلمانان به رهبری محمد بن قاسم به منطقه- مسلمان شده بودند. به روایت فرشته، شهزاد (میرشهدا) پسر میرچاکر (میرعماد کرویزی) نخستین کسی بود که تشیع را در ملتان، باب روز کرد. شیروانی‌ها و بامری‌ها و برخی از بلوچ‌های مهاجر به خراسان و کرمان شیعه‌مذهب هستند. بلوچ‌های مقیم سرزمین‌های عربی و خلیج فارس مذهب حنبلی اختیار کرده‌اند. برخی‌ها مذهب اولیه‌یِ بلوچان را بر مبنای برخی اشعار بلوچی، تشیع دانسته‌اند. بلوچ‌ها عزاداری در ۱۰ روز اول محرم را مانند شیعیان رعایت می‌کنند [دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ماده‌ی بلوچ].

باور بلوچ‌هایِ بادیه‌نشین به دین و مذهب، مانند زندگی‌شان بدوی است؛ اما بلوچ‌هایِ شهرنشین و دِه‌نشین ایمان و اعتقادی راسخ‌تر به دین و مذهب‌شان دارند و

طبعاً آموخته‌هایِ آنان از دین و مذهب، به مراتب بیشتر از آموخته‌هایِ کوه‌نشینان و کوچی‌ها است. همین‌گونه، در گذشته پژوهش‌گران، بلوچان را در رعایت احکام دین کم‌توجه گفته‌اند: از جمله برخی از آنان را ختنه‌نشده، بی‌نماز، و بی‌روزه می‌گفتند؛ در حالی که محمد(ص) را پیامبر خود می‌دانستند؛ ولی اعتقادشان به شخصیتی به‌نام «پیر کسری» (در عین حال نام دِهی از توابع خاش) بیشتر از محمد و کمتر از خداست. به هر حال، صوفیان و تفکر صوفیانه در میان بلوچ‌ها، بیشتر از عالمان و رهبران دینی پیرو دارند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اما پس از استقرار حاکمیت دولت‌هایِ پاکستان و ایران بر مناطق بلوچ‌نشین، نفوذ ملاها و مولوی‌ها بیشتر شده، و جای سلطه‌یِ سرداران را گرفته است. در حالی که در دو سه قرن قبل، پیشوایان فِرق تصوفی، نفوذ عجیبی میان اینان داشتند. به قول حبیبی، احمدشاه ابدالی، به دعوت شاه ولی‌الله، و موافقت میافقیرالله جلال‌آبادی، عازم جنگ با مرهته شد؛ او می‌نویسد: «این سیّد آتش‌نفس [میافقیرالله] با احاطه‌ی کامل علمی و روحانی و نیرویی که فیاض ازل از علم و اخلاق و خداشناسی به وی بخشیده بود، بر قلوب میلیون‌ها نفوس سند تا پشاور و لاهور و کرانه‌های آمو، هرات و قندهار تا بحیره‌ی عرب دست یافت و هزاران نفر مشتاق و عقیدت‌کیش از اقاصی دیار بر آستانه‌یِ این درویش حاضر می‌آمدند و فیض می‌بردند، اخلاق می‌آموختند و به روشنی عرفان فایز می‌گشتند... در آن وقت احمدشاه ابدالی... در قندهار شالوده‌ی سلطنت بزرگی را بازگذاشت، که در قلات نصیر خان و در سند فرمانروایان کلهوره، در اطاعت آن حکم می‌راندند، و محمد سرفرازخان امیر ایشان بود، و هم در مکران محبت‌خان بلوچ حکم‌داری داشت، و جای تعجب است که این هر چهار نفر از قندهار و سند و قلات و مکران، عرض ارادت به آستانه‌ی این درویش صاحبدل کردندی» [گزیده‌ای از مکتوبات، صص XXV- XXVI].

قول حبیبی را با مراجعه به مکتوبات میافقیرالله، صائب می‌یابیم. میافقیرالله چهار نامه به احمدشاه (مکتوبات میافقیرالله، مکتوب‌هایِ ۱۸، ۲۹، ۵۷ و ٦٦) چهار نامه به شهزاده سلیمان پسر احمدشاه (همان مأخذ، مکتوب‌هایِ ۳۰، ۵۵، ٦۷، ٦۸) دو نامه به شاه‌ولی خان، وزیر اعظم احمدشاه (همان مأخذ، مکتوب‌هایِ ٥٦، ٦۹) دو نامه به محبت‌خان (همان مأخذ، مکتوب‌هایِ ۲٦، ۳۱) یک نامه به میرنصیر خان (همان

مأخذ، مکتوب ٦۲) و دو نامه به میر سرفراز خان (همان مأخذ، مکتوب‌هایِ ۳۸ و ٤٥) نوشته است. اکثر این نامه‌ها سیاسی‌اند؛ از آن جمله در نامه‌هایی که میا به محبت‌خان نوشته، او را تحریص به جنگ با بلوچ‌های کچ و مکران- که ظاهراً مذهب تشیع اختیار کرده بودند- می‌کند. (پیوست ۲٤ دیده شود)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

IV

مهاجرت به شرق و روند تشکیل قبایل

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱– تا زمان فتح ایران به دست اعراب

بلوچ‌ها در جنوب غرب کرمان بودند؛ اما با افزایش نفوس و تنگی چراگاه‌ها، از آغاز قرن دهم میلادی، مهاجرت بخشی از طوایف قبایل بلوچ از کرمان به سوی شرق یعنی سیستان، سپس به سوی شمال یعنی خراسان، آغاز شد. در اوایل قرن دهم (حین نگارش المسالک والممالک ابن خرداذبه) بلوچ‌ها به شمال شرق بلوچستان غربی (سیستان) رسیده بودند. سمعانی از موضعی به نام «بلو حوزجان» در حدود سرخس یاد می‌کند که نشانه‌ی حضور بلوچ‌ها در خراسان، در حوالی قرون دهم و یازدهم میلادی است.

۲– اقامت بلوچ‌ها در خراسان و سیستان

اقامت بلوچ‌ها در خراسان به درازا نکشید؛ حرکت آنان به سوی جنوب و جنوب‌شرق، به سوی مکران غربی و شرقی، بنا به عوامل داخلی و خارجی بوده است. مهم‌ترین عامل خارجی، همانا هجوم طوایف ترکمان سلجوقی به خراسان است. طوایف سلجوقی هم از نظر شمار، و هم از نظر ساز و برگ نظامی، بر بلوچ‌ها برتری داشتند. از این رو بلوچ‌ها را به سوی جنوب و جنوب شرق راندند. بلوچ‌های مقیم کرمان، همان طوری که پیش از این گفتیم، بنا به فشار آل بویه به مهاجرت به مکران ناگزیر شدند.

قبایل بلوچ چون نالایی که در سیستان ماندگار شدند، نقش مهم سیاسی ایفا کردند. آنان در ارتش پادشاهان متأخر صفاری و پادشاهان نیمروز عناصر اصلی به شمار می‌آمدند.

در قرن یازدهم، بخش اعظم قبایل رند، مگسی، کورچانی و دیگران، مهاجرت و کوچیدن به سوی شمال را ادامه دادند؛ ولی بخشی از این قبایل، با اشتغال به کشاورزی، در مکران غربی ماندگار شدند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

حضور بلوچ‌ها در مناطق شرقی‌تر از آنچه تصور می‌شد، در اشارتی مقدس(با آن که خبر واحد است) در قرن چهارم، بیان شده است. این اشارت را برخی نویسندگان محتمل می‌دانند و ادعا می‌کنند که «بدون شک، بلوچان نخستین مهاجرت‌های‌شان را به سوی جنوب شرق در اواخر دوره‌ی ساسانی آغاز کردند و این مهاجرت‌ها، نه در یک قالب اصلی، بلکه در قالب امواجی متفاوت و در طول چندین سده ادامه یافته است. شاید آنان اندکی پیش از سده‌ی دوازدهم میلادی/ ششم هجری به دورترین منزلگاه‌شان در سند و غرب پنجاب رسیدند. البته مهاجرت‌های بسیاری نیز در جهت معکوس، از شرق مکران و سند به ایران و افغانستان صورت گرفت؛ استان هلمند و نیمروز در افغانستان امروزی مدت‌ها بعد، احتمالاً توسط مهاجرانی که در دوره‌ی مغول از جنوب و شرق بدان‌سو آمدند، به مسکن دایمی بلوچان بدل شد»[اسمیت، ۵۷۸].

برای این ادعا که «آنان اندکی پیش از سده‌ی دوازدهم میلادی/ ششم هجری به دورترین منزل‌گاه‌شان در سند و غرب پنجاب رسیدند» سندی وجود ندارد. بخش‌های بسیاری از کتاب «تاریخ‌نامه‌ی هرات» (تألیف ۷۲۱ هـ ق) به فتوحات و جنگ‌های سلاطین آل کرت در جنوب افغانستان کنونی پرداخته است، و حضور بلوچ‌ها را در فراه نشان می‌دهد [سیفی، ۷۷۷]؛ ولی آن سوتر- در آن مناطقی که اکنون در حدود سند و پنجاب و حتا بلوچستان شرقی است- چیزی نمی‌گوید. در ذکر بیست و پنجم:

«چون شهور سنه‌ی اربع و اربعین و ستمائه (٦٤٤ هـ ق) درآمد، در این سال ملک شمس‌الدین و سالی نویین به هندوستان رفتند. چون به شهر ملتان رسیدند، ملتان را محاصره کردند»[ص ۱۹۲]. «بعد از آن دو روز، سالی نویین از طرف ملتان به طرف

لُهاوُر رفت. حاکم لهاور را کرت خان نام بود»[ص۱۹۳-۱۹۲]. «[ملک شمس‌الدین به اکابر و اعیان و رئوس سپاه گفت] مصلحت در آنست که از این ولایت بروم و تا مراجعت سالی نویین پیش طاهر بهادر باشم... از لشکرگاه سالی نویین بیرون آمد و به پنجاب رفت و از پنجاب به بنبه رفت و از بنبه به تکانه درآمد»[ص ۱۹٤]. «طاهر بهادر امیری را با چهل مرد بفرستاد تا ملک شمس‌الدین را از «سرخ‌ریز» پیش طاهر بهادر درآوردند و طاهر بهادر در خاست بود»[ص ۱۹۵].

در «ذکر سی و یکم» به نام «در فرستادن ملک شمس‌الدین جاهورا به افغانستان»:

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

ملک شمس‌الدین در نامه‌هایی به بزرگان افغانستان (که نام عده‌ای را ذکر می‌کند) به آنان می‌گوید که «تا انتهای دولت ایشان آن دیار را جدّان مرحوم و پدران مغفور ما داشته‌اند و به حقِ ارث چندگاه حکومت آن دیار به ما مفوض بود»[ص ۲۲۹]. و از آنان می‌خواهد که با فرستادگانش نزد او آیند. فرستادگان سلطان شمس‌الدین به اکابر و اعیان و رئوس سپاه گفت: «چون به مستنگ رسیدند ملک شاهنشاه و میرانشاه که هر دو سیّد و کُرد بودند و شاهنشاه، پدر بود و بهرامشاه، پسر، ملک میرانشاه داماد شاهنشاه و تمامت ممالک افغانستان در تحت تصرف ایشان بود»[ص ۲۳۰-۲۳۱]. ملک شمس‌الدین در سال ٦٥١هـ ق عازم افغانستان شد. و در مستنگ، ملک آن جا او را با پنج هزار افغان استقبال کرد. از این مستنگ اصطخری، مقدسی و ابن حوقل نام برده‌اند. این شهر امروز شناخته شده و در آن وقت، پایتخت افغانستان تاریخی بوده است.

تاریخ‌نامه‌ی هرات از شهرها و نواحی ذیل (گاه با تفصیل گاه با اجمال و با تنها ذکر نام) سخن می‌گوید که همه در سرزمینی واقع‌اند که اینک مناطق بلوچ‌نشین پاکستان (در هر چهار ایالت آن کشور) هستند: دریابار، بکر، مستنگ، آمالان، لاهور، تیری (تیراه)، افغانستان، خاسک، ملتان، دوک، حصار کهیرا، دهاس، ساجی، ساراباد، سورنا، سیوند، شاکان، اوک، شواینان، کالیوین، کلجرد، کیورا، سیورا، سرخ‌ریز، پنجاب، بنبه، تکانه، خاست، کنکان، نهران، حصار ساجی، شال، بینی‌گاو، رخشان، شط سند، چشمه‌ی سلوین. تاریخ‌نامه، دوازده بار از بلوچ‌ها نام برده که برخی در هرات و فراه و بادغیس است، تعدادی در مرو.

سلاطین آل کرت (مخصوصاً ملک شمس‌الدین مهین) و امیران آن خانواده، به تنهایی یا در رکاب سرداران مغول بارها به مناطقی که امروزه بلوچستان شرقی خوانده می‌شود، آمده‌اند؛ اما هیچ‌گاه از حضور بلوچ‌ها در این مناطق نامی نبرده‌اند.

۳- پیشینه‌ی بلوچ‌ها

مسلم است که در ضمن این مهاجرتِ آهسته، آمیزش با سایر اقوام، نظام قبیلوی بلوچ‌ها را فروپاشید. بیشترین آمیزش بلوچ‌ها با براهویی‌ها بوده است. اینان نتوانستند مرکز براهویی‌ها در بلوچستان شرقی را بگیرند. از این جا به سوی کلات، سیبی و کچ گنداوه، هجوم بردند و از این جا به سوی سند، و به سوی جنوب به حیدرآباد و کراچی رفتند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در اواخر قرن چهاردهم، بلوچ‌ها از سیوستان و کچ گنداوه، بیشتر رو به شمال به سوی ملتان و پنجاب، رهسپار شدند. سهراب خان و سه پسرش غازی‌خان، فتح‌خان و اسمعیل‌خان- از قبیله‌ی دادایی- در نواحی مختلف ملتان جاگزین شدند. بلوچ‌ها حین این پیشروی‌ها با قبایل مروت، دولت‌خیل، و شیروانی، گنداپور و میاخیل (از قبایل پشتون) رو به رو شدند؛ اینان پیش از قبایل بلوچ، مناطق جنوب پنجاب و مکران را اشغال کرده بودند.

در اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزده، شاخه‌ای از قبیله‌ی رند- به رهبری میر شکوررند- جایگزین ملتان شد. این قبیله و قبیله‌ی لاشاری با امپراتور بابر و همایون همکاری داشتند. قبایل کوچکی که اینک قوی شده بودند و نیز آمیخته‌هایی از قبایل، به جریان مهاجرت ادامه دادند. جریان اسکان بلوچ‌ها (یعنی زمین‌دارشدن‌شان) طی جنگ‌هایی از قرن پانزده تا قرن شانزده صورت گرفت.

برخی از قبایل فقط حضور تاریخی دارند: از جمله بولماتی، کورمانتی، دودایی، ناموردی، نوهانی، حسانی. برخی دیگر پس از قرون ۱٤ و ۱۵ پدید آمده‌اند: بگتی، بلیدی، لوند، لغاری، دی، عمران شامبانی (اینان در بلوچستان شرقی سکونت دارند). برخی کاملاً جدیدند: برانزی، عبداللهی، سیبی و سورانی (در بلوچستان غربی سکونت دارند).

۴- تراکم نفوس بلوچ‌ها

برخلاف بلوچستان غربی - که در آن جا اقوام متجانس به‌طور متراکم در کنار هم زندگی می‌کنند - در بلوچستان شرقی، بلوچ‌ها به طور پراکنده در میان اقوامی چون پشتون‌ها، براهویی‌ها، جت‌ها و دهوارها (تاجیک‌ها) زندگی می‌کنند. مطابق احصائیه‌ی ۱۹۵۱م، ۲٦ فیصد نفوس ایالت بلوچستان، بلوچ‌اند. [بلوچ‌ها، ص۱٦].

گذشته از این، به علت اختلاط با سایر اقوام، اینک قبایل مشهور بلوچ چون شیرانی، مری و مزارانی، تشخص خونی خود را از دست داده‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

در بلوچستان غربی، تحولی معکوس را ملاحظه می‌کنیم؛ قبایل شامدان، لادیزی، تامبینی، خاشی و نوری که از عشایر فارس بودند، در جامعه‌ی بلوچی مستحیل شدند؛ چنان‌که فقط دو قبیله‌ی تامبینی و خاشی باقی ماند که آن هم به زبان بلوچی سخن می‌گویند نه فارسی. همین طور در بلوچستان شرقی، قبایل براهویی چون بنگلزی، لنگاهی، لهری، و شاهوانی بلوچی سخن می‌گویند.

از طرف دیگر، جریان آمیختن قبایل مختلف بلوچ با همدیگر، قبایل جدید با اسامی نو را به میان آورد. ریگی، برزگری و میر هزارزی از این جمله‌اند. در یک کلام، بلوچ‌ها در سند، با ملیت‌های هندی، و در سیستان با اقوام ایرانی متجانس می‌شدند.

زبان واحد بلوچی، در حدود قرن دهم میلادی از لهجه‌های مختلف قبایل- که اتحادیه‌ی «رند» را به رهبری «رند» فرزند میر جلال به وجود آورده بودند، - تشکیل یافت[همان، ص۱۹]. به همین ترتیب جریان تشکیل ملیت واحد در همین دوره، در دو ناحیه‌ی کرمان و مکران صورت گرفت.

به علت حالات جنگی مداوم، اجتماع بلوچ‌ها، بر اساس قواعد نظامی به وجود آمده است. این جنگ‌ها بر سر تصاحب زمین‌های زراعتی یا علفچرها، بین قبایل بلوچی، یا با دیگران روی می‌داده است.

شرایط اسکان بلوچ‌ها، در دو بلوچستان فرق می‌کرد: در بلوچستان شرقی، با نمونه‌های از قبل ساخته‌شده‌ی مناسبات زمین‌داری سایر اقوام چون سندی‌ها، پنجابی‌ها، براهویی‌ها، پشتون‌ها، جت‌ها و دهوارها روبه‌رو بودند و در آن مناسبات حل شدند. در بلوچستان غربی این طور بود که بلوچ‌ها اراضی زراعتی سایر اقوام را

با زور تصاحب کردند و در نتیجه آنان را به غلامی خود درآوردند.

۵- بلوچ‌های خراسان و سیستان

برخی از قبایل بلوچ به سوی جنوب و جنوب شرق رانده شدند؛ اما تعدادی از قبایل کماکان در آن جا ماندند. کسی هویت این قبایل را تشخیص نتوانسته است؛ اما فهمیده می‌شود که قبایل نارویی، رخشانی و سربندی از قدیم در آن جا زندگی می‌کردند. چنان‌که در نیمه‌ی دوم قرن نزدهم، قبایل نارویی و سنجرانی، در حیات سیاسی سیستان اثرگذار بودند، و سرداران آن‌ها ادعای ملکیت اراضی قابل زرع آن جا را داشتند. از همان زمان مهاجرت دوباره‌ی قبایل بلوچ به سیستان از سر گرفته شد و در اوایل قرن گذشته، شاخه‌هایی از قبایل گورگیچ، گمشادزی، ریگی و یار احمدزی به آن جا بازگشتند. در دهه‌ی بیست قرن نزدهم، بلوچ‌ها در نواحی مختلف خراسان، از جمله در تربت حیدری، بهارز، خاف، فردوسی و سرخس مسکن گزیدند. این وضعیت تا اکنون ادامه دارد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۶- جابجایی بلوچ‌ها در خاران و مکران

در حال حاضر، بخش کوچکی از بلوچ‌ها در بلوچستان غربی زندگی می‌کنند؛ بخش اعظم آنان که به قبایل بزرگ (چون رند، لاشاری، چندیا، هوت، مگسی و غیره) تعلق داشتند، از سیستان و بلوچستان غربی به نواحی خاران و مکران شرقی کوچیدند و در آن جا ساکن شدند. بعدها به ساحات نسبتاً دوری چون کلات، سیبی، کچ گنداوه و اخیراً در سند و کناره‌های راست رود سند و بیجان جاگزین شدند. ساکنان پیشین کچ گنداوه جت‌ها و دهوارها (تاجیک‌ها) بودند که بلوچ‌ها با تصاحب املاک آن‌ها، به شغل کشاورزی روی آوردند.

در کنار بلوچ‌های چاگی (در شمال غرب بلوچستان)، براهویی‌ها می‌زیسند و هر دو طایفه با مال‌داری امرار معاش می‌کنند. در ناحیه‌ی لیس بیله، در کنار بحیره‌ی عرب مکران، قبایل گجر، رنج و نوری زندگی می‌کنند که از باشندگان قدیمی بلوچستان جنوبی به حساب می‌آیند. در این مناطق چند شاخه‌ی کوچک بلوچ زندگی می‌کنند.

۷- بلوچ‌های افغانستان

بلوچ‌های افغانستان عمدتاً به قبایل نارویی، رخشانی، سارونی، سنجرانی و گورگیج تعلق دارند، که غالباً در مناطق جنوب ولایت کندهار، هلمند، فراه و نیمروز یا سیستان سکونت دارند. زمان ورود این قبایل به جنوب قندهار را، اواخر قرن هفده و اوایل قرن هجده دانسته‌اند. اینان اکثراً به عنوان کشت‌گران ساکن و مخصوصاً به عنوان اجاره‌داران و دهقانان اعیان درانی شناخته می‌شدند. به همین ترتیب، اسکان بلوچ‌ها در سایر مناطق جنوب افغانستان را، دهه‌های میانه‌ی قرن ۱۸ دانسته‌اند؛ اما اسکان آنان در چخانسور و اشتغال‌شان به امر زراعت، در دهه‌ی چهل قرن نزده صورت گرفته است. (به بلوچ‌های افغانستان به‌تفصیل خواهیم پرداخت).

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

با گذشت زمان شاخه‌های کوچکی از قبایل بلوچ در ساحه هرات، مزارشریف و تخارستان اسکان گزیدند. بلوچ‌ها در کشم بدخشان و در رستاق ولایت تخار (در روستاهای دهک، کیوان و پاستیکی و غیره) جاگزین شدند.

۸- بلوچ‌های خارج از بلوچستان

برخی از بلوچ‌ها در هندوستان، برخی در ترکمنستان، در کشورهای عربی خلیج، در عمان و در جزایر بلوچ‌های یبیتان افغانستان زندگی می‌کنند.

۹- نفوس بلوچ‌ها

به قرار احصائیه‌ی سال ۱۹۵۱م، نفوس عمومی بلوچ‌ها در حدود ۲. ۵ میلیون نفر تخمین شده، که از این جمله در حدود ۱. ۵۰۰۰۰۰ تن در بلوچستان شرقی (پاکستان)، ۶۰۰، ۰۰۰ در بلوچستان غربی (ایران)، ۲۰۰، ۰۰۰ در افغانستان، ۵۰، ۰۰۰ در هندوستان، ۴۰، ۰۰۰ در ترکمنستان و ۱۰، ۰۰۰ تن در کشورهای عربی خلیج و عمان زندگی می‌کنند.

چگونگی پراکندگی بلوچ‌ها در کشور ایران به ترتیب ذیل است: ۴۳۰، ۰۰۰ نفر در بلوچستان(غربی)، ۱۰۰۰۰۰ نفر در خراسان، ۶۰، ۰۰۰ نفر در سیستان، ۱۰۰۰۰ نفر در کرمان. ۸۶ فیصد باشندگان بلوچستان غربی را بلوچ‌ها تشکیل می‌دهند.

سایر اقوام بقیه‌ی باشندگان بلوچستان غربی عبارت‌اند از: ایرانیان، پشتون‌ها، کُردها، تاجیک‌ها (دهوارها)، عرب‌ها، مهاجرین هندی و دیگران.

مجموع قبایل بلوچ ساکن در بلوچستان، به ۱۵۰ قبیله می‌رسد که اکثریت آن‌ها قبایل کوچکی در حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ خانواده و کمتر از آن هستند. و اما چگونگی توزیع نفوس بلوچ‌ها در پاکستان و بلوچستان شرقی به ترتیب ذیل است (به حساب هزار نفر): پنجاب ٦٢٤,٧ (۱۹۳۱م)، سند ٤٩٥,٤ (۱۹۵۱م)، پشتونخوا خیبر ٣٥,٦ (۱۹۳۱م)، بلوچستان ٣٠٠,٧٥ (۱۹۵۱م)، کراچی (به غیر سایر جاهای ولایت سند) ٩٧,٥ (۱۹۵۱). البته آمار مذکور مربوط به سال‌های نیمه‌ی اول قرن گذشته است که می‌توان با ارقام جدید آنان را جابجا کرد، ولی قصد ما نشان دادن چگونگی توزیع نفوس، برای مطالعه‌ی امکان تشکیل کشور مستقل بلوچ است. وقتی این آمار را به صورت فیصدی نشان دهیم، با وضعیت امروز تغییر فاحشی به میان نمی‌آید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۰- کمیت نفوس بلوچستان پاکستان

پیش از این گفتیم بلوچ‌ها ٨٦ فیصد نفوس بلوچستان غربی و تنها ٢٦ فیصد نفوس بلوچستان شرقی را تشکیل می‌دهند. جدول ذیل چگونگی کمیت نفوس بلوچستان پاکستان را به تفکیک اقوام ساکن در آن نشان می‌دهد (۱۹۳۱ و ۱۹۵۱م):

قبایل و اقوام	تعداد/ سال ۱۹۳۱م	تعداد/ سال ۱۹۵۱م
بلوچ	٢٢٦٠٤١	٣٠٠٧٣٦
براهوی	١٥٢٥٨٨	٢٦٢٤٣٦
پشتون‌ها	١٧٦٠٠٧	٢٤٣٨٢٦
جت‌ها	٧٧١٥٧	٨٨٥٥٢
لیسی‌ها	٣١٨١٢	٣٩٤٦٥
سیدها	٢١٩٧٦	٢٣٩٣٥
قبایل محلی	٥٧٥٩١	٨٨١٣٠
مهاجرین هندی	٤٠٧٧١	١٤٣٥٨
اروپایی‌ها	٥٤٠٣	٣٩٣٧
دیگران	٧٩١٧١	٨٩٠٨٦
جمله	٨٦٨٦١٧	١١٥٤١٩٧

۱۱- قبایل بلوچ در بلوچستان شرقی

عمومیا: قبایل بلوچ ساکن در پاکستان، متعلق به ۲۰۰ قبیله می‌شوند که بزرگ‌ترین‌شان عبارت‌اند از: بگتی، دومبکی، هترانی، مگسی، مری، رند (با شاخه‌هایش) و عمرانی (بلوچ‌های شرقی)؛ و بلیدی، دشتی با گچکی، کاودایی، رئیس، رخشانی، رندان، سنگور و سنجرانی (بلوچ‌های غربی).

رند، بزرگ‌ترین قبیله‌ی بلوچ، هم در شرق و هم در غرب سکونت دارد. رند، فرزند رهبر افسانوی بلوچ‌ها، میر جلال است که قبیله‌ی رند خود را بدان منسوب می‌سازند. در اوایل قرن یازدهم و هنگام جابجایی بلوچ‌ها در مکران، مهم‌ترین قبیله همین رندها بودند. اما در اواسط قرن شانزدهم بخشی از این قبیله به کلات و کچ گنداوه کوچیدند. اینان از نخستین بلوچ‌هایی هستند که به کشاورزی روی آوردند. رندها به ۲۵ شاخه تعلق می‌گیرند که در تمام سرزمین مسمی به بلوچستان پراکنده‌اند. اینان به علاوه در سند و جنوب پنجاب نیز سکونت دارند؛ چندان‌که رندها اکثریت بلوچ‌های بلوچستان شرقی را تشکیل می‌دهند. بخش عمده‌ی رندها، طی قرون ۱٤-۱٦م به سوی سند رانده شدند؛ اینان از این جا به سوی لرکانه و شکارپور رفتند.

در میان بلوچ‌های شرقی، قبایل مری و بگتی، پس از قبیله‌ی رند، بزرگ‌ترین قبیله است. اینان در سرزمین‌های مری و بگتی که در دامنه‌های جنوبی کوه‌های سلیمان واقع است، مسکون می‌باشند. ابتدای پیدایش قبیله‌ی «مری» را اواخر قرن پانزده تا اوایل قرن شانزده می‌دانند. گفته می‌شود که مری شاخه‌ای از قبیله‌ی رند است که با کوچیدن بدنه‌ی اصلی رندها در همین جا باقی ماندند و نام خود را از سلسله کوهی در محل سکونت‌شان به نام «کچ- مورایی» گرفته‌اند. قبیله‌ی مری بعد از مرگ نصیر خان اول (۱۷۹٤م-۱۷۵۰م) راه استقلال از خان (رئیس) کلات در پیش گرفت، تا دهه‌ی چهل قرن نزده، بعضی‌ها زمانی که با انگلیس‌ها مواجه شدند، مستقل ماندند. با این حال، در جریان جنگ اول افغان- انگلیس، مری در کنار انگلیس‌ها بود. در اوایل قرن بیست، چهار عشیره و ۳۵ شاخه‌ی مری شناخته شده است.

مری‌ها با همسایگان بگتی خویش در کشمکش‌های خونین بوده‌اند. بگتی‌ها در جنوب مری‌ها زیست می‌کنند. بگتی‌ها خود را اخلاف جیاندار پسر کاکای میر

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

چاکر رند می‌دانند. شاخه‌ی اصلی اینان به نام راهجه، از فرزندان راهجه (پسر جیاندار)، در سند زندگی می‌کنند. نام قبیله‌ی بگتی از نام وادی «بوگ» واقع در بلوچستان غربی، گرفته شده است؛ بگتی‌ها تا پایان قرن شانزدهم در این وادی می‌زیستند. بگتی به هشت شاخه منقسم شده است که از اسامی فرزندان و برادران میر چاکر گرفته شده است. بلوچ‌های ترکمنستان نیز مری- بگتی‌اند.

۱۲- بلوچ‌های غربی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

نیمی از بلوچ‌های غربی در مکران زیست می‌کنند. قبیله‌ی رخشانی، از نظر تعداد، بزرگ‌ترین قبیله‌ی بلوچ‌های غربی است. اینان در خاران، چاگی و مکران ساکن‌اند. دو شاخه‌ی رخشانی عبارت‌اند از سیاه- پا رخشانی و جمال- رخشانی است. بخش‌هایی از این قبیله در سیستان و خراسان (ایران) زیست می‌کنند.

بلوچ‌های پنجاب جنوبی، از قبایل رند، چندیا، هوت، میرالی، مزاری و دریشاک و از شاخه‌های بزوار، بلیدی، گوپانگی، گوچانی، کلمتی، لغاری، تالپور، کتهو و غیره، هستند و عمدتاً در دیره‌ی غازی‌خان، مظفرگر، بهاولپور، ملتان، میان کلا، شاهپور، منتگو و مرلیالپور زیست می‌کنند.

تعداد بلوچ‌های سند بیشتر از بلوچ‌های پنجاب است. در این‌جا نیز بلوچ‌ها به قبایل رند، چندیا، بلیدی، دومبکی، جستکانی، کلمتی، لغاری، تالپور و کهوسه تعلق دارند. بلوچ‌های سند در مناطق شکارپور، بوردیک، سوقور، لرکانه، حیدرآباد و جکیب آباد کراچی زندگی می‌کنند.

بلوچ‌های پنجاب و سند، به سرعت در اقوام اکثریت آن ولایات می‌آمیزند؛ در طول قرن بیست، قبایلی با اقوام سندی، جت‌ها و پنجابی‌ها آمیختند، چندان که هم اکنون، شاخه‌های کوچکی از آن‌ها باقی است. به همین علت، فرق فاحشی میان آماری که نفوس بلوچ‌ها را نشان می‌دهد، با آماری که گویشوران زبان بلوچی را بازگو می‌کند، وجود دارد. مطابق احصاییه‌ی سال ۱۹۳۱م تعداد مجموعی بلوچ‌های پنجاب جنوبی ٦٢٤٧٠٠ تن، ولی گویشوران زبان بلوچی ٥٧٣٦٧ تن؛ در سند تعداد بلوچ‌ها ۷۵۰۰۰۰ نفر، اما گویشوران زبان بلوچی ۲۹۳۸۰۰ تخمین شده بود.

بلوچ‌های ایالت خیبر- پشتونخوا متعلق به قبایل رند، هوت، میرالی، کولاچی،

مزاری، دریشاک، گورجانی، و برخی از گروه‌های کوچک است. اینان بیشتر در دیره‌ی اسماعیل خان زیست می‌کنند. اراضی قابل زرع در این منطقه، در قرن هجده، از طرف حاکمان ملتان برای افغان‌های روهیله (کوه‌نشین) در مقابل خدمت پاسداری از سرحد داده شد.

۱۳- بلوچ‌های افغانستان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

قدیم‌ترین مردم گله‌دار در سیستان، همانا طایفه‌ی فارسی و آخرین آن طایفه‌ی بلوچ آن جاست. بلوچ‌ها بیشتر در اطراف روستاها و دهات مسکونی، گله‌داری می‌کنند، و به ندرت به حاشیه‌ی هامون و داخل نیزارها و باتلاق‌ها می‌روند. ولی طایفه‌ی فارسی سیستان اصلاً جای بودوباش‌شان داخل دریاچه‌ها و نیزارهای سیستان است[مردم‌شناسی ص۴۹۳].

به عقیده‌ی اعظم سیستانی، قبیله‌ی بلوچ در این اواخر در نواحی شرقی سیستان اقامت گزیدند و جزو اهالی آن جا شدند؛ به قول نبی کهزاد، در صد سال قبل رئیس بلوچ‌های سیستان «خان جهان‌خان» نام داشته است[مجله‌ی آریانا، شماره‌ی هفتم]. اما در حال حاضر بلوچ‌ها از طوایف مهم ساکن سیستان‌اند که به طور عمده به دو شعبه‌ی سنجرانی و نارویی تقسیم می‌شوند. به گفته‌ی ایرج افشار، اینان در اوایل قرن نزدهم میلادی در سیستان ساکن شده‌اند. محل اسکان بلوچ‌های سیستان، عمدتاً در دو جناح رودخانه‌ی هیرمند، از خواجه علی و دیشو گرفته تا چهار برجک و نادعلی و کنگ در دهات دو طرفه‌ی هیرمند، و در اصل چخانسور نیز در اطراف قلعه‌ی ابراهیم خان و علی آباد مسکن دارند، که در پهلوی کشاورزی به مال‌داری در داخل دِه نیز مبادرت می‌ورزند [سیستان و بلوچستان، ص۱۱۳].

بهتر است نتیجه‌گیری سیستانی در پایان فصل اول کتابش را به این معلومات بیفزایم: مردمان بومی و اصیل سیستان همانا به ترتیب طوایف گاودار و صادات[هکذا] و کریم کشته و بزی، طایفه‌ی کیانی، طایفه ساکزی (ساکاها) طایفه‌ی فارسی ([شامل] سربندی، شهری و سرگزی و غیره)، و طایفه‌ی تاجک (که به جز ساکزی مابقی فارسی‌زبان[ها] شیعه‌ی اثنا عشری‌مذهب‌اند) می‌باشد.

طوایف مختلف پشتون (در محل معروف به افغان‌ها) تعدادشان از طوایف

قبلی کم‌تر است؛ ولی ظاهراً ایشان پس از حمله‌ی هوتکیان بر اصفهان، در سیستان متمکن شده‌اند و اغلب در منطقه‌ی کنگ، زرنج، قلعه‌ی فتح، ملوچان و میرآباد، حدود چهاربرجک و خاش‌رود و دلارام و جوین (ساکزی‌ها عمدتاً در این ناحیه) بودوباش دارند.

بلوچ‌ها، اکنون از طوایف عمده‌ی سیستان هستند[مردم‌شناسی، ص۱۰].

در سیستان افغانستان، در کنار طوایف مذکور، طایفه‌ی نسبتاً بزرگ براهویی نیز ساکن است. در حال حاضر دو شعبه‌ی این طایفه به نام‌های منگل (مسکون در منطقه‌ی ریگستان هلمند سفلی و بگت) و شعبه‌ی محمدحسنی (مسکون در ساحل راست هلمند از چهاربرجک تا ولسوالی خاش‌رود در دشت مارگو) با شاخه‌های کوچک آن‌ها شناخته شده‌اند؛ اما اکثر اینان به زبان‌های بلوچی، فارسی و پشتو سخن می‌گویند و زبان براهویی را فراموش کرده‌اند، بیم آن می‌رود که زبان براهویی طوایف مذکور، منقرض شود.

براهویی‌ها در نواحی سیستان ایران نیز بودوباش دارند، ولی به موضوع بحث ما مربوط نیست، فقط در باب ارائه‌ی معلومات باید گفت که آنان عموماً به دو شعبه‌ی محمدحسنی تعلق دارند که به نام شاخه‌های باگی‌زایی، دزکاوی و مراوایی، سالارزایی و پیروزفر(پسندخانی) شناخته می‌شوند [سیستان و بلوچستان، ص۱۱۳].

سیستانی، جدول مفصلی را از کتاب «سیستان» جورج پیتر تیت (افسر انگلیسی عضو هیأت تعیین سرحدات ماکماهون در ۱۹۰٤م)، نقل می‌کند که در آن اقوام و طوایف ساکن سیستان به تفکیک اسامی، پیشه، تعداد خانواده درج شده است. این معلومات را پیتر تیت از دو ولسوالی نیمروز آن زمان، به دست آورده است. آن دو ولسوالی عبارت بودند از: اول ولسوالی کنگ که از علاقه‌داری میل کوری در شمال کنگ، تا علاقه‌داری چهاربرجک و رودبار(در جنوب) را دربرمی‌گرفت؛ دوم ولسوالی چخانسور، شامل دهات اصل چخانسور و دو طرف خاش‌رود تا حدود دلارام و هامون پوزک.

پیتر تیت چهل طایفه را در کنگ و سی و سه طایفه را در چخانسور معرفی و سیستانی، طوایف مذکور را به طور ذیل دسته‌بندی می‌کند:

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۱۳-۱- شاخه‌های منسوب به بلوچ

سنجرانی، رخشانی، نوتانی، سارانی، نارویی، رایانی، رودانی، شیرزایی، زهروزایی، شاهوزایی، عیدوزایی، سرگلزایی، عیسی‌زایی، موسی‌زایی، اسمایلزایی، صفراسی، ملوک‌زایی، باجیزی، اجباری، کوت‌خیل زایی، ریگی، بیلرگورگیج، لچه‌یی، ارباب، ماککی، سیاسولی، کلبکی، گلاب‌زایی، ازبک‌زایی و برخی شاخه‌های کوچک دیگر.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳-۲- طوایف منسوب به پشتون

بارک‌زایی، اچک‌زایی، ساک‌زی، غلزایی، علی‌زایی، اسحاق‌زایی، خوگیانی، دلخه‌کی، بریچ، ترین، فراهی(؟) و برخی دیگر.

۱۳-۳- طوایف منسوب به تاجیک و فارس

دَه مَرده، کند، گله‌بچه، ابیل، کریم کشته، بزی، سربندی، بامری، پهلوان[فارسی، کیانی، شهرکی، سرگزی، خمرفارسیوان] و یک عده شاخه‌های کوچک دیگر.

گفتیم، که بلوچ‌ها در اوایل قرن نزدهم در این نواحی ساکن شده‌اند. طایفه‌ی سنجرانی در سال ۱۸۰۰ میلادی از بلوچستان به سیستان آمده است. گفته می‌شود که این قبیله شاخه‌ای از بلوچ‌هایِ توخی است؛ با آن که نسبت به این ادعا تردید وجود دارد، سایر طوایف منسوب به توخی، اینان را از خود می‌دانند. طایفه‌ی نوری بلوچی، در جلال‌آباد(یکی از مراکز قدیمی بلوچستان) ساکن‌اند.

تمام طوایف بلوچی ساکن سیستان، شاخه‌هایی از شعبه‌ی کلان توخی هستند: سارونی، جمال‌زایی، گرکیه(گورگیچ)، افخمی، ابراهیم نژاد، شهسواری، صفایی، عربشاهی، پورنه، میرافشار و افشاری، امامی، بابامری، بزی، بارانی، پردلی، جهان شیخ، خراشادی، حوری، درک‌نژادی، ریگی، رخشانی، زابلی، سالاری، سروانی، سارایی، سامایی، سرحدی، سنچولی، ساسر، شهریاری، شیک، شیخ، صیادان، علوی، فیروزکوهی، قاینی، قرت، کلانتر، کلوه، کمانی، کوچک، کریم‌کشته، کرکیچ، گلستانی، گلوی، لکزایی، ماککی، میرشکار، مرادی(مرادقلی)، نیک‌خواه، نورزیی، نارویی، هراتی، کام‌بخش، میرعرب[مردم‌شناسی، ص۱۸-۱۹-۲۰].

درباره‌ی جدول‌های فوق چند نکته درخور ذکر است:

۱. برخی از اسامی در این فهرست، نه نام تبار، بلکه منسوب به محل و منطقه است؛ از این روی اصالت آنان را نشان نمی‌دهد؛ مثل هراتی، فیروزکوهی، قاینی، زابلی.

۲. برخی از اسامی در فهرست‌های منسوب به هر یک از طوایف بزرگ، به‌طور مشترک دیده می‌شود، مثل کریم کشته، توخی، بزی و غیره.

۳. رابطه‌ی ساکزی (شاید اچکزی، اسحاق‌زی) و سکاها: در حال حاضر طوایف اچکزی و اسحاق‌زی به زبان پشتو سخن می‌گویند و خود را منسوب به افغان می‌دانند؛ اما در شاهنامه، اسفندیار رستم را، پسرانش و لشکریانش را سکزی می‌خواند، که البته منظورش سکایی و سیستانی است:

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

فراموش کردی تو سگزی مگر
کمان و بَرِ گردِ پرخاشگر

***

دو سگزی دو پور مرا کشته‌اند
وزان خیرگی هم نبرگشته‌اند

***

بدو گفت کای نرّه شیر ژیان
سپاهی به جنگ آمد از سگزیان
دو پور تو نوش آذر و مهرنوش
به زاری به سگزی سپردند هوش

چهار مقاله نظامی عروضی، فرخی سیستانی، استاد مسلّم قصیده‌ی فارسی را «سکزی» می‌خواند: «خواجه عمید اسعد مروی فاضل بود و شاعردوست، شعر فرخی را شعری دید تر و عذب، خوش و استادانه، فرخی را سکزیی دید بی‌اندام، جُبه‌ای پیش و پس چاک پوشیده، دستار بزرگ سکزی‌وار در سر و پای و کفش بس ناخوش، و شعری در آسمان هفتم؛ هیچ باور نکرد که این شعر آن سکزی را شاید بود»[چهار مقاله، ص ٦١].

مقدم بر این، مؤلف تاریخ سیستان زمانی سکزی را معادل سیستانی یا سکستانی می‌داند که هنوز قبایل افغان به این نواحی نرسیده‌اند: «و عامه‌ی سیستان،

علم‌دوست باید باشد و مردان آن مرد و زنان آن پاکیزه و با حمیّت. چنان که آنان را به دیگر جای اندر پاکیزگی یار نباشد. هرچه از آن سکزی خالص باشد، مگر آن که نه از سیستان باشد...» [تاریخ سیستان، ص۷]. در تاریخ سیستان ۹ بار سکزی و یک بار صیغه‌ی جمع آن «سکزیان» به کار رفته است.

با آن که استاد اعظم سیستانی این قطعه را از تاریخ سیستان نقل می‌کند و هم اوشان قطعاً به نَسبِ سکزی یا سجزی فرخی و خواجه معین‌الدین چشتی و دیگران آگاهی دارد، ولی به این سؤال مواجه نشده است که «نسبت اچکزی و اسحاق‌زی با سکزی و سجزی چیست؟ آیا اینان در اصل همان سکزی‌اند که به مرور زمان، زبان‌شان تبدیل شده است؟»[۸]

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۸ مرحوم غبار، در رساله‌ی آریانا، اشاره‌ای به این نکته دارد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۷

تاریخ دولت‌داری در بلوچستان و سند

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱– حکومت سومره و سمه

۱–۱– فتح سند بدست محمود غزنوی

محمود غزنوی پس از فتح ملتان، با فرستادن کسانی، ولایت سند را به تصرف درآورد؛ اما در عهد فرزندش، عبدالرشید (٤٤٤-٤٤١ هـ‌ق)، مردم ناحیه‌ای از سند، شوریدند و شخصی را به نام «سومره» بر مسند ایالت نشاندند. از این پس، همان منطقه و اهالی آن به نام سومره خوانده شدند. جای سومره را فرزندش «بهونگر» گرفت. او از بطن دختر یکی از زمین‌داران سند به نام «صاد» بود و فرصت بیشتری برای گسترش قلمرو خود پیدا کرد.

دودا، پسر بهونگر، به تصرف «نصرپور» موفق شد. جای اخیرالذکر را دخترش «تاری» گرفت. ولی چون برادرش «سنگهار» به درجه‌ی رشد رسید، زمام امور را در دست گرفت، و ولایت کچ را تا نانکی به تصرف درآورد. جانشین سنگهار، همسرش به نام «همون» بود. اما «پهتو» نامی، از اولاده‌ی دودای سابق‌الذکر جای برادر همون را گرفت، و سلطنت سند را به خانواده‌ی سومره برگردانید. جای پهتو را «خیرا»، و جای این یک را «ارمیل» نام گرفت. اخیرالذکر شخصی مستبد بود و مردم علیه او شوریدند.

۱–۲– سلسله‌ی جامان

قوم سمه که در اصل باشنده‌ی «کچ» بودند و اینک ساکن سند شده و با اهالی سند طریق مواصلت و خویشی پیدا کرده بودند با سران سومره در امر مستأصل

گردانیدن ارمیل متفق شدند، «انر» نام پسر بابنیه را که از آن طایفه بوده جانشین ارمیل ساختند. اینان خود را از نسل جمشید می‌دانستند، بدین دلیل در سرِ نام خود لفظ «جام» را اضافه می‌کردند. انر پسر بابنیه قصد تسخیر سیوستان کرد که ملک رتن نام (از عمال ترک) بر آن حکم می‌راند. جام انر در جنگ دوم به تصرف قلعه‌ی سیوستان، موفق شد. حکام بهکر- که آنان نیز از عمال ترک بودند- از این اقدام انر رنجیدند و او را به جنگ، تهدید کردند. انر ترک سیوستان کرد و به تهری برگشت. به روایتی دیگر، بعد از فتح سیوستان، مصروف باده‌گساری بود که علیشاه و ملک فیروزشاه، حاکمان بهکر او را در قلعه‌ی بهرام‌پور محاصره کردند و کشتند. این رویداد با همدستی «کاهه بن تاچی» وزیر انر بود. ملک فیروز حاکم حصار شد و کاهه، مقام وزارت او را عهده‌دار بود؛ اما اهالی حصار، بعد از سه روز، هر دو را کشتند. جانشین انر، «جام جونه»، قصد تسخیر تمام سند، از جمله نواحی بهکر را در خیال می‌پرورید. جونه ابتدا تلهتی، سپس قلعه‌ی بهکر را تصرف کرد.

پیشکش به طبرستان www.tabarestan.info

مدت حکومت این جام، سیزده سال بود تا آن که سلطان علاءالدین [خلجی] برادر خود الغ‌خان را حاکم ملتان ساخت. الغ‌خان دو تن از سرداران خویش به نام‌های ملک تاج کافوری و تاتار خان را مأمور استیصال جام جونه ساخت. جام جونه قبل از وصول آنان به بهکر بمرد، قلعه‌ی بهکر به دست لشکر سلطان علاءالدین افتاد. آنان عزم سیوستان کردند. اعیان قوم، «تماچی» بن جام انر را جانشین او کردند. اما لشکر سلطان او را با جمله اهل و عیالش اسیر و به دهلی منتقل کرد. در آن دیار تماچی را فرزندان پیدا گشت. بعد از فوت تماچی، خیرالدین، پسر او که حین اسارت پدرش صغیر بود، به سند بازگشت و به حکومت نشست.

خیرالدین که محنت روزگار را بسیار دیده بود، تقاضای سلطان محمد شاه تغلق را (که از راه گجرات به سند آمده بود)، غرض ملازمت رد کرد. سلطان محمد شاه طی همین سفر در حوالی «تهته» درگذشت، و سلطان فیروز شاه (وصایتاً و وراثتاً) در همان‌جا جانشین او شد. ولی از جنگ اجتناب ورزید، با جنازه‌ی پدر یکجا عازم دهلی شد. جام خیرالدین (به قسم کرّ و فرّ) او را تا «سنّ» که از مضافات «سهوان» است، تعاقب و معاودت کرد؛ اما این عمل در خاطر سلطان فیروزشاه تکدر بجا گذاشت. خیرالدین بساط عدل گسترانید و داد مظلومان باز ستانید. چنان‌که با دیدن

استخوان جمجمه‌ای تکان خورد و از همراهانش پرسید که می‌دانید این جمجمه چه می‌گوید؟ آنان ساکت شدند، جم گفت «مظلومی چندند و داد می‌خواهند». دستور داد که قضیه را تحقیق کنند. در نتیجه معلوم شد که هفت سال پیش از این، کاروانی از گجرات به این سو می‌گذشته، جماعه‌ای ایشان را کشته و اموال‌شان را تصاحب کرده است. از شاه گجرات خواست تا بازماندگان آن‌ها را بطلبد و نزد او بفرستد. او چنان کرد، جماعه را به قصاص رسانید و اموال مظلومین را به ورثه‌اش بازگردانید.

جای خیرالدین را بابنیه - پسرش- گرفت. فیروزشاه که خاطر از ممالک هندوستان و گجرات جمع کرده بود، عزم تسخیر سند کرد، جام را چون جدش اسیر کرد با خانواده‌اش به دهلی برد؛ اما پس از مدتی او را بخشید و دوباره به حکومت سند گماشت که تا پانزده سال به استقلال حکمروایی کرد. پس از او برادرش تماچی بن خیرالدین، سیزده سال حکومت کرد. پسر تماچی، صلاح‌الدین، جانشین پدر شد. از موارد قابل ذکر عهد حکومت او، انضمام کچ (ملک آبایی حکام سمه) به قلمرو سند بود. او یازده سال و چند ماه حکومت کرد، تا پسرش، نظام‌الدین جای او را گرفت. اقدام نخست او رهایی عموهایش (هریک سکندر، کرن، بهاءالدین و آمر) از زندان بود. آن‌ها را متصدی ولایات ساخت، امور ملکی را به نویسنده‌ها باز گذاشت. اما عموهای او بر وی شوریدند تا در راه فرار به گجرات درگذشت. اعاظم و اعیان سند، جام علی‌شیر را جانشین او ساختند، عموهایش بار دیگر خائب و خاسر در صحرا ماندند. اینان جام علی‌شیر را حین سیاحت شبانه از پا درآوردند. او هفت سال حکومت کرد و جایش را جام کرن گرفت. او را به تحریک فتح خان بن سکندر (در همان دو روز اول) به قتل رسانیدند. فتح خان، مردی هوشیار و به امور جهان‌داری آگاه بود. ایام حکومت او مقارن بود به مواصلت میرزا پیرمحمد، نواسه‌ی تیمور به ملتان. او بعد از سرکوب متمردان «بهتی» و «اهن» خواهان حضور اعیان بهکر شد. گماشتگان شاهان دهلی، تاب مقاومت نیاوردند و از راه چیسلمیر گریختند. از اکابر بهکر شخصی به نام ابوالغیث نزد پیرمحمد رفت؛ پیرمحمد در خواب دیده بود که حضرت محمد (ص) او را به استمالت ابوالغیث امر می‌کند. پیرمحمد از ابوالغیث که یازده روز بعد نزد او رسید، استقبال شأنداری کرد و پرگنه‌ی «الور» را به وجه انعام به سید مقرر کرد؛ اما پس از تیمور، ملتان به تصرف لنگاهان، و سند به تمام، در حوزه‌ی

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

تصرف سلاطین سند آمد. جانشین فتح جان، جام تغلق بن سکندر بود. تغلق برادران خود را در سیوستان و بهکر تعیین کرد، و خود، اوقات را صرف شکار می‌کرد. یکی از تهدیدها به حاکمیت او بلوچ‌ها بودند که به صورت بادیه‌نشین این‌جا و آن جا ظاهر می‌شدند. و تغلق با تعیین پادگان‌ها در هر بخش به دفع آنان پرداخت.

تغلق بعد از بیست و هشت سال حکومت درگذشت و جای او را پسرش، سکندر، گرفت. این شخص کودک بود؛ والیان بهکر و سیوستان به مخالفت برخاستند؛ او از پایتخت خویش یعنی شهر تهته بیرون آمد تا به دفع مخالفین اقدام کند؛ ولی وقتی به نصرپور رسیده بود که مبارک نام (پرده‌دار تغلق) دست به کودتا زد؛ اما اعیان تهته او را راندند. سکندر فقط یک و نیم سال حکومت کرد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در سال ۸۵۸ هـ ق. «رایدنه» نام که از مردم سمه‌ی کچ بود، به حمایت مردم وارد تهته شد و با شعار حرز مال و جان مسلمانان، رأی آنان را به خویش جلب کرد. او طی یک و نیم سال حدود سند را از بحر هند تا موضع کاجریلی و کندهی که سرحد موضع ماتیله و اوباره است، رسانید. وی در سال هشتم سلطنت به دست یکی از ندیمان به نام سنجر مسموم شد. کشور سند را در عهد جام سنجر، رونق بی‌سابقه دست داد. مدت سلطنت او هشت سال بود.

سنجر در سال ۸٦٦ هـ ق درگذشت، و به جای او نظام‌الدین بن با بنیه بن انر بن صلاح‌الدین بن تماچی بر مسند اقتدار نشست. این شخص در اوایل حال، طالب العلم بود. در ابتدای سلطنت از تهته به بهکر رفت و مدت یک و نیم سال را در آن جا گذارنید تا آن که استحکام و استقلال کامل به دست آورد. سپس به تهته برگشت و مدت چهل و هشت سال سلطنت کرد. میان جام نظام‌الدین با سلطان حسین لنگاه، حاکم ملتان معاصر بود و میان آنان طریقه‌ی مودت برقرار بود. همین‌گونه او با هیچ یک از حکمرانان همسایه‌اش درگیری نداشت.

با این حال، در اواخر عهد با حملات لشکریان شاه بیگ، فرزند امیر ذوالنون- که از قندهار می‌آمدند- مواجه بود. اینان قصبه‌های اکری، چندوکه و سیدیچه را اشغال کردند؛ اما در جنگی با جام نظام‌الدین، در محلی به نام جلوگیر، برادر شاه بیک کشته شد، و لشکریان او به قندهار عقب نشستند. جام نظام‌الدین، حامی دانشمندان بود و از مولانا جلال‌الدین محمد دوانی شیرازی دعوت کرد که در سند متمکن شود.

غرض خرج راه، مبلغی فرستاد، ولی قبل از مواصلت آن هزینه، مولانا درگذشت؛ دو تن از شاگردانش هر یک میرشمس و میر معین، مقیم تهته شدند.

جام نظام‌الدین، آخرین حاکم مقتدر سند بود، بعد از او پسر خردسالش، فیروز، بر مسند نشست. دریاخان و سارنگ‌خان، غلامان بااقتدار پدرش از او حفاظت می‌کردند. با این حال، صلاح نام، نبیره‌ی جام سنجر، ادعای سلطنت می‌کرد. ولی با مخالفت آن دو، ناگزیر به گجرات (نزد سلطان مظفر گجراتی) پناهنده شد. ولی وقتی فیروز ارکان دولت خویش- به خصوص دریاخان- را (به دلیل مداومت در شرب و لعب) رنجانید، مردم و اعیان تهته صلاح‌الدین را به احراز سلطنت دعوت کردند. او با لشکر گجراتی قصد تهته کرد. فیروز توسط مادرش به دریان‌خان پناه برد. دریا خان لشکر جمع، کرد و با یک حیله، صلاح‌الدین را از تهته بیرون راند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در سال ۹۲۶ هـ ق شاه بیگ قصد تهته کرد. جام فیروز که توان استقامت در خود ندید، طلب عفو کرد و از جانب شاه‌بیگ متصدی نیمی از سند شد. شاه‌بیگ در ۹۲۸ هـ ق در موضع نصرپور درگذشت و به جای او میرزا شاه حسین، پسرش، نشست. میرزا شاه حسین خطبه را به نام بابر پادشاه- که اینک کابل و قندهار را در اختیار داشت- خواند.

جام فیروز از مرگ شاه بیگ، اظهار شادمانی کرد، این امر، آتش غضب میرزا شاه حسین را برافروخت، او قصد تهته کرد. قاصدان فیروز که ظاهراً غرض اظهار تسلیت نزد او آمده بودند، در خفا از آمادگی جام برای استقلال، به میرزا خبر دادند. شاه حسین با لشکر عزیم به سوی او شتافت؛ فیروز، تهته را رها کرد و به سمت شرقی رود، عقب نشست. اراکین او مختصر جنگی کردند، ولی فیروز شکست خورد و به کچ گریخت.

از کچ با یک سپاه پنجاه هزار کسی عزم مقابله کرد. جنگ سختی میان فریقین رخ داد. فیروز به گجرات گریخت تا در آن جا درگذشت. با فرار او اقتدار سلسله‌ی جام‌های سمه‌ای پایان یافت [بکری، صص ۱۴۴-۶۰].

۲- خان‌نشین‌ها و اقتدارهای محلی

۲-۱- دره‌ی بولان و سیبی

دره‌ی بولان و سیبی، در مناطق شمالی بلوچستان، یعنی در سیوستان قدیم، تاریخ طولانی ریاست فیودالی را پشت سر گذاشته است. این منطقه همواره به یکی از قدرت‌های شرق میانه یا هند، تابع بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲-۲- در جنوب بلوچستان

در جنوب بلوچستان، ریاست لیس بیله، حکمروایی داشت. اهالی این منطقه را اکثراً قبایل هندی رونجه، گونجه، جت و دیگران تشکیل می‌داد که برخی کوچی و برخی به کشتگری، برخی به ماهی‌گیری و برخی به دریانوردی اشتغال داشتند. طی قرون ۷-۱۰ میلادی، اداره‌ی این ریاست به دست امیران عرب بود؛ بعد از این، قبایل سند سولری و سمات، برای تسلط بر این منطقه با هم منازعه‌ی طولانی کردند. این وضعیت تا قرن هجدهم ادامه داشت، تا آن که خانواده‌ی عربی «آلیانی» بر این‌جا مسلط شد.

۲-۳- سایر حاکمیت‌ها

گویا قبل از ورود بلوچ‌های کوچی به این منطقه، علاوه بر ریاست‌های سیوستان و لیس‌بیله، حاکمیت‌های فیودالی دیگری نیز وجود داشته است، که خود در اثر مناسبات ارباب- رعیتی میان بلوچ‌ها مؤثر بوده‌اند. به این ترتیب، آن قبایل بلوچی که مقدم از همه به زمین‌داری روی آوردند، حاکمیت‌های مستقل فیودالی ایجاد و تا مدت طولانی آن را حفظ کردند: قبیله‌ی نوشیروانی در خاران، سردار ملک جوان در «دادر» (منطقه‌ای در شمال شرق سیوستان). بر سر حاکمیت مکران، قبیله‌ی بلوچ بلیدی و راجپوت‌های هندی به نام گجکی، جنگ‌های طولانی کردند، تا آن که این جنگ به نفع راجپوت‌ها تمام شد. بر ناحیه‌ی کچ گنداوه تا سال ۱۷۳۹م، ابتدا گورکانی‌های هند، سپس نادر افشار و سرانجام احمدشاه درانی حاکمیت داشت. سیوستان (سیبی) پس از جدایی از سلطه‌ی حاکمان دهلی، از اواخر قرن هجده تا اواسط قرن ۱۹م، در تسلط قبیله‌ی «پنی» پشتون قرار گرفت. در همین دوره حاکمان

کاکری منطقه‌ی ژوب، تابع سلطنت کابل بودند.

۲-۴- تاریخ خانواده‌ی کلهوره

کلهوره و داود پوتره به عباسی مشهوراند، و ظاهراً از قبایل بلوچ‌اند که در ابتدا منصب فقر و درویشی داشتند، و بعد از آن در سنده به شاهی و حکم‌داری رسیدند...

مورث اعلان مشهود این خاندان، آدم‌شاه است (مدفون کوه آدم‌شاه سکهر ۱۹۵۷هـ / ۱۵۵۰م) بن میان کجن نورشاه (حدود ۹۲۷ هـ / ۱۵۲۰م) بن میاصاحب رنه (حدود ۸۸۲ هـ / ۱۴۷۷م) بن میان خان (حدود ۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴م) بن میان طاهر (حدود ۸۱۳ هـ/ ۱۴۱۰م) بن میان راه (حدود ۷۷۷ هـ / ۱۳۷۵م) بن میان شاهل محمد (حدود ۷۰۰ هـ / ۱۳۰۰م) بن میان محمد مهدی (حدود ۶۵۹ هـ / ۱۲۶۰م) بن جام چینه (حدود ۶۱۷ هـ / ۱۲۲۰م) [تعلیقات تاریخ تازه نوای معارک، ص۷۸۹].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

مسندنشینان: (۱) آدم‌شاه؛ (۲) داود بن آدم‌شاه (۱۵۸۵م)؛ (۳) شاه علی بن ابراهیم بن آدم‌شاه (وفات ۱۶۵۷م / ۱۰۶۸هـ)؛ (٤) نصیرمحمد (۱۶۵۷- ۱۶۵۲ / ۱۱۰۳-۱۰۶۸هـ)؛ (۵) وین محمد بن نصیرمحمد (۱۱۱۱-۱۱۰۳هـ / ۱۷۰۰م).

منصب‌داران شاهی: (۱) میان نورمحمد خان ملقب به خدایارخان بن یارمحمد خان (برادر دین‌محمد)؛ (۲) مرادیاب بن میان‌نورمحمدخان (جلوس ۱۱۶۷هـ ق. عزل ۱۱۷۰ وفات ۱۱۷۱)؛ (۳) عطرخان بن میان‌نورمحمدخان (حدود ۱۱۷۱هـ)؛ (٤) میان‌غلام‌شاه هزبر جنگ (جلوس ۱۱۷۱هـ مؤسس حیدرآباد ۱۱۸۲ وفات ۱۱۸۶هـ ق)؛ (۵) محمد سرفراز خان بن میان غلام‌شاه (جلوس ۱۱۸۶هـ عزل ۱۱۹۰ هـ ق)؛ (۶) محمودخان بن میان‌غلام‌شاه (حدود ۱۱۹۰هـق.)؛ (۷) غلام‌نبی بن میان‌ورمحمد (جلوس و شهادت ۱۱۹۱هـق / ۱۷۷۷م)؛ (۸) عبدالنبی ملقب بن معتمدالدوله بن میان‌نورمحمد (جلوس ۱۱۹۱هـق. عزل ۱۱۹۸ وفات ۱۲۲۰هـ ق)، [تعلیقات تاریخ تازه نوای معارک، ص۷۸۹ و ورق مقابل آن].

حینی که احمدشاه ابدالی در ۱۱۶۱هـ ش به هند سفر کرد، نورمحمد کلهوره در آن جا شاهی داشت؛ احمدشاه متعرض او نشد، بلکه لقب «شاه‌نوازخان» به او اعطا کرد. در مقابل تعهد تأدیه‌ی مالیات سند را- مانند زمان نادر افشار- از او گرفت. ظاهراً نورمحمد در فرستادن مالیات تساهل می‌کرد؛ شاعر سندی، با تخلص خایف، گفته:

«رساندی تو گر گنج در باج ما / شدی ایمن از تاب تاراج ما.» فرمان احمدشاه، نورمحمدشاه را خایف ساخت، تا به اجبار، تحایف فراوانی را با یک هیئت سه نفری به ریاست بهایی‌خان کلهوره به دربار قندهار گسیل داشت. نورمحمدشاه شخصی به‌نام شیخ محمد محفوظ سرخوش بن شیخ‌محمد مرید قانگو را به‌حیث نماینده‌ی دربار سنده به دربار قندهار و کابل فرستاد که در ۱۱۸٦هـ‌ق در کابل می‌بود.

با این حال به علت نرسیدن مالیات به قندهار، احمدشاه در سال ۱۱٦۷هـ ش آهنگ سند کرد. نورمحمد کلهوری دیوان گدومل را فرستاد تا او را از اطاعت و انقیاد حکومت سند مطمئن کند؛ اما احمدشاه او را در پلِ سکهر ملاقات نکرد تا در نوشهره به او رسید. گدومل که از اعتقاد احمدشاه به اولیاءالله باخبر بود، گفت: بهترین تحفه‌ی سند یعنی خاکِ پاکِ قبور اولیای گرامی سنده احمدشاه این ارمغان را گرامی داشت و از شدّت عمل بازایستاد. با این حال نورمحمد، از خوف، به جیسلمیر رفت و در همان سال درگذشت.

جای میان‌نورمحمد را پسرش محمد مرادیاب خان گرفت، دادن مالیات را پذیرفت و وکیل به قندهار فرستاد. احمدشاه به او لقب «سربلندخان» اعطا کرد؛ اما شهر شکارپور، مورد نزاع حکمرانان کلهوره و قبایل داود پوتره‌یی بلوچ بود، از سند منتزع ساخته در حوزه‌ی سیبی، زیر نظر یک حاکم افغان، ساخت. به این ترتیب فعالیت‌های گدومل نتیجه داد، و مناسبات خانواده‌ی کلهوره با دربار قندهار بهبود یافت؛ اما محمد عطرخان، برادر کهتر مرادیاب را به‌حیث یرغمل در نزد خویش نگهداشت. مرکز مرادیاب، امرکوت سند بود. مرادیاب جشن جلوس خود را در میدانی نزدیک نصرپور برگزار کرد؛ شهر مرادآباد در همین میدان بنا یافت.

مرادیاب بعد از سه سال توسط اعیان دربار(سرای)- از جمله میربهرام خان- زندانی شد، برادرش میان‌غلام شاه جلیس سلطنت گشت (۱۱۷۰هـ‌ش/ ۱۷۵۷م). اما برادر عینی مرادیاب، احمدیارخان، با برخی از اعیان، از جمله مقصود فقیر بن بهارشاه، در خداآباد سرِ مخالفت برداشت. عطرخان که در دربار قندهار بود، با فرمانی از سویِ احمدشاه به‌حیث امیر سنده معرفی شد. میان‌غلام‌شاه که بخت را واژگون می‌دید، با وزیرش، راجه لیکهی به سوی ریگستان سند رفت، ولی احمدیار خان که از آمدن

www.tabarestan.info پیشکش طبرستان

عطرخان آگاه شد، لشکری فراهم آورد، هرچند اعیان سرای با احتیاط گام پیش نهادند(۱۱۷۱هـ ق).

عطرمحمد به مقصوده فقیر و سایر اعیان، نامه‌ای نوشت؛ محمد مرادیاب نیز رهایی یافت. عطرمحمد وارد سند شد، احمدیار به نوشهره عقب نشست، و در آن جا مرادیاب نیز بدو پیوست. برخی از اعیان و هر دو برادر مهتر به این گمان بودند که برادر کهتر (محمدعطر خان) از امارت به نفع آنان دست خواهد کشید، اما او قبل از روبرو شدن، دستور داد آنان را در بند کنند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در اواخر همین سال میان‌غلام‌شاه، از ادی‌بور به سنده آمد، و در محلِ روهری، عطرخان و احمدیارخان را شکست داد و از سند بیرون راند، و خود بر اریکه‌ی قدرت نشست. اندکی بعد مرادیاب درگذشت. عطرخان و احمدیار به قلات، نزد نصیرخان رفتند و همدست گدومل، عرایضی برای اخذ معاونت و معاودت به احمدشاه فرستادند. احمدشاه، لشکری از قندهار به امداد آنان فرستاد. این بار احمدیارخان به دربار شاهی ماند، و عطرخان با عطایی‌خان، افسر لشکر شاهی، بر سند تاخت. لشکر عظیم قبایل بلوچی داود پوتره به سرکردگی بهادرخان یک گوش، عطرخان را همراهی می‌کرد. در ربیع‌الثانی ۱۱۷۲ هـ جنگ در ناحیه‌ی «چاکچیکان» رخ داد، میربهادر خان تالپوری در میدان جنگ کشته، و عطرمحمد به صلح راضی شد. برمبنای این صلح، سند به سه قسمت منقسم شد: یک حصه به میان‌غلام‌شاه تعلق گرفت، دو حصه‌ی آن به عطرخان و برادرش احمدیار. این دو با هم به نزاع برخاستند، و میان‌غلام‌شاه از موقعیت بهره برد و بر عطرخان تاخت (۱۱۷۲هـ ق)، او را از نوشهر بیرون کرد و بر تمام سند چیره شد. این همان گرومل که به سفارت از جانب او در دربار قندهار، به سعی تمام فرمان امارت به نام غلام شاه با لقب «شاه وردی خان» هژبر جنگ دریافت کرد. در سال ۱۱۷۷هـ ق غلام‌شاه کچ را فتح، و لقب صمصام‌الدوله را نیز کمایی کرد. ستاره‌ی اقبال او روزبه‌روز، بالا می‌گرفت، چنان‌که احمدشاه طی فرمانی اداره‌ی دیره‌جات (دیره‌ی اسماعیل‌خان و دیره‌ی غازی‌خان) را به او سپرد. در ۱۱۸۲هـ حصار حیدرآباد را که در نیرون‌کوت ساخته بود، مقر خویش برگزید، تا در ۱۱۸۶هـق به مرض فالج درگذشت.

اعیان سند فرزند او محمد سرفراز را به تخت امارت برداشتند. دو ماه بعد از

این تاریخ، احمدشاه نیز درگذشت؛ محمد سرفراز، میربهرام خان تالپور را برای اظهار تعزیت و اطاعت به پادشاه جدید (تیمورشاه) به قندهار اعزام و تیمورشاه، سفیر را با خلعت فراوان، فرمان حکم‌داری سند، و لقب «خدایارخان» به سرفراز، مرخص کرد.

۲-۵- تاریخ میران تالپوری سنده

تالپور یکی از قبایل قدیم بلوچ است که در کوهستان «سیاف اف» معروف به دیره‌ی بیبرک- علاقه‌ی هرند، بین دیره‌ی غازی خان و کچهی- با قبایل نوتهانی و مزاری و جهکرانی و گدانی و شنبانی بلوچ سکونت داشتند. بعد از آن که میرچاکر خان با همایون به هند رفت، قبایل بکتی بلوچ آمد و آن قبایل را از «سیاف اف» کشیدند که از آن جمله تالپوران به سنده رفت و در خدمت میران کلهور که حکمرانان سنده بودند، درآمدند [تاریخ بلوچستان، هتورام، ص۱۰۰].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در عهد حکومت میان‌غلام‌شاه کلهوره که وقایع سلطنتش (به اجمال در پیوست آمده) میربهرام تالپور بن شهزادخان از تالپوران شاهوانی یکی از امرای معتمد و مخلص دربار وی بود، که به قول میان‌غلام‌شاه، در بین امرای دربار به حسن نیت و تدبیر و خلوص او شخصی نبود [تاریخ کلهوره و استقرار حکومت تالپران- عبدالمجید جوکیه، صص ۹-۷].

چون میان‌غلام‌شاه به تاریخ ۳ جمادی‌الاولی ۱۱۸٦هـ‌ق درگذشت، و فرزندش به جای او نشست، همین میربهرام‌خان معتمدِ خاصِ وی بود. بعد از آن که چند ماه پس از این احمدشاه ابدالی نیز در ماه رجب ۱۱۸٦هـ در قندهار از جهان رفت، از دربار سنده میربهرام به‌طور سفیر خاص به دربار تیمورشاه، برای تعزیت به قندهار فرستاده شد و خلعت حکمرانی سنده را با خطاب «خدایارخان» از دربار قندهار برای میان‌سرفراز خان آورد [تاریخ سنده: مهر]. اما به سعایت راجه لیکهی، از رجال بزرگ دربار، بین بهرام و سرفراز بدبینی پدید آمد. و چون سرفرازخان دختر میرفتح خان تالپور را به زنی خواست، بهرام انکار کرد، و گفت: در خاندان ما دختر دادن به اشخاصِ غیرخاندانی جایز نیست [مآخذ قبلی]. این اختلاف دربار با امرای تالپوری بعداً شکلِ عداوت گرفت، که انجام آن خیلی دردناک بود.

از همین خاندان تالپور پدر میربهرام که میرشهدادخان نام داشت، به دربار

میریارمحمد خان کلهوره منزلتی رفیع یافت، که قصبه‌ی «شهدادپور» به نام اوست، و در ۲ رجب ۱۱٤۷هـ ق وفات یافت و فرزند هوتک‌خان بن لگوخان بن شاهوخان بود.

میربهرام در عصر خود سردار بزرگ بلوچ و مدار مهام دربار گشت. و در حین اختلاف محمد عطرخان و غلام‌شاه، طرفدار جدی مؤخرالذکر بود؛ اما راجه لیکهی که به قول میرعظیم تتوی «به تزویر و مکر و فریب و فساد در اول بنای خرابی نهاد» [فتح‌نامه، شحنه‌ی خطی ٦۰] به حضور میان‌سرفرازخان بنای مفسدت نهاده بود، کار بهرام را به جایی رسانید که سرفرازخان او را با پسرش، میرصوبدارخان، بکشت (ربیع‌الاول ۱۱۸۹هـ)[همان، ص٦٦].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

میرسرفرازخان در قتلِ بهرام و پسرش خطای بزرگی را مرتکب شد، و بعد از این واقعه به سببِ شورش تالپوران، بنای سلطنتش متزلزل شد، و فتح‌خان تالپوری بن موسی خان در جنگ خداآباد، سرفرازخان را شکست داد و اسیر کرد و برادر کوچکش محمودخان را به‌جای او نشاند. چون در این اوقات میربجارخان تالپور فرزند بهرام‌خان از سفر حج برگشت، و میرغلام نبی فرزند نورمحمد کلهوره بر مسند حکمروایی سنده نشست، تمام بزرگان تالپوری با میربجارخان متفق گشته و عمرکوت را بگرفتند. میرغلام نبی به تحریک لیکهی مدارالمهام خود برو حمله برد، و در لانیاری مربوط شهدادپور با هم جنگ کردند، که در این پیکار میرغلام نبی از دست لیکهی کشته شد و لیکهی گریخت (۱۱۹۰هـ ق).

بعد از غلام نبی، برادرش، عبدالنبی، که شخص سفاکی بوده بر مسندش نشست و میربجار نیز حکومتِ او را شناخت، و در اکثر پیکارهای عصر عبدالنبی حصه گرفت. و چون تیمورشاه ابدالی در سنه‌ی ۱۱۹٤هـ ق به سنده آمد، میربجا با او صلح کرد، و مصارفِ لشکرکشی و مالیات را پذیرفت، و تیمور به عبدالنبی لقب «معتمدالدوله شاه‌نوازخان فیروزجنگ» داد [فتح‌نامه، ص۷۷؛ تاریخ کلهوره و استقرار تالپوران، ص۳۹ به بعد].

میربجار در تنظیم امور حکومت با کمال تدبر و دوراندیشی کوشید؛ ولی به‌زودی در ۱۱۹٤هـ ق به اثر دسایس داخلی دربار و برخی از تحریکات خودخواهان دیگر کشته شد، و میرعبدالله‌خان، فرزندش را به‌جای وی به سرداری تالپوران برگزید.

چون در این موقع میرعبدالنبی کلهوره هم از بین گریخت، میرعبدالله، میان‌محمد صادق از اخلاف محمد اسلام‌خان و یارمحمدخان کلهوره را به تخت نشاند، و خود به اداره‌ی امور کشور و جنگ‌های متوالی، و با کمالِ نرمی و هم‌دردی به پرورش مردم پرداخت، و به دفع فتح خان تالپور و مددخان افغان کوشید، تا که آخر میرعبدالله و فتح‌خان هر دو از طرف میرعبدالنبی کلهوره کشته شدند ۱۱۹٦هـ ق [تاریخ سنده ج۲، ۷۸۲].

میرعبدالنبی با این اقدام نارواِی خود در سنده، آتش فتنه و نزاع انگیخت، و سرداران تالپوری به عزم انتقام شمشیر کشیدند، و میرفتح‌علی‌خان تالپور برادرزاده‌ی بجارخان بعد از فتح هالانی در سنده ۱۱۹٦هـ ق عبدالنبی را شکست داد، زمام امور حکومت را به کف گرفت، و در سنه‌ی ۱۱۹۸هـ ق حیدرآباد را هم فتح کرد، و قمرالدین خان را از طرف خود به سفارت دربار کابل فرستاد، و در سنه‌ی ۱۲۰٤هـ ق بر احمدخان نورزیی افغانی غالب آمد و چون در سنه‌ی ۱۲۲۰هـ ق / ۱۸۰۵م میان عبدالنبی در عین ناکامی در راجن‌پور مرد، و در افغانستان هم بعد از وفات تیمورشاه خانه‌جنگی افتاد، بر آن میرفتح خان تالپور بلامنازع حکم‌دار سنده شد، و سلطنت دودمان کلهوره با مرگ عبدالنبی به خاندان تالپوری انتقال یافت [تاریخ تازه نوایِ معارک، تعلیقات صص ۱۸۰۱-۷۹۹].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲-۶- نسب‌نامه‌ی حکمرانان شاعر تالپوری

ککوخان بن شاهوخان بن بجارخان بن زنگی (مورث اعلایِ تالپورانِ شاهوانی حدود ۱۰۵۰هـ ق)؛ (۱) علی مرادخان (موسس خاندان کِرپور) بن تارو خان بن فتح‌خان بن موسی خان بن الله‌یارخان بن مانک خان؛ (۲) شیرمحمدخان (شیر سنده شکست در ۱۲۵۹) بن مرادعلی‌خان؛ (۳) میرغلام علی‌خان (جلوس ۱۲۱۷هـ ق / وفات ۱۲۲۷هـ ق) بن میر صوبدارخان (عموزاده دور علی مراد خان)؛ (٤) میرکرم‌علی خان متخلص به کرم (جلوس ۱۳۲۷ق وفات ۱۲٤٤هـ ق) بن میر صوبدار خان؛ (۵) میرمرادعلی خان متخلص به مراد (جلوس ۱۲٤٤ وفات ۱۲٤۹) بن میرصوبدار خان (٦) میرمحمد خان بن میرغلام خان (متوفی ۱۲۷۱هـ)؛ (۷) میرنورمحمد اول جلوس (۱۲٤۹هـ ق. متوفی ۱۲۵۵هـ ق)؛ (۸) میرمحمد نصیرخان متخلص به جعفری

میرمرادعلی‌خان (تولد ۱۲۱۹ هـ جلوس ۱۲۵۵ وفات ۱۲۶۲) میرفتح‌علی‌خان بن میرصوبدارخان (مؤسس خاندان حیدرآباد، جلوس ۱۱۹۶هـ ق)؛ ۹- میرصوبدار خان ثانی متخلص به میر (۱۲۱۷-۱۲۶۳هـ ق).

(۱) سهراب‌خان (مؤسس خاندان خیرپور متوفی ۱۱٤٦) بن چاکر خان بن شهداد خان بن هوتک خان بن ککو خان؛ (۲) میر رستم خان بن میرسهراب خان (متوفی ۱۲٦۰هـ ق)؛ (۳) میرعلی‌مراد خان بن میرسهراب‌خان (متولد ۱۲۳۱ متوفی ۱۲٤٥هـ ق)؛ (٤) میرفیض‌محمد خان بن میرعلی‌مرادخان (حدود ۱۲۷۰هـ ق)؛ (٥) میرامام‌بخش‌خان (حدود ۱۳۰۰هـ ق) بن میرفیض‌محمدخان؛ (٦) میرعلی‌نوازخان (حدود ۱۳۳۳هـ ق) بن میرامام‌بخش؛ (۷) میرفیض‌محمدخان ثانی (حدود ۱۳٦۰) بن میرعلی‌نوازخان؛ (۸) میرعلی مرادخان ثانی (حدود ۱۳۸٥ هـ ق) بن میرفیض‌محمد خان ثانی.

یادداشت: احفاد و اخلاف ککوخان که به سلطنت نرسیده‌اند، در این شجره‌نامه درج نشده است.[تکلمه‌ی مقالات‌الشعرا، مقابل صفحه‌ی ۷٥٦].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲-۷- خاندان خانان قلات

مرحوم حبیبی درباره‌ی پیشینه‌ی خانواده خان‌های قلات، به حواله‌ی کتاب «تاریخ بلوچستان» تألیف هتورام [ص ۲٦۹] و تاریخ آخوند محمد صدیق و کتاب «تاریخ سنده» از مهر، این مختصر را در تعلیقات کتاب «تاریخ تازه نوای معارک» (تألیف منشی عطامحمد شکارپوری) درج کرده است:

«برهوایی قبیله‌ی معروفی است از بلوچ،[۹] که میرحسن نام ولدمیر گُهرام نواده‌ی پنجم میرقنبر در حدود ۷۰۰هـ به امداد قبیله‌ی و هواران (دودکی) [=داویک] آمده و بر شهر قلات حاکم شد، و در نسلِ او حکمرانی قلات و سوراب و «دود» و منگچر باقی ماند، تا که در عصر اورنگ‌زیب (حدود ۱۱۰۰هـ) میراحمدخان بن میرالتاز خان، از همین سلسله قوت یافت و اراضی باغبانه و خضدار (قزدار تاریخی) و کرخ و چکورا و مستنگ را نیز ضمیمه‌ی حکومتِ خویش ساخت، و در بین سلطنت دهلی

---

۹. در مورد تبار براهویی، به فصل (۳) مراجعه کنید.

(اورنگ‌زیب)، و کلهوره‌یِ سند[۱۰] و شاه‌حسین هوتک افغان- که شال کویته حکم می‌راند- یک امارت کوچک را تأسیس کرد، که مرکز آن قلات بود. احمدخان که خانواده‌یِ میران قلات بعد از این به‌نام وی احمدزیی نامیده شد، تا سی سال حکم راند، و چون در حدود ۱۱۲۸هـ ق از جهان رفت، پسرش میرمحراب خان به جایش نشست. در حدود ۱۱۳۰هـ ق میان‌نورمحمد کلهوره و برادرش میان‌داود از سند گریختند، شهزاده معزالدین حکمران ملتان به محراب‌خانِ پیغامی فرستاد که ایشان را راه ندهند تا به خراسان گذرند. محراب‌خان مانع آمد و در جنگی که در دره‌یِ مورهِ‌یِ کرخ و چکوبین ایشان واقع شد، محراب‌خان زخم مهلک برداشت و بعد از سه روز درگذشت؛ چون پسرانش خُرد بودند، برادرزاده‌اش میرسمندر خان بر مسند میری قلات نشست، و بعد از او امیر احمدخان بن محراب‌خان زمام حکمرانی به دست گرفت، و این سلسله‌یِ امرایِ براهوی احمدزیی بلوچ تا این اواخر در قلات باقی ماند، که نامورترین امرایِ این خاندان همان میرنصیر خان معاصر احمدشاه ابدالی است...».

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سپس علاوه بر مآخذ مذکور، به حواله از «عملیات لشکر انگلیس در سند و افغانستان» اثر گیوه بوست، مدیر تایمز طبع بمبئی ۱۸۴۳م، ص۲۰۶، شجره‌نامه‌ی ذیل را نقل می‌کند:

(۱) میرحسن بن میر گهرام بن میر ابراهیم بن میرزرک بن میر زهرا بن میرقنبر بروهی بلوچ؛ (۲) میرسنجر بن میرحسن؛ (۳) میرملوک بن میرسنجر؛ (٤) میرقنبر بن میرملوک؛ (٥) میر احمد بن میر قنبر؛ (٦) میرسورو بن میر احمد؛ (۷)؛ میر قیصر بن میرسورو؛ (۸) میر احمد بن میر قیصر؛ (۹) میرالتاز بن میر احمد مورث اعلایِ التاززیی؛ (۱۰) میرکیجی بن میرالتاز؛ (۱۱) میر التاز بن میرکیجی؛ (۱۲) میر احمد خان بن میر التاز مورث اعلای احمدزیی (امارت حدود ۱۱۰۰ هـ وفات حدود ۱۱۲۸هـ ق)؛ (۱۳) میرمحراب خان بن میر احمد خان (امارت ۱۱۳۰هـ)؛ (١٤) میرسمندر خان بن میرقنبر بن میراحمد خان (امارت ۱۱۳۰-۱۱۳۵هـ ق)؛ (۱۵) میر احمد خان (امارت بعد از سمندر خان تا حدود ۱۱٤۰هـ ق عبدالله خان او را قتل نمود)؛ (١٦)

---

۱۰. به پیوست (۲۷) دیده شود.

میرعبدالله‌خان بن میرمحراب‌خان (امارت حدود ۱۱٤۰-۱۱٤۳هـ ق؛ در جنگ خانپور به‌قتل رسید؛ سجع مهر او: حاکم وقت ظِل سبحانی / عبدالله خان سکندر ثانی)؛ (۱۷) میرمحبت خان بن میرعبدالله خان (امارت ۱۱٤٤ تا ۱۱٦٤هـ ق در قندهار در محبس درگذشت)؛ (۱۸) میرنصیر خان (جلوس ۱۱٦٤ وفات ۱۲۰۸هـ ق سجع مهر: چو لطف خدا دستگیر منست / محمد بر اعداء نصیر منست)؛ (۱۹) میرمحمود خان اول بن میرنصیر خان (متولد ۱۲۰۱هـ جلوس ۱۲۰۸هـ ق وفات ۱۲۳۳هـ ق)؛ (۲۰) میرمحراب خحان دوم بن محمود خان (جلوس ۱۲۳۲هـ شهادت ۱۲۵۵هـ ق سجع مهرش: گلی از گلشن محمود محراب ۱۲۲۸هـ ق)؛ شهنواز خان بن احمدیار بن میرمحبت خان (بعد از محراب خان دوم چند روز خان قلات بود، در زندان مرد)؛ (۲۲) میرنصیر خان دوم بن میر محراب خان دوم (جلوس ۱۲۵۷هـ ق عمر ۳۵ سال، وفات ۱۲۷۳هـ ق)؛ (۲۳) میرخداداد خان بن میرمحراب خان دوم (تولد ۱۲۲۵هـ ق جلوس ۱۲۷۳هـ استعفا ۱۳۰۹هـ؛ سجع مهر: دین و دنیا مرا خدا دادست)؛ (۲٤) میرمحمود خان دوم بن میرخداداد خان (جلوس ۱۳۱۰هـ وفات ۱۹۳۱م).

یادداشت: از درج نام اخلاف و احفادی که به مقام خانی نرسیده‌اند، صرف‌نظر کردیم [صص ۸۸۱، ۸۸۲، و جدول مقابل این صفحه].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲-۷-۱- آغاز حاکمیت در خان‌نشین کلات

تا اواسط قرن ۱۷، ناحیه‌ی کلات به دست صوبه‌داران گورکانی‌ها اداره می‌شد؛ اما از سال ۱٦٦٦م به بعد، خان‌های قبیله‌ی میرزری، از تیره‌های براهویی و صاحب ملک در منطقه‌ی «سوداب»، در مقابل حاکمیت دهلی قیام کردند و با از بین بردن حکومت محلی آن جا قدرت را به دست گرفتند. از میان خوانین متعدد آن قبیله، میراحمد خان قدرت را به دست گرفت و حاکمیت «احمدزایی»ها را در این منطقه مستقر کرد که تا پس از تجزیه‌ی هند و تشکیل کشور پاکستان نیز اداره‌ی آن خانواده بر این منطقه ادامه داشت (به جدول خان‌های قلات در آخر همین فصل مراجعه کنید). حاکمان براهویی کلات، برای تحکیم قدرت خویش در منطقه، ابتدا قبایل براهویی، سپس قبایل بلوچ را در امر کشاورزی شریک ساختند؛ در حالی که در مراحل اول کشتگران براهویی برخلاف دهقانان تاجیک(دهوار)، جت و پشتون، از

دادن مالیه معاف بودند. پنج قبیله‌ی براهویی که در امر تأسیس خانی، میر احمدخان را کمک کرده بودند به اقوام «خان» شهرت یافتند. اتحادیه‌ی این پنج قبیله به عنوان هسته‌ی حاکمیت خان‌نشین کلات محسوب می‌شد. اتحادیه‌ی نظامی قبایل، در اطراف همین «کنفدریشن براهویی‌ها» به وجود آمد. خان‌نشین کلات حملات چپاولگرانه‌ای به اطراف خویش داشت؛ حاکمان محلی سیوستان، ژوب و سند باج‌گزار خان کلات شد. میراحمد خان دوم (۱۷۳۰م-۱۷۱۳م) تا حوالی غلجایی کندهار (پشین و شور آوک) را به اراضی خویش افزود. او حین گسترش قلمروش به سوی مکران، در برابر حاکمان کلهور سند از پا درآمد. محبت خان، جانشین او، به حمایت نادرشاه، خون-بهای میراحمد خان را از حاکمان سند باز پس گرفت. محبت خان اراضی زراعتی کچ را که از آنِ دهوارها (تاجیک‌ها) و جت‌ها بود، غصب کرد. احمدشاه درانی به جای او میرمحمد نصیرخان را به حیث والی کلات گماشت.

حین لشکرکشی‌ها، اردوی مشترک قبایل براهویی- بلوچ، در سه ستون (با سه رنگ بیرق‌های متفاوت) حرکت می‌کردند: ستون اول شامل قبایل کچ گنداوه، کلات و نوشکی بود که با بیرق سرخ و به رهبری شخص خان کلات حرکت می‌کرد. ستون دوم از قبایل سراوان بود که زیر فرمان سرداران آنان با بیرق نارنجی، و ستون سوم از قبایل براهویی جالوان بود که با بیرق زرد مزیّن می‌کرد.

در دهه‌ی پنجاه قرن ۱۸م نصیرخان، حاکمان مکران و سرداران گچکی را نیز در انقیاد خویش درآورد. او توانست بندر مهم کراچی را نیز از آنان بگیرد. نصیرخان در لشکرکشی‌های احمدشاه درانی به خراسان سهم گرفت؛ احمدشاه کویته را به عنوان انعام به او بخشید. همین‌طور نصیرخان در لشکرکشی سال ۱۷۵۷م احمدشاه به هند، با او همراه بود، ولی در سال بعد، ادعای استقلال نمود. چندان‌که لشکر احمدشاه را بشکست، ولی در جنگ دیگری که در نزدیکی مستنگ واقع شد، نصیر تسلیم شد و شرایط احمدشاه را، که از جمله اطاعت خود و وارثینش از حاکمان قندهار، و شرکت در جنگ‌ها با لشکر شش هزار نفری بود، پذیرفت.

بنابر همین معاهده (۱۷۵۸م) لشکرخان کلات در جنگ‌های سال‌های ۱۷۶۱ م و ۱۷۶۲م، احمدشاه را همراهی کرد، و در ازای آن زمین‌هایی در «ارند» و «داجل» به نصیرخان داد. علاوه بر این، احمدشاه مقام «بیگلربیگی بلوچستان» (بیگ بیگان) را نیز

به نصیرخان تفویض کرد. گویا پس از آن که نادرشاه، این سرزمین را بلوچستان نامید، این اولین بار بود که مقامی در سطح کل منطقه به رسمیت شناخته شد. با آن که اراضی در مکران غربی، سراوان و بمپور (هر سه واقع در بلوچستان غربی) به دست نصیرخان افتاد، خانان بلوچستان غربی به طور مستقل حکومت می‌کردند.

۲-۸- پایان کار خاندان کلهوره

میران تالپوری سند: پیش از این، جریان حرکت و سکونت قبایل بلوچ در نواحی سند غربی را بیان کردیم؛ قبایل بزرگ رند، چندیا، بلیدی، جت‌ها، دومبکی، کهوسه، تالپور و لغاری از این جمله بودند. قبیله‌ی تالپور در سالیان ۱۷۸٦م تا ۱۸٤۳م بر سند غربی حکومت می‌کرد؛ اما قبایل هندی سماتی اکثریت اهالی سند غربی را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این‌ها، عرب‌ها، پشتون‌ها، براهویی‌ها و دیگران نیز در این‌جا زندگی می‌کنند. در اواخر قرن هجده، تالپورها، حکومت کلهورهای سند را که در ۱۷۰۱م تأسیس شده بود، به زیر کشاندند و خود در پایتخت آنان- شهر لرکانه- جابجا شدند. حاکم کلهوری سند (عبدالنبی کلهوره) به تیمورشاه پناه برد و به کمک او بار دیگر به قدرت رسید؛ ولی در سال ۱۷۸۳م باز از رهبر تالپور- نواب فتح علی- شکست خورد و در جنگ سنگین سال ۱۷۸٦م، قوای مشترک کلهور و افغان از فتح علی شکست خوردد، و در نتیجه «خانی لرکانه» مستقر شد. تیمورشاه نیز در برابر پرداخت پول سالیانه، فتح علی را به عنوان حاکم سند پذیرفت. فتح علی، اداره‌ی سند را میان برادران خویش تقسیم کرد، و به زودی پس از مرگ او، برادران و اخلافش، از دادن باج به کابل سر باز زدند. اداره‌ی ظالمانه‌ی برادران فتح علی، زمین‌داران سند را به فرار به هندوستان و قلمرو تحت سلطه‌ی حکمرانان سدوزایی، مجبور کرد. در عهد حاکمیت تالپوری‌ها، سنت غلامی احیا شد و رسمیت یافت؛ محافظین شخصی حاکم سند، غلامان وفادار او بودند. به علت فرار دهقانان، عواید حاکمان سند تقلیل یافت، در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م، مقدار عواید سند ۳,۵ میلیون روپیه بود که ۲/۳ آن را برادر کلان (میرغلام علی خان)، و ۱/۳ آن را دو برادر کوچک می‌گرفتند.

در دوران حاکمیت میرغلام علی خان، مناطق عمرکوت (در شرق حیدرآباد)، سواحل سند(بکر)، وادیِ آباد شکارپور، و بالاخره بندر مهم کراچی- که خان کلات،

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

از حاکمان کلهور گرفته بود- واپس گرفته شد.

۳- نماینده انگلیس در سند

نخستین نماینده‌ی کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۰۱م به دربار حاکمان تالپوری فرستاده شد؛ مقام این نماینده در سال ۱۸۰۹م به درجه‌ی «نماینده‌ی سیاسی» ارتقا یافت. این زمان اوج اقتدار ناپلئون در اروپا بود؛ خبر حمله‌ی او به هند، حاکمان انگلیس را به واهمه انداخته بود؛ ازین‌رو ضمن موافقت‌نامه‌ای که میان نماینده‌ی کمپانی و حاکمان سند امضا شد، این نکته نیز گنجانیده شد که تالپوریان اجازه نمی‌دهند که نمایندگان فرانسوی به قلمرو آنان وارد شوند. به همین منوال، در سال‌های ۱۸۳۱-۱۸۳۲م براساس قراردادی میان امیران سند و الکساندر برنس مشهور، کشتی‌های انگلیسی برای رفت‌وآمد در رودخانه‌ی سند برای دادوستد تجارتی، اجازه یافتند. مناسبات دوستانه میان کمپانی هند شرقی و امرای سند تا ۱۸۳۸م (یعنی تا سالی که علی‌رغم مخالفت امرا، کمپانی هند شرقی نماینده‌ی سیاسی به حیدرآباد فرستاد) برقرار بود. از این پس جای روابط نیک را جنگ‌های مداوم میان آنان گرفت، تا این که در سال ۱۸٤۳م، سند رسماً جزو قلمرو حاکمیت هند بریتانوی شد و به سلطه‌ی ۵۷ ساله‌ی بلوچ‌های تالپور بر سند پایان داد.

قابل تذکر است که در قلمرو سند جنوبی، در منطقه‌ی دیره‌ی غازی خان، شاخه‌ی شیرانی قبیله‌ی دودایی، تقریباً دو قرن سمت نوابی داشتند. به این ترتیب می‌خواهیم بگوییم که بلوچ‌ها نقش سیاسی مهمی در این ناحیه‌ی سند نیز ایفا کرده‌اند.

۴- اهمیت خان‌نشین کلات

اما در میان حکومت‌های فیودالی چندگانه‌ی بلوچی- براهویی، خان‌نشین کلات، مهم و قابل اعتنا است؛ زیرا، اول اینکه این خان‌نشین قلمرو وسیعی را در اختیار داشت؛ دوم، بیشتر از سایرین عمر کرد؛ و سوم این که با توشیح قوانین و مقرراتی مشخص، معرف یک اداره‌ی فیودالی بود. نصیرخان اول توانست صلاحیت‌های خان‌های قبایل شامل در اتحادیه یا کنفدریشن براهویی- بلوچی کلات را مشخص کند. سران قبایل صلاحیت داشتند که بخشی از عواید محصولات طبیعی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

و مال‌داری قبایل را به خود اختصاص دهند؛ همین طور صلاحیت حل منازعات میان قبایل، تشکیل محاکم و تعیین مجازات را داشتند. آنان حق داشتند گروه‌های مسلح داشته باشند، در حالی که خود خان کلات (بیگلربیگی) صلاحیت اعلان جنگ، و امضای پیمان صلح را داشت؛ و نیز سمت قاضی‌القضات را دارا بود. او برای تعمیل صلاحیت‌های خود، یک قطعه‌ی هشتصد نفری متشکل از پشتون‌های سواره داشت.

از عواید سالانه‌ای که سرداران به دست می‌آوردند، علاوه بر آنچه به حکومت فیودالی یا خان‌نشین کلات می‌پرداختند، قسمتی را صرف فعال نگهداری مهمان‌خانه می‌کردند. وجود مهمان‌خانه نظر به وضعیت منطقه، امر حتمی بود تا شرایط مناسب برای اعاشه و شب‌باش مسافرین فراهم شود. از این بابت سردارانی که خود را «خدمتگار پرگه» می‌خواندند، آهسته آهسته، فئودال‌های حاکم بر منطقه شدند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در اواسط قرن نزده، با آغاز جریان استعمار در بلوچستان، در محور خان‌نشین کلات، پروسه‌ی تأسیس مناسبات فیودالی شکل می‌گرفت. مخصوصاً خان‌های کلات کوشیدند تا برای استحکام موقعیت خویش میان قبایل براهویی، پروسه‌ی اسکان آنان را تقویت کنند، املاک سایر اقوام، مخصوصاً املاک تاجیک‌ها و جت‌ها را به قبایل براهویی و بلوچ توزیع کردند. در اواخر قرن ۱۸م، نصیرخان، منطقه‌ی خاران را به قلمرو خویش افزود؛ اما نتوانست آن را نگه دارد. حاکم خاران به نام عباس خان، با پرداخت نامنظم برخی از عواید خویش به خان کلات، اداره‌ی مستقل خاران را به دست داشت. به علت بُعد مسافت، حاکمان خاران، استقلال خویش را از تهران، کابل و کلات حفظ توانستند. به علاوه به علت قرار داشتن خاران بر سر راه تجارتی ایران با هندوستان، شاهان ایران نه تنها از گرفتن عواید آنان چشم پوشیدند، بلکه برای تأمین امنیت راه، مبلغی به آنان می‌پرداختند.

در همان آوان، نصیرخان ریاست لیس‌بیله را نیز متصرف شد. در آن زمان، این ریاست ۱۵۰ روستا داشت که در آن‌ها دهقانان و ماهی‌گیران می‌زیستند. حاکمان لیس‌بیله که «جامان» خوانده می‌شدند، به پرداخت نیمی از عواید خود به عنوان باج، به خان کلات مکلف بودند.

حین سیطره‌ی انگلیس بر بلوچستان، حدود قلمرو این خان‌نشین شامل مناطق ذیل بود: شالکوت (شامل کویته)، مستنگ، سراوان، جالوان، کچ گنداوه، مکران و

ریاست لیس‌بیله. خاران و خان‌نشین دنیرک- در ساحه‌ی بلوچستان غربی - شامل قلمرو خان قلات نبودند، ولی به خان کلات باج می‌پرداختند.

منطقه‌ی ارند و داجل و بندر مهم کراچی، در این دوره جزو کلات نبود؛ زیرا- چنان‌که پیش از این گفتیم- این مناطق را حاکمان تالپوری سند تصرف کرده بودند.

تشکیلات اداری و سیاسی خان‌نشین کلات چنین بود: (به غیر از آن مشاورانی که به طور میراثی از سران قبایل براهویی جالوان و سراوان تعیین می‌شدند) ۱. وزیر که امور روزمره‌ی خان را پیش می‌برد، از میان سران مؤثر براهویی انتخاب می‌شد؛ ۲. سپه‌سالار که از میان افاغنه (پشتون‌ها) انتخاب می‌شد؛ ۳. خزانه‌دار یا صندوق‌دار بخش عمده‌ی مأمورینی که مسئولیت جمع‌آوری عواید را داشتند، از میان تاجیک‌ها انتخاب می‌شدند؛ زیرا زبان رسمی و اداری خان‌نشین کلات، فارسی- دری بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

به علت موقعیت کلات بر شاهراه تجارت خراسان به هندوستان، تجارت بسیار انکشاف کرد؛ چنان‌که میان سال‌های ۱۸٤۲م تا ۱۸٦۱م، عواید تجارتی صد برابر افزایش داشت.

خان‌نشین قلات نتوانست برخی از قبایل بزرگ بلوچ چون بگتی، مری و دیگران را به انقیاد درآورد؛ سرداران آن قبایل به طور مستقل عواید زمین‌داران و کوچیان را جمع‌آوری می‌کردند. اختلاف میان سران قبایل با همدیگر، و با خان قلات، به انگلیس‌ها در اشغال بلوچستان. کمک می‌کرد.

۵- سازمان‌های اداری- سیاسی بلوچ

خان قلات	دوره‌ی تاریخی
میراحمد اول (نام خانواده‌گی شاهی خود را از قمبرانی به احمدزایی تبدیل کرد)	۱٦۰٦-۱٦۹۵م
میرمحراب خان	۱٦۹۵-۱٦۹۷م
حمدزایی بلوچ (امیرالامرا)	۱٦۹۷-۱۷۱٤م
میراحمد دوم (احمدزایی بلوچ)	۱۷۱٤-۱۷۱٦م
میرعبدالله (احمدزایی بلوچ)	۱۷۱٦-۱۷۳۱م
میر محبت(احمدزایی بلوچ بیگلربیگی)	۱۷۳۱-۱۷٤۹م

میرمحمدنصیرخان اول(پسر میرعبدالله) احمدزایی بلوچ (نوری، غازی، والی بزرگ)	۱۷۴۹-۱۷۹۴م
میرمحمودخان اول (احمدزایی بلوچ)	۱۷۹۴-۱۸۱۷م
محراب‌خان دوم (احمدزایی بلوچ)	۱۸۱۷-۱۸۳۹م(۱۳ نوامبر)
شاهنوازخان (احمدزایی بلوچ)	۱۸۳۹-۱۸۴۱م
نصیرخان دوم احمد زایی بلوچ(پسر نصیرخان اول)	۱۸۴۱-۱۸۵۷م
میرخدادادخان (دوره‌ی اول- در دو دوره‌ی او هفت شورش بزرگ و یک تعداد شورش‌های کوچک رونما شد)	۱۸۵۷-۱۸۶۳م(مارچ)
میرشیردل‌خان احمدزایی بلوچ(غاصب تخت)	۱۸۶۳م(مارچ)-۱۸۶۴(می)
میرخدادادخان احمدزایی بلوچ(دور دوم)	۱۸۶۴-۱۸۹۳م(اگست)
میرمحمودخان دوم احمدزایی بلوچ	۱۸۹۳-۱۹۳۱م
میرمحمداعظم جان خان احمدزایی بلوچ	۱۹۳۱م(سپتامبر)- ۱۹۳۳(نوامبر)
میراحمدیارخان بار اول	۱۹۳۳-۱۹۵۵م
خان تحت‌الحمایه میراحمدیارخان احمدزایی بلوچ(باردوم، دوره‌ی ششم)	۱۹۵۵(مارچ)- ۱۹۵۵م(مارچ ۳۰
جان خان اعظم (والی قلات) میرآغا سلیمان جان، خان اعظم (والی قلات)	۱۹۵۸-۱۹۷۹(۲۰جون)م ۱۹۷۹-۱۹۹۸م ۱۹۹۸م تا اکنون

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

جدول نام بخش‌ها (ولسوالی‌ها)، مساحت، نفوس

شماره	بخش	مرکز	مساحت به کیلومتر	نفوس/سال ۱۹۹۸میلادی
۱	خاران	خاران	29,510	118,173
۲	بارخان	بارخان	3,514	103,545
۳	بولان	دهدار	7,499	288,056
٤	چاگی	چاگی	44,748	300,000
٥	دیره‌ی بگتی	دیره‌ی بگتی	10,160	181,310
٦	گوادر	گوادر	12,637	185,498

۷	حارفای		4,096	140,000
۸	جعفرآباد	جعفرآباد	2,445	432,817
۹	جهل مگسی	جهل مگسی	3,615	109,341
۱۰	کلات	کلات	6,622	237,834
۱۱	کیچ (تربت)	کیچ	22,539	413,204
۱۲	خاران	خاران	8958	1,32500
۱۳	کوهلو	کوهلو	7,610	99,846
۱٤	قصدار	قصدار	35,380	417,466
۱۵	قلعه‌ی عبدالله	چمن	3,293	370,269
۱٦	قلعه‌ی سیف‌الله	قلعه‌ی سیف‌الله	6,831	193,553
۱۷	لاس‌بیله	بیله	15,153	312,695
۱۸	لورالایی	لورالایی	9,830	295,555
۱۹	مستنگ	مستنگ	5,896	179,784
۲۰	موسی‌خیل	موسی‌خیل	5,728	134,056
۲۱	نصیرآباد	نصیرآباد	3,387	245,894
۲۲	نوشکی	نوشکی	5,797	137,500
۲۳	پنجگور	پنجگور	16,891	234,051
۲٤	پشین	پشین	7,819	367,183
۲۵	کویته	کویته	2,653	744,802
۲٦	شیرانی	شیرانی		
۲۷	سیبی	سیبی	7,796	180,398
۲۸	واشوک	واشوک	22,510	118,171
۲۹	ژوب	ژوب	20,297	275,142
۳۰	زیارت	زیارت	1,489	33,340

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

VI

استعمار
(بریتانیا و روند اشغال بلوچستان)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱- ابتدای حضور انگلیس در قلمرو گورکانی

اوایل ورود انگلیس‌ها به هند را حوالی سده‌های ۱٦م و ۱۷م گفته‌اند؛ اما تا اواسط قرن ۱۸م، حضور انگلیس در هند، حضور تجارتی بود. از اواسط این قرن، الحاق مناطق و ولایات مختلف هند به ملکیت «اداره‌ی کمپانی هند شرقی» درآمد. جای حکومت گورکانی و حاکمیت‌های محلی در سراسر آن منطقه، یکی پس از دیگری، کمپانی هند شرقی نشست. در سال ۱۷٦۵م، ولایات بنگال، بیهار و اوریسه از قلمرو شاه عالم- حکمران گورکانی هند- جدا شد و به اداره‌ی کمپانی هند شرقی پیوست.

در سال ۱۷۹۹م(بعد از مرگ تیپو سلطان) میسور به دست انگلیس‌ها افتاد، بخش‌های جنوب شرق هند جزو امپراتوری بریتانیا شده بود. طی جنگ‌های ۱۸۰۳م و ۱۸۰۵م ریاست‌ها یا ایالت‌های مرهته‌نشین، از سیطره‌ی حکومت دهلی بیرون شد؛ در بخش شمال غرب، تنها سند و پنجاب خارج از اداره‌ی انگلیس باقی ماند. در این دوره که از اواسط سلطنت احمدشاه درانی یعنی سال ۱۷٦۵م آغاز می‌شد، فقط در دوره‌یِ خود او است که مستملکات هند غربی بازماند و از نادر به احمدشاه ابدالی، از قندهار و کابل اداره می‌شد؛ بسیار به زودی اقتدار تیمورشاه و فرزندانش بر پنجاب و سند، از کف اختیارشان بیرون شد: در پنجاب رنجیت‌سنگه، در سند خاندان تالپور یا میران بلوچی سند، در بلوچستان نصیرخان او خان قلات و بالاخره در کشمیر، آزاد خان و اخلافش.

۲- گسترش استعمار در بلوچستان

با این مقدمه‌ی کوتاه در چگونگی «ورود استعمار» به شبه‌قاره، به گسترش آن در بلوچستان- موضوع این کتاب - برمی‌گردیم. پس از ورود به بلوچستان نخستین اقدام نظامی در قلمرو خانواده‌ی سدوزایی که در معاهدات «قلمرو شاه» خوانده می‌شود، روی داد. این بخش جزو تاریخ سیاسی افغانستان است؛ اگر این نکته را ندانیم، هرگز چگونگی تغییرات و تحولات بعدی را که به تشکیل کشور افغانستان، سپس تجزیه‌ی هندوستان و تشکیل کشور پاکستان انجامید را نخواهیم دانست. انگلیس‌ها قبل از پایان اشغال پنجاب و سند، به فکر حمله به افغانستان و ایران افتادند و مناطق بلوچستان شمالی را موقعیتی برتر و استراتیژیک برای این هدف می‌دانستند، و از این طریق، راه دست‌یابی به آسیای میانه را آسان تشخیص دادند. پیش از این استحکاماتی غرض تأمین امنیت راه‌های آبی تجارتی، در سواحل خلیج‌فارس ایجاد شده بود. علاوه بر آن، در قرن ۱۸م معاهده‌ای برای تسهیلات رفت‌وآمد تاجران انگلیس به ایران و سواحل آن، با شاه ایران امضا شده بود. براساس این معاهده که در سال ۱۸۱٤م میان انگلیس و ایران امضا شد (و در واقع علیه روسیه بود)، استحکامات نظامی انگلیس در سواحل خلیج، بیش از پیش شد. معاهده‌ی ۱۸۲۰م با عمان، موقعیت انگلیس را در آب‌های خلیج و بحیره‌ی عمان، سواحل مکران و بلوچستان مستحکم ساخت، و در واقع این مناطق جزو قلمرو بریتانیا شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیش از این به غرض جلوگیری از اتحاد فرانسه- ایران، کمپانی هند شرقی، الفنستن معروف را به دربار شاه‌شجاع فرستاد (۱۸۰۹م) و نخستین معاهده میان دو طرف امضا شد. مفاد این معاهده تا سال ۱۸۳۸م عملی نشد، اما این معاهده به مثابه‌ی دستورالعمل و استراتژی اقدامات بعدی هند بریتانوی تلقی می‌شود؛ چون پس از این، برنامه‌ی اشغال پنجاب و افغانستان آغاز شد. به همین منظور راه‌های عبور از پنجاب و بلوچستان تحت مراقبت قرار گرفت و تدابیر لازم امنیتی و لوژستیکی به عمل آمد؛ به همین منظور جاسوسانی به سند و بلوچستان- مخصوصاً به قلمرو نصیرخان- فرستاده شد. از آن جمله در سال ۱۸۳۱م، الکساندر برنس را برای امضای معاهده با حاکم پنجاب (رنجیت سنگ‌ﻫ) به مقر حکمران سکهـ در لاهور فرستاد. برنس با

اجرای این مأموریت، به مذاکرات مقدماتی با حاکمان سند و بلوچستان پرداخت، تا کشتی‌های انگلیس بتوانند آزادانه در مجرای سند سفلی رفت‌وآمد کنند. لارد اویلیم بنتینگ، معاهده‌ی نهایی را در سال ۱۸۳۲م امضا کرد. به همین ترتیب، سفرایی به حیدرآباد، شکارپور، خیرپور و کلات فرستادند. سفیر کمپانی به کلات، سرجوخه «لیچ»، نتوانست موافقت محراب خان را برای همکاری در لشکرکشی به افغانستان جلب کند (۱۸۳۸م). در سال بعد یعنی در سال ۱۸۳۹م برنس توانست در برابر تأمین مصونیت قلمرو محراب خان، حمایت او را جلب کند.[۱۱] مطابق این معاهده، انگلیس سالانه مبلغ ۱۵۰,۰۰۰ روپیه به خان می‌پرداخت، و در مقابل آن عساکر انگلیس حق عبور از قلمرو خان را داشتند، و خان، امنیت راه‌ها را تضمین و، مواد غذایی را برای تغذیه‌ی لشکر انگلیس تهیه می‌کرد. با این حال، تجزیه‌ی خان‌نشین کلات از برنامه‌های انگلیس بود.

لشکر انگلیس با امنیت تمام از قلمرو محراب‌خان به صوب افغانستان عبور کرد، معهذا در بازگشت به بهانه‌ی دستبرد محراب‌خان در متن قرارداد (میان برنس و محراب خان)، و اهانت محراب‌خان به بریتانیای کبیر، در اکتبر سال ۱۸۳۹م لشکر انگلیس، شهر قلات را تسخیر و چپاول کرد، و محراب‌خان و تعدادی زیادی از اهالی بومی را کشت. «داود محمد» مشاور نزدیک خان که با معاهده مخالف بود (او بود که مأموریت لیچ را به ناکامی کشاند) اعدام شد. پسر محراب‌خان، میرنصیرخان، به کوه‌ها گریخت؛ جانشین محراب‌خان، جوانی چهارده ساله به نام شهنوازخان، پسر محبت‌خان بود و انگلیس‌ها به رغم مخالفت اهالی، او را بر تخت نشاندند؛ ولی در سال ۱۸٤۰م نصیرخان جای او را گرفت. در حالی که نماینده‌ی سیاسی انگلیس در قلات کشته شده بود، انگلیس حکومت نصیرخان را به رسمیت شناخت، و پس از مذاکرات طولانی میان لارد اکلید (نایب‌الحکومه‌ی هند) و میرنصیرخان، مقرر شد که نواحی مستنگ و کچ دوباره به قلمرو نصیرخان افزوده شود. در مقابل نصیرخان پذیرفت که: مطیع کابل(که اینک شاه شجاع از جانب هند بریتانوی حاکم آن بود) باشد؛ حین ضرورت، جلوی جابجا شدن عساکر انگلیس را نگیرد؛ بدون اجازه‌ی

---

۱۱. به پیوست (٤) نخستین معاهده میان خان قلات و دولت هند بریتانوی (معاهده‌ی ۱۸۳۹م) دیده شود.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

دولت انگلیس با هیچ کشوری معاهده امضا نکند؛ در صورتی که شهنوازخان در قلمرو بریتانیا زندگی می‌کند، به او حق تقاعد بدهد، اگر در قلات زندگی می‌کند زمین در اختیارش گذاشته شود.

۳- اشغال سند توسط انگلیس

با ختم جنگ اول انگلیس با افغانستان، انگلیس‌ها به فکر اشغال آن ایالات هند برآمدند که در همسایگی افغانستان قرار داشت. سند نخستین هدفِ پیش رویِ آنان بود؛ در ۱۸۴۳م در نزدیکی میرپور، جنگ شد، لشکر انگلیس اردوی ملی امیر میرمحمد تالپوری را درهم شکست و شهر را به یغما برد، و قلعه‌ی مستحکم عمرکوت را محاصره کرد. امیران بلوچی سند، شرایط انگلیس را پذیرفتند، ولی اهالی- مخصوصاً اردوی ملی- علیه هر دو، برخاستند. حاکمان به جای همسویی با مردم و اردو، برای فرونشاندن خشم مردم کوشیدند. قلعه‌ی عمر کوت، علی‌رغم مقاومت نگهبانان آن، به دست انگلیس افتاد. با سقوط این قلعه، بخش عظیمی از قلمرو سند به متصرفات بریتانیا پیوست. حاکمان بلوچی سند، به اجبار، مبلغ ۵۰۰ هزار پوند سترلینگ را به عنوان تاوان جنگ پرداختند. از این مقدار، نایب‌الحکومه‌ی انگلیسی هند، مبلغ ۷۰ هزار پوند را به عنوان سهم خویش برداشت.

در ماه دسامبر ۱۸۴۸م حکومت پنجاب، به انگلیس‌ها تسلیم شد؛ این در حالی بود که پس از مرگ رنجت سنگ، جنگ پایان‌ناپذیر خانوادگی میان بازماندگانش ادامه داشت. انگلیس‌ها فقط در ماه مارچ ۱۸۴۹ م، بر تمام قلمروی سک‌ها، مسلط شدند.

در نتیجه‌یِ تسخیر سند و پنجاب و اشغال سرتاسر هند، انگلیس‌ها خود را به مرزهای شرقی و جنوب شرقی افغانستان، نزدیک‌تر کردند؛ به علاوه این امکانات را به دست آوردند که با استفاده از قلمرو خان قلات، برنامه‌های اشغالگرانه‌ی خود را به سوی بازمانده‌ی قلمرو بیرون‌شده از دست خانواده‌یِ سدوزایی، یعنی افغانستان دنبال کنند.

در کنار بحث درباره برنامه‌های توسعه‌طلبانه‌ی انگلیس‌ها در بلوچستان شرقی،

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سخن درباره وضعیت و شرایط حاکم در بلوچستان غربی،[۱۲] ضروری است.

۴- مسئلهیِ بلوچستان برای قاجاریه

در پایان جنگ قاجاریه با افغانستان، یعنی در نیمه‌ی اول دهه‌ی ٦٠ قرن نزدهم، با وجودِ توطئه و دسیسه‌های انگلیس در قلات، و دعوای استقلال سرداران قبایل بلوچ، محمدشاه قاجار در اندیشه تحکیم سلطه بیش از پیش بر بخش غربی بلوچستان بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سرداران بلوچستان غربی، خویشتن را حاکمان مستقل می‌انگاشتند، و حاکمیت کسی را نمی‌پذیرفتند؛ به علت همین سرکشی‌ها، ارتش ایران در سال ۱۸٤۹م از کرمان به جنوب شرق به حرکت افتاد و در گام نخست بمپور را به تصرف در آورد. بمپور شهر مهم بلوچستان غربی شمرده می‌شد. با آن که در این شهر، سازمان اداری در سطح ولایت تأسیس شد، والی آن مکلف به فرمانبری از والی کرمان بود. ارتش ایران در سال ۱۸۵۷م، سیستان را - که به طوری جدی میدان فعالیت استخباراتی انگلیس قرار گرفته بود- زیر سیطره درآورد؛ اما به محض برگشت قوای ایران، حاکمیت دولت آن کشور بر بمپور محدود ماند؛ حتا «جلگه‌ی کلاگان»، در مجاورت بمپور، و در ظاهراً از توابع کرمان، به دست سرداران بلوچ، اداره می‌شد.

زرودنی، می‌نویسد: «مردم کلاگان - با آن که این منطقه تابع پارس است - از حکومت پارس فرمان نمی‌برد؛ نه باج می‌دهد و نه سایر مکلفیت‌های شهروندی را ادا می‌نماید».

نه تنها بلوچ‌های ساکن سواحل خلیج فارس، حتا ساکنان مناطق مرکزی و شرقی بلوچستان غربی، از اوامر دولت پارس سر می‌پیچیدند.

با استقرار حاکمیت دولت ایران در بمپور، و احداث واحدی اداری به نام ولایت در آنجا، مناسبات کشاورزی که به اشکالی که در سایر نواحی ایران وجود داشت، در این منطقه نیز ترویج شد. مناسبات کشاورزی رایج در سیستان و کرمان بیش از جاهای دیگر بر بلوچستان اثرگذار بود.

---

۱۲. تفصیل این بحث را در فصلِ «نگاهِ ایرانی به بلوچستان» می‌خوانیم.

آن بخش از زمین‌های قابل زرع بمپور که مربوط به دولت بود و ملکیت خزانه به حساب می‌آمد، به این شرط به دهاقین بلوچی به اجاره سپرده می‌شد که کار و تخم را خود تدارک کنند. دهقانان به این شرط تن در می‌دادند که مطابق مقررات آن زمان، از جمله‌ی حاصلات جمع‌آوری شده، یک چهارم را به نام «حق پادشاه» به خزانه تحویل دهند؛ ولی حاکمان محلی دو سوم حاصلات آن‌ها را تصاحب می‌کردند. بعدها مقررات پنج پاوی یا پنج یک وضع شد، دولت زمین‌های مربوط خزانه را، به دهقانان بلوچی مطابق سیستم جدید به اجاره می‌داد که در آن حاصلات جمع شده، بر مبنای عناصر اصلی تولید یعنی زمین، تخم، و وسایل کار و کارگر به اجاره داده می‌شد. یعنی به این اعتبار که کدام عنصر از عناصر پنج‌گانه‌ی فوق به دولت، و کدام‌ها به اجاره‌دار تعلق داشتند، حاصلات جمع‌آوری شده بخش‌بخش می‌شد. بدین‌گونه که هرگاه مالک زمین، علاوه بر زمین و آب، تخم و وسایل کار را نیز تهیه می‌کرد، چهار پنجم حاصلات را صاحب می‌شد.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

مالکان زمین، در عین حال صاحبان شبکه‌های وسیع آب‌رسانی نیز بودند، که بدین‌گونه از تمام اعضای قبیله، عواید را به نام «حق آب» اخذ می‌کردند. روشن است که کشاورزان از آب «به اعتبار موقف اجتماعی شخص» بهره می‌گرفتند.

در بلوچستان غربی، نظام فئودالی، در حالی رو به رشد و توسعه گذاشته بود که در کنار آن بقایای نظام قبیلوی نیز حفظ می‌شد. همین گونه، دورافتادگی بلوچستان از مرکز، شرایط نامساعد طبیعی و اقلیمی آن سرزمین، و انزوای دوامدار از چرخه‌ی اقتصادی، مجموعاً تأثیر منفی در استقلالِ کسب و زراعت داشت، که البته در ممانعت و جلوگیری از رشد و پیشرفت جامعه‌ی بلوچ نیز اثرگذار بود.

جنگ اول افغان – انگلیس، این حقیقت را به انگلیس‌ها آموخت که سرزمین بلوچستان – مخصوصاً نواحی شمال آن – در جنگ علیه افغانستان از اهمیت بسیاری برخوردار است. فرماندهی عالی نظامی انگلیس در هند، قبل از هر چیز، بلوچستان را به مثابه‌ی تخته‌ی خیز و پایگاه مهم نظامی برای پیشروی به آسیای میانه ارزیابی کرد.

در همان زمان روزنامه‌ی Times of India نوشت: «بلوچستان در جنگ علیه کندهار، سیستان و پارس جنوبی، به عنوان یک پایگاه بسیار نزدیک، باید بهره‌برداری شود. به همین منظور بود که در سال ۱۸۴۷م، در جاکوب‌آباد- در مرز بلوچستان –

قلعه‌یِ مشهور جاکوب‌آباد احداث شد؛ از همین قلعه بود که بعداً انگلیس‌ها حمله علیه قلات را تدارک دیدند.

بلوچستان برای انگلیس‌ها اهمیت پیدا کرد، زیرا راه زمینی از هندوستان به بنادر بحیره‌یِ عرب و بنادر خلیج فارس، و همین طور راه ورود به ایران شرقی و ترکمنستان، از خاک بلوچستان می‌گذشت. اموال صنعتی انگلیس، از راه تجارتی بلوچستان به ایران شرقی و آسیای میانه می‌رسید.

کاملاً روشن است که در اواسط قرن نوزدهم، بازارهای هند، چندان از محصولات صنعتی انگلیس مشبوع بود که راه‌های موجود، مطابق انکشاف جدید تجارت، از طریق سند و پنجاب، به بخارا، افغانستان و بلوچستان و از این جا از یک طرف به جانب آسیای مرکزی، از طرف دیگر به پارس، ظرفیت حمل و نقل آن محصولات را نداشتند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در کشورهای آسیای مرکزی، توسعه‌طلبی کاپیتالیزم اقتصادی انگلیس- که به طور مکرر باعث بحران تجارتی- صنعتی در آن جا شد- حتا در پیمان‌های منطقوی، چون پیمان انگلیس با خان قلات، نیز انعکاس یافته است.

تقریباً در تمام این معاهدات، تسهیلات و امتیازاتی یادآوری شده که برای بازرگانان انگلیسی، در قلمرو خان قلات، در نظر گرفته شده بود. آنچه به پیمان‌های سیاسی انگلیس- قلات ارتباط می‌گیرد، لازم است در آن باره سخن بگوییم. پیش از همه معاهده‌های سال‌های ۱۸۳۹م و۱۸٤۱م است که میان الکساندر برنس و محراب‌خان به نام «معاهده‌ی دوستی» امضا شد که برخی از موارد آن، ارزش خود را در نیمه‌یِ دوم قرن نوزدهم از دست داد.[۱۳]

وضعیتی که پس از شکست انگلیس در جنگ اول با افغان‌ها پیش آمد،[۱٤] ایجاب می‌کرد که برای حفظ منافع انگلیس در بلوچستان، اهتمامات و تضمینات

---

۱۳. به پیوست‌های (٤) و (٥)، در آخر کتاب دیده شود.

۱٤. البته این شکست نه نظامی، بلکه سیاسی بود که به‌سبب قتل شاه شجاع، آنان را از داشتن متحد سیاسی محروم ساخت؛ در نتیجه مجبور شدند با کسانی کنار بیایند که مهم‌ترین عامل در مستأصل گردانیدن خانواده‌ی سدوزایی بودند. با آن‌که پس از آن نیز حدود چهل سال کم‌تر را در منازعه و جنگ با آنان گذرانیدند (از ۱۸٤۲ تا ۱۸۸۰م).

جدی‌تری به کار گرفته شود.

۵- تبدیل بلوچستان شرقی به پایگاه نظامی انگلیس

در سال‌های پنجاه قرن نوزدهم، در آن شرایطی که در اروپا و آسیای میانه، در اختلافات میان روسیه و انگلیس شدت گرفت، و باعث جنگ کریمیه شد. انگلیس‌ها بر آن شدند که اتحاد و روابطی نزدیک با امیر دوست محمد، پادشاه افغانستان، علیه ایران و روسیه به وجود آوردند. از آن جایی که انگلیس‌ها در اراده خود مبنی بر درآوردن افغانستان در زمره‌ی مستعمرات خویش، تغییر نیاوردند، بلافاصله پس از تسلط بر پنجاب و الحاق آن به حاکمیت دهلی یعنی بعد از انقلاب مشهور ۱۸۵۷م در دهلی، به تابع ساختن حاکمان و سردارانِ آن بخش از قبایل افغان و بلوچ اقدام کردند که با افغانستان هم‌مرز را موافقت‌نامه‌های لاهور و جمرود تعیین کرده بودند. سندیمن افسر انگلیس که در آن وقت مصروف رهبری عملیات در بلوچستان بود، می‌نویسد: «هرگاه ما این را مکلفیت خویش بدانیم که افغانستان را بخشی از قلمروی هند بریتانوی نگهداریم، مجبوریم که راه اساسی کابل- قندهار را بشناسیم، و هم آن دسته راه‌های بسیار مهم را مطالعه کنیم که از خاک بلوچستان می‌گذرد، و در آینده ارتش ما از آن‌ها عبور می‌کند».

نایب‌الحکومه‌ی انگلیسی هند، با این نظر سندیمن که باید به امور بلوچستان، اولویت داده شود، هم‌نظر بود؛ از این‌رو در سال ۱۸۵٤م در شهر مستونگ معاهده‌ی جدیدی را با نصیرخان دوم امضا کرد.[۱۵] بر مبنای این معاهده، انگلیس سالانه مبلغ پنجاه هزار پوند به نصیر خان واگذار می‌کرد، و در مقابل آن خان قلات (علاوه بر موادی که قبلاً با نصیرخان دوم توافق شده بود) متعهد شد که حتی در امور داخلی هم، عملیاتش بر مبنای مشوره‌ی انگلیس‌ها باشد؛ علاوتاً انگلیس‌ها اجازه‌ی اعمار قلعه‌های نظامی و احداث سرک‌ها در قلمرو نصیرخان را داشتند.

نفوذ و تسلط بریتانیا در میان خان‌های قلات و اشراف آنان بر مناطق جنوبی بلوچستان شرقی، کمک مهمی برای تأمین خط تلگراف اروپا- هند شمرده می‌شد. در

---

۱۵. به پیوست (٦) در آخر کتاب دیده شود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۸۶۲م معاهده‌ای در این ارتباط با میرخان دوم، حاکم لیس‌بیله امضا شد؛ وی از زیردستان خان قلات بود. در همین سال معاهده‌ی مشابه با میر فقیرمحمد (معاون‌خان قلات) برای تأمین خط تلگراف- از کلمیر تا گوادر- امضا شد.[۱۶] در سالیان بعد(۱۸۶۹م) میربگییان گچکی، حاکم مکران، متصدی امنیت خط تلگراف شد. در سال ۱۸۶۳م ضمیمه‌ای به معاهده‌ی میر فقیرمحمد به این مضمون امضا شد: «در قلمرو خانی قلات در هرجا، هر وقتی که ضرورت افتد» انگلیس حق دارد خط تلگراف بکشد.»[۱۷]

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

حمایت مالی انگلیس از خان‌های قلات، بسیاری از رهبران قبایل براهویی و بلوچ را ناراضی کرد، چندان که رهبران قبایل به دو دسته‌ی طرفدار و مخالف با انگلیس تقسیم شدند. سرداران بانفوذ مستونگ، تیر، پریگووار، پشی موند و پنجگور علیه دسته‌ی طرفدار انگلیس قرار گرفتند. سرداران تقاضا داشتند که ضمن استرداد املاک‌شان - که خدادادخان غصب کرده بود - معاش معینی که نصیرخان اول به آنان می‌داد، از سر گرفته شود. خدادادخان از اجرای این خواست‌ها سرباز زد، و خود خواست که با توسل به قوه‌ی قهریه‌ی انگلیس، آنان را سرکوب کند؛ اما حکومت انگلیس که رویارویی با سرداران را مخل امنیت منطقه- از جمله امنیت خط تلگراف- می‌دانست، کوشید طرفین را در جلسه‌ی تاریخی ۱۸۷۶م گرد هم آورد. در این گردهمایی خواست‌های سرداران پذیرفته شد، و در ازای آن سرداران متقاعد شدند که از خان قلات اطاعت کنند و حدود اعتبارات قانونی او را احترام گذارند. علاوه بر این، حکومت انگلیس غرض استمالت سرداران آزرده‌خاطر، متقبل شدند که مبلغی را میان آنان توزیع کند. با این حال رهبران قبایل مری و بگتی از انقیاد، سرباز زدند. اینان علی‌رغم وعده‌ی خان قلات در معاهده‌ی ۱۸۵٤م - که در برابر معاش معین، مانع ایجاد ناآرامی در سرحدات حکومت بریتانوی شوند - به تنهایی یا در کنار همدیگر، به سرحدات، حمله می‌کردند.

حکومت‌های هند بریتانوی طی سالیان ۱۸۵٤م تا اخیر ۱۸۷۵م، برای تأمین

---

۱۶. به نقشه‌ی شماره دوم صفحه ٤۲ مراجعه شود.

۱۷. به پیوست (۷) در آخر کتاب دیده شود.

نظم، شش بار هیأت تعزیری به نواحی قبایل بگتی و مری فرستاد. این امر، و حمایت سران قبایل براهویی و بلوچ از انگلیس‌ها، باعث شد که حاکمیت انگلیسی- بلوچستانی با مقاومت شدید مواجه نشود. در حالی که در ایالت شمال غرب، (صوبه‌ی سرحد) حالت طور دیگری بود. این تفاوت را به اختلاف اوضاع اقتصادی- اجتماعی دو مردم و دو منطقه مربوط می‌دانند. بلوچ‌ها بر نظام اجتماعی پراکنده‌ای نسبت به افغان‌ها وابسته بودند؛ قبایل متعدد بلوچ تابع خوانین جداگانه بودند؛ در حالی که هریک از افراد افغان عضو مساوی‌الحقوق قبیله‌ای بودند که صاحب جرگه و لشکر می‌بود.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

بلوچ‌ها نه تنها در قیام‌های عمومی هندیان در سالیان ۱۸۵۹-۱۸۷۵م شرکت نکردند، بلکه در سرکوب قیام دهلی، هزار سوار بلوچی، عساکر انگلیسی را همراهی می‌کرد. پس از حوادث سالیان ۱۸۵۷ و ۱۸۵۹م، انگلیس‌ها فکر اشغال مستقیم مناطق بلوچ‌نشین و پشتون‌نشین را کنار گذاشتند، و به جای آن «سیاست مرزهای بسته» را در پیش گرفتند. این سیاست، عمران قلعه‌های جنگی و احداث سرک در مناطق متذکره را قدغن می‌کرد؛ در مقابل با تحکیم سرحدات در دست داشته، در غرب منطقه‌ی سروان و در عقب آن‌ها به تطمیع و جلب خان‌های بلوچ و پشتون متوجه می‌شد. ملکه ویکتوریا پیام اطمینان‌بخشی به خان‌ها و سران قبایل صادر کرد. این کوشش‌ها باعث شد که خوانین منطقه، از جمله خدادادخان و اخلافش، دست از مخالفت با انگلیس بردارند، و همکار تمام عیار آنان شدند؛ زیرا حکومت انگلیس در ازای استقرار امنیت سرحدات به دست سران قبایل، حاکمیت فیودالی، حفظ املاک شخصی، و حق حکومت آن‌ها بر اتباع را تضمین می‌کرد.

۶- سیاست پیشروی انگلیس

با روی کار آمدن حزب محافظه‌کار، به رهبری دیزرائیلی در سال ۱۸۷٤م در بریتانیا، «سیاست پیشروی» دوباره جای سیاست مرزهای بسته را گرفت. پیشروی به سوی مرزهای افغانستان و ایران، تسخیر چترال در شمال و کلات در جنوب و حضور در تمام مرزهای شمال غرب هند، نمودار این سیاست بود.

سندیمن، نماینده‌ی نظامی انگلیس در قلات مستقر شد(۱۸۷۷م). انگلیس‌ها

برای تسخیر کامل بلوچستان، حمله‌ی احتمالی افغانان و ایرانیان به این سرزمین را بهانه ساختند، و در مناطق مختلف بلوچستان، مخصوصاً مناطق شمالی آن قطعات بزرگ نظامی را جابجا کردند و باز هم به بهانه‌ی ایجاد نظم و امنیت در مناطق همجوار هند، حضور نظامی خود در بلوچستان را جنبه‌ی قانونی بخشیدند. در واقع تهدیدها از جانب شمال افغانستان، از قلمرو روسیه‌ی تزاری در آسیای میانه، در این سال‌ها، روبه افزایش بود. فقط موافقت‌نامه‌ی ۱۸۷۷م برلین، وضعیت را به حالت عادی برگردانید و آن قبول افغانستان به‌حیث منطقه‌ی بی‌طرف میان متصرفات دو قدرت بزرگ بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در سال ۱۸۷٦م، لاردلیتین، نائب‌الحکومه‌ی انگلیسی هند، قرارداد جدیدی را با خدادادخان، در جکوب‌آباد، امضا کرد که زیر عنوان معاهده‌ی اتحاد هند و قلات، به تعهدات معاهده‌ی سال ۱۸۵٤م تأکید می‌کرد. حوایجِ خان از ۵۰ هزار به صد هزارپوند رسید، و ۲۵۰ هزار، برای تعمیرهای مواصلاتی بر آن افزوده شد.

در مقابل، انگلیس‌ها صلاحیت فیصله‌ی قاطع در منازعات سران قبایل را، از آن نماینده‌ی سیاسی خود- که در قلات مستقر بود- نمودند. صلاحیتی که پیش از این حق خان قلات بود. در ضمن، امتعه‌ی تجار انگلیسی که در قلمرو خان به فروش می‌رسید و یا از قلمرو خان عبور می‌کرد، از تادیه‌ی مالیه معاف بود. این نکته، تفاوت دیگر معاهده‌ی اخیر با معاهدات قبلی بود؛ در نتیجه‌ی معاهده‌ی جکوب‌آباد، صلاحیتِ خان فوق‌العاده تقلیل یافت و حاکمیت انگلیس بر بلوچستان تقویت شد و نماینده‌های سیاسی انگلیس، مالکان حقیقی بلوچستان شدند. سندیمن فوق‌الذکر اولین نماینده‌ی سیاسی انگلیس در قلات بود. قبل از حضور سندیمن، تخطی یکی از اعضای قبیله، یا تخطی یک شاخه، به دست سران قبایل حل و فصل می‌شد. به این نوع اداره «سیستم وساطت» می‌گفتند؛ اما سندیمن به جای آن، سیستم مسئولیت قبیله را جاگزین کرد که بر اساس آن، جرم یک عضو، جرم قبیله شمرده می‌شد. مراتبِ مجازات از این قرار بود: جریمه‌ی پولی، تاوان‌های کلان جنگی، منع کوچیدن به سمتی خاص، و افزایش مالیات بر چراگاه‌ها.

از سال ۱۸۸۵م نمایندگی سیاسی انگلیس به رهبری سندیمن، در کویته مستقر شد؛ زیرا در این‌جا یک قطعه‌ی نظامی به حمایت خان قلات جابه‌جا شده بود.

سندیمن اصول‌نامه‌ی معروف خود را تدوین و تعمیل کرد. بر اساس این اصول‌نامه فیصله‌های جرگه باید از نظر تأیید سندیمن می‌گذشت. در حالی که کنترل اعمال خان قلات به دوش او بود، تفتیش از اوضاع قبایل بلوچ و براهویی مناطق سراوان و جالوان را نیز عهده‌دار شد. قبایل سرکش و جنگجوی بگتی و مری از طریق سیبی و جکوب‌آباد اداره می‌شد.

تدابیر مذکور برای تحکیم امنیت در سرحدات بود. در دهه‌ی هشتاد قرن نزده، طبقه‌ی بانفوذ فیودال به وجود آمد، و افراد عادی بلوچ، تحت سیطره‌ی نفوذ خانان و سرداران درآمدند، و موفقیت دولت انگلیس برای انقیاد بلوچستان و الحاق آن به هند بریتانوی سرعت پیدا کرد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۷- سیاست خزنده‌ی ایران قاجاری

پیشروی آهسته ولی مداوم ایران به سوی مناطق مرکزی بلوچستان، انگلیس‌ها را واداشت تا مسأله‌ی تعیین سرحدات خان‌نشین قلات و ایران را پیش بکشند و هدف آنان الحاق بخش‌هایی از قلمرو بلوچستان ایران به کشور خان قلات بود. به اشاره‌ی انگلیس، خان قلات ادعای اتحاد هر دو بخش مکران را پیشنهاد کرد. این پیشنهاد تأیید نشد، ولی ایران را به انعطاف واداشت، تا از ادعای مالکیت بر تمام بلوچستان چشم بپوشد. با موافقت دولت ایران، هیأت سه‌جانبه‌ی انگلیس، ایران و قلات تعیین شد(۱۸۷۰م).[۱۸] و طی سالیان بعد، علامت‌گذاری سرحدات از گوادر (در ساحل خلیج فارس) تا شهر کوهک، به نام «خط مرزی ایران- بلوچستان» عملاً انجام شد. پس از اختلاف ایران و انگلیس، علامت‌گذاری تا ۱۸۹۱م معطل ماند؛ پس از آن هیأت ایران- انگلیس، کار علامت‌گذاری را از کوهک از راه جالک به سمت کوه ملک‌سیاه به انجام رسانید. گفته می‌شود رئیس هیأت انگلیسی به نام سرهنگ «ت. هولدیچ» توانست اعضای درجه دوم هیأت ایرانی را تطمیع کند، و مناطق حاصل‌خیز اطراف رودهای میرجاوه و ماشیکل را که اهالی آن‌ها بلوچان ایران بودند، به تصرفات

---

۱۸. معاهده‌ی ۱۸۷۰ انگلیس و ایران، پیوست (۱۵).

خان قلات بیفزاید (موافقت‌نامه ۱۸۹۶م).[۱۹] انگلیس میرجاوه را در سال ۱۹۰۵م، در ازای تأسیس پادگان نظامی در پادوک (سرحدات ایران- قلات) به ایران بازگرداند، اما ماشکیل کماکان در تصرف خان قلات باقی ماند. به قول سیویدون- لیندرچی، سیاح انگلیسی که در اوایل قرن بیست از منطقه دیدن کرده بود، در علامت‌گذاری هولدیچ، برخی از مناطق آباد عمداً کنار گذاشته شد تا موضوع منازعه میان افغان‌ها، پارسیان و بلوچ‌ها باشد.

در جنگ دوم افغان- انگلیس (سال ۱۸۷۹م)، علی‌رغم تقاضای مکرر شیرعلی‌خان، خدادادخان نه تنها با او همکاری نکرد، بلکه با تمام توان کوشید قبایل بلوچ را از همکاری با شیرعلی‌خان بازدارد. تنها میر آزادخان، خان خاران توانست در جنگ علیه انگلیس شرکت کند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۸- اهمیت معاهده با خداداد خان

در تحکیم موقعیت انگلیس در بلوچستان، بیش از همه، امضای معاهده‌ی ۱۸۸۳م با خدادادخان نقش داشت.[۲۰] طبق این معاهده استحکامات کویته و نواحی اطراف آن جزو متصرفات انگلیس به حساب می‌آمد. با این اقدامات زمینه‌ی احداث خط آهن از سوقور تا کویته (از راه سیبی) فراهم آمد. با تشکیل قطعات مسلح از افراد قبایل، علاوه بر تأمین حاکمیت بلوچستان بریتانوی، سرحدات جنوبی افغانستان و سرحدات شرقی ایران نیز به تصرف آنان درآمد. برخی از قطعاتی که با این مقاصد ساخته شد، این‌ها بودند: «خدمتکاران بلوچ» (در چاگی)، «قول اردوی سربازان ژوب»، «قول اردوی سربازان مکرانی و...» تأسیس این قطعات، این زمینه را فراهم آورد تا لشکر منظم انگلیس، در قرارگاه‌های کوچک تقسیم و پراکنده نشود؛ این وظیفه به ملیشه‌ها یا شبه‌نظامیان قبایلی سپرده شد، و قطعات منظم در پایگاه‌ها یا در گارنیزیون‌های بزرگ چون کویته، نوشکی، قلعه‌ی سندیمن (شهرک اپازایی) و سایر جاها مستقر شد. استقرار قوت‌های مهم انگلیسی در بلوچستان را دو علت بوده است:

---

۱۹. به پیوست (۱٤) دیده شود.

۲۰. به پیوست (۱۱) دیده شود.

نخست، مهار قبایل سرکش و غیر قابل اعتماد بلوچ، پشتون و براهویی؛ دوم، هنوز در دهه‌ی نود قرن نزدهم، انگلیس‌ها از پیشروی روسیه‌ی تزاری به سوی مرزهایِ شمال غربی افغانستان نگران بودند. تسخیر پنجده در سال‌هایِ ۱۸۹٤ و ۱۸۹۵م توسط روسیه، آنان را حساس کرده بود؛ از این لحاظ بلوچستان به عنوان یک پایگاه تسخیرناشدنیِ نظامی، استفاده می‌شد.

۹- راهکار تهدید و تطمیع

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در اواخر قرن نزدهم، فرایند یا پروسه‌ی الحاق بلوچستان به هند بریتانوی، ناتمام بود: به قول سیویدون لیندر، این عملیه به طور آهسته، ولی منظم به پیش می‌رفت. برای اشغال بخش‌های باقی‌مانده، راهکار تهدید و تطمیع روی دست گرفته شد. در سال ۱۸۸۳م معاهده‌ای میان حکومت هند بریتانوی و خان قلات امضا شد که بر مبنای آن کویته در مقابل سالانه بیست و پنج هزار روپیه به اجاره داده شد. خان قلات جمع‌آوری گمرک کاروان‌های تجارتی را که در طول وادی بولان (از سیبی به کویته و برعکس) رفت‌وآمد می‌کردند، سالانه مبلغ سی هزار روپیه به اجاره‌ی انگلیس‌ها داد.[۲۱] این امر باعث شد که حق اداره‌ی سیاسی و نظامی وادی راهبردی یا استراتیژیک بولان در اختیار انگلیس قرار گیرد. در ۱۸۹۳م خان قلات بخش‌های وسطی آن مناطقی را که برای گذراندن راه‌آهن موشگاف- بولان تعیین شده بود، رایگان به انگلیس‌ها سپرد، و در ۱۸۹۹م ساحه‌ی نوشکی را به مبلغ سالانه نُه هزار روپیه (برای مدت نامعلوم) به اجاره‌ی انگلیس داد. در ۱۹۰۳م خان قلات از حق استفاده از نصیرآباد و مستونگ، در برابر مبلغ ۱۱۷۵۰۰ روپیه صرف‌نظر کرد؛ زیرا قبل از این، کار احداث راه‌آهن نوشکی در همین منطقه شروع شده بود.[۲۲]

پس از امضای معاهده‌ی معروف به «معاهده‌ی دیورند» میان انگلیس و دولت افغانستان در سال ۱۸۹۳م، که برای آخرین بار مرزهای مشترک دو طرف را تعیین کرد، انگلیس‌ها اعمار جاده‌ای به طول ۷٤۵ کیلومتر از کویته تا نصرت‌آباد (مرز ایران)

---

۲۱. به پیوست (۱۰) دیده شود.

۲۲. به پیوست (۱۱) دیده شود.

را آغاز کردند که اکمال آن چهار سال (۱۸۹۶-۱۹۰۰م) را در برگرفت. در طول این جاده، پایگاه‌های نظامی و ایستگاه‌هایی برای بودوباش مسافرین، مجهز به انواع تسهیلات و ساختمان‌های بزرگ اعمار شد.

در ساحات بیابانی شمال غرب بلوچستان شرقی، راه‌آهن به غرض اکمالات نظامی احداث شد؛ راه‌آهن این مناطق، نخستین راه‌آهن ساخته انگلیس‌ها در قلمرو بلوچستان بود. گفته می‌شود که این خط، تسهیلات فراوانی برای اکمال اردوی انگلیس در جنگ دوم‌شان با دولت شیرعلی‌خان فراهم کرد. پیش از این «توشه آمایی» یا لوژستیک میان سند و کویته، از اعمال شاقه به حساب می‌رفت. با رسیدن خبر قتل کیوناری به لندن(۱۸۷۹م)، کار احداث راه‌آهن از «روه» (سند) به سیبی (بلوچستان) آغاز شد و تا ۱۸۸۵م به گیروک، و در ۱۸۸٦م به کویته وصل شد. پس از این، خطِ «سند- پشین» به منطقه‌ی چمن (سرحد هند- افغان) رسید؛ انگلیس‌ها می‌خواستند این خط را به کندهار برسانند که با مخالفت امیر عبدالرحمن‌خان مواجه شد. احداث راه‌آهن در بلوچستان، سرعت قابل ملاحظه‌ای داشت؛ طول خطوط راه‌آهن از ۱۸۹۱م که ۲۷۷ میل بود، تا ۱۹۰۵م (که خط کویته- نوشکی ساخته شد) به ٤۸۱ میل افزایش یافت. این مقدار تنها بلوچستان شمالی را در بر می‌گیرد. البته این امر در انکشاف اقتصادی و اجتماعی بلوچستان تأثیر بسزایی داشت؛ چنان که مبادلات تجارتی بلوچستان در ۱۸۹۱م مبلغ ۱,۳ میلیون روپیه، و در سال ۱۹۰۱م به ۱۵,٤ میلیون روپیه رسید.

سیاست اشغال صلح‌آمیز بلوچستان، مخصوصاً در قلمرو خان قلات، سریع بود؛ ولی در بخش‌های خارج از قلمرو خان، که سرداران و رهبران محلی، آن را اداره می‌کردند، کُند و تدریجی بود. سندیمن، نماینده‌ی سیاسی انگلیسی مستقر در کویته، در سال ۱۸۸۳م در رأس هیأتی مسمی به «پنجگور»، عازم خاران شد تا میر آزادخان را تابع خان قلات سازد. نامبرده پس از مذاکرات طولانی و سخت و توأم با تهدید و تطمیع، حاضر شد که حالت قبلی «تابع بودن نمایشی» را کنار گذارد و غیر مستقیم، فرمانبردار حکومت انگلیس شود. آزاد خان در سال بعد معاهده‌ای را با سندیمن امضا کرد که بر مبنای آن، در ازای دریافت سالانه ٦۰۰۰ روپیه در تأمین ثبات و نظم بکوشد و در این مسأله نه از خان قلات، بلکه از نماینده‌ی سیاسی انگلیس در قلات کسب

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

تکلیف کند.

در همین سال ۱۸۸٤م، اداره‌ی مکران- به اجازه‌ی خان قلات- به طور مستقیم در اختیار نماینده‌ی سیاسیِ انگلیس مستقر در کویته قرار گرفت. این وظیفه را تا سال ۱۹۰٤م یکی از ناظمین مسلمان هندی اجراء می‌کرد، اما از این زمان به بعد، معاون نماینده‌ی سیاسیِ انگلیس در کویته، در پنجگور (مرکز مکران) مستقر شد؛ وی با در اختیار داشتن فرماندهی قول اردوی مکران، نمایندگی سیاسی انگلیس در مکران را نیز عهده‌دار بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در سال ۱۸۹۹م اداره‌ی بندر مهم بحری گوادر، در سواحل بحیره‌ی عرب در خاک مکران، از دست سلطان عمان بیرون آورده شد و در اختیار خان قلات قرار گرفت. تا این زمان یعنی پیش از حاکمان خان‌نشین (ریاست) لیس‌بیله که «جام» خوانده می‌شدند، استقلال خارجی خود را از دست داده بودند. در سال ۱۸۹٦م نماینده‌ی سیاسی انگلیس با استفاده از اختلافات میان خان قلات و جامان لیس‌بیله، در شهر بیله مستقر شد؛ اما در سال ۱۹۰۳م این نمایندگی مسمی به «نمایندگی سیاسیِ بلوچستان جنوبی» منحل شد و وظایف آن به ناظمان یا وزیران خاص مسلمان هندی سپرده شد که زیر نظارت نماینده‌ی سیاسیِ انگلیس مستقر در قلات بودند. می‌توان این جریان را به واگذاری با انضمام ریاست لیس‌بیله به خان قلات تعبیر کرد.

۱۰- موقعیت نمایندگی‌های انگلیس

نمایندگی‌های سیاسیِ انگلیس، در دهه‌ی نود قرن نزدهم، در شهرهای ذیل جابجا شدند: قلات، کویته، مستونگ، سیبی، زیارت، چاگی، لورلایی و پنجگور. قلمرو خان قلات، به دست نایبان خان اداره می‌شد: مثل مستونگ و قلات. با این حال صلاحیت اصلی به دست نماینده‌ی سیاسیِ انگلیس بود. به طور نمونه محتوای معاهده حاکم خاران(جام) و نماینده‌ی سیاسی انگلیس را ملاحظه می‌کنیم: ۱. جام، ریاست را مطابق مشوره‌ها و سفارش‌های نماینده[یِ انگلیس] اداره می‌کند؛ ۲. جام، وزیری دارد که نماینده او را معرفی و مشوره‌های او را تعقیب می‌کند؛ ۳. بدون منظوری و رضایت نماینده، هیچ تغییری در اداره‌ی موجود آورده نمی‌تواند؛ همین طور بدون اجازه‌ی نماینده، حکم اعدام را تصویب نمی‌تواند؛ ٤. فقط با مشوره‌ی نماینده می‌تواند

به اقارب و خویشاوندان خود کمک مالی کند.

۱۱- سلب استقلال قلات

در آغاز قرن بیستم، در امور داخلی قلات تحولات اساسی پیش آمد؛ بقایای آخرین استقلال خان از بین رفت؛ اختیارات به وزیر اعظم- که ظاهراً مطیعِ خان و در واقع فرمانبردار نماینده‌ی سیاسی بود- سپرده شد. با این حال، انگلیس‌ها اداره‌ی مستقیم بلوچستان را به دست نگرفتند و صورت ظاهری استقلال آن و روابط خود با خان را در سطح امضای قرارداد با او و اعطای کمک مالی به او حفظ کردند. علت این ظاهرسازی را در ضرورت وجود روابط میان خود و مردم می‌دیدند؛ این «رابط»، خوانین و فیودال‌ها بودند که برکناری آنان باعث خیزش‌های مردمی سال‌های ۱۸۵۹م-۱۸۵۷م شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۲- از معاهده‌یِ ۱۸۷۶م تا ادغام بلوچستان به هیئت دولت پاکستان

در بلوچستان شرقی، از یک سو استثمار دهقانان به دست خان‌ها به حمایت حکومت انگلیس شکل قانونی می‌گرفت، از سوی دیگر حضور انگلیس باعث می‌شد که تمدن غرب بر زندگی بدوی ساکنان آن جا اثر گذارد و شرایط زیست‌شان دگرگون شود. شورش‌های دهقانان پنجاب غربی طی سال ۱۹۰۷م بیشتر شد و اثرات آن بر مناطق بلوچستان شمالی به مشاهده رسید؛ این مناطق جایی بود که از سال‌ها قبل بدین سو، باشندگان آن ناخوشنودی خود را از خان قلات- یعنی از سیاست انگلیس- پنهان نگهداشته بودند. در این سال به دنبال سوء قصد به جان نماینده‌ی سیاسی انگلیس در قلات، انگلیس‌ها به اقدامات شدید سرکوب‌گرانه دست زدند؛ این امر باعث شد که در تمام منطقه، مردم علیه حکومت برخیزند و با حمله به قطعات انگلیسی، خط تلگراف را از بین ببرند. خان قلات برای فرونشاندن بغاوت، از انگلیس‌ها خواست تا قطعات نظامی بیشتری به منطقه گسیل دارند. شورش‌ها با دشواری در پایان سال ۱۹۰۸م فرونشست.

۱۳- بلوچستان شرقی در نیمه‌ی اول قرن بیست

۱۳-۱- قیام مسلحانه‌ی قبایل افغان

قیام مسلحانه قبایل افغان علیه سلطه‌ی انگلیس در سال‌های ۱۸۹۷م و ۱۸۹۸م بر تمام بلوچستان اثر گذارد، و قبایل بلوچ و براهویی بلوچستان شرقی را نیز بیدار کرد؛ خصوصاً مناطق شمال شرقی بلوچستان - مناطقی که از سوی خان قلات به انگلیس‌ها واگذار شده بود - علیه حاکمیت انگلیس بپاخاستند؛ هسته‌ی این قیام‌ها کوچی‌ها و دهقانان بودند که به مالیات رو به افزایش حکومت، معترض بودند. طی سالیان ۱۸۹۱م تا پایان ۱۹۰۱م، مالیه‌ی یک آکر زمین، از ۲ روپیه به ۲. ۵ روپیه افزایش یافت، به ترتیبی که ۱. ۵ روپیه‌ی آن از حکومت انگلیس و یک روپیه‌ی متباقی از خان قلات شمرده می‌شد. قیام‌های قبایل کوچی و دهقانان براهویی- بلوچ علیه حکومت انگلیس تا سال ۱۹۰۱م ادامه یافت، تا این که در همین سال، به شیوه مسلحانه سرکوب شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۳-۲- در جریان جنگ جهانی اول

در جریان جنگ جهانی اول، بلوچستان (به تبع از تمام هند) یکی از پایگاه‌های نظامی اصلی در جنگ علیه متفقین بود. جوانان بلوچ در اردوی انگلیس، در جبهه‌های مختلف شرق نزدیک، می‌رزمیدند؛ همین طور قطعات خاصی از بلوچ‌های شترسوار، برای محافظت سرحد ساخته شد. قطعات مذکور در بلوچستان غربی و در حواشی دشت لوت (ایران)، تأمین ارتباطات را به دوش داشتند.

در جریان جنگ، انگلیس‌ها تصمیم گرفتند که کمک‌های نقدی به خان را کاهش دهند. در ضمن سایر عواید خان را توسط نماینده‌ی سیاسی خویش زیر نظر بگیرند (۱۹۱۷م). در همین سال «اداره‌ی تفتیش مالی قلات» به وجود آمد. با این اقدامات سالانه تنها ۳۵۰ هزار روپیه در اختیار خان قرار می‌گرفت، و بقیه‌ی عواید در صلاحیت اداره‌ی تفتیش بود که آن نیز تحت نظر نماینده‌ی سیاسی انگلیس مستقر در قلات کار می‌کرد. می‌دانیم که بخشی از بلوچستان غربی، در اوایل جنگ به اشغال انگلیس درآمد.

پس از جنگ نیز فشار به اقشار پایین، ادامه داشت؛ مقدار مالیه میان سال‌های ۱۹۰۳م و ۱۹۳۰م دوچند افزایش یافت. مجموع عواید دولت (از راه محصولات زراعتی) در سال ۱۹۰۳م بالغ بر ۵۸۵ هزار روپیه، و در سال ۱۹۳۰م معادل ۱۱۲۶ هزار روپیه برآورد شده بود. به همین ترتیب میزان مالیه بر مواشی، که از کوچی‌ها و مالداران اخذ می‌شد نیز دو برابر افزایش یافت. در قلمرو خان قلات، مالیه‌ی زمین در سال ۱۹۰۳م بالغ بر ٤٥٠ هزار روپیه می‌شد؛ در حالی که این رقم در سال ۱۹۲۵م به ۸۳۹ هزار روپیه بالا رفت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

چیز بسیار عجیب در تاریخ مناسبات فیودالی هند، ظهور طبقه‌ای به نام «سودخوار» است؛ هم در ساحه‌ی بلوچستان بریتانوی، و هم در ساحه‌ی خان قلات، دهقانان ورشکسته به دامان سودخواران افتادند. این سودخواران از مناطق هندی مجاور به شهرهای پرنفوس بلوچستان آمده بودند. اینان در این شهرها دوکان‌های کوچکی ساختند و از راه «سیستم دلالی» با بانک‌ها و کمپنی‌های تجارتی انگلیس در ارتباط بودند و، پول نقد را در ازای فیصدی سود بالا به دهقانان و مالداران می‌دادند، و برای بازپرداخت آن زمان معینی را شرط می‌گذاشتند. آن زمان که برای فروش محصول دهقان یا مالدار، موقع مناسبی نبود، ناگزیر محصولات خود را به طور خام و به قیمت ارزان به سودخواران محتکر می‌فروختند.

در حوالی ۱۹۲۱م جمع کسانی را که به امر زراعت اشتغال داشتند به ترتیب زیر می‌یابیم: مالکان کوچک که خود بر بالای زمین خویش کار می‌کردند: ۱۵۲۰۰۰ خانواده؛ مالکان بزرگ که زمین خود را به اجاره می‌دادند: ۱۹۰۰۰ خانواده؛ بالاخره دهقانان یا کارگران زراعتی، ۰/۷ هزار خانواده.

جدول به دست آمده از منابع دولتی بلوچستان بریتانوی در سال ۱۹۳۱م، شاغلان زراعت را به پنج دسته‌ی ذیل تقسیم می‌کند:

نوع اشتغال بر زمین	تعداد خانواده	فیصدی بر مبنای مجموع خانواده‌ها
۱. مالکینی که زمین خود را به اجاره می‌دادند	٥٤٦٦	۷.۹٪
۲. خرده‌مالکین که بر زمین خویش کار می‌کردند	۳٦۲۲۳	٥۲.٥٪

۳. اجاره‌کننده‌های زمین	۱۵٤۱۵	۲۲.۹٪
٤. کوچی، مالدار و نیمه‌کوچی	٦۵۸۸	۹.۵٪
۵. دهقانان یا کارگران زراعتی	۵۳۵۹	۷.۷٪

بر اساس این معلومات، از جمع ۷۷۱٤۸ خانواده، ٦۹۰۵۱ خانواده، یعنی ۹۰٪، زراعت می‌کردند. صنف شماره‌ی سوم (از قرار هر خانواده شش نفر= ۹۲,۵ هزار نفر) ثلث تمام نفوس بلوچ بلوچستان شرقی را تشکیل می‌داده است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

میان سال‌های ۱۸۹۱ تا ۱۹۳۱م، تعداد شهرها از ٤ شهر به ۱۲ شهر و تعداد شهرنشینان از ۲۵ هزار نفر به ۱۰۲.٦ هزار نفر و طی ده سال از ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۱م، نفوس بلوچستان شمال شرقی از ٤۱٤.٤ هزار به ۵۰۱.٦ هزار نفر افزایش یافت. در حالی که در بلوچستان جنوبی (مناطق تحت اداره‌ی خان قلات) رشد نفوس سیر نزولی داشت: از ٤۲۰.۳ هزار به ۲٦۵.٤ هزار نفر. شهر قلات نیز از ۲٦٤.۵ هزار به ۱٦٦.٦ هزار نفر کاهش یافت.

در اواخر قرن نزده در بلوچستان شرقی، جمعاً، ۵٤۲۹ کارگر صنعتی وجود داشت، با این تفکیک که ۲۸۲۹ نفر در مؤسسات میخانیکی و ۲٦۰۰ نفر در ورکشاپ‌های راه‌آهن کار می‌کردند. کارگران راه‌آهن به طور موسمی (نه دایمی) به ۱۳۰۰۰ نفر می‌رسید. به تعداد ۱٤۷٦ نفر در معادن کار می‌کردند.

با این حال، برخی از کارگران بلوچی، برای دریافت مزد بیشتر به شهرهای بزرگ صنعتی هند آن روز، چون بمبئی، کراچی، لاهور و سایر شهرها مسافرت می‌کردند. در حوالی سال ۱۹۳۱م، سوداگران، صاحبان کارخانه‌ها، مأموران دولتی و معلمان بلوچ پیدا شدند. پیش از این، در بلوچستان شرقی سازمان‌های مردمی اجتماعی- سیاسی و اتحادیه‌های صنفی وجود نداشت.

۱۳-۳- بلوچستان میان دو جنگ

بلوچستان شرقی تا آغاز جنگ دوم جهانی، به سه بخش منقسم بود: بلوچستان بریتانوی، مناطق اداری (مناطق به اجاره گرفته شده توسط انگلیس‌ها) و خان‌نشین قلات که علاوه بر قلات اصلی یا کلات خاص - که شامل ریاست‌های سراوان،

جالوان و مکران می‌شد- ریاست‌های کوچک لیس بیله و خاران را نیز دربرمی‌گرفت.

بلوچستان بریتانوی در شمال بلوچستان شرقی، و بلوچستان تحت اجاره نیز در قسمت شمالی بلوچستان شرقی موقعیت داشت. روی هم، هر دو، تقریباً نصف مساحت کل بلوچستان شرقی را دربرمی‌گرفت: ۱۲۵.۲ هزار کیلومتر مربع. بقیه، یعنی مساحتی همین مقدار که در جنوب دو ساحه‌ی فوق- متصل به بحیره‌ی عمان- موقعیت داشت، خان‌نشین قلات شمرده می‌شد. اجزای خان‌نشین قلات ازین قرار بود: قلات اصلی (۷۰.۳ هزار کیلومتر مربع، تصرفات سرداران سراوان ۱۲.۲ هزار کیلومتر مربع)، که در ساحه‌ی مرکزی بلوچستان موقعیت داشت؛ متصرفات سردار جالوان به مساحت ٤٧ هزار کیلومتر مربع، در جنوب سراوان و تا مرز ریاست لیس‌بیله و ریاست خاران با مساحت ٤٢.٥ هزار کیلومتر مربع، در غرب بلوچستان تا مرز هند- ایران و مکران با مساحت ٥٣.٤ هزار کیلومتر مربع، که در حاشیه‌ی جنوب غربی بلوچستان موقعیت داشت. ریاست لیس‌بیله با مساحت ١٦.١ هزار کیلومتر مربع، در کنار بحیره‌ی عرب، نوار باریک و زمین حاصل‌خیزی را تشکیل می‌داد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۳-۴- مفهوم ولایت کمیسار

در بلوچستان ادارات خودمختار ملی وجود نداشت؛ بلکه این ساحه‌ی بزرگ تا کمی پیش از استقلال نیم‌قاره، به شیوه‌ی قرن نزده با عنوان «ولایت کمیسار» زیر نظر مستقیم نایب‌السلطنه و از طرف او توسط کمیساریای عالی اداره می‌شد. کمیساریای عالی بلوچستان دارای این ادارات بود: شعبه‌ی نمایندگی سیاسی، شعبه‌ی مالی- تفتیش، شعبه‌ی قضایی و قوای مسلح. کمیسار عالی شخصی زیردست داشت که «جمعدار» (کولیکتر) خوانده می‌شد و اشراف بر منابع محلی از قبیل معادن، جنگلات و غیره، و تجسس در حالات مدنی اشخاص از وظایف او بود. نمایندگان سیاسی انگلیس مستقر در مراکز اداری، نظامی و دربار خان‌ها و سرداران نیز به طور مستقیم زیرنظر کمیسار عالی بودند.

بلوچستان بریتانوی، شش بخش اداری داشت: کویته، پشین، سیبی، لورالایی، ژوب، چمن و بولان (به شمول کوتل یا گذرگاه بولان). چهار بخش اول زیر نظر نمایندگان سیاسی بود؛ در واقع زیر نظر معاون نماینده‌ی سیاسی. و بولان زیر نظر

نماینده‌ی سیاسی مستقر در قلات قرار داشت. نماینده‌ی سیاسی انگلیس مستقر در قلات دو معاون داشت: یکی قوماندان قول اردوی مکران، و دیگر کنترول امور سیاسی ریاست بیله را به عهده داشت. نماینده‌ی سیاسی انگلیس مستقر در سیبی، قبایل بگتی و مری، و لگری را کنترل می‌کرد. شاخه‌هایی از قبایل دومبکی، شیرانی و کهاری در لگری، از توابع قلات، زیست می‌کردند.

وظیفه نمایندگی‌های سیاسی، جمع آوری محصول اراضی معین به دست مأمورانی به نام «تحصیلدار»، بود. اراضی یادشده شامل این موارد بود: آن اراضی که مستقیم توسط نمایندگی‌ها اداره می‌شد و اراضی دیگری که زیر نظر مستقیم نمایندگی زرع می‌شد. ساحات چاگی و سنجرانی و ساحاتی که راه‌آهن از آن‌ها عبور می‌کرد، شامل مورد دوم بودند.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

تحصیل‌داران، معمولاً از میان مأموران هندی انتخاب می‌شدند، و علاوه بر وظیفه‌ی جمع‌آوری مالیه، به امور قضایی نیز تشبث می‌کردند. مناطق تحصیل مالیه‌ی هر تحصیلدار، متشکل از چند روستا بود که معمولاً بر مبنای جغرافیایی (مثلاً در یک جلگه قرار داشتن) به «تهانه»ها تقسیم می‌شد که در رأس هر تهانه یک «تهانه‌دار» یا پتواری قرار داشت. پتواری وظیفه‌ی جمع‌آوری مالیه، بررسی، توزیع و امور امنیت(پولیس) را به عهده داشت. هر قریه یک بزرگ قریه (قریه‌دار) داشت که زیر نظر پتواری کار می‌کرد.

۱۳-۵- واحدهای اداری

سرزمین قلات، نُه واحد اداری یا «نیابت» داشت و هر واحد به دست یک «نایب» اداره می‌شد. مکران، لیس‌بیله، گیچکی، جالوان، سراوان و خاران از آن جمله بود. مکران از لحاظ اداری به چهار بخش تقسیم می‌شد: پنجگور، کالو، پاسنی و توشنی. در هر یک از این بخش‌ها، یک ناظم از جانب خان مؤظف بود. ریاست لیس‌بیله از جانب معاون نماینده‌ی سیاسی که سمت مشاور حاکم لس‌بیله (جام) را داشت، اداره می‌شد. از نظر اداری، ریاست خاران به هفت نیابت تقسیم می‌شد. خاران که در ظاهر مستقل شناخته می‌شد، در واقع توسط خان قلات، یعنی توسط نماینده‌ی سیاسی انگلیس مستقر در قلات اداره می‌شد. اتحاد سرداران، سراوان و جلوان را

اداره، می‌کرد؛ اینان مالیه را برای خود جمع می‌کردند و در برابر، سرباز در اختیار خان قلات می‌گذاردند. در مارچ ۱۹۳۹م تحول اداری قابل توجهی در بلوچستان شرقی رونما شد؛ مردم، خواهان ایجاد حکومت ولایتی و انحلال نمایندگی‌های سیاسی شدند. خواست‌های دیگر مردم کاهش مالیات بر عایدات زمین و ختم سوء استفاده‌های فیودالی بود.

۱۳-۶- بلوچستان شرقی پس از جنگ دوم جهانی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سرزمین هند بریتانوی، در سال ۱۹٤۷م، بر مبنای دینی، به دو کشور هندوستان و پاکستان تقسیم شد. رهبری حزب کنگره، مشکل تعدد اقوام در هندوستان را حل کرد؛ اما در پاکستان این مسئله باقی ماند. در گام نخست، منطقه‌های بلوچستان که در نظام استعماری به دست نمایندگی سیاسی نایب‌الحکومه اداره می‌شد، به «ولایت کمیسار» ارتقا یافت.

۱۳-۷- اراضی قابل زرع

در سالیان ۱۹۳۹م-۱۹۳۲م، اداره‌ی انگلیسی بلوچستان، راه‌های استفاده از زمین را برای نحوه‌ی اراضی قابل زرع سروی کرد. این اراضی شامل زمین‌هایی می‌شد که مردم در آن‌ها ساکن بودند. سروی دیگری را غرض تعیین کیفیت زمین و چگونگی وضع مالیه بر آن‌ها، در سالیان ۱۹۵۱م-۱۹۵۰م، دولت تازه‌بنیاد پاکستان به راه انداخت. این سروی ساحات بلوچستان شمالی را دربرمی‌گرفت، اما در سرزمین قلات، به علت تأسیس «اتحادیه‌ی ریاست‌های بلوچستان» در ۱۹۵۲م، سروی نشد. اتحادیه‌ی یادشده ساحات مکران، قلات، خاران و لیس‌بیله را دربرمی‌گرفت. درین قلمرو مانند سابق، زمین‌داران بزرگ حاکمان ریاست‌های خویش، و فیودالان بزرگ زیردست آنان، رئیسان قبیله و اداره‌کننده‌های اتحادیه‌های قبیلوی بودند.

به محض ختم حاکمیت انگلیس، دولت پاکستان در «بلوچستان بریتانوی»، سیستم جدید مالیه‌دهی را وضع کرد؛ این سیستم با آنچه انگلیس‌ها بدان عمل می‌کردند، تفاوت‌هایی داشت که بر اساس آن‌ها- از این پس- مالیه، مالکیت مستقیم دولت می‌شد. هم در شمال بلوچستان و هم در قلمرو اتحادیه‌ی ریاست‌ها، بخش

بیشتر حاصلات را اجاره تشکیل می‌دهد. در مناطق قبایلی، مناسبات کهنه‌ی مالک و دهقان بالای زمین، وجود دارد. مانند سابق، سردار قبیله‌ی مری (تومیندار)، حق جمع‌آوری عواید زمین را از اجاره‌گیرنده، حق گرفتن مالیه از مواشی، حق صدور حکم در منازعات و غیره را همچنان داراست. او هنوز محافظان مسلح، منشی، خدمه و «ملای خاص» دارد. در اوایل دهه‌ی پنجاه قرن بیست، سرداران قبایل مری و بگتی از دادن مالیه به دولت معاف بودند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۳–۸– زمین‌داران بلوچستان شرقی

زمین‌داران بلوچستان شرقی – که نمایانگر دو احصائیه، در دو رژیم است – به تعداد مالکان زمین٦ .٤٤٪ افزوده شد. این افزایش به علت تقسیم زمین به طور میراثی است، در حالی که در مقدار زمین قابل زرع، تفاوتی دیده نمی‌شود. از جانب دیگر، همگام با رشد آهسته‌ی صنعت در بلوچستان شمالی، بازرگانان، روحانیون و دیگران زمین‌های خرده مالکین ورشکسته را نیز خریدند. برای اثبات این مدعا کافی است بدانیم که در سال ۱۹۵۱م صاحبان زمین را اقشار ذیل تشکیل می‌دادند: ۱۹۵۲ نفر بازرگان و صاحبان فابریکه، ٤٥ نفر معلم و استاد، ۳۲ نفر طبیب، ٦۳٥ نفر علمای دینی و غیره.

برای درک فقر حاکم بر بلوچستان، کافی است بدانیم که برای امرار معاش یک خانواده‌ی دهقان، لازم است که مقدار زمین قابل زرعی که در اختیار دارد، از دو هکتار کم نباشد؛ در حالی که آمار سال مذکور ارقام ذیل را در اختیار ما می‌گذارد: در شاهریخ ۱,٥ هکتار، در سنجاوه ۱,٦ هکتار، در کویته– پشین ۱,٥ هکتار؛ در قلات ۱,۲ هکتار. مناطق ذکر شده، از جمله‌ی بخش‌های غنی بلوچستان محسوب می‌شوند. مناطق جنوب وضعیت غم‌انگیزتر از این‌ها دارند.

گذشته از طبیعت فقیر، نظام خانی و استثمار انگلیسی، وجود لشکر دایمی فیودالان بلوچ– براهویی، از عوامل اصلی بی‌زمین شدنِ خرده مالکان و فقر جانکاه آنان است.

با آن که اکثریت بلوچ‌ها کشاورزند، بخشی از آن‌ها زندگی کوچی‌گری دارند و با پرورش مواشی و شترهای باربر امرار معاش می‌کنند. بنا به احصائیه‌ی سال

۱۹۵۱م، جمع کوچی‌های بلوچستان شرقی ۳۰۸۰۰ خانواده (غژدی) برآورد شد؛ در حالی که در سال ۱۹۳۱م تعداد آن‌ها ۲۷۷۰۰ خانوار گفته شده بود؛ اما کوچی‌های مالدار، در اتحادیه‌ی ریاست‌ها، مخصوصاً در لیس‌بیله و خاران، اکثریت سکنه را تشکیل می‌دهند. البته آن دسته کوچی‌هایی که در کنار مال داری، درآمدهای دیگر دارند، غیر از این ارقام است؛ تعداد آن‌ها در همین سال ۱۹۵۱م در تمام بلوچستان ۶۵۰۰ خانوار برآورد شده است.

در این جستار بنای ما، جستجوی تحولات سیاسی است، به مسایل دیگر از جمله رشد یا عقب‌روی اقتصادی بیشتر از این منظر می‌نگریم که چگونه زمینه‌ساز خیزش‌های مهم سیاسی می‌شوند؛ از این رو در این جا به اختصار به چگونگی اشتراک زنان در روند رشد اقتصادی- آن هم در مؤسسات مدرنی چون فابریکه‌ها- می‌پردازیم. شرکت زنان در روند زندگی سیاسی و اجتماعی بلوچستان، تحولی چشمگیر و قابل توجه است. این به آن معنا است که مردم بلوچ آهسته آهسته، از نهادهای فرسوده‌ی فیودالی و مردسالار دور می‌شوند و شرایط جدید زندگی سیاسی- اجتماعی را پدید می‌آورند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۳-۹- اقتصاد غیر کشاورزی

پس از زراعت، تجارت، مهم‌ترین پیشه بلوچ‌ها است. در سال ۱۹۵۱م شانزده هزار تن، تجارت می‌کردند. چهارده هزار، دکان‌دارند، و بقیه، مخصوصاً، کاست هندوها، کارگران محلی زیردستند. مجموع کارکنان دولتی بلوچستان در ۱۹۵۱م به یازده هزار و هفتصد نفر می‌رسید که تعدادی از انگلیس‌ها نیز در این دسته بودند. تعداد مجموعی مستخدمان ۹۴۰۰ نفر بود که از این جمله ۹۳۳ تن زن بودند. از ۷۴۰۰ سرباز و پولیس ۵۷۰۰ تن در بلوچستان شمالی(ساحاتی که سابق زیر اداره‌ی انگلیس بود) خدمت می‌کردند. صنعت دستی قالین‌بافی، از دیرزمان بدین سو، در کویته، پشین، جالوان و در ریاست لیس‌بیله رونق داشت. همین طور از قدیم، تولید ظروف گلی در کویته- پشین رواج داشت. همین طور در لورالایی، مکران، لیس‌بیله و هم در جاهای دیگر، از برگ‌های نوع خاص- خرما که قامت کوتاه دارد- بعضی اشیای ضروری خانه ساخته می‌شد. در مجموع به کارهای صنایع دستی ۱۴۷۰۰ تن مشغول بودند که

از آن جمله ۳۲۶۲ تن، زن بود. از میان کارگران صنایع دستی، ۲۶۰۰ نفر در مصنوعات فلزی، بقیه در قالین‌بافی، ظروف سفالی و غیره کار می‌کردند. هزار زن در کارهای نجاری و صنایع چوبی، نُه هزار در امور ساختمانی، ۱۱۰۰ تن زن در مؤسسات تولید مواد خوراکه، ۵۲۰۰ تن در ترانسپورت کار می‌کردند. در سال ۱۹۵۱م تعداد کارگران بی‌تخصص ۲۲۹۰۰ تن بود که ۱۵۷۰۰ تن‌شان در بلوچستان شمالی بودند.

۱۳-۱۰- پیدایش بورژوازی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

با سُست‌شدن مناسبات فیودالی، خرده‌بورژوازی و بورژوازی مخصوصاً در عرصه‌ی تجارت، رشد کرد که بیشتر آنان، مهاجران مسلمان هندی (پس از تجزیه) بودند. در کنار این بورژوازی، جامعه‌ی روشنفکری بومی بلوچستان (براهویی‌ها و بلوچ‌ها) نیز رشد کرد. تعداد کارگران ذهنی چون معلمان، خبرنگاران، پزشکان، مهندسان و دیگران- در همین احصائیه- به ۱۶۳۸ نفر می‌رسید؛ در حالی که تعداد فارغان مکاتب بیشتر از شش هزار نفر بود که ۱۲۳۳ نفر آنان دارای تحصیلات عالی بودند.

با وجود رشد مؤسسات دموکراتیک، روشنفکران و آزادی‌های دموکراتیک، بقایای سازمان‌های قبیلوی از قوت برخوردار بودند. جرگه، هنوز صاحب اعتبار بود؛ رهبران قبیله، امور داخلی، و منازعات ذات‌البینی قبایل را بر مبنای سنن و رسوم، حل و فصل می‌کردند. در آنچه تغییر آمد، شیوه‌ی عضویت در جرگه بود: رهبران جرگه‌های قبیله و افراد متنفذ قبیله، به حیث اعضای لویه جرگه تعیین می‌شدند. این‌ها قبلاً انتخابی بودند که اینک صورت میراثی پیدا کرده بودند.

پس از تجزیه، یعنی پیدایش دو کشور مستقل و جدا از هم هند و پاکستان، در بلوچستان (هم در ساحه‌ی بلوچستان بریتانوی، و هم در ساحه‌ی خان‌نشین قلات، خاران و غیره) تغییرات جدی پیش آمد. بلوچستان بریتانوی که در سال ۱۹۵۱م دارای ۱۲۵۲۰۰ کیلومتر مربع مساحت و ۶۲۲۰۰۰ نفوس بود، مانند قبل به پنج منطقه تقسیم شد: چاگی، کویته، پشین، سیبی و ژوب. در رأس هر یک- به جای نماینده‌ی سیاسی انگلیسی- یک مأمور پاکستانی تقرر یافت. در «اتحادیه‌ی ریاست‌های بلوچستان» که در سال ۱۹۵۲م در قلات تأسیس شد، ریاست‌های ذیل شامل بود: قلات، خاران،

مکران و لیس‌بیله.

در ترکیب قلات آن بخش‌های بلوچستان شرقی شامل بود که از نظر نفوس و اقتصاد بر سایر جاها فوقیت داشت: خاص قلات، سراوان، جالوان و کچ گنداوه. مساحت این ریاست ۷۷۳۰۰ کیلومتر مربع، و نفوس آن ۲۸۸۹٤٥ نفر (٤۳٪ کل نفوس اتحادیه‌ی ریاست‌ها) بود. در سال ۱۹۵۱م، ۱۸۰۱ روستا داشت. مرکز آن شهر قلات، با ۲۰۰۹ نفر سکنه بود. در آن سال حاکم این ریاست میراحمد یارخان احمدزی بود.

ریاست‌های جالوان و سراوان، به طور میراثی رهبری می‌شد. در سال ۱۹۵۳م، رهبران جالوان از قبیله‌ی زهری منگل تعیین شدند.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

خاران که بخش اعظم آن به جانب غرب- در جوار بلوچستان ایران- واقع است، به شش نیابت تقسیم می‌شود: خاران، گواش، شمشان (باسالمبیک)، خرماکان، راگان و رخشانی.

خرماکان، پرنفوس‌ترین نیابت است که از نظر اداری جلگه‌های ذیل متعلق به آن است: جلوار، ماشکیل، واشیک و پالنتاک. مساحت این ریاست ٤۲٥۰۰ کیلومتر مربع و نفوس آن در ۱۹۵۱م حدود ٥٤٥۷۳ نفر بود. ۱۱۹ روستا دارد که شهر مهم آن، خاران با ۲٥۸۹ نفر نفوس است. حاکم این ریاست در سال ۱۹۵۱م بهادر نواب حبیب‌الله خان، از قبیله‌ی نوشیروانی بود.

مکران در سال ۱۹۵۳ به ریاست ارتقا یافت. مساحت آن ٥۳٤۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن در سال ۱۹۵۱ حدود ۱۳۸٦۹۱ نفر بود. نیابت‌های آن بدون تغییر ماند: تمپ، کالو، پاسنی و پنجور. سه شهر این ریاست بالاتر از دو هزار تا پنج هزار تن نفوس دارد که بنا به شرایط بلوچستان، شهرهایی بزرگ محسوب می‌شوند: تربت، گوادر و پاسنی (هر دو بندر بحری). حاکم تربت امیرخان بلوچ نام داشت.

در بلوچستان شرقی ریاست لیس‌بیله دارای سابقه است. این ریاست در مارچ ۱۹٤۸م به ترکیب پاکستان شامل شد. لیس‌بیله در ساحل بحیره‌ی عرب موقعیت دارد و دارای ۱٦۱۰۰ کیلومتر مربع مساحت و ۷٥۷٦۹ نفر نفوس است. لیس‌بیله دارای ۲۸۰ روستاست؛ شهر مهم آن بیلی یا بیله با ۳۳۰۰ نفر سکنه است. حاکمان لیس‌بیله را با لقب جام(جم) یاد می‌کنند. در ۱۹۵۱م جم میرغلام قادرخان حاکم آن جا بود.

اتحادیه‌ی ریاست‌های بلوچستان حتی در ۱۹۵۵م توسط شورایی اداره می‌شد

که حاکمان ریاست‌های چهارگانه‌ی فوق اعضای آن بودند. حاکمان عضو شورا، خان اعظم (جمهورخان) میراحمد یارخان، حاکم قلات را- بر اساس خدمات خاصش- به طور مادام‌العمر به حیث رئیس شورای اتحادیه انتخاب کرده بودند.

اتحادیه‌ی ریاست‌ها در نوامبر ۱۹۵۳م قانون اساسیِ را تنفیذ کرد که بر اساس آن اتحادیه دارای یک مجلس مقننه متشکل از چهل نفر بود. ۲۸ نفر اینان از راه انتخابات عمومی و دوازده نفر از جانب اعضای شورای اتحادیه، از میان سرداران قبایل تعیین می‌شدند. حوزه‌های انتخابی به ترتیب ذیل بود: قلات با هشت نماینده، مکران با هژده نمایند، خاران و لیس‌بیله هریک با یک نماینده. امور اداری به کابینه واگذار شد که در رأس آن وزیر اعظم بود. صدر اعظم توسط شورای حاکمان تعیین و غرض تأیید به حکومت پاکستان پیشنهاد می‌شد. شورای حاکمان، تمام وزیران از میان اعضای مجلس مقننه برمی‌گزید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در ارگان‌های مادون، هیچ تغییری نیامد؛ تحصیلداران منطقوی، خانان میراثی، نایب یا ناظم ریاست‌ها به نمایندگی از خان، و بالاخره رهبران یا سرداران میراثی قبایل.

۱۴- نهادها و سازمان‌های نوین در بلوچستان بعد از بریتانیا

سازمان اجتماعی- سیاسی «مجمع عمومی بلوچ‌های پاکستان»، اتحاد اداری بلوچ‌های تمام پاکستان را در یک ولایت به نام «بلوچستان بزرگ» خواهان است. مطالبه‌ی این سازمان آن است که بلوچ‌های هر چهار ایالت پاکستان (بلوچستان، سند، پنجاب و ایالت سرحد شمال غربی= خیبرپختونخوایِ جدید) در یک ایالت واحد زیر نام بلوچستان بزرگ جای داده شوند.

«مجمع محصلین بلوچستان» متشکل از دانشجویان براهویی و بلوچ است که شعارِ «خودبنیادی بلوچستان» را سر می‌دهد. در عین زمان، قبایل پشتون که بیشتر در مناطق لورالایی و ژوب سکونت دارند، نیز خواهان خود ارادیت مناطق خویش‌اند. آنان می‌خواهند که مناطق با اکثریت پشتون، ایالت خودمختاری تشکیل دهند.

دولت پاکستان در سال ۱۹٥٤م برای سرکوب تحریکات تجزیه‌طلبانه، تمام قلمرو پاکستان غربی را یک ایالت خواند و چهار ایالت سند، پنجاب، بلوچستان و ولایت سرحدی شمال غربی را در آن مدغم کرد؛ اما سال بعد (۱۹٥٥م) ایالت پاکستان

غربی را به نُه ولایت - که از آن جمله بلوچستان را به دو ایالت که شهرهای کویته و قلات مرکز هر کدام بود - منقسم کرد. این تغییر رأی دولت پاکستان، در اثر فشار احزاب ملی ایالات سند، بلوچستان و سرحد بود که می‌پنداشتند با این اقدام خصوصیات و ممیزات ملی و زبانی مردم نادیده گرفته می‌شود. این احزاب مبارزه‌ی مشترکی را برای تأسیس ولایات چهارگانه بر مبنای ممیزات ذکر شده آغاز کردند.

اما در بلوچستان زیر شعار خودمختاری ملی، تحرکاتی آغاز شد که منتج به برخوردهای خونین میان مظاهره‌چیان با پولیس و اردوی پاکستان شد. این تظاهرات را حزب سیاسی «اوستمان گل» رهبری می‌کرد. تا جایی که افراد پولیس با تبار بلوچی نیز به این مظاهرات پیوستند. با وجود کوشش قوای امنیتی، دسته‌های مسلح جوانان بلوچ، به مراکز اردو و پولیس در اسیمات و مرجانک (واقع پنجاب جنوبی) حمله و راه‌آهن و ایستگاه‌های آن را خراب و خط تلگراف و تلیفون را قطع کردند. برای خاموش ساختن شورش، اردوی پاکستان مداخله کرد، و قطعات پولیسِ مؤظف در بلوچستان را از ساحه بیرون بردند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در کنفرانس شش حزب سیاسی پاکستان در لاهور (سال ۱۹۵٦م)، محمد حسین عنقا و چند تن دیگر، به نمایندگی از حزب سیاسی بلوچ‌ها (اوستمان گل) شرکت کردند. احزاب شش‌گانه کنفرانس لاهور، «حزب ملی پاکستان» را ساختند. اعضای این حزب، عبارتند بودند از: حزب دهقانی سند، سازمان سیاسی پشتون‌های پاکستان، اوستمان گل (حزب سیاسی بلوچ‌ها)، ورور پشتون، آزاد پاکستان پارتی و سندهاری کمیتی. تمام این احزاب دارای تمایلات سوسیالیستی بودند. اینان بیشتر به سیاست‌های خارجی حزب بر سر اقتدار (حزب جمهوری‌خواه) که طرفدار غرب بود و کشور پاکستان را شامل پیمان نظامی سنتو ساخته بود، حمله می‌کردند، و خواهان دوستی پاکستان با اتحاد شوروی وقت و جمهوری مردم چین بودند.

حزب ملی پاکستان دفاتر نمایندگی خویش را در قلات و کویته گشود، و از هر ولایت ده- ده نفر را به شورای مشترک حزب معرفی کرد.

در سال ۱۹۵۷م، حزب ملی پاکستان در کنفرانس نیروهای مترقی پاکستان در «داکه» (پایخت بنگله‌دیش کنونی) اشتراک کرد. در این کنفرانس احزاب سیاسی، از هر دو بخش پاکستان شرکت داشتند: حزب ملی پاکستان، گنتانترادال، حزب کریشاک

شرمیک و چند گروه وحدت‌طلب دیگر، حزب ملی خلقی پاکستان را ساختند. در قطعنامه‌ی این حزب دو نکته، اساسی بود: سیاست داخلی دولت در پاکستان غربی باعث شده که آن ولایات بخش غربی پاکستان - که دارای زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت می‌باشد - از حقوق خود محروم شوند. در خصوص سیاست خارجی، کنفرانس خواهان فسخ معاهدات نظامی با غرب و خروج پاکستان از پیمان‌های نظامی شد.

این بار نیز کمیته‌های منطقوی حزب خلقی ملی پاکستان در قلات و کویته برگزار شد و مبارزه برای خودمختاری ادامه یافت.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

VII

بلوچستان غربی

۱- اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان غربی

هرچند اصطلاح رسمی بلوچستان شرقی یا غربی وجود ندارد، ولی به اعتبار موقعیت قلمرو بلوچ‌نشین ایران که در غرب قلمرو عمومی بلوچ‌نشین قرار دارد، به آن بلوچستان غربی اطلاق می‌شود. در جغرافیای سیاسی و تقسیمات ملکی کشور ایران، این ساحه به نام «استان سیستان و بلوچستان» خوانده می‌شود.

۲- نگاه ایرانی به بلوچستان

۲-۱- جغرافیای اداری

در نخستین تقسیمات کشوری رسمی، پس از مشروطیت ۱۳۲۵ق/ ۱۲۸٦ش، ایالت کرمان و بلوچستان به صورت یکی از ایالات چهارگانه‌ی ایران درآمد؛ سه ایالت دیگر عبارت بودند از: آذربایجان، فارس و خراسان. در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۷۵-۱۲۱۰هـ ق) نیز بلوچستان از مضافات یا ولایات کرمان (و از مهم‌ترین آن‌ها) بود. سیستان در کنار خراسان می‌بود؛ اما در سال ۱۳۱٦خ، ایران به استان تقسیم شد: سیستان از خراسان، و بلوچستان از کرمان جدا شد، و استان واحد «سیستان و بلوچستان» نام گرفت.

مرکز این استان «دزدآب» بود که به «زاهدان» تغییر نام یافت؛ اما پیش از این، مرکز بلوچستان بمپور بود؛ در سال ۱۳۰۰هـ ق فهرج یا فهره (یا به تلفظ محلی پهره)،

به علت رجحان آب و هوا بر بمپور (یا ایرانشهر)، مرز بلوچستان شد. در این بخش، نه به همه‌ی بلوچستان، بلکه فقط به بلوچستان غربی و آن‌هم در تاریخ معاصر می‌پردازیم.

۲-۲- آغاز تاریخ معاصر بلوچستان

استقلال بلوچستان همچنان در طول سال‌هایی که فاتحان شرقی و غربی گورکانیان و سپس آق‌قویونلوها، غالب بلاد ایران را در زیر سم‌ستور خود ویران کرده بودند، تا دوران امپراتوری صفوی بلاتعرض ماند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

شاه اسمعیل صفوی، در همان سال ۹۰۹ هـ ق که به فارس رفت، خان محمد استاجلو، معروف به خان‌سلطان را به تسخیر کرمان، مأمور کرد؛ اما امرای محلی بلوچستان، کماکان در استقلال به‌سر می‌بردند. شاه اسمعیل با چشم‌پوشی از جزیره‌ی هرمز، کمک نایب‌السلطنه‌ی پادشاه پرتگال در هندوستان (به‌نام آلفونسو دو آلبوکرک) را در سرکوب قیام‌هایِ سواحل مکران و بلوچستان بعدی، جلب کرد. [فلسفی، ج٤، ص١٣٦٤؛ به نقل از بهزادی، ص٦٠].

بیش از صد سال گذشت تا در عهد شاه‌عباس کبیر (۱۰۱۸هـ ق)، بلوچستان غربی، به حوزه‌ی دولت صفوی منضم شد. گویا این پروسه اندکی پیشتر، در عهد شاه طهماسب آغاز شده بود، ولی به علت اغتشاشاتی که بعد از مرگ شاه طهماسب به وقوع پیوست، امرای محلی- که از بازماندگان صفاری‌ها بودند- دوباره علم استقلال برافراشتند؛ اما شاه عباس، سردار شاه وردی سلطان محمودی را برای سرکوب ملک شمس‌الدین، ملکِ صفاریِ «بن‌فهل»- که در بمپور مستقر بود- گماشت. ملک شمس‌الدین طی نامه‌ای انقیاد خویش را اعلان کرد، و خواهان ابقای حکمرانی خویش در حکومت بن‌فهل شد. شاه وردی سلطان، خواسته‌ی ملک شمس‌الدین را پذیرفت و او را در حکومت بن‌فهل باقی گذاشت، و در جاهای دیگر، برخی از امرای محلی، و تعدادی از افراد خویش را گماشت. از این تاریخ به بعد، «بلوچستان غربی مُنضم شاهنشاهی صفوی گشت»[بهزادی، ص٦١].

۳- با آن که شاهان صفوی

با آن که شاهان صفوی با سلاطین گورکانی بر سرِ قندهار، در تخاصم بودند

اما هیچ گاه، بلوچستان در موضعِ مقابله و رویارویی آن‌ها نبوده است. چنان‌که پیش از این دیدیم، بخش‌های غربی بلوچستان شرقی، خودمختار بود، در حالی که بخش‌های شرقی آن، یا از قندهارِ زیرِ اداره‌ی گورکانی، و یا از ملتان، و یا از تهتهه اداره می‌شد.

۳-۱- بلوچ‌ها در برابر نادر

تا آن که محمود افغان که از قندهار برخاسته بود، در راه پیشروی به سوی اصفهان، قبایل بلوچ را با خود متحد ساخت، در روز دوازدهم محرم ۱۱۳۵هـ ق (۲۳ اکتبر ۱۷۲۲م)، به حکومت بیش از دوصدساله‌ی خانواده‌ی صفوی پایان داد. هم‌دستی سران طوایف بلوچ با هوتکی‌ها، از زمان قیام میرویس خان، پدر محمود، آغاز شد. غبار در این‌باره می‌نویسد: «[در جرگه‌ی مانجه- سی میلی شمال‌شرقی قندهار] یکی از مقررات این بود که چون سپاه ایرانی و گرجی در داخل شهر مستحکم و جنگیِ قندهار بسیار است، بایستی اسبابی فراهم نمود تا تقلیل یابد. برای حصول این مقصد توسط یکی از رؤسای بلوچ از تادیه‌ی مالیه‌یِ آن مردم، به‌شکل قطعی انکار ورزیده شد و از طرف دیگر میرویس تحریک نمود تا گرگیس قطعات نظامی برای سرکوب بلوچ و اخذ مالیات تیرین سوق نمود...»[غبار، صص ۳۲۰-۳۱۹؛ بهزادی، ص۶۲]. پس از این، در سال ۱۷۱۲م، سپاهی که از کرمان برای استخلاص قندهار به‌راه افتاد، «نارسیده به قندهار، در عرض راه از حمله‌ی مردم نابود شد». این سپاه که از راه بلوچستان عازم قندهار بود، توسط طوایف بلوچ- که هم‌دست سرداران غلزایی بودند- سرنگون شد. سران بلوچ، علاوه بر اُلجه‌ی مال و منال لشکر صفوی، دوباره به استقلال محلی دست یافتند. از جمله‌ی امرای محلی بلوچ، عبدالله خان و پسرانش بر مکران دست یافتند؛ اما در عین حال سران دیگر بلوچ- از جمله محمد خان بلوچ- در خدمت تخت و تاج آواره‌ی صفوی ماندند، و در رکاب نادر افشار جان‌فشانی کردند؛ هرچند محمد خان مقهور نادر شد.

۳-۲- محبت‌خان بنیان‌گذار خانی قلات

نادر در راه تسخیر قندهار- و مآلاً هندوستان- پیرمحمدخان بیگلربیگی هرات،

و اسلمس‌خان معروف به خان‌جان را مأمور تصرف بلوچستان کرد. آنان با تسلیم شدن پسران عبدالله‌خان بلوچ مذکور، هر یک امیر محبت‌خان، امیر الیاس‌خان یا امتیاز خان یا دینارخان، که قسمت‌های غربی بلوچستان و مکران را در اختیار خود داشتند، موفق به تسخیر بلوچستان شدند.

۳-۳- محورهای مخالفت با نادر

در برابر سپاه نادر، دو مقاومت وجود داشت: یکی ملک شیرخان کیانی- از ملوک صفاری بلوچستان- که در بمپور مرکزیت داشت و بعد از یک‌سلسله جنگ‌ها، در موضعی که اینک «چیل‌نادر» خوانده می‌شود، با سپاه نادری روبرو و کشته شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

مقاومت مردم در برابر ظلم و تعدی پیرمحمدخان بیگلربیگی پیش آمد. امیر محبت‌خان در قندهار به اردوی نادر پیوست. او با گروگان گذاشتن الیاس‌خان، برادرش و تعدادی دیگر از سران طوایف بلوچ نزد نادر، حکومت بلوچستان یافت، و در معیت سرداران نادر، نواحی مختلف بلوچستان را تصرف کرد. در این میان شماری از بلوچ‌ها، بر پیرمحمد، خروج کرده، به قیادت امیر ضربت‌خان نام، در قلعه‌ی جالق (جاللک) متحصن شدند. سرانجام محصورین، به دستور ضربت‌خان مذکور، تمامی زنان و کودکان قلعه را به‌دست خود کشتند و خود را بر سپاه نادری زدند؛ همگی، به‌جز عده‌ی اندک که مجروح بودند، کشته شدند. بقیه را همان پیرمحمد، و این شخص ظالم را نادر کشت.

۳-۴- نادر و تقسیم سند

چنان‌که پیش از این دیدیم، نادر پس از دست‌یابی بر سند، آن مملکت را به سه بخش تقسیم کرد: قسمتی که همجوار کرمان بود جزو بلوچستان و کرمان ساخت و به امیر محبت‌خان سپرده، به او لقب خانی نیز داد. مرکز او قصرقند بود. بعد از او برادرش نصیرخان حاکم بلوچستان شد؛ او از احمدشاه ابدالی فرمان می‌برد؛ اما سایر نویسندگان، از جمله سرپرسی سایکس، حکومت نصیرخان را برخاسته از بلوچستان شرقی می‌دانند، که آهسته آهسته، بر قصرقند نیز استیلا یافت [سایکس، ص۱٤۰]؛ اما حقیقت این است که این امرای محلی، این ساحات را اداره می‌کردند که برحسب

اقتضای زمان، گاهی از نصیرخان نیز فرمان می‌بردند.

۳-۵- استیلای دولت قاجار بر بلوچستان غربی

در سال ۱۲۱۸هـ ق فتح‌علی شاه قاجار، پسر عموی خویش، ابراهیم خان ظهیرالدوله را به حکومت کرمان و بلوچستان گمارد، که تا سال مرگش در ۱۲٤۰هـ ق در آن مقام ماند. او در این سال‌ها به نقاط مختلف بلوچستان سفر کرد. محلات آن جا را از تصرف خوانین بلوچ بیرون آورد. هم‌زمان با آن، محراب‌خان نارویی در بلوچستان غربی عَلَم استقلال افراشته بود. چنان‌که هنری پاتینجر که در سال ۱۲۲۵هـ/۱۸۱۰م مشغول گشت و گذار در بلوچستان بود، با مهراب خان ملاقات کرد. او به دولتین ایران و افغانستان اعتنایی نداشت، چنان‌که دامنه‌ی قدرت خود را تا لارستان بسط داده بود. این وضع در سالیان بعد (۱۲٥٤ق / ۱۸۳۹م) نیز ادامه داشت؛ شخص دیگری به‌نام محمدعلی خان، از همین قبیله‌ی نارویی، قلعه‌ی بمپور را در تصرف گرفته بود؛ همین‌طور محمدشاه نام از اهالی «سیب» (از نواحی سراوان) نیز خودمختار بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

۳-۶- آشوب در کرمان و بلوچستان

بعد از مرگ ظهیرالدوله کرمان نیز دستخوش ناآرامی شد؛ از این‌رو کسی به امر بلوچستان نتوانست بپردازد.

۳-۷- نخستین تماس انگلیس با ایران

این در حالی بود که انگلیس شرق و جنوب، و بخش‌هایی از غرب هندوستان را در اختیار داشت و دغدغه‌ی اصلی انگلیس پس از استقلال ایالات متحده‌ی امریکا، حفظ و نگهداری هند در برابر تهدیدهای رقبای نیرومند اروپایی‌اش - یعنی فرانسه و روسیه- بود، انگلیس می‌پنداشت که رقبای اروپایی‌اش، مسیر فاتحان قبلی چون نادر افشار را در پیش گرفته، خود را به هند می‌رسانند. آنان حتا از کرّ و فرّ زمان‌شاه نیز نگران بودند. از این‌رو، در سال ۱۷۹۸م (۱۲۱۳ق)، نماینده‌ی خویش به‌نام مهدی علی خان بهادرجنگ را- به بهانه‌ی تهنیت‌گویی به فتح‌علی‌شاه- به ایران فرستاد تا مانع حمله‌ی زمان‌شاه به هند شود، و علاوتاً فتح‌علی‌شاه را از خطر فرانسه نیز هشدار

داد. به این ترتیب جای این درباری خواب‌آلوده‌ی شرقی را به میدان سیاست غربی بکشاند. فتح‌علی‌شاه پیشنهاد انگلیس را پذیرفت. شاه محمود برادرش و فیروزشاه را که به دربار او پناه آورده بودند، مجهز کرد و به جنگ زمان‌شاه فرستاد؛ و او را که آماده‌ی حرکت به جانب هندوستان بود، از راه برگردانید و وارد معرکه‌ای ساخت که- به قول بهزادی- کشورش تا اکنون آرامش را به خود ندیده است.

۳-۸- معاهده انگلیس با ایران بر ضد شاه افغان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در سال ۱۸۰۰م سرجان ملکم به ایران آمد و با امضای قرارداد تجارتی- سیاسی با دولت ایران (۱۸۰۱م)، شاه ایران را متعهد ساخت که از حمله‌ی شاه افغان به هند، و از عبور هر کشوری از ایران، به قصر هند، جلوگیری کند.

۳-۹- مصروفیت‌های رقبای اروپایی و منطقه‌ای انگلیس

در همین سال، پل اول تزار روسیه، در کودتای درباری کشته شد، و جای او را پسرش، الکساندر اول گرفت. یک‌سال و سه ماه بعد از کودتا، لشکر روسیه به گرجستان یورش برد و در سال ۱۸۰٤م، حالت جنگی میان روسیه و ایران رسماً اعلام شد. یعنی انگلیس توانست قوای ایران را در مرزهای شمالی‌اش درگیر جنگی بسازد که نتواند به رقیبان اروپایی‌اش کمک کند؛ همین‌گونه روسیه نیز با دو همسایه‌ی جنوبی‌اش، ایران و عثمانی، مصروف شد، تا نتواند به فکر آب‌های گرم هندوستان افتد. گذشته از این‌ها، فرانسه نیز با روسیه درافتاد؛ از این‌رو خیال انگلیس برای مدتی از هر جانب، راحت ماند.

اما دیری نگذشت که ناپلیون به فکر از سرگیری برنامه‌ی عقیم گشته‌اش- به‌سبب قتل پل تزار- افتاد؛ از سویی دربار ایران خواست از منازعات اروپا به نفع خویش بهره‌برداری کند. همین بود که طرفین در «فین‌کین‌اشتاین» (Finkenstein) قرارداد همکاری بستند (۱۸۰۷م).

۳-۱۰- اتحاد روس و فرانسه

اما به زودی الکساندر و ناپلیون در تیلسیت (Tilsit) ملاقات کردند، و قول قرارهایِ ناپلیون با پدرش را، با او زنده کرد. انگلیس بار دیگر به وحشت افتاد. هم‌زمان

از دو مرکز، لندن و کلکته، دو نماینده هر یک سِرجان ملکم و سرهارفورد جونز به تهران فرستاده شدند. در حالی که اوایل قرن برای دفع خطر ناپلیون و زمان‌شاه، با ایران دوست شدند باید با بهبود روابط خود با ایران، افغانستان و سند و پنجاب را علیه آن تجهیز می‌کردند. این معما را «جان ویلیام‌کی» نویسنده‌ی انگلیسی در کتاب «جنگ افغانستان» می‌گشاید[بهزادی، ص٦٩]. الفنستون مشهور به همین منظور به دربار شاه‌شجاع آمد، و متکالف به دربار رنجیت سنگهـ فرستاده شد. هر دو موفق می‌شوند که کابل و لاهور را در برابر تهران قرار دهند «و از گذر قشون ایران و فرانسه از خاک ممالک خود جلوگیری کنند». از آن طرف، سرهارفورد جونز قرارداد مجمل را با تهران امضا کرد، و با امضای قراردادی که در سال ۱۸۱۲م نماینده‌ی دیگر انگلیس «سِر گوراوزلی» جانشین او با ایران امضا کرد، دولت انگلیس توانست «روابط خود را با دربار تهران مستحکم» سازد. از نظر ایران «قرارداد اخیر دولت انگلستان متعهد می‌شود که به هنگام جنگ ایران با کشوری خارجی به ایران کمک کند»؛ امری که هرگز نشد؛ فرماندهی جنگ به دست انگلیس بود، زیرا هر جنگی باید با مشوره‌یِ او می‌بود؛ از این‌رو، انگلیس با تصرف بخشی از جنوب ایران، نایب‌السلطنه را از دروازه‌هایِ هرات بازگرداند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۱۱- پایان مناسبات حسنه‌ی روس و فرانسه

سرانجام روابط ناپلیون با الکساندر، به حمله‌ی ناپلیون به روسیه می‌انجامد (۱۸۱۲م) و انتقال مسکو، پایتخت روسیه، اهانت بزرگی به آن کشور بزرگ و به شخص الکساندر به شمار می‌رود. از آن سو، انگلیس به جنگ ده‌ساله ایران و روسیه پایان می‌دهد؛ این کار با میانجی‌گری اوزلی، در اول اپریل ۱۸۱٤م صورت می‌گیرد؛ تا اتحاد مقدس به رهبری تزار الکساندر با روسیه به یک توافق جهانی دست یافته بود، فرانسه را که از قلب اروپا علیه آنان برخاسته بود، از پا درآوردند. گویی همان واقعه در سال ۱۹٤٥م (۱۲۰ سال بعد) بر هیتلر تکرار شد.

۳-۱۲- عطف توجه از اروپا به آسیای میانه

اینک نه اروپا، بلکه آسیای میانه بود که به محراق توجه دو قدرت پیروز

اروپایی- روسیه و انگلیس- تبدیل شده بود؛ هرچند فقط فرانسه از بازی حذف شده بود. از این سال به بعد انگلیس باید هندوستان را حفظ می‌کرد، و روسیه آن شاه‌راه‌ها را تهدید می‌کرد که ره به هندوستان می‌بردند، تا به این‌صورت بتواند لندن را به چشم‌پوشی از استانبول وادارد. آری، از این سال‌ها به بعد، انگلیس از شرق هند، از بنگال و دهلی، به جانب غرب رو می‌آورد؛ پنجاب و سند را تصرف می‌کند. با شاه افغانستان و خان قلات به شرط عدم تأمین ارتباط با کشور دیگر، یعنی روسیه، قرارداد دوستی امضا می‌کند و در آن به خودمختاریِ این دو «قلمرو» صحه می‌گذارد. انگلیس در بلوچستان کم‌تر، ولی در افغانستان بیشتر درگیری نظامی داشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۱۳- پیدایش دانش شرق‌شناسی

اما این کار با دیپلوماسی و بهتر است بگویم با «شرق‌شناسی» آغاز می‌شود؛ الفنستون، متکالف و سرهنری پاتینجر پیشروان این دیپلوماسی شرق‌شناسی بودند. در میان سه قدرت مستقل در منطقه یعنی در میان روسیه، ایران و انگلیس، تعدادی خان‌نشین، امیرنشین و ممالک مستقل کوچک وجود داشت که عبارت بودند از سند و پنجاب، قلات و خان‌ها و سرداران بلوچ، مثل خان‌خاران و جام لیس‌بیله، و همین‌طور در بلوچستان غربی و مکران طایفه‌ی نارویی به ریاست مهراب‌خان در استقلال کامل به‌سر می‌بردند. حد شمال‌غربی هند، و شمال‌شرقی بلوچستان که منطقه سرحد خوانده می‌شد، در اختیار سرداران افغان بود. شاهان درانی در شمال سند و پنجاب بساط سلطنت گسترده بودند. اینان اسباب بازی و مشغله‌ی سیاسی قدرت‌های بزرگ در طرح «بازی بزرگ» در طول قرن نزده تا جنگ جهانی اول برای اروپا، و تا جنگ جهانی دوم برای منطقه بودند.

مهره‌هایِ بازی را شرق‌شناسان معرفی می‌کردند؛ اینان با شناخت دقیق از فرهنگ و خصوصیات ملت‌ها و اقوام منطقه، دولت‌های خویش را در همان مجرا رهنمونی کردند.

بیش از دو قرن از تألیف کتاب «افغانان» یا گزارش سلطنت کابل می‌گذرد؛ ولی هنوز مرجع بسیار معتبری برای شناخت علمی از منطقه شناخته می‌شود. همین‌گونه آثار سرپرسی سایکس درباره‌ی ایران.

۳-۱۴- آغاز منازعه‌ی منطقه‌ای بر سر هرات

هرات در این زمان، موقعیت قندهار عصر «گورکانی- صفوی» را پیدا کرده بود؛ هرات تا سقوط افشار جزو ایران بود، مرگ نادر سبب شد که قلمرو شرق کشور او، خراسان شرقی و بلوچستان به دست احمد خان بیفتد. از این زمان است که هرات از حیطه‌ی قلمرو ایران بیرون شده است، اما از همان تاریخ تا امضای معاهده‌ی رجوی (۱۸۹۰م)، ایران دعوای ملکیت بر آن داشت، و از هرگاهی بر سر آن لشکر می‌کشید. در عین حال، هرات صحنه‌ی زورآزمایی شهزاده‌ی سدوزایی میان خود، و یا سرداران بارک‌زایی از سوی دیگر بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۱۵- واحدهای مستقل سیاسی در آغاز قرن نزدهم

قلمرو شهزاده‌های سدوزایی که در قراردادهای دولت انگلیس با کشورها و حکمروایان متعلقه به آن تصریح شده، هرات، پشاور، قندهار و کابل بود. شمال افغانستان را امرا و میرهای محلی اداره می‌کردند. میران بدخشان، میران قطغن، میر مزارشریف که بزرگ‌تر از دیگران بود، ولی وقتی دوست‌محمد خان می‌خواست هرات را از دست آخرین بازمانده‌ی سدوزایی بگیرد، وایسرا به او هشدار داد که هرات جزو قلمرو تو نیست. در قدم‌های بعدی، او را از دست زدن در امور پشاور و بلوچستان نیز برحذر داشتند؛ ولی وقتی هم او، و هم پسرش شیرعلی‌خان خواست به این‌ها دست‌درازی کند، از سلطنت برافتاد.

۳-۱۶- خان‌نشین‌های آسیای میانه

در شمال آمودریا، در آسیای میانه سه خان‌نشین بود: خان‌نشین بخارا که مشهورتر و مهم‌تر از همه بود؛ خان‌نشین خیوه؛ و خان‌نشین خوقند یا فرغانه. میان این خان‌نشین‌ها خاک روسیه، صحراهای سوزان «قره‌قوم» (ریگزار سیاه) و «قزل‌قوم» (ریگزار سرخ) جدایی افکنده بود. به قول بعضی نویسندگان «در جنوب‌غرب این خان‌نشین‌ها، و در واقع در نواحی شرقی بحیره‌ی خزر تا مرو و رود مرغاب، قلمرو ترکمن‌هایی بود که اشتغال اصلی‌شان را شبیخون زدن به شهرهای خراسان و به اسارت بردن زنان و مردان و کودکان خراسانی و فروش آن‌ها در بازارهای پررونق برده در

بخارا و سمرقند تشکیل می‌داد»[بهزادی، ص۷۱]. ایران همان ادعایی را بر مرو داشت که بر هرات می‌داشت. این دو را از پنج حوزه‌ی خراسان می‌دانست و در دست داشتن آن‌ها را برای دفع حملات ترکمان‌ها، امری حتمی.

۳-۱۷- منازعات مرزی روسیه و ایران

روسیه و ایران در طول سرحدات میان خویش درگیر بودند: گرجستان، ارمنستان، آذربایجان در غرب خزر، خراسان و گرگان در شرق آن وقتی علمایِ دینی با فریاد «وا اسلاما» ایران را به جنگ روسیه کشاندند، اکثر امرایِ قفقاز در کنار پترزبورگ ایستاده بودند. سردار جنگ یعنی عباس میرزای نایب‌السلطنه می‌دانست که عواقب این جنگ برای امیران بسی ناگوار است. دست‌کم، ایران مجال پرداختن به شرق را از دست داد، و در نتیجه هم در بلوچستان و هم در افغانستان، و طبعاً و هم در خراسان، به عقب‌نشینی تن داد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

ایران به میانجی‌گری و وساطت سرجان مکدونالد، نماینده‌ی سیاسی دولت کمپانی هند شرقی در دربار ایران (همانی که فتح‌علی‌شاه آمدنش را به دربار انکار می‌کرد)، در سال ۱۸۲٦م / ۱۲٤۳ق به امضای معاهده‌یِ «ترکمان» تن درداد. این معاهده، ایران را از ادعایِ اراضی آن سوی اودارس در قفقاز محروم کرد، و ضمناً پرداخت غرامت جنگی سنگینی را برعهده‌ی او گذاشت که ایران از پرداخت معجل آن عاجز ماند؛ از این‌رو به انگلیس دست دراز کرد، و انگلیس پرداخت دوصدوپنجاه هزار تومان را در ازای لغو مواد ۳ و٤ قرارداد ۱۸۱٤م پذیرفت. آن دو ماده مقرر می‌داشت که انگلیس به ایران در جنگ با کشور خارجی، یاریِ نظامی یا مالی می‌کند.

روسیه پس از این، با انصراف از دست‌یابی به استانبول و عمق ایران، راه دوستی با ایران و عثمانی را در پیش می‌گیرد. مخصوصاً که در ماده‌ی هفتم معاهده‌ی ترکمان‌چای درباره به‌رسمیت شناختن ولایت مهدی عباس مرزا و حق او و فرزندانش به تاج و تخت ایران، نایب‌السلطنه‌ی عباس میرزا را- که گرداننده‌ی سیاست خارجی مملکت بود- دل به جانب روسیه گردانید. چندان که حتا قتل «گریبایدوف وزیر مختار روسیه در ایران و کلیه‌ی هیأت دیپلوماتیک روسی در تهران (۱۲٤٤ق / ۱۸۲۹م)» نتوانست آن را برهم زند. به‌زودی تزار نیکلایی از خسرو میرزا، پسر نایب‌السلطنه، در

پترزبورگ به گرمی پذیرایی کرد(صفر ۱۲٤٥).

این وضعیت تا به جایی پیش رفت که روسیه، دربار ایران را به گرفتن اراضیِ در شرق، در مرزهایِ ایران با افغانستان و بلوچستان تشویق کرد؛ و آن را برای عبور قشون خویش از خاک ایرانِ دوست و متحد، به دروازه‌های هندوستان، آب حیات می‌شمرد. ژنرال سیر مولوف در سال ۱۸۱۷م / ۱۲۳۲ق، از ایران خواسته بود که اجازه دهد لشکریانش را از راه ایران به هندوستان ببرد؛ اما در آن زمان درخواست رد شد.

روسیه در تمام طول سرحدات جنوبی خویش، پیشروی کرد و تا دهه‌ی شصت و هفتاد همان قرن، تمام خانات آسیای میانه را برداشت و خود را به سرحدات افغانستان و خراسان رسانید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۴- انگلیس و تحقیر ایران

و اما انگلیس پس از جنگ واترلو، ابتدا رفتار موهنانه‌ای با ایران در پیش گرفت. لندن تصمیم گرفت که اصولاً روابط با تهران را به حکومت کمپانی در هند بسپارد، و نماینده‌ی مقیم تهران را دولت کمپانی معین و منصوب کند. این امر شدیداً بر فتح‌علی‌شاه گران آمد و تا مدت‌ها از پذیرش جان مکدونالد سفیر حکومت هند سرپیچید. وضعیت طوری می‌شود که لندن به فکر انداختن دیوار دفاعی در آسیای مرکزی می‌افتد؛ و می‌خواهد که از طریق جذب خان‌های ناآگاه آسیای میانه، این دیوار به‌پا دارد، و در عین حال با در دست داشتن هرات، عقبه‌ی مستحکمی برای آن به‌وجود آورد. فاصله‌یِ میان بلوچستان و واحه‌ی مرغاب- هریرود بلامانع بود. انگلیس از دژ نیرومند بلوچستان آن را تمویل و تأمین می‌کرد؛ زیرا انگلیس از فکر روسیه و راز و رمزهایش با عباس میرزا به شدّت نگران بود؛ از این‌رو، عباس میرزا را که برای جبران شکست قفقاز، رو به خراسان دارد، مانع می‌شود. «نایب‌السلطنه، به قصد تنبیه افاغنه و گوشمال اهل خیوه و خوارزم و انتظام امورات هرات» عازم خراسان بود؛ در حالی که کسبل، وزیرمختار انگلیس در تهران، همراهیِ افسران انگلیس نایب‌السلطنه را در این سفر، مخالف موافقت‌نامه می‌خواند، نایب‌السلطنه به همراهی آنان اصرار داشت. تا سرانجام نایب‌السلطنه تهدید کرد که اگر افسران انگلیس در سفر خراسان او را همراهی نکنند، و مهمات مورد نیاز او از جانب انگلیس تهیه نشود، آن‌ها از روسیه

به‌دست خواهند آورد. انگلیس با یک توصیه، خواسته‌های او را پذیرفت: چون امور لشکر و سپاهی بیشتر با نایب‌السلطنه است لازمست که این خواهش را به نایب‌السلطنه برساند. ولایت‌های خمسه و همدان و کرمانشاه علاوه بر آذربایجان در دست نایب‌السلطنه است، بدون آزار رعیت می‌تواند که از این ولایت‌ها مداخل خوب نماید. در این، تهدید نرمی در جواب نایب‌السلطنه درج شده بود که اگر دولت ایران بخواهد دوستی ما را سست بگیرد یا به‌هم بزند دولت ما لابد است که در ازای این رفتار از طرف دیگر و طور دیگر حفظ کار خود را نموده باشد»[ص ۷۷].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۵- رؤیای عباس میرزا

نایب‌السلطنه و وزیر او، قایم‌مقام، می‌پنداشتند که با حفظ دوستی با هر دو قدرت بزرگ(روسیه و انگلیس) و با اخذ کمک مالی و تسلیحاتی از اخیرالذکر، می‌توانند مرزهای شرقی ایران را به حدودی که مرز طبیعی ایران می‌شمردند، یعنی رود سند، برسانند. طبیعی است که از این تصمیم ایران، روسیه قلباً حمایت می‌کرد؛ چه آن کشور را بدون زحمت، و بدون رویارویی با انگلیس، پشت دروازه‌های هندوستان می‌دید، و این را راه به‌دست آوردن کلید استانبول از انگلیس می‌پنداشت.

۶- تعلل در اقدامات نایب‌السلطنه

در مقابل وقتی کمبل و سایر افسران ارتش نایب‌السلطنه نتوانستند در عزم سفر او به خراسان، خللی آورند، سعی کردند او را از لشکرکشی به هرات، خیوه و بخارا بازدارند. قصد آنان این بود که فرصتی برای برانگیختن امرا و خوانین آن‌جاها برای مقابله پیدا شود. آرتور کونالی صاحب‌منصب نظامی انگلیس برای انجام این مأموریت از لندن عازم شرق ایران شد؛ او وظیفه داشت ابتدا میان ترکمان‌ها برود و از آن جا به خراسان و هرات و کابل و خیوه و بخارا شود. او این سفر را به رهنمایی وزیرمختار انگلیس در ایران، در لباس بازرگان و در معیت سید کرامت‌علی هندی انجام داده، و در آسیای مرکزی به دکتر وولف- که پیش از او آمده بود- پیوسته است. وظیفه‌ی مهم اینان پخش شایعات بر ضد ایران و مخصوصاً نایب‌السلطنه و خویشاوندی او با روس‌هاست. به قول همان دکتر وولف این شایعات به سرعت پخش و مورد قبول

[واقع] می‌شد. نایب‌السلطنه را به قبول مذهب روس‌ها، داشتن همسر روسی، و داشتن سپاه پنجاه هزار نفری روسی، متهم می‌کردند.

این‌ها باعث شد که او از نایب‌السلطنه و حمله به خیوه بازماند، و کار به‌سامان بردن هرات و تنبیه افاغنه را به سال بعد واگذارد. ثانیاً سال بعد اوامر سرخس بر امور هرات و خیوه مقدم دانسته، آن را که مرکز توطئه و دادوستد اسرایِ ایرانی می‌دانست، در سال ۱۸۳۳م تسخیر و تاراج کرد. نباید پنداشت که انگلیس خود به خیوه و هرات نظر داشته، بلکه این کار عباس میرزا را به سود دولت تزار می‌دید. کمبل تهدید کرد که همه‌ی صاحب‌منصبان انگلیسی را به هندوستان می‌فرستد. چون خودش به امر نایب‌السلطنه باید به تبریز می‌رفت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

با همه‌یِ این‌ها شهزاده محمد میرزا، پسر نایب‌السلطنه، از سویِ پدر مأمور تسخیر هرات شد؛ اما در همین زمان در دهم جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ق / ۲۱ اکتبر ۱۸۳۲م عباس میرزا در مشهد درگذشت. فتح‌علی‌شاه به‌جای او محمد میرزا را نایب‌السلطنه ساخت؛ او به کمک قایم‌مقام و افسر انگلیسی به‌نام سرهنری لیندسی بتون، بر برادران و عموها برتری یافت و محمد میرزا، محمدشاه شد. هرچند توطئه انگلیس باعث شد که محمدشاه، نابخردانه، قایم‌مقام را به قتل برساند، با این حال محمدشاه می‌پنداشت کار ناتمام پدرش را پی‌گیری کند و بار دیگر عزم هرات کند؛ اما این انگلیس با آمادگی تمام هرات را از دسترس او دور نگهداشت. الدرد پاتینجر به هرات فرستاده شد تا کامران‌میرزا، پسر شاه محمود را، و وزیرش یارمحمد خان را در دفاع از شهر تجهیز کند.

۷- نخستین تماس انگلیس با دوست محمد خان

در همین حال الکساندر برنس به کابل آمد، و با پیامی از لرد آکلند نایب‌السلطنه‌ی هند به دوست‌محمد خان، نظر دوستی او را جلب کرد. همچنین نظر همکاری سردار کهندل خان- برادر دوست‌محمد- امیر قندهار را نیز جلب کرد. هم‌زمان با این، کاپیتان ویتکویچ نیز از طرف دولت روسیه با مکتوبی از امپراتور روسیه عنوانی امیر کابل، به کابل رسید؛ اما معلوم بود که آکلند بر دوست‌محمد خان و سایر پسران پاینده محمد خان اعتماد نداشت، به‌جای او که ادعایِ اعاده‌یِ سرزمین‌های

عهد سدوزایی‌های نخستین را داشت، از امیر سند، حاکم پنجاب، و شاه‌شجاع حمایت می‌کرد. اقامت ویتکویچ در کابل و پذیرایی گرم دوست‌محمد خان از او، بر حس بی‌اعتمادی انگلیس‌ها افزود. نخستین واکنش آن‌ها، بیرون آوردن پیشاور از کف سرداران پیشاوری (برادران دوست‌محمدخان)، و واگذاری آن به رنجیت سنگهـ حاکم پنجاب بود. در نتیجه، الکساندر برنس مجبور به ترک کابل شد.

۸- معاهده‌ی کهندل خان، کامران میرزا و یار محمد خان با ایران

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

از آن‌سو، ویتکویچ موفق شد که کهندل خان را به عقد معاهده‌ی دوستانه‌ای با ایران وادارد که به موجب آن سردار کهندل خان مالکیت ایران بر قندهار را به رسمیت شناخت و در عوض پادشاه ایران قندهار را بدون دخالت در امور داخلی آن به کهندل خان وامی‌گذارد؛ و نیز کامران میرزا، امیر هرات و یارمحمدخان وزیرش را از «هرگونه سرکشی در شوراهای ایران» محروم کرد و در صورت اقدام هر یک از رقبای افغانی کهندل‌خان و یا انگلیسها بر علیه قندهار، شاه ایران متعهد کمک و مساعدت فوری به کهندل خان می‌شود. [بهزادی، ص۸۲].

۹- قطع مناسبات انگلیس با ایران

مکنیل، وزیرمختار انگلیس که اینک در محاصره‌ی هرات در اردوی محمدشاه به‌سر می‌برد، به متن این معاهده دست یافت، به هندوستان می‌نویسد: «... بنا به مراتب فوق مسئله‌ی هرات، مسئله‌ی تمام افغانستان است، و اگر شهر قبل از این که اقدام صحیحی برای نجات آن به عمل بیاید سقوط کند، این حادثه تأثیر بدی در این حدود خواهد کشید...» [جنگ ایران و انگلیس، ص۱۷، نوشته‌ی کاپیتان هنت، ترجمه‌ی سعادت نوری، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲ش]. او وقتی سقوط هرات را قریب‌الوقوع می‌بیند، پیشنهادهای غیرقابل قبولی به محمدشاه می‌کند که با رد آنان از جانب شاه، قطع روابط دولت انگلیس را با دولت ایران اعلام کرده، اردوی شاهی را ترک می‌کند. او در نامه‌ای به هندوستان، با رد شایعه‌ای مبادله‌ی هرات با سرزمینی در شمال رود ارس توسط ایران و روسیه، وجود نظامیان روسی در اردوی محمودشاه را تأیید می‌کند. او هرات را دروازه‌ی هندوستان می‌خواند، و در فردای سقوط آن، روس‌ها را در دروازه‌های هندوستان نشان می‌دهد. دولت انگلیس تأخیر را نادرست دیده، دوازده

روز بعد- در نزدهم ژوئن ۱۸۳۸م/ ۱٤ ربیع‌الاول ۱۲٥٤ق- جزیره‌ی خارک را متصرف می‌شود. محمدشاه ناگزیر، به مشهد برمی‌گردد، و حسین‌خان آجودان‌باشی را به سفارت پاریس، وین و لندن می‌فرستد؛ اما انگلیس، شرط صلح را پذیرفتن تقاضاهایِ کمبیل می‌نمایاند. ولی محمدشاه با فرستادن سفارت دیگری به استانبول، به ادعاهایِ کمبیل تأکید می‌کند، و می‌کوشد نظر دول غربی را به سوی خویش بکشاند.

۱۰- انگلیس و تسخیر قندهار و کابل

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

انگلیس‌ها اقدامات ایران را چندان جدی می‌گیرند که بعد از شکست مأموریت الکساندر برنس در کابل و قندهار، دولت انگلیس و حکومت کمپانی بر آن می‌شوند که این دو منطقه را به چنگ آورد، تا دیوار دفاعی را در آن جا احداث کنند؛ چون اینک بر دو منطقه برادر- کهندل خان و دوست‌محمد خان- بی‌اعتماد شده بودند؛ از این‌رو شاه‌شجاع را که از دیری برای به‌دست آوردن تاج و تخت موروثی‌اش در لودیانه در انتظار نشسته بود، برای این مأموریت، مناسب تشخیص دادند. مکناتن با معاهده‌ی لاهور، اتحادی میان شجاع و رنجیت به‌وجود آورد. شاه‌شجاع با همراهی سپاه انگلیس و حمایت رنجیت سنگهـ چند روزی پس از ترک محاصره‌ی هرات از جانب محمدشاه قاجار، وارد کابل شد و با عنوان شاه شجاع بار دیگر بر تخت سلطنت نشست. گویا این نقشه قبل از ترک محاصره‌ی هرات کشیده شده بود؛ چه قرار بود که شاه شجاع ابتدا به وضع محاصره‌ی هرات بپردازد، سپس نواحی بلخ، سیستان، بلوچستان و قندهار را تسخیر و ضمیمه‌ی قلمرو خویش کند. به این‌صورت دیوار دفاعی هند بنا خواهد یافت. دوست‌محمد خان اولاً به بخارا گریخت، سپس به انگلیس تسلیم شد، و به‌عنوان اسیر به هندوستان برده شد. کهندل خان به دربار ایران پناه برد. مکناتن حاکم حقیقی ایران شد، و صندوق‌هایِ طلا را باز، و محتویات آن‌ها را در تمام افغانستان بدون ملاحظه پراکند. هرات میان انگلیس متردد بود. یارمحمد خان وزیر کامران، واقعات انگلیس را به ایران گزارش می‌داد. مکناتن با اتکا بر صندوق‌هایِ طلا، به فکر خرید سرانِ معامله‌گر افغان بود.

۱۱- وفاداری یارمحمد خان به ایران

کامران میرزای دایم‌الخمر و یارمحمد خان، وزیر مقتدرش، حمایت امیران و پول انگلیس را می‌خواستند؛ ولی در عین حال، فرستادگان یارمحمد خان به شهرهای ترکستان امرای خیوه و خوارزم و بخارا را علیه انگلیس تحریک می‌کردند. سرگرد تاد (Major Todd) همه‌ی اقدامات یارمحمد خان را زیر نظر داشت. از این‌رو در گزارش خود به آکلند، توصیه کرد که هرات به قلمرو شاه شجاع افزوده شود. اما آکلند نظر او را نپذیرفت، و به استقلال صوری هرات تأکید داشت. از این‌رو به مکناتن نوشت که کامران و یارمحمد خان را پیش از پیش به امدادهای پول انگلیس وابسته سازد. با این حال، یارمحمد خان از ایران‌خواهی دست نبرداشت؛ در حالی که دوصد هزار روپیه از مکناتن گرفت تا قلعه‌ی غوریان را ارتش ایران پس گیرد، ولی در خفا به فرمانده قوای ایران در غوریان، نامه نوشت که: «تمام افغانستان متعلق به دولت ایران می‌باشد و اگرچه انگلیس‌ها اصرار دارند من آن جا را تصرف کنم، حاشا چنین اقدامی به‌عمل نخواهد آمد»[محمود محمود؛ به نقل از بهزادی، ص۸۷].

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۱۱-۱-۱- سال نامیمون

سال ۱۸٤۱م (۱۲۵۷هـ ق) برای انگلیس‌ها در افغانستان مصیبت‌بار بود. در حالی که آنان می‌پنداشتند که با تسلیم شدن دوست‌محمد خان، کار افغانستان پایان یافته است؛ اما تحریکات ضدانگلیسی امثال یارمحمدخان، مردم را علیه آن‌ها شوراند؛ چنان که الکساندر برنس، برادرش مکناتن و شانزده هزار سپاه آن‌ها از بین رفتند.

۱۲- پیامدهای مرگ شاه شجاع

با مرگ شاه شجاع برنامه‌ی انگلیس‌ها دگرگون شد. آن‌ها قبل از مصیبت‌های ذکرشده، قصد برپایی دیوار امنیتی در جنوب افغانستان را داشتند. در آن نقشه قرار بود که بلوچستان را به شجاع‌الملک، و سند را به رنجیت سنگهـ بسپارند. اما اینک اقدام مذکور نه ممکن بود و نه مطلوب؛ از این‌رو ژنرال اوترام (G. James Qutram) و سر چارلز نپیر (Sirchalse Napier) سند را از دست میران تالپوری بیرون آوردند

(۱۸٤۳م). طبق این نقشه‌ی جدید، بلوچستان نیز باید استقلال می‌یافت و به دست یکی از خدمت‌گزاران وفادار انگلیس اداره می‌شد. گفته می‌شود که اجرای این امر به‌عهده‌ی «آقاخان محلاتی» گذاشته شده بود [بهزادی، ص۸۹]. این قول منابع ایرانی را تنها درباره بلوچستان غربی می‌توان باور کرد؛ چه، این سال‌ها برابر است با مقدمات ورود انگلیس به بلوچستان شرقی و انعقاد معاهدات با «خان قلات». بعد از مرگ شاه‌شجاع، خان قلات نزدیک‌ترین متحد انگلیس در منطقه به‌حساب می‌آمد.

هم در معاهده‌ی سال ۱۸۳۸م، و هم در معاهده‌ی ۱۸٤۱م، خان قلات به اطاعت از شاه کابل، ملزم شناخته می‌شود. همین‌گونه انگلیس‌ها می‌کوشیدند اراضی بیشتری را در غرب از آن خان قلات بسازند. در این‌صورت این ادعا که «در آن زمان هنوز در نقشه‌های دیوار دفاعی هندوستان قرار بر این بود که بلوچستان ضمیمه‌ی قلمرو حکومت کابل گردد» درست می‌نماید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۲-۱- نقش آقاخان

و اما پای آقاخان به این‌صورت در این ماجرا کشیده می‌شود که او، یعنی سید محمد حسن الحسینی، داماد فتح‌علی‌شاه قاجار و حاکم کرمان، یکی از ایالات چهارگانه‌ی ایران آن زمان بود. او محمدشاه را در رسیدن به سلطنت یاری رسانید؛ اما وقتی محمدشاه مصروف محاصره‌ی هرات بود، آقاخان بنای نافرمانی و تمرد را گذارد و دم از استقلال زد. محمدشاه، برادر خود، فیروز میرزا، ملقب به نصرت‌الدوله را به سرکوبی او گمارد. این حرکت او را به تحریک انگلیس (که اینک جزیره‌ی خارک را متصرف شده بود) دانستند. او از مقابل فیروز میرزا گریخت و در قلعه‌ی بم متحصن شد. اما سرانجام امان خواست، و به وساطت فریدون میرزا، حاکم فارس (برادر دیگر محمدشاه) به تهران فرستاده شد. او در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشست تا از سوی شاه بخشیده شود. شاه او را بخشید، و پس از مدتی دوباره به حکومت محلات منصوب شد. اما پس از چندی «که نقشه‌دیوار دفاعی هندوستان مختصر تغییری یافته و قرار می‌شود که بلوچستان شرقی و غربی به‌صورت مملکت واحد و مستقل در دست مأموری وفادار و مطمئن حد جنوب‌غربی این دیوار را تشکیل دهد». آقا خان اجازه‌ی سفر حج و زیارت عتبات در عراق را از شاه حاصل نموده، غرض جمع‌آوری

همسفران عازم کرمان شد. گفته می‌شود که با برگه‌ی ساختگی، ادعای انتصاب مجدد به کرمان را نمود. ابتدا شهر بابک را از دست سردار کهندل خان- والی سابق قندهار که به‌سبب غلبه‌ی انگلیس و شاه‌شجاع به ایران فرار کرده و به حکومت آن جا رسیده بود – بیرون آورد. اما از سوی حکمران حقیقی کرمان یعنی فضل‌علی‌خان بیگلربیگی- که از تهران به حقیقت امر آگاهی یافته بود- مورد حمله قرار گرفت. آقاخان شکست خورد و به لارستان رفت. گفته می‌شود که انگلیس‌ها، سعید خان بلوچ را با مهمات و توپخانه به کمک او فرستادند. آقاخان بر بیگلربیگی پیروز شد و برادر بیگلربیگی کشته شد، و یکی از امرای سپاه دولتی به‌نام ولی‌محمد خان به اسارت او درآمد؛ اما با آمدن قوای تازه‌نفس از تهران به فرماندهی حبیب‌الله خان شاهسون، آقاخان تاب نیاورد و از راه سیستان و لاش جوین عازم قندهار شد، و در گرشک مورد استقبال گرم راولینسون، نماینده‌ی فرمانفرمای هندوستان در قندهار قرار گرفت، و در هفدهم ذیقعده‌ی ۱۲۵۷ق وارد شهر قندهار شد. ابتدا مأمور دفع یارمحمد خان وزیر هرات، و تسخیر و حکومت آن شهر شد؛ ولی بعد از وقوع حوادث کابل، انگلیس‌ها از این برنامه چشم پوشیدند، و او را با خود به هند بردند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۲-۲- مأموریت جدید آقاخان

آقاخان در هند مأموریت می‌یابد که جنرال اوترام را در گرفتن کراچی از دست نصیر خان یاری رساند. او ابتدا می‌کوشد که نصیر و علی‌مراد خان خیرپوری را که به نصیر پیوسته بود، «از راه خیرخواهی» قانع کند که کراچی را به اوترام واگذارد. این خیرخواهی را سرداران بلوچ نمی‌پذیرند؛ سپس به آن‌ها پیشنهاد می‌کند که اجازه دهند آنان را با قوا و نفرات کمک کند. این پیشنهاد او نیز رد می‌شود؛ پس نقشه‌ی نصیرخان برای شبیخون زدن به چهاون انگلیس‌ها را به آن‌ها خبر می‌دهد.

۱۲-۳- اصرار انگلیس بر جدایی بلوچستان غربی از ایران

منابع ایرانی به این عقیده‌اند که انگلیس‌ها، حل مسئله‌ی بلوچستان توسط آقاخان را کنار نگذاشتند. در سال ۱۲٦۰ق سردار محمد باقر خان با اعتبار مالی وسیع مأمور گشودن قلعه‌ی بمفهل (بمپور) می‌شود. برادر دیگرش به‌نام سردار

ابوالحسن‌خان نیز به کمک باقرخان می‌پیوندد. آنان پس از دو سال جنگ و گریز در بلوچستان غربی و گرمسیرات کرمان، از فضل‌علی خان بیگلربیگی شکست می‌خورند، و ابوالحسن خان اسیر شده به تهران فرستاده می‌شود.

۱۲-۴- خواست‌های متقابل انگلیس و ایران

دولت ایران بنا به بند دهم موافقت‌نامه‌ی ۱۸۱٤م (عهدنامه‌ی مفصل) که مقرر می‌داشت یاغیان هر طرف از طرفین معاهده که به کشور دیگر پناهنده شوند، مسترد دارند، آقا خان را از انگلیس‌ها طلب کرد. اما انگلیس از سپردن او به ایران، سر باز زد. بالاخره به این راضی شدند که او را از بمبئی به کلکته- که از سرحدات ایران دورتر است- منتقل کنند (۱۲٦۳ق).

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

مدتی بعد، دولت انگلیس تقاضای برگشت آقاخان به ایران را پیش کشید. دولت ایران بازگشت او از راه بلوچستان و کرمان را نپذیرفت، و امیر کبیر که می‌خواست حیثیتی برای طاغیان و باغیان در انظار باقی نگذارد، به انگلیس‌ها گفت که اگر خواهان بازگشت او هستند، «باید وی را به‌عنوان مجرم فراری به سرحدداران ایران تحویل دهند، والا ایران به‌گونه‌ی دیگر نمی‌تواند وی را بپذیرد».

۱۲-۵- نواختن دولت ایران مخالین آقا خان را

در هنگام قیام آقاخان در ۱۲۵۷ق، او را سردار بلوچهای نارویی به‌نام محمدعلی‌خان حمایت کرد. وقتی حبیب‌الله خان شاهسون، بر آقاخان غالب آمد، قلعه‌ی بمپور را که به‌دست محمدعلی خان بود، به شرط امان او متصرف شد. افراد و ایل محمدعلی خان در آن حدود مسکون شدند. اما سربازی که قصد دست‌اندازی به یکی از زنان نارویی را داشت، باعث برپایی فتنه‌ی عظیمی در آن جا شد. از هر دو سو، تعداد زیادی کشته شدند؛ اما حبیب‌الله بر رعایا، چه افغان چه بلوچ، رحمی نکرد، چندین هزار کس از آن طوایف را اسیر و قتیل ساخت؛ تعقیب آقاخان تا پنج میلی قندهار پیش رفت؛ و در طول راه طوایف سیستانی و بلوچ را سرکوب کرد. شدت عمل او طوری بود که شاه ناگزیر او را به تهران خواست. حبیب‌الله از همان موضع پنج‌میلی قندهار، با اسرای مغلول به تهران رفت. اما شاه او را نوازش کرد، و فرهاد

میرزا معتمدالدوله، برادر شاه، حاکم فارس، در مدح حبیب‌الله قصیده‌ای انشاد کرد به این مطلع:

در بلوچستان هنرها کردی، احسنت ای امیر
جلوه‌ها اندر نظرها کردی، احسنت ای امیر

۱۲-۶- استمالت بلوچها توسط دولت ایران

جانشین بیگلربیگی در حکومت کرمان، عباس‌قلی‌خان جوانشیر قراباغی بود. او اسرای بلوچی را- که در سراسر ایران پراکنده شده بودند- باز خرید، و حدود سه هزار و هفتصد کس بازگردانیده شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

با این حال، سرکوب محمدعلی خان نارویی (پسر مهراب خان)، در این برهه‌ی تاریخ ایران که بلوچستان جزو بازی بزرگ جهانی شمرده می‌شد، خردمندانه بود. هرچند اقدامات حبیب‌الله نیز سیطره‌ی دولت ایران را از حدود بمپور فراتر نبرد، سرکوبی محمدعلی خان نارویی بانفوذ و قدرت وسیعی که در بلوچستان غربی داشت، علاوه بر گرفتن زهر چشم از خوانین و سرداران کوچک‌تر، دستاویزی نیز برای ادعای مالکیت ایران بر آن حدود از بلوچستان که زیر نفوذ او بود فراهم آورد. و اقدامات عباس‌قلی در استمالت بلوچها و محمدعلی خان، آنان را از اندیشه‌ی اتحاد با خان‌های بلوچستان شرقی و خان قلات بازداشت. همین سیاست بود که اقدامات بعدی آقاخان و برادرانش را در سال‌های ۱۲٦۰-۱۲٦۲هـ ق عقیم ساخت. محمدعلی خان که در سال ۱۲۵۷ق در کنار آقاخان بود، اینک به حمایت فضل‌علی خان بیگلربیگی، علیه برادران او می‌جنگید.

۱۲-۷- پیامدهای مرگ محمدشاه

مرگ محمدشاه در ۱۲٦٤ق / ۱۸٤۱م رخ داد. ناصرالدین میرزای ۱۷ ساله که در تبریز می‌بود، از طریق مقامات انگلیسی از مرگ پدر باخبر شد. ناصرالدین شاه میرزا محمد تقی خان فراهانی را که سمت مربی‌گری او را داشت، به مقام صدارت گماشت. مهم‌ترین مشغله‌ی شاه و صدراعظمش در ابتدای کار، شورش محمد حسن خان سالار، پسر الله‌یار خان آصف‌الدوله بود. این آصف‌الدوله از دوستان سابق

انگلیس‌ها بود. از این‌رو آنان کوشیدند که دوست‌زاده‌های خود را از ضرب شست ارتش ایران بیرون، و با پادرمیانی، مشکل را حل کنند. این کار با مخالفت صدراعظم مواجه شد. یک‌بار نیز سفارتین انگلیس و روس میانجی‌گری کردند. ولی عاقبت در سال ۱۲٦٦ق با تصرف ارگ مشهد توسط سلطان مراد میرزا، عموی شاه، به این اغتشاش پایان داده شد.

۱۲-۸- ادامه اغتشاش

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اثرات «شاه مُری» و اغتشاش خراسان، به محمدعلی‌خان ناروبی و دیگر سرداران بلوچ که کینه‌ی دیرینه از سرکوب حبیب‌الله امیر توپخانه در دل داشتند، فرصتی پدید آورد. هرچند محمد رضاخان نخعی به محض دریافت فرمان حکومت سیستان، از سرکشی بازایستاد و دوست‌محمد خان بلوچ نیز طی نامه‌ای انقیاد خود از تهران را اعاده کرد، ولی‌محمد علی خان بار دیگر قلعه‌ی بم‌پور را در اختیار گرفت و علم طغیان برافراشت. حکومت کرمان را شهزاده طهماسب میرزا ملقب به مویدالدوله در دست داشت. او در سال ۱۲٦٦ق، لشکری را به فرماندهی احمد میرزا که سرداران بلوچ مخالف محمدعلی خان او را همراهی می‌کرد، روانه‌ی بلوچستان کرد. در میان این سرداران، ابراهیم خان بمی رئیس طایفه‌ی بهزادی نیز حضور داشت. چون سرداران بلوچ به اردوی احمد میرزا پیوستند، محمدعلی خان ناگزیر از درِ اطاعت پیش آمد. او ضمن عریضه به میرزا تقی خان صدراعظم، خواهان الطاف و مراحم شاهانه در حق خویش شد. چیزی که به او ارزانی شد: با فرمانی هم او، و هم دوست‌محمد مأمور جلوگیری از راهزنی‌هایِ بلوچ‌ها شدند. فوجی به‌نام جمازه‌سواران ساخته شد، و حاکمیت دولت ایران تا دوردست‌هایِ بلوچستان غربی گسترش یافت.

۱۲-۹- پندارِ ایران بزرگ

میرزا تقی خان، مفکوره‌ی نایب‌السلطنه را درباره مرزهای جنوب‌شرقی ایران تبعیت می‌کرد. ایران از آغاز سلطنت قاجاریه، مرز طبیعی جنوب‌شرقی خود را رود سند می‌دانست. این ادعا را عباس میرزای نایب‌السلطنه بارها به انگلیس‌ها گفته بود. هرچند این ادعا، خیالی و واهی می‌نمود، اما میرزا تقی خان در کار تطبیق و تحقق

تدریجی آن بود.

از آن‌سو، با اشغال پنجاب و سند و بلوچستان بریتانیایی به دست انگلیس، و داشتن متحد مطمئنی چون خان قلات، از نگرانی آنان از انتقال هرات توسط ایران کاسته شده بود. از طرف دیگر، انگلیس‌ها توانسته بودند، روس‌ها را امیدوار به دست‌یابی استانبول و آبراه‌های باسفور و داردنل سازند، و از تحرکات بیشتر در جنوب آسیای میانه بازدارند. در حالی که در حدود سال‌های دهه‌ی ٤٠ قرن نوزدهم، روسیه مشوق ایران در تصرف هرات بود، اینک «پرس دالگورکی» وزیرمختار وقت دولت تزاری در تهران، به دولت ایران توصیه می‌کرد که به هرات لشکر کشد.

پیشکش به طبرستان www.tabarestan.info

در عین حال، یارمحمد خان در هرات به مثابه‌ی فرمان‌بردار دولت ایران بود. او طی فرمان شاهی در ۱۲٦٥ق، مورد همان خطابی قرار گرفت که سایر حکام قرار می‌گرفتند. این فرمان به جواب عریضه‌ی یارمحمد خان به شاه صادر شد. او در ازای همکاری در دفع فتنه‌ی محمد حسن خان‌سالار، سرکوب اشرار بلوچ در سیستان و غیره لقب «ظهیرالدوله» کمایی کرد. او با ریش تراشیده در یونیفورم سربازان ایرانی ظاهر می‌شد. یارمحمد خان در ۱۲٦۷ق درگذشت. پسرش به‌نام سید محمد خان، ضمن گزارش مرگ پدر، فرمان‌برداری خود را از دولت ایران به حسام‌السلطنه و صدراعظم اطلاع داد، و از طرف دولت ایران فرمان سرداری و حکومت هرات به‌نام او صادر شد، و اندکی بعد لقب پدرش «ظهیرالدوله» را نیز دریافت [امیر کبیر و ایران، ص٦۲۳].

۱۲-۱۰- کهندل خان، فدوی ایران

قندهار وضعیتی مشابه هرات داشت. کهندل خان و پسرش نیز خود را دست‌نشانده و مأمور حکومت مرکزی ایران به‌شمار می‌آوردند. او پس از شکست انگلیس در ۱۸٤۱م، با بدرقه‌ی حکمران کرمان به قندهار برگشته بود. او در نامه‌ای به امیر کبیر نوشت: «... خود را و تمام خاندان و جمیع اولوسات افاغنه که در تحت تصرف خود این دعاگوی می‌باشند، همه را از جمله فدویان و اخلاص‌کیشان آن دولت ابدمدّت تصور فرمایند... تا حیات باقی باشد غیر از اخلاص و خدمت و جان‌فشانی دیگر روشی در نظر

نیست و نخواهد بود...» [همان، ص ٦٣١]. کهندل خان نیز مانند یارمحمد خان بر سرکوب مخالفین دولت ایران، از جمله سران بلوچ، وابستگی بیشتری با تهران پیدا کرد و حکومت لاس و جوین را برادر دیگرش یعنی مهردل خان به‌دست آورد. میرزا تقی‌خان استقلال قندهار را در صورت حمله‌ی دوست‌محمد خان (که اینک فقط حکومت کابل و جلال‌آباد را در دست داشت)، تضمین کرد. از سوی دیگر، کهندل خان را از دست‌درازی به هرات (که سخت مایل بود) دور نگهداشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در عین حال، با ارسال و مرسول نامه‌هایی با دوست‌محمد خان (که طالب کمک ایران شده بود)، او را به کج‌دار و مریز با انگلیس توصیه نمود، تا در فرصت‌های بعدی «اعانت و مددکاری و ظهور غیرت و دین‌داری» از جانب ایران ظاهر خواهد شد.

۱۲-۱۱- انصراف ایران از حق تملک بر هرات

عزل امیرکبیر پس از چهار سال صدارت (۱۸٤۸-۱۸۵۲م) و سپس مرگش به‌دست شاه ایران، اوضاع هرات و قندهار را دگرگون کرد. این سال‌ها- چنان‌که گفتیم- سال‌های عدم تحرک روس‌ها در آسیای میانه و افغانستان بود؛ اما اینک آن حالت سرآمده بود، از این‌رو صدراعظم جدید ایران، میرزا آقاخان نوری، به موجب «قرار نامه‌ی دولت علیه باشیل صاحب وزیر مختار انگلیس در باب هرات» به تاریخ ۱۵ شهر ربیع‌الاول سال ۱۲٦۹هـ ق ایران از کلیه‌ی حقوق و ادعاهای خود در هرات چشم پوشید، و قرار شد که دیگر خطبه و سکه به‌نام شاه ایران در هرات خوانده و زده شود. این معاهده استقلال هرات را از کابل، تهران و قندهار تضمین می‌کرد.

۱۳- عود منازعه روس و انگلیس

همان‌طوری که اشاره کردیم، دوره‌ی مسامحه‌ی روسیه‌ی تزاری با انگلیس نیز سرآمده بود. در سال ۱۸۵۳م، ارتش روسیه وارد خاک عثمانی شد؛ از آن‌سو انگلیس و فرانسه به دفاع از عثمانی برخاستند (۱۸٥٤م). روسیه به ایران روی آورد و با امضای پیمانی، تهدیداتی علیه عثمانی در مرزها به‌وجود آورد. اما این معاهده به اغوای

صدراعظم میرزا آقاخان نوری لغو شد. سرانجام روسیه در جنگ کریمیه شکست خورد (۱۸۵۵م)، ولی انگلیس به‌جای مدارا با ایرانی که معاهده‌یِ خود را با روسیه لغو کرده بود تا معاهده‌ی مشابه با انگلیس داشته باشد، به فشار خود علیه ایران افزود. تا آن که وزیرمختار جدید انگلیس به‌نام سرِچارلز موری (Sir Chales Murray) بعد از سپردن دو نامه‌یِ اهانت‌آمیز به شاه ایران، تهران را ترک گفت.

۱۴- دوست محمد خان؛ دوست انگلیس

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سیاست هند بریتانوی در جهت استمالت دوست‌محمد خان قرار گرفت. دالهوسی با چشم‌پوشی از روابط تیره‌ی پیشینه با او، خلایِ به‌وجودآمده را پر کرد. زیرا او لااقل همچون کهندل خان و سید محمد خان سرسپرده‌یِ دولت ایران نبود. از این‌رو از دوست‌محمد خان خواستند تا خود یا نماینده‌ای به پشاور فرستد. همان بود که در سال ۱۸۵۵م (رجب ۱۲۷۱هـ .ق) غلام‌حیدر خان معاهده‌ای را با سِرجان لارنس، امضا کرد که مطابق آن قلمرو دو طرف مشخص شد، و در ضمن دوست یک‌طرف، دوست طرف دیگر، و دشمن او، دشمن طرف دیگر شناخته می‌شد. در ضمن تمام روابط هرات نیز با ایران قطع شد و بیرق انگلیس را برفراز قلعه‌ی هرات به اهتزاز درآوردند. ایران واکنش نشان داد و در سال ۱۲۷۳ هرات را تصرف کرد. شهزاده حسام‌السلطنه، قصد پیشروی به‌جانب قندهار و سایر حصص مورد ادعایِ ایران را داشت که انگلیس دست به‌کار شد. دوست‌محمد خان به پشاور رفت و معاهده‌ی دوم را با لارنس، امضاء کرد، و در آن ضمن با اخذ وعده‌ی گرفتن ماهیانه یک لک روپیه، علیه ایران اعلان جنگ کرد. اندکی بعد دولت انگلیس نیز علیه ایران اعلان جنگ کرد. خارک را تصرف کرد، جنرال اوترام فاتح سند در بوشهر پیاده شد و مجمره را مسخر ساخت و اهواز را تهدید کرد.

شرایط انگلیس برای صلح، علاوه به تخلیه‌ی هرات، تقبل دولت ایران به مداخله‌نکردن در امور هرات، واگذاری بندر عباس به امام مسقط، عزل آقا محمد خان نوری صدراعظم و بالاخره عقد قرارداد تجارتی بود که به‌موجب آن انگلیس بتواند

در جایی که بخواهد قنسل‌گری افتتاح کند. ایران این شرایط را نپذیرفت، تا معاهده‌ی صلح پاریس (۱۸۵۷م) به ماجرا پایان داد.

ایرانی‌ها هرات را تخلیه می‌کنند، ولی سلطان احمدخان، پسر سردار محمدعظیم خان، برادرزاده و داماد دوست‌محمد خان را از جانب خویش حاکم آن جا می‌سازند. او مانند سایر حکام ایرانی، همه‌ساله در مراسم رسمی به نام «مراسم سلام دربار» شرکت می‌کرد. انگلیس‌ها به علت مصروفیت برای فرونشاندن انقلاب هند (۱۸۵۷م)، تنها به استمالت احمد خان متوسل شدند که نتیجه‌ای در پی نداشت. در عین حال شرایطی پیش آمده بود- که به قول مورخین- اگر دوست‌محمد خان خواهش دوستانه برای بازسپاری متصرفات سابق رنجیت سنگه به‌عمل می‌آورد پذیرفته می‌شد. اما او از طرح این موضوع- که فقط یک «کلمه» بود- با انگلیس امتناع کرد، و به قول غبار «دوست‌محمد خان این کلمه را تلفظ نکرد».

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۵- سیاست انگلیس در قبال موضوع هرات

در سال ۱۸۵۹م، قیام هندوستان سرکوب شد، و برای دولت انگلیس مجالی پیدا شد تا به موضوع افغانستان برگردد. در ضمن، پس از دوصد سال حاکمیت کمپانی هند شرقی، اقتدار هند به دولت انگلیس سپرده شد؛ با تعیین وزیری برای امور هندوستان در کابینه‌ی بریتانیا، نایب‌السلطنه یا وایسرایی به هند فرستاده شد.

نخستین اقدام، پرداختن به موضوع ناتمام هرات بود. دوست‌محمد خان به هرات آمد، اما جلو اقدام نظامی دولت ایران را ادوارد ایستویک (یکی از دستیاران وزیرمختار انگلیس در تهران) گرفت. او مراد میرزا ملقب به حسام‌السلطنه را به وعده‌ی منصرف ساختن دوست‌محمد خان از هرات، به ندانم‌کاری مواجه ساخت. او در عین زمان روابط پنهانی با دوست‌محمد خان داشت، توسط نامه، وی را به تسخیر هرات از دست سلطان احمد خان، تشویق می‌کرد. اما مرگ سلطان احمد باعث سقوط هرات به‌دست دوست‌محمد شد (۱۸٦۳م)؛ دوست‌محمد خان نیز بعد از یک‌ماه در همان شهر درگذشت. ناصرالدین شاه به ایستویک مذکور که اینک سمت شارژدافیر را عهده‌دار بود، درباره آینده‌ی مشکلات مرزی با افغانستان گفته بود که سیستان متعلق به افغانستان نیست و تصرف سیستان توسط افغانستان اسباب خطری برای ایالات

شرقی ایران خواهد بود[تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج۲، ص۷۷۷].

۱۶- ورود تلگراف به آسیای جنوب غربی

انقلاب هندوستان، انگلیس را به اندیشه‌ی تأمین خط تلگراف میان اروپا و هندو ستان انداخت. این خط ناگزیر از سواحل مکران و از بلوچ ستان می‌گذ شت. ایرانی‌ها از کشاندن پای مأموران انگلیس به این منطقه- که هنوز حاکمیت ایران در آن‌جاها زیر سؤال بود- شدیداً نگران بودند. این زمان با اولین سال ورود ابراهیم خان بمی در بلوچستان غربی، مقارن بود. از این‌رو، پیشنهاد انگلیس با مخالفت دولت ایران مواجه شد. اما ایستویک توانست امضای شاه را در پای قرارداد خطی که به‌همین مناسب تهیه شده بود، بگیرد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱۷- دوره‌ی جدید پیشروی روسیه در آسیای میانه

در آغاز دهه‌ی ۱۸٦۰م، روس‌ها که تازه از مصایب جنگ کریمیه و مرگ نیکلای، تسکین یافته بودند، به فکر تصرف خان‌نشین‌های آسیای میانه و افغانستان افتادند؛ تا با رسیدن به مرزهای هندوستان، فشار لازم بر انگلیس وارد کرده بتوانند. در سال‌های ۱۸٦۱، ۱۸٦٥، ۱۸٦٦ و ۱۸٦۷ میلادی، خوقند، تاشکند و بخارا به‌دست روس‌ها افتاد، و ایالت حاکم‌نشین ترکستان روسیه تشکیل شد. در سال‌های بعد سمرقند و کرسناوسک (ساحل شرقی بحیره‌ی خزر- خاک ترکمنستان) نیز به تصرف آن‌ها درآمد.

با تصرف خیوه در ۱۸۷۳م. تصرف کاشغر و گولچه در شرق ماوراءالنهر، روس‌ها را با چین هم‌مرز ساخت (۱۸۷٦م). مرو و سرزمین ترکمن‌های آخال را در سال ۱۸۸۱م تصرف کردند. اینک امکان یک مارش از راه هرات به بلوچستان و هند، خواب خوش انگلیس را برمی‌آشفت.

۱۸- ترمیم دیوار دفاعی هندوستان

بدین ترتیب، تهدیدی را که انگلیس با حیل تمام برای چند دهه دور نگهداشته بود، نزدیک شد. در دیوار دفاعی هندوستان تنها بلوچستان نااستوار می‌نمود؛ آن‌هم

غرب این سرزمین. چه، خان قلات، متحد مطمئن انگلیس، بلوچستان شرقی را اداره می‌کرد. در حالی که در غرب بلوچستان، حاکمیت ایران به مشکل تا حوالی بمپور را دربر می‌گرفت.

از آغاز دهه‌ی ۱۲۷۰هـ ق حکومت بلوچستان ایران به ابراهیم خان بمی سپرده شد. سِر الیورسنت جان در سال ۱۸۷۲م /۱۲۸۸ق درباره این حاکم ایرانی می‌نویسد: «حاکم بم و نرماشیر و بلوچستان شخصی است کوتاه‌اندام که چهل‌وپنج الی شصت سال از سنین عمر او می‌گذرد، و دارای ریش خضاب‌کرده و چشمان تیز کوچکی است و از قیافه‌ی او نمی‌توان تشخیص داد که این کس دارای چه موقعیت مهمی است و چگونه در اثر لیاقت و سعی‌وعمل به این مقام رسیده. در هر صورت مشارالیه کسی است که در یکی از نواحی پرغوغای آسیا صلح و صفا را مستقر ساخته است» [سفرنامه‌ی سایکس، ص۱۴۲؛ به نقل از ایران شرقی، ج۱، صص ۷۷ و ۷۸].

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

در این زمان، سواحل شرقی مکران به‌دست خوانین محلی اداره می‌شد، ولی جزو منطقه‌ی نفوذ خان قلات به‌شمار می‌رفت. چاه‌بهار به‌دست اعراب مسقط و تحت نفوذ کامل انگلیس بود. در نواحی سربار و خاش- و آنچه به منطقه‌ی سرحد معروف است- سعید خان کرد (که به سردار سرحد مشهور است)، از متحدان انگلیس حاکم بود. انگلیس تجهیزات و سلاح‌های خود را از طریق او به آقاخان محلاتی رسانیده بودند.

۱۹- فکر استقلال بلوچستان در لندن

نقشه‌ی انگلیس برای دفاعِ هندوستان این بود که بلوچستان را به کشوری جداگانه ولی دوست و متحد خویش بدل کند. بعد از شکست آقاخان، مناسب و مقتدرترین کس، خان قلات بود تا با توسعه‌ی تدریجی قلمرو او، این نقشه را تحقق بخشد. از سال ۱۸۵۶م که نماینده‌ی سیاسی انگلیس به‌نام ماژور هنری گرین در دربار نصیر خان دوم راه یافت، جنگ در مرزهای غربی- با ایران- آغاز شد؛ قوای انگلیس برای عقب‌کشی نیروهای ایرانی از هرات، به خلیج فارس حمله کردند. گرین مذکور نیز با عده‌ای سرباز از قلات عازم بوشهر شد. نصیر خان در همین سال مسموم شد و درگذشت. جای او را خداداد خان گرفت؛ در حالی که سرداران مقتدر دیگر عبارت

بودند از: ملا محمد حاکم سراوان، تاج‌محمد حکمران جلوان، و آزاد خان حکمران خاران.

با حضور سه‌ساله‌ی گرین در کنار خان قلات (از ۱۸۵۸ تا ۱۸٦۰م)، خان توانست رقبای خود را تابع کند، در عین‌حال همان کشور پوشالی مورد نظر هند بریتانوی را شکل دهد.

در سال ۱۸۷۰م، در سراسر بلوچستان امنیت بود، خان می‌توانست به گوشه‌ها و کناره‌های کشورش، با خاطری آسوده سفر کند. در همین سال، گلد اسمیت، باشکوه از حملات ایران طی ده سال (از ۱۲٦۰ تا ۱۲۷۰هـ) در مرزهای غربی بلوچستان، خواهان تعیین «حد و حدودی میان ایران و بلوچستان» می‌شود[بهزادی، ص۱۲۵؛ به نقل از کتاب شرق ایران نوشته‌ی ماژورسنت جان لووت و ایوان اسمیت]. هدف انگلیس، دور نگهداشتن ایران از سرحدات هند، با ایجاد دولت‌های کوچک و تابع بود [به‌نقل از سرهنری راولینسون، دیپلومات انگلیسی که به‌سبب خوانش سنگ‌نوشته‌های هخامنشی، شهرت جهانی پیدا کرد].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۰- راه سوم برای اداره‌ی بلوچستان

پیش از ۱۲۷۰هـ ق دولت ایران برای اداره‌ی بلوچستان یکی از دو راه ذیل، را در پیشنهاد خویش داشت: یا به تطمیع سران قبایل می‌پرداخت، که وقتی قطع می‌شد، به طغیان و استقلال‌خواهی سرداران منتهی می‌شد؛ یا از بیرون منطقه حاکمانی را می‌فرستاد که با زور سرنیزه حکومت می‌کردند، و حینی که از وظیفه دور می‌شدند، ضمن برگشتن اوضاع به حالت اولی، کینه و عداوت عمیق برجا می‌گذاشت.

اما سر از سال مذکور که ابراهیم خان بمی مأمور اداره‌ی بلوچستان شد، در واقع راه سوم در پیش گرفته شد. یعنی استفاده از خوانین و سرداران قدرتمند بم برای حکومت در بلوچستان. اینان از یک‌سو با هم‌وطنان بلوچ خود رئوف بودند، از سوی دیگر هرگز خیال استقلال و جدایی از ایران در مخیله‌ی شان خطور نمی‌کرد. به علاوه، خوانین یادشده که محل زیست‌شان (بم و نرماشیر)، همواره در معرض تاخت و تاز طوایف بیابان‌گرد بلوچ می‌بود، انگیزه‌ی شخصی برای این کار داشتند؛ آنان که در همجواری بلوچستان می‌زیستند، می‌توانستند در هر نقطه‌ی بلوچستان، برای مدت

طولانی اقامت گزینند. حضور دوامدار اینان در خطه‌ی بلوچستان، نوعی نظام میراثی را به میان آورد، که این خود سبب استمرار حاکمیت ایران در آن نواحی شد. این سیاست درباره حکومت بلوچستان تا شصت و چند سال پس از آن تاریخ (یعنی تا اواسط سلطنت احمدشاه)، با دو وقفه ادامه داشت.

۲۰-۱- تصرف ایرانشان از سوی ایران

یکی از مهم‌ترین فتوحات ابراهیم خان تصرف قلعه‌ی «ایرانشان»، از قلاع معروف بلوچستان و مأمن و پایگاه استقلال‌طلبان بلوچ بود. وی در سال ۱۲۸۱هـ ق این قلعه را فتح کرد. این تاریخ مصادف با اخذ اجازه‌ی کشیدن خط تلگراف از کراچی به جاسک، به دست انگلیس‌هاست. گلد اسمیت که مأمور کشیدن این خط بود، می‌نویسد که ابراهیم خان از خوف این که نفوذ انگلیس در این نواحی، مانع گسترش قلمرو او به‌سوی جنوب‌شرق خواهد شد، به انواع حیل مانع کار می‌شد. اما وقتی کار سیم‌کشی آغاز می‌شود، سراسر بلوچستان را آتش فتنه و اغتشاش فراگرفت. ابراهیم با استفاده از این وضعیت، به متصرفات خان قلات در شرق قلمرو خویش تاخت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۰-۲- تأمین سازش و قرارداد

اقدامات ابراهیم خان، انگلیس را برآشفت؛ گلد اسمیت می‌گوید که مداخلات خارجی (تاخت‌وتازهای ابراهیم خان)، انقلاب‌های سیاسی ممالک غربی هندوستان را دامن می‌زند. حالا به اعتماد و اطمینانی که به این قسمت وجود داشت تزلزل افتاده؛ لذا تصمیم به ایجاد یک ترتیبات اطمینان‌بخشی گرفته شد. منظور از این ترتیبات «تعیین حد و حدود» بود. لارد کرزن با اشاره به همین مقطع و راه‌حل پیشنهادی سر فردریک گلد اسمیت «تامین سازش و قرارداد» را مطلوب می‌داند [ایران و قضیه‌ایران، ج۲، صص ۳۱۲-۳۱۱؛ به نقل از بهزادی، ص۱۲۹]. آری انگلیس‌ها تعیین حدود رسمی بین ایران و قلات را پایان عملیات بیست‌ساله‌ی ابراهیم خان می‌دانستند. آنان وقتی متوحش شدند که سردار امیرانی را به تصرف منطقه‌ی کچ، مصمم دیدند؛ در این‌صورت او کراچی و قسمت‌هایی از ایالت سند را تهدید می‌کرد. از این رو با اصرار مکرر، سرانجام صدراعظم سرپرست ایران- میرزا حسین‌خان سپه‌سالار را قانع ساختند

که به تحدید رسمی مرزها رضایت نشان دهد (۱۸۷۱م/ ۱۲۸۷هـ ق). گلد اسمیت حَکَم تعیین شد؛ او پیش از این مناطق میان کراچی تا جساک را مطالعه کرده بود، از این‌رو مطلع‌ترین شخص درباره بلوچستان شناخته شده بود. گلد اسمیت را در این مأموریت «سر الیور سنت جان لووِت» مهندس نقشه‌بردار، و ایوان اسمیت همراهی می‌کردند. این دو، کتاب «ایران شرقی» را نوشتند، که گلد اسمیت بر آن مقدمه نوشت. او که از جانب دو انگلیس حَکَمیت تعیین مرز میان ایران و افغانستان در سیستان را بر عهده‌دار داشت، در سوم اکتبر ۱۸۷۰م از لندن به تهران رسید؛ اما به علت آماده نبودن دولت افغانستان به فرستادن هیئت، به پیشنهاد خودش کار حَکَمیت میان قلات و ایران را روی دست گرفت. از جانب ایران میرزا معصوم خان انصاری به‌عنوان کمیسار و رییس هیئت تعیین شد. علی اشرف‌خان مهندس، عضو هیئت وظیفه‌ی نقشه‌برداری را به‌عهده داشت. اینان از راه اصفهان، یزد و کرمان عازم بلوچستان شدند، و سرانجام ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱م به بمپور رسیدند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

ابراهیم خان با این حکمیت موافق نبود؛ چه او می‌پنداشت که مرزهای ایران دریای سند است. رئیس هیئت ایرانی تحت تأثیر ابراهیم خان، سرِ ناسازگاری را پیش گرفت. آنان مخصوصاً با حضور نماینده‌ی خان قلات موافق نبودند. حینی که نماینده‌ی مذکور با فاژور هریسون (نماینده‌ی سیاسی انگلیس در قلات)، ماژور راس (نماینده‌ی سیاسی انگلیس در گوادر)، کاپیتان لووِت (Lovett- مهندس نقشه‌بردار دولتی) و دکتر بومن و یک عده‌یِ سیصدنفری از ملازمان آن‌ها که در قصرقند مستقر شدند، هیئت ایرانی بسیار برآشفتند. خان قلات این‌عده را با دو عراده توپ به کچ- که مورد ادعایِ خان قلات بود- فرستاد، تا حین حَکمیت، کچ از مربوطات قلات به‌حساب آید. برخورد هیئت ایرانی با نمایندگان خان قلات بسیار موهنانه بود، تا حدی که گلد اسمیت از ملاقات میان آنان جلوگیری کرد.

هیئت ایرانی ادعاهایِ تاریخی ایران را بر سواحل مکران و سایر نقاط، مطرح کرد. در نتیجه گلد اسمیت مجبور شد به گوادر رود تا به وسیله‌ی تلگراف کسب تکلیف کند؛ همچنان لووِت را به شمال بلوچستان، برای نقشه‌برداری فرستاد. حکومت هند، همان نقشه‌یِ قبلی گلد اسمیت را مبنای کار قرار داد. میرزا معصوم خان ابتدا از رفتن به گوادر امتناع ورزید تا به دستور وزارت خارجه به گوادر رفت. نتیجه‌ی این

سفر که بدون ابراهیم انجام پذیرفت، قبول حاکمیت خان قلات بر گوادر بود. میرزا معصوم خان به‌جز این امتیاز، به چشم‌پوشی از سایر ادعاهای ایران، از جمله حق حاکمیت بر کچ، حاضر نشد و گفته می‌شود که رفتن گلد اسمیت به گوادر به بهانه‌ی تلگراف، برنامه‌ای برای جدا کردن میرزا معصوم از ابراهیم خان بوده است. در پایان این مأموریت قرار شد بحث درباره مسایل دیگر، از جمله مسئله‌ی کچ، در تهران انجام شود؛ اما گلد اسمیت با ژستی قهرآمیز در برابر ابراهیم خان، بازگشت به تهران را از راه بلوچستان و بم صلاح ندید، و گوادر را به مقصد کراچی ترک گفت، و از راه بندر بوشهر وارد شیراز شد و، از آن جا به تهران آمد. رئیس نمایندگی دولت قلات در این مذاکرات، سردار فقیرمحمد خان بود. در رأس افراد مسلح عالی‌جاه ملا عطامحمد داروغه قرار داشت. وی - به قول گلد اسمیت- وظیفه‌ی ترجمانی را نیز به‌عهده داشت. رئیس نمایندگی ایران در نامه‌ای به وزارت خارجه‌ی خویش سوگند می‌خورد که گلد اسمیت نه حَکَم، بلکه مدعی است تا «تحصیل سند که کج و تُمب و بلیده و مند و کوهک و اسپندار و بلکه بیشتر سرباز و دشت باهو تعلق به خان معزی‌الیه دارد خیال دیگر نداشته و از این کهترین نهایت دلخوری را دارد...» [بهزادی، ص۱۳۳؛ به نقل از یکصد سند تاریخی از دوره‌ی قاجاریه، ابراهیم صفایی]. نقشه‌ای را که گلد اسمیت با خود داشته، به قول بهزادی مرز ایران را در «حد فعلی استان کرمان با استان سیستان و بلوچستان است و حتی قسمت‌هایی از خاک نرماشیر واقع در استان کرمان و در جنوب تا غرب بندر عباس را نیز خارج از قلمرو حکومت ایران قرار می‌دهد» [ص ۱۳٤]. او احتمال می‌دهد که این نقشه همانی باشد که در دستورالعمل انگلیس در زمان فعالیت‌های آقاخان محلاتی قرار داشت!

۲۰-۳- مرز دو بلوچستان

اما گلد اسمیت نیز سرانجام فتوحات گسترده‌ی ابراهیم خان بمی را به رسمیت شناخت، و در گزارش نهایی حَکَم انگلیسی که برای تصویب ناصرالدین شاه تقدیم شد، خط سرحدی ایران و کلات بدین‌ترتیب توصیف شد: «از شمالی‌ترین نقطه یا دورترین نقطه به دریا که حرکت کنیم خاک قلات از سمت معرب محدود است به منطقه‌ی وسیع دیزک [دزک] که متعلق به ایران و مرکب از چندین دِه و قصبه‌ی

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

کوچک است که قریه‌های سرحدی آن به‌نام جالق و کلاغات [کله‌گان] موسوم است. قدری پایین‌تر از دو قریه‌ی اخیر قصبه‌ی کوچک کوهک واقع است که با پنجگور و پاروم و سایر توابع آن‌ها همه جزو کلات محسوب می‌شوند. پایین‌تر از پنجگور در سرحد قلات به‌سمت دریا بولیدا [بلیده] واقع و شامل ضمیران [زمنیان] و چند نقطه‌ی کوچک دیگر است موسوم به موند [مند] و دشت، در طول خط سرحدی ایران دهات یا قصباتی هستند که جزو سرباز وباهو دشتیاری محسوب می‌گردند. حدود دشت در نقشه به‌وسیله‌ی خط طویلی کاملاً مشخص است که از وسط تپه‌های درابل عبور می‌کند که مابین رودخانه‌های باهو و دشت واقع شده و به سمت دریا ممتد می‌شود تا برسد به خلیج گوادر» [به نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۳، ص۹۷٤] (به پیوست ١٤ مراجعه شود).

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۰-۴- تصرف کوهک توسط حکمران ایرانی

شاه ایران به تعلق کوهک به کشورش پافشاری می‌کرد؛ اما حکم انگلیسی با سماجت تمام مخالفت کرد و آن را مخالف روح حکمیت خویش خواند، تا سرانجام شاه، همان نقشه‌ی کشیده‌شده به دست او را پذیرفت.

اما ابراهیم خان بمی که در اصل با این حکمیت (و آن‌هم به اختیار ژنرال انگلیسی) مخالف بود، و آن را در زیر پوشش دفاع از حقوق حقه‌ی خان قلات، تأمین منافع و مطامع انگلیس و حکومت کمپانی در هند می‌دانست، بدون داشتن دستوری از مقامی مافوق فوراً به انتقال و تصرف کوهک- که اختیار آن را برای دولت ایران و برای قلمرو حکومت خود ضروری می‌دانست- پرداخت. پس از اتمام کار مراتب را به کرمان و تهران گزارش کرد.

شاه بنا به مصلحت‌های بزرگ، از قبول سماجت جنرال تلگراف‌خانه انگلیس در برابر خواهش چندبارش ناگزیر شده بود و به تحمل تکبر انگلیسی‌ها، ناچار بود؛ بیشتر از آن جبروت شرقی‌اش را در برابر خان قلات، شکسته می‌دید؛ با دریافت این پیام که اینک همه‌ی این‌ها را با ضرب شمشیر یک سردار گمنام ایرانی در دوردست‌ترین نقطه‌ی سرزمینش جبران‌شده یافت، در ملاقات بعدی (که شاه از تحول واقع‌شده مطلع بود، ولی ژنرال انگلیسی از آن بی‌خبر مانده بود) بار دیگر شاه به

آوردن اصلاحات قبلاً گفته‌شده از جانب او در نقشه‌ی سرحدی اصرار و ژنرال بار دیگر مخالفت کرد؛ با این حال رفتار شاه خیلی آرام و ملایم بود.

۲۰-۵- ابراهیم خان سعدالدوله

ابراهیم خان به اشغال کوهک اکتفا نکرد، چاه‌بهار را که از سالیان دراز بدین سو از طرف دولت ایران به امام مسقط به اجاره داده شده بود، اشغال کرد، و اعراب مستأجرینی را که خود را مالک آن جا می‌دانستند بیرون راند. چاه‌بهار جزو استحکامات ساحلی بود که انگلیس‌ها از خلیج فارس- در امتداد سواحل بحر هند- تا کراچی برپا داشته بودند. ابراهیم پیش‌بینی کرده بود که گام بعدی انگلیس‌ها، تصاحب همین بندر خواهد بود. پس از چاه‌بهار، اسفندک، مورد (موزتی)، و دریده را که در همین ناحیه واقع‌اند در سال ۱۸۷۲م تصرف کرد. باشگرد [بشاگرد] که تا سال ۱۸۷٤م در اختیار سیف‌الله خان تقریباً مستقل مانده بود، تسلیم شد؛ تصرفات بعدی او در حدود رودخانه‌ی ماشکید [ماشکیل] بود [کرزن، ایران و قضیه‌ی ایران، ص۳۱۳؛ به‌نقل از بهزادی، ص۱۳۹].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

شاه با ارسال تقدیرنامه‌هایی به ابراهیم خان، (احتمالاً) لقب سعدالدوله را در همین زمان بر او ارزانی کرد. «مرتضی قلی‌خان حکمران کرمان و بلوچستان، به اعطای نشان تمثال همایون مفتخر شد»[تاریخ منتظم ناصری، ج۳، ص۱۹۲٦].

ابراهیم خان پس از این به بسط و تحکیم حاکمیت خود در درون قلمرو ایرانی بلوچستان همت گماشت؛ او سعید خان کُرد را که در واقعه‌ی آقاخان جانب او را گرفته بود و در ناحیه‌ی سرحد دم و دستگاهی فراچیده بود، و به استظهار حمایت انگلیس به پشتوانه‌ی همکاری‌های خود با آن دولت، داعیه‌ی استقلال داشت، سرکوب کرد. منطقه‌ی سرباز و منطقه‌ی سرحد را که مسقط‌الرأس طایفه‌ی یار احمدزایی، از ناآرام‌ترین طوایف بلوچ، امنیت بخشید و به اطاعت از حکومت ایران واداشت. همین‌گونه بشاگرد در جنوب‌غربی مکران را- که به علت کوه‌های دشوارگذارش مأمن دزدان بود، و همواره به‌صورت مستقل به دست خانان اداره می‌شد - تصرف کرد (۹۱-۱۲۹۰هـ‌ق). بدین‌صورت در قلمروی که امروزه بلوچستان ایران خوانده می‌شود، و در آن جا برخی از سرداران از زمان نادرافشار، و برخی مانند منطقه‌ی

بشاگرد قرن‌ها قبل از آن، مستقلانه حکمروایی داشتند، به سعی ابراهیم خان سعدالدوله به تابعیت کشور ایران درآمدند.

بنابراین ادعاهایی از این قبیل که «... قسمتی از بلوچستان مجزا و به قلمرو امپراتوری انگلستان ضمیمه شد» و یا «انگلستان به دسایس و حیل بر نصف بلوچستان دست یافت...»، حقیقت ندارد، چون بعد از مرگ نادر، بلوچستان در مالکیت دولتِ ایران نبود تا قسمتی از آن را جدا کرده باشند. از آن پس بلوچستان شرقی در اداره‌ی شاهان سدوزایی، سپس خان قلات قرار داشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۰-۶- حکمیت مرزی میان افغانستان و ایران

در سال بعد (۱۸۷۲م / ۱۲۸۹هـ ق) گلد اسمیت حکمیت تعیین مرز سیستان- میان افغانستان و ایران را عهده‌دار شد: از هامون هیرمند به طرف شمال‌شرقی شامل لاس و جوین را متعلق به افغانستان دانست، و «سیستان اصلی» (Proper Sistan) را حق دولت ایران. این حکمیت با مخالفت هر دو جانب مواجه شد. رئیس هیئت ایرانی همان میرزا معصوم خان شیرازی بود؛ از جانب افغانستان سید نورمحمدشاه.

۲۱- اساس ایجاد منطقه‌ی بی‌طرف میان متصرفات روس و انگلیس

مقارن این احوال، روسیه‌ی تزاری به‌سرعت به‌سوی مرزهایِ شمال افغانستان نزدیک می‌شد. چندان‌که اسباب نگرانی انگلیس‌ها را فراهم آورد. در باب چگونگی متوقف ساختن روس‌ها، و تعیین حدود نفوذ هر دو جانب، مکاتباتی میان دو کشور- از طریق وزارتخانه‌هایِ خارجه‌یِ آنان- ارسال و مرسول می‌شد. وزارت خارجه‌ی انگلیس عقیده داشت که بین متصرفات آسیایی تزار با مرزهای دفاعی هندوستان منطقه‌ای بی‌طرف ایجاد شود و نظر خود را در این باره به ضمیمه نقشه‌هایی از ممالک ایران، افغانستان و خان‌نشین قلات، به وزارت خارجه‌ی روسیه فرستاده بود. اما حکومت هند بریتانوی عقیده داشت که اگر روسیه واقعاً درباره تضمین مرزهای دفاعی هند حسن نیت دارد می‌تواند همچون بریتانیا در شمال‌غربی هند، در مرزهای جنوبی خود دست به تشکیل ممالک دفاعی و پوششی به ظاهر مستقل و تحت نفوذ خود، طبق نمونه‌یِ قلات بزند، و به این‌ترتیب پیشرفت طرفین به‌سوی یکدیگر با احترام به

مرزهای همان ممالک پوشالی متوقف می‌شود. سرانجام در سال ۱۸۷۳م (حین دیدار ناصرالدین شاه از لندن)، مذاکرات میان وزرای خارجه‌ی انگلیس و روسیه (گرانویل-گورچاکف) به این نتیجه منتهی شد که افغانستان از حوزه‌ی نفوذ روسیه بیرون خواهد بود. در آن معاهده، حد مجاز برای تصرفات روسیه، خیوه بود؛ اما پس از تصرف مرو، پنجده و سرخس، بار دیگر فضای بی‌اعتمادی میان دو قدرت بزرگ، و کشورهای منطقه به‌وجود آمد و شیرعلی‌خان به روسیه التماس کرد، و انگلیس را به واهمه انداخت. لارد لینن فرمانفرمای هندوستان به دستور لندن به اقدامات پیش‌گیرانه متوسل شد؛ از آن جمله به‌جلو کشیدن دیوار دفاعی هند یعنی اشغال کویته در قلمرو خان قلات، و قندهار و یا هرات در قلمرو امیر کابل بود. (به پیوست ۱۰ مراجعه شود). تا آن که معاهده‌ی کنفرانس برلن (۱۸۷۸م) روسیه را از پیشروی به‌سوی افغانستان بازداشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۲- توسعه‌ی بلوچستان بریتانیا

با این حال، انگلیس مطمئن نبود که روسیه در مرزهای شمال افغانستان متوقف خواهد ماند؛ از این‌رو به فکر الحاق کامل قلمرو خان قلات به متصرفات خویش شد؛ اما قبل از آن لازم بود نقاطی را که کلیدی یا استراتژیک تشخیص می‌داد، از بدنه‌ی قلمرو شیرعلی‌خان منتزع، و به قلمرو خان ملحق کند. به این‌منظور لارد نورشبروک در سال ۱۸۷٦م در نامه‌ای به شیرعلی‌خان، از او خواست توسعه‌ی قلمرو خان تا حدود قندهار را بپذیرد [افغانستان در مسیر تاریخ، ص٦٠١]. البته می‌دانیم که شیرعلی نه‌تنها این تقاضا را نپذیرفت، بلکه او خواهان استرداد سرزمین‌هایی بود که در عهد سدوزایی‌ها از کابل اداره می‌شد.

معاهده‌ی شیرعلی‌خان با روسیه‌ی تزاری - که در ازای اجازه دادن به عبور لشکر روسیه از خاک افغانستان به سوی هند، سرزمین‌های مذکور (به‌شمول بلوچستان) به افغانستان باز سپرده خواهد شد - باعث شد که انگلیس‌ها به افغانستان یورش آرند و آن را اشغال کنند، و با امضای معاهده‌ی گندمک، ساحات مورد نظر را به‌دست گیرند. آن مناطق عبارت بودند از: نواحی حومه‌ی قندهار، یعنی پشین و کویته تا سیبی، در شرق نواحی مجاور جلال‌آباد، یعنی خیبر تاتل، و کلیه‌ی نواحی بین این

دو قسمت را ضمیمه‌ی آنچه اینک «بلوچستان بریتانیا» خوانده می‌شد، کردند.

۲۳- سال‌های آرامِ بلوچستان غربی

در این خلال بلوچستان غربی، سال‌های نسبتاً آرامی را می‌گذراند. حوادثی نقل شده که مربوط به سال‌های ۱۲۷۰ و ۱۲۷۳ق است، و آن حاکی از سرکشی‌های آزادخان خارانی بوده که به دست ابراهیم‌خان سرکوب شد؛ اما پسر مذکور به‌نام اعظم‌خان خارانی نیز دست به تمرد زد که ابتدا به‌دست ابراهیم‌خان، سپس در سال ۱۳۱۱هـ ق به دست زین‌العابدین خان اسعدالدوله، بازداشته شد. اعظم‌خان در بلوچستان ایران به دست‌اندازی به نواحی مرزی پرداخته بود. گفته می‌شود که او این کار را به تحریک انگلیس‌ها می‌کرد. این کار او باعث شد که در سال ۱۳۱۳هـ ق کمیسیون مرزی تشکیل شود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اما قبل از آن، در اواخر سال ۱۲۹۶ و اوایل سال ۱۲۹۷هـ ق در دوره‌ی حکمرانی فیروز میرزا فرمانفرما بر کرمان و بلوچستان، اهالی بشاگرد در جنوب‌غربی بلوچستان طغیان کردند و از پرداخت مالیات سرپیچیدند. این طغیان با تمرد طوایف بهارلو، مربوط به فارس، هم‌زمان است. این دو طایفه، متحد شدند، و در کوه‌های بشاگرد سنگر گرفتند. حکمران فارس، فرهاد میرزا معتمدالدوله (برادر فرمانفرما) بود. او از حکمران کرمان و بلوچستان خواست تا طاغیان و متمردان را سرکوب کند. فرمانفرما، سعدالدوله را به این کار مأمور کرد (۱۲۹۸هـ ق / ۱۵۸۱م) خود فرمانفرما در همین زمان برای سرکشی به حوزه‌ی حکومتی خود، به بم و بمپور سفر کرد، و از راه رودبار و جیرفت به کرمان بازگشت. او در این سفر، سفرنامه‌ای نوشت که گفته می‌شود به دستور شاه ایران بوده است. فرمانفرما در این سفر خود، به‌جای بمپور که آب و هوای خوب نداشت، فهرج (ایرانشهر کنونی) را به‌عنوان کرسی‌نشین ایالت بلوچستان برگزید. این کار در سال ۱۳۰۱هـ ق در زمان حکمرانی سلطان عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما پسر فیروز میرزا- که جانشین پدرش بر ایالت کرمان و بلوچستان شده بود- عملی شد.

۲۳-۱- جدایی مند از بلوچستان غربی

یکی از نقاط مورد اختلاف میان هیئت ایرانی تعیین مرز، با گلد اسمیت منطقه‌ی «مند» بود. این منطقه زادگاه طوایف مسمی به «رند» است. مند در شرق پشین موقعیت دارد. کمیسیون مرزی سال ۱۲۸۸ق (۱۸۷۲م)، مند را خارج از قلمرو ایران دانست؛ اما در حدود سال ۱۲۹۷هـ ق که فیروز میرزا از این منطقه دیدن می‌کند، حکومت بلوچستان «مند» را در اختیار دارد و از واگذاری آن به خان قلات ابا ورزیده بود. هرچند طایفه‌ی رند به حکومت ایرانی بلوچستان مالیه نمی‌پرداخت، اما در جنگ‌ها از ایران جانب‌داری می‌کرد. چنان‌که سفر فرمانفرما به این منطقه، مقارن با تلاش خان قلات برای تصرف مند بود، طوایف رند به سرداری دلاور خان و سایر سرداران به دفع آن پرداختند. با این حال، مند میان سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶هـ ق از قلمرو ایران جدا شد، و به خان قلات و از طریق او به انگلیس واگذار شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۳-۲- واقعه‌ی پنگ

در سال‌های ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷هـ ق، حکمران ایالت کرمان و بلوچستان ناصرالدوله فرمانفرما (پسر فیروز میرزا)، و حکومت بلوچستان در دست ابوالفتح خان ترک بود. در این زمان، در منطقه‌ای به‌نام «پنگ»، مشابه با حادثه‌ای در زمان حبیب‌الله‌خان شاهسون، مردی بر زنی تجاوز کرد؛ فرمانفرما با زدن سیصد تا چهارصد تازیانه او را تنبیه کرد. این اقدام، مانع شورشی شبیه زمان حبیب‌الله خان شاهسون، شد.

۲۳-۳- واقعه‌ی شورگز

پس از سرکوب شورش بشاگردی‌ها، سعدالدوله با طغیان براهویی‌های ساکن گرمسیر افغانستان، واقع در منتهی‌الیه رود هیرمند، مواجه شد. آنان از کویر لوت گذشتند و تا پشت دروازه‌های تهران را غارت کردند. پس از آن که در ورامین اشتران و اثاثیه‌ی فراوانی را تاراج کرده بودند، در صحرا ناپدید شدند. سعدالدوله در شورگز (نقطه‌ی حد فاصل میان استان کرمان و استان سیستان و بلوچستان) راه بر آن‌ها گرفت، اما شکست خورد و خیمه و خرگاه او به‌دست براهویی‌ها افتاد. اما با قتل عده‌ای از

آنان که برای خرید خرما راهی جالق بودند، انتقام گرفت.

۲۳-۴- سعدالدوله در برابر خان قلات

طرز اداره‌ی سعدالدوله بسیار استثنایی و درخور توجه است. او به فرمانفرما گفته بود: «... به‌قدر هزار نفر، سوای نوکر دیوانی باید از بلوچ‌ها به همراه خودم در همه جا داشته باشم». این سخن او را فیروز میرزای فرمانفرما، حکمران ایالت کرمان و بلوچستان تایید کرده بود. ابراهیم‌خان سعدالدوله خود را رقیب خان قلات می‌دانست؛ او شکوهی ایجاد کرده بود تا سرداران سرکش بلوچ را مطیع کند، و در منطقه‌ی مثل بلوچستان جاه و جلال خود را به نمایش می‌گذاشت. این‌گونه اداره‌ی متحرک که او ایجاد کرده بود اولاً امکان طغیان و یاغی‌گری آن طایفه و سردارانش را بسیار کاهش می‌داد؛ ثانیاً او با حسن سلوک، از این هزار نفر سردار، دوستان صمیمی‌ای ساخته بود که همواره آمادگی هر خدمتی را داشتند؛ ثالثاً او از اثر روانیِ چنین موکبی غافل نبود، تحصیل اطاعت طوایف را مرهون همین حشمت و جاه و جلال می‌دانست. کرزن درباره نحوصی حکومت ابراهیم خان گفته: «... این فتوحات به وجه نمایانی حاکی از برتری نیروی فاتحان بود، ایشان عده‌ای از سرکردگان بلوچ را در حال نیمه‌استقلالی باقی گذاشتند، که در این‌باره ضامنی جز ترس در کار نبود»[ایران و قضیه‌ی ایران، ج. ن. کرزن، ص۳۱۱؛ به نقل از بهزادی، ص۱٦۲].

بهتر است نظر گلد اسمیت را که با ابراهیم‌خان از نزدیک آشنایی داشت، بدانیم: «بلوچستان ایران که ضمیمه‌ی کرمان است، عبارت از دو قسمت بزرگ است: اول بمپور و نواحی آن، دوم مکران. حاکم بمپور ایرانی است و ساخلوی آن جا نیز قشون نظامی ایران است؛ اما حاکم مکران، بلوچ و تحت امر حکمران بمپور است و در آن جا قشون ساخلوی ایران هم مقیم نیست. طرز حکومت مکران هم این است: هر کس از امرای بلوچ که مطیع ایران است و از اوامر آن‌ها اطاعت می‌کند، حاکم مکران شناخته می‌شود. دولت ایران در حقیقت حکومت این‌جا را به مسابقه گذاشته است، اطاعت هر کس از بلوچ‌ها بیشتر است، حکومت مال اوست»[بهزادی، ص۱٦۲].

سعدالدوله مرد سخی‌طبیعت و جوان‌مرد بود؛ با آن که یک چوچه دیکتاتور بود، مردم بلوچستان دوستش داشتند، چون ده‌ها سال بعد از مرگش «به سرِ سعدالدوله

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

قسم» یاد می‌کردند.

۲۴- بلوچستان بعد از سعدالدوله

سعدالدوله در سال ۱۳۰۱هـ ق / ۱۸۸٤م درگذشت، و میان اقاربش، یعنی عباس‌خان‌نام، خواهرزاده و داماد سعدالدوله، با زین‌العابدین خان و برادرش ابراهیم‌خان (عمه‌زادگان سعدالدوله)، بر سر جانشینی، رقابت سختی افتاد. عباس خان در حیات دخترش نیابت او را در بم عهده‌دار بود. زین‌العابدین خان نیابت بمپور، و ابراهیم خان سرکردگی یا فرماندهی سواران و جمازه‌سواران نرماشیر و ریگان را عهده‌دار بود. عباس خان- که قبل از مرگ سعدالدوله- منصب سرتیپی را گرفت، موفق شد حکم حکومت یا نیابت بلوچستان را به‌دست آورد، ولی در مرجعت از کرمان، در بین راه از اسب افتاد و جان سپرد. امور بلوچستان به زین‌العابدین خان و برادرش ابراهیم تعلق گرفت. زین‌العابدین پس از مرگ عباس خان، بیوه‌ی او را- که همان دختر سعدالدوله بود- به قید نکاح خویش درآورد؛ و به این‌صورت استحقاق کامل جانشینی سعدالدوله را پیدا کرد؛ ولی ناصرالدوله، حکمران کرمان و بلوچستان، او و برادرش را از امور کشوری عزل کرد. ابوالفتح خان سرتیپ ترک را به حکومت بلوچستان گماشت؛ ولی اوضاع نابسامان شد؛ چنان‌که او را با طایفه‌ی یار احمد زهی- که در حوالی سرمد سکونت داشتند- در سال ۱۳۰٦ق جنگ واقع شد و اینان را شکست داد. این طایفه در بهار سال بعد، معروضه‌ای به فرمانفرما (حکمران کرمان و بلوچستان) عرضه داشتند، و جنگ خویش با ابوالفتح خان ترک را به‌دلیل ترس از جان خواندند و طالب عفو شدند. حکمران معذیر آنان را پذیرفت، و از آنان خواست که از سرحد بکوچند و در فهرج (ایرانشهر کنونی) جاگزین شوند. آنان چنین کردند. این اقدام حکمران، کینه‌ای در دل ابوالفتح خان افکند؛ همان بود که بعد از حرکت او به‌جانب تهران، ناگهانی بر طایفه‌ی مذکور تاخت و جمله را اسیر کرد. این باعث طغیان بلوچ‌ها به رهبری سردار حسین‌خان شد. آنان فهرج را محاصر کردند، تا دولت ابوالفتح خان را منفصل کنند، دوباره زین‌العابدین خان را به حکومت بلوچستان گماشت. به قول بهزادی این دو برادر از سرگیری کار با حکمران را به شرط تضمین می‌پذیرند؛ او «قرآنی مُهر کرده با سوگند خویش برای آن‌ها می‌فرستد که تا او حکومت

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

کرمان را در دست دارد، حکومت مستقل بلوچستان از آن دو برادر خواهد بود و این که هرگز با آن دو غدر و دورویی نکند... این قرآن مُهرکرده اینک در اختیار آقای ابراهیم سالار بهزادی است» [ص ۱۷۲].

۲۵- جانشین ابراهیم خان

زین‌العابدین خان منصب سرتیپی اول و عنوان «سردار بلوچستان» یافت؛ و در سال ۱۳۱۲هـ ق در حکومت صاحب‌دیوان شیرازی به «سعدالدوله» ملقب شد. او تا سال ۱۳۱۷هـ ق در سِمت حاکم بلوچستان بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۶- نگاه انگلیسی به بلوچستان غربی (مأموریت در اعماق بلوچستان)

سفرنامه سایکس: از خلیج فارس به‌راه افتادیم. این‌جا را متقدمین یا اقیانوس هند و بحر احمر روی هم رفته «ایروتریا» یا «اریتره» می‌نامیدند. این جا هیچ‌گاه اهمیت خود را از دست نمی‌دهد. اما امان از دست ساکنان سواحل آن. خانواده‌های پست «ابکیتوفاجی» یا ماهی‌خوارانی که هرگز به کشتی‌شکستگان و غرق‌شده‌ها هم رحم نکرده‌اند.

تاریخ دریانوردی در خلیج فارس به سه هزار سال قبل میلاد می‌رسد که چند نفر از اهالی «نیتوک» که بحرین کنونی است، هدایایی برای پیشوایی روحانی الکاثر در سومر، می‌برند. اما اگر از آن اسطور بدین سو بیاییم، در حدود هشتصد سال قبل از میلاد تا این زمان، وقفه‌ای در کار رفت‌وآمد کشتی در آبراه خلیج، پیش نیامده است. به‌طور بسیار مستند، به دستور داریوش، کشتی‌ای با ناخدایی اسکولاکوس یا سیلاکس یونانی در سال ۵۲۲ هـ ق از شهر کاسپاتوروس در کشور پاکتی‌لیس یا پاکتی‌سیا، در کنار رود سند، به راه افتاد، و در ماه سی‌ام به مصر رسید.

۲۷- دزدان دریایی یا نخستین کاشفان اروپایی

به طور بسیار مشخص، کشتی‌هایِ چینی‌هایِ سلسله‌ی ثنگ (قرون هفتم و هشتم)، از طریق یکی از شعب رودخانه‌ی فرات به‌نام حیر، به این محل آمدوشد می‌کردند. القصه تا وقتی که «یکی از بزرگ‌ترین حوادث تاریخی عالم یعنی ورود

کشتی‌های اروپایی به آب‌های شرق به‌وقوع پیوست»، این راه باز بود. ولی با تأسف باید گفت که نخستین کاشفان این شاهراه عظیم، اروپاییان بودند که به (دزدان دریایی) شهرت یافته‌اند. اینان درنده‌تر از ساکنان کناره‌های خلیج، و طول راه خلیج به هندوستان بودند. قصی‌القلب‌ترینِ این دسته، پرتگالی‌ها بودند. انگلیس‌ها از قرن هفدهم به این‌جا راه یافتند. نخستین کشتی انگلیسی به‌نام جیمز از جاسک به‌سوی ایران مال‌التجاره می‌برد. در جنگ دوکاسک (۱۶۲۰م) انگلیس‌ها بر پرتگالی‌ها پیروز شدند، و دو سال بعد به دستیاری شاه ایران، ضربه‌هایی بر آن‌ها وارد شد. از آن به بعد، انگلیس‌ها در تأسیس و تضمین سفر در سواحل خلیج فارس تا هندوستان، بذل مساعی می‌کنند. در حال حاضر، در تمام بنادر خلیج تا کراچی، از آن جا تا بمبئی و کلکته، کشتی‌هایِ بریطانیا مستقر است. خلیج فارس در چتر امنیت ما قرار دارد.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۲۸- موقعیت مسقط

ما از بوشهر سوار کشتی شدیم. یعنی در معیت کلنل طالبوت که بعداً سرِالدبسرگ شد، که آن زمان نماینده‌ی انگلیس مقیم بندر بوشهر به‌راه افتادیم. ما از جانب کرزن مأمور بودیم به مسقط برویم. چندی در بندر لنگه لنگر انداختیم، از آن جا به‌سوی بندر عباس آمدیم، تا به مسقط رسیدیم. مسقط را که پیش از این از عمان تا زنگبار وسعت داشت، به دو حصه کردیم (شمالی و جنوبی)، از این بابت، یعنی از بابت در اختیار داشتن قسمت جنوبی آن، ماهانه هفت هزار روپیه به سلطان شمال می‌پردازیم.

۲۹- گوادر کثیف و باشگاه سند

از مسقط به بندر کثیف گوادر و از آن جا یک روزه به کراچی رسیدیم و بعد از هوای سوزان مسقط و شش ماه مسافرت، از هوای خنک این محل و تفریجات «باشگاه سند» کیف و لذت وافری بردیم.

از کراچی به سیملا، به راولپندی، باز به سیملا، و از آن جا به کراچی و دوباره به گوادر آمدیم. این بار سرگرد «برزسرکریک»، مأمور بهداری، و سلطان خسرو، افسر سواره‌نظام، را با خود داشتیم. بعد از قلیل مدتی به محلی رسیدیم که شهداد معروف - آن که قصد کرد مارژمویر را بکشد- خانه‌یِ محقری در آن جا داشت. سند را لانه‌ی

دزدان می‌نامند؛ ساکنان آن جا را رند می‌خوانند. صبح بعد در چاه‌بهار لنگر انداختیم. چاه‌بهار در ساحل مکران بحیره‌ی عرب واقع شده است.

۳۰- معنای مکران از نظر هلدیخ

سرتوماس هلدیخ، مکران را «ماهی‌خواران» می‌داند، که ایکتیوفاجی یونانی، همان معنی را دارد. برخی آن را مرکب از دو کلمه‌ی ران (باتلاق) و مکا می‌دانند. در جلگه‌ی ریگزار ساحلی، چند رودخانه جریان دارد که به دلیل جریان زیرزمینی، آب کم‌تر جذب می‌شود. اراضی غرب این رودخانه‌ها، به لوت منتهی می‌گردد، در شرق جلگه فهرج، سلسله جبال است که در مقابل سلسله جبال منظم شمال‌غربی ایران قرار دارد، که مرتفع‌ترین سطح در تمام بلوچستان به‌حساب می‌آید. از آن جا به ناحیه‌ی سرحد می‌رسیم که رشته کوه‌های غربی و شمالی آن را از لوت در شمال، و خاران در مغرب جدا می‌کند. از رنگ سنگ‌ها و ماسه‌های آن پیداست که این اراضی روزی در زیر آب قرار داشته است. بخش ایرانی بلوچستان آب فراوان دارد، که کم‌تر از آن استفاده می‌شود. ناحیه‌ی سرحد استعداد بیشتر برای آبادی دارد؛ جاده‌ی کویته-سیستان نشانی از توجه دولت انگلیس به این منطقه است. خوشبختانه که دولت ایران نیز توجه جدی به این منطقه نشان می‌دهد. قسمت شمالی بلوچستان که تا حوزه‌ی هیرمند امتداد دارد، مسمی به بلوچستان انگلیس است، ولی بیابان و لم‌یزرع است.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۳۱- بلوچ‌های غربی

ایلات مهم و عمده‌ی بلوچستان غربی و مکران قرار آتی است:

نام ایل	پیشینه‌ی تاریخی و تباری	محل سکونت
کیچکی	از اعقاب خانواده‌ی راجپوت که از اواخر قرن هفدهم در این‌جا ساکن شد	پنجگور و کج
بلیدی	بلیدی‌ها از سقط آمده‌اند	بلیده
ملک	از اعقاب صفاریانند	کلوه
نوشیروانی	از اعقاب طایفه‌ای هستند که شاه عباس آن‌ها را از اصفهان کوچانید، و ارامنه را به‌جای‌شان ساکن کرد	خاران، پنجگور، کلور، بلیده

بزنجو	بزنجویی‌ها یک تیره از براهویی‌ها است	کلوه، کر، ارماره و بر
نهرویی	ایل مهم بلوچستان ایران؛ سردار حسین‌خان رئیس آنان است	وادی بمپور و سرحد
هوت	یک تیره از رندها که بیشتر از سایر ایلات، به اعراب شباهت دارند	باهو، دشتیار، لاشار
آگارهی سدوزهی اسکانی	اینان مدعی‌اند که اسلاف‌شان از حلب آمده‌اند	مندو، پیشین، دشت
کوده		دشتیاری
جدگل		باهو، دشتیاری
شاهزاده	اینان خود را از نسل شاهزادگان قندهار می‌دانند	باهو، دشت
کلمتی		کلمت، پسنی، کلنج
رئیس	رئیس هانیز گویا از اخلاف غزها باشند	کج
مد		ارماره، کلمت
اوطی		باهو، دشت
درزاده		پسنی، وادی بمپور
گورکج		باهو، دشت، چاه، بهار
لری		نقاط مختلف
سنگر		ارماره و کلت
وادلی	از سند به این حدود مهاجرت کرده‌اند	کلنج و کج
بند		کلنج و کنج

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳۲- علایم پیشنه‌ی بلوچ‌ها در گیلان

در روایت فردوسی، علامت بیرق کوچ و بلوچ در لشکر کیخسرو، تصویر پلنگ است؛ این نکته مؤید این حقیقت است که اسلاف بلوچ‌ها در گیلان می‌زیسته‌اند؛ چون این حیوان در بیشه‌های این ناحیه به فراوانی یافت می‌شد.

در سال ۱۸۱۰ میلادی مردم ناحیه‌ای که فعلاً موسوم به بلوچستان ایران است، علیه احفاد نصیر خان قیام کردند، به رهبری محراب خان، نهرویی، از دزک تا به زمان را زیر امر او درآوردند.

۳۳- سایکس و ابراهیم خان نانوازاده

سی‌سال بعد، واقعه‌ی آقاخان پیش آمد که به‌کلی اوضاع این حدود را دگرگون کرد. قضیه‌ی او به استقلال بلوچستان لطمه زد و زمینه سقوط این ناحیه به دامان دولت ایران را فراهم کرد. تلاش‌های محمدعلی خان که از مردم نهرویی بود، نیز بی‌اثر ماند. دو تن از مأموران دولت- که از سرکردگان قاجاریه بودند- مدتی در این ناحیه‌ی پرکشمکش وظیفه اجرا کردند، ولی توفیقی نداشتند. بالاخره ابراهیم خان بمی- نانوازاده ولی در عین حال فوق‌العاده رشید و جنگجو- صلح و آرامش را در بلوچستان برقرار کرد. او با اعضای کمیسیون سرحدی ایران- قلات خوش‌سلوکی نکرد، و وقتی ایلچی قلات بی‌خبر به بمپور وارد شد، گلد اسمیت به وضعیت دشواری روبرو شد. از این‌رو کمیسیون منحل شد. گویا ابراهیم خان سعدالدوله منظور کمیسیون را درک نمی‌کرد؛ از این‌رو به محض خروج اعضای کمیسیون از مرزهای بلوچستان، کوهک و خواش را تصرف کرد.

www.tabarestan.info

۳۴- بلوچستان غربی در سال ۱۸۹۳ م

ابراهیم خان در سال ۱۸۸٤م درگذشت؛ چندماه بعد پسرش که جانشین او بود، نیز درگذشت؛ و زین‌العابدین خان اسعدالدوله دامادش جای او را گرفت. در اولین سفری که نگارنده به بلوچستان داشت (۱۸۹۳م)، زین‌العابدین حکمران بلوچستان بود، و به دلیل حبس عده‌ای از سران بلوچ، محل قرینِ آرامش بود.

۳۵- مرگ ناصرالدین شاه قاجار

در ۱۸۹٦م کمیسیون ایران و بلوچ که نگارنده نیز افتخار عضویت آن را داشتم، برای تعیین خطوط سرحدی منعقد شد و هنوز کاری از پیش نبرده بود که خبر قتل شاه شایع و هرج و مرج غریبی حکم‌فرما شد. اسعدالدوله نیز مورد حمله قرار گرفت، ولی او بلوچ‌ها را به رهبری سردار حسین‌خان شکست داد؛ از این زمان تا ۱۸۹۷م واقعه‌ی مهمی پیش نیامد. اما در آخر همین سال به‌سبب قتل «مستر گریوز» عضو تلگراف‌خانه‌یِ هندو- اروپ، که در حوالی رودخانه‌یِ «رابیج» به قتل رسید، ناگزیر

قوای انگلیس به کروان قشون‌کشی کرد. در ۱۸۹۸م والی کرمان به بلوچستان آمد، ولی سردار حسین‌خان از ملاقات با او خودداری کرد؛ با این حال او از کوشش برای تأمین آرامش دست نکشید. آرامش فعلی مدیون مساعی انگلیس است، چون فروش اسلحه و تفنگ را جلوگیری می‌کند. ولی معلوم نیست که تا صد سال دیگر موضع بهتر از امروز داشته باشند.

پس از سفر سایکس، یعنی از اوایل قرن بیستم به بعد تا عهد سلطنت رضاشاه پهلوی، فقط یک حادثه ثبت شده: دوست‌محمد خان بلوچ، سرکرده‌ی متمرد این ناحیه تسلیم سپاهیان دولتی شد. ولی بنا به طبیعت شرورش، دو تن از محافظین خود را به قتل رسانیده، می‌خواست فرار کند؛ ولی دستگیر شده حکم اعدام بر وی اجرا شد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۳۶- توسعه‌ی بلوچستان غربی

در قرن نزدهم، در حالات بلوچ‌های غربی نیز تحولات عظیم رونما شد. مانند سایر نقاط ایران، با انکشاف و توسعه‌ی اراضی قابل زرع، ملکیت‌های بزرگ به وجود آمد، و بالتبع رقابت و مجادله میان زمین‌داران بزرگ اجتناب‌ناپذیر شد: حاکمان دنیزک که برخی از قبایل بزرگ کوچی را در اختیار داشتند، خان‌های قبیله‌ی لاشاری که در مناطق کوهستانی میان بمپور و مکران شمالی زیستگاه دارند، سرداران «غنی» و سرداران جنگی کسرکند (قصرقند) و رهبران قبیله‌ی نارویی که در ساحه‌ی اشغال‌شده‌ی وادی بمپور توسط ایرانیان املاک داشتند، و نیز مالکان زمین‌های وسیع در سیستان، هرکدام مدعی حاکمیت در بلوچستان غربی بودند. جنگ و خصومت میان سرداران بر سر تملک زمین و تصاحب قدرت، قشر دهقان را تضعیف کرد و به دامان فئودال‌های بزرگ انداخت.

۳۶-۱- سیستم تولید غلام

سرداران بلوچ‌های سراوان، حاکمان خان‌نشین‌های دهک، قصرقند، چمپ مگس، جالک، میربازار (دشتیاری) و غیره، و رهبران قبایل بلوچ، حاکمیت دولت ایران را نپذیرفتند و از دادن مالیه خودداری کردند. مناطق چمپ آباد، روستای غنی و ناکوج زندگی مستقلانه داشتند، و به دست خوانین خویش اداره می‌شدند و به کسی مالیه

نمی‌دادند؛ ولی گاهی والیان کرمان و سیستان و بلوچستان، با زور اسلحه و فشار، مقداری مالیه از آنان می‌ستاندند. در آغاز قرن بیست، خان قصرقند از جانب هزار خیمه و غژدی، چهار هزار و هفتصد تومان پول نقد، هفتاد شتر، چهل رأس گاو و پنجصد من خرما و چهل و یک غلام در اختیار نایب‌الحکومه‌ی ایرانی بلوچستان گذاشت. بخش اعظم غلامان از «مسقط» آورده می‌شدند؛ بخش دیگر آن‌ها را کوچی‌ها در حمله به روستاهای شمالی یا جنوب ایران به عنوان اسیر جنگی می‌گرفتند و می فروختند. این غلامان به عنوان دهقانان باج‌دهنده (سرف) استخدام می‌شدند. بدین ترتیب در پایان قرن نزده و آغاز قرن بیست در بلوچستان غربی، در کنار دهاقین آزاد، دهقانان نیمه‌برده (سرف) نیز وجود داشت. اینان به علت کافی‌نبودن دستمزد، به فروش فرزندان خود مجبور می‌شدند. بدین ترتیب سیستمی برای تولید غلام در داخل جامعه- علاوه بر آنچه از بیرون آورده می‌شد- به وجود آمد که به افزایش تعداد غلامان کمک می‌کرد؛ به غلامانی که به شیوه‌ی اخیر تولید می‌شدند «آزاد» گفته می‌شد. سرداران و خان‌ها برای در امان بودن از خشم دهاقین، علت بلند بودن مالیه را، مطالبه‌ی بلند حکومت پارس وانمود می‌کردند. از جانب دیگر حکام پارس با اخذ محصول بیش از حد معین از بلوچ‌های کوچی، به آنان اجازه می‌دادند که مواشی خود را از مرز بگذرانند و به سوی قلات ببرند؛ این امر باعث رنجش بیشتر دهقانان می‌شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳۶-۲- فساد حکام ایرانی بلوچستان

حکام قاجاری، به بهانه‌های مختلف، سرداران بانفوذ و متمول بلوچ را به مکران یا تهران احضار می‌کردند و به آن‌ها اتهام سیاسی می‌بستند و محبوس می‌کردند، تا با گرفتن رشوه‌ی کلان از آنان، اجازه‌ی رهایی دهند. مواردی هم گزارش شده است که حاکمان ایرانی با گرفتن رشوه، روستایی را از قید یک خان بیرون می‌آوردند، و به خان دیگر می‌سپردند. چنان‌که در دهه‌ی نود قرن نزده، به امر نایب‌الحکومه‌ی بلوچستان، روستاهای بخشان و کوکنادی که به یک خان کوچک تعلق داشت، به میر عبدالله خان حاکم جالک واگذار شد. این اجحاف باعث قیام اهالی آن دو روستا در برابر حکومت شد.

۳۶-۳- بلوچستان سعادتمند و بلوچستان ویران و تباه

احساسات ضد حاکمان ایرانی بلوچ‌ها را، نمایندگان سیاسیِ انگلیس، دیپلومات‌ها و سوداگران آن‌ها نیز تقویت می‌کردند، تا بتوانند توجه آنان را به خود جلب کنند. حتی لارد کرزن، نایب‌الحکومه‌ی انگلیسی هند، علیه حاکمان ایرانی، تبلیغ می‌کرد؛ وی بلوچستان شرقی را «سعادتمند» و بلوچستان غربی را «ویران و تباه» می‌خواند. در کنار این تبلیغات، تطمیع سرداران و فیودالان با پوشش تأمین امنیت خط تلگراف، ادامه داشت؛ خان‌های «گییه»، «جلگه‌ی گییه»، «نارویی»، «دشتیاری»، «جلگه‌ی دشتیاری»، «باهو کلات»، «جاسک» و دیگران، پول‌های معینی از اداره‌ی انگلیسی بلوچستان شرقی می‌ستاندند. این علاوه بر مبلغ دوازده هزار تومان بود که خان‌ها و سرداران بلوچستان غربی در ازای امنیت خط تلگراف «ایندو- اروپا» از بانک انگلستان دریافت می‌کردند. این دسته سرداران به طور علنی با حکومت ایران مخالفت می‌کردند؛ ولی حکومت انگلیس از یک سو آنان را علیه ایران می‌شوراند و از سوی دیگر، به ایران در سرکوب آنان، یاری می‌رساند. در سال ۱۹۰۱م به تقاضای نایب‌الحکومه‌ی کرمان، قطعه‌ی عسکری هند بریتانوی به فرمانده‌ی سرهنگ «شاوارس» بر ضد «بعضی سرداران یاغی» وارد کارزار شد و روستاهای بزرگ مگس و ایرفشان را به توپ بست. افراد این قطعه حین ورود به بلوچستان غربی، روستاهای بلوچ‌ها را تاراج کردند، و از دیگ‌های مسی تا غژدی‌های سیاه را به یغما بردند.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۳۷- تحولات در بلوچستان غربی در اول قرن بیست

همزمان با قیام ۱۸۹۷م اهالی قلات علیه انگلیس، بلوچ‌های سرحد (ایران- پاکستان)، سراوان و بمپور نیز علیه استبداد حکام ایرانی بپاخاستند. این قیام را حسین‌خان، سردار قبیله‌ی نارویی رهبری می‌کرد. خواست قبایل مذکور کاهش مالیات از ثلث عواید به عشر بود. والی کرمان این درخواست را نپذیرفت؛ تا آن که این امر سبب شد که اهالی بمپور، گاردیان، دیزک، سربان، لاشار و پمپوشت نیز بپاخیزند. ارتش ایران در اواخر سال مذکور از اتحادیه‌ی قبایل بلوچستان شمالی شکست خورد، و قیام حدود سه سال ادامه یافت. اما با گماشتن حسین‌خان در رأس اداره‌ی «بلوک»، قبایل خشمگین پراکنده شدند؛ اما در این مدت، جنگ‌های داخلی میان قبایل باعث

شد که خان‌نشین‌های کوچک چون باهو قلات، کوچی و میربازار(دشتیاری) دیگر استقلالی نداشتند و همه در کشور دشتیاری جمع آمدند و میرعبدالله خان حاکم ایشان شد. همین‌طور، سردار قصرقند، قبایل «جلگه‌های ناکوج، چمپ، شارک و هیت را زیر فرمان خود درآورد. همچنان جهان‌خان سردار قبیله‌ی کوچی یار احمدزی» سرداران قبایل سرهد (بلوچستان شمالی) را مطیع کرد.

دهقانان «آزاد» به علت مالیه‌ی روزافزون به ترک زمین ناگزیر شدند، و برای فرونشاندن خشم و امرار معاش، به دسته‌های نظامی یاغی پیوستند که با چپاول روستاها و کاروان‌های تجارتی روزگار می‌گذرانیدند. در نهایت در اثر سرکوب دولت و بی‌توجهی به بهبود وضع دهاقین و مالداران، بسیاری از اینان به ناچار به قلمرو هند بریتانوی پناه بردند.

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

۳۸- دور دوم اغتشاش

در خلال انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۵-۱۹۱۱م)، اهالی «سرباز» بلوچستان غربی به رهبری میربهرام‌خان برانزی علیه حکومت قاجاری قیام کردند؛ پادگان‌ها یا گارنیزیون‌های بمپور و فارج را تصرف کردند و مأموران حکومتی را راندند (۱۹۰۷م)، و برای چند سال اداره‌ی بخشی از بلوچستان را به دست گرفتند؛ اما دولت قاجار «سیدخان» سردار قبیله‌ی رودبایی را متحد خود ساخت، قطعه‌ی نظامی به فرماندهی نصرت خان به منطقه فرستاد؛ بمپور و سایر نواحی را واپس گرفت و گروه مسلح تحت قوماندەی بهرام‌خان را مضمحل گردانید. بهرام‌خان خود به کوه‌ها متواری شد. سیدخان علاوه بر دست‌یابی به مقام ولایت بلوچستان، امتیاز جمع‌آوری مالیات قصرقند و جلگه‌های کیچ را به عنوان جاگیر به دست آورد.

۳۹- بلوچستان غربی در ربع اول قرن بیست

۳۹-۱- عصر پهلوی

خانواده‌ی قاجار در اکتبر ۱۹۲۵م جا را به رضاخان خالی کرد. رضاخان مبارزه علیه فیودالان و رهبران تجزیه‌طلب در حواشی کشور را شدت بخشید. همین‌گونه

حکومت جدید فیصله کرد که به انارشیزم و پراکندگی (خودمختاری) بلوچستان پایان داده شود و سرداران بلوچ، تابع حکومت مرکزی شوند و معاشات آنان از سوی مرکز و در برابر حفظ امنیت راه‌آهن از میر جاوه تا «بم» اجرا شود.

واضح بود که رهبران بلوچ حاضر نمی‌شدند از خودمختاری چشم پوشند. به همین علت این بار به رهبری دوست‌محمدخان (نواسه‌ی بهرام خان سابق‌الذکر) شوریدند: در این شورش قبایل «اسماعیل‌زو» و «برانزو» شرکت داشتند. اینان به زودی توانستند روابط قطعات منفرد دولت مرکزی را با مراکز اصلی مثل مشهد قطع کنند. حکومت ایران به علت مصروفیت با کُردها و ترکمن‌ها، از فرونشاندن شورش ناتوان بود، از این رو از سرگرد هول (مشاور امریکایی وزارت مالیه‌ی ایران) تقاضا کرد که در فرونشاندن اغتشاش همکاری کند. سرداران بلوچ به تقاضای هول دست از محاصره‌ی گارنیزیون‌ها برداشتند، و در مقابل، دوست محمدخان به حیث والی بلوچستان مقرر شد. با این حال به دلایلی مساله‌ی خلع سلاح قبایل بلوچ اجرا نشد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳۹-۲- سیاست سرکوب از سر گرفته شد

در سال ۱۹۲۸م حکومت ایران به مهار قیام کُردها و ترکمن‌ها موفق شد و از آن پس بار دیگر متوجه سرداران مسلح بلوچ شد. علی‌رغم مقاومت دوست‌محمدخان، سرهنگ جهانبانی، بمپور مرکز بلوچستان غربی را تصرف و شورشیان را به کلی متلاشی کرد. دوست‌محمدخان پس از مقاومت‌های بی‌حاصل، در بهار سال ۱۹۲۹م تسلیم حکومت شد و به نام «زندانی اعزازی» به تهران منتقل شد. علی‌رغم آزادی نسبی، با قتل افسر محافظش برای فرار، کوشید. ولی بازداشت و در سال ۱۹۳۰م اعدام شد. پس از این بود که حکومت ایران به خلع سلاح قبایل بلوچ موفق شده، حاکمیت دولت با جابجایی پادگان یا گارنیزیون در نواحی دیزک، بمپور، مگسی و سایر مناطق شهری بلوچستان، برقرار شد.

۳۹-۳- همکاری انگلیس و ایران

با وجود تأمین حاکمیت ایران بر بلوچستان غربی، جنگ بریتانیا علیه قلات متوقف نشد. در ۱۹۳۸م قبیله‌ی کوهک به قیام عمومی دست زد؛ آنان در برابر افزونی

مالیه بر مواشی که هر سال در موسم بهار به خاک قلات برده می‌شد، اعتراض کردند و دو مأمور گمرک را کشتند و ساختمان آن را آتش زدند؛ اما به امر جنرال البرز انگلیسی، ۷٤ تن از شورشیان چارماری شدند. با این اقدام، در هر دو سوی سرحد آرامش تأمین شد؛ دولت ایران فرصت تقسیمات اداری منطقه به شهرستان‌ها و بلوک‌ها را پیدا کرد. به این ترتیب که شهرستان سرهد به ۱۸ بلوک، شهرستان سراوان به ۱۵، بمپور (ایرانشهر) به ۱٤، نیک شهر به ۱۰، و شهرستان جدید چاه‌بهار (چاه بار) به ۱٤ بلوک تقسیم شد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۴۰- رشد اقتصاد در بلوچستان غربی

امنیت بلوچستان غربی این ساحه را جذب بازار ایران کرد؛ حیات مال‌داری اندک اندک جای خود را به زندگی کشاورزی و نیمه کشاورزی داد و از جمع هفتاد هزار بلوچی که در دهه‌ی چهل قرن بیست در بلوچستان غربی در جوار مناطق حاصل‌خیز سیستان می‌زیستند، فقط ۱۷هزار تن مال‌داری و بیش از ۳۵ هزار تن در کنار مال‌داری، به طور منظم، کشتگری می‌کردند و پیشه ۱۸ هزار تن فقط، کشاورزی بود. اینان در زمین‌هایی که فیودالان از دولت به اجاره گرفته بودند، کار می‌کردند.

شهرها و شهرستان‌های بلوچستان غربی (استان سیستان بلوچستان)

شهر	شهرستان	نفوس
زاهدان	زاهدان	۷۲۵ .٥٦۰
زابل	زابل	۷۲۲ .۱۳۷
ایرانشهر	ایرانشهر	٦٤۷ .۱۰۰
چاه‌بهار	چاه‌بهار	۰۷۰ .۷۱
سراوان	سراوان	۷۹٥ .٥۹
خاش	خاش	٦۹۲ .٥٦
نیکشهر	نیکشهر	٤۸۲ .۱٤
کنارک	کفارک	۹٤۱ .۱٤
راسک	سرباز	۳٦۱ .۳
میرجاوه	میرجاوه	۰۰۰ .٦٥

قصرقند	قصرقند	۷۲۲ .۳۷
فنوج	فنوج	۵۰۰ .۱۱
مهرستان	مهرستان	٤۳۸ .۱۰
زهک	زهک	٤۱۹ .۷۵
گلمورتی	دلگان	۹۹۹ .۲
سرباز	سرباز	۱۳٦ .۱
نگور	چاه‌بهار	۲۷۰ .۲
اسپکه	نیکشهر	۷٤۱ .۳۷
ادیمی	نیمروز	۵٦۰ .۱
بمپور	بمپور	۰۷۳ .۹
بنت	نیکشهر	٦۹۸ .۳
دوست محمد	هیرمند	٤۵٦ .۲۰
سیرکان	سراوان	۷۲۱
اخرت آباد	زاهدان	۱۰٤ .۱
پیشین	سرباز	۵۲ .۸
محمد آباد	هامون	۳۸٤ .۲
بنجار	زابل	۰۸۸ .۳
سبزمان	ایرانشهر	۰۰٤ .٤
نوک آباد	خاش	۰٤۵ .۱
هبدوج	سراوان	۰٦۵ .۱
نجف‌آباد	زاهدان	
هدار	سرباز	
جالق	سرباز	۹۰۳ .۱۲
سوران	سیب سوران	۲٦۷ .۱

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

VIII

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

بلوچستان و پشتونستان

۱- بلوچستان به عنوان یک کشور

چنان‌که دیدیم، پیش از این کشوری به نام بلوچستان نبود؛ نه در حدود مرزهای جغرافیای سیاسی معین، و نه در حدود مرزهای زیستگاه‌های گویشوران زبان بلوچی. در قلمرو بلوچستان امروزی، هر سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان ادعاهای ارضی داشته‌اند. این در حالی است که کم از کم از نیم‌قرن بدین سو، جنبش استقلال‌طلبی در میان بلوچ‌های باشنده‌ی هر سه کشور شکل گرفته است و قدرت‌های جهانی و منطقوی نیز نسبت به این سرزمین دلچسپی‌های خاص خود را داشته‌اند.

۲- افغانستان تاریخی

پشتونستان زیر این عنوان، همان افغانستانی است که برای بار نخست در کتاب «تاریخ‌نامه‌ی هرات» نام برده شده است (پیوست ۲۵ دیده شود). در دوره‌ی اخیر، اولین بار خان‌عبدالغفارخان، سرزمین‌های میان خیبر و رود سند را «پتانستان» نامید؛ اما جرگه‌ی بزرگ چهار سده در سال ۱۹٤۹م به ریاست مرزا علی‌خان مشهور به فقر ایبی، نام «پشتونستان» را برگزید. درخواست‌های جرگه چنین خلاصه شده بود:

۱. از حکومت پاکستان مطالبه می‌کنیم که تمامیت و استقلال پشتونستان - خاک هفت میلیون افغان- را صلاح و امن اعتراف کند؛ و از امروز تمام مأموران و اجنت‌های ملکی و لشکری خود را امر کند به‌صورت فوری از تمام نقاط پشتونستان

بیرون روند. اگر چنین نکند مسئولیت عواقب وخیمی که در اثر این لجاجت حکومت پاکستان واقع‌شدنی است، هم نزد خدا و هم نزد موسسه‌ی ملل متحد به دوش حکومت پاکستان خواهد بود.

۲. چون وسایل نشراتی ما ناقص است، از دولت برادر خود افغانستان - که همواره با پشتونستان همدردی صمیمی دارد- خواهشمندیم اطلاعات و پروگرام‌های ما را راجع به پشتونستان در جراید و رادیوی افغانستان نشر کنند.

۳. از موسسه‌یِ ملل‌متحد و مراکز عدالت‌پسند دنیا خواهشمندیم که پشتونستان را به‌حیث یک مملکت و ملت آزاد و یک عضو حساس خود بشناسند و حکومت پاکستان را مجبور سازند تا به تمامیت و آزادی خاک پشتونستان اعتراف کند».

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۳- افغانستان و بلوچستان (جریان شکل‌گیری مرزهای جنوبی افغانستان کنونی)

۳-۱- قلمرو احمدشاه

احمدشاه ابدالی، پایه‌گذار دولت افغانستان، خود را وارث قلمرو خراسانی امپراتور نادرشاه می‌دانست. نادرشاه طی معاهده‌ای با محمد شاه گورکانی، دریای سند را مرز هندوستان و خراسان تعیین کرد؛ استرآبادی از قول محمدشاه گورکانی می‌نویسد: «مسئولیت من این است که ممالک آن طرف آب اتک و دریای سند، از حد تبت و کشمیر تا جایی که آب دریای مزبور به دریای محیط اتصال می‌یابد به علاوه، تته و بنادر و قلعه‌جات تابعه، به رسم پیشکش ضبط و به ممالک محروسه‌ی پادشاهی انضمام یابد. چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی آب اتک، از قبیل غزنین و کابل، همیشه داخل ممالک خراسان شمرده می‌شد»[استرآبادی، ص ۳۳۱].

به این ترتیب، بلوچستان که در غرب آب سند قرار دارد، شامل مفاد معاهده‌ی «چهارم محرم‌الحرام سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دوم هجری و سال بیست و یکم جلوس والا» می‌شده است؛ از این رو، احمدشاه به طور بدیهی انتظار داشت که حاکم بلوچستان(محبت خان) که نادرشاه او را به این سِمت گماشته شده بود، از او فرمان برد.

۳-۲- روابط احمدشاه با حکمران بلوچستان

احمدشاه ابدالی در سال سوم سلطنت خویش(سال ۱۱۶۲هـ ق)، حین بازگشت از سفر لاهور، در میان راه کابل- قندهار، محبت‌خان حاکم قلات را ملاقات کرد و به قول محمودالحسینی «حلقه‌ی اطاعت در گوش و غاشیه‌ی عبودیت بر دوش انداخته شرف‌اندوز دولت رکاب‌بوس گردید و به عطای خلعت و انواع مکارم و انحای مراحم مشرف و معزز گردید»[حسینی، ص٥٦].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سبب تمایل محبت‌خان به ملاقات با احمدشاه، همانا بازگشت پیروزمندانه‌ی او از لاهور بود؛ در عین حال احمدشاه مسیر شال به قندهار را- که به قلات نزدیک بود- می‌پیمود. این امور محبت‌خان را نگران کرد؛ از این رو کوشید از پیش، دفع خطر کند. با آن که احمدشاه ضمیر او را نسبت به خود مکدر می‌دید، اما «خاقان ممالک‌بخش گیتی‌ستان، آن سفیدروی سیاه‌درون را به سرداری کل مملکت بلوچستان سرافرازی بخشیده و از حضور لامع‌النور مرخص فرموده متوجه طی منازل و قطع مراحل شده دارالقرار قندهار را مورد قدوم میمنت لزوم نمودند»[ص ۵۸-۵۹].

علی‌رغم آن که احمدشاه او را به همان مقامی گماشت که نادر افشار گماشته بود، دیری نپایید که سر از انقیاد و اطاعت بیرون کشید و سران قبایل افغان از جمله کاکری را که ساکن آن دیار بودند به قتل رسانید. احمدشاه که در پی بهانه می‌گشت، رو به جانب بلوچستان آورد و ابتدا قلعه‌ی مستنگ را که قایم‌خان بلوچ از قِبَل محبت‌خان در دست داشت، تسخیر کرد و قایم و سایر سران بلوچ را به قندهار کوچانید. محبت‌خان با شنیدن این خبر طلب عفو کرد. احمدشاه حکم کرد که محبت‌خان خانواده‌ی خود را راهی قندهار کند و خود با دستان بسته به درگاه بیاید، «مشارالیه حسب‌الحکم دست بسته به درِ دولت‌خانه‌ی سعادت آشیانه حاضر گشته...» با عیال خود عازم قندهار شد. به‌جای او برادر کوچکش میرنصیرخان را که از ۱۱۵۰ق، به اتفاق مادرش به صورت گروگان در اردوی نادر به‌سر می‌برد، به‌جایِ او نشاند. نصیرخان با پیمانی که با قندهار بست، آزادیِ عمل بیشتر برای گسترش قلمرو خویش در بلوچستان شرقی پیدا کرد.

در سال ۱۱۷۱هـ احمدشاه به قصد سرکوب طایفه‌ی مرهته که در پنجاب اجتماع کرده بودند، کابل را معسکر ساخته از سران قبایل و خوانین تحت‌الحمایه

خواست که در این لشکرکشی به او بپیوندند. از آن جمله نصیرخان حاکم بلوچستان نیز می‌بایست در کابل به عساکر او ملحق شود؛ اما هم خبر اجتماع عظیم مرهته، و هم خبر مریضی مهلک احمدشاه که به اطراف و اکناف پیچیده بود، نصیرخان را که به قصد همراهی احمدشاه تا کوژک آمده بود، متردد ساخت. به جای پیوستن به احمدشاه به جمع‌آوری لشکر از «شال و قلات و کیج و مستنگ و مکران الی دریای شور که محال نشیمن آن اتباع و اشیاع شیطان می‌باشد» پرداخت. علاوتاً طوایف بلوچ مستقر در نواحی قندهار را به سوی قلات و بیله کوچانید، به قبایل افاغنه‌ی بریچ، ترین، کاکر و بامیزیی دست‌درازی کرد و عجالتاً با قبایل مذکور درگیر شد، و چندان‌که از جانب او رستم‌خان بلوچ با چند تن از سرداران دیگر، کشته شدند. «القصه در این مقدمه کل سکنه‌ی بلوچستان با نصیرخان عهد و میثاق در میان آورده و اتفاق نموده بودند که تا جان دارند از برای او کشش و کوشش نمایند». اما چند تن از سران بلوچ که از اقارب قایم خان بودند، پای از این اتحاد بیرون کردند و نصیرخان را به اجتناب از درگیری با احمدشاه توصیه کردند. نصیرخان با این جماعه به جنگ پرداخت و آنان را در قلعه‌ی «اسکل کوه» که در نزدیکی قلات است، محاصره کرد. به احمدشاه خبر رسید که نصیر یکصد هزار جنگجو گرد آورده، دفع او جز با حضور خودش ممکن نیست. احمدشاه در طلایه‌ی لشکر خویش سرداران نامدار آن زمان هر یک: دوست محمدخان بریچی، زین وردک، خضرخان هزاره، دلیل‌خان و عنایت‌خان بَرَکی را مؤظف ساخت که در شورابک مستقر شوند و، خود به جمع‌آوری سپاه بیشتر پرداخت.

لشکریان احمدشاهی که در شورابک معسکر ساخته بودند، با حمله‌ی غافلگیرانه به بشکی و خاران، قلعه را متصرف شده حدود سیصد نفر از جنگجویان بلوچ را اسیر ساخته به شورآبک برگشتند. نصیرخان ابتدا به شورابک حمله کرد، اما تصرف آن را از توان بیرون دیده به «قلعه‌ی میرزا مصطفی‌خان بریچی» روی آورد. لشکریان مستقر در شورابک به کمک قلعگیان شتافتند، چندین روز میان طرفین جنگ شد ولی نسیم ظفر به هیچ جانبی نَوزید. احمدشاه خود به آن صوب روی آورد و در محلی به نام رباط رسیده بود که خبر پیروزی شاه پسندخان بر نصیرخان را به او رسانیدند. نصیرخان در قلات تحصن جُست. احمدشاه در «منکوچر» در نزدیکی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

قله‌های مشهور قلات معسکر ساخت. جنگ‌های تن به تن، تلفات فراوان به هر دو سو وارد کرد. مواضع اطراف قلعه که بر قله‌ی کوه‌ها تعبیه شده بود، تسخیر و حلقه‌ی محاصره بر نصیرخان تنگ شد. ناچار مادر خود را با جمعی از سران و سرداران بلوچ به رسم «نانوات» (امان‌خواهی) نزد احمدشاه فرستاد و تقاضای عفو و گذشت کرد. احمدشاه «به مقتضای مروت جبلی» از سر تقصیر نصیر گذشته خط عفو بر جراید جرایم او کشید. سپس نصیر خود به حضور احمدشاه رسیده «سجده‌ی انفعال و پشیمانی به تقدیم رسانید». نصیرخان دلیل بغاوت خود را متعرض برخوردارخان، سردار طایفه‌ی اچکزایی وانمود کرد. با این حال احمدشاه او را به مقام اولش بازگردانید و بلوچستان کماکان در حدود قلمرو احمدشاهی ماند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

احمدشاه در سال ۱۷۷٤م به قصد سرکوب سِک‌ها عازم پنجاب شد و در این سفر «محمد نصیرخان سردار و صوبه‌دار ولایت بلوچستان» را با خود همراه برد؛ وی در معرکه‌ی جنگ با سِک‌ها داد مردانگی داد و بازهم به ابقای حکمرانی بلوچستان نایل شد. نصیرخان در دفع فتنه‌ی نصرالله میرزا فرزند شاهرخ شاه (فرزند نادرشاه) و کشتن علی مردان‌خان، با سایر سرداران همراهی کرد؛ از این رو توجه احمدشاه و اعتماد او را به دست آورد.

احمدشاه در سال ۱۱۷۱هـ ق (سال یازدهم سلطنتش)، بنا به دعوت شاه عالمگیرِ دوم، عازم هندوستان شد. غرض از این دعوت، سرکوب قبایل مرهته بود که به تحریک غازی‌الدین وزیرِ عالمگیر ثانی، در نزدیکی شاه جهان‌آباد گرد آمده بودند. احمدشاه بعد از قلع و قمع مرهته در محل «سوت پت» و «نریله»، در باغ شالیمارشاه جهان‌آباد رحل اقامت افکند و در همین محل با شاه عالمگیر، ملاقات کرد، احمدشاه به تقلید از سلفش (نادرشاه)، تاجی بر تارک شاه عالمگیر نهاد و فردای آن روز، احمدشاه در شاه جهان‌آباد، مهمان عالمگیر بود.

«پادشاه والاجاه، عالمگیرشاه، به قدر وسع و توان به تمهید مراسم ضیافت پرداخت و علاوه ممالک طرف غربی دریای اتک مثل ولایات دیره‌جات و محال کوهات و بنگشات و کوهستانات مساکن جماعه‌ی افاغنه و هزاره‌جات و ولایات غزنی و کابل والکای پیشاور و ماله سنکره منشعب از دریای سند، و قلعه‌ی سکر و بکر و سیوی و داور و صوبه‌ی تهته و اماکن جوکیه و مساکن بلوچیه و سند و خدا

آباد و قصبه‌ی مدین و پرگنه‌ی سماواتی و قلعه‌ی را همه و غیره محلات متعلق به ولایت سند و تهته و کل قرا و مواضع و جمیع قلاع و مزارع پرمنافع و الکای شکار پور و سایر محالات پرگنات بلاد مزبور و قلعه‌جات و متعلقات و مضافات ممالک در سطور الی دریای شور- که احمدشاه خلف پادشاه غفران‌پناه- محمدشاه، در اوایل جلوس جاوید اتصال از صدمه‌ی طالع عدومال و لطمه‌ی ضرب دست سپاه اقبال، به دستور ایام نادرشاهی به امنای دولت ابدی عزت ظل الاهی واگذاشته بود، عالمگیرشاه نیز در ازای احسان بی‌پایان و الطاف زیاده از حیز بیان، دارالامان ملتان و خطه‌ی کشمیر بهشت نظیر و ولایت سهرند را با مضافات و متعلقات ولایات مذکور و دارالسلطه‌ی لاهور و جلال‌آباد و سودهره و گجرات و جیلم و چناب و غیرممالک پنجاب به رسم نعل بهای ملتزمان موکب والا، پیشکش بندگان اشرف اعلی ساخت»[محمود الحسینی، ص۳۲۸](به پیوست ۲ دیده شود).

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

این سند، حجت دومی بود که احمدشاه برای دعوای ملکیت بر این سوی رود سند، مخصوصاً بر بلوچستان، در دست داشت.

مرحوم محمد ابراهیم عطایی، حدود کشور احمدشاه را این طور بیان می‌کند: «هنگامی که در سال ۱۷۷۳م [احمدشاه] وفات می‌کرد، یک امپراتوری وسیعی را به میراث گذاشت که در شرق تا سرهند، در غرب تا سبزوار (غرب مشهد)، در شمال تا دریای آمو و در جنوب تا بحیره‌ی عرب واقع بود»[عطایی، ص٦٨].

عطایی که کتابش عاری از دقت و توأم با تعصب نوشته یا ترجمه شده است، این تبصره را به آن فقره علاوه می‌کند: «حدودی که در بالا توضیح داده شد، در دهه‌های قرن هجده، حدود امپراتوری افغانستان شمرده می‌شد، ولی تمام آن افغانستان نبود، بلکه احمدشاه مناطق اباسیند و مشهد و آمو و بحیره‌ی عربی را افغانستان می‌خواند. کشمیر، پنجاب، سند و خراسان را از ملحقات افغانستان می‌شمرد»[همان صفحه].

البته آنچه در گفتار ما به کار می‌آید، تعیین همان حدودی است که ذکر شد؛ مخصوصاً این نکته که بلوچستان تا حین مرگ احمدشاه جزو قلمرو او بوده، ولی در تبصره‌ی نویسنده‌ی کتاب «تاریخ معاصر افغانستان» چند نکته درخور ذکر است:

۱. نویسنده نشان نداده که احمدشاه در کجا گفته که این جاها شامل حدود

افغانستان‌اند و آن جاها نه؟

۲. هم اکنون کتاب «تاریخ احمدشاهی» در دسترس ما است؛ در هیچ جای آن نامی از «افغانستان» برده نشده؛ این کتاب را محمود الحسینی المنشی ابن ابراهیم الجامی- دبیر تمام عیار احمدشاه که بیش از بیست سال در سفر و حضر با او بود- نوشته است.

۳. علی‌الدین در کتاب عبرت‌نامه، مناظره‌ای را که میان شهنوازخان حکمران لاهور و صابرشاه کابلی روی داد، این‌طور نقل می‌کند: شهنوازخان از صابرشاه پرسید: «برادرم احمدشاه چه حال دارد؟» صابرشاه در جواب گفت: «گستاخی مکن، او پادشاه ولایت خراسان است و تو فقط صوبه‌دار پادشاه هندوستان»[فرهنگ، ص۱٤۹]. عطایی حتی خراسان را از حدود قلمرو احمدشاه بیرون می‌داند، ولی در عین حال مرز شمالی افغانستان را (نه امپراتوری افغانستان را) دریای آمو می‌شناسد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سردارعلم خان مستشار و نایب‌السلطه‌ی زمان‌شاه ملقب به دلیل‌الدوله بعد از خلع و مکحول شدن او، به تقاضای شاه محمود برای ادامه‌ی کار، این دو بیت حافظ را می‌نویسد:

به طهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب به تشریف شباب آلوده
پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی
که صفایی ندهد آب تراب‌آلوده

و قراری که خودش در یادداشت‌های خویش می‌نویسد: «به جواب پادشاه دُرِ دُران محمود که از بخت نامحمود و طالع نامسعودش، فتنه در اقلیم خراسان برپاست، ما از روی ظاهرداری موی سفیدی خود را عذر آورده، از توصل به بارگاهش ابا ورزیدم...» [فوفلزای، صص ۳۲۵-۳۲٦].

بی‌جا نخواهد بود اگر حدود خراسان را از قول یک محقق اروپایی بیان کنیم. هرتسلفد می‌نویسد: «دروازه‌های کاسپین نزدیک ری، کوه‌های البرز، گوشه‌ی جنوب شرقی بحر خزر، دره‌ی اترک، خطی مطابق راه‌آهن ماوراء خزر تا لطف‌آباد، خطی که از صحرای تجند و مرو گذشته و در زیر کرکی به جیحون می‌رسد. مطابق مسکوکات سکایی- ساسانی، که به دست آمده، این خطِ سرحدی از قلل سلسله جبال حصار

گذشته به پامیر می‌رسیده و از آن جا به سمت جنوب مایل گشته و به امتداد قطعه‌ای از جیحون، که بدخشان را در میان گرفته، سیر کرده به قله‌ی هندوکش می‌رسیده است. از آن فقط خط سرحدی به سمت مغرب برگشته و در امتداد سلسله‌ی هندوکش و ملحقات آن به جنوب هرات رسید و در ناحیه‌ی جنوب ترشیز و خاف و قهستان را قطع کرده باز به دروازه‌های کسپین می‌پیوسته است». [کریستن‌سن، ص۲۰۲].

منابع دوره‌ی اسلامی، از جمله حدودالعالم، جنوب خراسان را صحرای سند خوانده که طبعاً پشاور امروز شامل حدود خراسان شرقی شده است.[1]

میرزا محمد هاشم بهشتی صاحب «نگارستان سلطانی» ولایات شامل اقلیم خراسان را در عهد احمدشاه درانی، در آن وقتی که تیمورشاه مقام فرمانفرمایی ولایات غربی خراسان را به امر شاهنشاه کبیر در هرات به عهده داشت، در سال ۱۱۶۸ هـ ق تحت عنوان بلدات و مواضعات خراسان به این قرار و به این عبارات در شمار آورده است:

«اقلیم بهشت سامان خراسان از جوانب شرق محدود است، به ملک زابلستان و کابلستان و توران، و جهت شمالش به دیار خوارزم و گرگان، و سمت مغرب آن به عراق و مازندران، جنوبش به مغازه و قهستان و مغازه و سجستان و زابلستان و گرگان و بعضی از بلدات طبرستان، و جمیع بلدات و مواضعات محتوی بر بلوک اربعه به این قرار منقسم است: اول، بلوک تخارستان؛ دوم، بلوک مرو و شاه جهان؛ سوم، بلوک نیشاپور؛ چهارم، بلوک دارالسلطنه‌ی هرات»[فوفلزایی، ص۴۹-۵۰].

اما مجاب‌کننده‌ترین سند، حرف الفنستن است؛ او در دهه‌ی اول قرن نزدهم «حدود پیچیده‌ی کشور افغانان» را این‌گونه تعیین می‌کند: «از شمال به هندوکش و سلسله‌ی پاروپامیز؛ از شرق به سند - تا نزدیک کوه‌ها در عرض ۳۲ درجه و ۲۰ دقیقه- صحرای کرانه‌ی راست سند در جنوب آن مسکن بلوچان و سلسله‌کوه سلیمان با بخش شاخه‌های آن و سرزمین‌های دامنه‌ی آن متعلق به افغانان است؛ از جنوب به تپه‌های یادشده که سیوستان را در شمال محدود می‌سازد»[افغانان، ص۱۰۴].

---

۱. خراسان جغرافیایی سیال در طول زمان بوده است؛ قبل از این، در معاهده نادرشاه با محمد شاه گورکانی، حدود شرقی آن را شناختیم؛ این حدود، با آنچه مؤلف «حدود العالم» در قرن چهاردهم هجری می‌نویسد، مطابقت دارد. ولی قبل از اسلام، در عصر کوشانی - ساسانی، همان بوده که هرتسفلد نوشته.

النفستن در ادامه می‌نویسد: «افغانان نام عمومی برای کشورشان ندارند؛ اما «افغانستان» که محتملاً نخست در ایران به‌کار برده شده مکرر در کتاب‌ها آمده است... بیشتر بخش‌های سرزمین افغان تا غرب خط متوازی مقر در طول‌البلد ۶۸ درجه و ۳۰ دقیقه در استان مهم و بزرگ خراسان داخل است...»[همان، ص۱۰۵].

۳-۳- حدود بلوچستان در عهد تیمورشاه

میرنصیرخان در اوایل سلطنت تیمورشاه، از جمله‌ی والیان و حکام فرمان‌بردار او بوده است. این را از این جا درمی‌یابیم که تیمورشاه در اولین روزهای جلوس خود «به نام میر نصیرخان والی بلوچستان نیز فرمان فرستاد، و از جلوس خود و طلب شیرمحمد خان که قبلاً از طرف پدرش وزیر شاه ولی‌خان به غرض فراهم آوردن لشکر بدان صوب فرستاده بود، خبر داد و توأم به صدور فرمان با اعطای خلاع خسروانه نیز میر نصیرخان خدمتگار قدیمی افغانستان را سرفراز فرمود». شیرمحمدخان فرزند شاه ولی‌خان، پس از اعدام پدرش توسط تیمورشاه، از ترس جان با پنج برادرش به نصیرخان پناه برده بود. نصیرخان شیرمحمدخان را نفرستاد، اما وقتی تیمورشاه مقیم کابل شد، شیرمحمدخان و پنج برادرش خود را به او تسلیم نمودند؛ ولی به اتهام توطئه‌ی قتل تیمورشاه، ۲۲ سال را در زندان گذرانید»[فوفلزایی، ص۱۵۰-۱۴۹].

نامه‌ای که سردارجهان خان، سپه‌سالار تیمورشاه، در سال ۱۱۸۷هـ دومین سال سلطنت او، از پشاور فرستاده، در آن از ناامنی و هرج‌ومرج در حصص پشتونستان کنونی ذکر به میان آمده، که برخی از نواحی یادشده در این نامه، در حدود بلوچستان شرقی واقع شده است: «... در خاتمه به عرض اشرف والا برسانند که تمام مظالم که بر مسلمانان پشاور و دیره‌جات و بنون، از افغانیه و غیره در حصص سوات، بنیر، یوسف‌زایی و هشت‌نگر و باجور و دیره و کوهات و چمکنی و مردان و تیرا و دیره‌ی اسماعیل خان، دیره‌ی غازی خان، وزیرستان، خیبر، برنای، چمن، سیوی، ژوب، یخین و غیره محال که سابقاً از شرح احوال رعایای آن جا سمت گزارش یافته بود، همه خرابکاری‌ها و استبدادها از طرف حکمروایان و کدخدایان و اربابان و امیران طوایف خود آن‌ها که نام کلانی و خانی داشته‌اند، صورت مظالم به وقوع پیوسته بود و از طرف عمال و ضباط شاهنشاهی کدام طریقه‌ی خرابکاری و تصدی و ناحق‌جویی و

www.tabarestan.info پیوستن به تبرستان

اضافه‌ستانی برای مردمان روا داشته نشده است... فی شهر ذیقعدةالحرام ۱۱۸۹ هجریه»[فوفلزایی، ص۱۸۸].

۳-۴- موقعیت بلوچستان در عهد زمان شاه

شهزاده همایون پس از فرار از قندهار به نصیرخان بلوچ توصل جست. نصیرخان نامه‌ی استشفاعیه‌ای به شاه زمان نوشت که بخشی از آن را در این مقام درج می‌کنیم: «این خانه‌زاد خارج فرمان حضور لامع‌النور نیست و نه گاهی می‌تواند این چاکر از دایره‌ی اطاعت شاهنشاه ظل‌الله قدم بیرون گذارد.»

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

«در این ایام شهزاده همایون شاه از اثر اغوای ندیمان و مصاحبان اوباش از اطاعت و فرمان‌برداری حضرت اشرف اعلی رو برتافته و در این ملک [بلوچستان] وارد شده و مخصوصاً به غریب‌خانه قیام‌پذیر شده است... اما مقصد غلام این که حضور مبارک اشرف شاهنشاه از عنایات موفوره‌ی خسروانه مژده‌ی جان‌بخشی شهزاده همایون را بدهند؛ زیرا باعث فخر و سرافرازی این غلام صداقت‌فرجام است»[فوفلزایی، درةالزمان، ص٤٥-٤٤].

نصیرخان این نامه را در پایان سال ۱۲۰۷قمری نوشت. زمانشاه از سر تقصیرات همایون درگذشت و از تعقیب او در ولایت بلوچستان درگذشت. ابتدا راهی هرات و سپس عازم کابل شد. سال بعد (۱۲۰۸قمری) نصیرخان دار فانی را وداع گفت. همایون با شاه محمود که ساکن هرات بود، بنای همسویی گذاشت. جاسوسانْ مرگ نصیرخان و حرکات همایون را به زمانشاه خبر دادند. برادران نصیر می‌خواستند که فرزند او محمودخان را از حق وراثت ریاست قلات محروم و از بلوچستان بیرون کنند. و هم آن‌ها همایون را اغوا کردند، نایره‌ی بغاوت در او را دامن می‌زدند.

شاه زمان، شیرمحمد خان مختارالدوله را با سید خداداد خان فوشنجی به قلات فرستاد تا همایون را با اطمینان به کابل بیاورد؛ و در ضمن برادران نصیرخان را از داعیه‌ی ریاست منصرف کند، و حق وراثت را به یگانه پسر نصیرخان بازگرداند. شیرمحمدخان همایون را قانع ساخت و با او یکجا قصد عودت به کابل کرد؛ اما در طول راه، سید خدادادخان فوشنجی به هوس رسیدن به سریر وزارت در سلطنت همایون، او را برغلانید. شیرمحمدخان به قصد آگاه ساختن شاه زمان از فتنه‌ی سید خداداد، عازم پشاور شد؛ همایون فرصت را غنیمت دانست و به قندهار یورش برد؛

اما با وصولِ به موقع شاه زمان فرار نموده، در حوالی ملتان و لاهور مخفی شد[کاتب، ج ۱و۲، ص٦٥].

از آن طرف، محمودخان خردسال نیز از ریاست قلات رانده شد و پسران کاکایش مقام او را غصب کردند. محمودخان چندبار (در قندهار، کابل و پشاور) خود را به زمانشاه رسانید. زمانشاه به دلیل اغتشاش همایون، از عهده‌ی بازگردانیدن محمودخان به مسند ریاست قلات برآمده نمی‌توانست. با فرار همایون و دستیابی مجدد زمانشاه بر قندهار، این فرصت فراهم آمد. بار دیگر شیرمحمدخان اشرف‌الوزراء را- که بلدیت تمام در امور آن ولایت داشت- در معیت محمودخان به بلوچستان فرستاد. حکم شاه‌زمان بر آن شد که حکومت بلوچستان را از کف برادرزاده‌ی نصیرخان بیرون آورد، و در اختیار پسرش محمودخان بگذارد و به رسم معهود، شش هزار سرباز در موقع جنگ از محمودخان مطالبه کند. شیرمحمد خان پس از برخوردهای مختصر بر قلات دست یافت. بزرگان قبایل بلوچ و براهویی را فراخواند تا کار بلوچستان را که بعد از مرگ نصیرخان نابسامان شده بود، به سامان آورد. سپس با سرداران بلوچ و محمودخان و شش هزار فوج عازم کابل شد. محمودخان دوباره به بلوچستان برگشت، در حالی که زمان‌شاه عازم پنجاب بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۵- روابط زمان شاه با فرانسه

پیش از این درباره‌ی روابط ایران و فرانسه‌ی عهد ناپلیون، سخن گفتیم؛ اما این ادعا که گویا شاه‌زمان نیز در محور فرانسه- ایران قرار گرفته بود، و قرار بود که لشکر فرانسه را حین عبور از افغانستان به سوی هند کمک و همکاری کند، بی‌بنیاد است. موافقت‌نامه‌ی انگلیس و ایران که آشکار علیه افغانستان بود(۱۸۰۱م)، این امکان را که زمان‌شاه معاهده‌ی بالمثل را با فرانسه امضا کند، فراهم کرده بود؛ اما زمان‌شاه این فرصت را نیافت. برعکس بازهم دولت ایران معاهده‌ی مشابهی را با فرانسه، امضا کرد که بنابر مفاد آن، دولت ایران می‌بایست افغانستان را به همکاری با طرح حمله‌ی بناپارت به هند، تشویق کند(۱۸۰۷م) واضح است که این قرارداد پنج سال بعد از عزل زمان‌شاه منعقد شده است و به عهد شاه‌شجاع (بار اول) می‌رسد.

شاید معاهده‌ی فرانسه و ایران، سبب شده باشد که شاه‌شجاع به محور انگلیس نزدیک شود؛ زیرا علاوه بر این که ایران را تشویق به دست‌اندازی به افغانستان می‌کرد،

روشن بود که ایران برای این اهداف از شاه محمود استفاده می‌کرد که پس از خلع شدن توسط شاه‌شجاع، به ایران پناه برده بود.

همین‌جا بود که الفنستن معروف در سال ۱۸۰۹م معاهده‌ی معروف جمرود پشاور را در سه فقره با شاه‌شجاع امضا کرد که مواد آن عکس مواد موافقت‌نامه‌هایی بود که انگلیس با ایران امضا کرده بود (معاهده‌ی ۱۸۰۱م) [عطایی، ص۸۸].

۳-۶- بلوچستان در عهد شاه محمود

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در سال ۱۲۱۷هـ ق اعلی‌حضرت محمودشاه درانی، شاهزاده کامران، پسر خود را فرمانروای قندهار مقرر کرد و ولایت شکارپور سند و بلوچستان در تحت اداره‌ی او قرار گرفت[فوفلزایی، ج۱، ص۲۳٦]. البته این تقرر در دوره‌ی اول پادشاهی محمودشاه بوده است. چنان‌که می‌دانیم کامران تا پایان سلطنت پدرش(۱۸۰۳م) بر این مقام بود؛ ولی در این که او مطابق حکم پدر بر بلوچستان و نواحی خارج از قندهار فرمانروایی داشته، می‌توان شک کرد. چه، شاه‌شجاع که مقیم پشاور بود، با اطلاع از فاجعه‌ای که بر سر زمان‌شاه آمده بود، «از وجه قرض اسباب و لوازمی را که لازم سفر بود آماده ساخت، از شالکوت به جانب کوژک عزیمت نمود»[فوفلزایی، ص۲۱۰]. شاه محمود به قصد دفع شاه‌شجاع، لشکری را از کابل به جانب کوژک فرستاد، ولی آن‌ها شکست خورده به قندهار گریختند[کاتب، ۹۰]. به هرحال این واقعه نشان می‌دهد که پس از خلع شاه زمان، وضعیت به نفع شاه محمود استقرار نیافته بود؛ تمام کشور درانی، از جمله بلوچستان دستخوش اغتشاش بود. در چنین فرصتی خانان و سرداران بلوچ، مخصوصاً خان قلات- که اینک بهرام‌خان نواده‌ی نصیرخان اول بود- می‌توانستند با استقلال عمل کنند[کاتب ۱۳۷۲، ج ۲، ص۷۸].

با این حال، بهرام خان که در عهد زمانشاه سکه به نام او می‌زد و در جنگ‌ها تعدادی لشکر قومی به کمک او می‌فرستاد، بعد از انقراض سلطنت زمان‌شاه، از محمودشاه استقبال کرد و دختر خود را به حباله‌ی نکاح کامران، فرزند محمود، درآورد. این در حالی بود که زن دیگر کامران دختر زمان‌شاه بود. بعد از مرگ بهرام خان، علی‌خان بلوچ والی سیستان شد. مَقَر ولایت بهرام‌خان و علی‌خان، جلال‌آباد سیستان بود نه قلات.

۳-۷- بلوچستان در عهد شاه‌شجاع

شاه‌شجاع در دور اول سلطنت خویش، غرض حصول مالیات سند، از راه قندهار عازم آن دیار شد. «مصطفی خان ابن نصیرخان بلوچ از داعیه‌ی اعلی‌حضرت شاه، آگاه گشته، با ملا فتح محمد نامی راه تقبیل عتبه‌ی علیا برگرفته، قبل از آن که لوای نصرت‌التوا در اهتزاز درآید، وارد قندهار شده، شرف رکاب‌بوس حاصل کرده، به عرض رسانید که به شیوه‌ی مستمره با شش هزار سوار مقرره و شش هزار دیگر از مواجب‌خواران خود که مجموع دوازده هزار سوار شود، در تحت رایت سعادت آیت قرار یافته، همرکاب شاهی طریق خدمت پیماید، و هم التماس نمود که دختر محمودخان برادر مهترش از ازدواج شهزاده محمد تیمور، درک افتخار کرده، شرف قبول حاصل نماید. اعلی‌حضرت شاه، ملتمسات او را منظور نظر عاطفت گستر فرموده، بعد از وقوع ایجاب و قبول توکلی[غیابی]، ایشان را از عطای خلعت و زر، نیک نواخته، رخصت مراجعت داده امر کرد که با سوارانش در عرض راه، حاضر رکاب آیند و خود راه سند برگرفته، در منزل واقع شیر سرخ، فرستادگان میران سند، فیض‌یاب رکاب شاهی شده، عرض و التماس نمودند که اعلی‌حضرت‌شاه، فسخ عزم فرموده، زمین سند را لگدکوب سپاه ننمایند و مبلغ هشتصد هزار روپیه بدون زحمت سفر، عاید خزانه شمارند. اعلی‌حضرت شاه‌شجاع نظر به کثرت مالیات سند که باقی مانده بود، عرض ایشان را نشنوده، رخصت معاودت داد، و همچنین در شالکوت نیز وکلای میران سند به شرف رکاب‌بوس رسیده، دوازده لک روپیه به ذمه گرفتند که به شرط معاودت اعلی‌حضرت شاه ادا نمایند، ایضاً سخن ایشان پذیرفته نیامد. اعلی‌حضرت‌شاه، اسب رانده، چون وارد موضع گندآبه شد، محمودخان پسر نصیرخان بلوچ با دوازده هزار سوار و پیاده‌ی بسیار ملحق اردوی شاهی شده، هدایای شایان از قبیل اسبان با ساز و برگ، سیم و زر و اشتران مهارور و هودج زرنگار و اجناس زرینه و پشمینه‌ی بسیار به روش آبا و اجداد خویش، پیش کشید و سه چهار روزه، رخصت درنگ حاصل کرده، به خلاع فاخره و یک زنجیر فیل با عماری سربلند شد که ساز سفر کرده، بعد حاضر رکاب آید. چنانچه در منزل قریب به دشت پیست (که این دشت تخمیناً بیست و پنج کروه است، و آبادانی ندارد) با سواره و پیاده‌اش به شرف رکاب‌بوس واصل گشت...»[کاتب، ص۹۸-۹۷].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

با این حال، به قول النفستن «همه‌ی قلمرو سلطنت[شاه شجاع] به بیست‌وهفت ولایت یا ناحیه تقسیم شده است؛ به‌جز بلوچستان که سردارش، صرف‌نظر از نام، بیشتر یک متحد نابرابر است تا رعیت و تابع»[افغانان، ص٤٦٢].

شاه شجاع پس از فرار از قید رنجیت‌سنگه که در لودیانه مستقر شد، دو بار سفرای انگلیس را ملاقات کرد و با کسب اطمینان و وعده‌های مزید از آنان، به فکر جلب کمک حکام و امرای پنجاب و سند برآمد. نخست به ملاقات میر سهراب خان حاکم خیرپور شتافت. از طریق او به حیدرآباد رفته از جمع میران حیدرآباد، در حاشیه‌ی قرآن تعهد به اطاعت و همکاری گرفت. شاه‌شجاع از آنان خواست: «شما [امیران حیدرآباد] در اطاعت و انقیاد امر پادشاهی متحد شده، به اتفاق از راه وفاق، عهدنامه‌ها نگار داده، به کارکنان ما سپارید که طریق خدمت و راستی برگرفته، از شاه محمود و سردار محمد عظیم‌خان و غیره پسران سردار پاینده محمدخان مرحوم استبعاد جویید»[کاتب، ص١٤٢].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

میران سند هر یک میر کرم‌علی‌خان، میر مرادعلی‌خان و میر غلام علی‌خان جواب شاه را به صلاح و صوابدید خوانین بلوچیه گذاشته، پس از مذاکره و خوض میان خویش متفق‌الکلام شده که «از دل و جان عهد در میان نهاده، طریق خدمت و اطاعت می‌پوییم و جز از امر و نهی پادشاهی، چیزی نمی‌جوییم» و مطابق این اظهار، عهدنامه‌ای به حاشیه‌ی قرآن مجید نوشته به این مضمون به شاه‌شجاع دادند که: اگر شاه محمود و سردار محمد عظیم‌خان و برادرانش عزم تسخیر سند و شکارپور کنند، ایشان و مردم بلوچ به مدافعه برخاسته، از مال و جان مضایقه نکنند و هم اگر شاه به عزم تسخیر و استرداد قندهار، راه برگیرد، از دادن زر و فرستادن لشکر دریغ ننمایند. و سه دیگر، دیره‌ی غازی‌خان را به دست آورده، سپرد کارکنان پادشاهی کنند؛ و هم در وقت تشریف‌فرما شدن سرادقات حرم محترم شاهی، به قدر استعداد تحفه و هدیه پیش کشند. در ازای این خدمت، پس از دست‌یابی بر اریکه‌ی سلطنت، از مالیات معاف باشند. شاه در برگشت مُهر میر سهراب‌خان را نیز به آن عهدنامه گذاشت.

اما هنوز شاه‌شجاع خطه‌ی سند را ترک نگفته بود که دزدان، انقلاب و اضطرابی در سند به راه انداختند. همزمان با این، الفنستن با لشکر مجهز انگلیسی وارد سند شد. میران پنداشتند که هر دو واقعه به تمهید شاه‌شجاع بوده، او با انگلیس قرار گذاشته که

مشترکاً سرزمین آنان را تسخیر نموده و آن‌ها را زبون سازند. آنان میر اسماعیل خان را به جهت سفارت نزد الفنستن فرستادند و از او خواستند که برگردد و به بهانه‌ی سرکوب دزدان، کشور آن‌ها را پایمال نسازد. علاوتاً آنان به محمد عظیم‌خان نامه فرستادند و از او دعوت کردند که به سند بیاید. محمد عظیم‌خان که اینک کابل را از کف شاه‌محمود بیرون آورده بود، یکجا با برادرش دوست‌محمدخان که حکمران غزنی بود، به قصد سند عازم قندهار شد. در اوایل سال ۱۲۳۶ قمری از راه وادی بولان راه سند در پیش گرفت. در حین سفر، برادر دیگر خود شیردل خان را از راه دره‌ی مستنگ به سرکوب مردم بلوچیه که سر از حلقه‌ی اطاعت نظام جدید (سلطنت برادران بارکزایی) بیرون کرده بودند فرستاد، تا آنان را سرکوب کند. «مردم بلوچ، دره‌ی مذکور را از چوب و خاک و سنگ مسدود کردند. یاجوج‌صفت در عقب آن سد سدید، جای گزیده بودند که سردار شیردل‌خان از گرد راه دررسیده، لشکر را از دو طرف دره امر بالا شدن کرد و خود با دسته‌ای از نوکران خاصش بر قله‌ی جبل، فراز و جنگ را آغاز کرد و به یک حمله، مردم بلوچ منهزم گشته، سنگر را از دست دادند و سردار شیردل‌خان بسیار تن از ایشان را کشته و گوشمال به سزا داده، راه شکارپور برگرفته به رکاب محمد عظیم‌خان پیوست»[کاتب، ص۱۴۳].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

میران سند به قصد استقبال از محمد عظیم‌خان، از حیدرآباد بیرون آمده، در بلوچستان گرد آمدند و میر سهراب خان نیز به آنان پیوست. محمد عظیم‌خان وارد کچی شده، شاه‌شجاع از شکارپور به قصد مدافعه بیرون آمد. لشکریان محمد عظیم‌خان یکی پی دیگری به او پیوستند، محمد عظیم‌خان به لرکانه نزد سرداران سند رفت، شاه‌شجاع نیز در چند کروهی او خیمه زد. لشکریان عظیم‌خان کماکان به شاه‌شجاع می‌پیوستند. در ضمن میران از بی‌اعتنایی عظیم‌خان دلگیر شده، قاصد با مهرهای خود نزد شاه‌شجاع فرستادند و از او خواستند که فردا به محل جنگ بیاید، آن‌ها در کنار وی خواهند بود. شاه بامداد خود را به لشکرگاه بلوچیه رسانید.

محمدعظیم خان خود را در تنگنا دید. به بلوچ‌ها برادر و پسر خود را فرستاد و به آن‌ها پیغام داد که من به امید شما این همه راه پیموده و آن همه زر هزینه کرده به سند آمده‌ام. اختیار دارید که در پای عهد خود می‌ایستید و یا مرا به شاه تسلیم می‌کنید. بلوچ‌ها قاصدی به شاه‌شجاع فرستادند تا موقعیت جدید را به او بازگو کنند.

شاه که از دورویی سندیان خسته شده بود، قاصد میران را بدون جواب مرخص کرد. روز دیگر قاصد آنان نزد شاه برگشت و پیام داد که شاه در موضعِ «درازه» توقف کند تا عذر سردار را بخواهیم و او را عازم افغانستان کنیم. شاه‌شجاع با توجه به حرف آنان از رود سند گذشت و عازم لودهیانه شد. آنان مقداری پول و محله‌ی «کوت سبزل» را غرض اقامت شاه به او پیشکش کردند. شاه بازهم به آن التفات نکرده در راه لودهیانه، راجه‌ی «جشیلیمز» به او پیوست و از آن جا راهی «پوکران» شد. شاه که دو روز را غرض باز رسیدن از راه ماندگان در آن جا توقف کرد، ولی راجه‌ی پوکران به او التفاتی نکرد؛ اما راجه‌ی «حودپور» از او استقبال کرد. شاه‌شجاع پس از زیارت اجمیر رحل اقامت چندین ساله در لودهیانه افگند.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

بدین ترتیب سردار محمد عظیم‌خان ایالت سند را به دست آورده، برادرش سردار رحمدل‌خان را حاکم آن جا ساخت. خود با دوست‌محمدخان عازم کابل شد. لشکر انگلیس نیز که به بهانه‌ی سرکوب دزدان وارد سند شده بود، به جای خویش برگشت.

در سال ۱۲٤۱ قمری، سندیان بر سردار رحمدل‌خان شوریدند، و او را از سند راندند. او برای طلب یاری به سوی قندهار شتافت. در میانه‌ی راه برادرش شیردل‌خان حاکم قندهار به او ملاقی شد. اما شیردل خان به اثر عارضه‌ای به قندهار برگشت و جان سپرد. با مرگ او سند از سلطه‌ی دولت کابل بیرون شد.

۳-۸- مناسبات شاه‌شجاع با میران سند

پس از چندین سال، بار دیگر شاه‌شجاع از عزلت لودهیانه بیرون آمده. از میر مرادعلی‌خان، والی بلوچی سند خواست که او را در امر اعاده‌ی سلطنت افغانستان معاضدت نماید. مرادعلی‌خان به او وعده‌ی کمک کرد. در ضمن رنجیت‌سنگه برای جبران مآفات گذشته، پیشنهاد کرد که طریق دوستی پیش گیرند(۱۲٤۷ قمری). شاه‌شجاع وارد «مالیر کوتله»- که افغان‌نشین بود- شد و مردم از او حمایت کردند. رنجیت‌سنگه سپردن مبلغ یک لک و بیست هزار روپیه را به بعد از گذشتن از نهر سند وعده کرده بود. شاه‌شجاع راهِ «ممروت» در پیش گرفت که در آن جا با دو تن از مأمورین انگلیسی ملاقات کرد. شاه‌شجاع در «محل‌کوت»، مرز مشترک میران سند و خیرپور، رحل اقامت افکند؛ اما میران سند با اقامت او در شکارپور مخالفت کرده

و از او خواستند که در ازای کمک‌های مالی، جای دیگری اتراق نماید. شاه بعد از پانزده روز توقف، با کمیشن اصلاحی انگلیس از آب عبور و در باغ شاه شکارپور نزول کرد. میران سند از دادن وعده سرباز زدند، فقط میر مرادعلی‌خان از روی دوراندیشی از شاه دعوت کرد که در محله‌ی نفوذ او اقامت گزینند.

با این حال در سال ۱۲٤۹ قمری، پسران میر مرادعلی‌خان مذکور، علم طغیان برافراشتند، و با لشکری بسیار، آهنگ پیکار با شاه‌شجاع کردند و به سوی شکارپور آمدند؛ اما به زودی دو پسر مذکور هر یک نورمحمدخان و محمدنصیرخان که با امیر میرپور همسو شده بودند، طلب عفو کردند. شاه نپذیرفت تا بار دیگر محمد شریف‌خان ضبط بیگی را واسطه‌ی قبول ساختند. محمد شریف‌خان از درباریان شاه‌شجاع بود. سردار سمندرخان از اعیان شاه نیز با پادرمیانی، خواهان عفو تقصیرات میرزاده‌ها شد. تا شاه رضایت به فرستادن محمد شریف نزد آنان داد. مشارالیه بعد از اخذ مکنون ضمیر پسران مرادعلی خان، با نواب بهادر که طرف اعتماد میران سند و مردم بلوچ بود، نزد شاه برگشت. شاه به شرط پرداختِ چهار صد هزار روپیه از جانب میرزاده‌ها، قلم عفو بر تقصیرات آن‌ها کشید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۹- دلایل حمایه‌ی انگلیس از شاه‌شجاع

حمله‌ی عباس میرزای نایب‌السلطنه‌ی ایران به هرات، باعث شد که انگلیس‌ها شاه‌شجاع را که به قصد استرداد مملکت موروثی‌اش از لودهیانه تا سند آمده بود، بیشتر تشویق کنند؛ زیرا آنان می‌ترسیدند که از سقوط افغانستان به دست قاجاریه، خللی از راه افغانستان، به هند برسد. شاه‌شجاع از سند عازم قندهار شد؛ چون به منطقه‌ی محراب خان بلوچ رسید، وی از هیچ مساعدتی دریغ نکرد. محراب با دیدن لشکر بی‌کران شاه، از او درخواست کرد که قبل از ورود به افغانستان، ابتدا سرداران سرکش بلوچ را که از او اطاعت نمی‌کنند گوشمالی کند. شاه به او گفت که خود با ما همراهی کن تا رقبای تو بدانند که به ما نزدیکی «از سطوت قهرمانانه‌ی خسروانه، مطیع و منقاد ریاست شوند». محراب‌خان به تحریک دادمحمدخان غلجایی از رفتن با شاه امتناع کرد. شاه‌شجاع چند روزی را در مواضع شال و مستنگ غرض گوشمالی او توقف کرد؛ اما محراب‌خان سر در رقیه‌ی اطاعت نگذاشت. شاه‌شجاع راهی قندهار

شد و تنبیه او را به وقتی دیگر گذاشت.

مردمان روهیله[افغانان] و هندوستانیانِ لشکر شاه‌شجاع به تحریک جهان‌دادخان بامیزایی، قصد شورش داشتند، ولی سطوت شاه آنان را آرام ساخت. جهاندادخان از رشک نزدیک شدن سمندرخان به شاه، فتنه می‌آفرید. شاه در آخر ذوالحجه‌ی ۱۲٤۹هـ ق در بند «ذاکرد» (دو کروهی قندهار) فرود آمد. علی‌رغم دلیری فراوان و کمیّت بی‌کران، پس از گذشت پنجاه روز، لشکریان شاه موفق به فتح قندهار نشده، هزیمت یافتند. شاه‌شجاع فقط با صد سوار به «شبگیر و ایوار»، روی به سوی هرات نهاد، و از آن جمله داخل علاقه‌ی متعلقه‌ی علی‌خان بلوچ واقع سرحد سیستان شد. از آن جا به کمک بلوچ‌ها تا قلعه‌ی لاش رسیده، علی‌خان و غلام رسول‌خان بن صالوخان اسحق‌زایی حاکم لاش و جوین، او را تا موضع «کده» رسانیدند و سرانجام مقیم لاس و جوین شده، نامه به شاهزاده کامران بن شاه محمود والی هرات فرستاد. کامران از شاه‌شجاع خواست وارد فراه شود و در صورت ضرورت او به شاه خواهد پیوست. شاه، دو ماهی که در لاس مقیم بود، سرداران زیادی را به اطاعت درآورد؛ سپس به درخواست کامران وارد فراه شد و به جمع افراد پرداخت. با این حال، هم به دعوت والی مشهد نه گفت، و هم به کسانی که او را تشویق به گرفتن هرات می‌کردند؛ سرانجام از راه ریگستان، طریق کیج و بلوچستان در پیش گرفت تا در آن جا جماعتی فراهم آورد و بار دیگر قصد قندهار کرد. شاه پس از چهارده روز به منکوچر، نزدیک کلات نصیر، از توابع محراب‌خان بلوچ، والی بلوچستان، رسید و در یک میلی قلات رخت افکند. سرداران کندهار از سمت سفر شاه آگاه شدند. سردار رحمدل‌خان را با پانصد سوار به تعقیب او فرستادند. رحمدل‌خان در شش کروهی قلات (درکرک) رسیده بود که شاه‌شجاع به منزل محراب‌خان فرود آمد. وقتی شاه خواست به مقابله برخیزد، محراب‌خان ممانعت کرد و گفت که اگر رحمدل‌خان خود از آن جا برگشت بهتر، و الا دفع او به ذمه‌ی من است.

محراب‌خان نزد رحمدل‌خان رفته با او به توافق رسید که به شاه اجازه بدهد که از این جا برود. رحمدل‌خان پس از شش روز مهمان‌نوازی، به قندهار مراجعت کرد. محراب‌خان از شاه خواست که شهنوازخان و فتح‌خان را که به تشویق سمندرخان علیه او توطئه می‌کنند، و سابقاً از اعوان شاه بودند، وادار سازد که دست

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

از مخالفت در برابر او بردارند. شاه از بی‌بضاعتی خود عذر آورد، ولی وقتی به موضع «بهاک» رسید، آنان را توسط مکتوب نزد خود خواست. سمندرخان با جمع‌آوری قوا در این مقام، مخالفت کرد؛ زیرا لشکر جمع شده از افراد عادی را در امرِ جنگ با سربازان مجرب و کارآزموده‌ی قندهار، مؤثر نمی‌دانست. شاه نظریات او را پذیرفت. سمندرخان در سیبی وفات کرد؛ شاه‌شجاع بعد از دفن او، دوباره، از راه لارکانه عازم لودهیانه شد. در حیدرآباد سند، میران سند از او استقبال کردند. شاه به محض مواصلت به لودهیانه در ذی‌القعده‌ی ۱۲۵۰هـ ق به فکر فراهم نمودن سپاه شد.

پیش‌کشی به تبرستان www.tabarestan.info

فرصت بازگشت شاه‌شجاع زمانی فراهم آمد که محمدشاه قاجار، قصد تسخیر هرات کرد، و دوست محمدخان به او اطمینان داد که در این امر با او مخالفتی نخواهد کرد. این امر انگلیس را نگران ساخت که در صورت اتحاد ایران و سرداران بارکزایی، امنیت هند برهم خواهد خورد، چون حرکت شاه قاجاری را به اشاره‌ی روسیه می‌دانستند. گورنر جنرال هند به دوست‌محمدخان نامه نوشت و به او تذکر داد که به هرات، قندهار و پشاور نپردازد که خارج از قلمرو اوست. و هشدار داد که اگر مزاحم رنجیت‌سنگه در پشاور گردد، مطابق معاهده‌ی دولت انگلیس با او، انگلیس ناگزیر از همکاری با رنجیت‌سنگه و مکلف به مددگاری به او خواهد بود. گویی دولت هند بریتانوی که خود را وارث هندوستان عهد گورکانی می‌دانست، جداشدن بخش‌های غربی قلمرو گورکانی را که با تقلب توسط نادرشاه صورت گرفت، قبول نداشت؛ از این‌رو، سند، پنجاب، کشمیر، بلوچستان و پشاور را جزو هند می‌دانست. قندهار و هرات را – که پیش از نادر جزو ایران بود- حق شهزاده‌های سدوزایی می‌دانست. برای دوست‌محمدخان فقط کابل می‌ماند، که آن‌هم جزو صوبه‌ی کابل عهد گورکانی بود.

۳-۱۰- اتحاد انگلیس، رنجیت‌سنگه و شاه‌شجاع

برای دفع خطر اتفاق ایران، دوست‌محمدخان و روسیه، انگلیس‌ها اتحاد با رنجیت‌سنگه و شاه‌شجاع را پیشنهاد کردند. در جون ۱۸۳۸م موافقت‌نامه‌ی هجده فقره‌ای میان مکناتن، رنجیت سنگه و شاه‌شجاع در لاهور امضا شد.

موافقت‌نامه‌ی هجده فقره‌ی لاهور، دقیقاً آن بخش از قلمرو شاهان کابل را که بیرون از افغانستان کنونی واقع بود، تقسیم می‌کند. به طوری که سند را به امیران سند،

پنجاب و پشاور را به رنجیت‌سنگه می‌دهد، و آنچه را در این میان نام برده نشده، حق انگلیس می‌داند. با آن که شاه‌شجاع به طور مکرر موضوع بلوچستان را به سؤال می‌آورد، گورنر جنرال انگلیسی از دادن جواب خودداری می‌کند. فقط درباره شکارپور که شاه‌شجاع اصرار می‌کند، او را ملتفت می‌سازد که قرارداد آن جا را جزو سند و از آن امیران سند دانسته است. در واقع قرارداد ۱۸۳۸م، مقدمه‌ی مفصل قرارداد ۱۸۹۳م مسما به «معاهده‌ی دیورند» بوده است.

با این حال، پس از چهار سال اقامت در لودهیانه، بار دیگر شاه‌شجاع آهنگ قندهار کرد؛ اما این بار او را لشکر انگلیس همراهی می‌کرد. ابتدا وارد شکارپور شد؛ در این‌جا افسران انگلیسی که از کلکته و بمبئی آمده بودند، لشکر را آراستند. سپس میران سند را از شرایط معاهده باخبر ساخته، مبلغی را که درج بود، از آن‌ها ستاندند و به شاه‌شجاع و رنجیت‌سنگه سپردند.

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

شاه شجاع در ۱۸۳۹م در معیت «سِر ویلیم‌جی مکناتن»- که از طرف گورنر جنرال به حیث وزیر خارجه عزّ تقرر یافته بود- از شکارپور عازم قندهار شد. بار دیگر راه دره‌ی بولان در پیش گرفتند. شاه، محراب‌خان را طلبید تا او را در این سفر همراهی کند؛ ولی محراب‌خان مانند دفعه‌ی قبلی از رفتن و حتی از ملاقات با شاه نیز پرهیز کرد. با این حال، قندهار بدون مقاومت چندانی به دست شاه‌شجاع و قوای کمکی انگلیس افتاد. سرداران بارکزایی، مسمی به سرداران قندهاری، به شاه قاجار پناه بردند.

۳-۱۱- بلوچستان بعد از مرگ شاه‌شجاع

مرگ شاه‌شجاع و وقایع بعد از آن و سلطنت دوباره‌ی دوست‌محمد خان، از موضوع این رساله بیرون است؛ چون تفحص ما در امر مقدمات جدایی بلوچستان از افغانستان است. گفتنی است که به قول کاتب، علت تقاضای انگلیس از دوست‌محمدخان برای امضای معاهده‌ی دوم جمرود، همانا مکنت و قوّت دوست‌محمدخان و اقتدار او بر «تمامت افغانستان و ترکستان از حد بلوچستان تا کنار رود جیحون» بود که «باعث اضطراب خاطر انگلیسان شد، که مبادا امیر کبیر موجب شورش کشور هند شود، بنابر آن او را در موضع مذکور دعوت کردند»[کاتب، ج ۲، ص۴۲].

ولی وقتی سردار جلال‌الدین‌خان حاکم پشت رود که دو تن از همسران سردار غلام حیدرخان (فرزند دوست‌محمد خان) را قبل از انقضای مدت عده‌ی ایشان، در حرم خویش نگهداشته بود، مورد پیگرد سردار شیرعلی‌خان قندهاری قرار گرفت، نامبرده از قندهار جانب شالکوت گریخت. سواران شیرعلی در خارج از اداره‌ی حکومت سرداران بدو رسیده، هرچند حیلت انگیختند که او را با خود آرند، وی از کثرت خوف از گفتار ایشان مطمئن نگشت و باز نیامد و راه کراچی بندر در پیش گرفت و فرستادگان سردار شیرعلی‌خان، چون داخل علاقه‌ی غیر بودند، جبراً نیز نتوانستند او را برگردانند[کاتب، ج ۲، ص٤٦].

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

از این مضمون فهمیده می‌شود که در این ایام، بلوچستان و منطقه‌ی شالکوت از سیطره‌ی حکومت کابل بیرون بوده، چون سواران شیرعلی‌خان در آن جا اجازه‌ی بازداشت جلال‌الدین‌خان را نداشتند.

در نظر اول، جنگ انگلیس علیه دوست‌محمد خان بیهوده به نظر می‌رسد؛ سوقیات عظیم، تلفات سنگین و کشته‌شدن افراد سرشناس چون مکناتن و شاه‌شجاع؛ با این حال انگلیس‌ها خاک افغانستان را ترک گفتند. چرا؟ اما وقتی با دقت بنگریم درمی‌یابیم که دست‌آورد این جنگ برای انگلیس تطبیق موافقت‌نامه‌ی هجده فقره‌ای لاهور است. آنان قصد اشغال دایمی افغانستان را نداشتند، چنان‌که دیدیم اندکی پس از جنگ، دیگر دولت افغانستان خود را مالک سرزمین‌های ماورای حدودی که موافقت‌نامه تعیین کرده بود، نمی‌دانست. شیرعلی‌خان والی قندهار، حق بازداشت سردار جلال‌الدین را در شالکوت نداشت؛ در حالی که تا چندی قبل این ناحیه جزو ملحقات افغانستان و از توابع قندهار بود.

بنابراین، هم از تذکر نایب‌الحکومه‌ی انگلیس به دوست‌محمد خان، هم از نپرداختن انگلیس به جواب سؤال شاه‌شجاع درباره بلوچستان، و هم از امتناع سواران سردار شیرعلی‌خان از وارد شدن به شالکوت به روشنی فهمیده می‌شود که فهم انگلیس‌ها از موافقت‌نامه‌ی لاهور، همان بوده که گفتیم: تقسیم قلمرو درانی، خارج از نقشه‌ی افغانستان کنونی.

۳-۱۲- تحولات بلوچستان

این نکته را که زمامداران کابل قبل از امضای معاهده‌ی مسمی به دیورند،

آن‌سوی حدود تعیین‌شده در معاهده‌ی لاهور را- مخصوصاً مناطق شامل مواد اول و دوم آن را- ملک افغانستان نمی‌دانستند، در رویدادهای ذیل نیز می‌توان مشاهده کرد: در رمضان سال ۱۲۸۵ق که امیر محمد اعظم‌خان و عبدالرحمن‌خان در جنگ‌های شش‌گاو و «زنه خان» از امیرشیرعلی‌خان شکست خوردند، از غزنی وارد موضعی به نام «مرغه»، از توابع مردم وزیری، شدند؛ از آن جا «وارد علاقه‌ی داور که [به قول خودِ عبدالرحمن‌خان] در سرحد افغانستان واقع است، شدند». این موضع قریب بنو و دامان است. در طی مسیری که از غزنی تا این محل پیمودند، به علت نداشتن پول نقد دچار مشکل شدند؛ از این رو به محض رسیدن به داور، تصمیم گرفتند که طلاهای دست‌داشته‌ی خود را به روپیه‌ی هندی تبدیل کنند. حین توقف در این منزل، نامه‌هایی از حاکمان بنو و پشاور دریافتند که ایشان را به شهر دعوت می‌کرد.[1]

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

محمد اعظم‌خان در جواب هر دو مکتوب نوشت: «اگر ما را از آب سند مجبور نموده عبور ندهند، البته خواهیم آمد، والا نتوانیم که روی بدان‌سوی نهیم». محمد اعظم‌خان خوف خویش را نسبت به نیّات حاکمان انگلیسیِ بنو و پشاور بروز داد و اشاره کرد که در این دعوت، حیله‌ای است تا آن‌ها را به اسارت، به سمت شرق رود سند ببرد. خود مُهر کرد و از عبدالرحمن‌خان خواست او نیز مهر کند. عبدالرحمن از استخفاف روا داشته‌ی انگلیس در سال ۱۸٦۵م (۱۲۸۱ قمری) علیه خودش و محمد اعظم‌خان یادآوری و از مُهر کردن نامه امتناع کرد. محمد اعظم‌خان اصرار کرد، عبدالرحمن‌خان گفت اگر بنویسد که: «چون ما را امیدی به دولت شما نیست نبایست آمد». ولی «عمش به مُهر نهادن اصرار کرده، آخرالامر برآشفته، نگین خاتم خود را برشکسته، زبانی پیام فرستاد که دولت بریتانیه‌ی عظمی از سبب دوست بودنش با دشمن ما، دشمن ما است، زیرا دوست دشمن، دشمن است، فقط»[کاتب، ج ۲، ص ۱٦۱].

محمد اعظم‌خان و عبدالرحمن‌خان، به سفر خویش در نوار مرزی رو به جنوب ادامه دادند و از داور به «کان گورم» وارد شدند و از آن جا روانه‌ی «وانه» شده از آب «گومل» گذشته داخل علاقه‌ی قوم سریانی شدند و در کوه «کانسی» نزول کردند.

---

۱. به این نکته که «دعوت‌نامه‌ی حاکمان پشاور و بنو، بعد از مواصلت‌نامه‌ی محمداعظم خان به آنان بود» عبدالرحمن‌خان در «پندنامه دین و دنیا»، و کاتب در «سراج‌التواریخ» اشاره‌ای نکرده‌اند.

فردای آن، از کانسی به علاقه‌ی قوم کاکر در موضع «ژوب» وارد شده، به راه‌پیمایی ادامه داده، وارد بریچ شدند. از این جا با پیمودن راه‌های ناهموار و ملاقات میزبانان خونخوار، به موضع «فوشنج» رسیدند (این فوشنج که در نواحی جنوب نیمروز است، غیر از فوشنج مشهور هرات، واقع در نواحی جنوب آن شهر است). از فوشنج به کاریز وزیر، و از این جا وارد محلی به نام «اغبرک» شدند و با پیمودن دو روز راه به موضع مشهور «نوشکی» در سرحد بلوچستان رسیدند. مدتی در نوشکی توقف کردند و راهیِ چاگی شدند. در این‌جا رئیس منطقه با آن‌ها «ملاقات وحشیانه» داشته، چون به توقف طولانی برای استراحت و تقویت اسبان خود ضرورت داشتند، علی‌رغم نامساعد بودن شرایط، آن جا اوقات سپری کردند و از آن جا راهی «پلالک» شدند. رئیس این ناحیه سردار شاه گل‌خان بلوچ نام داشت که در همین ایام افراد خود را مؤظف به راهگیری کرده بود، و چون خود مورد تعقیب امیر علم‌خان قاینی، حاکم ایرانیِ قاین بود از دیدن اینان وحشت‌زده شده، به کوه‌ها متواری شدند. ولی امیر و سردار به واسطه‌ی دو مرد کهن‌سال که توان گریز نداشتند، به مخفیگاه رئیس پلالک رفته، او را مطمئن ساخته، همکاری خواستند. در همین موقع، جاسوسان شاه گل‌خان خبر آوردند که کسان امیر علم‌خان به سوی آنان می‌آید.

شاه‌گل‌خان از امیر و سردار اجازه خواست، بنه و اسباب و مواشی و قبیله‌ی خود را گرفته راهی سرزمین دیگر شد؛ ولی کسی را نزد امیر و سردار گذاشت تا او رهنمای‌شان در پیوستن به وی باشد. با این حال فردا حین پیوستن مهمانان به شاه‌گل‌خان، افراد امیر علم رسیدند، عبدالرحمن‌خان ناگزیر از مقابله با آنان شد. آنان چون دسته‌های سواران دیدند، فهمیدند که اینان افراد شاه‌گل‌خان نیستند؛ سرکرده‌ی‌شان پیش آمد و جویای احوال شد. چون معلوم کرد که امیرمحمد اعظم‌خان و سردار عبدالرحمن‌خان است، آنان را در موضعِ شب گذشته یعنی دوکوهه پذیرای مهمانی شد. مقر کار امیر علم‌خان ناحیه‌ی قاین بود. امیر و سردار از دوکوهه راهی بنجار، ناصرآباد و شریف‌آباد شدند. در محرم سنه‌ی ۱۲۸٦هـ ق به بیرجند رسیدند. از بیرجند به مشهد درآمدند. ناصرالدین شاه قاجار، سردار عبدالرحمن را به تهران

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

دعوت کرد، او نپذیرفت و راهی بخارا شد.[۱]

۳-۱۳- بلوچستان در عهد شیرعلی خان

در سال ۱۲۸۷ قمری امیرشیرعلی‌خان تعیین مرزهای غربیِ سیستان و بلوچستان با کشور ایران را پیش گرفت و برای این امر، سید نورمحمدشاه را به تهران فرستاد.

ذکر اسم بلوچستان، سند و پنجاب به عنوان ولایات از دست‌رفته‌ی افغانستان، تا تقسیم هند به دو کشور، برای آخرین بار در معاهده‌ای آمده که میان شیرعلی‌خان و استلاتوف نماینده‌ی دولت روسیه امضا شده است:

«لشکر دولت روس را از میان مملکت افغانستان به جانب هند، راه عبور داده، تلگرافش را حفاظت نماید و سر راه‌آهن که از مملکت افغانستان به سوی هند بکشند، مانع نیاید و با دولت روس متفق شده با دولت انگلیس محاربه کند و مصارف سپاه افغانستان را از شروع مقاتله تا وقت فیصله‌ی مجادله با سلاح، دولت روس بدهد. در فروختن علوفه به ایشان و افزونی و کمی نرخ مختار بوده، روسیان به جبر و اکراه مطالبه‌ی علوفه نکنند و در قیمت آن که مردم افغانستان معین کنند، پول نقد داده بخرند. و بعد از فتح هند ممالک جنوبی و شرقی افغانستان را که در عهد احمدشاه و تیمورشاه سدوزایی ضمیمه‌ی افغانستان بوده‌اند، چون کشمیر و پنجاب و سند و بلوچستان، همه را به امیر شیرعلی‌خان سپرده، در امور ممالک مذکور و مملکت افغانستان و ترکستان تا رود جیحون، هیچ مداخلت روا ندارد. فقط.»[کاتب، ج ۲، ص۲۰۶].

همان‌طوری که گفتیم پس از این، در هیچ سند دولتی از ایالات مذکور به عنوان ایالات افغانستان نه تنها ذکری به میان نیامده، بلکه مطابق ماده‌ی اول معاهده‌ی گندمک گفته شده، شالکوت (از ایالت بلوچستان)، و فوشنج ناجیل و کوژک (از قندهار)، و علاقه‌ی کرم (از ولایت جنوبی)، خیبر (از ولایت مشرقی)، «از مملکت افغانستان جدا و ضمیمه‌ی ابدی خاک مقبوضه‌ی سابقه‌ی دولت موصوفه [دولت

---

۱. تفصیل این موضوع را در مقاله‌ی این‌جانب به نام «سفرنامه‌ی امیر عبدالرحمن‌خان»، در مجله‌ی اندیشه بخوانید.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

انگلیس] باشد».

۳-۱۴- مرز افغانستان و هند برتانوی قبل از امضای معاهده‌ی دیورند

عبدالرحمن‌خان حین راه‌پیمایی طولانی‌اش در سرحدات شرقی، و جنوب‌غربی افغانستان، از الطاف شخصی به نام سردار شریف‌خان سیستانی بهره‌مند شده بود. در سال ۱۲۹۹ هجری قمری سردار سیستانی از دولت ایران روی گرداند و به کابل آمد. امیر او را حاکم چخانسور ساخت، و در ضمن با معاش سالانه‌ی شانزده هزار و ششصد و شصت روپیه‌ی کابلی مشمول لطف گردانید؛ اما سردار موصوف دستورالعمل شش فقره‌ای از امیر، به خط و مُهر پادشاهی، دریافت که نشان می‌دهد عبدالرحمن‌خان به تقسیمات مرزی عهد شیرعلی‌خان، به دست سید نورمحمد شاه به وکالت امیر افغانستان، رضایت ندارد. (آن‌طوری که دیدیم تقسیم‌نامه‌ی مذکور در سال ۱۲۸۷هـ ق با وزیر خارجه‌ی ایران امضا شد؛ جنرال پالک معروف این معاهده را حکمیت می‌کرد).

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در ماده‌ی اول دستورالعمل سردار سیستانی آمده است: «تا زمانی که تعیین حدود سیستان در بین افغانستان و ایران نشود و سرحدداران طرفین نقاط فاصله‌ی بین [دو کشور] را نشناسند، او که با مردم سیستان معاندت و مغایرت اختیار کرده است، از موضع اقامه‌ی خود تجاوز و مداخلت در هیچ زمین نکند، و اگرچه بداند که فلان قطعه‌ای از زمین و موضع به موجب نوشته و قرارداد عهد سلطنت اعلی‌حضرت امیر شیرعلی‌خان مرحوم به توسط کرنیل پالک انگلیس و سید نورمحمدشاه‌خان وکیل امیر موصوف و وزیر دول خارجه‌ی ایران در حصه و تقسیم افغانستان درآمده اجتناب از مداخلت را لازم داند، زیرا که مقصود اصلی تجدید نوشته و قرارداد و روشن ساختن نقشه و خریطه‌ی تقسیم حدود سیستان در بین افغانستان و ایران بر سبیلی مکنون‌خاطر است که نوشته و قرارداد مجدده و پیمان امور سرحدیه‌ی دولتین علیّتین سال‌های دراز برقرار و استوار بماند. اگر چنانچه نقشه و تقسیم سابقه را اصل صحیح و مأخذ و منبع می‌بود، رعایای طرفین دست تاراج به مال یکدیگر دراز نمی‌کردند»[کاتب، ج۳، ص۵۳-۵٤].

از همین‌رو امیر ضمن شرط‌نامه‌هایی که با دولت انگلیس در سال ۱۳۰۰ قمری بست، اسناد تقسیمات سرحدی افغانستان با ایران و روسیه را تقاضا کرد: «سوم،

وثیقه‌ای که سرحدات افغانستان را با دولت روس و ایران جدا می‌کند به اعلی‌حضرت والا بسپارد»[کاتب، ج ۳، ص٦٨].

سال بعد کارِ تعیین نشانه‌های سرحدی میان ایران و افغانستان از یک سو و میان روسیه و افغانستان از سوی دیگر آغاز شد. از جانب امیر قاضی سعدالدین‌خان به کمیسیون معرفی شد. ریاست کمیسیون انگلیسی را بارنس داشت. امیر عبدالرحمن خان یک دستورالعمل چهارده فقره‌ای به هیئت جانب افغانستان نوشت؛ ضمیمه‌ی آن، منازل حرکت و فرود هیئت را با مصارف تخمینی آن درج نموده به حکام ولایات فراه، هرات و ترکستان فرستاد. در متن ضمیمه آمده است: «و همچنین از موضع چاه‌گی علاقه‌ی سرحد بلوچستان که تعلق دولت انگلیس است تا فراه و از آن جا تا «کوهسان» که از مملکت داخله‌ی افغانستان‌اند، تمامت منازل حرکت و فرود کمیشن دولت انگلیس با مصارف لازمه‌ی ایشان از حضور انور به قرار ذیل معین و مقرر شده با دستورالعمل فوق به حکمرانان فراه و هرات و ترکستان شرف ارسال پذیرفت».

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

قاضی سعدالدین‌خان در موضع نوشکی با بارنس ملاقی شد. در این ضمن پسر نوروزخان خارانی از رقیه‌ی دولت انگلیس در بلوچستان سرتافته، به دعوای جهاد از عبدالرحمن‌خان کمک خواسته بود. «چون که وقت مقتضی [برای کمک به او] نبود مأیوس شده بود، طریق انقیاد پیش گرفت». این نکته می‌نمایاند که عبدالرحمن‌خان در اجرای دستورالعمل‌هایش (از جمله آنچه به شریف‌خان سیستانی سپرده بود) سخت پابند بود. علاوتاً اراده‌ی مذکور را در این که علاقه‌های دولت او و دولت انگلیس کاملاً معین و مجزا است، نشان می‌دهد.

قاضی و هیئت انگلیسی از موضع نوشکی عازم «قلعه‌ی فتح» در چخانسور شدند. هیئتْ ناحیه‌ی «شفتی» را که پسر امیر قاین غصب کرده بود، از آن افغانستان دانست، و کهک را که به دست ایران بود، تجاوز ایران خواند. قاضی سعدالدین‌خان به تأیید گفته‌ی آنان «اثر نهر قدیمی را که به خاک افغانستان [حفرشده] و حال از خاک انباشته گشته است گواه حق افغانستان بودنِ آن شناخته بر انگلیسان نشان داد، و ایشان [آن‌جا را] از اثر نهر مذکور، مؤثق‌تر از افغانستان شمردند»[کاتب، ج۳، قسمت ۱، ص۱۲۷].

همین‌طور هیئت انگلیسی تا دو فرسنگی «تخت شاه» را که زمین نیزار بود،

جزو قلمرو افغانستان دانست. آن‌جا را پیش از این گُلد اسمیت نشانه‌گذاری کرده بود؛ «ولی از عدم تصرف کارگزاران افغانی در دست رعایای ایران افتاده است». قاضی سعدالدین‌خان علت آن را جنگ‌های داخلی خوانده است. عدم تصرف را مانع ملکیت ندانسته، علی‌الخصوص که تعیین حدود به تمیز میزان دولت منوط باشد، حل این قضیه را به وایسرای هند و امیر افغانستان سپردند.

عبدالرحمن‌خان حین سفر به راولپندی، به وقت وداع با وایسرا، از او خواسته بود که در دفع حمله‌ی روس‌ها به هرات، او را کمک کنند. به همین گونه، جنرال «لمسدت» نماینده‌ی انگلیس در ایران، به محمدسرورخان حکمران هرات گفته بود که چون دولت روس از راه نقض عهد و خلاف قرارداد دولتین خود و انگلیس، به سرحد افغانستان حمله کرد (غرض تسخیر پنجده و سرخس است)، لازم شمرده شده که سپاه انگلیس از راه معاونت و تعهد حفاظت افغانستان، قطعاتی را در سرحدات با افغانستان در حال آماده‌باش داشته باشد؛ از این رو به تعداد پنجاه هزار عسکر، مرکب از مردم پنجاب، سند و سایر شهرهای هند، در موضع شالکوت بلوچستان مستقر گردانیده شد. این اقدام بی‌سابقه با استراتیژی تبدیل بلوچستان به پایگاه بزرگ نظامی برای دفاع از هندوستان، سازگار بود؛ هرچند توافق به امر «منطقه‌ی حایل بودن افغانستان»، ضرورتِ به‌کارگیری این لشکر در افغانستان را منتفی ساخته بود. البته مقدماتی که غرض «ورود احتمالی این قطعات به غرب افغانستان» فراچیده شد، از قبیل اعزام هیئت‌های مهندسی نظامی و غیره، قابل ملاحظه بود. قصد این نوشتار، تبیین مسایل بلوچستان است؛ از این روی از ادامه این گفتار چشم می‌پوشیم.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۳-۱۵- مرز افغانستان از نظر عبدالرحمن‌خان قبل از معاهده‌ی دیورند

در سال ۱۳۰۵ قمری (۱۸۸۸ میلادی) سرحددار انگلیس در منطقه‌ی بلوچستان به نام عبدالحمید، با چند تن از مستخدمانش از حد معینه پا فراتر گذاشت و وارد خاک مقدسه‌ی افغانستان شد تا مقداری خاک به غرض اجرای کاری که در پیش بوده، بردارد؛ سرحدداران این سو مانع آنان شدند و کار به پیکار کشید. حکمران قندهار قضیه را هم به امیر عبدالرحمن‌خان و هم به کارمند سیاسی کشور انگلیس در بلوچستان خبر داد. «و حضرت والا حکمران قندهار را ارقام و اعلام فرمود که اگرچه ممانعت از برداشتن و بردن مشت ریگی را از بیابان، قباحت و از شیوه‌ی شناعت

است، اما زنهار نگذارید که ریگ از خاک متعلقه‌ی افغانستان بردارند تا کارگزاران دولت انگلیس بدانند که مردم افغان برای بردن مشت ریگی از بیابان به شور و فغان برمی‌خیزند تا چه رسد به حفاظت سرحد و داخلِ مملکت»[کاتب، ج ۳، ص٤٢٤].

این قضیه منجر به مناقشه‌ای بزرگ و زخمی‌شدن چند تن از سرداران این طرف شد. چند تن از افسران انگلیس با همان عبدالحمید نام، غرض عیادت مریضان و فهمیدن عمق جراحات‌شان، به این طرف مرز آمدند، و مقداری پول غرض مداوای زخمی‌ها پرداختند. در ضمن عبدالحمید را به عنوان متعرض به خاک افغانستان، ملامت کردند و بازگشتند: «و چون خط دوستی با دولت انگلیس در میان و نزاع بر سرِ مشت ریگ بیابان بود، حضرت والا با کارپردازان دولت موصوفه نپیچیده اطناب مکالمه را ببرید»[همان ص].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

چنان‌که در صدر این فقره ملاحظه شد، این رویداد قبل از کشیده شدن خط مرزی معروف به «خط دیورند» به وقوع پیوسته است (سال ۱۸۸۸میلادی)؛ و پیش از تثبیت رسمی حد فاصل میان دو دولت، با بروز این احساسات وطن‌خواهی، در واقع این همه اصرار بر جدایی وجود داشته است.

انگیزه‌ی این امر در شخص امیر چه می‌تواند باشد؟ امیری که در موارد دیگر بر عرق قومیت تأکید می‌کند و اساس کشور جدید را فوقیت عشیره‌ی خود می‌شمارد، در خصوص جدایی، و در واقع دویی دو سوی این خط، چرا پافشاری دارد؟ آیا از هیبت و قوت دولت انگلیس می‌ترسد که مبادا این بقیه را که در اصل به علت وجود حد فاصل و «کشور حایل» میان خود و دولت قاهره‌ی روس برپا داشته، از او بگیرد و به رقبای داخلی او یعنی عموزاده‌هایش بسپارد و یا ضمیمه‌ی قلمرو خویش سازد، یا این که با گذشت بیش از چهل‌سال از امضای معاهده‌ی لاهور، این خط فاصل، صورت قطعیت پذیرفته و این دویی و جدایی رسمیت یافته است؟ به نظر می‌رسد که هر دو احتمال می‌تواند صحیح باشد؛ برای هر دو شواهد و اسناد وجود دارد.

پیش از این دیدیم که علت حمله‌ی انگلیس به افغانستان (جنگ اول)، تمایل دوست‌محمد خان به اتحاد با ایران و روسیه بود؛ وی علناً تقاضا داشت که پشاور و سایر ولایات را به او مسترد کنند.

پیمانی که میان امیر شیرعلی‌خان و دولت روسیه‌ی تزاری مبنی بر اجازه‌ی

عبور عساکر دولت مذکور از خاک افغان، در ازای برگرداندن «ممالک جنوبی و شرقی افغانستان»، امضا شد، قبل از به منصه‌ی عمل درآمدن، واکنشی آن چنانی به دنبال داشت که مقام امارت را از یک خانواده گرفته، به «بنی‌اعمام» آن که در حال دشمنی و جنگ بسر می‌بردند، سپرد؛ آیا شکی در نگرانی امیر باقی می‌ماند؟ شیرعلی‌خان از تأیید معاهده‌ی جمرود، که پدر بزرگوارش با دولت بهینه‌ی انگلیس بسته بود، به این علت خودداری کرد که معاهده‌ی مذکور بنی‌اعمام او را در دستیابی به تخت کابل تحریص می‌کند و آنان را در برابر هم قرار می‌دهد. چون شرط کسب دوستی انگلیس تکیه داشتن به تخت سلطنت است، شیرعلی‌خان می‌خواست که با آوردن این قضیه‌ی معترضه، انگلیس را به حمایت از دوام سلطنت در اولاد خویش متعهد کند. وی شهزاده عبدالله‌جان خردسال را به همین منظور با خود به راولپندی برده بود؛ با آن که در وثیقه‌ای که امضا شد، اسم وی برده شده، ولی آن طوری که شیرعلیخان می‌خواست، مطلب حاصل نشد؛ و هم شهزاده‌ی ولیعهد قبل از مرگ امیر درگذشت، یا معاهده‌ی امیر با کشور روس، پیمان مذکور را باطل کرد؟!

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

به هرحال، وقوع حوادث مذکور، نمی‌تواند اصل نتیجه را که دولت انگلیس با این‌گونه ادعاها برخورد قاطعانه - و در واقع براندازنده- داشته پنهان کند؛ بنابرین شکی نمی‌ماند که یکی از دلایل انزجار امیر از پرداختن به امور آن طرف مرز، همین نکته بوده است. شواهد و دلایل دیگر را پس از درج مفاد معاهده‌ی دیورند خواهیم آورد. به عبارت دیگر، علت هر دو جنگ تمایل پدر و پسر (دوست‌محمد خان و شیرعلی‌خان) به اتحاد با روسیه، برای استرداد قلمروی بوده که انگلیس تصاحب کرده بود.

در مورد گزینه‌ی دوم (رسمیت یافتن معاهده‌ی لاهور) پیش از این، موردی را از عهد دوست‌محمدخان آوردیم؛ ولی موردی بهتر از آن راه‌پیمایی شخص عبدالرحمن‌خان با عمِ از سلطنت افتاده‌اش محمداعظم‌خان است؛ دلیل آن که عبدالرحمن‌خان در نوار مرزی، میان قلمرو دو دولت، باید حرکت کند این است که وی طی این راه‌پیمایی طولانی، قلمرو حاکمیت شیرعلی‌خان را (از خوف تعقیب او) در جناح راست خود داشت؛ در طرف چپ او حاکمیت هند بریتانوی بود، که از مواجهه با آن نیز خوف داشت. جواب او به درخواست حاکمان بنو و دامان، روشن

می‌کند که حضور نیرومند حاکمیت انگلیس در جناح چپ او کاملاً محسوس بوده است؛ از این‌رو، در امضای معاهده با وزیر خارجه‌ی هند بریتانوی، یعنی دیورند، احساس هیچ‌گونه گناه یا خیانتی نمی‌کرد؛ او براسنادی صحه می‌گذاشته که در واقع سه نسل پیش از او، اسلافش امضا کرده بودند، و اینک در سالی که او آن را امضا می‌کرد، بیش از نیم‌قرن از اجرایی بودن آن (از ۱۸۳۸م تا ۱۸۹۳م) سپری شده بود. معاهده‌ی مذکور با طیِ این زمان کاملاً نافذ و اجرایی شده بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۱۶- مرز افغانستان و هند بریتانوی از نظر انگلیس

باید افزود که دولت امیر عبدالرحمن‌خان را در خصوص اراضیِ آن طرف معاهده‌ی ۱۸۳۸م لاهور، نه تنها ادعایی نبوده، بلکه همواره «ادعای اراضی بیشتر» از جانب انگلیس بوده است. پیش از این نشان دادیم که انگلیس‌ها پس از جنگ سال ۱۸۷۹م (جنگ دوم)، طبق مفاد معاهده‌ی گندمک، نقاط بیشتری را در طول مرز تصاحب کردند (به نقشه‌های گندمک و دیورند مراجعه شود).

مورد دیگر بر تأیید این مدعا، مناقشه کرنیل «سندیمن» رئیس نمایندگی انگلیس در بلوچستان، با حکمران قندهار در سال ۱۸۸۹م است. سندیمن در نامه‌هایی به حکمران قندهار - که به وسیله‌ی او این نامه‌ها به امیر فرستاده شد - نوشته بود که آنچه به حکمران می‌نویسد از نظر گورنر جنرال (فرمانفرمای) هندوستان گذرانیده شده و آن این که: تا این زمان که افراد حکومت انگلیس خریطه‌ی داگ بسته‌ی پُستی را تا قلعه‌ی چمن می‌رسانیدند، قدردانی و خدمت یک‌جانبه بوده که به عمال افغانستان می‌کرده‌اند. در حالی که نه تنها قلعه‌ی چمن داخل حدود «حکومت افاغنه» نیست (مخصوصاً که این قلعه فرسنگ‌ها با آبادی فاصله دارد)، بلکه حد آن کشور نُه میل آن طرف‌تر (به سوی شمال، به داخل افغانستان) است. چون دولت انگلیس قصد دارد که ایستگاه راه‌آهن (در نقطه‌ی مرزی) ایجاد کند، به علت ناهموار بودن این‌جا که حالا هستیم، ممکن نیست. به اطلاع شما می‌رسانیم که این ایستگاه را در آن سوی قلعه‌ی چمن، در اراضی همواری که میان این قلعه و مرز افغانستان وجود دارد، تأسیس خواهیم کرد (پیوست ۱۰ دیده شود).

از جانب امیر به حکمران قندهار گفته شد که به «سندیمن» بنویسد که: «مردم افغانستان از روزی که کارگزاران دولت انگلیس به اراضی بلوچستان دست تصرف

دراز کرده‌اند، قلعه‌ی چمن را نقطه‌ی فاصله‌ی دولتین می‌دانسته و شناخته‌اند، و این امر را چنان استوار می‌داند که هرگاه به اندازه‌ی یک ذراع کارکنان دولت انگلیس از قلعه‌ی مذکوره که در نفس‌الامر موطن و مسکن قوم اچکزایی افغان است، جانب قندهار تجاوز و مداخلت نمایند، با این که زمین مخروبه‌ی بیکاره است، موجب اختلال وصول کار که معاهده‌ی دولت انگلیس با اقوام مملکت افغانستان است می‌شود، زیرا که آن این است که مداخلت ظاهری و باطنی به خاک افغانستان ننمایند»[کاتب، ج ۳، ص ٤٧٠-٤٧١].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

حکمران دلایل دیگری نیز برای قناعت جانب مقابل نوشته بود؛ حتی کارکرد هیئت انگلیسی (به سرپرستی رجوی) را به رخ او کشیده بود که در دشت‌های ریگزار با ساختن منارها و نصب پایه‌ها میان افغانستان و روسیه (سرحد تعیین شده توانست) «چگونه قلعه‌ی چمن که حد معین قندهار است و از غایت اشتهار احتیاج به اظهار ندارد نقطه‌ی فاصله نباشد».

حکمران به واقعه‌ای که از بردن ریگ از حدود افغانستان، به دست کارمندان دولت انگلیس، پیش آمد، اشاره کرده است. او از سندیمن خواست تا آمدن هیئت انگلیسی به کابل و بحث با امیر درباره سرحدات دو کشور، دست به اقدامی نزند. علاوتاً به وی تذکر داد که بحث درباره تعیین مرز دو کشور، از حدود صلاحیت هر دو بیرون است.

وقتی این نامه به اجنت بلوچستان رسید، او به اشاره‌ی مقامات بالایی، نشیب دامنه‌ی «کوه کوژک» را تا حدی که سنگزار است سند ملکیت دولت انگلیس قرار داده موضوع را به حکمران قندهار اطلاع داد. همین‌طور نامه‌هایی از وایسرا به امیر عبدالرحمن‌خان مبنی بر این معنا است که «دولت انگلیس را به حدود قندهار و نقطه‌ی فاصله‌ی خاک افغانستان دخلی نیست، اما در نقطه‌ی خود، بنیاد ایستادن‌گاه ریل نهاده آباد می‌کند»[همان، ص٤٧٢]. امیر به حکمران دستور داد که در تعیین «نقطه‌ی فاصله‌ی دولتین» رفته، موضع اعمار ایستگاه ریل را خود مشاهده کند، در صورتی که در قلمرو انگلیس باشد زبان گفتگو کوتاه شود.

همین‌گونه است اندرین باب که در سال ۱۸۹۱م (۱۳۰۹ قمری) حینی که امیر فرمان تسخیر باجور، اسمار، دره‌ی پیچ و کافرستان را صادر کرد، دولت انگلیس

نامه‌هایی به این مضمون به عبدالرحمن خان فرستاد: «دولت انگلیس از سیر و سلوک دوستانه‌ی خسروانه‌ی حضرت والا ملتمس آن است که اگرچه باجور از مضافات جلال‌آباد و خاک افغانستان است، به لحاظ مؤدّت و مصلحتی که دولتین را در میان است از تسخیر باجور صرف‌نظر فرموده لشکر بدان جا گسیل ندارند»[همان، ص٦٨٣]. امیر، غلام‌حیدرخان را مؤظف به فتح دره‌ی پیچ ساخت و «تسخیر باجور را معطل به ابراز امور مکنونه‌ی خواطر کارگزاران دولت انگلیس گذارد».

چند ماه بعد از این واقعه، لشکری از سوی دولت انگلیس در مرزهای آن سوی تیرا تا باجور جابجا شد. این در حالی بود که آن دولت مخالفت اقوام جدران، مهمند و باجور را با دولت افغانستان می‌دانست. عبدالرحمن‌خان طی نامه‌هایی به سرحدداران، این حرکت انگلیس‌ها را این طور تفسیر کرد که گویا می‌خواهند قدرت خود را به رخ رقیب‌شان، یعنی دولت روسیه بکشند؛ علاوتاً آنان قصد تسخیر تیرا، باجور و خیبر را دارند: «لهذا هواخواهان این دولت آسوده‌خاطر و مطمئن و ایمن باشند که خدا، حافظ دین و حامی عموم مسلمین خصوص متوطنین افغانستان است».

از این فقره کاملاً روشن می‌شود که امیر حتی فکر مناطق قبایلی یا آزاد را نیز نداشته است، چه رسد به بازپس‌گیری مناطق اداری یا قلمرو انگلیس.

۳-۱۷- دیدگاه عبدالرحمن‌خان درباره‌ی انگلستان و روس

با این حال، به نظر می‌رسد که علل دیگری نیز باید وجود داشته باشد؛ امیر احساساتی کاملاً متفاوت با جدّ و عمش بروز می‌دهد. او در فصل آخر کتاب خود «تاج‌التواریخ» فصلی به نام «در باب امورات انگلستان و روس و افغانستان» مرقوم داشته است.

او می‌نویسد: «مطالب این فصل آخر کتاب من پیچیده‌تر و مشکل‌تر از مضامین فصول سابقه بوده باشد، ولی آنچه در این جزو می‌نگارم نتیجه‌ی تجربه‌هایی است که در تمام مدت عمر خود حاصل نموده‌ام؛ چگونه عمری که پر از زحمات و پریشانی‌ها و سرگردانی‌ها و مسئولیت‌های گوناگون بوده است». پس او توضیح می‌دهد که تقریباً چهل سال عمر خود را در روسیه، یا سرحدات روسیه یا در مسافرت نزدیک به سرحدات روس و چین، یا در سرحدات روس و ایران گذشتانده است. از سال ۱۲۹۷هـ ق به بعد را صرف درک امورات و عادات دو همسایه‌ی قوی خود روس و

انگلیس کرده است. خلاصه، نتایج حرف‌های عبدالرحمن خان دو نکته است:

۱. روس‌ها ذاتاً بدتر از انگلیس‌ها هستند؛ آنان وفا به عهد را نمی‌شناسند؛ آنان قصد اشغال افغانستان و ضمیمه ساختن آن را به کشور خویش دارند؛

۲. انگلیس‌ها ذاتاً مردم نیک‌اند؛ به عهد خود وفا می‌کنند، هرگز قصد اشغال افغانستان را ندارند.

۳-۱۸- آنچه به نظر امیر نرسیده بود

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

تاریخ اتمام کتاب عبدالرحمن‌خان، پایان قرن نوزدهم است. امیر هرگز تصور نمی‌کرد که حوادثی در جهان رخ خواهد داد که قاعده‌های وضع‌شده او را برای کشور و اخلافش، باطل خواهد کرد، و حدود نیم‌قرن بعد از او، امپراتوری انگلیس فروخواهد پاشید. انگلیس نه تنها هند، بلکه، تقریباً، همه‌ی مستعمرات خود را از دست می‌دهد. همین‌طور، او فکر نمی‌کرد که روزی امپراتوری روسیه، به علت حاکم شدن حزب کمونیست در آن، قهارتر می‌شود، و تقریباً نیم‌قرن بیشتر از امپراتوری انگلیس عمر می‌کند؛ ولی پیش‌بینی او در کوتاه‌مدت درست بود؛ زیرا شوروی به افغانستان حمله کرد نه به انگلیس؛ افغانستان زودتر از شرّ همسایگی انگلیس رها شد تا از روسیه. او نتایج تجارب خود را تعمیم می‌بخشد و آن را مفید به تمام کشورهای اسلامی می‌داند: «شک نیست که تمام مسلمانان دنیا به دوستی انگلیس از دوستی دولت روس بهتر قایلند؛ مسلمان‌ها می‌دانند که راحت و امنیت آن‌ها بسته به این است که با دولت انگلیس دوست باشند. لهذا به همین جهت با این که از دولت انگلستان بیشتر از دولت روس صدمه خورده‌اند، باز هم ابداً مایل نخواهند بود به مخالفت دولت انگلیس با دولت روس متفق بشوند...»

عبدالرحمن‌خان، به طور خاص توصیه‌ای به سیاست‌مداران کشورهای عثمانی، ایران و افغانستان به این عبارت دارد: «اگر اظهار مذکور را سیاسی‌دان‌های دول مذکوره [دولت عثمانی، ایران و افغانستان] قبول نمایند به جهت همه‌ی آن‌ها خیلی نافع خواهد بود؛ مطلب مذکور این است: دولت عثمانی و ایران و افغانستان که سه دولت برادرانه‌ی اسلامی هستند و به یک دین متدیّن هستند، باید با همدیگر کمال اتحاد را داشته باشند و اگر ممکن باشد پایتخت‌های خود را به واسطه‌ی راه‌های آهن و خطوط تلگراف به یکدیگر وصل نمایند. این تدبیر به منزله‌ی دیوار محکمی در مقابل تخطیات استمراری

دولت روس به طرف هندوستان خواهد گردید و به جهت خودِ دول اسلامیه هم اسباب محافظت خواهد شد؛ چون بنای این اتحاد ثلاثه به جهت منفعت دولت انگلیس می‌باشد و بیشتر بسته به میل و همراهی دولت مذکوره است. هرچه زودتر دولت انگلیس به جهت اجرای این کار اقدام به عمل بیاورد بهتر خواهد بود. دولت عثمانی و ایران قبلاً ساعی بودند که بین خودشان دوستی محکمی قایم نمایند، ولی افغانستان چون با دولت انگلیس معاهده نموده است که با سایر دول خارجه بدون اطلاع و صواب‌دید دولت مشارالیها مذاکرات پولیتیکی ننمایند...»[عبدالرحمن خان، ج ۲، ص۳۸۹].

پیشکش طبرستان www.tabarestan.info

قابل تذکر است که توصیه‌ی امیر برای اتحاد سه کشور و ایجاد «دیوار محکمی در مقابل تخطیات استمراری دولت روس به طرف هندوستان»، نیم‌قرن بعد توسط فرایزرتتلر نویسنده‌ی کتاب افغانستان و سفیر انگلیس در افغانستان- طی سال‌های ۱۹۳۳تا ۱۹۳۹م- عیناً تکرار می‌شود، به اضافه‌ی این که حتی با زور باید افغانستان ضمیمه‌ی پاکستان شود.

پس مبنای پذیرش معاهده‌های میان انگلیس و افغانستان (از الفنستن تا دیورند، از ۱۸۰۹ تا ۱۸۹۳م) توسط عبدالرحمن‌خان، این دید وی در برابر دو قدرت بزرگ جهانی در پایان قرن بیستم، و دو همسایه‌ی مقتدر کشورش بوده است. شکی نیست که در شکل‌گیری و تبیین دو نتیجه‌ی فوق، هم احساسات شخصی امیر شامل بوده، هم تلقیناتِ دولت انگلیس. چنانچه توهینی را که دولت روسیه، حین اقامتش در سمرقند به او روا می‌دارد، به عنوان یکی از تلخ‌ترین خاطراتش، و دلیل دوستی‌اش با انگلیس و تنفرش از روسیه می‌داند، و در ملاقاتش با وایسرا در راولپندی این طور بیان می‌کند: «مرا عهد و پیمان جدید با شما در کار نیست، لفظ و قول شما را سند و معتبر می‌دانم، شما هم قول و لفظ مرا در دوستی خود سند بدانید، و اگر می‌خواهید عهد و اقرار دوستی خود را به خط نوشته به شما می‌سپارم، و من هرگز از دوستیِ شما و دشمنیِ روس برنمی‌گردم و با او دوست نخواهم شد و با شما دشمنی نخواهم کرد. اگر دولت روس به حرف و سخن شیرعلی‌خان قندهاری هتک عزت مرا نمی‌کرد و مرا از سمرقند بندی در تاشکند نمی‌برد و حرف شخصی را که با من هیچ همسری نداشت و در خاندان ما نوکر و محکوم بود، درباره‌ی من نمی‌شنید، ممکن نبود که از

دوستی دولت او برمی‌گشتم، بلکه از جانب او به قدم دشمنی جانب شما پیش می‌آمدم. بعد از آن که پاس خاطر مرا نکرد و قدر نام و نشان مرا شکست و از خانه‌ی او دل‌آزرده برآمدم و با شما حرف دوستی آغاز کردم ممکن نیست و از محالات خواهد بود که دوستی شما را ترک نمایم»[کاتب، ج ب ۳، بخش ۱، ص۱۶۰].

وایسرا در همین ملاقات به او می‌گوید: «امروز تحقیق و صحیح است که روس در قفقاز و مرو لشکر تیار می‌کند و در کل دنیا با او جنگ خواهد بود، اعتماد شما باید به دولت ما بوده باشد. اعلی‌حضرت والا فرمود: اعتماد من هست، اما از خود من. لیکن از مردم افغانستان اعتماد به مرور حاصل می‌شود و آن در وقتی است که وحشت و خوف و رعب از دل ایشان برطرف گردد»[همان، ص۱۵۲].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۱۹- ناخوشنودی عبدالرحمن‌خان از مردمان سرحد

علت دیگر که آن هم شبیه این اخیر است، این است که عبدالرحمن خان از راه‌پیمایی‌اش در سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان، خاطرات تلخی با خود همراه آورد. او از اقوام سرحد همان تنفری را پیدا کرده بود که بعداً از روس‌ها پیدا کرد. قبلاً از یکی از رویدادهای آن سفر به عنوان «پذیرایی وحشیانه» یاد کردیم؛ ولی بهتر است از قلم خودش بخوانیم.

طی سال ۱۳۰۹ قمری بزرگان طوایف ملک‌دین‌خیل، زخه‌خیل و عنبرخیل سکنه‌ی «تیرا» به عنوان کسب تکلیف و اخذ دستور در خصوص نظم و نسق امور ولایت خود، راهی دارالسلطنه‌ی کابل شدند. ورود آنان به بت‌خاک، مقارن با شیوع مرض وبا در کابل بود. اینان در همین موضعِ توقف کردند و طی نامه‌هایی خواست خود را که مجملاً اشاره شد، به عرض امیر- که در این وقت در پغمان بود- رسانیدند. امیر از دیدن نامه‌ی ایشان که فاقد مُهر و امضا بود به غیظ آمد و به آنان چنین نوشت: «در صورتی که در رقیمه‌جات ایشان چنین کید و حیله باشد بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و اعتبار خواهد بود، و همانا این کردار ایشان دال بر آن است که چون با دولت انگلیس نیز رشته‌ی مواعده در میان دارند و همواره مبالغی از راه وعده‌ی اطاعت به آن دولت می‌گیرند و هنگامی که از آرزوی ایشان مأیوس می‌شوند روی به این دولت نهاده عریضه‌ی بی‌مُهر می‌فرستند تا اگر عریضه‌ی ایشان را به کارگزاران دولت انگلیس نموده حجت اطاعت ایشان به این دولت سازد، برهانی نشده راه حیله‌ی

ایشان با آن دولت مسدود نگردد. چنانچه در سال گذشته بزرگان طوایف قاطنین علاقه‌ی تیرا شرفیاب دربار معلی شده، و حضرت والا با آنان و اینانی که حال نیز آمده‌اند قرار داده فرموده بود که از سخنان بیهوده و تُرّهاتی که به مرّات و کرّات از بعضی آن مردم شنیده شده و حاصلی تاکنون دیده نشده است بگذرند و گذشته را گذشته دانسته ذکری از آن در میان نیاورند، و حالا اگر مردم طوایف سکنه‌ی تیرا از حضرت والا دستورالعملی در باب کار و زیست روزگار خود می‌خواهند و می‌دانند که حضرت والا از راه قومی و ملیت قراری در امور روزگار ایشان می‌گذارد، پس همان است که ایشان نزد کمشنر و غیره کارگزاران انگلیس شده اظهار مافی‌الضمیر خویش نموده از حال و احوال و زیست خود که در مکمن خواطر دارند به ایشان بگویند تا کمشنر و غیره کارگزاران آن دولت از مستدعیات و خواهشات ایشان راه مذاکره را با این دولت گشوده بعد حضرت والا انتظام امور مردم آن موضع و مقام را بر وفق مرام انجام خواهد نمود، والاّ به این گونه گفتار با دولت انگلیس که دوست این دولت است و از دیرباز ابواب دوستی در بین جانبین باز می‌باشد، چنانچه خسارتی یکی از دیگری تاکنون ندیده و نکشیده هرگز قطع رشته‌ی موالات نخواهد کرد، و همچنین کارکنان آن دولت نیز خیال بریدن طناب دولت را نخواهند داشت»[کاتب، ج ۳، ص۷۳۲-۷۳۳].

این نامه‌ی امیر را پروانه‌خان نایب سالار به ایشان رسانید، و آنان را از بتخاک بازگردانید. قراری که جریان آمد و برگشت آن جماعه توسط جاسوسان امیر در آن ولایت دنبال شد، آنان به دستورات امیر عمل نکردند، پس «همه‌ی اظهار ایشان دروغ و ساقط از اعتبار بوده» است.

در ماه شوال همان سال، بار دیگر، و این بار نمایندگان مردم تیرا، ارُک‌زایی، قنبرخیل، علمای قوم افریدی، آدم‌خیل، متوزایی، علی‌شیرزایی، موسی‌زایی، زخه‌خیل، امیرخیل و غیره متوطن خلال جبال سرحد شرقی، بار دیگر نامه‌هایی مبنی بر اطاعت، و طلب دستورالعمل عنوان امیر عبدالرحمن‌خان نگاشتند. امیر ضمن تکرار مطالب نامه‌ی قبلی خویش، به آنان نوشت که «و اکنون آنچه را که به این دولت نوشته‌اند سراپا خلاف و بیرون از قواعد مروت و انصاف است... پس گویا از این‌قدر مخالفت گفتار ایشان معلوم می‌شود که مدعا و مقصد آن مردم بر آن است که در بین دولتین

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

افغانستان و انگلیس مخالفت و منازعت رو می‌دهد». امیر از درِ نصیحت به آنان تکراراً نوشت که مدعای خود را با دولت انگلیس در میان بگذارند، تا آن دولت با ما وارد مذاکره شود و الاّ «مدعای گرفتن پول از دولتین» دارند. اگر چنین نکنند «پس از این هرچه بنویسند با ایشان دیگر حرف زده و جواب نوشته نمی‌شود»[کاتب، ج ۳، ص۷۴۹-۷۵۰].

همین‌طور طی سال مذکور، بزرگان اقوام مسعود و وزیر، عهدنامه‌هایی مشتمل بر بیعت به حاشیه‌ی قرآن مجید و فرقان حمید نوشته و خاتم برنهاده، ارسال داشتند. پس از اینان اسپر و احمدخیل و جدران که همه مطیع و منقاد گشته بودند، بی‌هیچ زحمت و ذلّتی که از هواخواهان دولت به ایشان برسد محض از وحشی خصلتی و دون‌صفتی سر برداشته لوای تمرد برافراشتند و به فراز کتل خدی جای گزیده هنگامه‌آرای قتال بیخودی شدند.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

مقارن این احوال جمعی از بزرگان قوم وزیری نزد کارگزاران دولت انگلیس رفتنده، از جانب اهالی و بزرگان قوم تقاضا کردند که اگر عنوان آن‌ها نوشته شود، مردم وزیرستان به تابعیت دولت انگلیس درخواهند آمد. این مسئله به وایسرا رسید، او طی نامه‌هایی متفاخرانه آگهی داد. و حضرت والا از دورویی و فتنه‌جویی و طریق خلاف‌پویی آن مردم برآشفت، در روز چهاردهم ماه صفر برای سردار گل‌محمدخان رقم فرمود که: «چون قوم وزیر و مسعود اعتماد را نشاید، سوگند و عهد و میثاق ایشان را اعتبار نباید کرد، چه عهد و سوگند خود را در مقابل پنج روپیه وقعی نگذارند و نقض عهد و خلاف سوگند را به اندک چیزی برشکسته از خدا و رسول هیچ در خواطر نیارند و اگر آن مردم چنین نمی‌بودند پس در سال‌های عدیده که باربار و به تکرار مواعظ و نصایح قویه‌ی مبرمه‌ی لازمه را از این دولت شنیده هیچ نپذیرفته به گوش قبول جای ندادند، چنانچه در اوایل حال شرفیاب بار شده به خلاع فاخره و عطای وافره کامیاب گشته به خواهش خویش حکام و قضات خیراندیش صلاح‌کیش با خود بردند و پس از وصول به مسکن و مأوای خود به جز خلاف راهی نپیمودند و در صورتی که حال چنان و افعال و اقوال چنین باشد دیگر اندرز و نصیحتی به کار نیست، ابرای ذمت و اتمام حجت از قوه به فعل آمد و حقوق دین‌داری و لحاظ قومی نسبت به ایشان به تقدیم رسانیده و به پای برده شد دیگر با ایشان حاجت مکالمه و

مذاکره نیست»[کاتب، ج ۳، بخش ۲، ص۳۶].

در پایان این نامه امیر به سردار گل‌محمدخان هدایت داد که: «از موضع وانه برخاسته در علاقه‌ی فرمل یا کتواز اقامت ورزد تا تعیین حدود فاصله‌ی بین دولتین انجام و اتمام یافته هرکدام به مقامی که در طرفین خط فاصله واقع گردد در اطاعت و حق خویش قانع گردد و دفع فتنه‌جویی و رفع دورویی آن مردم بشود». علاوه بر این، امیر دستور داد که نامه‌ی وایسرا را مبنی بر همین مضمون (که وزیرستان از دولت انگلیس تبعیت می‌کند)، به زبان افغانی ترجمه کرده به آنان خواندند.

از این قبیل اظهار انزجارها، راجع به اقوام هر هفت منطقه‌ی آزاد قبایلی (No Mans Land) بسیار است؛ جهت نمونه به چند مورد اکتفا می‌کنیم، اما شاید مهم‌ترین و دلچسپ‌ترین این نمونه‌ها، همانی باشد که عبدالرحمن‌خان بعد از امضای معاهده‌ی دیورند در «دربار» عامی که برای «اظهار کردن مذاکرات» برگزار کرد، بر زبان آورد؛ وی در سخنرانی افتتاحیه‌ی خویش ضمن برشمردن نقاط مهم، برجسته و مشهور خط دیورند، گفت که این همانست «که در عهد سلطنت امیرشیرعلی‌خان مرحوم سخن آن گفته و امرش به پای برده شده که همه‌ی شما آگاه خواهید بود، همه جا را نقشه کشیده و حد به حد مواضع فاصله را معین نموده به من سپردند؛ و از مردم قوم وزیری که سخن‌شنو نبودند دست برداشتم و مردم فرمل را که با قوم جدران پشت در پشت هم سکنا دارند به افغانستان گذاشتند...»[کاتب، ج ۳، بخش ۲، ص۲۲۹].

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۳-۲۰- عبدالرحمن‌خان قلمرویی را می‌خواست که به او تفویض گردید

علت پذیرش خط دیورند از جانب عبدالرحمن خان را، او خود در کتاب «تاج‌التواریخ»، در فصلی به نام «در باب سرحدات افغانستان و سفارت سرمارتیمر دیورند» چنین توضیح می‌دهد:

«مطالعه‌کنندگان کتاب من البته تا حال باید دانسته باشند که من به چه قسم افغانستان را سلطنت ساخته‌ام؛ افغانستانی که قبلاً به چندین حکومت‌های خودسر منقسم بود و هر رئیسی جداگانه در آن‌جاها ریاست داشته است؛ و نیز سنجیده باشند که به چه قسم مملکت خود را که در وقت جلوس من به تخت سلطنت غیر از شهر کابل و جلال‌آباد و معدودی چند از نقاط دیگر نبوده است، چه قدر وسعت داده‌ام. و البته مسبوق شده‌اند که به چه قسم ولایات قندهار و هرات را در سنه‌ی ۱۸۸۱م متصرف گردیدم و ولایات روشان و شغنان را

در سنه ۱۸۸٤م تصرف نمودم... میمنه را در ۱۸۸۵م... هزاره‌جات را در سنه‌ی ۱۸۹۳م و کافرستان را در سنه‌ی ۱۸۹۵م مفتوح نمودم و مملکت خود را وسعت دادم... وقتی که مشغول به هم زدن وضع حکومت‌های موروثی مستقله‌ی افغانستان بودم که مملکت را به صورت سلطنت قویی درآوردم، از لزوم این امر که سرحدات مملکت خود را با ممالک همسایه‌ها تجدید نمایم، غافل و بی‌خیال نبودم. خوب می‌دانستم که به جهت سلامتی و حفظ بودن سلطنت من، لازم است که خط‌های سرحدی را که بین ممالک من و همسایه‌های من باشد، تجدید نمایم. برای این که از تخطّیات آن‌ها جلوگیری شود و از مناقشات و منازعات آسوده باشم».

www.tabarestan.info پیوستش به تبرستان

مخصوصاً این قسمت سخنان او:

«می‌دانم که در این مائه [سده، قرن] رسم دولت‌های معظم بر این است که ولایات جزو را ضمیمه‌ی ممالک خود نمایند، متمسک به تدابیر و تمهیدات مختلفه می‌شوند، مثلاً تدبیر دول این است که ملل ضعیف را بین خود منقسم می‌نمایند...»[سراج، ۱۹۹- ۲۰۱].

۳-۲۱- شناخت عبدالرحمن‌خان از استعمار

عبدالرحمن‌خان در فقرات متذکره، یکی از اصول مسلم عصر استعمار را بیان می‌دارد: ممالک بزرگ را منقسم می‌ساختند، آنانی را که از بدنه‌ی اصلی جدا شده، می‌بلعیدند. تا زمانی که امکان مراوده با اصل وجود داشت، آن را به صورت پوشالی و تحت‌الحمایه نگه می‌داشتند؛ هرگاهی که این امکان منتفی می‌شد، آن را نیز برمی‌داشتند. تاریخ حضور انگلیس در شبه‌قاره‌ی هند و افغانستان، موید این گفتار است: ابتدا حکومت‌های کوچکی را که زیر نام راجه و نواب از بدنه‌ی امپراتوری گورکانی جدا شده بود، زیر سلطه‌ی خود گرفتند. دولت گورکانی را به مورث پوشالی در دهلی به نام «میروخان»، به جا گذاشتند؛ و آن را دور زده، سند، بلوچستان و سرحد را اشغال کردند. حینی که در وجود دولت دهلی ماده‌ی مخالفت دیدند، آن را نیز برداشتند.

در افغانستان، با مرگ احمدشاه، سَیر تجزیه آغاز شد. در عهد شاه زمان پنجاب و سند از سلطه‌ی او بیرون بود؛ جنگ‌های وی با برادرانش، نفوذ او را بر بلوچستان و صوبه‌ی سرحد کاملاً اسمی ساخته بود. سقوط او و ادامه‌ی جنگ‌ها، این فراگرد را تکمیل کرد. پس از شاه‌شجاع، چهار حکومت مستقل وجود داشت: کامران در هرات، پسران پاینده خان مسمّی به سرداران قندهاری در قندهار، سرداران پشاوری که در

رأس‌شان سلطان محمدخان طلایی بود در پشاور، و دوست‌محمدخان در کابل و جلال‌آباد.

با روی کار آمدن دوست‌محمدخان، بر روند تجزیه- علاوه بر ادامه‌ی جنگ‌های داخلی- عوامل استعمار و تهدید و تحریک دولت‌های انگلیس و روس نیز اضافه شد. با قوه‌ی اجرایی که انگلیس و روس در اختیار داشتند، به هریک از جدایی‌ها صبغه‌ی قانونی و ضمانت‌داری بخشیدند. موافقت دو قدرت بزرگ بر این امر تقرر گرفت که سرزمینی که اکنون افغانستان خوانده می‌شود، میان متصرفات هر دو به حیث منطقه‌ی حایل، باقی بماند تا ضمانتی برای عدم اصطکاک و رویارویی دو طرف باشد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

بدین‌ترتیب، عبدالرحمن‌خان دو گزینه داشت: یا پذیرش همین حدود و کسب ضمانت و امکانات و حمایه برای متحد کردن و اعاده‌ی نظم در آن؛ و یا نپذیرفتن و به هوای به‌دست آوردنِ قلمروی که مطابق ایجابات عصر در دست احمدشاه و تیمورشاه بوده، به پرخاش با انگلیس پرداختن، و به غلط توقع و انتظار کمک از روسیه یا ایران داشتن، و در نتیجه مانند دوست‌محمدخان و شیرعلی‌خان، راه نابودی در پیش گرفتن.

عبدالرحمن‌خان به مصداق مقوله‌ی عربی: ان لا یدرک کله، لا یترک کله (وقتی همه‌اش را به دست آورده نمی‌توانی، همه‌اش را از دست مده) به همین مقدار قناعت کرد. با این مقدمات، وی معاهده‌ی سرحدهای شرقی و جنوبی کشور، با قلمرو هند بریتانوی را، امضا کرد.

علی رغم انزجاری که از اقوام قبایل آزاد (ایجنسی‌های هفتگانه) نشان می‌داد، حین امضای معاهده‌ی سرحدی با دیورند، یک‌بار دیگر به واگذاری طوایف سرحدی یا به قول خودش «یاغیستان» یا «یاغستان» به قلمرو زیر فرمان خودش اصرار کرد. او یاغستان را شامل حدود چترال، باجور، سوات، بنیر، دیر، چیلاس و وزیری می‌دانست، ولی بالاخره از آن‌ها نیز منصرف شد: «من ادعای حقوق خود را در باب استانسیه‌ی راه‌آهن چمن نو و چغایی و باقی وزیرستان و بلندخیل و کُرم و افریدی و باجور و سوات و بنیر و دیر و چیلاس و چترال ترک نمودم... هر دو طرف قراردادنامه را در باب سرحداتی که معین شده بود خودم و اجزاء سفارت مُهر و امضا نمودیم و در

قراردادنامه‌ی مذکور نیز ذکر شده بود: چون دولت افغانستان به طور دوستی ادعاهای خود را در باب بعضی از ولایات چنانچه قبلاً مذکور شده است، قطع نمود، لهذا به عوض این همراهی وجه اعانه‌ی که سالانه دوازده لک روپیه‌یِ دولت هندوستان تا حال می‌پرداخت، بعد از این سالی هیجده لک روپیه خواهد داد...»[تاج‌التواریخ، ج ۲، ص۲۲٤].

۳-۲۲- پایان ادعای ارضی نسبت به بلوچستان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در پایان این فصل، فقره‌ای از متن معاهده‌ی دیورند را می‌آورم که شخص امیر عبدالرحمن‌خان املا کرده است، که در آن جدایی مرزهای کشور افغانستان را از بلوچستان نشان می‌دهد:

«... و از آن‌جا گذشته می‌رود در موقع چمن جدید، از راهی که به حضور خودم در کابل به دیورند و یارانش نموده شده و معین گردیده است تا حدود نوشکی به طریقی که این طرف خط که از مضافات قندهار است، تعلق قندهار بوده، آن سوی خط متعلق به بلوچستان باشد، و از موضعِ مذکور یعنی نوشکی به سبب شدت حرارت هوا تا چاگی و کوه ملک‌سیاه که ولایت گرمسیر است، تا زمستان سال آینده معطل گذاشته می‌شود؛ زیرا که کارگزاران دولت انگلیس تعمیم عزم کرده‌اند که واخان و چترار، و کافرستانِ باجور، و کنر و مهمند را از هم جدا کنند...»[کاتب، ج ۳، بخش دوم، ص۲٦۱].

عقد این فقره، پایان رسمی ماجرای مرزی در خصوص بلوچستان است؛ اما چنان‌که می‌دانیم اکثر دولت‌های حاکم در کابل، و برخی از مردم این سوی خط، و برخی از آن سوی خط، با عقد این قرارداد توافق نشان نداده‌اند. حتی تا امروز، حلقه‌هایی در دو طرف مدعی‌اند که این خط باطل اعلان شود.

واکنش‌ها مخصوصاً بعد از تقسیم هندوستان به دو کشور هند و پاکستان، تشدید یافت. برای مدتی، برخی از حلقه‌های سیاسی و قومی مردمان پشتوزبان از آن سوی خط، تمایلاتی مبنی بر ادغام به افغانستان نشان دادند... ولی طی دو مرحله، این خواست آن‌ها تخفیف یافت و ادغام سرحد شمال غربی و قبایل آزاد را به فدراسیون کشور پاکستان پذیرفتند.

۴- بلوچستان از مرگ عبدالرحمن تا تشکیل کشور پاکستان

بحث ما درباره‌ی مناسبات افغانستان با بلوچستان بعد از امضای معاهده‌ی دیورند، دو سرفصل عمده‌ی دیگر را دربرمی‌گیرد.

فصل اول برخورد جانشینان امیرعبدالرحمن خان- یعنی امیرحبیب الله و شاه امان‌الله- با موضوع معاهده‌ی دیورند و فصل دوم، برخورد افغانستان با بلوچستان است که اینک جزو کشور تازه‌بنیاد پاکستان شده است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۴-۱- معاهده‌ی دیورند و جانشینان عبدالرحمن خان

اما فصل یک در خصوص مطلب اول: باید گفت که بعد از امضای معاهده‌ی دیورند، لارد کرزن وایسرای جدید هند، با ملاحظاتی که نسبت به برخی از مصوبات حکومت پیش از خود داشت، ضمن فرستادن تعزیت‌نامه به مناسبت درگذشت عبدالرحمن‌خان، از حبیب‌الله‌خان خواست که هیئتی به هند بفرستد تا موافقت‌نامه‌های قبلی را تأیید و تجدید کند. حبیب‌الله‌خان در جواب نوشت که به شرط پابند بودن بریتانیا به تعهداتی که با پدرش داشته، او به آن موافقت‌نامه‌ها پابند خواهد بود. مقصد کرزن تحمیل و تزئید شش فقره‌ای بود که دوتای آن‌ها به‌صورت مستقیم به معاهده‌ی دیورند مربوط بودند، بدین‌گونه: تجدیدنظر برخط دیورند از نظر سوق‌الجیشی حکومت هند؛ و خودداری افغانستان از کمک به قبایل واقع در سمت انگلیسی خط دیورند در گفتار و عمل [افغانستان در پنج قرن اخیر، ص٤٩٦].

به هرحال، امیر علی‌رغم اصرارهای کرزن، از رفتن به هندوستان و فرستادن هیئت خودداری کرد. از آن سو، درگیری‌های روسیه با جاپان، و نزدیکی مناسبات روسیه با انگلیس (با وساطت فرانسه)، از نگرانی حکومت هند نسبت به اقدامات آتیه‌ی روسیه کاست، و کرزن حاضر شد که خود هیئتی به کابل بفرستد. رئیس این هیئت لوئیس‌دن جانشین دیورند بود. امیر از او خواست که تا با توجه به مصروفیت‌های روسیه، معاهده‌ی اتحاد میان افغانستان و انگلستان برای استخلاص ترکستان روسی به امضا برساند. وقتی دن از قبول این پیشنهاد امیر امتناع نمود، امیر نیز حاضر نشد متنی که او با خود آورده بود، و نکاتی از جمله فقره‌ی دوم مذکور در بالا را با خود داشت، امضا کند. اما در آغاز سال ۱۹۰۵م، دولت امیر متن جدیدی را پیشنهاد کرد که البته با تعدیلاتی امضا شد. مفاد این معاهده که به «معاهده‌ی خال»

معروف است، طرفین را به رعایت معاهدات عبدالرحمن‌خان با انگلیس ملزم می‌کند. مفاد معاهدات عبدالرحمن‌خان با انگلیس، در جمله‌ی معروف امیر که در راولپندی به وایسرا لتین گفته بود، خلاصه می‌شود: «در امور خارجی بی‌مصلحت شما کاری نمی‌کنیم، و در امور داخلی مصلحت شما را در کار نداریم»[همان، ص۵۰۲]. البته حدود قلمرو هریک از طرفین، در معاهده‌ی دیورند معلوم شده بود.

از همین‌رو، وقتی امیر حبیب‌الله در سال ۱۹۰۷م به دعوت وایسرای جدید (لارد منتو) عازم هند شد، به قول فرهنگ «از طریق جلال‌آباد به هند بریتانوی وارد شد»؛ و« در موقع ورود امیر به خاک هند[آن‌سوی تورخم]، پیام خوش‌آمدید ادوارد هفتم پادشاه انگلستان به او تسلیم داده شد»[همان، ص۵۰۳]. به‌طور خلاصه، در دوره‌ی امیر حبیب‌الله، نه ادعایی از سوی او به عمل آمد، و نه تقاضای جانب انگلیس پذیرفته شد؛ حتا با رد مقاوله‌ی ۱۹۰۷م انگلیس و روسیه - که افغانستان را بیشتر زیر نظارت انگلیس درمی‌آورد - توسط امیر حبیب‌الله گامی به‌سوی استقلال برداشته شد. هرچند امیر در دو نوبت (۱۹۰٤م، ۱۹۱۹م) تقاضا کرد که در مذاکرات صلح شرکت کند، اما انگلیس‌ها نپذیرفتند.

امتناع حبیب‌الله‌خان از قبول فقرات مربوط به خط دیورند و امور قبایل آن سوی خط، مهمیزی بود که فرزندش شاه امان‌الله از آن در جنگ معروف به جنگ استقلال استفاده کرد. آنچه انگلیس را بسیار نگران کرد، قیام‌های مردمان آن سوی مرز، چه در صوبه‌ی سرحد و چه در بلوچستان بود؛ از این‌رو وایسرا (لارد چلسفورد)، در پنج شرطی که برای آتش‌بس پیشنهاد کرد، یکی از آن تعهد دولت افغانستان در «اداره حرکات قبایلیان در هر دو طرف خط سرحد و اخطار دادن به ایشان که در صورت اقدام علیه انگلیس، از امداد افغانستان محروم خواهند بود»، قرار داده شد.

همین نگرانی در معاهده‌ی صلح ۱۹۱۹م راولپندی نیز منعکس شد؛ چون انگلیس‌ها به حرف کلی که با حبیب‌الله‌خان به توافق رسیدند، قناعت نکرده، در عهدنامه این فقره را گنجانیدند: «چهارم – تصدیق مجدد خط دیورند از جانب افغانستان و تعیین خط سرحد در حصه‌ی تورخم به میل انگلیس»[همان، ص۵۵۵]. این عهدنامه، آخرین سوالات و ابهاماتی را که در خصوص معاهده‌ی معروف به دیورند باقی بود، برطرف کرد، «به این معنا که افغانستان از ادعای خود بر منطقه‌ی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سرحد آزاد صرف‌نظر کرد و در مقابل، انگلیسان استقلال خارجی آن را تصدیق کردند»[همان ص].

همین‌گونه آخرین تقاضای دولت امانی در خصوص تعلق وزیرستان به افغانستان در کنار قبول استقلال افغانستان، از جانب انگلیس (در مذاکرات منصوره ۱۹۲۰م) مردود شناخته شد؛ «طرف افغانی دریافت که اصرار آن بر مسئله‌ی سرحد بی‌فایده است، و انگلیسیان هیچ‌گونه تغییر را در خط دیورند نمی‌پذیرند؛ از دیگر سو انگلیس‌ها دریافتند که افغانستان حاضر نیست از استقلالی که تازه به دست آورده و عملاً از آن استفاده می‌کند، صرف‌نظر کند...» [همان، ص۵۵۹]. بالاخره در ماده‌ی یازدهم عهدنامه‌ی کابل که در ۲۲نوامبر ۱۹۲۱م میان طرزی و سِرهنری دابس امضا شد: «طرفین متعهد شدند تا در صورت اقدام به عملیات حربی علیه قبایل داخل حوزه‌ی‌شان، قبلاً از موضوع به طرف مقابل اطلاع بدهند»؛ و این چیزی بود که هر نوع ادعای افغانستان را درباره‌ی داشتن «روابط با قبایل ماورای دیورند نقض می‌کرد»[همان، ص۵٦۲].

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۴-۲- از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۷م / ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۶ش

با مرگ نادرشاه که نوبت به پسرش محمد ظاهرشاه می‌رسید، نظام جدید خود را مکلف به تعریف خطوط اساسیِ خاصِ خود می‌بیند. ظاهرشاه ضمن نامه‌ای به عمویش محمد هاشم خان که مقام صدارت را عهده‌دار بود، زیر عنوان «خط مشی حکومت اعلی‌حضرت محمد ظاهرشاه»، همان ده فقره‌ی اصول حکومت‌داری نادرشاه را زیر عنوان «خط مشی حکومت اعلی‌حضرت محمد نادرشاه شهید» با این تمهید دوباره بازگو می‌کند:

«خط مشی حکومت جدید ما بر طبق مقررات شرع مطهّر و ترویج اوامر دین مبین محمدی صلی‌الله علیه و سلم بر وفق خط مشی اعلی‌حضرت شهید والد مرحوم ماست که بعون الله تعالی در مملکت عزیز اسلامی ما به همان اساس همه امور جریان‌پذیر می‌گردد. هکذا سیاست امور خارجه‌ی این مملکت بر طبق معاهدات دوره‌ی سلطنت اعلی‌حضرت شهید موصوف با دول کماکان ادامه خواهد داشت». در فقره‌ی چهارم خط‌مشی حکومت نادرشاه که به سیاست خارجی ارتباط دارد، چنین آمده است:

«چهارم- ادامه‌ی برقراری و استحکام مناسبات افغانستان با دول خارجه:- مثل زمان امان‌الله خان مناسبات افغانستان با دول خارجه که جریان داشت، جریان خواهد کرد و حکومت موجوده دوستی و سلوک مرغوب دول متحابه را نسبت به افغانستان آرزو و خواهش دارد، و هم حکومت موجوده با تمام موجودیت برای حفظ و استقلال افغانستان و ارائه‌کردن نظر دوستانه و خیرخواهانه‌ی خویش با دول معاهدین، حاضر و آماده است». [سال‌نامه‌ی مجله‌ی کابل، ۱۳۱۲ش/ ۳٤- ۱۹۳۳م (دومین سال‌نامه کابل)، صص ۸ و ۹].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در این سال‌نامه میان صفحات ٦٦و٦٧ یک پارچه نقشه‌ی افغانستان آورده شده که نام بلوچستان در جای موجوده‌ی آن آمده است. در حالی که در شماره‌ی اول سال‌نامه (مربوط سال ۱۳۱۱هـ ش)، نقشه‌ی افغانستان، بدون ذکر نام همسایگان چاپ شده بود؛ ولی در حاشیه نوشته شده: «این نقشه که با نهایت عجله، محضِ نشان‌دادن تقسیمات نایب‌الحکومگی‌ها و نقاط معروفه‌ی افغانستان ترتیب شده است، خالی از خطا و اشتباه نبوده، در تحدید سیر خط سرحدی با همسایه‌ها قابل اعتماد و استناد گفته نمی‌شود». گویی این اشاره، سرمشقی بوده برای طرح ادعایِ ارضی بر سرزمین‌هایِ آن‌سویِ خط دیورند، در مرحله‌یِ بعد، یعنی بعد از خروج انگلیس از شبه‌قاره و تشکیل کشور پاکستان.

اما زیر عنوان «تاریخچه‌ی مختصر ممالک آسیا»، عنوان مستقلی جدا از عنوان مستقل هندوستان، به بلوچستان داده شده است که در ابتدای آن می‌نویسد: «بلوچستان حاضر دارای ۱٤۰. ٤٤٥ کیلومتر [مربع] مساحه و٤٦٣. ۵۰۸ نفر نفوس است.

این مملکت از مربوطات خاک جغرافیای قدیم افغانستان و در مرور دهور دستخوش استیلاها و حوادث مختلفه شده، اجمالاً راجع به آن قرار آتی می‌نگاریم...»[ص ۳٤۹]. «... ناصرخان [نصیرخان دوم] در سنه‌ی ۱۸۵٤[م] فوتید و در عهد امارت خداد خان جانشین او، شورش‌های متعددی به ظهور پیوست. در سنه‌ی ۱۸۷۵[م]، انگلیس، کپتان «سندیمن» (sandeman) را برای اطفای آتش بغاوت فرستاد، از این تاریخ به بعد نفوذ انگلیس در این‌جا پیشرفت و ترقی انتهایی نمود و در سنه‌ی ۱۸۷۹[م] کویته و اضلاع متصل آن به تصرف انگلیس در آمد»[ص ۳۷۰].

حکومت ظاهرشاه، در سال دوم سلطنت او، به تدوین «اصول اساسی دولت

علیه‌ی افغانستان در ۱۱۰ ماده و دو ضمیمه و یک تعدیل (در اصل ۵۱) موفق شد؛ اما این اصول اساسی که شبیه قانون اساسی کوچک و فشرده است، فاقد بحث سیاست خارجی می‌باشد. هرچند، در هیچ جای این اصول، اشاره‌ای نشده ولی ناگفته پیدا است که اصل سیاست خارجی کشور، همان فقره‌یِ چهارم متذکره در خط مشی نادرشاه است.

اما از آن‌جایی که سال‌نامه‌ی کابل، نشریه‌ی رسمی دولت افغانستان بود، مندرجات آن منعکس‌کننده‌ی سیاست آن دولت، و مبین دیدگاه حاکم در آن زمان شمرده می‌شود. در مقاله‌یِ «جغرافیایی اقتصادی افغانستان» به قلم جناب میرمحمد صدیق فرهنگ، حدود اربعه‌ی افغانستان چنین آمده است: «مملکت افغانستان در وسط بر اعظم آسیا بین ۲۹و۳۸ درجه‌ی عرض[البلد] شمالی و٤۰ درجه و۷٤ درجه‌ی طول[البلد] شرقی واقع بوده، از طرف شمال با بخارا و صحرای خوارزم، از طرف مشرق با جلگه‌ی هندوستان، و ترکستان چین، از طرف جنوب با بلوچستان، و از جانب مغرب با ممالک ایران محاط می‌باشد...» [سال‌نامه‌ی کابل، ۱۳۱۳ش، ص۱۵۳].

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

فرهنگ در این حدودنامه، به جدایی بلوچستان از هند نیز تصریح کرده است. جلگه‌ی هندوستان، به آب‌ریزهایِ رودخانه‌ی سند گفته می‌شود؛ چه آن شاخه‌هایی که از شرق به آن رودخانه می‌ریزند، و چه آن‌هایی که از غرب آب‌ریزهای سمت شرق این جلگه پنجاب خوانده می‌شود.

در سال‌نامه‌ی سال ۱۳۱٤ش، غلام جیلانی اعظمی (معاون انجمن ادبی)، زیرعنوان «راهنمای افغانستان» برای مرزهای جنوب و غرب و شمال، همان حدودی را که فرهنگ نوشته بود، با اندک تفاوت عبارات، به تکرار آورده است، اما حد شرقی را نه مانند فرهنگ «جلگه‌ی هندوستان»، بلکه «پنجاب هند» گفته است. بلوچستان را به‌طور مستقل در جنوب افغانستان، جدا از هند، جا داده است[ص ۱۲۱].

غلام جیلانی خان اعظمی مذکور، در سال‌نامه‌ی ۱۳۱۵ش، حدود افغانستان را این‌گونه توصیف می‌کند: «افغانستان در آسیای مرکزی در تحت ۲۹ درجه و۳۰دقیقه و۳۸ درجه و ۳۵ دقیقه‌ی عرض[البلد] و٤۰ درجه و۵۰ دقیقه طول‌البلد واقع است. جوانب این مملکت محدود است: شرقاً با پنجاب هند که کوهستان افغانان سرحدی آن را از پنجاب و سند جدا می‌نماید؛ از جهت شرق شمال با تورکستان چین اتصال

دارد؛ شمالاً به صحرای خوارزم و ممالک بخارا که رودخانه‌ی آمو آن را از خاک بخارا فصل می‌نماید؛ غرباً به خاک ایران، جنوباً ملحق است با بلوچستان»[ص ۲].

اعظمی این بار، گامی فراتر نهاده است و توضیحی برای «شرقاً با پنجاب هند» به این شرح آورده است: «کوهستان افغانان سرحدی آن را از پنجاب و سند جدا می‌سازد». اعظمی به‌طور غیرمستقیم، مرز افغانستان را رود سند وانمود ساخته؛ چه کوهستان افغانان یا روهیله، همان شاخه‌ی شرقی کوه‌های سلیمان است که رود سند آن را از پنجاب جدا می‌سازد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

با توجه به این اشارات، شاید بتوان گفت که نخستین ادعاها، برای نادیده گرفتن معاهده‌ی دیورند پس از انعقاد آن در سال ۱۸۹۳م، همین موارد باشد که در سال‌های ۱۹۳۳، ۱۹۳۵، ۱۹۳۷-۱۹۳۶م (حدود چهل سال بعد از امضای آن) عنوان شده است.

در این باره، بعد از اعظمی، کهزاد، انیس، عبدالباقی لطفی و دیگران، آستین بالا زدند و حوادث تاریخی قرون ماضیه را در ظرف محدود جغرافیای آن روز ریختند. پس از گام‌های اعظمی برای توسیع افغانستان و احیای داعیه‌ی اراضیِ آن سوی خط دیورند، لطفی حدود اربعه‌ی افغانستان را با توضیحاتی در ذیل آن، چنین نوشت:

«... از طرف شمال با ترکستان روسی (ممالک سابقه‌ی خیوه و بخارا) و از طرف مغرب با ایران و از طرف شرق و جنوب با قبایل مسکونه در صوبه‌ی شمال مغربی هندوستان و بلوچستان محدود می‌باشد».

«افغانستان قدیم از حیث تشکیلات و تقسیمات سیاسی و ملکی خود شامل طخارستان (قطغن بدخشان حالیه)، باختر(میمنه و مزار حالیه)، سغد(بخارا و سمرقند حالیه)، خوارزم‌زمین(خوارزم حالیه)، آریانا (هرات حالیه)، آپارتیا (خراسان حالیه)، سکاستین یا سجستان (سیستان فراه یا پشت‌رود حالیه)، زابلستان یا اراکوزیا (قندهار حالیه)، اوریشیا(بلوچستان حالیه)، رت گوش (پنجاب حالیه)، کشمیر، بلورستان یا بلور (نورستان و چترال حالیه)، پاکتیا یا پاختیا (سمت جنوبی حالیه)، گندهارا (ولایت پشاور، صوات، کابل حالیه)، غور (هزاره‌جات حالیه) بوده، ولی در زمان حاضر شامل پنج ولایت و چهار حکومتی‌های اعلی می‌باشد...»[سال‌نامه، ۱۳۱۷؛ص ۴۱۰].

در تحدید مرزها در این نوشته، به‌طور آشکارا بلوچستان جدا از هندوستان ذکر شده است. نکته‌ی دیگر این که برای بار اول «پاکتی و پاکتی‌یس» تواریخ هردوت،

منطبق با «سمت جنوبی حالیه» خوانده شده است؛ در حالی که هرودت پاکتی‌یس را در کنار رود سند و در موقعیت شهر کاسپاتوریس نشان می‌دهد که در سواحل رود سند سفلی موقعیت دارد. قابل ذکر است که تا این تاریخ، یعنی ۱۳۱۷ هـ هنوز نام‌های پکتیا و پکتیکا بر ولایات جنوبی نهاده نشده است. لطفی در سال‌نامه‌ی ۱۳۲۵-۱۳۲۶ش/ ۱۹۴۷-۱۹۴۶م، اندکی پیش از تأسیس کشور پاکستان، حدود افغانستان را چنین معین می‌کند:

«به طرف شرق و جنوب افغانستان، هندوستان و بلوچستان، و به شمال و شمال‌غرب آن ترکستانِ چین و ممالک اتحادیه‌ی جماهیر شوروی، و به غرب آن ایران واقع می‌باشد»[د کابل کالنی، ۲۶-۱۳۲۵ ش، ص۲۲۸].

پیشکش طبرستان www.tabarestan.info

همو در سال‌نامه‌ی ۲۸-۱۳۲۷نوشته است: «افغانستان از طرف شمال به جماهیر اتحاد شوروی که قسمت بزرگ حدود مملکت را رود آمو تشکیل می‌دهد، به غرب آن خاک ایران واقع و به جنوب به بلوچستان و از مشرق به پاکستان محاط بوده، در گوشه‌ی شمال شرقی با یک رشته‌ی باریک پامیر که واخان نام دارد، با سینکیانگ (ترکستان شرقی) نیز در تماس می‌باشد»[د کابل کالنی، ۲۸-۱۳۲۷ ش؛ ص۲۰۳].

بنابراین، از عهد نادرشاه، از اولین شماره‌ی سال‌نامه‌ی کابل (۱۳۱۱ش)، تا شماره‌ی ۱۶ (۲۸-۱۳۲۷ش/ ۴۸-۱۹۴۷م) که با تأسیس کشور پاکستان هم‌زمان است به طور مسلسل از بلوچستان به‌عنوان واحدی جدا از هندوستان و بالاخره جدا از پاکستان نام برده شده است. در عین حال، از سال ۱۳۱۵/ ۳۷-۱۹۳۶م به بعد تا تأسیس کشور پاکستان، علایم قبول‌نشدن معاهده‌ی دیورند به ملاحظه می‌رسد؛ اما به محض تشکیل پاکستان، آن فقره‌ی معترضه که در ضمن ذکر حدود شرقی افغانستان نمودار می‌شد محو شده، حد شرقی افغانستان، بلافاصله، کشور جدیدالتأسیس پاکستان نگاشته می‌شود.

۵- بعد از تشکیل کشور پاکستان

ظهور پشتونستان: مع‌هذا، در سال ۱۳۲۸ش، در قسمت دوم همین سال‌نامه که به حوادث سال اخیرالذکر اختصاص دارد، مقاله‌ای به نام «د تیر کال سیاسی واقعاتو ته یوه کتنه» به قلم محمد هاشم میوندوال درج شده که یکی از زیرعنوان‌های آن «د

پشتونستان نهضت» نامیده شده است. در این زیر عنوان، میوندوال دولت افغانستان را حامیِ استقلال پشتونستان، و پاکستان نوتشکیل را دشمن متجاوز می‌شناسد: «د دی ټولو ذکر شوی اقداماتو څخه څرگندی‌ږی چه د پشتونستان ملت دخپل ملی قیام به لاری کښی بریالی دی او د دشمن متجاوزانه پالیسی ئی نشی ماتولی، په بیاڅه په افغانستان کښی ټول په یو ژغ دخپل ملی وررو پشتونستان آزادی غواړی او په دی لاری کښی د هری قربانی او فداکاری د مړلو آمادگی شکاروی»[دکابل کالنی، ۱۳۲۸؛ ص۲۰۲].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

شاید نخستین بار در این مقاله، در مطبوعات دولتی و رسمی افغانستان، نام «پشتونستان» و حمایت از آزادی آن، آمده است؛ پیش از این از بلوچستان، جدا از هند، و حتا جدا از پاکستان نام گرفته می‌شد؛ اما در این نخستین مورد، نام بلوچستان از قلم افتاده است. ما به تجسّس خود ادامه می‌دهیم تا دریابیم که نام بلوچستان، بار دیگر، چه وقت شامل داعیه‌ی تعیین سرنوشت، یا داعیه‌ی به دست آوردن سرزمین‌های از دست‌رفته می‌شود.

البته همان‌طوری که می‌دانیم، پس از این تاریخ، مخصوصاً در دوره‌ی صدارت محمدداودخان، جنگ تبلیغاتی، روز به روز اوج می‌گیرد. در تاریخ ۹ سنبله‌ی ۱۳۳٦ش، شخص محمد داود، مراسم «روز پشتونستان» را افتتاح می‌کند، اما از بلوچستان نامی برده نمی‌شود [د افغانستان کالنی، ۳۷- ۱۳۳٦، ص٤٢٤]. طی این سال‌ها روابط افغانستان با پاکستان چندان به سردی می‌گراید که سال‌نامه‌ی مذکور در مروری که به وقایع «جهان از ۱۹۱۷م به این طرف» دارد، درباره‌یِ وقایع سال ۱۹٤۷م می‌نویسد: «۱۵ اگست: هند استقلالش را به‌دست می‌آورد» [ص ٤٤۰]؛ اما گویی پاکستان متولد نشده است و از آن نام نمی‌برد. از این به بعد، در تمام نقشه‌های چاپ دولت افغانستان، در شرق خط دیورند، پشتونستان و در جنوب آن گاهی، کماکان، بلوچستان نوشته می‌شود؛ اما در نقشه سال ۱۳٤۳ش، به مناسبت نمایش تقسیمات جدید ولایات به ۲۹ واحد، جای نام بلوچستان را نیز پشتونستان گرفته است (به نقشه‌ها مراجعه شود).

در تجلیل از روز پشتونستان در شماره‌ی ۳۱، مربوط به رویدادهای سال ۱۳٤۲ش نیز از بلوچستان نام برده نشده است، با این‌حال، به علت توقف چند ساعته‌ی

مارشال ایوب خان در کابل(در راه سفر به تهران) در دهم سرطان سال ۱۳۴۳ش، و مهم‌تر از آن، به علت تغییر در ساختار نظام افغانستان، و کنار رفتن سردار داود و سردار نعیم از قدرت، مناسبات میان دولتین بهبود یافت؛ چنان که در تاریخ ۲۲ اسد، ظاهرشاه به ایوب‌خان، پیام تهنیت مخابره کرد. با این حال، در همان شماره (مربوط به رویدادهای سال‌های ۱۳۴۳ش)، عنوانی با تیتر «د پشتونستان مهمی پی‌ښی» درج شده است.

پیشکش طبرستان www.tabarestan.info

این سال، علی‌رغم تغییر نظام و حکومت و کنار رفتن داودخان و نعیم‌خان از صحنه‌ی سیاست، ما شاهد شدیدترین حملات تبلیغاتی علیه پاکستان هستیم. در گزارش خبری مذکور، تمامی مناطق پشتون‌نشین، در حال ستیزه و جنگ با دولت پاکستان نشان داده شده است. یکی از علل تشنج، حبس خان عبدالغفارخان و تعدادی دیگر از رهبران سیاسی پشتون و بلوچ می‌تواند باشد.

در این گزارش، پشتونستان به شش بخش تقسیم شده است: اساس این تقسیم‌بندی، تقسیمات دوره‌ی اداره‌ی انگلیس است که صوبه‌ی سرحد، یا ایالت خیبر پشتونخوای امروزی را به دو بخش «اداری» و «قبایل آزاد» تقسیم می‌کرد. در قاموس سیاسی این دوره، قبایل آزاد، به پشتونستان آزاد مسمی شده و خود به سه قسمت تقسیم شده است: پشتونستان آزاد شمالی (باجور، مهمند، اورکزی)، پشتونستان آزاد مرکزی (خیبر، سوات)، پشتونستان آزاد جنوبی (وزیرستان، کرم). همین‌گونه، به مناطق اداری، نام «محکوم» نهاده می‌شود؛ بدین‌سان که به چترال و دیر نام «پشتونستان محکوم شمال»، به پشاور نام «پشتونستان محکوم مرکزی» نهاده می‌شود. به بخش‌های پشتون‌نشین بلوچستان، از جمله به قلات «پشتونستان محکوم جنوبی» نام گذارده می‌شود.

این نام‌گذاری بسیار غیرواقع‌بینانه است؛ تا پیش از این بلوچستان به طور جداگانه و مستقل از هند، حتا جدا از پاکستان در جنوب افغانستان نام برده می‌شد، ولی اکنون، به قول معروف، یک باره از صحنه‌ی تاریخ محو شده است.

در گزارش ۲۷عقرب سال ۱۳۴۳ هـ .ش «نواب اکبر خان بگتی که به جرم آزادی‌خواهی، مدتی در زندان حیدرآباد محبوس بود، به زندان کویته منتقل شد. به قول نویسندگان سال‌نامه «مردم پشتونستان محکوم جنوبی انزجار خود را از دولت

پاکستان نشان دادند»[ص٤٢٦]. در جای دیگر از «پشتونستانی‌های بلوچستان» سخن می‌گوید «گزارش دیگر می‌گوید که پشتونستانی‌های بلوچستان فیصله‌ی اسامبله‌ی پاکستان در مورد پشتونستان آزاد(قبایل) را محکوم کردند. آنان فیصله‌ی مذکور را تجاوز آشکارا به حقوق مردم پشتونستان دانسته، آن را رد کردند»[ص ٤٣٥]. به روایت خبری که از تاریخ ۲۵ دلو گزارش شده، «رهبران بلوچ»- به گفته‌ی نویسنده‌ی گزارش سال‌نامه - فعالیت برای آزادی پشتونستان را آغاز کردند!

این گزارش از زخمی شدن بیست پولیس پاکستان در برخورد با «مجاهدین ملی» خبر می‌دهد. در همه‌ی این گزارش‌ها غرض از فعالیت سیاسی یا سبب و انگیزه‌ی برخورد نظامی بلوچ‌ها با قوای دولت پاکستان، استقلال و تأسیس پشتونستان است. نویسنده‌ی این گزارش‌نامه - که طبعاً سیاست دولت را بیان می‌کند - حتا زندانی شدن اکبرخان بگتی، عبدالباقی بلوچ، محمد شریف بلوچ، و برادر سردار عطاءالله خان منگل را،[1] نه به علت تأسیس بلوچستان، بلکه به علت تشکیل پشتونستان وانمود می‌سازد. استثناءً، در خبر جرگه‌ی پشتون‌های هند که خواهان برطرف شدن قیودات بر خان‌عبدالغفار شدند، اقدامات دولت پاکستان علیه مردم بلوچ در بلوچستان را نیز محکوم کرده است.

اما وقتی «د افغانستان کالنی» سال‌های ٤٥- ١٣٤٤ش را مطالعه می‌کنیم، آن هلهله و شور و شوقِ پشتونستان‌خواهی وجود ندارد. چون شماره‌ی ۳۳ که مربوط به رویدادهای سال‌های متذکره است، دوره‌ی بعد از داود خان را دربرمی‌گیرد. نخستین نشانه این که در فهرست «وقایع مهم داخلی و خارجی» که از اول سنبله‌ی سال ١٣٤٤ش آغاز می‌گردد، روز نهم سنبله – که به روز پشتونستان مسما گردیده بود – درج نشده است. شاید به این علت بوده که سه روز قبل از برگزاری آن روز، به تاریخ ٦ سنبله «بین افغانستان و پاکستان اسناد مصدقه‌ی موافقت‌نامه‌ی ترانزیتی مبادله شده»[ص٣١٣]. همین‌طور، در فهرست رویدادهای سال ١٣٤٥ش، برابر با دوره‌ی صدارت محمد هاشم میوندوال، سالروز ۹ سنبله درج نشده است. مع‌هذا پیش از این ولسی جرگه‌ی وقت، میوندوال را در تاریخ ١٤ثور سال مذکور، در یک جلسه‌ی استیضاحیه

---

۱. در عین حال، هم نام یک قبیله‌ی بلوچ و هم نام یک قبیله‌ی پشتون است. همین‌گونه است، قبیله‌ی سالارزی، توخی و احمدزی.

فراخوانده، و از او درباره «نتایج مسافرت‌های شاغلی صدر اعظم به خارج و مذاکره‌ی‌شان با زعمای دول دوست در مورد افغانستان و مسئله‌ی پشتونستان» توضیحات خواسته بود. تردیدی نیست که نمایندگان پشتوزبان در ولسی جرگه، از وضعیت پیش‌آمده در قبال مسئله‌یِ پشتونستان، بعد از داود خان، ناراحت بودند.

درج نکردن روز پشتونستان در فهرست «وقایع مهم داخلی و خارجی» به معنای برگزارنشدن آن روز نیست؛ در مراسم ۹ سنبله‌ی ۱۳٤٤ش، مارشال شاه ولی خان و صدر اعظم داکتر محمد یوسف شرکت داشتند. در این مراسم خان عبدالغفارخان و بعضی از پشتونستانی‌های دیگر نیز حضور داشتند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

هم پادشاه و هم صدراعظم، در پیام‌های خویش به مناسبت جشن استقلال افغانستان، از حقوق حقه‌ی پشتونستانی‌ها یاد کردند، و برای آنان حق تعیین سرنوشت مطالبه کردند. در هیچ یک از این دو پیام، نامی از بلوچ‌ها و بلوچستان برده نشده است. میوندوال نیز ضمن اعلان خط مشی خویش در ولسی جرگه (۱۳عقرب ۱۳٤٤ش) گفت: افغانستان خواهان تعیین سرنوشت برادران پشتونستانی خویش از طریق مسالمت‌آمیز است.

در همین حال سخنگوی وزارت خارجه‌ی افغانستان، در برابر اظهارات کریم چاکلاله وزیر معارف هند که گفته بود: آیا پاکستان برای تعیین حق سرنوشت در پاکستان شرقی، بلوچستان و پشتونستان موافقه می‌کند [که هند برای تعیین حق سرنوشت کشمیر موافقت کند]؟ اظهار تأسف کرد. او گفته بود که در واقع هیچ اتحادی برای تعیین سرنوشت، تن به تجزیه نمی‌دهد. معنای این حرف آن بود که هند، همان‌گونه که زیر شعار حق تعیین سرنوشت حاضر نیست کشمیر را از بدنه‌ی خویش جدا کند، همان‌گونه جدایی پاکستان شرقی، بلوچستان و پشتونستان را نیز- از بدنه‌ی پاکستان- نمی‌خواهد[ص ۳۷۹-۳۸۰].

اما مهم‌ترین رویداد در مسئله‌ی پشتونستان، نه در افغانستان و نه در پشتونستان، بلکه در جلسه‌ی عمومی سازمان ملل متحد، به وقوع پیوست. ذوالفقار علی‌بوتو، وزیر خارجه‌ی وقت پاکستان درباره مسئله‌یِ کشمیر گفته بود که در ضمن تشکیل هر دو کشور هند و پاکستان، هر یک از ایالات به اختیار خویش و از روی میل، به یکی از این دو کشور پیوست. یگانه ایالتی که این مجال را نیافت، کشمیر بود. عبدالرحمن

پژواک در سخنرانی خود گفت که غیر از کشمیر، پشتونستان نیز که نفوس بیشتری از کشمیر دارد، مجال اظهار عقیده و اعمال اراده نیافت.[1] پژواک نیز به بلوچستان اشاره‌ای نداشته است. قابل ذکر است که در قسمت معلومات عمومی این سال‌نامه که به معرفی کشورها پرداخته، حدود «شمال و شمال غرب پاکستان غربی» را «پشتونستان و ایران» خوانده که معلوم می‌شود، سیاست این دوره‌ی افغانستان نادیده گرفتن بلوچستان بوده است. در مجموع در این سال آن جوش‌وخروش سال‌های قبل نبوده است، در سال‌نامه فقط ۱۱صفحه به پشتونستان تخصیص داده شده، در حالی که در سال ۱۳۴۳ش، ۵۵ صفحه را احتوا می‌کرد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سال‌نامه‌ی سال‌های ٤٦-۱۳٤٥ش، ۸ صفحه را به پشتونستان اختصاص داده است. شور و التهاب در مسئله‌ی پشتونستان همچنان روبه کاهش است. در این سال‌ها، شاه به هند و پاکستان سفر کرد. رئیس جمهور آلمان و صدر هیئت رییسه‌ی اتحاد شوروی (نیکولای پود گورنی) به افغانستان آمدند؛ شاه در هیچ مجلسی اشاره‌ای به مسئله‌ی پشتونستان نکرد؛ اما در ملاقات میوندوال با پود گورنی، مسئله‌ی پشتونستان را «بقایای استعمار» دانست و حل آن را از طریق مسالمت‌آمیز و موافق به خواست مردمان، و روشنفکران و زعمای آن خطه تقاضا کرد. پودگورنی نیز عین عقیده را با ایجاز تمام اظهار کرد: «حل مسئله را باید به نفع مردم پشتونستان با وسایل مسالمت‌آمیز جستجو نمود». هیچ یک از این دو، نامی از بلوچ‌ها و بلوچستان به زبان نیاوردند. میوندوال در سفری به آمریکا (۱۳٤٦ش)، شبیه همین اظهارات را با لیندن جانسن، رئیس جمهور و مطبوعات آمریکا در میان گذاشت که بی‌پاسخ بود. در اخبار مربوط به پشتونستان، کما فی‌السابق، گزارش‌هایی از شش بخش پشتونستان درج شده است؛ اما این بار نام بلوچستان را مقدم بر «پشتونستان محکوم جنوبی» آورده است[ص ۲۱۷].

طی سال‌های ٤٦ و ٤٧ نیز سیاست‌های قبلی ادامه داشت، مانند شماره‌ی قبلی، در شماره‌ی ۳۵ نیز حد شمال غرب و شمال پاکستان غربی «پشتونستان و ایران... و در شمال شرق آن منطقه‌ی کشمیر» خوانده شده است[د افغانستان کالنی، ٤٧-۱۳٤٦،

---

۱. از روی تحقیق می‌دانیم که در تشکیلات اداری دوره‌ی انگلیس، پشتونستان وجود نداشت؛ چنان‌که گفتیم. مناطق غرب رود سند، به دو بخش «اداری» و «قبایل آزاد» یا ایجنسی تقسیم شده بود.

ص٤٩٦]. همین گونه زیر عنوان افغانستان، حدود ذیل را درج کرده است: «افغانستان از طرف شمال به جمهوری اتحاد شوری، از طرف مغرب به ایران، از جانب جنوب و مشرقی به پشتونستان محدود شده است...»[ص ۲].

باز هم در این مرزبندی، در سرحد جنوب افغانستان نه بلوچستان، بلکه پشتونستان قرار دارد.

۶- موقف مشخص افغانستان در قبال پشتونستان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

از روی حجم موضوعاتی که به مسئله‌ی پشتونستان اختصاص داده شده، به روشنی می‌توان گفت که دیگر آن شدت و حدّت دهه‌ی پنجاه، و سال اول دهه‌ی شصت میلادی باقی نیست؛ اما در دوره‌ی نور احمد اعتمادی، به جای کلّی‌گویی‌ها و افزون‌طلبی‌های گذشته، به تجدید خواست‌های دولت افغانستان پرداخته شده است. در چهار صفحه‌ای که به پشتونستان اختصاص داده شده، این صراحت لهجه و روشنی موقف را می‌بینیم: «علایق پاکستان و افغانستان، از سال ۱۳۲٤ش به بعد روی مسئله‌یِ پشتونستان تیره گردیده است. ارتباط پشتونستان با مردم افغانستان بر اساس اشتراک نژاد، زبان، تاریخ، قومیت، اشتراک جغرافیایی، روایات تربیوی مشترک، عنعنات ملی یکسان، و پیچیدگی‌های مشترک قبیلوی، مانند دوشاخه‌ی یک درخت است که تنه و ریشه‌یِ واحد دارند. کمک به خواست مردم پشتونستان، وظیفه‌ی ملی ماست که انعکاسِ هر سال آن در آیینه‌ی تاریخ، نمونه‌ی عملی ادعای ماست. چنان‌که شاه افغانستان در اظهارات اول سنبله‌ی ۱۳٤٦ش خویش گفته که موقف ما در مورد پشتونستان ثابت و لایتغیر است، و آن آزادی آن ملت در کنار سایر ملل جهان است. برخی از حلقات پاکستانی مدعی‌اند که افغانستان در قبال طرح حق تعیین سرنوشت پشتونستان، غرض توسعه‌ی ارضی دارد، و به این بهانه ادعای اصلی خود را که «بازپس‌گیری خاک‌های از دست رفته است» پنهان می‌کند. بر ما ایراد می‌گیرند که افغانستان موقف خود را درباره مسئله‌یِ پشتونستان به صورت واضح بیان نمی‌کند، در حالی که ما بار بار تصریح کرده‌ایم، و اینک یکبار دیگر می‌گوییم که ما از خواست مردمان آن خطه که همانا به‌دست آوردن حق تعیین سرنوشت‌شان است، طرفداری می‌کنیم. برخی از حلقات پاکستانی می‌گویند که تقسیم هند بر مبنای قومیت و نژاد

نبوده؛ پس نمی‌توان مسئله‌ی پشتونستان را از این زاویه مطرح و طالب حل آن شد. اینان فراموش می‌کنند که یا از این حقیقت چشم‌پوشی می‌نمایند که پشتونستان در اصل، جزو خاک هند نبوده که تابع تقسیم اساسات شبه‌قاره گردد» [دافغانستان کالنی، شماره ۳۵، فشرده‌ای از صفحات ۳۳۰ و ۳۳۱].

به نظر می‌رسد که نویسنده‌ی این مقاله که به نوراحمد اعتمادی نزدیک بوده، از تاریخ و سوابق بحث پشتونستان اطلاع چندانی نداشته و نمی‌دانسته که سلسله‌ی مغولی هند، چه سهمی در این خطه دارد، و حدود حکمروایی آن‌ها تا کجا بوده است؛ به عبارت دیگر، او مفهوم «هندوستان» را درک نمی‌کرده است. از این‌رو، در چگونگی حضور و اقتدار انگلیس در شبه‌قاره نیز چیزی نمی‌دانسته، فقط بر پایه‌ی احساسات و عرف ملی بیان می‌کرده است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

آری می‌توان این پاره را فشرده‌ی استدلال این دوره، برای طرح مسئله‌ی پشتونستان دانست. زبده‌ی دلیل همانا نژاد، زبان، قومیت و تاریخ مشترک است؛ اما این ادعا که پشتونستان جزو هند نبوده، درخور تأمل است؛ در دوره‌ی تیموریان این خطه جزو صوبه‌یِ کابل بوده است. حینی که بابر در اوایل قرن دهم حاکم کابل شد، سرزمین مسما به «پشتونستان» که کلاً کوهستان (روهیله) خوانده می‌شد به او تعلق گرفت. بابر در ۹۳۲ هـ . ق بر دهلی مسلط و این خطه بر قلمرو او ملحق شد؛ چندان‌که مقبره‌ی او در کابل گواه بر این مدعا است.

علاوتاً شاه بابر با دختر یکی از خوانین کوهستان ازدواج کرد. از آن پس تا فتح دهلی به دست نادرافشار در ۱۱۵۲هـ ق. / ۱۷۳۹م، این خطه، بلاانقطاع صوبه‌ی کابل خوانده می‌شد و جزو امپراتوری گورکانی، یعنی هندوستان بوده است. از این سال تا ۱۸۲۳م که پشاور به دست رنجیت‌سنگه افتاد، یعنی فقط مدت حدود ۸۰ سال، جزو سلطنت درانی بود. پس از آن که متصرفات سکها به انگلیس تعلق گرفت، تا ۱۹٤۷م، یعنی مدتی بیش از صد سال، بار دیگر این قلمرو از دهلی اداره می‌شد؛ ولی اگر مبنای این ادعا که پشتونستان در اصل جزو خاک هند نبوده، بر سوابق نژادی و تاریخ بسیار باستانی باشد، باید اذعان کرد که آن خطه جزو خراسان شرقی بوده، که آن خود جزو ایران تاریخی بوده است[سلطانی، ص۱۲]. علاوتاً با همان معیارهایِ مطرح‌شده‌ی نویسنده‌ی این مقاله، این خطه از هر لحاظ به وارثانِ زبان فارسی و

فرهنگ اسلامی می‌رسد. در برابر دست‌اندازی‌های هندی‌نسبان، حربه‌ای قوی‌تر از این دو نمی‌توانیم در دست داشته باشیم. پس تنها پشتون‌خواهی، توانایی ایستادگی در برابر دو فشار بزرگ فرهنگی از دو سو را ندارد. همین است که این مفکوره، بنیادی پیدا نکرده است.

بالاخره در این دوره نیز پیوستگی میان داعیه‌ی پشتونستان و بلوچستان وجود ندارد؛ نامی از نهضت استقلال‌خواهی بلوچستان در میان نیست.

در ماه عقرب سال ۱۳٤۷ش، امیر عباس هویدا، صدراعظم وقت ایران، به افغانستان آمد. نور احمد اعتمادی، صدراعظم افغانستان، حین تعاطی بیانیه‌ها، به موضوع اختلاف میان افغانستان و پاکستان این‌گونه اشاره کرد: «هنوز یگانه مشکل سیاسی بین دو کشور مسلمان و برادر افغانستان و پاکستان راه‌حل پیدا نکرده و به حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان احترامی گذاشته نشده است...»[د افغانستان کالنی، ٤۸-۱۳٤۷ ص، ٤۹]. در این سال‌نامه نیز حدّ شرقی و جنوب افغانستان، پشتونستان خوانده شده است[ص ۳۹۱]. همین‌گونه، روز پشتونستان (۹ سنبله)، طی مراسم خاص برگزار شد[ص، ٤۹۵]. نکته‌ی بدیع این که در دوره‌ی سیزدهم شورای ملی، در کنار سایر انجمن‌های ولسی جرگه، انجمن «د پشتونستان جرگه‌گی» ایجاد شد. همین‌طور یک‌بار دیگر نماینده‌ی افغانستان در سازمان ملل متحد، از درگیری، و تشنج میان مردم پشتونستان و حکومت پاکستان، سخن به میان آورد. نماینده‌ی پاکستان به اعتراض برخاست و گفت که در رفراندوم سال ۱۹٤۷م، نود درصد پشتون‌ها به نفع الحاق به پاکستان رأی دادند[ص۳۲٦].

شاه در پیام سالیانه‌ی خویش به مناسبت ۵۲ مین سال استقلال افغانستان، کماکان حمایت دولت خویش را از «حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان» اعلان کرد[د افغانستان کالنی، شماره‌ی ۳۷، سال ۱۳٤۹ش، ص۵]. و حسب معمول در سال‌نامه و سایر نشرات دولتی، حدود شرقی و جنوبی کشور را، پشتونستان خواند[ص۷۷].

عین کلمات شاه را درباره پشتونستان به مناسبت جشن استقلال، اعتمادی نیز تکرار کرد؛ به اضافه‌ی این که علت آن را «براساس علایق تاریخی، نژادی و فرهنگی» خواند، که تکرار همان فلسفه‌ای بود که قبلاً عنوان شده بود. در این سال‌نامه، هفت

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

صفحه به پشتونستان پرداخت، و مانند شماره‌های سابق، برجسته‌سازی حوادث در بخش‌های مختلف خاک پاکستان غربی است که از جانب دولت افغانستان پشتونستان خوانده شده، و به شش شعبه تقسیم شده است. در این ویژه‌نامه در هیچ جا از بلوچستان نام برده نشده است.

تنها در مطاوی سخنرانی خان‌عبدالغفار خان در مراسم نهم سنبله، چندین بار از بلوچ‌ها یاد شده است، از آن جمله: «جد و جهد مردم پاکستان، حکومت جابرانه‌ی ایوب‌خان را سرنگون ساخت و کشور را وارد مرحله‌ی جدیدی ساخت که حاصل مبارزات طولانی و مشترک بنگالی‌ها، بلوچ‌ها، سندی‌ها، پشتون‌ها و پنجابی‌ها بود»[ص۷۲۲]. درینجا یکبار دیگر به مصداق مقوله‌یِ معروفِ «آش از کاسه داغ‌تر» برمی‌خوریم.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۷- دوره‌یِ جمهوری؛ احیای نام بلوچ‌ها در تبلیغات رسانه‌ای

۷-۱- جمهوری شاهانه

«جمهوری شاهانه»یِ داود خان نیز همان سیاست دولت شاهی را در پیش گرفت. همان‌گونه که گمان می‌رفت داوود مانند دوره‌یِ صدارت خویش، این قضیه را بسیار داغ خواهد ساخت، در نخستین بیانیه‌ی خویش با عنوان «اعلام جمهوریت» درباره این مسئله مکث کرد: «درباره روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که درباره قضیه‌ی پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم، و تاکنون، به حل آن موفق نشده‌ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه‌حل قضیه‌ی پشتونستان دوام خواهد کرد» [سال‌نامه‌ی ۳-۱۳۵۲، ص۱۰ با دستخط داود خان] (در بخش تصاویر دیده شود). داودخان در کنفرانس مطبوعاتیِ ۲ اسد سال ۱۳۵۲هـ. ش. (٦ روز بعد از کودتا) در جوابِ خبرنگاری که از او پرسید «اختلاف شما با پاکستان چیست و حکومت شما برای حل و فصل آن چه اقدامی خواهد کرد؟»، گفت: «قضیه‌یِ پشتونستان حقیقتی است که نمی‌توان از آن انکار کرد. امیدواریم که با درک این حقیقت و حسن نظر طرفین این پرابلم روزی مطابق به تمنّیات و آرزوهای مردم پشتون و بلوچ ولیدران‌شان به طریق دوستانه، مسالمت‌آمیز و شرافتمندانه حل و فصل گردد»[ص ح].

ظاهراً این اولین جایی است که از سوی یکی از دولتمردان افغانستان به بلوچ‌ها

به طور مستقل پرداخته شده است. چرا داودخان که در دوره‌ی صدارتش از بلوچ‌ها یاد نمی‌کرد، اکنون نام بلوچ را در عقب پشتون یدک می‌کشد؟ گفته می‌شود که به علت علاقمندی اتحاد شوروی به مسئله‌ی بلوچستان بوده است. داود خان در پیام عید فطر تنها از پشتونستان یاد کرد، اما در پیام عید قربان «عید سعید اضحی را به مردم افغانستان، به برادران پشتونستان و بلوچ خود» تبریک گفت: همین‌گونه در بیانیه‌ی نوروزی اول حمل سال ۱۳۵۳خ، سال نو را «... به همه آن برادران پشتون و بلوچ که مشغول پیکار ملی خود می‌باشند» تبریک گفت؛ اما در بیانیه‌ی او به مناسبت برافراشتن بیرق جدید گفت: «در چند ماه اخیر در مورد کشور ما، و در مورد مناسبات افغانستان و پاکستان، سخن‌های ضد و نقیض، از طریق جراید و رادیوها، گفته می‌شود. از آن جمله صدر اعظم بوتو، طی بیانیه‌ی اخیر خود در لاهور گفته است: پاکستان با حکومت افغانستان حاضر به گفتگو است، تا مناسبات هر دو کشور بر اساس روابط خودمختاری ملی و تمامیت ارضی، استحکام یابد... ولی هم اکنون میان ما رابطه هست، منظور صدر اعظم پاکستان از برقراری روابط عادی چیست، میان ما و پاکستان به جز قضیه‌ی پشتونستان، و سرنوشت برادران پشتون و بلوچ، مشکل دیگری وجود ندارد. آیا بهتر نبود صدر اعظم پاکستان با فراخ‌دلی و دوراندیشی، غرض صلح و امنیت در منطقه‌ای که همه باهم زندگی می‌کنیم، بدون قید و شرط می‌گفت که پاکستان با افغانستان حاضر به مذاکره است، در آن صورت ما با نیّت نیک روی میز مذاکره می‌نشستیم، که اگر به نتیجه‌ی مطلوب می‌رسیدیم چه بهتر، والا، هرکی، در موضع سابق خود می‌بود. به هرحال آن موضعِ صدر اعظم بوتو است، آنچه به ما تعلق دارد، همانیست که موقف ما روشن بوده، به هر نوع گفتگوی بدون پیش‌شرط حاضریم...»[ص‌ی کد- که].

داود خان بنابر هر مناسبتی، موضوع پشتونستان و بلوچ‌ها را مطرح می‌کرد؛ مفصل‌ترین پردازش به این مسئله، مصاحبه‌ی طولانی داودخان با جمیل‌الرحمن خبرنگار نیوتایمز پاکستان، و با نماینده‌ی روزنامه‌ی ستیستمن هند است. با این‌حال ترجیع‌بند همه سخنان او «حق خود ارادیت مردمان پشتون و بلوچ» است.

عبدالرحمن پژواک نماینده‌ی دایمی افغانستان در سازمان ملل، با بیانیه‌ی خویش در ۲۸مین اجلاس آن موسسه، بدون ذکر نام پاکستان یا موضوع پشتونستان،

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

در مجموع از سازمان ملل خواست که «مرزهای مصنوعی» بازمانده از دوره‌ی استعمار را برچیند[ص عد].

تغییری که در ترسیم نقشه‌یِ سیاسی و حدود اربعه‌یِ افغانستان به ملاحظه می‌رسد، باز از نو آوردن نام بلوچستان در مرز جنوبی افغانستان است: «جمهوریت افغانستان از طرف شمال به جمهوریت‌های تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان اتحاد جماهیر شوروی، از طرف غرب به کشور ایران، شرق و جنوب به پشتونستان و بلوچستان، از طرف شمال شرق، یک مسافه‌ی کوچک ولایت سینکیانگ جمهوریت مردم چین متصل است» [ص۳۵۵].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در جوزای سال ۱۳۵۵خ، ذوالفقارعلی بوتو، صدراعظم پاکستان به کابل سفر کرد؛ در نتیجه‌ی این سفر در سخنان داودخان اندکی ملایمت به ملاحظه می‌رسید. او در سخنرانی ۲٦سرطان خویش گفت: «چنان که هموطنان ما مطلع هستند یک و نیم ماه قبل شاغلی ذوالفقار علی بوتو، صدراعظم پاکستان بنا به دعوت این‌جانب به افغانستان مسافرت نمود، در این جای شک نیست که بین افغانستان و پاکستان از سالیان دراز یک اختلاف سیاسی موجود بود و موجود است، طبعاً این اختلاف به یکبارگی در چند مذاکره‌ی محدود رفع شده نمی‌تواند. اما طی مسافرت شاغلی صدراعظم پاکستان فضایی پدید آمده، و در نتیجه‌یِ مذاکرات دوستانه‌ای که بین دوجانب در یک فضای صمیمیت و تفاهم صورت گرفت، ما را امیدوار می‌سازد که اختلاف سیاسی ما در مذاکرات آینده یک راه‌حل شرافت‌مندانه را بیابد و کشورهای ما مانند دوستان با هم زندگی کنند»[بیانیه‌ی شاغلی محمد داود رئیس جمهور دولت و صدر اعظم، به مناسبت سومین جشن جمهوریت] . ظاهراً در اعلامیه‌ی مشترکی که در پایان این سفر صادر شد، فقط در یک موضوع به توافق رسیدند: «جانبین... به منظور حل اختلاف سیاسی و سایر اختلافات‌شان... هر دو طرف موافقه کردند تا فعلاً از پروپاگند و تبلیغات مخاصمانه علیه یکدیگر در مطبوعات و برود کاست‌های خویش، خودداری نمایند» [ص۸٦].

با این حال، بیشترین حجم تبلیغات در سال‌نامه‌ی همین سال جا داده شد: «دپشتونستان د مهمو پیشو کرونولوژی» در ٦۸ صفحه !؟ حوادث مندرجه در این مجلد، از ۳۱ سرطان ۱۳٥٤خ تا ۸ ثور ۱۳۵۵خ را احتوا می‌کند، که گزارش روزمره‌ی

رویدادها و اخبار قرا و قصبات آن سوی خط دیورند و اخبار مربوط به این نواحی در هر گوشه‌ی دنیا را با جزئیات بیان می‌کند، به طور مثال: «۱ سنبله‌ی ۱۳۵٤: به قول خبرگزاری‌های خارجی، در این اواخر یک‌تعداد از پشتون‌ها و بلوچ‌های مسکون در لندن، در برابر سفارت پاکستان در آن شهر، علیه حکومت پاکستان مظاهره کردند، و برای آزادی خان عبدالفغار خان، خان عبدالولی‌خان و سایر زندانیان، شعار دادند»[ص ٦٨٤]. یا این خبر: «اعلان انتخابات فرعی در منطقه‌ی خیبر پشتونستان توسط حکومت پاکستان، از جانب بزرگان و مشران آن منطقه یک دسیسه‌ی سیاسی خوانده شد. ٤ عقرب ۱۳۵٤خ» [ص٦٩٣].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در نقشه‌ی منتشره‌ی سال ٥٦ نیز در حدود شرق افغانستان، پشتونستان و در جنوب آن بلوچستان موقعیت داشت [سال‌نامه ٥٤-۱۳٥٥، ص۱٥-٥۱٤]. در همین صفحه «خط دیورند» نیز «یک‌جانبه» خوانده شده است.

داودخان در بیانیه‌ی خویش به مناسبت چهارمین سال جشن کودتای سرطان ۱۳٥۲خ، با اشاره به کودتای ضیاءالحق در پاکستان می‌گوید: «انکشاف وقایع اخیر پاکستان، یک مسئله‌ی داخلی آن کشور می‌باشد، امیدوارم شرایط و اوضاع طوری عیار گردد که روزی بتوانیم در فضای دوستی و صمیمت، یگانه اختلاف سیاسی خود را به منفعت مردمان ما و صلح منطقه به صورت عادلانه و شرافت‌مندانه حل نماییم»[ص- ب -].

داودخان در پیام خود به مناسبت لویه جرگه (دلو سال ۱۳٥٥خ)، در مصاحبه با ژورنالیست فنلندی (حوت ٥٥ خ)، و به مناسبت نوروز سال ٥٦ بار دیگر از اختلاف با پاکستان بر سر سرنوشت برادران پشتون و بلوچ یاد می‌کند و آرزو می‌کند که این مشکل روزی حل شود؛ اما داودخان در مصاحبه با «کیون رافرنی» خبرنگار بزنس تایمز و فایننشل تایمز، بیشترین وقت و بیشترین سؤال و جواب را به آن اختصاص داد. اکثر جواب‌ها، صورت‌های دیگری بود از آنچه تاکنون گفته شده بود؛ شاید مفیدترین آنان این سؤال و جواب باشد:

«سؤال: آیا ښاغلی جمهور رئیس وایی چه د افغانستان او پاکستان ترمنځ اړیکو د عادی کیدو له پاره شرایط د پشتونستان جوریدل او دشمال لویدیځ‌ی پولی د ایالت او بلوچستان د راتلونکی په باب د ریفراندوم تطبیق دی چی د دغو دوو

ایالاتو خلک وایی له کوم هیواد سره یوځای کی‌ږی؟»

جواب: «مونږ تاکلی شرایط پیشنهاد نک‌ړو، بلکه زمونږ پیشنهاد داوی چه زمونږ پشتنو او بلوڅو ورونو ته وخت په لاس ورک‌ړی شی چی پخپله ووایی چه څه غواړی اوڅه هیله لری، مونږ د هغوی د غوښتنو ملات‌ړ کوو او غواړو چی هغوی پخپله د خپل سرنوشت په باره کی تصمیم ونیسی»[ص ٤٦].

همان‌طوری که دیده می‌شود، این مصاحبه بعد از سفر داودخان به پاکستان صورت گرفته است. سفر داودخان در تاریخ ۲۹ اسد ۱۳۵۵ش نتیجه‌ی این سفر، تأیید اعلامیه‌ی مشترک کابل، یعنی قطع تبلیغات علیه یکدیگر بود. با این‌حال، در سفر داودخان در حمل ۱۳۵٦خ به شوروی، در اعلامیه‌ی مشترک دو طرف اظهار امیدواری می‌شود که تماس‌های پاکستان و افغانستان، به نتایج سودمند بیانجامد. اگر عدم درج اخبار پشتونستان در بخش مخصوص – در سال‌نامه‌ی افغانستان – را نشانه‌ی پایان دادن به «پروپاگند» علیه یکدیگر بدانیم، در شماره‌ی ٤۳ (سال‌های ٥٤- ۱۳۵۵خ) این بخش وجود ندارد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۸- دوره‌ی حاکمیت حزب دموکراتیک (جناح خلق)

در روزها و هفته‌های نخستینِ پس از کودتای ثور سال ۱۳۵۷ش، برخورد دولت انقلابی با موضوع پشتونستان و معضله‌ی خط دیورند، برخلاف انتظار، بسیار نرم و آشتی‌جویانه نمود. در حالی که هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در این امر حدّت و شدتی بیشتر از دولت جمهوری داودخان داشتند. «جناح پرچم و رهبری آن ببرک کارمل بیشتر از همه درباره پشتونستان علاقه و دلچسپی نشان می‌داد و در هر فرصتی به تبیین دیدگاه خود و جناح پرچم و حزب دموکراتیک خلق در موضوع پشتونستان می‌پرداخت. کارمل در ۲۱ اگست ۱۹٦۸م (۹سنبله ۱۳٤۷ش) که به نام روز پشتونستان از سوی دولت افغانستان نام‌گذاری شده بود، در مقاله‌ای در نشریه‌ی پرچم از سیاست دولت درباره پشتونستان انتقاد کرد. او موقف اتحاد شوروی را درباره پشتونستان ستود، و سیاست و خط مشی جریان دموکراتیک خلق را در این باره این گونه توضیح داد:

۱. دفاع پیگیر و دلیرانه از جنبش آزادی‌بخش ملی خلق پشتونستان و بلوچستان

به رهبری نیروهای صدیق ملی و ترقی‌خواه دموکراتیک و پیشرو و ضد ارتجاع و ضد امپریالیسم در یک جریان وسیع توأم با جنبش دموکراتیک و ملی خلق‌های افغانستان و مبارزه علیه هرگونه تمایلات فاشیستی و شئونیزم عظمت‌طلبانه و سیاست الحاق طبیعی و تبعیض و ستم ملی؛

۲. اتحاد و همبستگی تمام نیروهای طرفدار آزادی و استقلال و دموکراسی در داخل افغانستان و پشتونستان و بلوچستان در یک صف جهانی با بشریت مترقی و پیشاهنگ و نهضت کارگری، و نیروهای جنبش آزادی‌بخش ملی در آسیا، افریقا و آمریکا لاتین...

۳. مبارزه علیه پکت‌های نظامی سنتو و سیاتو در همجواری افغانستان و تأیید پروگرام و خط‌مشی احزاب و نهضت ترقی‌خواه دموکراتیک ضد استعمار کهن و نوین و امپریالیزم در پشتونستان و پاکستان...»[ما و پاکستان، صص ۲۷۱-۲۷۰].

فقط فهمیدم که یک اعلان حرب جهانی است، راستش ندانستم که این جنگ برای چیست، و آیا حل مسئله‌ی پشتونستان به این جنگ وابسته است یا نه؛ چیزی به دستم نیامد. این‌گونه جمله‌های بی‌پایان و فاقد انسجام دستوری، درک کامل مقصد را دشوار ساخته است. جز این که او با امپریالیزم، ارتجاع شئونیزم عظمت‌طلبانه تمایلات فاشیستی، سیاست الحاق طبیعی و تبعیض و ستم ملی مخالف است. ولی پیام روشن آن طرح مسئله‌ی بلوچستان- به‌طور مستقل- از مسئله‌ی پشتونستان است.

علاوه براین، گردهمایی هر دو جناح، پس از سال‌های دوری و انشعاب، در روز پشتونستان سال ۱۳۵٦خ، توأم با انتقاد از داودخان و متهم ساختن وی به اعراض از حمایه‌ی داعیه‌ی پشتونستان، و تأمین مناسبات نزدیک با پاکستان بود. برخی‌ها به این باورند که کودتای هفت ثور علیه داودخان، به علت اعراض او از شوروی، و فروگذاشتن مسئله‌ی پشتونستان بوده است.

با این‌حال، آنان این موقف‌ها را قبل از دست‌یابی به قدرت گفته بودند. وقتی این حزب بر مسند اقتدار نشست، تره‌کی، رئیس حزب، در نخستین موضع‌گیری درباره‌ی مسایل داخلی و خارجی، درباره سیاست دولت جمهوری دموکراتیک در قبال مسئله‌ی پشتونستان گفت: «حل مسئله‌ی ملی خلق‌های پشتونستان و بلوچ بر اساس اراده‌ی خود آن‌ها و بنابر سوابق تاریخی حل این مسئله از طریق مفاهمه‌ها و

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

مذاکره‌های صلح‌آمیز سیاسی، میان جمهوری دموکراتیک افغانستان و پاکستان» [سال‌نامه ۱۳۵۷خ، ۱۸ثور ص٥٤].

این موضع‌گیری، تفاوتی با دیدگاه‌های داود خان ندارد؛ فقط می‌توان حدس زد که در سال ۱۳٤۷ش، برای بار نخست، جناح پرچم حزب دموکراتیک بوده که نام بلوچستان را جدا از پشتونستان، شامل شعارهای پاکستان‌ستیزی ساخته بود؛ چنان‌که دیدیم، در آن زمان (در دوره‌ی سلطنت ظاهرشاه)، هیچ گاه از بلوچ‌ها و بلوچستان، به عنوان محوری مستقل و جدا از پشتونستان یاد نمی‌شد. داودخان تحت تأثیر برنامه‌ی جناح پرچم - که ملهم از استراتژیِ اتحاد شوروی بود- بلوچ‌ها را در شعار خویش علاوه کرد. در دهه‌ی چهل هجری، تعدادی از رهبران بلوچ از جمله غوث بخش بیزنجو، تمایلات شدید مارکسیستی داشتند. علاوتاً شوروی‌ها نزدیک‌ترین راهِ رسیدن به بحر هند را، بلوچستان می‌دانستند؛ هرچند این عامل را از انگیزه‌های لشکرکشی شوروی به افغانستان، حذف کرده‌اند[حزب دموکراتیک خلق افغانستان، صص ۲۲۱-۲۲۰].

ولی باید به خاطر داشت که بحث ما به سال‌های قبل از تجاوز برمی‌گردد؛ ما جایگاه بلوچستان را در استراتژی درازمدت شوروی تذکر دادیم؛ چنان که در نخستین سال‌های دهه‌ی شصت هجری، کشاندن جنگ به بلوچستان مطرح شد. علاوتاً پاکستان این نگرانی را انعکاس داده بود: «مقاومت افغان باید علیه شوروی‌ها در خط مقدم دفاع پاکستان در آورده شود. اگر به آن‌ها فرصت داده شود که افغانستان را به آسانی هضم نمایند، در آن صورت پاکستان نیز، احتمالاً از راه بلوچستان، در قدم بعدی آن خواهد بود» [ما و پاکستان، ص۲۹٤].

نورمحمد تره‌کی در سپتامبر ۱۹۷۸م، به جواب جنرال ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان که «ستر سرحدات (پوشش خط دیورند) را یگانه امکان عملی و صلح‌آمیز برای حل و فصل عادلانه‌ی همه‌ی مسایل مورد اختلاف و منازعه‌ی میان افغانستان و پاکستان» پیشنهاد کرد، گفت: «این مرز یک خط استعماری است، به گونه‌ی شمشیر در پیکر افغانستان توسط استعمار بریتانیا فرورفته و ملل و مردمان دوسوی [خط] دیورند را از همدیگر به صورت غیر طبیعی جدا ساخته است. به هنگام تجزیه‌ی هند و تشکیل دولت پاکستان به مردم پشتونخوا و بلوچستان، حق خود ارادیت داده نشد».

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

تره‌کی علاوه کرد: «به مردم پشتون و بلوچ آن سوی [خط] دیورند این حق و امکان عادلانه را فراهم کنید تا مقدرات تاریخی پشتونخوا و بلوچستان و نام پشتونخوا در قانون اساسی پاکستان به رسمیت شناخته شود، دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز به اساس اراده‌ی آزاد مردم پشتونخوا و بلوچستان این خط را به رسمیت می‌شناسد و اسناد توافق‌های جدیدی را در این زمینه به شمول حق ترانزیت کالای تجارتی افغانستان از بندر کراچی و خاک پاکستان امضا می‌کند» [ما و پاکستان، صص ۲۷٤-۲۷۵؛ به نقل از مقاله‌ی دستگیر پنجشیری در سایت آریا ملی].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

حقیقت این است که در سی سال منازعه‌ی دولت افغانستان با پاکستان (از ۱۳۲٦ش تا ۱۳۵۷ش/ ۱۹۷۸م – ۱۹٤۷م)، در هیچ متن و سند دولتی، خواست دولت افغانستان، به این روشنی مطرح و راه‌حلی به این صراحت ارائه نشده است.

در حال حاضر ایالت پیشین صوبه‌ی سرحد(ایالت شمال غرب)، نام «خیبر-پشتونخوا» را به خود گرفته است. نظام پاکستان فدرالی است، رهبری ایالت توسط انتخابات تعیین می‌شود. این دو امر، یعنی تسجیل اسم پشتونخوا و حق خودارادیت، به مردمان هر دو ایالت خیبرپشتونخوا و بلوچستان داده شده است. آنچه باقی مانده «کسب حق ترانزیت کالای تجارتی افغانستان از بندر کراچی و خاک پاکستان» است.

به نظر می‌رسد که تره‌کی نتایجی را بیان کرد که داود به دست آورده بود؛ چه، ظاهراً داود از موسی شفیق (آخرین صدر اعظم نظام شاهی) تأثیر پذیرفته بود. اساس انصراف زعمای دولتی افغانستان از ادعای ارضی بر آن سوی خط دیورند دو چیز بود:

اول. عضویت کشور به سازمان کشورهای غیرمنسلک و پذیرش پنج اصل «همزیستی مسالمت‌آمیز». دو اصل از این پنج تا، احترام به مرزهای ممالک همسایه، و دوری از مداخله در امور کشورهای دیگر است. وحید عبدالله گفته است که شخص داود به من دستور داد تا در اعلامیه‌ی مشترک (پایان سفر بوتو به افغانستان در سال ۱۹۷٦م) میان دو کشور، پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز را بگنجانم.

دوم. جواب قاطع رهبران ناراضی پشتون پاکستان از عدم الحاق به افغانستان، و پاکستانی خواندن خویش: خان‌ولی خان در ۱۹٦۳م، در مصاحبه‌ای ادعاهای دولت افغانستان را بیهوده خواند. داودخان خود متذکر این معنا شده: «برای ما راه دیگر

هست، مگر از چنین چاره‌گری‌ها می‌پرهیزیم که مردم پاکستان، پشتونستان را جزوی از سرزمین خویش حساب می‌کنند و فعالیت ما را مداخله در امور داخلی خود می‌شمارند»[ما و پاکستان، ص۲٦٤].

اما این آرزومندی، به همین منوال پیش نرفت؛ رقابت‌های خونین درون‌گروهی، مجال پیشبرد این رویکرد را از دولت حزب دموکراتیک بازگرفت. پاکستان به طمع افتاد تا در پی دست‌آوردهای برتر از این‌ها باشد.

حتا در زمان نورمحمد تره‌کی نشانه‌هایی از «دو بینی» در این موضوع را مشاهده می‌کنیم. او چنین معتقد بود که جنبش‌های سیاسی پشتون و بلوچ در آن سوی خط دیورند، به کمک اتحاد شوروی، معضله‌ی دیورند را به نفع افغانستان حل می‌کنند. حفیظ‌الله امین با حرارتی بیشتر از تره‌کی در این باره سخن می‌گفت: «پشتون‌ها و بلوچ‌های پاکستان قیام خواهند کرد و از ما دفاع خواهند نمود. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که مسئله‌ی انقلاب افغانستان و موضوع پشتونستان با یکدیگر ارتباط دارند» [پشت پرده‌ی افغانستان، ص۳۲]. از این‌رو به زودی ابرِ تیره‌ای بر فراز روابط دو کشور سایه گسترانید؛ تمام خیزش‌ها و قیام‌ها علیه دولت حزب دموکراتیک، ناشی از مداخله‌ی مستقیم ارتش و ملیشیای پاکستان خوانده شد.

مرگ تره‌کی به دست حفیظ الله امین، برای او دشمنان تازه‌ای در درون جناح خلق حزب دموکراتیک به وجود آورد. امین در حالی که پیش از این جناح پرچم و سایر فرکسیون‌های درون حزب را با خشونت رانده بود، گناه تمام شدت‌عمل‌ها، قتل‌ها و شکنجه‌ها به گردن او انداخته شد؛ از این‌رو خود را در تنگنا یافت، و ناگزیر در آغاز حکومتش این پیام را عنوانی پاکستان صادر کرد: «انتظار دارم بنابر دعوت، جلالت‌مآب ضیاءالحق و جلالت‌مآب آغاشاهی مشاورشان در امور خارجی، در اوقات مناسب و هرچه زودتر به افغانستان سفر کرده بتوانند که در این امرِ سوء تفاهم، خیلی مفید خواهد بود. تاریخ به صراحت نشان داده است که هر زمامدار افغانستان که خواسته است روی مسئله‌ی ملی خلق پشتون و بلوچ در خفا معامله نماید، با روسیاهی از بین رفته است. ما با علاقمندی انتظار داریم این یگانه مسئله‌ی مورد اختلاف سیاسی بین افغانستان و پاکستان از راه مذاکرات دوستانه در روشنی تاریخ طوری حل گردد که مورد تأیید و حمایت خلق‌های مربوطه باشد» [پشت پرده‌ی افغانستان، ص۵۱].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اما آن طوری که می‌دانیم، این ملاقات دست نداد؛ یک شب قبل از ورود کتلوی ارتش شوروی سابق به افغانستان، آغاشاهی مشاور امور خارجی ضیاءالحق، تا فضای میدان هوایی کابل آمد، ولی به علت یا به بهانه‌ی برف‌باری شدید، به طیاره‌ی او اجازه نشست داده نشد؛ از این رو حکم نهایی در این باره نمی‌توان صادر کرد. شاید جواب این سؤال را که چرا حفیظ الله امین از یک‌سو قوای شوروی را دعوت می‌کرد و از سوی دیگر با الحاح و زاری تقاضا کرد که آغا شاهی به افغانستان بیاید، در این قول جنرال ضیاءالحق پیدا بتوانیم: «ما فکر می‌کردیم قوای نظامی شوروی از جانب امین که در سه کنجی گیر آمده بود، دعوت شده است؛ خیال می‌کردیم که آن بدبخت می‌خواهد به این وسیله موضعش را استحکام بخشد» [افغانستان در پنج قرن اخیر، ج۲، ص۱٤۷، همچنین رک به ما و پاکستان؛ ص۲۸۸].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

شاید حفیظ الله امین دیر آگاه شده که قوای شوروی را که او دعوت کرده، برای استحکام موضع او نه، بلکه برای سرنگونی‌اش می‌آید. از این‌رو با عجله و با دست‌پاچگی تمام دست به دامان دشمن اصلی دراز کرد؛ چون درِ دیگری به روی او گشوده نبود!؟

به هرحال، مخالفان درون‌حزبی او می‌گفتند که او در ازای ماندن بر مسند قدرت، از داعیه‌ی پشتونستان دست کشیده بود. البته به سادگی نمی‌توان آن را رد کرد، چه او در قبال تقاضای ملاقات با جنرال ضیاء، قطعاً بده و بستان‌هایی در نظر داشت. او فراموش نکرده بود که جنرال مذکور در اولین سفرش به کابل، همین مسئله را پیشنهاد کرده بود؛ پس آیا نمی‌توان حدس زد که قوای شوروی عجله داشت که این ملاقات صورت نگیرد؟!

۸-۱- بیانیه‌یِ کارمل

جناح پرچم: اما ببرک کارمل جانشین امین، پیش از ورود به کابل، این پیام را به پاکستان فرستاد: «ملل افغانستان و پاکستان با هم ریشه‌های جداناپذیر برادری دارند. دولت افغانستان از طریق مذاکرات دوستانه با زمامداران مسئول پاکستان، در راه رفع هرگونه اختلافات و سوءتفاهمات، صادقانه و برادرانه تلاش وسیعی خواهد کرد.

مردم صلح‌جوی افغانستان، سیاست جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبانه، مداخله‌جویانه و تحریک‌آمیز را مردود اعلام می‌دارد، از این روی از لحاظ پرنسیپ، این حق و

اراده‌ی خود مردمان برادر پشتون و بلوچ ماست که نسبت به سرنوشت و خوشبختی خود تصمیم بگیرند»[سال‌نامه‌ی افغانستان؛ شماره‌های ٤٦-٤٥ص ١٢].

این دیگر جز یک لفاظی میان‌تهی چیزی بیش نبود؛ از روی قله‌ی تانکی در حال انداخت، شعار صلح سر دادن از ابلهی است.

انتشار خبر هجوم ارتش شوروی، با وجود ظاهر هراسناکش، برای پاکستان مسرت‌بار بود؛ تماس با حفیظ الله امین، آخرین تماس از نوع خود شمرده می‌شود. روابط دیپلوماتیک قطع شد؛ تبلیغات علیه یک‌دیگر به اوج رسید. تا آن که طرفین به وساطت سازمان ملل، از دسامبر ۱۹۸۲م تا اپریل ۱۹۸۸م، غیر مستقیم گفتگو کنند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

عبدالوکیل وزیرخارجه‌ی دولت حزب دموکراتیک گفته است که جانب پاکستانی، در آغاز و هم در پایان مذاکرات، تقاضا داشته است که جانب مقابل، خط دیورند را به عنوان مرز بین‌المللی دو کشور به رسمیت شناسد. اما عبدالوکیل با این ترفند که در هر مذاکره‌ای باید هند حضور داشته باشد، پاکستان را از ادامه‌یِ بحث منصرف می‌سازد.

باید گفت که پاکستان دورنمایِ سقوط دولت حزب دموکراتیک و در واقع دورنمایِ سقوط افغانستان را به چشم می‌دید. پاکستان در پی انضمام و انقیاد افغانستان بود؛ در همان زمان، بنا به خواست پاکستان (آن طوری که حمیدگل می‌گوید) حکمتیار کنفدراسیون میان آن کشور با افغانستان را مطرح کرد، یعنی پاکستان خود را در آستانه‌ی پیروزی دیده بود.

۹- بعد از طالبان

همان‌طوری که پیش از این نیز گفتیم، نه‌تنها در دولت مجاهدین و طالبان، این موضوع مطرح نشد، بلکه گفته می‌شد که پاکستان، افغانستان زیر سیطره‌ی طالبان را، صوبه‌ی پنجم خویش به‌حساب می‌آورد. ولی دولت حامد کرزی، همّ و غمّی جز این نداشته است. او حتا پس از انقضای دوره‌ی حکومتش نیز به این موضوع می‌پرداخت. اما تا جایی که به موضوع بحث ما ارتباط می‌گیرد، پس از ببرک کارمل، بار دیگر نام بلوچستان از پهلوی داعیه‌ی پشتونستان حذف شد؛ علت این امر سه چیز می‌تواند باشد: نخست خروج ارتش شوروی از افغانستان، و سپس فروپاشی آن امپراتوری؛ چون استقلال بلوچستان به پشتونستان‌خواهان، نه‌تنها سودی در پی ندارد، بلکه به

ضرر آنان است. دوم عروج جنبش آزادی‌خواهی بلوچ که در فصل بعدی به آن می‌پردازیم؛ و سوم در عین حال فروکش کردن استقلال‌طلبی در میان پشتون‌های آن سوی خط دیورند.

در حال حاضر هیچ حزب سیاسی، و هیچ قبیله و یا طایفه‌ای از اقوام پشتون آن سوی خط، خواهان الحاق به این‌سو نیست.

در خصوص مردم بلوچ باید گفت که، شامل ساختن نام آنان در شعارهای الحاق‌طلبانه با افغانستان، خلاف واقعیت بود. جنبش‌های بلوچستان، بلافاصله پس از تشکیل کشور جدید پاکستان، حداقل خودمختاری داخلی می‌خواستند. البته جنبش استقلال‌طلبانه‌ی بلوچستان، ارتشی ترتیب داد که معنای توسل به اسلحه برای جدایی را می‌رساند.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

IX

جنبش استقلال بلوچستان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱- طرح موضوع

در اول اکتبر سال ۱۸۷٦م، امپراتوری بریتانیا، موافقت‌نامه‌ای امنیتی یعنی معاهده‌یِ عدم تعرض با خان کلات، امضا کرد؛ ولی بریتانیا سلطه و نفوذ بر سایر امور را برای خود حفظ کرد. حینی که کشور پاکستان تشکیل شد، خان‌نشین کلات، حیات مستقلانه‌ی سیاسی- اداری داشت.

بلوچ‌ها به دو نکته‌یِ ذیل تمسک می‌جویند:

یک. قلات جزو اداره‌یِ هند بریتانوی نبود؛

دو. قبل از ورود بریتانیا به منطقه پس از اورنگ‌زیب، قلات از دهلی اداره نمی‌شد؛ قلمرو خودمختاری بوده که با اتحاد به قدرت‌های مقتدر همسایه، برای خود یک مرکزیتی ایجاد کرده بود.

کلات، محاط به خشکه بود و قلمرو پاکستان، آن را احاطه کرده بود و با پایتختی شهر کلات، ۲۳٪ خاک بلوچستان کنونی را تشکیل می‌داد. علاوتاً در موافقت‌نامه‌ی سال ۱۹۰۵م میان ایران و انگلیس- که به امضای شاهان هر دو کشور رسید- بحث درباره‌ی مسایل معوقه‌ی سرحد «فارس و هند» گفته شده، و در آن موافقت‌نامه هیچ اشاره‌ای به خان‌نشین خودمختار قلات نشده است.[۲۸] علی‌رغم موافقت‌نامه‌های انگلیس‌ها با خان قلات، به آنان اجازه‌ی مذاکره با طرف سوم داده نمی‌شد.

---

۲۸. پیوست (۱٦) دیده شود.

۲- بلوچستان در هیئت کشور پاکستان

۲-۱- یادداشت حکومت قلات عنوانی کابینه‌ی محمدعلی جناح (۱۹۴۷م)

تاریخچه‌ی خانات بلوچستان- Baluchestan Inside

تهیه شده از جانب پسر سلطان احمدیار خان و ارائه شده به کابینه توسط قائد اعظم

۲-۱-۱- این یادداشت در عرصه‌های ذیل با دولت کلات مرتبط می‌شود

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

یک. موقعیت آینده‌ی قلات؛

دو. احترام به خواست مردم مناطق لیس‌بیله و خاران؛

سه. احترام به خواست مردم قبایل مری و بُگتی.

یک- موقعیت آینده‌ی قلات

یک: موقعیت استراتژیک قلات

۲-۱-۲- دولت قلات به شمول قلمرو زیر نفوذ آن، محدود است از جانب شمال به افغانستان و بلوچستان بریتانیا؛ از شرق به استان‌های پنجاب و سند؛ از جنوب به بحیره‌ی عرب؛ و از جانب‌غرب به ایران. از این‌رو قلات به‌عنوان دولت حایل میان هند و افغانستان در یک‌سو، ایران و هند از سوی دیگر موقعیت دارد.

دو: رابطه‌ی قلات با بریتانیا

۲-۱-۳- برای بار نخست در سال ۱۸۳۹م معاهده‌ای میان خان قلات و دولت بریتانیا، این رابطه را برقرار کرد. این قرارداد، عنوان و اقتدار نصیرخان را «به عنوان خانِ کشُور قلات، کچهی، مکران، کچ، بیله و بندر سومیانی» تثبیت کرد؛ و دولت انگلیس متعهد شد که در امور خان و مسایل استقلالش مداخله نکند.

سه: معاهده‌ی موقعیت

۲-۱-٤- روابط کنونی انگلیس و دولت قلات را معاهده‌ی سال ۱۸۷٦م مشخص می‌کند؛ همانی که این‌گونه خلاصه می‌شود: «برای ترسیم مشخص و حدود دوستی میان ملت‌ها و دولت‌های دو کشور». این معاهده، معاهده‌ی ۱۸٥٤م را تجدید کرد.

چهار: پیامدهای انتقال قدرت در هند بریتانوی

۲-۱-٥- انتقال قدرت در هند بریتانوی، ادامه‌ی معاهدات میان دولت خان و بریتانیا را به پایان می‌رساند؛ و تعهدات خان را در قبال آن‌ها به حالت تعلیق

درمی‌آورد. از این پس، سرزمین قلات ملزم به حضور در «هند متحد» نیست. مهم‌ترین علت استقلال قلات، عدم تجانس و خویشاوندی مردم آن با مردم هندو نبودِ خویشاوندی سببی میان زبان بلوچی و زبان‌های هندی بوده است، همچنین قلات، از نظر جغرافیایی، بخشی از هند نیست؛ در شمال کوه‌های سلیمان، و در شمال‌شرق صحرای سند آن را از سرزمین هند جدا می‌کند؛ از نظر تاریخی، قلات هیچ گاه بخشی از هند نبوده است و قلات در هیئت دولت هند نیست.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

دو: احترام به خواست لیس‌بیله و خاران

پنج: ریشه‌های رهبریت لیس‌بیله

۲-۱-۶- حاکمیت بریتانیا خودمختاری لیس‌بیله را- به عنوان سرحد سند- به‌رسمیت می‌شناسد؛ این مطلب را سِر ویلیام مری وِدِر در ۱۸۷۶م نوشته بود. او از سران و سالاران قبایل تذکر به عمل آورده بود، که یکی از آنان سالار لیس‌بیله است.

شش: مناسبات خان قلات و جام لیس‌بیله، از این‌جا آغاز می‌شود که جام میر خان اول، سالاری لیس‌بیله را از طریق وراثت به دست آورد (۱۷۷۶م)، و با دختر خان قلات ازدواج کرد؛ بدین‌گونه دختر خان نصف سرمایه‌ی لیس‌بیله را از آنِ خود کرد. این که در جنگ‌ها جام به تعداد ٤٥٠٠ جنگجو برای لشکر خان آماده کند، از سال ۱۷٤۲م به‌رسمیت شناخته شده بود؛ این موقعیت در موافقت‌نامه‌ی ۱۸۳۹م نیز تثبیت شد.

۲-۱-۷- در سال ۱۸۳۰م، جام میر خان دوم جانشین سلف خویش شد، و در عین حال با خواهر خان قلات ازدواج کرد؛ با این حال او عضو سه دسته‌ی قبایلی شد که علیه خان شوریدند. او از سوی افسران محلی انگلیس به کار حفاظت از خط تلگراف هند- فارس استخدام شد (۱۸٦۱م). ولی در این حال به دست نیروهای خان دستگیر و زندانی شد (۱۸٦٥م). پس از آزادی بار دیگر به صف شورشیان پیوست تا سرانجام ناگزیر به کراچی گریخت.

خروج او به نفع خان بود؛ هرچند دولت بریتانیا سلطه‌ی خان لیس‌بیله را به‌رسمیت شناخت، و این پیام را از طریق کمیشنر انگلیس در سِند، به او اعلان کرد؛ کمیشنر در جنوری سال ۱۸۷۷م نوشت: دفاتر و گماشتگان شما کار بازآوری سلطه‌ی شما را به انجام رسانیده‌اند. سرانجام پس از ۱۸۷۳م بود که انگلیس قانع شد که اداره‌ی

آن را به او واگذارد. جام اخراج شده، ورود به لیس‌بیله را بدون توافق قبلی با خان مجاز نمی‌شمرد؛ لااقل برای جام فراری این اجازه وجود نداشت.

در سال ۱۸۷٦م، طی دعوتی در مَستُنگ، که توسط نماینده‌ی بریتانیا برگزار شده بود، سرداران سراوان و جَلَوان (میرجام علی خان و ملا محمود) اطاعت خویش از میرخدادادخان –خان کلات– را «صلح» اعلان داشتند.

معنای فقره‌ی دوم آن توافق‌نامه این است: «ما، سرداران سراوان و جَلَوان اظهار بیعت و فرمانبرداری خویش از عالی‌جاه میرخداداد خان، خان قلات را اعلان می‌داریم». در همین فقره تسلیم‌دهی جام علی‌خان را نیز درج کردند. سندیمن طی نامه‌ای، قبول عفو جام میرخان را از خان پیش کشید؛ این تقاضا، به احترام دولت انگلیس، پذیرفته شد. سرانجام خانْ صاحبِ اختیارات آتی شد:

– لیس‌بیله به مثابه‌ی یک بخش یا ولسوالی از خان‌نشین کلات در هیئت ولایت جَلَوان شد؛ بنابراین، بخشی از اقتدار خان.

– در دربار خان کلات، جام لیس‌بیله، در کنار سرداران جَلَوان بنشیند؛ جام یکی از رعایایِ دولتِ قلات است.

– مردم لیس‌بیله از اتباع دولت قلات می‌باشند.

– خان قلات مسئول تأمین صلح و آوردن آرامش در لیس‌بیله است، از این‌رو اختیار تام در اجرای قوانین و ساختن اداره دارد.

– جام لیس‌بیله در اجرای امور درونی، اوتوریته و حاکمیت خان قلات را در نظر می‌دارد.

شش– تاریخچه‌ی خودمختاری خاران

۲–۱–۸– قبل از آغاز قرن هفدهم، اقتدار خاران در اختیار خانواده‌ای به‌نام «نوشیروان» بود. بقیه‌ی خاران نیز بیش از نُه خانواده نبودند، و از یکی از دولت‌هایِ فارس، افغانستان و قلات، به اعتبار این که کدام یک به نفع است، اطاعت می‌کردند.

از حدود سال ۱۷۳۰م به بعد، خاران را از اجزایِ قلات می‌دانند؛ و آن وقتی است که نادرشاه بر افغانستان غلبه و پردل خان، سردار خاران را به‌عنوان خان قلات معرفی کرد. احتمالاً از آن‌رو که او را مطیع‌تر نسبت به خان قلات یافت. اما خاران پیش از نادر در حیطه‌ی اقتدار خان قلات درآمده بود. مطابق گفته‌ی پوتینگر (پاتینجر)،

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

خاران عملاً جدا از قلات بود؛ حینی که او در ۱۸۱۰م از منطقه دیدن می‌کرده است. در سال‌های ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۸م، آزاد خان، سردار خاران در راه استقلال خویش بسیار کوشید.

هفت- آگاهی از صلاحیت‌های خان

۲-۱-۹- در سال ۱۸۷۰م، ملامحمود سردار سراوان کوشید، با پیشنهادهایی میانه‌ی خان قلات را با آزادخان بهبود بخشد. ولی خان قلات جز اطاعت، به چیز دیگری راضی نشد. در حالی که آنان اداره‌ی بیرون از اداره‌ی حکومت قلات در خاران می‌خواستند، و خان را متهم می‌کرد که سایر مردم را غلام خویش می‌پندارد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

هشت- وفدیا

هشت- وفدیا هیئت مسمی به پنجگور

۲-۱-۱۰- در نتیجه‌ی مداخله‌ی نماینده‌ی انگلیس، در سال ۱۸۸۳م، هیئتی که میان خان قلات و سردار خاران به میانجی‌گری پرداخت، این دست‌آورد را داشت که سیطره‌ی خان کلات احیا شد و در ضمن آزاد خان به‌عنوان یکی از سرداران سراوان در هیئت دولت قلات، از جانب خان کلات شناخته شد. تمام فقراتی که در باب جام لیس‌بیله گفته شده بود، در حق او نیز تکرار شد.

نُه- سیاست دولت بریتانیا در قبال خان‌نشین قلات و سرداران تابع او:

سیاست دولت انگلیس در استمرار تابعیت سرداران از خان بود، و آشکار می‌گفت «نیست سیطره‌ای مگر سیطره‌ی خان»؛ باید نفوذ او بر سرداران کم‌تر از اطاعت نباشد. با این‌حال، دولت بریتانیا رابطه‌ی مستقیمی با آزادخان ایجاد کرد، و در ازای معاش ٦۰۰۰ روپیه، طلب خدمت- در وقت ضرورت- از جانب قبایل را مقرر کرد. در سال‌های ۱۹۰۹م و ۱۹۱۱م، این قرارداد تازه شد.

ده- درخواست حکومت قلات

۲-۱-۱۱- بدون شک، حاکمیت بریتانیا «قلات» را به‌عنوان یک ساختار موقت و «ناپا» می‌انگاشت. از این‌رو دولت قلات که بر این نگرش بریتانیا ملاحظه داشت، از او می‌خواست که پیش از انتقال قدرت در هند بریتانوی، حاکمیت خاران و لیس‌بیله را به قلات برگرداند.

سه- احترام به خواست‌های قبایل مری و بُگتی

یازده- سرزمین مری- بگتی

۲-۱-۱۲- *قلمرو حاکمیت قبایل مری و بگتی،* در انتهایِ جنوبی سلسله کوه‌های سلیمان موقعیت دارد؛ سلسله‌ی مذکور در بلوچستان واقع شده است. بخش شمالی آن با مساحت ۳۲۰۰ میل مربع، از مری، و قسمت جنوبی با مساحت ۳۸۰۰ میل مربع، از قبیله‌ی بگتی است.

دوازده: روابط قبایل با خان‌نشین قلات

۲-۱-۱۳- *مقارن ورود بریتانیا به منطقه،* سرزمین بلوچستان، از دهکده‌ی «هوروند» (در دیره‌ی غازی خان) تا بحر هند، در زیر سیطره‌ی خان قلات (نصیرخان)، نوسان داشت. او سران قبایل بگتی و مری را به سرداری قافله‌هایی گزید که از آسیای میانه به هند می‌آمد. وقتی در ۱۸۳۱م برای بار نخست افسران انگلیس بدین‌جا آمدند، اداره‌ی کشور به‌گونه‌ی یک کنفدراسیون بود که خان با سران دو قبیله‌ی مذکور به اضافه‌ی قبیله‌ی گورچانی تشکیل داده بود، به‌طوری که قبایل مذکور از خان اطاعت می‌کردند.

۲-۱-۱٤- *بعد از مرگ نصیرخان دوم،* قبیله‌های بگتی و مری به فعالیت‌هایِ خود افزودند، و در جنگ‌های خونینی درگیر شدند. در سال ۱۸٤٥م سرِ چارلز نپیر عملیات‌هایی را علیه قبیله‌ی بگتی به‌راه انداخت که قسماً موفقانه بود. در سال ۱۸٤۷م سرِ جان جاکوب بخشی از بگتی‌ها را در زمین‌های تازه آبیاری‌شده‌ی سند جابه‌جا کرد؛ ولی بسیاری از آنان به تپه‌های زیست‌گاهِ خویش برگشتند.

۲-۱-۱٥- *بعد از انعقاد موافقت‌نامه‌ی ۱۸٥٤م* میان خان و دولت هند بریتانوی، هر دو قبیله از یارانه‌های خان مستفید شدند؛ با این‌حال این اجراآت نیز موفقانه نبود. تا خان ناگزیر، در سال ۱۸٥۹م بر سر قبایل مذکور لشکر کشید. او دره‌های بگتی و کاهان را تسخیر کرد؛ کاهان مرکز سوق قبیله‌ی مری بود. مع‌الوصف خان ناگزیر بود در سال ۱۸٦۲م عملیات دیگری را به‌راه اندازد.

سیزده: سیاست پنجاب

۲-۱-۱٦- *تا سال ۱۸٦۷م، حاکمیت پنجاب در پیِ رام ساختن بگتی‌ها بود؛* با اسکان آنان در سرحدات و واگذاری زمین به‌طور رایگان. این سیاست کامیاب بود؛ چندان‌که حس حسادت سردارانی را که با سیاست تشدّد حاکمیت سند مواجه بودند،

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

برانگیخت. سندیمن در همین سال خواست این رویه را در قبال سرداران قبیله‌ی مری- که اینک در حالت قطع رابطه با دولت هند بریتانوی به سر می‌بردند- به‌کار بندد. دست‌آوردهای نه قابل مقایسه با سرحدات پنجاب داشت؛ مگر قبایل به شکستن مرز ادامه می‌دادند.

چهارده: گسترش سیاست پنجاب

۲-۱-۱۷- در ۱۸۷۰م، همچنان نگرانی از قبایل بگتی و مری ادامه داشت؛ سؤال چگونگی اداره‌ی قبایل مذکور درخور ملاحظه‌ی دولت بریتانیا بود. کمیشنر انگلیسی مقیم سند پیشنهاد ذیل را ارائه کرد: «سیاست اتخاذشده در پنجاب موفقانه بوده، می‌باید همان رویه در قبال رهبران اصلی و اعضای مهم قبایل بگتی و مری پیش گرفته شود. این سیاست، به‌هر حال، از طریق خان اعمال شود، و مأموران خان وجه موردنظر را توزیع نماید».

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

پانزده- دربار خان در ۱۸۷۶م

۲-۱-۱۸- درین سال سندیمن موفق شد که سرداران براهویی، بگتی و مری را در دربار خان گرد هم آورد؛ و خان به آنان وعده سپرد که در صورت دستکشی از شرارت، به آنان جاگیر و امتیاز دهد؛ اما این کارها چندان مفید نبود. سندیمن ناگزیر، هیئت دیگری را به قلات فرستاد تا در روشنی معاهده‌ی جاکوب‌آباد (خانگره) و آشتی‌ای که میان خان و مخالفینش پیش آمده، نتیجه‌ای به‌دست آرد.

شانزده: ارزیابی اقتدار خان قلات

۲-۱-۱۹- دولت کلات، همچنان اصرار و استدلال می‌کرد که قبایل مری و بگتی، رعایای اویند، و سرزمینی که در آن زیست می‌کنند، جزو قلمرو کلات است. موقفی که به کرات از سوی دولت بریتانیا حمایه می‌شد. گورنر بمبئی، و سر ویلیام مِرودِر کمیشنر سند، عین موقف را اعلان کردند. اخیرالذکر در کتابچه‌ی خاطرات خود در ۹ می ۱۸۷۲م نوشت: «اگر می‌خواهیم که صلح و قانون در کشور باشد، و سرحدات سند در آرامش به سر برد لازم است در این‌جا دولتِ جواب‌ده استقرار یابد. اگر سرداران به مخالفت و سرکشی ادامه دهند، و خواهان اقتدار محلی و قبیلوی خویش باشند، این امر ناشدنی خواهد بود. از این‌رو می‌باید در تقویت موقف خان و تحکیم اقتدار او بکوشیم». در حالی که پالیسی عمومی دولت بریتانیا، احتراز از مداخله‌ی مستقیم

در امور قلات بود.

هفده- خواست‌های دولت قلات

۲-۱-۲۰- *در پرتو موقف رسمی بریتانیا،* قلات می‌خواست که قبایل بگتی و مری رعایای خان، و سرزمین ایشان جزو قلمرو قلات باشد.

در سال ۱۹٤۷م کشور واحد هندوستان به دو کشور مستقل هند و پاکستان تقسیم شد. قلمرو امروزی پاکستان، در آن زمان یکی از دو بال کشور پاکستان بود، بال دیگرش بنگله‌دیش کنونی است که آن را پاکستان شرقی می‌گفتند. فاصله میان این دو بال ۱٦۰۰ کیلومتر بود، که همه‌ی آن در قلمرو متعلق به کشور هندوستان تعلق داشت. این بُعد مسافتْ عمل طبیعی، تجزیه‌ی پاکستان و جدا شدن این دو بال از همدیگر شمرده می‌شود(۱۹۷۱م).

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

بخش غربی متشکل بود از سه ایالت کامل به نام‌های هزاره (سپس ایالت سرحد شمال غربی)، پنجاب غربی، و سند؛ یک ایالت خودمختار بلوچستان؛ سیزده «دولت- ریاست» یا شهزاده‌نشین و بخشی از کشمیر. بخش هندی نیز همین‌گونه دولت‌های مستقل و جزایر قدرت را در برداشت و از جمله میسور و کشمیر.

در سال ۱۹٤۷م، پس از استقلال، پاکستان یک standstill agreement با خان کلات، امضا کرد که بنا به مفاد آن، حاکمیت و خودمختاری کلات به رسمیت شناخته شد و قرار بعدی، به گفتگوی بیشتر گذاشته شد (به پیوست۲۲ دیده شود). اما هر دو اتاق پارلمان کلات فیصله کردند که قلات، کشور مستقلی است و آنچه خان تعهد کرده، حق او نیست؛ خان هم‌چنان وانمود کرد که گویا درخواست پاکستان را بنا به تهدید نظامی پذیرفته است.

برای طرح خواست‌های جنبش استقلال بلوچستان، بهتر است به جای تحلیل و داوری، متن رسمی‌ای را بخوانیم که یکی از جناح‌های جدایی‌طلب- که جدّی هم است- نشر کرد.

۳- یک روشنگری: معاهده‌ی دیورند غیرقانونی است (اعلامیه‌ی رسمی دولت بلوچستان در تبعید)

۳-۱- نگاه سوم

بر معضله‌ی خط دیورند، چندین نگاه وجود دارد: نگاه ناسیونالیست‌های پشتون - که اینک عمدتاً در دولت افغانستان گرد آمده‌اند- و آن الحاق مناطق پشتون‌نشین پاکستان به افغانستان و در نتیجه تشکیل افغانستان بزرگ است؛ نگاه نظامیان و بسیاری از سیاستمداران پاکستانی که انضمام افغانستان به پاکستان، یا لااقل انقیاد بخش‌های پشتون‌نشین افغانستان به پاکستان است؛ نگاه سوم تشکیل کشورهای مستقل، با جمعیت‌های متجانس پشتون و بلوچ در منطقه است. این اعلامیه بازتاب‌دهنده‌ی همین نگاه سوم است؛

گشتی به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۲- معاهده میان افغانستان و پاکستان، با محور قرار دادن موضوع «معاهده‌ی خط دیورند» و اعتبار آن

اما دولت بلوچستان در تبعید (GOB)، «قانونمند بودن» معاهده‌ی افغانستان با هند بریتانوی در سال ۱۸۹۳م را به چالش می‌طلبد، نه اعتبار آن را. ما باور داریم که معاهده‌ی خط دیورند، یک پیمان غیرقانونی است، و بنابراین، پوچ و بی‌اعتبار است.

۳-۳- معاهده‌ی خط دیورند

در سال ۱۸۹۳م دولت‌های افغانستان و بریتانیا، توافق کردند که طول سرحد ۲٤٥۰ کیلومتری (۱٥۱۹ میلی) را علامت‌گذاری کنند تا در همین امتداد، خط دیورند کشورهای افغانستان و هند بریتانوی را از هم جدا کند. امضاکنندگان این موافقت‌نامه که به عنوان معاهده‌ی خط دیورند شناخته شده، عالی جناب امیر عبدالرحمن‌خان، حکمران افغانستان و سِر هنری مورتیمر دیورند، وزیر امور خارجه‌ی دولت هند بریتانوی هستند.

حینی که هند بریتانوی به دست برداشتن از سرزمین هند و موافقت با استقلال آن تصمیم گرفت(۱۹٤۷م)، پاکستان و دولت عالی جناب، قبول کردند که معاهده‌ی خط دیورند به طور خود به خودی از طرف محکمه‌ی عدالت بین‌المللی، به عنوان

یک معاهده‌ی نافذ و الزام‌آور تحت «پوتی پوسیدیتیس جوریمس»[۲۹] قرار گیرد. به‌طور مثال، معاهده‌ی الزام‌آور دوجانبه یکجا یا در میان قوت‌های مستعمراتی، قابلیت انتقال و جانشینی به دولت‌های مستقل را ندارند.

۳-۴- تنش‌های افغانستان و پاکستان

خط دیورند منبع مشاجره میان دو کشور است. در ۳۰ سپتامبر ۱۹٤۷م، در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد، افغانستان در مقابل مطالبه‌ی پاکستان برای عضویت در آن سازمان، سنگ‌اندازی کرد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

قانون بین‌المللی اشعار می‌دارد که تغییر سرحدات قطعاً با موافقت تمام جوانب باید باشد و اعلامیه‌ای یک‌جانبه توسط یکی از طرف‌ها، مؤثر نخواهد بود. لذا، حینی که افغانستان در لویه جرگه‌ی ۱۹٤۹، بی‌اعتبار بودن معاهده‌ی خط دیورند را اعلان کرد، آن اعلامیه یک‌جانبه، و بنابراین اجرانشدنی بود. وانگهی، خط دیورند، در واقع مثل هر مرز بین‌المللی، نه موعدی برای انقضا دارد و نه در این جا کدام اشاره‌ای در معاهده‌ی خط دیورند وجود دارد، که مخالف باورهای جمعی بعضی تحصیل‌کرده‌های افغان است که می‌پندارند که معاهده در ۱۹۹۳ ساقط شد و از اعتبار افتاده، چون صد سال از امضای آن می‌گذرد.

تا این تاریخ روابط هر دو کشور افغانستان و پاکستان بر مبنای رقابت، بدگمانی و رنجش بود. نخستین نگاه مخالف و تکیه‌گاه دشمنانه در جریان بحث و مناظره، درباره‌ی موعد اعتبار معاهده است؛ اما تاکنون، چنان می‌نماید که موقف پاکستان در این گفتگو، قانوناً درست است و دولت‌های افغانستان، هیچ گاه پاکستان را به چالش در دادگاه بین‌المللی عدالت نکشانیده‌اند.

۳-۵- روابط بلوچ‌ها و بریتانیا

وقتی ارتش انگلیس در سال ۱۹۳۹م، قصد ورود به افغانستان را از راه بلوچستان داشت، برای اولین بار با بلوچ‌ها درگیر شد. طی این رویارویی، چهار صد بلوچ در معیت محراب‌خان، حاکم بلوچستان، کشته شد و حدود دو هزار بلوچ دیگر

---

۲۹. اصلی در قانون بین‌المللی است که می‌گوید ایالات تازه ایجاد شده، بایست همان سرحداتی را که پیش از استقلال خود داشتند، داشته باشند.

به اسارت انگلیس‌ها درآمد. پس از به رسمیت شناختن نصیرخان دوم، فرزند جوان مهراب خان، به حیث جانشین او، نخستین پیمان میان بلوچ- انگلیس در ۱۸٤۱م امضا شد که مفاد آن بر موضوعات «دفاعی و تهاجم نظامی» بنا یافته بود و تا سال ۱۸٥٤م، کدام تعامل مهم سیاسی میان بلوچ‌ها و انگلیس پیش نیامد.

در چهاردهم می ۱۸٥٤م، پیمان دیگری به تأیید رسید که تقویت‌کننده‌ی پیمان ۱۸٤۱ بود؛ معاهده‌ی جدید بر موضوعات پیوستگی و اتحاد تهاجمی و تدافعی نظامی تأکید می‌کرد. و از حاکمان بلوچ می‌خواست که در برابر همه‌ی دشمنان دولت انگلیس، موقف دشمنانه بگیرند و شرط مذاکره و داشتن رابطه با دولت دیگر، برای هر کدام از حکمرانان بلوچ، کسب رضایت و موافقت دولت انگلیس بود؛ گزینش محل و مکان برای استقرار قوت‌های نظامی، در حیطه‌ی صلاحیت و اجازه‌ی انگلیس بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

وقتی حکمرانان بلوچ بعضی از شروط معاهده‌ی ۱۸٥٤م را نقض کردند، روابط سیاسی میان بریتانیا و بلوچستان تا سال ۱۸۷٤ منقطع شد. اما پس از دو سال، در ۱۸۷٦م، پیمان ۱۸٥٤ با اصلاحات و تغییرات اندکی بازنگری و تصحیح شد؛ به طوری که دولت انگلیس را اجازه می‌داد تا هر یک از قبایل بلوچ را واسطه‌ی بحث برای به اجاره گرفتن وادی کویته، غرض قطعات نظامی و ساختن قرارگاه‌ها به کار گیرد. هر چند فرمان حکمران بلوچ، هنوز بر بلوچستان نافذ بود؛ اما در این زمان در مراقبت و مواظبت چشم دولت هند بریتانوی قرار داشت.

از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۱م برای فرونشاندن حملات قبایل پشتون که از محل کوه‌های سلیمان رهبری و منتقل می‌شد، دولت بریتانیا یک رشته لشکرکشی‌هایی را انجام داد که منتهی به اشغال وادی ژوب شد. به زودی، بعد از آن، نظامیان انگلیسی یک پایگاه نظامی را در «فورت سُندیمن» یا قلعه‌ی سندیمن ساختند؛ [این اقدام] با حضور فشار دسته‌ای از پاسداران همراه بود.

در سال ۱۸۹۳م یک رشته اختلافات میان میر خدادادخان، حکمران بلوچستان و بریتانوی‌ها رخ داد، به زودی به اثر تحریکات انگلیس، میر محمد خان، با عزل پدرش به مقام حکمرانی بلوچستان نشست (نوامبر ۱۸۹۳م).

در جولای ۱۸۹۹م، اداره‌ی بلوچستان، گفتگوهایی برای به اجاره‌ی همیشگی

سپردن ناحیه‌ی نوشکی و نیابت، و انتقال مدیریت آن به نمایندگی انگلیس داشت؛ این انتقال مدیریت شامل حق حکومت، حق قضاوت، امور اجرایی و در مجموع قدرت عمل بود، در ازای اجاره‌ی دایمی. این اقدام تسلط مستقیم بریتانیا را بر شاهراه بزرگ «کویته - تفتان» مسلم ساخت. همین ترتیبات بود که انگلیس را تا ۱۹۴۷م بر بلوچستان مستولی ساخت، تا آن‌که هند بریتانوی فروپاشید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۶- حاکمیت بلوچستان

در آگوست ۱۹۴۷م، دولت هند بریتانوی اداره‌ی بلوچستان را به حاکم آن منطقه «عالی‌جناب میر احمدخان» واگذار کرد؛ وی عهده‌دار اداره‌ی قلات بود. خان بلافاصله اعلان استقلال کرد و محمد علی جناح، حاکمیت بلوچستان زیر اداره‌ی خان مذکور را امضا کرد.

نیویارک تایمز، در دوازدهم آگوست همان سال چنین گزارش داد: «مطابق معاهده، پاکستان قلات را به عنوان یک قلمرو حاکمیت مستقل همراه با وضعیت متفاوت با دولت هند، پذیرفته است. یک بیانیه که از دهلی نو صادر شده بود، می‌گفت که قلات، حکومت مسلمان در بلوچستان، با پاکستان به یک موافقت‌نامه‌ی دال بر جریان آزاد ارتباطات و تجارت رسیده است؛ و شاید اینان مذاکراتی را برای گفتگو درباره امور دفاعی، امور خارجی و ارتباطات به راه بیندازند». روز بعد، نیویارک تایمز حتا یک نقشه‌ی جهان را که بلوچستان را به عنوان یک کشور مستقل نشان می‌داد، ترسیم کرد.

مطابق اعلامیه‌ی استقلال هند در ۱۹۴۷م، تمام پیمان‌ها و قراردادها میان دولت بریتانیا و گردانندگان دولت‌های محلی، الی ۱۵ آگوست ۱۹۴۷م به پایان می‌رسید، در همان روز، خان اجتماع بزرگی را در قلات فراهم دید و طی آن رسماً استقلال کامل بلوچستان را اعلان کرد و روز پانزدهم آگوست را یکی از روزهای جشن و شادمانی نام نهاد. خان، مجالس علیا و سفلای پارلمان بلوچستان را شکل داد و در جریان نخستین نشست مجلس قانون‌گذار، در اوایل سپتامبر ۱۹۴۷م، مجلس استقلال بلوچستان را تأیید کرد.

جناح تلاش کرد که خان را تشویق به پیوستن به پاکستان کند، اما خان و هر دو اتاق مجلس پیشنهاد جناح را رد کردند. دولت پاکستان یک حالت پرخاش‌جویانه

علیه بلوچستان پیش گرفت و در مارچ ۱۹۴۸م، عساکر و قوت‌های نظامی پاکستان، عملیات علیه دولت بلوچستان را آغاز کردند. اینان، در پانزدهم اپریل ۱۹۴۸م به بلوچستان تاختند و تمام اعضای مجلس قانون‌گذار بلوچستان را زندانی کردند.

۳-۷- ناقانونمند بودن معاهده‌ی خط دیورند

در تمام دوره‌ی سلطه‌ی انگلیس بر هند، بلوچستان هیچ گاه به تصرف بریتانیا درنیامد. تعداد زیادی اجاره‌نامه و پیمان میان دو حاکمیت نوشته شد، اما هیچ گاه [در میان آنان] بیان‌نامه‌ای مبنی بر تهدید به تاخت و تاز وجود ندارد، هر چند پیمان‌ها میان هند بریتانوی و بلوچستان به امضا رسید، [مع هذا] امتیازات بسیاری را به بریتانیا فراهم آورد؛ اما هیچ کدام از پیمان‌ها، اجازه نمی‌داد که بریتانیا مرزهای بلوچستان را بدون موافقت و رضایت حکمرانان بلوچ، تعیین کند.

پیوستن به تبرستان www.tabarestan.info

معاهده‌ی خط دیورند در ۱۸۹۳م مرز سه حاکمیت کشوری را معین کرد: این‌ها عبارت بودند از افغانستان، بلوچستان و هند بریتانوی. مطابق قانون بین‌المللی، تمامی طرف‌های اثرگذار، ملزم بودند که هر تغییری را درباره علامت‌گذاری سرحد مشترک تأیید کنند. در واقع، معاهده‌ی دیورند، معاهده‌ای سه‌جانبه بود و قانوناً حضور سه‌جانبه و امضای سه کشور را الزامی می‌سازد. اما، معاهده [همواره] به صورت یک معاهده‌ی دوجانبه ترسیم شده، که [گویا] فقط میان انگلیس و افغانستان امضا شده است، در حالی که الزاماً بلوچستان را نیز دربر می‌گیرد.

بنابراین، مطابق قواعد بین‌المللی علامت‌گذاری مرزها، معاهدات توأم یا همراه با اشتباه بوده است؛ بر این اساس، معاهده‌ی پوچ و بی‌اعتباری با عجله و دستپاچگی امضا شده است.

بریتانیا، در زیر چتر ادعای نادرست، به حکمرانان افغان اطمینان می‌داد که بلوچستان بخشی از هند بریتانوی بود و ازین رو اینان [حکمرانان افغان] خود را ملزم به کسب رضایت و جلب موافقت کسی از جانب بلوچستان نمی‌دیدند تا مرزها را نشانه‌گذاری کنند. با وجود این، بریتانیا، حکمرانان بلوچ را درباره چگونگی معاهده‌ی خط دیورند، در تاریکی و ناآگاهی نگهداشت تا از بروز هرگونه پیچیدگی و ناخوشی پرهیز شده باشد. این سیاست، بریتانیا را کمک کرد تا خود را متوجه سنگربندی و استحکامات موقعیت‌های نظامی در منطقه کند، بدون بروز کدام تشنجی میان افغانستان

و بلوچستان درباره‌ی علامت‌گذاری خطوط مرزی، این مأمول را به سر رساند؛ به عباره‌ی دیگر، این می‌توانست منتهی به بروز جنگی میان افغانستان و بلوچستان گردد.

بریتانیا برای اثبات این که افغانستان و بلوچستان، درباره قانونمندبودن معاهده‌ی خط دیورند، گفتگویی میان خود نداشتند، به توجیه جنبه‌های مثبت معاهده‌ی خط دیورند توسط هر یک از حکمرانان افغان، پس از عالی جناب امیرعبدالرحمن‌خان اشاره می‌کرد. شاه حبیب‌الله (۱۹۱۹-۱۹۰۱) شاه امان‌الله، (۱۹۲۹-۱۹۱۹)، شاه نادرخان (۱۹۳۳-۱۹۲۹)، و شاه ظاهرخان (۱۹۷۳- ۱۹۳۳) معاهده را در دوره‌ی سلطنت خود توجیه و تأیید کردند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۸- نمای اصلی ساختمان

بریتانیا بر بخش‌هایی از افغانستان، بدون کدام مجوزی قانونی، حکمرانی کرد، اما پارچه کاغذ خیانت‌آمیز و غیر قابل اطمینان «معاهده‌ی خط دیورند» در دست داشت که از هیچ محکمه‌ای اعتبار قانونی نیافته بود. طی این مدت، بریتانیا کماکان، افغانستان و بلوچستان را از یکدیگر دور نگهداشت که نتوانند درباره‌ی معاهده‌ی مذکور صحبت کنند؛ و به این ترتیب بریتانیا توانست به حکمرانی خود بر افغانستان ادامه دهد.

در ۱۹٤۷م حینی که دولت هند بریتانوی منحل و تجزیه شد، و دلیلی باقی نمانده بود که بریتانیا همان نما را همچنان به نمایش بگذارد، محمد علی جناح و دسته‌ی قانونی او بلافاصله پس از استقلال پاکستان، دریافتند که معاهده‌ی خط دیورند، سندی قانونی و پذیرفتنی و الزام‌آور نیست. برای ادامه‌ی سلطه‌ی غیرقانونی بر سرزمین‌های افغانستان، برای پاکستان اهمیت داشته تا جریان معاهده را کماکان مخفی و دور از دسترس همگان نگهدارد. اما آن برهان قاطعی که اصالت معاهده را زیر سؤال می‌بُرد، همانا وجود بلوچستان به حیث یک کشور مستقل بود که امکان داشت روزی حقیقت درباره‌ی معاهده را برای افغانستان آشکار سازد. این حقیقت می‌توانست به از دست دادن بخش‌های پشتون‌نشین پاکستان به نفع افغانستان بیانجامد. برای پاکستان این نکته اهمیت داشت که بلوچستان را در انقیاد گیرد یا به آن بتازد تا بر اشتغال ناقانونمند خود بر قلمرو افغان ادامه دهد.

وقتی جناح در مساعی‌اش برای متقاعد ساختن دولت بلوچستان- در انضمام

به پاکستان- بر مبنای دو حاکمیت که وجهه‌ی اسلامی در هر دو برجسته باشد، شکست خورد به قوای مسلح خود فرمان تاخت و تاز به بلوچستان را صادر کرد؛ با زور و اکراه، عالی جناب، خان قلات را وادار به امضای امحای دولت بلوچستان و انضمام آن به پاکستان کرد. این نمونه‌ی ساده‌ی تجاوز علیه حاکمیت یک ملت، پاکستان را مطمئن ساخت که اسرارش درباره‌ی معاهده‌ی خط دیورند دست‌نخورده خواهد ماند.

به محض این که بلوچستان محفوظ ماند، پاکستانی‌ها با به کارگیری فریب‌آمیز قانون بین‌المللی درباره مرزها به نفع خویش، به اشغال قلمرو مربوط به افغانستان ادامه دادند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۳-۹- امور جاری

حضور پاکستان در سرزمین‌های افغانستان، بر مبنای ادعای اشتباه، غیرقانونی است. برای حفظ تمامیت ارضی کنونی به نفع پاکستان است که در کنار خویش دولت ضعیف و بی‌ثبات افغانستان را داشته باشد، تا کسی اعتبار و صحت معاهده‌ی خط دیورند را زیر سؤال نبرد. ازین رو سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان، پناهگاه و پوشش برای اعضای القاعده و طالبان تعبیه می‌کنند؛ آنانی که اعمال وحشت‌بار را در داخل قلمرو افغانستان مرتکب می‌شوند تا دولت منتخب و دموکرات حامد کرزی را بی‌ثبات سازند.

ارتش ایالات متحده در افغانستان، به قلع و قمع بقایای دهشت‌افکنان عصر طالبان می‌پردازد. امریکا همچنان علاقمند بازسازی افغانستان و تقویه‌ی روند مردم‌سالاری، برای ایجاد پایگاهی قوی در کشور است. اما پاکستان با به کارگیری افراد مزدور، جنگ علیه ایالات متحده را به پیش می‌برد و می‌خواهد ملت افغان را دهشت‌افکن معرفی کند و امیدوار است که تلاش‌های ایالات متحده را خنثا و آنان را به ترک افغانستان وادارد و دولت ضعیف را کماکان در کنار خود داشته باشد.

ضمناً، بلوچ‌ها «جنگ استقلال» خود از ایران و پاکستان را آغاز کرده‌اند. سردسته‌ی (سردار) سه قبیله، قوت‌های خود را متحد ساخته و به جنگ گریلایی علیه ارتش تا دندان مسلح پاکستان، متعهد شده‌اند. جنبش آزادی‌بخش بلوچ در حال تبدیل شدن به قوت ثمربخش است و مردم از هر مسیری در یک مجتمع گِرد می‌آیند.

۳-۱۰- راه‌حل

با تشکیل یک هیأت کاری، افغانستان و بلوچستان باید حاکمیت اشغالگرانه‌ی پاکستان بر خاک‌های خویش را، به محکمه‌ی بین‌المللی عدالت بکشانند. به محض این که معاهده‌ی خط دیورند بی‌اعتبار ثابت شد، نتیجه‌ی آن برگشتن قلمروهای اشغال شده به دست پاکستان به بدنه‌ی افغانستان است. همچنین، بلوچستان که از روی عنف و اجبار، از اریکه‌ی یک دولت مستقل به پایین کشیده شده بود، دوباره حیثیت یک کشور را بیابد و با کمک بین‌المللی به آزادی برسد. این بهترین فرصت برای عمل در این جهت است؛ زیرا نیروهای ایالات متحده و ائتلاف در افغانستان، در موقعیتی‌اند که برای اجرا و حتا تحمیل قضیه و کشاندن آن به دیوان عدالت، تسهیلات فراهم کنند.

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

پس از آن که پاکستان قلمروهای اشغالی افغانستان و بلوچستان را تخلیه کرد، باید مرزهای نوین، یعنی مرزهای دوستی و صلح، علامت‌گذاری شود تا مناطق بلوچ‌نشین را که بلوچستان جدید را معین می‌کند، مشخص‌سازند؛ و مناطق پشتون‌نشین به افغانستان ملحق شود و به کمک ایالات متحده و نیروهای ائتلاف، نیروهای افغان و بلوچ بتوانند اعضای القاعده و طالبان را از سرزمین مربوط به خود، بیرون بریزند.

زمانی یک ناظر عاقل گفته بود: «پاکستان یک زمین یا کتله‌ی کاملاً ساختگی و غیرضروری بر روی نقشه‌ی دنیاست که برای پرورش و تربیه‌ی افراطی‌گری مساعد است، و به سبب مزاحمتی که از این موجود پیش می‌آید، دور انداختن آن بهتر است.»

میر آزاد خان بلوچ

سکرتر جنرال

شعبه‌ی دولت بلوچستان در حال تبعید

۴- اوج بحران

بعد از ادغام بالاجبار قلات به هیئت کشور پاکستان در ۱۹۴۸م، بعضی از دسته‌های مسلح جدایی‌خواه، در حدود ایالت بلوچستان، حملاتی علیه دولت پاکستان به راه انداختند که اولین آن‌ها به دست شهزاده کریم‌خان، و دیگر آن به دست نواب‌نوروزخان در ۱۹۴۸م بود. قیام‌های قبیلوی مذکور نسبت به آنچه توسط قبایل

مری و منگل در سال‌های ۱۹۷۲م و ۱۹۷۷م به وقوع پیوست، محدود و کوچک بود. تمام گروه‌های مذکور برای موجودیت بلوچستان بزرگی می‌رزمیدند که به دست جرگه‌ی قبایل اداره شود و حدود تاریخی آن، میان ایران، پاکستان و افغانستان باشد.

در ۲۰۰۵م مبارزه‌ی دیگری برای دست‌یابی به اهداف فوق در پیش گرفته شد؛ در ۲۰۰٦م ارتش پاکستان، نواب اکبر خان بگتی را کشت؛ او را به دست داشتن در ناآرامی‌ها متهم می‌کردند. پرویز مشرف (رئیس جمهور پیشین)، به بگتی اتهام شورشگری بسته بود؛ اما در میان بلوچ‌ها، وی قهرمان استقلال‌طلبی شناخته شد. بگتی متهم به تاراج بودجه‌ی انکشافی ایالت بود که از طرف دولت فدرال تخصیص داده شده بود؛ نیز او متهم به دستبرد در سرمایه‌گذاری در سکتور گاز بود. همین طور او متهم به داشتن زندان خصوصی و سیه‌چال‌ها شده بود.

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

۴-۱- قیام‌های مسلحانه‌ی بلوچ‌ها علیه دولت پاکستان

چنان‌که گفتیم نواب‌نوروزخان، اولین ستیزه را در سال ۱۹٤۸م و دومین ستیزه را در سالیان ۱۹۵۸م-۱۹۵۹م رهبری کرد؛ سومین تصادم به دست شیرمحمد بیجرانی مری در سال‌های ۱۹٦۳م-۱۹٦۹م رخ داد؛ چهارمین ستیزه میان سال‌های ۱۹۷۳م-۱۹۷۷م به دست نواب خیربخش مری رهبری می‌شد؛ ستیزه‌ی پنجمین که تا اکنون ادامه دارد، از ۲۰۰٤م آغاز شده و توسط اکبرخان بگتی و میر بلچ مری رهبری شده است.

تصادم سال ۱۹٤۸م برای قبولاندن موافقت‌نامه‌ی سال ۱۹٤۷م بالای میر احمدیارخان حاکم کلات بود؛ قوای اعزامی دولت پنجاب این لشکرکشی را رهبری می‌کرد (به پیوست ۲۱ دیده شود). میراحمدیارخان قرارداد خودمختاری داخلی کلات را امضا کرده بود. اما شهزاده عبدالکریم‌خان که رئیس قدرتمند یکی از خان‌نشین‌های کلات بود، پس از انعقاد آن موافقت‌نامه، از عهده‌اش برطرف شد؛ از این رو او تصمیم گرفت که شورشی را علیه دولت پاکستان به راه بیندازد. او در ۱٦ می سال مذکور جنبش جدایی‌طلبی از پاکستان را بنیاد گذاشت. کریم‌خان ارتش چریکی خود را در خاک افغانستان تعلیمات می‌داد، و از آن‌جا علیه ارتش پاکستان وارد جنگ می‌شد.

نواب‌نوروزخان مبارزه‌ی خود را در برابر سیاست واحدسازی مارشال ایوب خان طی سال‌های ۱۹۵۸م-۱۹۵۹م به راه انداخت. سیاست مذکور آزادی‌های رهبران

قبایل را محدود می‌کرد. او و پیروانش جنگ چریکی علیه پاکستان را آغاز کردند. نواب نوروزخان و پیروانش به اتهام خیانت ملی دستگیر شده در زندان حیدرآباد محبوس شدند. متعاقباً پنج تن از اقارب او (پسران و برادرزاده‌هایش) نیز متهم به قتل اعضای قطعات نظامی شدند. نوروزخان اندکی بعد در اسارت درگذشت.

پس از مناقشات نوروزخان و پیروانش، دولت پاکستان مصمم به احداث پاسگاه‌های نظامی در نقاط کلیدی بروز اغتشاش شد. شیرمحمد بیجرانی مری گروه چریکی Like-minded (همفکران) را که متشکل از داوطلبان جنگی بود، ایجاد کرد و ساحه‌ای در حدود ۷۲۰۰۰ کیلومتر مربع را زیر پوشش جنگ‌های پراکنده و نامنظم گرفت. این ساحه از منطقه‌ی قبایلی منگل در جنوب تا منطقه‌ی قبایلی مری و بگتی در شمال امتداد داشت. هدف اینان فشار بر دولت پاکستان بود تا رهبران قبایل را در سود به دست آمده از استخراج گاز منطقه‌ی سوی (sui gas field) شریک سازد. اینان در قطارهای راه‌آهن بمب‌گذاری می‌کردند و کاروان‌های مذکور را کمین می‌زدند. ارتش با تخریب زمین‌های قبیله‌ی مری، اقدام آن‌ها را تلافی می‌کرد. شورشیان جدایی‌طلب، در سال ۱۹٦۹م، با پذیرفتن آتش‌بس، به غایله پایان دادند.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

یحیی‌خان رییس جمهور وقت پاکستان، سیاست واحدسازی را منسوخ کرد، اما پذیرفت که بلوچستان ایالت چهارم پاکستان غربی باشد(۱۹۷۰م). ایالت بلوچستان دربرگیرنده‌ی تمام ریاست‌ها و خان‌نشین‌ها، ایالت کمیشنری عالی، و گوادر با مساحت km^2 ۸۰۰ در نوار ساحلی، که پاکستان آن را از سلطنت عمان خریداری کرده بود، شد.

۴-۲- دولت‌های ایالتی

دولت‌های ایالتی بلوچستان و ایالت سرحد شمال‌غربی به اتهام خیانت ملی از سوی رئیس جمهور ذوالفقارعلی بوتو برکنار شد؛ او حالت اضطراری (Martial Low) را در ولایات مذکور نافذ کرد. عزل دولت ایالتی، شورش مسلحانه را در پی داشت. خیربخش مری، جبهه‌ی آزادی مردم بلوچستان (BPLF) را بنیان‌گذارد. او مردان بسیاری از قبایل مری و منگل را به طور داوطلبانه علیه دولت مرکزی پاکستان بسیج کرد. طی این تصادمات، حدود ۳۰۰ تا ٤۰۰ سرباز دولت پاکستان و بین ۷۳۰۰ تا ۹۰۰۰ جنگنده‌ی بلوچ و مردم ملکی کشته شدند.

رهبران سیاسی بلوچ هر یک نواب اکبرخان بگتی و میر بلاچ مری یک آجندای پانزده فقره‌ای را به دولت پاکستان پیشنهاد کردند. درخواست‌های اساسی آن‌ها، کنترل بیشتر بر منابع طبیعی بلوچستان، و تعیین ضرب‌الاجل برای اقدامات نظامی بود.

در دسامبر ۲۰۰۵م چرخبال دو تن از فرماندهان عالی‌رتبه‌ی ارتش پاکستان، هدف قرار گرفت. جنرالان مذکور در حال بازدید از کوهلو- ۲۲۰ کیلومتری جنوب شرق کویته- بودند که چرخبال‌شان مورد اصابت قرار گرفت، ولی سالم به زمین نشست. در آگست ۲۰۰۶م، نواب اکبرخان بگتی در یک جنگ سنگین کشته شد؛ در حالی که تعداد کشته‌شدگان ارتش پاکستان حدود شصت سرباز و هفت افسر بود. بگتی، از جانب دولت پاکستان، به یک رشته بمب‌گذاری، قتل مردمان - که خود بدان معترف بوده- انداخت موشک بر رئیس جمهور پرویز مشرف متهم بود.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

در اپریل ۲۰۰۹م، غلام محمد بلوچ رهبر «جنبش‌های بلوچ» و دو رهبر ملی‌گرای دیگر (هریک لالا منیر و خیرمحمد)، از یک دفتر کوچک[ولی] قانونی بازداشت شدند. آنان با دستان و چشمان بسته، در پیش نظر وکیل مدافع‌شان و دوکانداران محل، در یک واگن مخصوصِ انتقال مجرمین جنایی، به زندان سپرده شدند.

هشت روز بعد، مرد مسلحی به زبان فارسی، پیدا شدن اجساد آنان را در یک منطقه‌ی تجارتی به رسانه‌ها اعلان کرد. جنبش ملیّون بلوچ، نیروهای مسلح پاکستان را به دست داشتن در قتل سه رهبر سیاسی مذکور، متهم کردند، کشف اجساد این سه رهبر ملی‌گرا، جرقه‌ای بود برای تظاهرات و شورش و مقاومت ملی در شهرها و شهرک‌های بلوچستان.

در دوازده آگست ۲۰۰۹م، میرسلیمان داود (خان کلات) خود را حکمران بلوچستان خواند و تشکیل شورایی را برای استقلال بلوچستان اعلان کرد. شورا ادعا داشت که قلمرو مورد نظر آنان، بلوچستان پاکستان و ایران، هر دو است؛ در حالی که ادعایی نسبت به سرزمین بلوچ‌نشین افغانستان مطرح نشده بود. در این شورا تمام رهبران سیاسی بلوچ، به شمول نواب‌زاده براهداغ بگتی، عضویت داشتند. او اعلان کرد که دولت انگلستان مسئولیت اخلاقی دارد که اشغال بلوچستان به دست پاکستان را به گوش جهانیان برساند.

۴-۳- گسترش ناآرامی

فعالیت‌های نظامی بلوچ‌ها، در قلمرو ایران نیز گسترش یافت. طی سالیان ۲۰۰۷م در زاهدان، بار دیگر ۲۰۰۹م (دو بار) در زاهدان و پشین، و بار سوم۲۰۱۰م (دو بار) در زاهدان و پشین، در انفجار و عملیات انتحاری، ۱٤٦ تن و دو تن از جنرالان بلندپایه‌ی «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» کشته شدند.

۴-۴- ابعاد بین المللی داعیه‌یِ بلوچستان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اخیراً در ۲۰۱۱م، قضیه‌ی بلوچستان، جزو استراتیژی جدید ایالات متحده در جنوب آسیا شد. برخی از اعضای مجلس نمایندگان امریکا، به علت ادامه‌ی حمایه‌ی پاکستان از طالبان و القاعده، بحث جدایی بلوچستان از بدنه‌ی این کشور را مطرح کردند.

۴-۵- حمایت هند از ارتش آزادی‌بخش بلوچستان

پاکستان به صورت مکرر این موضوع را با حکومت هندوستان در میان گذاشت و به هند درباره حمایت از این حرکت جدایی‌طلبانه، اخطار داد.

علاوه بر این، هندوستان از جانب کنسلگری‌هایش در افغانستان، به حمایت از ارتش آزادی‌بخش بلوچستان، متهم شناخته شده است.

استخبارات بریتانیا به شدت به این باور است که دهلی جدید به طور پنهانی از ارتش آزادی‌بخش بلوچستان پشتیبانی می‌کند؛ و زمانی که بخواهد بالای پاکستان بیشتر فشار وارد کند، به این حمایه می‌افزاید.

بنابر گفته‌ی بعضی مقامات هندی، این شورش یک مشکل داخلی پاکستان است و هیچ بیرونی‌ای در آن نقش ندارد.

۴-۶- سازمان‌های سیاسی و رهبران بلوچ

۴-۶-۱- خانان کلات (خلاصه‌ی بحث گذشته)

خان قلات، عنوان رسمی حکمران دولت سرزمین قلات بود. اینان همواره فرمان‌بردار امپراتوران مغولی دهلی یا افغانان کندهار بودند؛ پس از ۱۸۳۹م از بریتانیا، و پس از ۱۹٤۷م از دولت پاکستان فرمان می‌بردند. حاکم قلات معمولاً عنوان والی را

داشت، ولی پس از ۱۷۳۹م لقب بیگلربیگی‌خان را نیز کمایی کرد که به طور خلاصه «خان» خوانده می‌شد. آخرین خان قلات، رئیس شورای اجرایی اتحادیه‌ی بلوچستان بود.

خان‌نشین قلات به دست یک رهبر قبیله‌ی براهویی به نام کومبر یا کمبور تأسیس شد. قبیله‌ی او به دست «سهوا» راجای قلات اجیر شده بود. سهوا اینان را برای محافظت از حملات از جانب شکارپور، ملتان و سند علیا به خدمت گرفته بود. کمبور و قبیله‌اش با موفقیت توانستند منطقه را محافظت کنند، در عین حال خود کومبر مقام راجایی قلات را کمایی کرد؛ چون او و قبیله‌اش اکثراً مسلمان بودند، به جای لقب راجا، لقب اسلامی «خان» را بر خود نهاد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۴-۷- ارتش آزادی‌بخش بلوچستان (BLA)

ارتش آزادی‌بخش بلوچستان، گروهی جدایی‌طلب در منطقه‌ی کوهستانی بلوچستان است و در جنوب ایران و پاکستان موقعیت دارد.

این تشکیلات در مبارزات و تلاش‌ها برای اساس‌گذاری بلوچستانی مستقل و آزاد از قوانین پاکستانی و ایرانی سهم دارد.

در تابستان سال ۲۰۰۰م، ارتش آزادی‌بخش بلوچ به سلسله حملاتی علیه مسئولان (مأموران) پاکستانی در اعتراض به کم‌توجهی و نادیده‌گرفتن ایالت بلوچ‌نشین، دست زد. پس از آن، این گروه به شهرت رسید.

در ۱۷ جولای سال۲۰۰۶م، حکومت شاهی بریتانیا ارتش آزادی‌بخش بلوچ را در فهرست قدغن‌شده‌ها شامل و ورود اعضای آن را به بریتانیا ممنوع کرد.

اعمال این گروه همچنان از جانب ایالات متحده‌ی امریکا دهشت‌افکنی خوانده شد.

۵- رهبران سرشناس بلوچ

نواب خیربخش مری، از سیاست‌مداران بلوچستان پاکستان، در سال ۱۹۲۸م متولد شد. وی از چهار دهه‌ی گذشته بدین‌سو رهبری حرکتی جدایی‌طلب و ملی‌گرا را به عهده دارد. همچنان وی در رأس قبیله‌ی پرقدرت مری قرار دارد.

بلاچ‌مری یکی دیگر از رهبران قبایلی بلوچستان و از مبارزان پیشین استقلال‌خواهی بلوچستان بود. وی فرزند سیاست‌مدار برجسته نواب‌خیربخش مری

است.

غزان‌مری برادر بلاچ‌مری نیز یکی از سیاستمداران برجسته محسوب می‌شود. بلاچ‌مری فرمانده جنگجویان قبیله‌ای در بلوچستان بود که برای استقلال و آزادی‌شان در بلوچستان می‌جنگند. میربلاچ‌مری در ۲۱ نوامبر سال ۲۰۰۷م میلادی در افغانستان کشته شد.

میربلاچ‌خان مری از نبوغ فکری فوق‌العاده‌ای در میان شورشیان بلوچستانی برخوردار بوده است؛ بسیاری بر این باوراند که افزایش و سازماندهی حملات از سوی شورشیان بعد از مرگ رهبران‌شان با مشکل روبرو خواهد بود. میربلاچ‌مری از سمت مجلس ایالتی در سال ۲۰۰۳م استعفا کرد؛ بدین باور بود که «بلوچستان یکی از غنی‌ترین ایالات و در عین حال فقیرترین آن‌هاست»، ولی هنوز از حقوق خود محروم است. این ایالت یکی از بزرگ‌ترین منابع گاز دنیا را در اختیار دارد؛ همچنان این ایالت ذخایر طلا، مس و ذخایر منرال‌های دیگر را نیز داراست. شورشیان این منطقه می‌گویند که بسیاری از این منابع طبیعی را حکومت فدرال به خود اختصاص داده است، این در حالی است که کارگران محلی در پروژه‌های کاری این منابع استخدام نمی‌شوند. آمارهای توسعوی بلوچستان نشان می‌دهد که این ولایت در میان چهار ولایت پاکستان توسعه‌نیافته‌ترین ولایت محسوب می‌شود.

چنان‌که گفتیم، میربلاچ‌مری فرزند سیاستمدار سابق نواب خیربخش مری در افغانستان به قتل رسید. غزان مری برادر بلاچ مری تلیفونی خبر مرگ وی را تأیید کرد؛ اما از مکان دقیق و جزئیات قتل وی چیزی نگفت. برادر وی گفت که: «من تماس تیلفونی را از یکی از نزدیک‌ترین همکاران وی رأس ساعت یک و ده دقیقه‌ی قبل از ظهر دریافت کردم که تلیفون‌کننده فقط یک کلمه گفت و آن هم این که «میر بلاچ ما را ترک کرد»؛ سپس دانستم که چی اتفاق رخ داده است. و آنان بعد از این خبر هیچ‌گونه معلومات اضافی را به دلایل امنیتی به من ندادند، زمانی که من درباره جزئیات مرگ وی از ایشان پرسیدم، وی گفت که همکاران وی جزئیات بیشتری درباره مرگ وی به من نداده‌اند».

رهبر بی‌اس‌او(BSO)، امداد بلوچ با تماس تیلفونی که از بلوچستان داشت گفت که زد و خورد در محلی به نام مسکلی بوده است، اما غزان مری گفت که درباره

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

محل دقیق قتل وی اختلاف وجود دارد؛ وی گفت که من نمی‌خواهم درباره محلی که وی به قتل رسیده است، اظهارنظر کنم، چون اختلافاتی در این زمینه وجود دارد. وی با خاطرنشان کردن این که با برادرش مهران بلوچ در لندن در تماس بوده اضافه کرد که: «بلاچ با مرگ خویش، که به خاطر آزادی بلوچ بود، ما را سربلند و مفتخر ساخت». وی علاوه کرد که: «کنترول بلوچ هم اکنون در دستان مبارزان بلوچ قرار دارد».

بلاچ مری به شبکه‌ی الجزیره گفته بود که: به نظر من وضعیت مبنی بر استقلال بلوچستان به نفع آزادی‌خواهان به پیش می‌رود و مردم متکی به خودشان بوده و برای داشتن یک ایالت مستقل در آینده امیدوار هستند. بر اساس منابع رسمی، مری نقطه‌ی قوت ارتش آزادی‌خواهان بلوچ محسوب می‌شد و مسئولیت حمله به خطوط گازی «سوی» یاسیبی را نیز به عهده داشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۵-۱- نواب اکبر خان بگتی و نواب‌زاده بلاچ مری

نواب اکبرخان در «بارخان» یکی از دهات خیتران بلوچ متولد شد که مادر وی نیز از این قبیله بود و اکنون یکی از قریه‌های توسعه‌یافته ایالت بلوچستان محسوب می‌شود. وی فرزند نواب محراب‌خان بگتی و نواسه‌ی شهبازخان بگتی است. بر اساس گزارشی وی مدعی است که وی اولین قتل را در سن دوازده‌سالگی مرتکب شده است. برادر وی سردار عبدالرحمن خان بگتی است. سردار احمدنواز بگتی و مامایش سردار غلام‌مصطفی‌خان بگتی است. وی دروس ابتدایی را در کالج ایتچیسون فراگرفته و مدعی است که تحصیلات عالی را در دانشگاه آکسفورد به پایان رسانیده است که این ادعا تکذیب شده است.

وی یک رهبر بود؛ «تومان» یک اتحاد سیاسی است نه یک قبیله؛ ازین‌رو تومان بگتی توسط وی رهبری می‌شد. نواب‌اکبرخان بگتی در یک انتخابات فرعی در مجلس ملی پاکستان در می سال ۱۹۵۸م انتخاب شد، تا جایگزین دکترخان صاحب که به قتل رسیده بود، شود. و از این‌رو وی در کرسی حکومت به حیث اعضای ائتلاف حاکم تکیه زند. بگتی از ۲۰ سپتمبر ۱۹۵۸ م تا ۷ اکتبر ۱۹۵۸م به حیث وزیر کشور در دوران حکومت نخست وزیر ملک سر فیروزخان نون (جمهوری‌خواه) نیز ایفای وظیفه کرد. از گفته‌های اوست: «مرگ سریع در کوه بهتر از مرگ تدریجی در بستر

است».

مرگ بگتی با خشونت هزاران محصل دانشگاه بلوچستان و بلوچ‌های دیگر همراه بود. بر اساس نمایش‌های تلویزیونی و گزارش‌های خبری در پاکستان، دولت با اعزام و مستقر ساختن نیروهای ویژه در بیشتر شهرها تلاش داشت تا از شعله‌ورشدن خشونت‌های احتمالی در پایتخت ایالتی کویته جلوگیری کند. از سویی هم تدابیر امنیتی شدیدی برای حفاظت از جان پرویز مشرف (رئیس جمهور وقت پاکستان) نیز اتخاذ شده بود. همچنان تدابیر امنیتی شدید دیگری نیز در تمام فرودگاه‌های پاکستان گرفته شده بود. این در حالی بود که رسانه‌های پاکستانی و خارجی کشت و کشتار و خشونت‌ها را بعد از مرگ بگتی خونین‌ترین تلفات بعد از ترور بی‌نظیر بوتو دانستند و آن را کابوس سیاسی نامیدند. و برخی دیگر این خشونت‌ها را با بحران سال ۱۹۷۱م مقایسه کردند، جایی که به علت جنگ آزادی بنگله‌دیش یکی از بزرگ‌ترین تلفات نظامی رقم خورد.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

در ۲۷ آگست سال ۲۰۰٦ میلادی، برخی رسانه‌های خصوصی خبری را نشر کردند، حاکی از آن که نوه‌ی بزرگ بگتی، براهمداغ خان و میرعلی هنوز هم زنده‌اند، اما کدام مقام رسمی این خبر را تأیید نکرد.

در ۱ سپتمبر ۲۰۰٦ میلادی تابوت بگتی در قریه‌ی دیرا بگتی حمل شد و نزدیک قبور فرزند و برادرش به خاک سپرده شد. خانواده‌ی وی که خواستار یک تشیع رسمی جنازه‌ی او در کویته بودند در مراسم تدفین شرکت نکردند، آنان در مقابل جسد وی که در تابوتی قفل شده بود دست به اعتراض زدند. در ۲٦ سپتمبر ۲۰۱۰ میلادی عبدالقیوم‌خان جاتوی، وزیر ارشد دولت فدرال پاکستان مرگ وی را محکوم و ارتش پاکستان را متهم به قتل رهبر بلوچ، نواب اکبرخان بگتی کرد. وی چندی بعد به علت این افشاسازی مجبور به کناره‌گیری از مقامش شد. با وجود این، حمایتش را از سردار فاروق احمدخان لغاری برای ریاست جمهوری پاکستان اعلام کرد.

۵-۲- موقف رسانه‌ها

خبرگزاری‌ها بعد از مرگ اکبرخان، معلومات پراکنده‌ی ذیل را منتشر کردند: بگتی طی سال‌های ۱۹۵۰، ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ میلادی در درگیری‌های بلوچستان نقش

داشت. وی جنبش فعلی در بلوچستان را برای استقلال بیشتر هدایت و از نوه‌ی بزرگش براهمداغ خان بگتی- زمانی که وی رهبر قبیله بگتی بود- حمایت‌هایی می‌کرد.

در سال‌های اخیر، وی از سوی حکومت پاکستان به جنگ‌سالار بودن متهم شد. بعضی اوقات وی همکاری‌هایی با سازمان ارتش آزادی‌خواه بلوچستان نیز داشت. ارتش آزادی‌خواه بلوچستان مسئولیت ده‌ها کمپ آموزشی تروریستی را نیز به عهده داشته است، که از فراز کوه‌های دیرا بگتی به ارتش پاکستان حمله می‌کردند. حملات‌شان شبیه جنگجویان ملاعمر بوده است. در ماه جولای ۲۰۰۶ میلادی، جنرال پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان، با استفاده از جیت‌های جنگی ارتش و چرخ بال‌های جنگی گاهی بگتی را بمباردمان می‌کرد. سردار اختر منگل، رهبر حزب ملی بلوچستان، گفت: افزایش بمباردمان در مناطق بگتی و مری در حقیقت به معنای بمباردمان رهبر ناسیونالیست بلوچ، نواب اکبرخان بگتی و همدستان وی است و از این‌رو از جامعه‌ی بین‌المللی خواست که وضعیت را باید تحت نظر داشته باشند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

روز شنبه ۲۶ اگست ۲۰۰۶ میلادی، بگتی با انفجار مهمات در غاری که وی مخفی شده بود، کشته شد؛ اما دولت پاکستان می‌گوید که بگتی خود و مقامات ارتش را با انفجار مهمات به قتل رسانید؛ چون ارتش پاکستان او را محاصره کرده بود. این در حالی است که بر اثر این انفجار شش نظامی، یک فرمانده و دو دگروال ارتش پاکستان که برای گفتگو به آن‌جا رفته بودند نیز به قتل رسیدند.

پرویز مشرف، رییس جمهور وقت پاکستان کشته شدن بگتی را یک پیروزی بزرگ خواند و به فرماندهی این عملیات، رییس سازمان استخباراتی پاکستان، این پیروزی را تبریک گفت. از سویی هم وزیر اطلاعات همان زمان پاکستان، محمدعلی درانی، پایان موفقانه‌ی این عملیات را تبریک گفت و یادآور شد که بگتی در غاری که مخفی شده بود بر اثر انفجار مهمات و فروریختن این مغاره، به قتل رسید.

ژورنالیست پاکستانی، حامدمیر گفت که وی آخرین بار زمانی با نواب خان بگتی از تلیفون ستلایت صحبت کرده است که وی در مغاره‌های کوه به سر می‌برد. در آخرین گفتگوی وی با حامدمیر، نواب بگتی گفت که جنرال‌های کوماندوی شما تنها بعد از مرگ وی راحت خواهند شد. اما بعد از شهادت وی، براهمداغ بگتی به

حامدمیر گفته است که وی باید مسئولیت را به عهده گیرد. بنابرین، رویداد درست در هنگامی رخ داد که کابینه به علت اعلام قانون ارتش رییس جمهور، اسکندر میرزا، لغو شد.

دادگاه نظامی، وی را در سال ۱۹٦۰م دستگیر و زندانی و به تدریج از کار در دفاتر عامه منع کرد. در نتیجه‌ی مبارزات قانونی او، وی در انتخابات عمومی سال ۱۹۷۰م برنده نشد و در عوض برادر جوان‌تر خود، سردار احمدنواز بگتی را به نامزدی حزب عوام ملی انتخاب کرد. به هر حال بگتی با رهبری حزب عوام ملی، به خصوص والی جدید بلوچستان، غوث بخش بزینجو و طرفداران معاهده‌ی لندن مخالفت کرد که به برکناری والی ایالتی و همچنان رئیس‌الوزراء، سردار عطاءالله خان منگل و کابینه‌اش در ١٤ فبروری سال ۱۹۷۳م منجر شد. روز بعد آن حکومت فدرال، بگتی را منحیث والی بلوچستان منصوب کرد و ارتش پاکستان برای تأمین امنیت، به ایالت بلوچستان پاکستان اعزام شد.

وی در اول جنوری سال ۱۹۷٤ میلادی بعد از موافقت‌نکردن با حکومت فدرال مبنی بر اعمال سیاست‌هایی در بلوچستان از مقامش استعفا و ارتش پاکستان در حدود ۱۰۰,۰۰۰ نیرو را به ایالت بلوچستان اعزام کرد، و با کمک نیروی هوایی ایرانی‌ها، تعداد زیادی از بلوچ‌ها را کشت.

محمد رضاشاه پهلوی، شاه وقت ایران با اعزام جیت‌های F14 و کشتی‌های مسلح به راکت‌های دریا به زمین، به کمک ارتش پاکستان به جنگ علیه شورشیان شتافت، که در نتیجه ارتش پاکستان بیشتر از ٤۰۰۰ بلوچی را به قتل رسانید. بیشتر این شورشیان از قبیله مری بودند؛ اما اکبر بگتی گفته است که از این اقدام ارتش حمایت کرده است.

بعد از آن که جنرال رحیم‌الدین به حیث والی بلوچستان در سال ۱۹۷۸م انتخاب شد، فعالیت‌های وی نیز کاهش یافت، و بگتی در طول حاکمیت رحیم‌الدین سکوت اختیار کرد، که این کار وی گاهی از سوی سردارهای بلوچ مورد انتقاد قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۸۸م وی به ائتلاف ملی بلوچستان پیوست و در ٤ فبروری ۱۹۸٤ میلادی به حیث رییس این سازمان انتخاب شد. دولت وی با حکومت فدرال به سرپرستی نخست وزیر بی‌نظیر بوتو اختلافاتی پیدا کرد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

والی بلوچستان، جنرال محمدموسی، در ٦ اگست ۱۹۹۰ میلادی مجلس ایالتی را منحل کرد. و بگتی بر اساس هدایت رییس جمهور، غلام‌اسحق‌خان از مقامش استعفا کرد؛ اما در انتخابات مجلس ایالتی نیز انتخاب شد.

در سال ۱۹۹۳م وی به نمایندگی از حزب جمهوری وطن در مجلس ملی پاکستان راه یافت. همچنان در سال ۱۹۹۳م نواب بگتی خود را نامزد پست ریاست جمهوری پاکستان کرد که بعداً از نامزدی خود را کنار کشید.

نواب بگتی قبل از نواب‌زاده بلاچ مری به قتل رسیده است. در سال ۲۰۰۰ میلادی، ناسیونالیست‌ها برای اعمال فشار بیشتر، حملات نظامی را برای خودمختاری و آزادی هرچه بیشتر ایالت بلوچستان راه‌اندازی کردند. اما چهار سال بعد ارتش پاکستان با راه‌اندازی عملیات بزرگ در این ولایت، در حقیقت پاسخی به حملات ناسیونالیست‌ها داد. بر اساس گزارش‌ها در اثر درگیری میان شورشیان و نیروهای امنیتی صد نفر طی دو سال جنگ کشته و صدها نفر دیگر در اثر بدتر شدن اوضاع امنیتی آواره شدند. در سال ۲۰۰٦ میلادی زمانی که ارتش پاکستان چندین رهبر قبایلی بلوچ را در محاصره درآورد، خشونت‌ها به اوج رسید. میر بلاچ مری، و سیاستمدار کهنه‌کار و والی پیشین بلوچستان، یعنی سردار اکبرخان بگتی نیز به محاصره‌ی ارتش پاکستان درآمدند. زمانی که نواب‌زاده میر بلاچ و همراهان وی در حال فرار بودند، نواب بگتی کشته شد. در اثر این درگیری چندین نفر از ارتش پاکستان کشته شدند.

بعد از این رویداد به نظر می‌رسد که بسیاری از رهبران شورشی در پناهگاه‌های هم‌مرز با افغانستان گریختند و مسکن گزیدند؛ و از همان‌جا حملات خود را سازماندهی کرده‌اند؛ در این اواخر به حملات‌شان افزوده شده است؛ اما برخی دیگر افزایش حملات از سوی این شورشیان را با مرگ رهبرانشان محتمل نمی‌دانند.

۵-۳- جانشین اکبر خان

براهمداغ خان بگتی، یکی از رهبران برجسته و سمبول اصلی آزادی جنبش استقلال‌طلب بلوچ، بنیان‌گذار و رهبر حزب جمهوری‌خواه بلوچستان، یکی از بزرگ‌ترین احزاب سیاسی بلوچستان، می‌باشد. هدف این حزب نیز استقلال بلوچستان است.

براهمداغ خان بگتی، فرزند نواب‌زاده ریحان‌خان بگتی و فوزیه بگتی است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

وی برادر زباد بگتی و زامور خانم بختیار دمبکی می‌باشد. وی نواسه‌ی بزرگ نواب‌اکبرخان بگتی است. پیش از آن که حزب جمهوری وطن تجزیه شود، براهمداغ خان بگتی به حیث رهبر حزب جمهوری‌خواه بلوچ انتخاب شد. طلال اکبر بگتی نیز رهبر حزب جمهوری وطن، و از ناسیونالیست‌های بلوچ در درگیری‌های بلوچستان با حکومت پاکستان است.

وی بعد از مرگ پدر کلانش، نواب‌اکبرخان بگتی، در یک عملیات نظامی به «تراتانی» از محلات همجوار کوهلو در بلوچستان، تبعید شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

بعد از کشته‌شدن نواب‌اکبرخان بگتی و نواب‌زاده بلاچ مری، نیروهای پاکستانی می‌کوشند تا به هر قیمتی براهمداغ خان بگتی را بکشند. این در حالی است که براهمداغ بگتی شبکه‌ی استخباراتی پاکستان را به حمله‌ی انتحاری بالای خودش در کابل، متهم کرده است. مشابه همین قضیه نواب‌محمد خبرنگار افغانی مدعی است که شبکه‌ی استخباراتی ارتش پاکستان یعنی «آی. اس. آی» می‌کوشید تا وی را برای قتل براهمداغ بگتی استخدام کند.

اکثریت بگتی‌ها مدعی‌اند که براهمداغ بگتی جانشین شایسته‌ی رهبری قبیله‌ی بگتی بعد از نواب اکبر خان بگتی است. نواب‌اکبرخان بگتی می‌خواست که نواسه‌ی بزرگش براهمداغ بگتی جانشین او باشد. این تصمیم زمانی گرفته شد که ریحان‌خان بگتی، پسر دوست‌داشتنی نواب‌اکبرخان بگتی، فوت کرد که بر اهمداغ در هنگام مرگ وی تنها ۹ سال داشت؛ پدر کلان وی نواب‌اکبرخان بگتی، کفالت و تربیت وی را به عهده گرفت و براهمداغ فقط چیزی را انجام می‌دهد که پدربزرگش به وی گفته است. زمانی که براهمداغ خان بگتی تبعید شد، مامایش میرعالی جانشین پدرکلان مقتولش نواب اکبرخان بگتی شد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۳- مؤخره

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

یک: پیوست‌ها

پیوست (۱)

وثیقه‌ی واگذاری ممالک غرب رود اتک و دریای سند، از سوی محمدشاه گورکانی به نادر افشار (۱۱۵۲هـ.ق.)

در روز سه شنبه سیم ماه صفر به همگی امرا و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی‌نژاد عنایت[کردند] و مجلس خسروانی آراسته محمدشاه را طلب[نمودند] و به دست مبارک تارک او را به امر سلطنت سربلند و تفقدات خاص بهره‌مند ساخته جندر و شمشیر مرصع زیب میان او فرموده بر و دوش او را به جواهر گران‌بها- چنانچه معتاد سلاطین هند است- زینت دادند و تاج و نگین پادشاهی هندوستان را کماکان به حضرتش تفویض کردند. محمد شاه بعد از آنکه سر با فرّ سروری آراست استدعا کرد که چون من از سلسله‌ی تیموریه‌ام و به مظاهرت و امداد شما دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروزبخت شده‌ام و نیکی‌هایی که از پدر نسبت به فرزند متصور نیست از حضرت شما درباره‌ی من به ظهور آمده مسئول من این است که ممالک آن طرف آب اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جایی که آب دریای مزبور به دریای محیط اتصال می‌یابد، به علاوه‌ی تته و بنادر و قلعجات تا بعد، به رسم پیشکش ضبط و به ممالک محروسه‌ی پادشاهی انضمام یابد. چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی آب اتک از قبیل غزنین

و کابل همیشه داخل ممالک خراسان شمرده می‌شد، آن حضرت نیز قبول و ضمیمه‌ی قلمرو قدرت فرمودند و شرح وثیقه‌یِ که محمدشاه به مهر مبارک به مسوده‌یِ راقم این حروف به دولت والا سپرده در خزانه‌یِ عامره ضبط است این است: قبل ازین که بندگان اعلی‌حضرت کیوان منزلت بهرام صولت مریخ سطوت شاهنشاه جهان سلطان سلاطین دوران پادشاه ظل الله اسلام‌پناه خاقان سکندر شان آسمان بارگاه السلطان الاکرم و القاآن الاعظم نادرشاه خلدالله ملکه، ایلچیان به جهت بعضی امور روانه‌ی حضور این نیازمند درگاه اله فرموده بودند، این نیازمند نیز متعهد انجام آن مطلب گشته بعد از آن که محمدخان ترکمان از قندهار برای یادآوری وارد گردید، امنا و کارگزاران این دولت در صدد توفیق ایلچی و تعطیل جواب نامه‌ی آن اعلی‌حضرت درآمده محرک ماده‌ی مخالفت گردیدند؛ تا این که ورود موکب همایون اعلی‌حضرت به حدود هندوستان اتفاق افتاده در قصبه‌یِ کرنال به مقتضی قضا تلاقی فریقین و جنگ سلطانی واقع [گردید]، و نیّر جلی الظهور فتح و ظفر از مشرق آن دولت بی‌زوال طالع گردید. چون اعلی‌حضرت پادشاه جمشید جاه بزرگ ایل ترکمان و سرچشمه‌ی مردمی و احسان بوده‌اند به فتوّت ایشان مستظهر و از فیض ملاقات و مجالست بزم ارم نظم همایون ایشان بهره‌ور گشته به اتفاق وارد دارالخلافه شاه جهان‌آباد [گردیدیم] و تمامی خزاین و جواهر و نفایس کنوز مایعرف سلطنت هندوستان را به رسم نیاز به موجب تفصیل علیحده منتقل به آن سرکار عزّالشان ساخته، آن حضرت نیز حسب الالتماس این نیازمند بعضی را به حیطه‌یِ قبول موصول و در عالم الّبیت و اتحاد جنسیت بعضی دیگر را به این نیازمند درگاه اله مفوض و موکول فرمودند. چون این نوع عطیه و عنایت که از پدر درباره‌یِ فرزند و از برادر نسبت به برادر به عمل نمی‌آید، از آن شاهنشاه بلندجاه نسبت به این نیازمند درگاه اله به وقوع پیوست، لهذا در ازاءِ این معنا تمامی ممالک سمت غربی رود اتک و دریای سند و ناله سنکره منشعب از دریای سند را که عبارت از پشاور و بنگشات و دارالملک کابل و غزنی و کوهستانات مساکن افغان و هزاره‌جات و قلعه بکر و سکر و خدا آباد و باقی الکای سند و دیره‌جات و مساکن جوگیه و بلوچیه و غیرهم و صوبه‌ی تهتها و قلعه‌ی را همه و قصبه‌ی مدین و پرگنه و چون پرگنه سماواتی و کهیرا و سایر پرگنات متعلقات به تهتها را با جمیع قلاع و مواضع و قرا و مزارع و پرگنات و بنادر از ابتدا منابع

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

رودخانه‌ی اتک با کل دره‌ها و اماکن که از آب مزبور منشعب شده، آن‌ها را فراگرفته باشد، تا حدی که دریای سند و ناله سنکره به دریای محیط اتصال می‌یابد، آنچه به هر جهتی از جهات بایراد در سمت غربی دریای اتک و شعبه‌های آن و در سمت غربی دریای سند و ناله سنکره واقع شده باشد، مخصوص آن دولت نادره و ضمیمه‌ی ممالک محروسه‌ی آن سلطنت قاهره نمودیم که من‌بعد گماشتگان آن دولت خداداد و بندگان آن آستان سپهر بنیاد مباشر ضبط و ربط ولایات و پرگنات مزبوره و متوجه حل و عقد مهمات جزئیه و کلیه‌ی اهالی و سکنه و رعایا و ایلات آن‌ها بوده امنای این دولت ابدقرین ممالک مسفوره را از ولایات متعلقه باین نیازمند درگاه آله موضوع و قلم امر و نهی را بالکلیه از آن‌ها مرفوع دانسته بهیجوجه دخل در امور ولایات و پرگنات مزبوره و سکنه و رعایای آن‌ها ننمایند و اصل قلعه‌ی اتک و شهر لوهری سند و اوج و سایر ولایاتی که در جنب شرقی رود اتک و دریای سند و ناله سنکره واقع باشد متعلق بمملکت هندوستان خواهد بود و در چهارم محرم الحرام سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دویم هجری و سال بیست و یکم از جلوس والا نوشته شد.

[تاریخ جهان‌گشای نادری؛ میرزا مهدی استرآبادی؛ عکس نسخه‌ی خطی سال ۱۱۷صفحات ۳۳۲- ۳۲۰.]

پیوست (۲)

عهدنامه‌ی عالمگیرشاه یا شرح وثیقه‌ی واگذاری سرهند، لاهور، ملتان و کشمیر به تیمورشاه (۱۱۶۹هـ.ق.)

در سال ۱۱۶۹هق، احمدشاه به دعوت عالمگیر دوم به دهلی رفت، و مخالفین او را که در گرد غازی‌الدین وزیر جمع آمده بودند، سرکوب نمود. عالمگیر در ازای آن، عهدنامه‌ی ذیل را که به «مسوده‌ی عالی‌جاه معلی‌جایگاه سعادت‌خان منشی باشی دیوان والا قلمی یافته و در رکیب‌خانه‌ی سرکار وسعت‌مدار نزد عالی‌جاه السلطان خرم‌خان، رکیب‌دار ضبط است»، مرقوم فرمودند:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

«الحمدلله رب العالمین، الصلوة و السلام علی رسول محمد و آله و اصحابه

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اجمعین»

«اما بعد، باعث تحریر این نمیقه و تسطیر این وثیقه آن است که چون در این ولا از گردش فلک دوار و حوادث لیل و نهار حدیقه‌ی دولت علیه‌ی گورکانیه از باد خزان معاندان روزگار بی‌طراوت، و خوان این دولت ابدمدت از جهالت فتنه‌انگیزان بی‌جلادت، و از این حرکات ناهنجار نمک‌ناشناسان تسلط سلطنت ممالک وسیع‌الفضای هندوستان از هم ریخته و پاشیده بود؛ و از این جهت تسلط کفره‌ی فجره به مرتبه‌ای رسیده بود که اکثر صوبجات و متعلقات سلطنت مزبور را متصرف[گردیدند] و رخنه در دولت علیه‌ی گورکانیه انداخته، منشاء فتنه و فساد گردیده بودند و بعضی نمک‌به‌حرامان آن دولت از راه نادانی در سرّ و علاّنیه، ملحق به جماعت ضاله‌ی کفره گردیده، کار را به‌جایی رسانیده بودند که در اکثر متعلقات و حدودات در ممالک وسیع‌الفضای هندوستان، مسلمانان از خوف کفار نابکار دست از اذان و صلات برداشته، به کنج عزلت به سر می‌بردند،

مهر درخشنده چو پنهان شود
شب‌پره بازیگر میدان شود

و چون دولت علیه‌ی گورکانیه که منسوب به این خیراندیش می‌باشد و از قدیم پرورش و قوت رونق دین مبین نبوی، صلی‌الله علیه و آله و سلم، در این دیار فرخنده‌آثار از ایشان به عمل می‌آید و بنده‌ی درگاه خلایق امیدگاه چون از اولاد آن اوجاق کیوان‌رواق [هستم] و در این عصر، به گفتن، به خلافت این سلطنت منسوب و یارای آن نداشت که خود سرِ دفع و رفع نمک‌به‌حرامان این اوجاق کیوان‌رواق و کفره‌ی‌فجره نماید، و هم به سکوت نزد خلق‌الخلق بری‌الذمه نمی‌توانست بشود، بناءً علیه، چگونگیِ احوالات این ممالک را به پایه‌ی سریر عرش‌نظیر شاهنشاه گیتی‌پناه در دران، خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی‌العلمین بَرهُ و احسانه، قلمی مرسول نمود که اعانت به پادشاه، پادشاه می‌تواند و هم رفع و دفع کفره‌ی‌فجره بر جمیع اهلِ اسلام فرض عین می‌باشد. به مجرد رسیدن احوالات این دیار، شاهنشاه گیتی‌پناه از غیرت و حمیت و دین‌داری با افواج دریامواج و سپاه نصرت‌دستگاه، عنان عزیمت را به این سمت معطوف و کانّها کوکب درّی، مشعله‌افروز این دیار تشریف شریف ارزانی فرموده، به ورود این منزل مسعود، معاندان و نمک‌به‌حرامان این دولت ابدطراز،

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

به غضب شاهنشاهی معدوم و نابود فرموده، تاج سروری و سلطنت ممالک وسیع‌الفضای هندوستان را از عنایات خدیوانه به محب ارزانی فرموده‌اند. بیت:

خدایا تو این شاه عالی‌تبار
که باشد فلک را به او افتخار
بر اورنگ شاهی بدارش مدام
به حق محمد علیه‌السلام

چون رموز نهان‌خانه‌ی غیبی و کنوز گنجینه‌ی لاریبی بر وفق آیه‌ی کریمه‌ی: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» نه چنان استحکام پذیرفته که فهم انسان به سرحد این تواند رسید:

نه زین رشته سر می‌توان تافتن
نه سررشته را می‌توان یافتن

به هر تقدیر از این غمام، بنده‌ی معاندان و کفار نابکار به قدوم میمنت‌لزوم شاهنشاه گیتی‌پناه، ساحت این مملکت را روشن و نورانی گرد[ان]یده و از الطاف و اعطاف شاهنشاهی، حق به مرکز خود قرار یافت:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم

ما نیز در ازای این احسان بی‌اندازه و انتظام مهام تازه، چگله‌ی سرهند را مع توابع و صوبه‌ی دارالسلطنه‌ی لاهور، مع توابع و صوبه‌ی دارالامان ملتان را مع توابع و صوبه‌ی کشمیر رامع توابع، به انضمام ممالک موضوعه‌ی هندوستان که قبل از این موافق دستور نادریه به این دولت خداداد روزافزون منسوب بود، به صیغه‌ی پیشکش دولت خداداد گذرانیده، بعد از آن مستدعی گردیدم، به این معنی که: یعنی خاطر مبارک شاهنشاه گیتی‌پناه راغب سیر جهان و هر ساله به اقلیم دیگر تشریف ارزانی می‌فرمایند و ولایات مفصله‌ی فوق را که به انضمام تهتها و سند و توابع و دیرجات الی اتک به پادشاه ذی‌جاه معلی‌پایگاه، تیمور پادشاه طول‌العمر شفقت شود که متوجه امور سلطنت خود گردیده، در هر امور به محب معاون و ممد باشد که من‌بعد از همدیگر مطلع و مستحضر بوده، به کمک و امداد همدیگر ساعی باشیم که رخنه در امور مملکت و در انتظام مهام سلطنت به هم نرسد. موافق استدعای محب، شاهنشاه گیتی‌پناه، سؤال محب را مقرون به انجاح فرموده، پادشاهی دارالسلطنه‌ی لاهور و ملتان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

و کشمیر و تهتها و چگله‌ی سرهند، مع توابع الی اتک به فرزند عزیز خود تیمور پادشاه است، طوال‌الله عمره ارزانی فرمودند:

شب قدر است طی شد نامه‌ی هجر

سلام فیه حتی مطلع‌الفجر

و چنین قرار یافت که انشاءالله‌تعالی، عهد و میثاق که به خصوص یگانگیت و وثاق دولتین علیتین به جهت تعیین حدود که عبارت از چگله‌ی سرهند و دارالسلطنه‌ی لاهور و کشمیر و ملتان، مع توابع به انضمام ممالک موضوعه‌ی هندوستان که از تاریخ هفدهم شهر جمادی‌الاول سنه ۱۱۷۰هـ.ق. به صیغه‌ی پیشکش دربار عرش‌مدار اقدس‌قرار یافته است، الی انقراض عالم، چنانچه نسلاً بعد نسلاً و بطناً بعد بطناً، بر همین منوال خواهد بود و دشمن هم را، دشمن و دوست هم را دوست تصور نموده، هرگاه کمک و اعانت محب را در کار بود، پادشاه ذی‌جاه معلی‌جایگاه، تیمور پادشاه طول‌الله عمره، اعانت فرمایند که رفع تعدی معاندان و اهل فساد به عمل آید. و هرگاه پادشاه معلی‌جایگاه، تیمور پادشاه را امری اتفاق افتد و مددی در کار شود، این محب بلاتوقف اعانت نموده، رفع هنگامه‌ی فتنه‌جوی را خواهد نمود و به حکم «أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ» چنین عهد و پیمان و دستور با دستور برقرار و استوار خواهد بود و هرکس که از اکابر و اصاغر دولتین علیتین از راه ضالت ناقض عهد گردد، به لعنت خدا و نفرین رسول‌الله گرفتار شود. این چند کلمه به طریق عهدنامه قلمی گردید که الی انقراض استوار بماند».

[تاریخ احمدشاهی، صص ۳۹۵-۳۹۳؛ محمود حسینی جامی، تصحیح تحشیه‌ی غلام حسین زرگری نژاد؛ انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۸٤ هـ ش؛ چاپ سرور همایون، صص ۲٦۹ تا ۲۷۲]

پیوست (۳)

نامه‌ی نصیر خان به شاه زمان، در استشفاع گناهان شهزاده همایون (۱۲۰۷هـ.ق.)

بعد از القاب

«این خانه‌زاد خارج فرمان حضور لامع النور نیست و نه گاهی می‌تواند این چاکر از دایره‌ی اطاعت شاهنشاه ظل الله قدم بیرون گذارد.

در این ایام شهزاده همایون شاه از اثر اغوای ندیمان و مصاحبان اوباش از

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

اطاعت و فرمانبرداری حضرت اشرف اعلی رو برتافته و در این ملک [قلات] وارد شده و مخصوص به غریب‌خانه قیام‌پذیر گردیده است. اگرچه پناه‌دهنده‌ی مجرم که من باشم به جرم او از این که پناه داده‌ام شریک می‌باشم و پناه‌دهنده‌ی مجرم را مجرم می‌توان شناخت، اما چون او فرزند اکبر شاهنشاه مغفور و برادر حضرت اشرف شاهنشاه است، بناءً او را گرفتار کردن و در حضور فرستادن از ننگ و ناموس ریاست بعید می‌دانم. من حضور حضرت اشرف اعلی اطمینان می‌دهم که بعد ازین شهزاده همایون گاهی از امر شاهنشاه رو بر نخواهد تافت و وضع مفسده و بغاوت و خودسری از وی به ظهور نخواهد آمد و تا آخرین لحظات عمر هیچ نوع خبر فتنه و فساد از طرف او به سمع اعلی‌حضرت شاهنشاه نخواهد رسید و تا وقتی که من زنده هستم این سخن را بر ذمت خویش گرفته و عهد می‌کنم که در وعده‌ی خود همیشه راست باز و ثابت قدم خواهم بود. من از همایونشاه هم تعهد حاصل کرده‌ام و در آوان زندگی من باین عهدی که بربسته‌ام شهزاده همایون را نمی‌گذارم که از خاک بلوچستان به‌دگرسو تشریف‌فرما گردد و راجع به خورد و نوش هر قدر ضرور باشد از دولت و اقبال شما در غریب خانه موجود و مهیا است و این سخن را به طور یقین به عرض حضرت اشرف می‌رسانم که حتی‌الامکان شهزاده همایون را به راه راست موجه ساخته به حضور شاهنشاه خواهد فرستاد؛ تا جایی که از دست این غلام ساخته باشد در اصلاح حال ایشان دریغ نخواهم ورزید. اما مقصد غلام این که حضور مبارک اشرف شاهنشاه از عنایات موفوره‌ی خسروانه مژده‌ی جان‌بخشی شهزاده همایون را بدهند زیرا باعث فخر و سرفرازی این غلام صداقت فرجام است. [درةالزمان، صص ٤٤-٤٥]

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیوست (۴)

نخستین معاهده میان خان قلات و دولت هند بریتانوی (معاهده‌ی ۱۸۳۹م)

۱. اولاً حکمرانی در اخلاف نصیر خان که از عهد احمد شاه درانی بر سرزمین قلات و کچهی، خورستان و مکران و کیچ و بیله و بندرگاه سومیانی حکمران بودند، بعد از این هم باقی و قایم خواهند بود.

۲. حکومت بریتانیا در امور داخلی قلات و رعایای خان دخلی نخواهد کرد، و شاه نوازخان و دودمان او را نخواهد شناخت، و اگر شاه [شجاع] را از خان رنجشی

باشد، به رفع آن خواهد کوشید، و حقوق خان را محفوظ خواهد داشت.

۳. تا وقتی که لشکر انگلیس در خراسان‌اند، دولت انگلیس مبلغ یک و نیم لک روپیه[ی] کمپنی را به قسط شش‌ماه به محراب خان تأدیه خواهد کرد.

٤. چون خان قلات مطیع شاه و دوست دولت انگلیس است، بنابران در تهیه‌یِ وسایل حمل و نقل و غله و حفظ راه از شکارپور تا کچلاک و بازنگهداشتنِ گذرگاه و دره‌یِ بولان و داور و روزن خواهد کوشید.

پیشکش به طبرستان www.tabarestan.info

۵. قیمت وسایل حمل و نقل و غله که به وسیله‌ی خان مهیا گردد، نقد داده خواهد شد.

٦. چون خان قلات اطاعتِ کامل و خیرخواهی با خاندان سدوزایی دارد، بنابران دولت بریتانیا هم در حفظ مراتب دوستی او خواهد کوشید.

پیوست (۵)

معاهده‌یِ نصیر خان (دوم) با هند بریتانوی بعد از جنگ اول افغان و انگلیس (۱۸۴۱م)

۱. چون نصیر خان مطیع شاه‌شجاع الملک و سر کار انگلیس است، بنابران به شرایط ذیل او و خاندانش را به حکمرانی قلاتِ نصیرمقرر می‌دارند:

۲. میرنصیرخان و اخلاف او همواره مطیع و فرمان‌بردار شاه کابل خواهد بود، طوری که اسلافش بودند.

۳. ولایت کچهی و مستنگ که بعد از قتل مهراب خان گرفته شده بود، واپس از طرف شجاع الملک به نصیرخان داده می‌شود، بدون شال (یعنی کویته).

٤. اگر شاه یا سرکار انگلیس بودنِ لشکری را در نقاط حکمرانی خان لازم بینند مجاز خواهند بود.

۵. یک نفر نماینده‌ی سرکار انگلیس همواره به دربار نصیر خان و اخلافش خواهد بود، تا مطابق هدایاتِ او عمل کنند.

٦. راه آمد و رفت تجار افغانستان را خان قلات تا دریایِ سند و لنگرگاه سومیانی به خوبی حفاظت خواهد کرد، و محصول معینه‌ی اموال‌التجاره به میرنصیرخان داده خواهد شد، و از آنچه سرکار انگلیس معین می‌کند تجاوز نخواهد شد.

۷. اگر دشمنی بر میرنصیرخان حمله آورد، و یا بین او و نماینده‌یِ سرکار

انگلیس اختلافی روی دهد، سرکارِ انگلیس به حفظ خان و رفع اختلاف خواهد کوشید.

۸ میرنصیرخان و اخلاف او بدون منظوری و رضایِ سرکار انگلیس و شاه‌شجاع الملک با هیچ حکومت دیگری داخل عهد و پیمان نمی‌گردد، و به کلی پابند رأی شاه و دولت انگلیس خواهد بود، اما با دوستان و اقاربِ خود مکاتبه کرده می‌تواند.

۹. میرنصیرخان برایِ اعاشه‌ی شاه‌نوازخان مبلغی و یل جاگیری را به وسیله‌یِ سرکار انگلیس خواهد داد، به شرطی که مشارالیه در کشور انگلیسی سکونت کند

مهر و امضای آکلند. مهر و امضای نصیرخان

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیوست (۶)

معاهده بین دولت بریتانیا و نصیرخان، سردار قلات؛ آن را از جانب دولت بریتانیا میجر جان جاکوب که از سوی لارد جیمز اندریو دالهوزی – فرمانروای هندوستان- نمایندگی می‌کرد، با نصیر خان سردار قلات به امضا رسانید (۱۸۵٤م):

با توجه به انکشاف اوضاع و وقوع حوادث، ایجاب می‌کند که موافقت‌نامه‌های جدیدی بین دولت بریتانیا و نصیرخان سردار قلات، منعقد گردد. مواد و موارد ذیل طرف توافق جانبین قرار گرفتند:

۱. معاهده‌یِ که توسط میجر اوترام به نمایندگی دولت بریتانیا با میرنصیرخان سردار قلات در ۱٦ اکتبر سال ۱۸٤۱ به امضا رسیده بوده از این بعد ملغی اعلان می‌گردد.

۲. میان دولت بریتانیا و میرنصیرخان سردار قلات، وارثان و جانشینان او دوستی ابدی برقرار خواهد بود.

۳. میر نصیر خود را و وارثان و جانشینان خود را متعهد به دوستی با دوستان، و دشمنی با دشمنان دولت بریتانیا می‌داند؛ در تمام امور هماهنگی و عمل با دولت بریتانیا خواهد داشت؛ و تعهد می‌نماید که با هیچ دولتی بدون موافقت بریتانیا وارد گفتگو نشود. داشتن روابط معمول با همسایگان می‌تواند کماکان ادامه یابد.

٤. باید قبول داشت که قوای مسلح بریتانیا، در هر جایی از قلمرو خان که

سوی الجیش آن ایجاب کند، جابه‌جا خواهند شد. اینان می‌توانند چنان اراضی را که به‌نفع حاکمیت بریتانیا تشخیص می‌دهند، اشغال نمایند.

۵. میر نصیرخان متعهد می‌گردد از جانب خود وارثان و جانشینان خود که چپاول اموال و اعمال خشونت علیه نیروهای انگلیسی و قلمرو آنان توسط اتباع خویش را پیشگیری و ممانعت نماید؛ تجارت و کوچ‌نشینی میان علاقه‌های مربوط به بریتانیا و افغانستان، چه از طریق سند، و چه از راه بنادر سومیانی و دیگر بنادر بحری مکران جاری باشد. همچنان برای آنکه دست‌اندازی در راهی که توسط مقررات وضع شده از جانب دولت انگلیس و میرنصیرخان امنیت گردیده، اجازه داده نشود، مبلغی که در جدول ضمیمه‌ی این معاهده نشان داده شده، تخصیص داده شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

٦. جهت کمک به میرنصیرخان، وارثان و جانشینانش، برای انجام رسانیدن این مامول، و برای نشان دادن دوستی بی‌شایبه با آنان، دولت بریتانیا متعهد می‌گردد که سالانه مبلغ ۵۰۰۰۰ روپیه‌یِ کمپنی را به خان، وارثان و جانشینانش بپردازد.

۷. هرگاه در سالی، موقعیتی که در بالا نشان داده شده، بر وفق مراد نباشد، خان، وارثان و جانشینانش نتوانند آن علایم دوستانه را به نمایش بگذارند، در آن صورت آن یارانه‌ی ۵۰۰۰۰ روپیه‌ای سالانه از جانب دولت انگلیس اجرا نخواهد شد.

پیوست (۷)

معاهده بین حکومت بریتانیا و دولت قلات (۱۸۶۳م)

موافقت‌نامه میان حکومت بریتانیا و عالی جناب خداداد خان، خان قلات و بلوچستان، در خصوص تمدید خط تلگراف برقی از طریق آن قسمت از قلمرو خان در مکران، که مرز غربی حکمروایی جام لیس بیله و مرز شرقی قلمرو بندر گوادر را تشکیل می‌دهد، ۱۸٦۳ میلادی.

ماده‌ی اول: خان قلات برای حفاظت خطوط تلگراف و مصونیت اشخاصی که برای ساختن و حفاظت آن در سراسر کشور در امتداد مرز غربی با ولایت زیر فرمان جام لیس بیله و مرز شرقی قلمرو بندر گوادر کار می‌کنند، تعهد می‌کند.

ماده‌ی دوم: دولت برتانیه برای تأسیس پایگاه‌ها در همان قسمت‌های دولت

مذکور که به نظر آن‌ها مناسب برای احداث خط تلگراف است، آزاد است.

ماده‌ی سوم: بعد از این که وسایل تلگراف ملکی شد شامل مالیات نخواهد شد؛ دولت برتانیه فکر خواهد کرد که وجوه مربوط به خان را تدارک ببیند.

ماده‌ی چهارم: مصارفِ وسایل، کارگران، بارگیری، خانه‌سازی، تدارکات و غیره توسط دولت برتانیه داده خواهد شد. و هم چنان کسانی که ترتیبات این کار را فراهم می‌سازند، کارگران آن‌ها از بیشترین سهولت‌های مربوطه برخوردار شوند.

ماده‌ی پنجم: برای حفاظت لاین‌ها و کارمندان مربوطه‌یِ آن، دولت بریتانیا موافقه خواهد نمود تا سالانه مبلغ ۵۰۰۰۰ روپیه پرداخت کند، و عالی جناب خان قلات برای پرداخت مقدار بیشتر از مبلغ بالا، مطالبه‌ای نخواهد داشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

ماده‌ی ششم: عالی جناب خان قلات از طریق نماینده‌یِ سیاسی آگاهی خواهد داد در مورد سهم مبلغ ذکر شده در بالا که وی انتظار دارد برای سرداران و کسانی که وی برای حفاظت از خط‌ها بالای آن‌ها اعتماد می‌کند پرداخته شود. این قابل فهم است که تمام مبلغ پرداخت شده توسط دولت بریتانیا برای این اهداف میان سرداران و مردمی که از میان کشور آن‌ها خط تلگراف عبور می‌کند، مصرف خواهد شد. با احترام به خان آرزو داریم که پولی که پرداخت می‌شود به اشخاص مشخص از طریق نماینده‌ی سیاسی یا اشخاصی که دولت بریتانیا تعیین می‌کند پرداخته شود.

ماده‌ی هفتم: پرداخت مبلغ سالانه از زمانی که مأمورین تلگراف گزارش دهند که ۵۰ مایل لاین بنا شده است، و این که تأسیس آن برای آن فاصله مکمل شده است آغاز خواهد شد.

ماده‌ی هشتم: هر نوع عدم توافق میان مقامات تلگراف و کارگران عالی جناب خان قلات به نماینده‌ی سیاسی قلات راجع خواهد شد. هرگاه مذاکرات به شکل رضایت بخش پیش نرود، مسئولین تلگراف و نماینده‌یِ عالی جناب از طریق گفتگو حل خواهند نمود.

ماده‌ی نهم: موانع مسلسل و یا آسیب خط‌ها سبب ابطال این موافقت‌نامه در هر زمان از طرف دولت برتانیه خواهد شد.

کمپ کوشروم، ۲۰ فبروری. ۱۸۶۳.

م. گرین، میجر، ای.سی.تی.جی. نماینده سیاسی محمکه عالی جناب خان قلات.

ماده‌ی دهم: عالی جناب خان قلات برای سرعت بخشیدن پروسه‌ی تأسیس تلگراف برقی، توافق می‌کند که دولت انگلستان کمک مالی خواهد کرد، و همچنان با قبیله‌ی خود در مکران به توافق خواهند رسید. این قابل فهم است که موضوعات بالا شامل واگذاری بخشی از سرزمین قلات و دفاتر و ساختمان‌های تأسیس شده بدون اجازه‌ی خان صورت نمی‌گیرد؛ و حضور آن‌ها همیشه مربوط دولت قلات دانسته می‌شود.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیوست (۸)

معاهده بین حکومت بریتانیا و دولت قلات (۱۸۷۶م)

از آنجایی که معاهده‌ی سال ۱۸۵٤م میان حکومت بریتانیا و نصیر خان-خان قلات- ایجاب تجدید و بازبینی را می‌نماید و غرض تکمیل آن از راه فراهم‌سازی موارد اضافی چنین محاسبه گردید که تحدید و ترسیم دوستی و روابط حسنه میان دولت ایجاب تزئید فقره‌های آتی را می‌نماید. این موارد از یکسو توسط جلالتماب ادوارد رابرت بولور لیتن (Edward Robert) Bulwer Lytton وایسرا وگورنر جنرال هندوستان از جانب حکومت بریتانیا، از دیگر سو توسط عالی جناب میر خداداد خان، خان قلات، مورد تأیید قرار گرفتند.

۱. معاهده‌ی منعقدشده میان حکومت بریتانیا و نصیرخان -خان قلات- در چهاردهم می ۱۸۵٤م بدین‌وسیله تجدید و بار دیگر قانون‌مند شناخته می‌شود.

۲. می‌باید دوستی جاودان میان حکومت بریتانیا و میر خداداد خان- خان قلات- وارثان و جانشینانش قایم باشد.

۳. در طی زمانی که میرخداداد خان، خان قلات، وارثان جانشینان و سردارانش مفاد فقره‌ی سوم معاهده‌ی ۱۸۵٤م را از روی ایمان‌داری رعایت می‌کنند حکومت بریتانیا به نوبه‌ی خود خودمختاری قلات را تضمین و تعهد می‌نماید و غرض کمک به خان در صورت ضرورت برای حفظ اقتدار و سلطه‌ی او و برای محافظت و وقایه‌ی قلمرو او از تعرض خارجی بر آن گونه که حکومت بریتانیا خواهد در موقعی که می‌پندارد و لازم می‌داند عمل خواهد نمود.

٤. برای استحکام بیشتر دوستی بدین وسیله (معاهدات گذشته) تجدید و یکبار دیگر قانونمند شناخته می‌شوند. این امر مورد توافق قرار گرفت که از جانب حکومت

بریتانیا نماینده‌گان با همرکابان مناسب باید به طور شایسته و طبق مقررات که از سوی حکومت بریتانیا صاحب اعتباراند برای همیشه در حیاط خود خان و جاهای دیگر از قلمرو حاکمیت خان مقیم گردند و از جانب خان هیئت مناسب نمایندگی صاحب اعتبار باز هم به طور شایسته و طبق مقررات به حکومت هند معرفی گردد.

۵. بدین‌وسیله توافق می‌شود که در صورت بروز کدام مشاجره یا دعوی میان خان و سرداران قلات که سبب برهم زدن صلح کشور گردد، نمایندگی بریتانوی مقیم حیاط یا ایوان خان در گام نخست می‌باید نیات نیک خود را نسبت به هر دو طرف آشکار نموده، با مشوره‌های دوستانه شرایط آشتی میان دو سو را فراهم آورده برای رفع کاستی‌ها حسب خواهش خان و مطابق رضایت حکومت بریتانیا با حکمیت زمینه‌ی گفتگو برای رفع مناقشه را فراهم آورده با اجراات مسئولانه و از روی ایمان‌داری مستحق پاداش می‌باشد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

٦. از آنجایی که خان قلات علاقمندی خود و سرداران خود را برای گسیل سربازان بریتانوی در کشورشان ابراز داشته‌اند حکومت بریتانیا مطابق مفاد فقره‌ی ٤ معاهده‌ی سال ۱۸٥٤م و برای به‌جا آوردن مناسبات نهادی میان دو کشور بدین‌وسیله با رضایت خاطر، در شرایطی که سربازان باید گسیل و مستقر شوند در محلی که حکومت بریتانیا لازم می‌داند، در جایی کناره مطابق رضایت دولت قلات جابجا خواهند شد.

۷. همین‌گونه هر گاهی که حکومت بریتانیا بخواهد موافق به منافع هر دو کشور خط تلگراف و راه‌آهن را در قلمرو خان اعمار نماید بر دولت قلات است که چنان شرایطی را برای ساخت و ساز فراهم آورد، چنان‌که پیش از پیش میان طرفین مطرح بوده.

۸ لازم است که آزادی کامل برای تجارت میان دولت خان و قلمرو هند بریتانوی برقرار باشد؛ منوط به چنان شرایطی که حکومت بریتانیا می‌خواهد، در هر زمانی با تفاهم به خان قلات وقتی تشخیص بدهد که برای محافظت از درآمدهای مالی ضروری است اقدام خواهد نمود.

۹. غرض مساعدت به میرخداداد خان، وارثان و جانشینانش، و برای اجرای مؤثر قرارداد و التزاماتی که از جانب ایشان در معاهده‌ی ۱۸٥٤م نشان داده شده- و

در ضمیمه‌ی کنونی تضمین گردیده- حکومت بریتانیا بدین‌وسیله متعهد می‌شود که آنچه را گفته شد به خان، وارثان و جانشینانش مبلغی در حدود یک لک روپیه به طور سالانه بپردازد. البته در صورت پابندی به تعهدات و اجرای صادقانه‌ی آنان که بدین ترتیب قرارداد گردید.

۱۰. علاوتا حکومت بریتانیا متعهد می‌گردد که به مقدار مبلغ بیست هزار و پنجصد روپیه سهم سالانه‌ی خود را غرض احداث استراحت‌گاه بر راه‌های آمدوشد در راستای گسترش تجارت در قلمرو عالی جناب خان فراهم سازد، تا از طریق خان به شیوه‌هایی که حکومت بریتانیا می‌خواهد مصرف گردد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

در جاکوب آباد در ۸ سپتامبر ۱۸۷٦م اجرا گردید

لیتن و ایسرا و گورنر جنرال هند

مُهر خان قلات

پیوست (۹)

معاهده‌ی گندمک، میان حکومت بریتانیا و عالی‌جناب محمد یعقوب خان امیر افغانستان و مربوطات آن، در گندمک به تاریخ ۲۶ می۱۸۷۹م

دو نکته‌ی مقدماتی: ۱) به قول استاد حبیبی محتوای متن انگلیسی این معاهده، با متن فارسی آن که سید قاسم رشتیا در کتاب «افغانستان در قرن نُزدهم» آورده، «مغایرت زیاد دارد»؛ ۲) فقط ماده‌ی نهم آن را از ترجمه‌ی متن انگلیسی آن (طوری که حبیبی ترجمه کرده) نقل می‌کنم، زیرا مواد دیگر آن به موضوع بلوچستان ارتباطی ندارند. تمام معاهده در ده ماده است.

«ماده‌ی نهم: نظر به تجدید روابط دوستانه‌یِ متحدانه‌ی حکومتین که براساس این مواد بنا یافته و بعد از این هم دوام خواهد کرد، دولت بریتانیا شهرهای قندهار و جلال‌آباد را با تمام اراضی ملحقه‌یِ آن که اکنون در تصرف عساکر بریتانیه است، به والاحضرت امیر افغانستان و مربوطات آن بازمی‌گذارد، ولی اضلاع [ولسوالی‌هایِ] کرم، پشین و سیبی از آن مستثنی است، و والاحضرت امیر افغانستان و مربوطات آن موافقه می‌کند که اضلاع کرم و پشین و سیبی، موافق بر تحدیدی که در جداول منضمه به‌عمل آمده، در تحت کنترول اداری و حفاظت دولت بریتانیا بماند. و توضیح می‌شود که: اضلاع مذکوره بعد از این در حدود پادشاهی افغان به‌شمار نمی‌آید، ولی مالیات

این اضلاع بعد از تسلیم اداره‌ی آن، به والاحضرت امیر ادا خواهد شد و نیز دولت بریتانیا کنترول دره‌ی خیبر و دره‌ی میچنی را- که بین پشاور و جلال‌آباد افتاده است- با تمام روابط قبایل آزاد که با این معابر رابطه‌ی مستقیم دارند، به‌دست خواهد داشت».

مُهر امیر محمد یعقوب خان مُهر

ن.کیوگناری، میجر آفسر سیاسی به مأموریت خاص

مُهر لیتن

پیوست (۱۰)

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

ترجمه‌ی یک سند، عطیه‌ی خان قلات میرخدادادخان به حکومت بریتانیا (استیشن خط آهن قندهار؛ ۱۶ جون ۱۸۸۰م)

من، میرخدادادخان، خان قلات، بدین‌وسیله قطعه زمینی را واقع در تحت حاکمیتم، طور تحفه و برای همیشه به حکومت بریتانیا می‌دهم؛ این قطعه زمین برای ساختن استیشن خط آهن قندهار استفاده می‌گردد؛ همراه با این، اراضی دو سوی خط آهن، فاصله‌ی ۲۰۰ یارد، به‌شمول آن زمینی که تمام استیشن و ساختمان مورد نیاز آن، در آن اعمار می‌گردد، شامل می‌باشد. انگیزه‌ی من برای اهدای این زمین برای حکومت بریتانیا، نشان دادن دوستی و اتحاد میان حکومت بریتانیا و دولت قلات است؛ و برای وقایه‌ی امور حیاتی، و حقوق ملکیت‌هایی که در داخل حدود خط آهن واقع است، حکومت بریتانیا می‌تواند از جانب خویش ترتیباتی را فراهم نماید (بدون ملاحظه به قوانین دولت قلات). اما من عمیقاً آرزومندم که این تصمیم من روی قاعده‌ام که همانا تجارت آزاد با وضع مالیه بر تاجران است، اثر منفی نگذارد.

خان قلات مُهر میرخداداد خان

پیوست (۱۱)

موافقت‌نامه‌ی واگذاری کویته و نیابت از جانب میرخداداد خان به سندیمن(۱۸۸۳م)

موافقت‌نامه میان عالی‌جناب خان قلات میرخداد دادخان از یک جانب، و سر رابرت سندیمن ک.سی.اس.آی نماینده‌ی گورنر جنرال در امور بلوچستان از جانب دیگر؛ به غرض اطمینان وایسرا درباره‌ی اجرای زیر فرمان در آوردن دشت در هشتم جون ۱۸۸۳م.

از آن‌جایی که در سال ۱۸۷۹م موافقت‌نامه میان دولت بریتانیا و عالی‌جناب

میرخدادادخان، خان قلات مبنی بر واگذاری بخش ولسوالی کویته و نیابت مربوط آن به اداره‌ی دولت بریتانیا قرار گرفت، در موقعیت معین و برای مدت معین؛ و از آنجایی که مدت تعیین‌شده در موافقت‌نامه‌یِ مذکور تقریباً به‌سر رسیده، و از آنجایی که از راه تجربه دریافته‌ایم که به مفاد هر دو دولت است که بخش و نیابت مذکور از سوی افسران انگلیسی اداره شود، و از آنجایی که جلالتماب و ایسرا و عالی‌جناب‌خان میل دارند که با ترتیب مشابه، وضع مالیه و پرداخت‌ها و سایر مسایل وابسته به هم در گذرگاه بولان را که بی‌توجهی به آنان موجب وارد شدن خساره می‌گردد، عالی جناب مدیون گشودن راه هورانی توسط حکومت بریتانیا هستند، از این‌رو به ترتیب زیر اعلان و تأیید می‌شود.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۱. میرخدادادخان، خان قلات از جانب خود و از جانب وارثان و جانشینان خود، بدین‌وسیله اداره‌ی کامل کویته و نیابت را به‌طور مطلق با تمام ملکیت‌ها و امتیازها یا بهره‌وری‌هایش، همچون سرمایه‌یِ کامل، دادرسی قضایای مدنی و جنایی و تمامی نیروهای وابسته به اداره و بازمانه یا فایده‌ی آن از اول اپریل سال ۱۸۸۳م به اداره‌ی دولت بریتانیا واگذار می‌گردد، شرایط قرار آتی است.

الف- این‌که بخش و نیابت متذکره باید از جانب دولت بریتانیا توسط افسر یا افسرانی اداره شود که توسط وایسرا برای مقاصدی تعیین می‌گردد.

ب- این‌که مازاد سالانه‌ی سرمایه تا به حال حسب ترتیب سال ۱۸۷۹م که ارائه شده، به عالی‌جناب پرداخته شده؛ دولت بریتانیا مکلف است که به همان شیوه هر سال در اول ماه مارچ بپردازد. این پروسه از اول مارچ سال ۱۸۸٤م آغاز می‌گردد. یک مقدار معین سالانه مبلغ ۲۵۰۰۰ روپیه که طور متوسط و مناسب مقرر گردیده که مازاد سالانه‌ی سرمایه‌ی بخش و نیابت فوق‌الذکر است.

ج- مبلغ متذکره‌یِ ۲۵۰۰۰ روپیه، می‌باید به عالی‌جناب پرداخته شود، بدون کاهش از بابت مصارف اداری؛ برای مدت طولانی بخش و نیابت مذکور توسط حکومت بریتانیا اداره خواهد شد.

۲. خان بدین‌وسیله اداره‌یِ بخش و نیابت مذکور را به‌طور مطلق به حکومت بریتانیا واگذار می‌نماید؛ سر از اول اپریل ۱۸۸۲ م تمامی قوانین وی در قبال مالیه و پرداخت‌های مالی از بابت عبور از راه تجارتی بولان، به آن و از آن سوی هند بریتانوی

و افغانستان و همچنان به آن و از کچی و خورستان همان‌گونه که در معاهده‌ی ۱۸۵٤ م ترتیب گردیده، با یا بر قافله‌های تجارتی که از هند بریتانوی بخش‌های سیبی با کویته و پشین می‌آیند وضع گردیده.

۳. با اذعان به بازگویی آنچه گفته شد، حکومت بریتانیا می‌پذیرد که سالانه مبلغ ۳۰۰۰۰ روپیه بدون کاهش به عالی‌جناب می‌پردازد؛ این مبلغ طی دو قسط نیمه‌ی سالی، در اول اکتبر و در اول اپریل- سر از اول اکتبر سال ۱۸۸۳م- پرداخته می‌شود. علاوتا وایسرا و گورنر جنرال متعهد است که به سرداران سراوان و کرد مبلغ معینی را سالانه در ازای ارائه‌ی خدمات مشخص همچون تأمین ترانزیت و مزد همیاری در گذرگاه به آن‌ها بپردازد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

٤. در موضوع ایجاد تسهیلات از سوی دولت بریتانیا غرض جمع‌آوری مالیات در گذرگاه بولان، عالی جناب بدین‌وسیله قضایای مدنی و جنایی را کاملاً به دولت بریتانیا واگذار می‌کند. همچنین تمام حقوق اداری دیگر محدوده‌ی گذرگاه فوق و در محدوده‌ی زمینی که دولت بریتانیا غرض ساختن استیشن راه‌آهن و دیگر ساختمان‌ها در (رندالی) به اجازه گرفته است.

پیوست (۱۲)

موافقت‌نامه‌ی واگذاری نوشکی و نیابت آن از جانب میر محمود خان به کلنل هنری ویلی (۱۸۸۹م)

موافقت‌نامه میان عالی جناب خان قلات میر محمودخان جی.سی.آی از یک جانب، و کلنل هنری ویلی (Wylie) سی.اس.آی نماینده‌ی رسمی گورنر جنرال در بلوچستان از جانب دیگر به انگیزه‌ی اطمینان وایسرا ۱۸۸۹م.

در اول ماه جولای ۱۸۸۹م در قلات به اجرا درآمد.

از آن‌جایی که با تجربه دریافته‌ایم که اداره‌ی بخش نوشکی و نیابت آن مرجح است که توسط افسران انگلیسی اداره گردد و این امر به نفع هر دو سو - یعنی دولت قلات و دولت بریتانیا- ست؛ این موضوع بدین‌وسیله به قرار ذیل اعلان می‌گردد:

میرمحمود خان، خان قلات از جانب خویش، وارثان و جانشینان بدین‌وسیله

واگذاری دایمی، اداره‌ی کامل بخش نوشکی و نیابت را به طور مطلق با تمام حقوق و قواعد و امتیازاتش، از قبیل نهادها، پرسونل و سرمایه، پی‌گیری قضایای مدنی و جنایی و تمام امکانات اداره به شمول وضع مالیات و باج را به دولت بریتانیا اعلان می‌دارد. این امر از اول ماه جولای سال ۱۸۸۹م لازم‌الاجرا خواهد بود؛ شرایط و موقعیت‌ها:

الف: اینکه بخش و نیابت مذکور توسط افسر یا افسران دولت بریتانیا اداره خواهد شد؛ افسران مذکور حسب ضرورت توسط گورنر جنرال معرفی می‌گردند.

ب: اینکه دولت بریتانیا هر ساله در اول سپتامبر مبلغ ۹۰۰۰ روپیه فقط به عالی جناب خان قلات می‌پردازد؛ مبلغ مذکور مقدار مناسب و متوسط به عالی جناب در قبال حقوق سالیانه‌اش از بخش و نیابت مذکور است.

ج: اینکه مبلغ متذکره‌ی ۹۰۰۰ روپیه فقط، حتما بدون کاهش از بابت مصارف اداری پرداخته می‌شود.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

پیوست (۱۳)

معاهده‌یِ اول دیورند (سال ۱۸۹۳ میلادی) بین امیر عبدالرحمن خان و دولت برتانیه

معاهده بین جناب امیر عبدالرحمن خان، جی.سی.اس.ای امیر افغانستان و حدود متعلقه‌یِ آن در یک طرف، و سرهنری مارتیمر دیورند کی. سی. ای. ای.اس. ای. فارن سکرتری دولت عالیه‌یِ هند و نایب و وکیل از جانب دولت عالیه طرف دیگر.

از آن‌جا که بعضی مسئله‌ها به نسبت سرحد افغانستان به طرف هندوستان برپا شده‌اند و چنان که هم جناب امیر صاحب و هم دولت عالیه‌یِ هند خواهش انفصال این مسئله به طریق اتفاق دوستانه دارند و خواهش تقرر و تعیین حدود دایره‌یِ تسلط و اقتدار خودشان دارند تا که در آینده هیچ اختلاف رأی و خیال در امر مزبور بین این دو دولت هم عهد و هم پیمان وقوع نیابد، پس به وسیله‌یِ این نوشته معاهده حسب ذیل نموده است:

۱. حد شرقی و جنوب مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سرحد ایرانی به درازی خطی که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهدنامه ملحق است، خواهد رفت.

۲. دولت عالیه‌ی هند در ملک‌هایی که آن طرف این خط به جانب افغانستان واقع می‌باشند، هیچ وقت مداخله و دست‌اندازی نخواهند کرد؛ و جناب امیر صاحب نیز در ملک‌هایی که بیرون این خط به طرف هندوستان واقع می‌باشند، هیچ وقت مداخله و دست‌اندازی نخواهند نمود.

۳. پس دولت بهیه‌ی برتانیه متعهد می‌شود که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آن را تا جنگ در قبضهٔ خود بدارند، و از طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد می‌شوند که هیچ وقت در سوات و باجور و چترال معهٔ وادی ارنوی یا باشکل مداخلت و دست‌اندازی نخواهند کرد. دولت بهیه‌ی برتانیه نیز متعهد می‌شود که ملک برمل را چنان که در نقشه‌ی مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده نوشته شد، به جناب امیر صاحب واگذار نموده شود، و جناب امیر صاحب دست بردار از ادعای خود به باقی ملت وزیری و داور می‌باشند، و نیز دست‌بردار از ادعای خود به چاگی می‌باشند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

٤. این خط سرحدبندی بعد از این به تفصیل نهاده و نشان کاری آن هرجا که ممکن و مطلوب باشد، به توسط بریتش و افغانی کمیشنران کرده خواهد شد و مراد و مقصد کمیشنران مذکور این خواهد بود که به اتفاق یک دیگر به یک سرحد اتفاق نمایند و آن سرحد حتی الامکان به عینه مطابقت حد بندی که در نقشه- که همراه این معاهده ملحق است- باید بشود. لیکن کلیه‌ی حقوق موجوده دهات که به قرب سرحدی می‌باشند در مدنظر داشته شود.

۵. به نسبت مسئله‌ی چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود بر چهاونی جدید انگریزی دست‌بردار می‌باشند و حقوق خود را که در آب سرگی تلری به ذریعه‌ی خرید حاصل نموده‌اند به دولت برتانیه تسلیم می‌نمایند. بر این حصه‌ی سرحد، خط حد بندی به حسب ذیل کشیده خواهد شد: خط سرحد بندی از سر کوه سلسله‌ی خواجه عمران نزدیک پشا کوتل که در حد ملک انگریزی می‌باشد این طور می‌رود که مرغه چمن و چشمه‌ی شیر اوبه را به افغانستان می‌گذارد، چشمه‌ی شیر اوبه عدل مابین قلعه‌ی چمن نو و تهانه‌ی افغانی مشهور در آن‌جا به نام لشکردند می‌گذارد، بعد از این خط حد عدل مابین ریلوی استیشن و کوهچه به میان بلاک می‌رود و به طرف جنوب گشته شامل سلسله کوه خواجه عمران می‌شود و تهانه

گواشه را در ملک انگریزی می‌گذارد و راه را که به طرف شور آوک از جانب مغرب و جنوب گواشه می‌رود به تعلق افغانستان می‌گذارد. دولت بهیه‌ی برتانیه هیچ مداخلت تا به فاصله‌ی نصف از راه مزبور نخواهند نمود.

٦. شرایط مزبوره‌ی این عهدنامه را دولت عالیه‌ی هند و جناب امیر صاحب افغانستان این طور تصور می‌کنند که این یک کامل و خاطرخواه فیصله‌یِ جمیع اصل اختلاف رای و خیال که در بین ایشان به نسبت سرحد مذکور بوده‌اند می‌باشد. و هم جناب امیر صاحب به ذمه‌ی خود می‌گیرند که انفصال هر اختلاف فقرات جزئی به مثال آن نوع اختلافات که بر آن در آینده افسرهای مقرره جهت علامت نهی خط حد بندی غور و فکر خواهند نمود، به طریق دوستانه نموده خواهد شد تا که برای آینده حتی‌الامکان جمیع اسباب شک و شبهه و غلط فهمی مابین دو دولت برداشته شود و دور کرده شود.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۷. چون که دولت عالیه‌یِ هند از نیک نیّتی جناب امیر صاحب به نسبت دولت بهیه‌ی برتانیه تشفی و اطمینان خاطر به طور کامل دارند و خواهش دارند که افغانستان را در حالت خودمختاری و استقلال و قوت ببینند، لهذا دولت مومی علیه هیچ ایراد و اعتراض بر امیر صاحب در باب خریدن و آوردن اسباب جنگ در ملک خود نخواهند کرد و خود دولت موصوف چیزی معاونت و امداد به عطیه‌ی اسباب جنگ خواهند نمود. علاوه بر این جهت اظهار اعتراف خودشان نسبت به طریقه‌ی دوستانه که جناب امیر صاحب در این گفتگو و معامله ظاهر ساخته‌اند، دولت عالیه‌یِ هند قرار می‌دهند که بر آن وجهه عطیه‌ی سالانه ۱۲ لک روپیه که الآن به جناب ممدوح داده می‌شود، ٦ لک روپیه سالانه مزید داده شود.

[المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ مطابق ۲ جمادی الاول ۱۳۱۱ هـ.ق. (۲۱ عقرب ۱۲۷۲هـ.ش)].

پیوست (۱۴)

معاهده‌ی دوم دیورند بین امیر عبدالرحمن خان و دولت برتانیه

مابین امیر عبدالرحمن جی. سی. اس. ای. امیر افغانستان و حدود متعلقه‌ی آن در یک طرف، سر هنری مارتیمر دیورند کی. سی. آی. سی. اس. ای. فارن سکرتری دولت عالیه‌یِ هند و نایب وکیل از جانب دولت عالیه‌یِ طرف دیگر. از آنجایی که

دولت بهیه‌ی برتانیه به جانب امیر صاحب اظهار داشته‌اند که دولت روس اصرار می‌کنند از برای ایفای کامل عهدنامه‌یِ ۱۸۷۳ مابین روس و انگلند که به واسطه‌یِ آن قرارداد انفصال یافته بود رود اکسوس یعنی رود آمو از لیک ویکتوریا مشهور به سرکول طرف مشرق تا ملحق گاه رود کوکچه با رود اکسوس باید سرحد شمالی افغانستان باشد و چنان‌که دولت بهیه‌ی برتانیه تصور می‌نمایند که بر خودشان واجب است که عمل موافق این عهدنامه نمایند هرگاه دولت روس نیز به قرار شرایط مذکور عمل کنند، لهذا جناب امیر عبدالرحمن خان جی.سی.اس. ای. امیر افغانستان و حدود متعلقه‌ی آن از برای اظهار دوستی خود با دولت بهیه‌ی برتانیه، و نیز جهت ظاهر ساختن آمادگی برای قبول کردن صلاح و مصلحت دولت بهیه در اموراتی که در داخل تعلقات خود با دولت‌های خارجه دارند، به وسیله‌ی این نوشته قبول می‌نمایند و راضی می‌باشند که ممدوح تمام علاقه‌جات که طرف شمالی این حصه‌ی رود اکسوس که در قبضه‌ی خود دارند تخلیه نمایند. به این فهمیدگی و دانستگی صریح که تمام علاقه جات طرف جنوب این حصه‌ی رود اکسوس می‌باشند و الآن در قبضه و تصرف جناب ممدوح نیستند، جناب محتشم علیه را در عوض داده و تسلیم داده شوند. و سر هنری مارتیمر دیورند کی. سی. آی. سی. اس. آی. فارن سکرتری دولت عالیه‌یِ هند به واسطه‌یِ این نوشته از جانب دولت بهیه‌یِ برتانیه اقرار و اعتراف می‌کنند که تحویل و تسلیم نمودن علاقه جات مزبوره واقع طرف جنوب رود اکسوس به جناب امیر صاحب یک شرط واجب و اصلی این تدبیر و معامله می‌باشد، و متعهد می‌شود که بند و بست‌ها همراه دولت روس جهت تحویل و تسلیم نمودن علاقه‌جات مذکور شمالی و جنوبی دریای آمویه (یعنی اکسوس) کرده خواهد شد. فقط

[المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ عیسوی مطابق ۲ ماه جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری [قمری] [۲۱ عقرب ۱۲۷۲ هجری شمسی]

پیوست (۱۵)

موافقت‌نامه درباره‌یِ تعیین حدود سرحدات میان بلوچستان و فارس (۱۸۹۶م)

در مطابقت با موافقت‌نامه‌ی تعیین حدود فارس قلات از کوهک تا کوه ملک سیاه، میان وزیر دربار علیا حضرت بریتانیا در تهران و عالی جناب سردار اعظم فارس، در ۲۷ دسامبر ۱۸۹۵م مرز میان دو کشور به طور آتی تعیین حدود می‌گردد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

شروع از رود ماشکیل که از بستر رود معین می‌گردد، از پایه‌ی ۱ تا پایه‌ی۲؛ پایه‌ای ۱ روی یک تپه‌ی برجسته در سمت چپ کنار شمالی رود، حدود یک میل و نیم پاینتر از تقاطع جویبار غزبستان با ماشکیل و تقریباً بلافاصله جنوب قلعه‌ی کوهک.

پایه‌ی ۲ بر روی یک تپه‌ی خوب نشانی شده در کنار راست یا جنوب رود ماشکیل و رود رخشان. از پایه‌ی ۲، مرز در استقامت شمال غربی به سوی یک برجستگی نمایان پیش می‌رود، از تانک گراوگ به سیاهان برجستگی توسط پایه‌ی ۳ نشانی شده. مرز یا خط سرحد از پایه‌ی ۳ جلگه‌ی رود را به سمت تقاطع کوه سیاهان طی می‌کند، و از این‌جا در جانب غرب توسط جلگه‌ی اصلی سیاهان تا نقطه‌ی در چهار میلی شرقی گردنه یا گذرگاه بونسار یا شاریندور، در راه اصلی با اسفندک و جالک پیوسته است. در این نقطه که توسط پایه‌ی ٤ نشانی شده، به استقامت شمال پیش می‌رود در طول مسیری که مرز ادامه می‌یابد، جایی که تمام پایان آب‌ها به مزارع کلاگام در جانب فارس می‌ریزند. در بین مرز توسط یک برجستگی آشکار نشانی شده، که از قله‌ی یک پرتگاه که شبیه یک برج است می‌گذرد. این‌جا پایه‌ی ۵ است؛ از آن به پایه ٦ کشیده می‌شود؛ پایه‌ی ٦ روی جاده‌ی اصلی، اندکی به سوی جنوب شرق – از دهکده‌ی کلادن به سوی رود ماشکیل – پیش می‌رود. از پایه‌ی ٦ مستقیماً به پایه‌ی ۷ می‌رسد؛ پایه‌ی ۷ در جاده‌ی اصلی جالک به لادگشت و ماشکیل در ۱۲ میلی زیارت پیر عمر در جالک ختم می‌شود. از پایه‌ی ۷ مرز روی یک خط مستقیم در استقامت شمالی به پایه‌ی ۸ می‌رسد.

پایه‌ی ۸ در جاده‌ای قرار دارد که نخلستان قدیم لادگشت را با موکستوفتا یا موکسوتاگ وصل می‌کند. این پایه به فاصله‌ی ۳ میلی از حاشیه‌ی جنوبی نخلستان موکسوتاگ نشانی شده، به‌طوری که بخش جنوبی نخلستان قدیم – به شمول لادگشت و کلاگ – را از بخش شمالی آن جدا می‌کند؛ در بخش شمالی موکسوتاگ، گوران و جاهای دیگر واقع گردیده.

لادگشت با نخلستان قدیمش، در ملکیت قلات قرار گرفت، و گوران با نخلستان قدیمش به پارس تعلق یافت. برای آگاهی بیشتر باید گفت که حاکمان مرزی حکومت پارس، در آینده مسئول نگهداری مزرعه‌ی دامان این نخلستان‌ها هستند.

از پایه‌ی ۸، خط مرزی به فاصله‌ی ١٤ میل به سمت شمال می‌رود تا به پایه‌ی

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۹ برسد؛ این پایه در جنوب شرق حاشیه‌ی نخلستان قدیم کیندی موقعیت دارد، و از آن‌جا در استقامت مشابه در طول ۳۱ میل بجانب شمال شرقی حاشیه‌ی همین نخلستان کیندی، جایی که پایه‌ی ۱۰ قرار یافته، نشانی گردیده. از پایه ۱۰، خط مرزی بطول ۱۱ میل اندکی متمایل به جنوب غرب، طوریکه حاشیه‌ی شمال نخلستان قدیم کیندی نمایان می‌گردد، به پایه‌ی ۱۱ می‌رسد.

پایه‌ی ۱۱ در کناره‌ی راست آبگذر یا مجرای رود تالاب، و در یک میلی شرق، نهایت شمالی نخلستان قدیم گورانی قرار دارد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

از شمال سوی پایه‌ی ۱۱، رود تالاب مرز واقع می‌گردد، الی تقاطع این رود با رود میر جاوه. از نقطه‌یِ تقاطع به واسطه‌ی یک خط مستقیم، به‌نزدیک‌ترین نقطه به آبگیر یا جلگه‌ی گسترده‌ی میر جاوه، جایی که آبگیر را از رودخانه‌یِ میر جاوه در شمال، محدود می‌سازد.

از این‌جا خط مرزی در مسیر شمال سوی آبگیر پیش می‌رود، تا به بلندترین نقطه‌ی کوه کچه.

از بلندترین نقطه‌ی کوه کچه، خط مرزی مستقیماً به بلندترین نقطه‌ی کوه ملک سیاه می‌رسد.

اردوگاه جالک کلنل ت.هـ. هولدیچ

۲٤ مارچ ۱۸۹٦ م کمشز تعیین مرز فارس – قلات

پیوست (۱۶)

موافقت‌نامه میان کلنل یات و میر محمود خان (۱۹۰۳م)

موافقت‌نامه بین عالی‌جناب خان قلات میر محمودخان جی.سی.ای.ای. از یک‌جانب، و محترم کلنل سی.ای.یات، جی.اس.آی.سی.ام.جی. نماینده‌یِ گورنر جنرال در امور بلوچستان از سوی دیگر، با انگیزه‌ی اطمینان وایسرا و گورنر جنرال (۱۹۰۳م) در ۱۷ فبروری در سیبی به اجرا درآمد.

از آن‌جایی که با تجربه دریافته‌ایم که به نفع هر دو سو- حکومت بریتانیا و عالی جناب بیگلربیگی میر محمود خان جی.سی.ای.ای. خان قلات- آن است که نیابت نصیرآباد منحصراً باید توسط افسران حکومت بریتانیا اداره گردد، این موضوع حسب ذیل اعلان می‌گردد.

۱. عالی‌جناب میرمحمود خان، خان قلات از جانب خود، وارثان و جانشینانش بدین‌وسیله اداره‌ی کامل نیابت نصیرآباد را به‌طور دایمی به حکومت بریتانیا واگذار می‌کند. این واگذاری با جمیع امتیازات و حقوق از قبیل نهادها پرسونل و همچنان کاملاً به شمول سرمایه، پی‌گیری قضایای مدنی و جنایی، تمام حقوق مربوط به مالیات و باج با شرایط زیر خواهد بود:

الف: این که نیابت مذکور از جانب حکومت بریتانیا توسط افسر یا افسرانی اداره خواهد شد که وایسرا برای دلایلی تعیین می‌نماید از اول اپریل سال ۱۹۰۳م مرعی‌الاجرا خواهد بود؛ و یا موعد دیگری که دولت هندوستان تعیین می‌نماید.

ب: این که حکومت بریتانیا باید در اول ماه اپریل ۱۹۰٤م تادیات خود را به خان قلات بپردازد، پس از آن هر ساله در اول ماه اپریل، مقدار معین ۱۱۵۰۰۰ روپیه را بپردازد.

ج: این که مبلغ متذکره‌ی ۱۱۵۰۰۰ روپیه باید بدون کاهش ارزیابی مصارف اداری پرداخته شود.

۲. نیابت مرزی نصیرآباد آن‌طوری که در جولای ۱۹۰۲م از سوی غوث‌بخش- نایب خان- معرفی گردیده قرار ذیل است: جنوب آن سرحد سَند در شمال از سوی خاور در (لینی برج) به سوی شمال شرق در امتداد (بند مزاری) تا تپه‌های بگتی. هر گاه پایه یا قاعده‌ی تپه‌ها را در سمت غرب بپیماییم در کوتاه‌ترین فاصله با شاهراه شاهپور در نزدیکی خشک‌رود منگ گرهی پیش می‌رود. مرزْ این خشک‌رود را- از این‌جا- تا جاده‌ی شاهپور دنبال می‌کند. از این‌جا به زمین‌های (ده چتین) که اخیر (دودایکه) (Dodaika) در مسیر (نور واه) بالای نقطه‌ای که به اب می‌باشد از این جا به (در محمد واه) که در اکثر نقشه‌ها نشان داده می‌شود می‌رسد؛ از این‌جا به صحرا می‌رسیم از این نقطه سمت راست دُرمحمدواه را می‌گیرد و در امتداد غرب و جنوب غرب خط آهن را در میل ۳٦۸ قطع می‌کند. پنج میل در شمال استیشن (جهات پت) تا آن‌جا که این خط به محل‌های مگسی و جمالی‌های که چهارسال قبل به‌عنوان مرز مشترک‌شان با ستون یا با پایه‌ها نشانه‌گذاری گردید. سپس این پایه‌ها را به سوی جنوب تا مرز سند می‌پیماییم در حدود ۵۰۰ یارد تا به غرب تاجایی که (سون واه) بسته می‌شود.

۳. از آنجایی که این ممکنست که قسمت پایانی زمین‌های (منجوتی) توسط

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

یک خط مستقیم که از جایی که دُرمحمدواه خط آهن را قطع می‌کند نزدیک میل ۳٦۸ در یک نقطه بر روی جاده‌ی جاکوب‌آباد شاهپور ۸ میل در شمال احاطه گردد، می‌تواند بعد از این زیر آب گردد. عالی جناب خان قلات از سوی خود وارثان و جانشینانش این‌جا یعنی زمین‌های منجوتی را به طور دایمی به حکومت بریتانیا وامی‌گذارد. آن چنان که در مورد نصیرآباد گفته شد این قطعه نیز در برابر یک مبلغ ۲۵۰۰ روپیه‌یِ معین که به خان پرداخته می‌شود که مبلغ متذکره را به ۱۱۷۵۰۰ روپیه بالا می‌برد. این مبلغ در روز اول ماه اپریل ۱۹۰٤م پرداخته می‌شود، و همین گونه در سال‌های بعد ادامه می‌یابد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

٤. و از آنجایی که این نیز قابل پیش‌بینی است که اراضی دیگری از دولت قلات خارج از حدود کنونی نیابت نصیرآباد که بعد از این توسط شبکه‌ی آب‌رسانی کنونی حکومت بریتانیا زیر آب گردد، می‌باید به طریقه‌ای که در مورد نصیرآباد ذکر شد، همچنان زیر اداره‌ی حکومت بریتانیا قرار گیرد. عالی‌جناب خانِ قلات موافق است که هر زمینی را در «لهری‌باغ» و نیابت گنداوه برای همیشه به اجاره دهد؛ به‌شمول آن‌هایی که بعد از این، از طریق کانال و شبکه‌ی موجود قابل زرع و آبیاری شناخته می‌شوند این‌ها از یک نرخ مناسب که می‌تواند بعد از آنکه ارزیابی و سروی تکمیل گردید.

پیوست (۱۷)

موافقت‌نامه‌یِ میر جاوه، میان ناصرالدین شاه قاجار و نماینده‌یِ خاص پادشاه بریتانیا سِر هاردینگ (۱۹۰۵م)

موافقت‌نامه میان اعلی‌حضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند، مستعمرات بریتانیا در ماورای بحار، و اعلی‌حضرت امپراطور شاهنشاه فارس، درباره‌ی مسائل معوقه‌ی سرحدنشینان میان فارس و هند ۱۹۰۵م.

جلالتمآب مشیرالدوله وزیر امور خارجه‌ی اعلی‌حضرت شاه فارس، و سِر الف. هاردینگ، کا.سی.بی، نماینده‌ی فوق العاده، سفیر تام‌الاختیار یا وزیر مختار اعلی‌حضرت در تهران، در حالی که به طور شایسته و مطابق مقررات از دولت‌های خویش نمایندگی می‌کنند، موافقت‌نامه‌ی ذیل را به انجام رسانیدند:

۱. حکومت اعلی‌حضرت پادشاه بریتانیا، از ادعای مالکیت خویش بر میر جاوه

صرف‌نظر کرده است؛ حکومت محلی فارس درین حدود متقاعد گشته که اجازه دهد پاسگاه بریتانیایی در «پاده ها» (Padaha) برای فراهم کردن زمینه‌ی بهره‌برداری از شبکه‌ی آب، که برای همگان ضروری است، برپا گردد. پاسگاه از وسایلی چون دولچه و سایر اسباب انسداد ساخته می‌شود. مرز آن از دیوارهای ذخیره‌ی آبی که در این‌جا تعبیه می‌گردد معین می‌گردد؛ این محل در نزدیک میر جاوه موقعیت دارد.

۲. هر دو حکومت با رضایت جانبین موافقه کردند که بررسی‌ها و آزمون‌های بیش از این را که هیئت مخصوص در منطقه‌ی سرحدی آنان به‌راه انداخته، متوقف سازند. این کمیسیون از جانب حکومت اعلی‌حضرت پادشاه بریتانیا گماشته شده بود. و سر الف. هاردینگ آن را به مشیرالدوله یادداشت داده بود. بر آن یادداشت تاریخ ۱۶ اپریل ۱۹۰۲م زده شده، و از طریق یادداشتی که خود جلالتمآب‌شان به سر هاردینگ در ۱٤ می۱۹۰۲م داده‌اند تأیید می‌گردد. این مرز باید همان‌گونه که در موافقت‌نامه‌ی ۱۸۹٦م تعریف و تحدید گردیده، احترام گذاشته شود؛ و ادعای بیش از این یا فراتر از این در میان نباشد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۳. با ملاحظه‌ی روابط رو به‌بهبودی و دوستانه، دولت فارس اجازه خواهد داد که باشنده‌های روستاهای مرزی میر جاوه، لادلیس و دزدآب، فرآورده‌های کشاورزی خود را (شامل هفتصد خروار تبریزی غله که محصول سالانه‌ی آن‌هاست) غرض مصرف پاسگاه‌های انگلیسی واقع در خاک هند، به فروش برسانند. همین گونه اجازه خواهد داد تا مقدار هزار و پنجصد خروار نمک، پنجاه خروار روغن، سالانه از سیستان به پاسگاه‌های مرزی بریتانیایی که در روستاهای «رباط‌کیله» و سایر مراکز – در طول جاده‌ی نوشکی – مستقرند برسد.

تمام غله و روغن، پس از پرداخت مالیات از آن‌ها قابل دریافت است. مالیه مطابق قاعده‌ی منطقه وضع می‌گردد. این مقدار صادرات، مربوط به سال‌هایی است که زراعت و محصول به طور نورمال به عمل آید، و جانب بریتانیا، از هیچ یک از علاقه‌های ذکر شده، تقاضای صادرات مخصوص غله را نخواهد کرد. در تهران در ۱۳ می‌سال ۱۹۰۵م اجرا شد.

امضای مشیرالدوله آرتور هاردینگ

پیوست (۱۸)

نامه‌ی لینگ لیتگو به خان قلات (۱۹۳۹م)

مهمان‌سرای شهیاری سمله

دهم جون ۱۹۳۹م

دوست عزیز من:

سِر آرتور پرسونس تصمیم رسمی این‌جانب را به جناب‌عالی نگاشته بود؛ و آن این‌که برخی محدودیت‌های مشخص در صلاحیت و تشریفات خان قلات اعمال می‌شود. من بسیار خوشنودم که اعتماد و اطمینان من، و احساس نیکم نسبت به شما مرا یاری می‌کند که به این تصمیم دست یابم. من از نگرانی شما نسبت به بعضی از (باز تصریح‌های رسمی) معاهده‌ی ۱۸۷٦م آگاهم. به هر حال من می‌توانم شما را مطمئن سازم که امثال این (باز تصریح‌ها) غیرضروری اند. چون‌که من معاهده‌ی ۱۸۷٦م را به‌طور کامل به رسمیت می‌شناسم و آن را درخور احترام و قابل اجرا می‌دانم؛ و این‌که این معاهده از اساس مبنای روابط میان تاج بریتانیا و حکومت و دولت قلات می‌باشد.

من برای عالی‌جنابِ شما عمر دراز می‌خواهم تا از نتایج تغییری که گفته شده بهره‌مند گردید.

مخلص شما

کپتان عالی‌جناب لینگ لیتگو نماینده‌ی خاص پادشاه بریتانیا

بیگلربیگی میر سِر احمد یارخان

جی.سی.آی.ای قلات

پیوست (۱۹)

نامه‌ی خان قلات به سِر اِستیفورد کِرِیپس (۱۹۴۲م)

دفتر سکرتریت خصوصی

عالی جناب خان قلات

محترم سِر استیفورد کریپس (Sir Stafford Cripss)

مهمانسرای شهیاری

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

دهلی نو

تشریف‌آوری شما به هندوستان برای من خوشوقتی و امیدواری بار آورد؛ شما از بابت علاقمندی عمیق‌تان به هند به دلیل وسعت نظر و نگرش عالی‌تان در این خصوص به خوبی شناخته شده‌اید.

من مطمئنم که رهنمایی‌ها و کوشش‌های صمیمانه‌یِ شما، توافق و همدلی میان بریتانیایِ کبیر و هند ایجاد می‌کند، و علایق متفاوتی به وجود می‌آورد که هر دو جانب را به خطر مشترکی که در دروازه‌هایشان ایستاده و آن‌ها را غرق می‌کند واقف می‌سازد؛ و آن‌ها را به‌طور متحد در برابر دشمن مشترک ایستاده می‌کند.

من مطمئنم که هیئت شما با بلند جاهی موفق خواهد بود، و پا در میانی به موقع شما به طور عموم هند را کمک خواهد نمود تا به اهداف خویش برسد؛ و به طور خاص دولت قلات را یاری می‌کند تا به موقعیت سیاسی و تاریخی خویش همچون همسایه‌ی دوست هندوستان دست یابد.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

خان قلات

احمد یار خان

ایوان قلات کویته ۲۵/۰۳/۱۹٤۲ م

پیوست (۲۰)

نامه‌ی خان قلات به قائد اعظم (۱۹۴۷م)

ایوان قلات کویته

سیزدهم اپریل ۱۹٤۷م

سرور من قاید اعظم!

من در بیست و نهم ماه گذشته به بلوچستان برگشتم. پیش از این چیزهایی گفته‌ام، اکنون می‌خواهم به شما ابراز نمایم. هنوز سایه‌ی مهربانی‌های شما و سخنان دلنشین‌تان را بر افکارم می‌بینم. اینان اثرات پر عطوفتی بر احساسات من بجا گذاشتند. موجب سپاس و افتخار است که اثرات مذکور در همان لحظات نخستین، نامی بدون ابهام و تاریخ روشنی را رقم زده و پیام عمومی‌ای را بیان داشت که حمایه‌یِ بی‌دریغ من از خواست شما، در واقع خواست ده‌ها میلیون مسلمان هند یعنی «پاکستان» را در قبال داشت. پیوست این نامه مسوده‌ی آن پیام عمومی یا اعلامیه که به زبان اردوست

غرض از نظر گذراندن خدمت شما فرستادم. قلات نخستین و تا اکنون تنها دولتی است که به طور آشکار سرنوشت خود را با پاکستان گره زده و درهم‌پیچانیده و از این رهگذر حمایه‌ی کامل خود را وعده می‌سپارد. این موقعیت جبهه‌ی مقابل را بالاخره به تمکین و احترام به موقف قلات که خواست آشکار و قابل درک است، خواهد داشت. در این برهه‌ی زمانی از شما می‌خواهم تا لطفی به من داشته باشید، بیانیه‌ای عمومی کوتاه در حمایه از اعلامیه‌ی من صادر نمایید. حد اقل نتیجه‌ی این اقدام، اثر آرام‌بخش آن بر احساسات هواداران [حزب مسلم‌لیگ] آشکار خواهد بود. این اقدام در حال حاضر برای زدودن و ستردن تبلیغات [حزب] کنگرس مناسب خواهد بود.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱. این اندیشه مرا برمی‌انگیزد تا از شما بخواهم که در حمایه از اعلامیه‌ی دولت قلات، بیانیه‌ای صادر نمائید؛ هر چند این امر به نظر شما بی‌موقع بنماید.

۲. این نامه را به‌دست آقای محمد عظیم دیبر شخصی‌ام به شما فرستادم، وی میل مفرطی به مسلم لیگ دارد؛ او در همه حال مورد اعتماد من است. هر پیامی که لازم می‌دانید، توسط ایشان با صیانت کامل به من خواهد رسید .

۳. امیدوارم که این نامه را بانو جناح- همچنان- دریافت کند. می‌دانم که شما در دهلی مصروف خواهید بود. برای هر دوی شما صحت خوب و عمر طولانی می‌خواهم تا در راه خدمت به مسلمین هند صرف کنید. در پایان، یکبار دیگر از هر دوی شما به خاطر مهمان‌نوازی‌تان- هنگام اقامتم در بمبئی – سپاسگزارم.

با احترامات فراوان به هر دوی شما

میر احمد یار خان، خان قلات

پیوست (۲۱)

نامه‌ی محمد علی جناح به خان قلات

دفتر گورنر جنرال، کراچی

۲ فبروری ۱۹٤۸م

دوست من خان صاحب!

خوشنودم که نواب‌زاده محمد اسلم صدر اعظم شما را ملاقات کردم. او امروز نزد من آمد تا در باره‌ی مسایلی از جانب شما با من سخن بگوید. ما درباره‌ی موضوع

بحث کردیم؛ او نتایج بحث ما را به شما خواهد رسانید.

به عنوان دوست و خیرخواه شما من به شما مشوره می‌دهم که بدون فوت وقت به پاکستان بپیوندید. من امیدوارم که شما به خوبی با احتیاط تمام ملاحظه‌ی موضوع را داشته باشید و اجازه دهید که آخرین پاسخ شما را، همانی را که قول دادید که انجام دهید به یاد بیاورم؛ حینی که با من در کراچی بودید، وقتی ما به طور مشبوع درباره‌ی سوال‌ها، و از تمامی وجوه بحث کردیم.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مخلص شما

صدر محمد علی جناح

عالی‌جناب خان قلات

پیوست (۲۲)

(نامه‌یِ میافقیرالله به خان قلات)

از مکتوبات قدسی سمات قبله‌ی طالبان خدا حضرت ایشان ما که به‌ام قدوهٔ امراء عظام محبت‌خان در بیان بشارت بر ظفر یافتن بر بلوچان کیچ و مکران، داعی به واقعه‌ی صادقه و مایناسب ذلک.

الحمدلله رب‌العالمین والصلوهٔ والسلام علی رسوله محمد و علی آله اجمعین، اما بعد محب‌الفقراء، مخلص‌الصلحاء، محبت‌خان سلم‌الله تعالی عما لایلیق بشانه و کان له بلطف و احسانه، به سلام سنت سیّدالانام و دعوات حسنه مخصوص است بر ذات شریف مخفی نماند آن‌که این فقیرِ حقیر چون در سنه یک‌هزار و یک‌صدوشصت‌ودو به تاریخ دوازدهم جمادی‌الاول به مدینه منوره رسیده، در مواجهت حضرت سرالله الاعظم علیه‌الصلوهٔ والسلام قصیده‌ی مبروره که آن را فقیر نظم کرده است، می‌خواند و استغاثه می‌نمود و شفاعت از بارگاه حضرت رسالت‌منزلت صلی‌الله علیه وسلم می‌خواست و خیریّت دارین طلب داشت، در این هنگام بر خاطر گذشت که اگر غلبه‌ی اسلام بر طایفه‌ی بلوچان الکایی کیچ و مکران- که داعیِ مذهب اند- اگر صورت گیرد چه عجب و خوب خواهد بود. تا این طایفه از مذهب شنیع خود برگردند و اسلام قبول کنند. در این اثنا الهام وارد شد که غلبه‌یِ اسلام بر طایفه‌ی مذکوره به توسط اولاد عبدالله خان براهویی قلاتی خواهد بود، و فقیر دعاخواسته روانه‌ی مسکن خود گردید؛ در حریمِ حرم روشن‌نام بلوچ که از اهل سنت و جماعه و از اقربای شیخ تنکی بود و برای استغاثه در حق همان طایفه‌ی مذکوره در حضور پُرنور نشسته بود، دچار شد. فقیر بی‌آن‌که به او آشنایی [داشته باشد] درحالی مرور ظاهر ساخت که فتح و ظفر یافتن بر

طایفه‌ی داعیِ مذهب، بر اولاد عبدالله‌خان براهویی موقوف داشته‌اند. این معنی غیر از توسط آن‌ها صورت ندارد، و فقیر قبل از این نام عبدالله‌خان را نشنیده بود، در این ولا چون به بندر گوادر رسید، ظاهر گردید که محبت‌خان از اولاد عبدالله‌خان است. بنابرآن به خدمت قلمی گردید، بنابر اشارت شاید که به دست ایشان فتح گردد، و این طایفه، به حلّیه‌ی اسلام محلّا گردند. امید است که این الکایی کیچ و مکران به‌دست یکی از اولاد عبدالله‌خان فتح گردد و اهل آن به اسلام مشرف گردند.

والسلام و رحمةالله و برکاته

[مکتوبات میافقیرالله، مکتوب بیست‌وششم، صص ۱۰۸ و ۱۰۹].

پژوهشکده تبرستان www.tabarestan.info

پیوست (۲۳)

(نامه‌یِ میافقیرالله به خان قلات)

از مکتوبات قدسی سمات قبله طالبان خدا حضرت ایشان ما که به‌نام قدوهٔ امراء محبت‌خان بلوچ صدور یافته، در بیان تحریض بر اعلاء کلمه‌یِ اسلام و استیصال کفره‌یِ کچ و ترغیب اتباع شریعت و ترهیب از بدعت و ماینـاسب ذلک.

به‌خدمت معتبر محبت اذفر سعادت‌نشان محبت‌خان سلمه، ربه عما لایلیق بشانه دعوات فقیرانه که موجب بهجت و بشاشت است، واصل‌باد، نامه‌ی نامی محب‌گرامی که نامزد احقرالفقرا بود در اسعد اوقات و اشرف آنات رسیده، مسرت‌رسا و نزهت‌افزا گردیده بر کوایف مندرجه و طوایف مندمجه آن اطلاعی رویداد تأکید و تحجر و رافت که تقاعد و تباعد از امر معلوم صورت‌پذیر نگردد تضجع موجب تصدع است. در این ولا به سمع پیوست که دو سال گذشته عزم استیصال و اضمحلال نسمه وجود کفره و فجره به‌وجود آمده بود، لیکن صلح اختیار و ایثار نموده، از حدود کج مراجعت فرمودند. شنیدن این معنی در سوید اُروع خلجان گشته مکروه در نظر آمده مبادا که به اختیار نمودن صلح مورد عتاب ملک‌الوهاب نگردند. مضی مامضی؛ آینده جز به استیلاء اسلام و اهدام اعلام شنیعه مدبران رضا ندهند. بعد از تحقق استیلاء بر محالی و حوالی آنهاک فی[؟] از روساء قدماء آن سمت و حدود که بر نهج استقامت به صدق نیست و خلوص طویت قایم باشد منصوب سازند تا به طبق ظروف مبنیه‌یِ شرعیه علی صاحبها الصلوات التحیّات دلیل شان باشد گرد پیرامن سرادقات حقیقت این معنی جز ساکنان وادی شهود و عیان، بلکه پیداء لامکان و عمان باری ندارند چون از ذروه‌ی یک رنگی که تمیز حبشی از زنگی در آن مفقود است بوی

التفات به‌صوب شان به مشام گمنام بادیه مافوق‌التقابل پیچیده، نظر بر رفاهیت آن سعادت‌کیش محتوی شان تأکید بر تأکید نگاشته، تا به مساعده‌ی وقت در مامور به مساهله جایز ندارد و ما علی‌الرسول الاالبلاغ. من آنچه شرط بلاغست با تو می‌گوییم تو خواه از سخنم پند گیرد و خواه مگیر استدعاء ملاقات فقرا رقم زده، کلک بیان ساخته بودند. بنابر عدم مساعدت وقت این صورت دارد جمع غفیر فقرا در حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفا و کرامهٔ می‌شنیدند سلطان وقت که سر به سلطنت برآورده است طسوجی از حدود شرعی متعدی نیست. بنابران عزم دیار سلسله‌جنبان سفرخان دومان مالوف گشت. بعد استیذان از حضور پرنور سرالله الاعظم علیه من الصلوات اعمها و من التحیات اتمها نفس بدشگال شَدِّ رحال نموده، متوجه این حدود گردید. در این ولا احوال مردم رعایا دیده، رو به ندامت کشیده از رفتن به وطن منحرف گشته، عزم مراجعت دارد. قصد دارالقرار قندهار مصمم بود. لیکن در این ایام احوال این ناتمام بدین طرز جلوه‌گر گشته و محب‌الفقراء اسمعیل‌خان در این ولا روی خدا جل مجده و رسول خدا علیه افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات پیش آورده، مانع آمده، باعث است که روزی چند، بلکه هم‌درین ولایت قرار اختیار نمایند. تشتّت خواطر رعایا به‌سبب کثرت ظلم رو به تنفر می‌کشد تا فصلی نیف درین حدود دیده خواهد شد؛ من‌بعد اگر قصد مراجعت به‌صوب حرمین شریفین و یا قندهار مصمم گشت، شاید که دریافت ملاقات صورت‌پذیر گردد؛ و اگر به راه سند مراجعت اتفاق افتاد و یا امری دیگر به دعاء مدد رسانیده خواهد شد. قول سیدالسفراء است علیه‌الصلوهٔ والسلام: «المرء مع من احب» چون محبت و ربعهٔ مودت قوی در کار گردد، دوری مهجوری مانع ملاقات معنوی نیست ان‌شاءالله تعالی در آوان متبرکه فقرا را به دعاء ممد و معاون دانسته باعث ترقیات خودها دانند تا حصول ملاقات احوالات خود را می‌نویسان باشند حضرت حق جل مجده بر جاده‌ی شرع متمکن داشته شادکام و مقضی‌المرام داراد.

والسلام علیکم و علی من لدیکم

[مکتوبات میافقیرالله، مکتوب سی و دوم، صص ۱۱۲-۱۱۱].

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

پیوست (۲۴)

رد معاهده‌یِ دیورند از جانب شورای ملی افغانستان (۲۶ جولای ۱۹۴۹م)

الغای معاهده‌ی دیورند:[۳۰]

«... در تصمیم و فیصله‌یِ شورا، تعدادی از اعضای روشنفکر و مبارز شورا نقش مهمی داشتند. جلسه‌یِ شورَای ملی افغانستان در فضای پرتنش و سرد روابط میان افغانستان و پاکستان درَ ۲۶ جولای ۱۹۴۹م دایر گردید. در این اجلاسَ کلیه معاهدات پیشین دولت‌های وقت افغانستان با حکومت بریتانیای هند ملغی و بی‌اعتبار اعلان گردید. معاهده‌ی گندمک (۱۸۷۹م) میان انگلیس‌ها و سردار محمد یعقوب، معاهده‌ی دیورند (۱۸۹۳م) سردار عبدالرحمن خان و انگلیس‌ها، توافق‌نامه‌ی (۱۹۰۵م) انگلیس‌ها و امیر حبیب‌الله، عهدنامه‌ی صلح راولپندی (۱۹۱۹م) و معاهده‌ی (۱۹۲۱م) امیر امان‌الله و انگلیس‌ها شامل این فیصله‌یِ شورایِ ملی افغانستان می‌شدند.

پاکستان با انتشار بیانیه‌ای فیصله‌ی شورای مَلی افغانَستان را در مورد الغای معاهدات قبلی، با حکومت هند بریتانوی تردید کرد و آن را فاقد اهمیت و اعتبار خواند. در توضیحات پاکستان گفته شد که فیصله‌ی شورای ملی افغانستان به شوروی و ایران هم حق می‌دهد تا به ادعایِ ارضی در افغانستان بپردازند»

[(اشاره به معاهداتی است کَه همان امیر عبدالرحمن خان به وساطت انگلیس با روسیه و ایران در مورد سرحدات شمالی و غربی خویش بسته است) [ما و پاکستان، ص۷۵].

«پس از بمباران مغلگی پکتیا از سویِ پاکستان. ، شورای ملی افغانستان [۱۹۴۹م] کلیه معاهدات پیشین میان افغانستانَ و دولت هند بریتانوی به‌شمول معاهده‌ی دیورند را بی‌اعتبار اعلان کرد. نکات اساسی استدلال شورای ملی افغانستان در الغای معاهدات متذکره عبارت بود از:

۱. تحمیلی بودن معاهدات گذشته. .

۲. جانشین نبودن دولت پاکستان و عدم برخورداری آن دولت از مزایا و حقوق جانشینی [حکومت هند بریتانوی].

۳. عدم موجویت دولتی به‌نام پاکستان در زمان امضایِ معاهدات قبلی

---

۳۰. با کوششی که کردیم، متأسفانه به متن اصلی این فیصله‌نامه دست نیافتیم. اندیشمند در دو جای کتابش از «الغای معاهده‌ی دیورند از سوی شورای ملی افغانستان» ذکر به‌عمل آورده و تو ضیحاتی در پی دا شته، ولی اصل متن را درج نکرده است.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

دولت‌های افغانستان» [ص ۱۴۱].

پیوست (۲۵)

موقعیت افغانستان تاریخی در کتاب «تاریخنامه‌یِ هرات»

در تاریخ‌نامه‌ی هرات چندین بار از افغانستان نام برده شده و از خلال آن می‌توان به موضِع و موقعیت افغانستان تاریخی پی برد:

یکی- در ذکر سی و دوم: «چون خبر به ملک تاج‌الدین [حاکم مستنگ] رسید که ملک شمس‌الدین به حکومت هرات و غور و افغانستان آمده است و در تکناباد معسکر ساخته است. و هم درین چند روز با لشکرهای گران به افغانستان خواهد آمد»[ص ۲۳۳].

www.tabarestan.info تبرستان

دو- «چون جاهو [سردار افغانی] پیش ملک شمس‌الدین آمد، و آنچه دیده و شنوده بود عرضه داشت، ملک شمس‌الدین به تدبیر و موافقت هلقتو نویین لشکر به طرف افغانستان برد. چون به حدود مستنگ رسید قرب پنج‌هزار مرد افغانی به‌رسم خدمت و ملازمت بر درگاه عالی‌پناهِ او جمع شدند. ملک تاج‌الدین کُرد که زعیم و کلِک اهل مستنگ بود با مال بسیار به‌خدمت او آمد، چنانک ذکر آن به تحریر و تقریر خواهد پیوست» [ص ۲۳۲].

سه- ملک شمس‌الدین سرهای شهنشاه و بهرامشاه را «از بدن جدا کرد و به اطراف و اکناف افغانستان فرستاد. .»[ص۲۳۷].

چهار- دیگر بار در زیر عنوان «در فتح حصار تیری» (در ذکر سی و چهارم)، آن‌جا که می‌نویسد: «در آن وقت که ملک شمس‌الدین به ملوک و والیان افغانستان مکتوبات نوشت و ایشان را به خدمت خواند، این المار [حاکم قلعه‌ی تیری (تیراه)] در جواب مکتوب ملک اسلام نوشته بود. .»[ص ۲۳۸].

پنجم- ملک اسلام شمس‌الحق والدین بعد از آن به چند ماه در اواخر صفر سنه‌ی مذکور «. .از شهر مستنگ بیرون آمد و به پنج روز به حصار تیری رسید. .»[همان ص].

شش- «ملک اسلام شمس‌الحق والدین حصار تیری را به جنگ بگرفت... بعد از این فتح به ده روز، کامیاب از افغانستان به تکناباد آمد»[ص ۲۴۰].

هفت- دیگر بار در ذکر سی و پنجم زیر عنوان «در فتح حصار کهیرا و به قتل

رسیدن شعیب افغان» آمده است: «در آن سال که ملک شمس‌الدین لشکر به افغانستان کشید، شعیب پناه به ولایت کشمیر برده بود.»[ص ٢٤١].

هشت- شعیب به قصد تسلیم شدن به ملک شمس‌الدین از کشمیر بازگشت؛ ولی چون به افغانستان رسید، شمس‌الدین مراجعت کرده بود. به خیال او گذشت که عقبه‌ی لشکر او را صدمه زند و از خود نامی و نشانی باقی بماند. از راه مستنگ عازم گرمسیر شد و مبارزالدین محمد نهی را- که ملازمان و دلیران خود را به افغانستان فرستاده بود- غافلگیر کرد و عده‌ای را کشت و اموالی را غارت کرد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

ملک شمس‌الدین با شنیدن این خبر بار دیگر رو به افغانستان کرد و شعیب با افراد خویش به قلعه‌ی کهیرا تحصن جست. بعد از چهل و شش روز مردم حصار کهیرا شعیب را تسلیم کردند [ص ٢٤٤].

نُه- بار دیگر در ذکر سی و ششم «در فتح حصار دوکی به قتل رسیدن سندان افغان» گفته است که بعد از تخریب حصار کهیرا و قتل شعیب افغان، پسر عم او به نام سندان، از طایفه‌ی سورنا، که از ملازمان ملک شمس‌الدین بود، بر او شورید و بر انتقام خون پسر عم قیام کرد (٦٥٤ هـ ق) و در حصار دوکی پناه جست. سیفی نمی‌گوید که ملک شمس‌الدین در کجا بود که سندان از معسکر او فرار کرد و از راه بیابان و سنگلاخ خود را به دوکی رسانید؛ سرداران ملک شمس‌الدین به بیست روز به دوکی رسیدند. ملک تاج‌الدین کُرد که از این سرداران بود، او را دعوت کرد که خود را تسلیم کند تا شفاعتش را نزد ملک شمس‌الدین نماید. سندان پیشنهاد او را رد کرد و آن را حیله و مکر دانسته گفت: «امیدوارم که هم در این هفته بیشتر نامداران و صدرنشینان افغانستان به معاونت و مظاهرت من بیایند تا با ایشان یک دل و یک زبان دادِ خویشتن از سپاه ملک شمس‌الدین بستانیم و به خون شعیب که خویشاوند من است هزار خون بریزم»[ص ٢٤٩].

پس از روز نُزدهم که مساعی لشکریان کارساز نبود، ملک شمس‌الدین به لشکر پیوست و او روز پنجم ورود خویش با سوراخ کردن ده جای قلعه و سوزاندن درب آن، فتح قلعه میسر گردید. سندان با دو صد تن از اقاربش کشته شد و دیگران سلاح بینداختند.

ده- بار دیگر در ذکر سی و هفتم زیر عنوان «در قتل طایفه‌ی دزدان افغانی»

آمده است که در سال ٦٥٥هـ ق «طایفه‌ای از زعماء و رؤسای افغانستان عرضه داشتند که از حصار دوکی بر طرف جنوبی به هفتاد فرسنگ جماعتی دزدان‌اند که ایشان را کنکان و نهران خوانند. صد سال کمابیش می‌شود که این گروه راه می‌زنند و تجار و سفرا و ابناءالسبیل را که از اطراف و اقطار بلاد عربی به هندوستان می‌روند غارت می‌کنند»[ص ۳۵۳]. سرداران ملک شمس‌الدین «پانزده روز راه به اوطان دزدان رسیدند»، پس از پانزده روز جنگ جمله‌ی آن‌ها را دستگیر کردند.

یازده- بار دیگر در ذکر سی و هشتم زیر عنوان «در فتح حصار ساجی» آمده است که ملک شمس‌الدین پس از خلاص کردن خلق «از جور و تعدی دزدان کنکانی و نهرانی» قصد مراجعت به هرات را داشت که بعضی سرداران او گفتند: «... که کلی ولایات افغانستان ملک اسلام را مسلم و مسخر گشته است و تمامت قلعه‌ها و حصارها و جایگاه‌ها فتح شده، الا حصار ساجی که آن فتح نشده است»[ص ۲۵۵]. «و در آن‌جا هزار مرد افغان جلد مبارز متوطن است و از عهد یزد جرد تا امروز هیچ پادشاه و ملک و حاکم را گردن ننهاده‌اند. .»[ص ٢٥٦]. گویا از محل کنکانی و نهرانی تا حصار ساجی هجده روز راه پیمودند (یا راه بوده؟)، پس از ده روز محاصره قلعه را فتح کردند.

دوازده- بار دیگر در ذکر سی و نهم زیر عنوان «در قتل ملک علی بن مسعود ملک شهر خجستان»، جایی که می‌گوید: «در این سال [٦٥٦ هـ .ق] ملک اسلام شمس‌الحق والدین کرت، طاب ثراه از افغانستان به تکناباد آمد و پهلوان مبارزالدین محمد نهی را با هزار سوار در تکناباد بگذاشت»[ص ۲۵۹].

سیزده- بار دیگر در ذکر چهل و یکم زیر عنوان «در رفتن ملک شمس‌الدین به محاصره‌ی بکر»: «در این سال[٦٥٧هـ.ق] ملک اسلام شمس‌الحق والدین لشکر به افغانستان برد و از افغانستان در ربیع‌الاول سنه‌ی مذکور عنان عزیمت بر طرف بکر تاخت و فتح حصار بکر را از حضرت واجب‌الوجود مطلق و رب‌الارباب. .استدعا نمود. .»[ص ۲۸۰].

چهارده- طی نامه‌هایی که به قلعه‌دار نوشت آمده است: «سلام و پیام من به مهتر این قلعه رسانید و بگوئید که تمامت اهل قلاع و بقاع افغانستان تا حد سند و هند. .فرمانبرداری ما به دم و قدم آثار خدمت به اظهار رسانیدند»[ص ۲۸۱].

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

پانزده- «اکنون می‌باید. .به استقبال ما مبادرت نمایی تا چنانک ملوک خراسان و جماهیر افغانستان به عنایت بی‌غایت و الطاف بی‌حساب ما مخصوص گشته‌اند، محظوظ گردی»[ص ۲۸۲].

شانزده- والی قلعه به جواب گفت که «من به کرات و مرات عزیمت آن کرده‌ام که به خدمت ملک اسلام شمس‌الحق والدین آیم. .اما چون شنودم که با والیان افغانستان و قلاع ایشان چه کرد، از آن عزیمت برگشتم»[ص ۲۸۳]. ملک شمس‌الدین که عزم تسخیر قلعه را داشت، به دلیل مقاومت دلیران نگهبان قلعه و صعوبت موضعِ آن (که در میان آب مهران قرار داشت) به گرفتن مال و قبول خراج‌گذاری و فرمانبرداری قلعه‌گیان راضی شده و جانب زمین‌داور حرکت کرد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

هفده- بار دیگر در ذکر چهل و دوم زیر عنوان «در قتل میرانشاه و سالار کُرد» از افغانستان نام برده؛ آن‌جا که از پهلوان محمد نهی به سبب قتل میرانشاه و پسرش سالار در سال ٦٥٩ هـ ق «نام و آوازه‌ای عظیم حاصل شد، چه، هژده سال میرانشاه در افغانستان و حدود هندوستان لشکرکشی کرده بود. .»[ص ۲۹۰].

هجده- بار دیگر در ذکر چهل و سوم زیر عنوان «در گریختن ملک تاج‌الدین کُرد از پیش ملک شمس‌الدین» (سال ٦٥٩ق) جایی که ملک شمس‌الدین، پهلوان محمد نهی را به سبب اظهار خوشی از نماندن دشمن سرزنش می‌کند و اظهار می‌دارد که تا زمانی که ملک تاج‌الدین کُرد (حاکم مستنگ) زنده است نباید ایمن بود. چون ملک تاج‌الدین این سخن می‌شنود، با پنجاه سوار دلیر راه شط آموی در پیش می‌گیرد و پس از یک ماه سفر «به لشکرگاه شاهزاده برکه خان رسید». برکه خان او را نزد نکودر فرستاد؛ اما در سی فرسخی لشکرگاه نکودر «قومی از دلیران و کرات غور با او مقابل افتادند» او را اسیر ساخته «در شهر تکناباد در بند کردند». اما مادر قتلغ تُمور (امیر تکناباد) از این امر آگاه گردیده، پنجاه نفر فرستاد و او را خلاص نموده و «در مصاحبت او تا حدود مستنگ برفتند. از زعماء افغانستان شخصی هوبو نام با هزار مرد افغان پیش ملک تاج‌الدین کرد آمد. .»[ص ۲۹٤].

نُزده- بار دیگر در ذکر چهل و چهارم زیر عنوان «در رفتن ملک شمس‌الدین، طاب ثراه، به جنگ نکودر»، این بار «اوغانستان» نوشته است. در سال ٦٦٠ هجری نکودر یا نکودار سر از اطاعت ابقاخان بتافت. ابقاخان شاهزاده تبسین اوغول را که

برادر ابقا بود به تعقیب او فرستاد تا او را به هر ترتیبی برگرداند. ملک شمس‌الدین نیز با هزار و پنجصد تن در معیت او بود «نکودار در اندخای بود، چون خبر شاهزاده تبسین یا اوفول با سپاه گران و مصاحب او ملک شمس‌الحق والدین کرت بشنید از اندخای بگریخت و رو به طرف اوغانستان کرد. چون به شال و بینی گاو رسید، شاهزاده تبسین اقول و ملک شمس‌الدین بدو رسیدند»[ص ۲۹۸-۲۹۷].

بیست- بار دیگر (نیز با ضبط اوغانستان) در ذکر چهل و پنجم زیر عنوان «در حکایت مرکتای شحنه‌ی هرات و ملک تاج‌الدین خار» «چون ملک اسلام شمس‌الحق والدین به طرف اوغانستان حرکت کرد، ملک تاج‌الدین خار را که از قرابتان او بود، قایم‌مقام خود در شهر هرات بگذاشت»[ص ۳۰۳].

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

بیست و یک- بار دیگر در ذکر پنجاه و سوم زیر عنوان «در حکومت ملک بلبان در شهر هرات»: به سبب حمله‌ی شهزاده‌ی چغتایی «براق» به خراسان، ابقاخان بر ملک شمس‌الدین متغیر شد؛ او نیز ترسیده به قلعه‌ی خیسار رفت. پس از شکست براق، ابقاخان حکم به ویران کردن شهر هرات داد. ولی به وساطت بزرگان از جمله شمس‌الدین صاحب دیوان، از این حکم اعراض نمود و بلبان نام را به مقام مَلکی و اوراد نام و طغای نام را به مقام شحنگی شهر هرات حکم داد. «[آنان] به نوعی با رعایا زندگانی کردند که همه نیک‌خواه ایشان شدند. و دایماً ملک بلبان و اوراد و طغای از ملک اسلام شمس‌الحق والدین خایف و ناایمن بودند و ملک شمس‌الدین از این معنا خازع بود. تا از هرات رفته بود، در ولایت غور و غزنین و افغانستان به قمع اعادی و ضبط ولایت به سر می‌برد»[ص ۳۵۵].

بیست و دو- بار دیگر در ذکر پنجاه و هشتم زیر عنوان «در ایلچی فرستادن ابقا نزد ملک شمس‌الدین». پس از سال‌ها مفارقت میان ابقاخان و به ملک شمس‌الدین، و دوری این از هرات، ابقاخان در سال ٦٧٤هـ قاصدی با نامه‌ای ملک شمس‌الدین فرستاد و از او درخواست نمود که «از آن جایگاه منیع که مساکن پلنگان و شیران است و آشیان کرگس و عقاب [ولایت غور]، به هرات استدعا کند. .به هرات رود این سرحد را تا اقصای افغانستان و حدود شبورغان و آموی، چنان‌که از امارت و حکومت بی‌وهن او سزد آبادانی گرداند»[ص٣٦٢].

بیست و سه- بار دیگر در ذکر پنجاه و نهم زیر عنوان «در رفتن ملک

شمس‌الدین طاب ژاه به عراق» (سال ٦٧٥هجری) آورده است که ابقاخان را پس از فتنه‌ی شهزاده براق، همچنان خاطر از جانب ملک شمس‌الدین مکدر بود. خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان و امرای لشکر به کرات از ابقا خواستند او را عفو کند. چون «دلایل فرمانبرداری و هواخواهی به محل اعتماد و منزلت اعتضاد رسانیده و همگی همت و نهمت او بر جانب رعایا و حمایت سایر برایا منوط و مربوط[است]، دیار افغانستان را به جهت حق‌گذاری نعمت پادشاهان ماضی به زخم تیغ مسلم و مسخر گردانیده. امیدواریم که پادشاه جهان چنین مَلکی را که شناخته‌ی پادشاهان است و پرورده‌ی نعمت ایشان ببخشد»[٣٧٣-٣٧٤].

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

بیست و چهار- بار دیگر در ذکر صد و دهم زیر عنوان «در نواخت اولجایتو سلطان ملک اسلام غیاث‌الحق والدین را» این شخص که نواده‌ی ملک شمس‌الدین مهین است، از قِبل اولجایتو ملک هرات بود. در سال ٧١٠هجری جمعی از امرا و صواحب خراسان عریضه و تذکره‌ای در شکایت از او نوشتند و او را متهم به بدسگالی در حق اولجایتو نمودند. ترمیم قلاع و امارات غور را دال بر آن مدعا دانستند و او را متمایل به امرای چغتایی خواندند. اولجایتو حکم احضار ملک غیاث‌الدین را صادر نمود. غیاث روز بعد عازم عراق (مراغه، بغداد) گردید. اولجایتو از طریق درباریان خویش، مراتب نارضایتی خود را به او رسانید. غیاث‌الدین انکار کرد که «آنچه که حساد از من تقریر کرده‌اند و به سمع اشرف شاهنشاهی رسانده‌اند، دروغ است»، «و اگر چنان‌که از این دروغی چند که این طایفه‌ی بدنژاد که از خبث طبیعت و لوث نیّت خویش باز نموده‌اند اندیشه‌مند بودمی، متوجه این جانب نگشتمی». با آنکه سلطان را قناعت حاصل گشت، گفت: «و در اردوی بزرگ ما ساکن باشد تا آن هنگام که آن جماعت که از او حکایت تخلف و یاغی‌گری باز نموده‌اند، حاضر گردند. بعد از آنکه در مشافهه کذب و صدق آن به ثبوت پیوندد، در باب او حکم مطلق فرمایم». امرا و صواحب رسیدند و به اشاره‌ی شیخ عبدالرحمن اسفراینی، یکجا با خواجه رشیدالدوله و تاج‌الدین علیشاه (از امرایِ اعظام) نزد اولجایتو رفتند و این بار برخلاف گذشته از ملک غیاث‌الدین تمجید کردند. اولجایتو به شرط تعهد و پیمان که «با دشمنان ملک و منازعان ملک ما دشمن باشد و با اولیا و احبای ما دوست» پس از چهار سال توقف در عراق، اجازه‌ی برگشت به او داد و «فرمان فرمود تا به تجدید

یرلیغ نوشتند و خطه‌ی هرات را تا اقصای افغانستان و حد آموی بدو مفوض کردند..»[ص ٦٢٦].

بیست و پنجم- بار دیگر در ذکر صد و نزدهم زیر عنوان «در رفتن شاهزاده یسور به شهر سجستان و مراجعت او» نام افغانستان برده شده است. یسور از شهزاده‌های چغتایی با اباجی (از لشکریان نکودر) و جمع دیگر در سال ٧١٦هـ.ق. از آمویه گذشته وارد خراسان شد و با اولجایتو دست یکی کرد. با مرگ اولجایتو، ابوسعید جای او را گرفت و همان عهد را با یسور تجدید کرد. در سال ٧١٧هـ.ق. به سیستان رفت، از ملک سیستان و تمام ملوک خراسان خواست بر اساس پیمان او با اولجایتو و ابوسعید، به او باج دهند و از او اطاعت کنند. ملک نصیرالدین به اغوای تمور فرزند اباجی تعلل می‌نمود. یسور تمور را به قتل رسانید و سایر «شاهزادگان و امرا و رؤوس سپاه را خلعت‌های گرانمایه داد و زعما و اکابر افغانستان را بنواخت و عاطفت تمام محظوظ گردانید و به اندک روزگاری لشکر انبوه و خزاین مملو[ساخت]»[ص ٦٨٠] تا بعد از ضبط خراسان، عزم دارالملک سلطانیه نماید.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

بیست و شش- بار دیگر در ذکر صد و بیست و هفتم «در تخلف ملک قطب‌الدین اسفزار با ملک اسلام غیاث‌الحق والدین» از افغانستان سخن گفته؛ و آن این که ملک و قطب‌الدین که مَلکی اسفزار را داشت، چند بار با بذل مال به امرا و اعیان خود را به پادشاه وقت رسانید «تا باشد که پادشاه و امرا شهر اسفزار را به تمامی بدو مسلم دارند. امرا فرمودند که اسفزار و فراه و سجستان تا حد افغانستان از توابع و مضافات شهر هرات است و از عهد قدیم باز در حکم ملوک غور بوده و احکام پادشاهان چنگیزخانی و امرای پیشین بر آن ناطق و شاهد است»[ص ٧١٧].

بیست و هفت- بار دیگر در ذکر صد و بیست و نهم زیر عنوان «در فتح ملک اسلام غیاث‌الحق والدین بر ملک قطب‌الدین اسفزار و زوال حکومت ملک قطب‌الدین» آمده است: ملک غیاث‌الدین پس از فتوحات نمایان و منکوب نمودن معاندین سلطان، مولانای معظم ناصرالدین عبیدالله را با نامه‌ای و به اران به نزد سلطان ابوسعید فرستاد. روز بعد به حضور امیر چوپان رسید و از خدمات ملک غیاث‌الدین یاد کرد. امیر چوپان مولانا را تحسین نمود و در تأیید سخنان او گفت: «. .و آنچ او با شاهزاده یسور- که تمامت عساکر پادشاهان توران را منهزم گردانید و چندین

شهزاده‌ی بزرگ حال را به قتل آورد- کرد، هیچ پادشاهی و ملکی از گاه دولت پادشاهان چنگیزخان نکرد. اگر خواست حق باشد از حد مازندران تا اقصای افغانستان و شط آموی بدو مفوض گردانم»[ص ٧٤٠].

پیوست (۲۶)

فهرست اسامی گورنر جنرال‌ها و وایسراهای بریتانیا در هندوستان

شماره	اسامی دوره‌ی زندگی / میلادی	دوره‌ی ماموریت / میلادی
١	وارن هستینگز (١٨١٨-١٧٣٢) Warren Hastings	٢٠ اکتبر ١٧٧٣ (در ٢٨ اپریل ١٧٧٢ به هند آمد)
٢	سِرجان مک فِرسون (جانشین، ١٨٢١-١٧٤٥) Sir John Macpherson	١ فبروری ١٧٨٥
٣	ارل کورن والیس٣ (١٨٠٥-١٧٣٨) The Earl Cornwallis	١٢ سپتامبر ١٧٨٦
٤	سِرجان شور (١٨٣٤-١٧٥١) Sir John Shore	٢٨ اکتبر ١٧٩٣
٥	سِر آلورد کلارک (جانشین، ١٨٣٢-١٧٤٤) Sir Alured Clarke	١٨ مارچ ١٧٩٨
٦	ارل مورنینگتون (١٨٤٢-١٧٦٠) The Earl of Mornington	١٨ می ١٧٩٨
٧	مارکوس کورنوالیس (١٨٠٥-١٧٣٨) The Marquess Cornwallis	٣٠ جولای ١٨٠٥
٨	سِر جورج بارلو.ب.ت (جانشین ١٨٤٧-١٧٦٢) Sir George Barlow, Bt	١٠ اکتبر ١٨٠٥
٩	لارد مینتو (١٨١٤-١٧٥١) The Lord Minto	٣١ جولای ١٨٠٧
١٠	ارل مویرا (١٨٢٦-١٧٥٤) The Earl of Moira	٤ اکتبر ١٨١٣
١١	جان ادام جاشین (١٨٥٧-١٧٧٩) John Adam	٩ جنوری ١٨٢٣
١٢	لارد امهرست (١٨٥٧-١٧٧٣) The Lord Amherst	١ اگست ١٨٢٣
١٣	ویلیم بوترورث بایلی (جانشین ١٨٦٠-١٧٨٢) William Butterworth Bayley	١٣ مارچ ١٨٢٨
١٤	لارد ویلیم بنتیک (١٨٣٩-١٧٧٤)	٤ جولای ١٨٢٨

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

	Lord William Bentinck	
۲۰ مارچ ۱۸۳۵	سِر چارلز متکالف ب.ت. (جانشین، ۱۸۴۶-۱۷۸۵) Sir Charles Metcalfe, Bt	۱۵
۴ مارچ ۱۸۳۶	لارد اُکلند (۱۸۴۹-۱۷۷۴) The Lord Auckland	۱۶
۲۸ فبروری ۱۸۴۲	لارد الینبورگ (۱۸۷۱-۱۷۹۰) The Lord Ellenborough	۱۷
جون ۱۸۴۴	ویلیم ویلبر فورس بیرد (۱۸۵۷-۱۷۸۴) William Wilberforce Bird	۱۸
۲۲ جولای ۱۸۴۴	سِر هنری هاردینگ (۱۸۵۶-۱۷۸۵) Sir Henry Hardinge	۱۹
۱۲ جنوری ۱۸۴۸	ارل دالهوز (۱۸۶۰-۱۸۱۲) The Earl of Dalhousie	۲۰
۲۸ فبروری ۱۸۵۶	وایسکونت کنینگ (۱۸۶۲-۱۸۱۲) The Viscount Canning	۲۱
۲۱ مارچ ۱۸۶۲	ارل الگین (۱۸۶۳-۱۸۱۱) The Earl of Elgin	۲۲
۲۱ نوامبر ۱۸۶۳	سِر رابرت نپیر (جانشین، ۱۸۹۰-۱۸۱۰) Sir Robert Napier	۲۳
۲ دسامبر ۱۸۶۳	سِر ویلیام دینیسون (جانشین، ۱۸۷۱-۱۸۰۴) Sir William Denison	۲۴
۱۲ جنوری ۱۸۶۴	سِر جان لاورنس ب.ت. (۱۸۷۹-۱۸۱۱) Sir John Lawrence, Bt	۲۵
۱۲ جنوری ۱۸۶۹	ارل مایو (۱۸۷۲-۱۸۲۲) The Earl of Mayo	۲۶
۹ فبروری ۱۸۷۲م	سِر جان ستراچی (جانشین، ۱۹۰۷-۱۸۲۳م) Sir John Strachey	۲۷
۲۴ فبروری ۱۸۷۲	لارد نپیر (جانشین، ۱۸۹۸-۱۸۱۹) The Lord Napier	۲۸
۳ می ۱۸۷۲	لارد نورت بروک (۱۹۰۴-۱۸۲۶) The Lord Northbrook	۲۹
۱۲ اپریل ۱۸۷۶	لارد لیتن (۱۸۹۱-۱۸۳۱) The Lord Lytton	۳۰
۸ جون ۱۸۸۰	مارکوس ریپن (۱۹۰۹-۱۸۲۷) The Marquess of Ripon	۳۱
۱۳ دسامبر ۱۸۸۴	ارل دوفرین (۱۹۰۲-۱۸۲۶) The Earl of Dufferin	۳۲
۱۰ دسامبر ۱۸۸۰	مارکوس لنسدُن (۱۹۲۷-۱۸۴۵)	۳۳

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

	The Marquess of Lansdowne	
١١ اکتبر ١٨٩٤	ارل الگین (١٩١٧-١٨٤٩) The Earl of Elgin	٣٤
٦ جنوری ١٨٩٩	لارد کرزن (١٩٢٥-١٨٥٩) The Lord Curzon of Kedleston	٣٥
١٨ نوامبر ١٩٠٥	ارل مینتو (١٩١٤-١٨٤٥) The Earl of Minto	٣٦
٢٣ نوامبر ١٩١١	لارد هاردینگ (١٩٤٤-١٨٥٨) The Lord Hardinge of	٣٧
٤ اپریل ١٩١٦	لارد چیلمسفورد (١٩٣٣-١٨٦٨) The Lord Chelmsford	٣٨
٢ اپریل ١٩٢١	ارل ریدینگ (١٩٣٥-١٨٦٠) The Earl of Reading	٣٩
٣ اپریل ١٩٢٦	لارد اروین (١٩٥٩-١٨٨١) The Lord Irwin	٤٠
١٨ اپریل ١٩٣١	ارل ویلینگدون (١٩٤١-١٨٦٦) The Earl of Willingdon	٤١
١٨ اپریل ١٩٣٦	مارکوس لتنگو (١٩٥٢-١٨٨٧) The Marquess of Linlithgow	٤٢
١ اکتبر ١٩٤٣	ویسکونت واویل (١٩٥٠-١٨٨٣) The Viscount Wavell	٤٣
٢١ فبروری ١٩٤٧	ویسکونت مونت باتن (١٩٧٩-١٩٠٠) The Viscount Mountbatten of Burma	٤٤
٢١ جون ١٩٤٨	راجا گوپالاچاری (١٩٧٢-١٨٧٨) C. Rajagopalachari	٤٥

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیوست (٢٧)

معاهده با میرغلام‌علی‌خان تالپور

روابط تجارتی با کمپنیِ هند شرقی از عهد حکمرانانِ کلهوره به حکم غلام‌شاهِ کلهوره در ١٧٥٨ع قایم شده و چند تجارت‌خانه‌ی انگلیسی در تته و شاه بندر موجود بود، و همین روابط را حکمرانانِ نخستینِ دودمان تالپوران مستحکم داشتند، و سوداگران کمپنی ایست‌ایندیا از آن منافع فراوان به دست آوردند. چون توسیع نفوذِ سوداگران انگلیسی در سند نقیض منافع سلطنت شاه‌زمانِ ابدالی بود، بنابران شاه‌زمان به میران سند قطع روابط مذکوره را امر داد، تا از بسط نفوذ انگلیس در سند جلوگیری

کرده باشد.[۳۱]

چون میرغلام‌علی‌خان تالپور بر مسند حکمرانیِ حیدرآباد نشست، در سنه‌ی ۱۸۰۳ع نماینده‌ی خود را به بمبئی فرستاد، تا باز سوداگرانِ انگلیسی را به سند بیاورد، ولی حکمران بمبئی تاوانِ خسارت‌های سابقه را خواست. چون در این اوقات فعالیت سیاسیِ انگلیس به سبب حمله‌ی محتمله‌ی ناپلیون و روابط او با دربار شاه‌زمانِ افغان در ممالک غربیِ هندوستان برای حفاظت هند زیادتر گشت، بنابران کپتان دیوث ستن را به حیدرآباد به دربار میرغلام‌علی‌خان فرستادند، مشارالیه این معاهده را با میر مذکور امضا نمود:

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱) هردو حکومت تعهد می‌کنند که با هم دوست بوده، و دوست یکی را دوست دیگری بشناسند، و مخالف یک طرف را مخالف طرف دیگر هم بدانند، و این عهد همواره دوام خواهد داشت؛

۲) عندالضروره هردو حکومت با همدیگر معاونت لشکری هم خواهند نمود؛

۳) مخالف یکی از حکومتین در خاکِ حکومت دیگر، به طور پناهنده قبول نخواهد شد؛

۴) اگر یکی از مامورین حکومت سند در یکی از بنادر حکومت ایست‌اندیا کمپنی سامان جنگ را خریدنی باشد، درین راه حکومت کمپنی با او معاونت خواهد کرد، به شرطی که قیمت اسلحه را نقد ادا کند؛

۵) یک نفر کارمند سرکار کمپنی، به دربار سند برای استحکام روابط دوستی و خیرخواهی خواهد بود؛

۶) دعویِ تاوان که سابقاً بین حکومتین موجود بود، بکلی منسوخ است؛

۷) تنها در شهر تته یک تجارت‌خانه‌ی انگلیسی مانند عهد کلهوره خواهد بود، و این تعهدنامه همواره به فضل الهی استوار خواهد ماند (۲۴ جولای ۱۸۰۸. غره جمادی‌الثانیه ۱۲۲۳ه)[۳۲].

(ترجمه از اردو)

---

۳۱. معاهدات انگلیسی با روسای هند، ج ۷، ص ۰۲.

۳۲. ترجمه از کتاب مذکور، ج ۷، ص ۳.

پیوست (۲۸)

معاهده‌ی میران سند با ن.ه.سمت

۲۲ اگست ۱۸۰۹ع

۱) بین حکومت انگلیسی و حکومت میران سند میرغلام‌علی، میرکرم‌علی و میرمرادعلی همواره دوستی استوار خواهد بود؛

۲) بین هردو حکومت ابداً دشمنی روی نخواهد داد؛

۳) همواره وکلای حکومتین انگلیسی و حکومت سند به دربار یکدیگر متقابلاً مقرر خواهند شد؛

٤) حکومت سند سکونت و آبادیِ مردم [فرانسه] را در خاک خود اجازت نخواهد داد؛[۳۳]

تحریر ۱۰ رجب‌المرجب ۱۲۲٤ھ مطابق ۲۱ اگست ۱۸۰۹ع.

(ترجمه متن انگلیسی)

مخفی نماند که معاهده‌ی فوق نیز برای دفاع خطرات احتمالیِ ناپلیون و شاه‌زمان افغان با میران سند منعقد شده است؛ زیرا در همین اوقات دولت انگلیس متکاف را به دربار رنجیت‌سنگه در لاهور و الفنستن را به کابل و مالکم را به تهران فرستاده بود، که شاهان این ممالک را برخلاف اتحادیه‌ی (جون ۱۸۰۷ع) ناپلیون و اسکندر اول امپراتور روسیه با خود متفق سازند، و برای همین مقصد مستر هانکی سمت را به سند فرستادند و معاهده‌ی فوق را امضا نمود.[۳٤]

پیوست (۲۹)

عهدنامه‌ی میران سند با الفنستن (۹ نوامبر ۱۸۲۰ع)

به غرض استحکام مراتب دوستی و مودت، حکومتین انگلیسی و حکومت سند موافقت کرده و میراسماعیل‌شاه از طرف سرکار سند و انریبل گورنر بمبئی از طرف سرکار انگلیسی با اختیارات تامه گماشته شدند و بر مواد ذیل موافقه نمودند:

---

۳۳. سیاست انگلیسی در سند (انگلیسی) از کهیرا طبع لاهور ۱۹٤۱ع، ص ٦٦ و معاهدات اردو، ص ۳۷، ج ۷، موهن‌لال ۲-٦٦.

۳٤. سیاست، ص ٥.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۱) بین سرکار انگلیسی و میرکرم‌علی و میرمرادعلی همواره روابط دوستی استوار خواهد بود؛

۲) تقرر وکلای حکومتین به دربار یکدیگر متقابلاً برقرار خواهد ماند؛

۳) میران سند در خاک خود هیچ یکی را از اهل اروپا و امریکا اجازتِ قیام نخواهند داد، و اگر یکی از رعایای طرفین در خاک طرف مقابل، با اطاعت و رویه‌ی نیکو سکونت کند مجاز خواهد بود، ولی اگر شخص مذکور مجرم و سرکش باشد، حکومت همان خاک حق دارد، که او را بگیرد، و یا سزا دهد، و یا از خاک خویش او را بکشد؛

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۴) میران سند همواره از غارتگری‌های قبیله‌ی کهوسه و غیره در داخل سرحدات خود جلوگیری خواهند کرد، و ایشان را نخواهد گذاشت که بر خاک حکومت انگلیسی تجاوز نماید.[۳۵]

تحریر ۹ نوامبر ۱۸۲۰ع (مهر ایست‌اندیا کمپنی) امضای: م، الفنستن (ترجمه از متن انگلیسی).

واضح باد: که این عهدنامه بین من میراسماعیل‌شاه وکیلِ میرکرم‌علی‌خان رکن‌الدوله و میرشاه‌مرادعلی‌خان امیرالدوله و مستر الفنستن صاحب گورنرِ بمبئی به روز پنج‌شنبه ماه صفر ۱۲۳۶هـ.ق.رار یافت، و ان‌شاءالله تعالی از آن مخالفتی نخواهد شد (مهر اسماعیل‌شاه).

این معاهده را حکومتِ عالیه‌ی هند به تاریخ ۱۰ فبروری ۱۸۲۱ع توثیق کرده است.[۳۶]

پیوست (۳۰)

معاهده‌ی مودت و صلح با میرِ خیرپور (۴ اپریل ۱۸۳۲ع)

این معاهده بینِ ایست‌اندیا کمپنی و میررستم‌خان تالپور حکمران خیرپور به وسیله‌ی لیفتننت کرنیل هنری پاتنجر در ۲ ذیقعده‌ی ۱۲۴۷هـ ۳ اپریل ۱۸۳۲ع منعقد گردیده و به تاریخ ۱۹ جون ۱۸۳۲ع در شمله از طرف لارد بنتنک گورنر جنرال

---

۳۵. معاهدات ۳۸، ج ۷، سیاست ۶۷، موهن‌لال ۲-۶۷.

۳۶. معاهدات اردو ۷-۳۸ به بعد، سیاست انگلیس در سند، ۶۷.

تصدیق شده است:

۱) بین حکومتین همواره دوستی خواهد بود؛

۲) طرفین متعاقدین متقابلاً اقرار می‌کنند که نسلاً بعدِ نسل تمامیت و اقتدار یکدیگر را اخلال نکنند.

۳) به خواهشِ حکومتِ انگلیس، سرکار خیرپور رفت‌وآمدِ سوادگران هند و استعمالِ راه‌های دریای سندھ و دیگر راه‌های بَری سندھ را با شرایطی‌که سرکار حیدرآباد و میر مراد علی‌خان تالپور پذیرفته‌اند اجازت می‌هند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

٤) سرکار خیرپور موافقت دارد که به موجب یک فهرست تحریری، محصولات عادلانه را از تمام موادی که بدین خاک آورده می‌شود، به موجب همین معاهده بگیرد، و اعتراف می‌نماید که تاجران را در جریان معاملاتِ تجارتی ابداً مزاحمتی ننماید.(۱)

(مهر کمپنی ایست اندیا و امضای دبلیو، سی بنتنک و مهر گورنرجنرال).

(ترجمه از انگلیسی و اردو)

پیوست (۳۱)

معاهده‌یِ مرادعلی‌خان تالپور با هنری پاتنجر (۲۰ اپریل ۱۸۳۲ع)

این معاهده در حیدرآباد در ۱۸ ذیقعده ۱۲۲٤ه = ۲۰ اپریل ۱۸۳۲ع بین لفتننت کرنل نماینده‌ی انگلیسی و میر مرادعلی‌خان تالپور امضا و در ۱۹ جون۱۸۳۲ع در شمله از طرف لارد بنتنک گورنرجنرال هند توثیق شده است:

۱) روابط مؤدت حکومتین که در معاهدات سابقه برقرار گردیده با همدیگر همواره دوام خواهد کرد. اما اکنون به وساطت لفتننت کرنل پاتنجر ایلچی مواد مفیده‌ی دیگر نیز در آن شامل کرده می‌شود، تا روابط استوار و یگانگی نزدیک بین حکومتین خوب‌تر دوام کرده و با خاندان و اخلاف میرکرم‌علی‌خان نسلاً بعدِ نسل برقرار ماند.

۲) طرفین متعاقدین به خاک یکدیگر به نظر آز و طمع نخواهند دید.

۳) حکومت انگلیس خواهش دارد، که به سوداگران هند اجازتِ آمدورفت و حمل‌ونقل اموال‌التجاره از راه‌های بَری و دریائی سندھ داده شود، تا از خاک یک حکومت به‌دیگر رفته بتوانند، حکومت حیدرآباد این مقصد را به سه شرط ذیل قبول

کرد:

شرط اول: هیچ کس نمی‌تواند که از راه‌های مذکور اسلحه‌ی جنگی را بیاورد.

شرط دوم: از راه‌های مذکور جهاز و کشتی مسلح نخواهد آمد.

شرط سوم: هیچ سوادگر انگلیسی را اجازت قیام دائمی در سندھ نیست، البته حسب ضرورت آمده و بعد از انجام کارهای خود واپس به هند خواهند رفت.

٤) هنگامی که سوداگران هندی برای تجارت به سندھ می‌آیند، باید پاسپورت حکومت هند را داشته باشند، و اطلاعِ آن قبلاً به وسیله‌ی ناظمِ اعلایِ انگلیسی مقیم کچھ و یا به واسطه‌ی مامور دیگر انگلیسی به حکومت حیدرآباد داده شود.

٥) حکومت حیدرآباد محصولاتِ معینه را بر تمام اشیای تجارتی معین کرده که در آن کمی و بیشی نخواهد شد، و در امور تجارتی مزاحمتی نخواهد بود. به تمامِ کارکنان گمرکی و مالیاتی سندھ هدایت داده خواهد شد، که به بهانه‌ی انتظار صدور احکام جدیده، در کار سوداگران خللی نیندازند. و نیز حکومت حیدرآباد یک فهرستِ تمام محصولات گمرکی را که از اموالِ وارده می‌گیرند، قبلاً به حکومتِ هند خواهد داد.

٦) مواد معاهده‌ی سابقه که بین حکومتین تصدیق شده، به وسیله‌ی این معاهدات جدید ملغی و تغییر پذیر نیست، و نیز معاهده‌ی جدید ان‌شاءالله دائماً بر قرار بوده و تغییر در آن روی نخواهد داد.

٧) همواره مبادله‌ی وکلای طرفین مطابق با ایجاب روز افزون دوستی و مصالح یکدیگر برقرار خواهد بود.[1]

(مهر کمپنی و امضای دبلیو، سی بنتنک و مهر گورنرجنرال)

(ترجمه‌ی از متن انگلیسی و اردو)

پیوست (٣٢)

معاهده‌یِ ٢٠- اپریل ١٨٣٨ م

بین میر نورمحمدخان و میر نصیرخان میران سندھ و کرنل هنری پاتنجرایجنت گورنرجنرال.

١) چون از زمان قدیم بین میران سندھ و حکومت انگلیس مراتب مودت و دوستی موجود است، بنابرآن گورنرجنرال هند اراده دارد، که اختلاف بین میران سندھ و مهاراجاه رنجیت‌سنگھ را مرتفع سازد، تا بین دو حکومت مذکور صلح و آشتی روی

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

دهد.

۲) برای تحکیم مزید و حفظ روابط مودت و صلح، که از مدت‌ها بین حکومتین موجود است، چنین تجویز می‌شود که یک نفر وزیرمختار از طرف حکومت انگلیس به دربار حیدرآباد مقرر گردد و متقابلاً میران سندھ نیز وکیل خود را به دربار حکومت انگلیس بفرستند.

اما وزیر مختار انگلیس حق خواهد داشت، که وقتاً فوقتاً حسب ضرورت مسکن خود را تبدیل دهد و گارد محافظ وزیرمختار نیز از طرف حکومت وی به طور مناسب تعیین خواهد شد (ترجمه از انگلیسی).

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شمله ۲۰ اپریل ۱۸۳۸، امضای لارد آکلیندگورنرجنرال.

پیوست (۳۳)

معاهده‌یِ ۱۰ جنوری ۱۸۳۹ع با میر خیرپور میر رستم‌خان

۱) بین حکومت ایست اند یا کمپنی و میررستم‌خان تالپور و ورثه و جانیشنان او همواره مراتب دوستی دائمی نسلاً بعد نسل پایدار خواهد بود، و دوست و دشمن یک‌طرف دوست و دشمن طرف دیگر شمرده خواهد شد.

۲) حکومت انگلیسی، دارالسطنه و حدود خاک خیرپور را همواره محفوظ خواهد داشت.

۳) میررستم‌خان و اخلاف و جانیشنانِ وی همواره مطابق رای حکومت انگریز کار خواهند کرد، و اطاعت کامل خواهند داشت. به جز دولت انگریز با حکومت دیگر و یا سردارِ دیگری رابطه نخواهند داشت.

٤) امیر مذکور و ورثه و جانیشنان او، بدون منظوری و موافقت دولت انگلیس با هیچ حکومت یا سردار دیگر عهد و پیمان کرده نمی‌توانند، البته با دوستان و اقرباء نوشت و خواند خواهند کرد.

٥) سرکار انگلیس عندالضرورت به میرصاحب موصوف امداد نظامی و لشکری خواهد کرد، تا در داخل سندھ و یا در کشورهای ماورای سندھ امن و امان برقرار باشد. ولی دولت انگلیس ابداً برخاک‌های مقبوضه‌ی امیر و جانیشنانِ او و نیز بر قلاع این طرف و آن‌طرف دریای سندھ. قبضه نخواهد کرد.

٦) امیر و ورثه و جانشینان او بر هیچ کسی ستم نخواهند کرد، و اگر قضیه‌ای

اتفاقاً روی دهد، انفصالِ آن را حکومتِ انگلیس خواهد کرد.

۷) امیر و ورثه و جانیشنان وی حاکم مطلق کشور خود خواهند بود، و احکام کارکنان انگلیسی در آن رواج نخواهند داشت و مداخلتی نخواهند کرد. و نیز شکوه و استغاثه‌ی خدمتگاران و توابع و اقربا و رعایای امیر را به نسبت امیر نخواهند شنید.

۸) میررستم‌خان برای ترقی آمد و رفت سوداگران از راه دریای سندھ وعده می دهد، که برای آسایش سوداگران و توسیع تجارت تسهیلات لازمه را خواهد داد.

۹) برای حفظ و توسیع مراتب مودت و دوستی حکومتین خیرپور و انگلیس قرار داده شد: یک نفر وزیر مختار سرکار انگلیس به‌دربار خیرپور مقیم خواهد بود. و امیر نیز می‌تواند که وکیل خود را به دربار حکومت انگلیس بفرستد. اما وزیر مختار انگریزی حق خواهد داشت که وقتاً فوقتاً سکونت خود را تبدیل کند، و برای حفاظت او حکومت هند محافظانی را به تعداد مناسب، حسب مرضای خود خواهد گماشت.

امضای لفتننت کرنل سر اسکندربرنس ایلچی جارج آکلیند گورنرجنرال مورخه‌ی ٢٤ دسمبر ١٨٣٨ ع ٦ شوال ١٢٥٤. توثیق شد به تاریخ ١٠ جنوری ١٨٣٩ع از طرف گورنرجنرال به‌مقام لشکرگاه بهاگا بورانا. دستخط ایچ تارنس کفیل سکرتری گورنمنت هند همراه لشکر گورنرجنرال.

ضمیمه

پیوست (٣٣ الف)

چون دولت انگلیس تعهد کرده است که حکومت خیرپور را از شر هرگونه دشمنان موجوده و آینده نگهدارد، و بر قلعه‌های این طرف و آن طرف دریای سندھ تصرفی ننمایند، بنابر آن میررستم‌خان و اخلاف او اقرار می‌کنند که در اوقات جنگ اگر گورنرجنرال قلعه‌ی بهکر را برای حفظ اسلحه و خزانه به تصرف خود آورد، میر خیرپور چیزی نخواهد گفت.[٣٧]

تصدیق میر رستم‌خان امیر خیرپور و سرِ اسکندربرنس ایلچی گورنرجنرال
٢٤ دسمبر ١٨٣٨ع ٦ شوال ١٢٥٤

---

٣٧. معاهدات، ٧- ٥٢ به بعد، سیاست سندھ، ٧٤ به بعد، موهن‌لال ٢- ٨٤ به بعد.

ضمیمه

پیوست (۳۳ ب)

اقرار نامه

یک اقرارنامه نیز از طرف اسکندر برنس ایلچی گورنرجنرال ضمیمه‌ی این عهدنامه است که با میر مبارک‌خان والی خیرپور امضا شده بدین مضمون:

سرکار ایست اندیا کمپنی اقرار می‌نمایند که اراضی مقبوضه‌ی مالگذاری میر مبارک‌خان را حق او شمرده و بدان چشم طمع نخواهند دوخت، و نیز اقرار می‌شود که سرکار انگلیس با میر مبارک‌خان و اخلاف او همان‌قدر مراتب دوستی را مراعات خواهد کرد، که به موجب عهدنامه با میر رستم‌خان مرعی می‌گردد(امضای برنس ۲۸ دسمبر ۱۸۳۸غره شوال ۱۲٥٤ در خیرپور، و توثیق گورنرجنرال در لشکر گاه دنوله ١٦ جنوری ۱۸۳۹) (ترجمه از اردو)

نوت: همین طور مضامیین اقرارنامه به میر محمدخان و میر علی‌دادخان نیز به تاریخ مذکور داده شده است.[۳۸]

پیوست (۳۴)

عهدنامه‌ی تفویض کراچی به حکومت انگلیسی

به تاریخ ۳ فبروی ۱۸۳۹ حاصل بن بچه‌خان گورنر قصبه‌ی کرانچی و خیرمحمد و سیناخان ملازم میرنور محمدخان بر کشتی و لیسلی با سر فریدرک لیوس مت لیند، سپه‌سالار افواج انگریزی در هند و برگدیر ولینت کمانیر افواج انگریزی مقیم سند، عهدنامه‌ی ذیل را امضا کردند:

۱) امروز گورنر موصوف قلعه و قصبه‌ی کرانچی با فواج انگریزی می‌سپارد.

۲) امروز یا بعد از این در موقیع که منظور باشد افواج انگریزی ماتحت برگدیر ولینت قصبه‌ی مذکور را اشغال کرده، و تمام وسایل حمل و نقل از قبیل کشتی و شتر و غیره بعد از ادای کرایه از طرف حکومت سنده مهیا خواهد شد و لوازم خوراکه و غیره بعد نیز به قیمت مروجه داده خواهد شد. چون شرایط مذکوره مرعی گردد،

---

۳۸. معاهدات، ۷- ٥٦

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

حکام انگلیسی از طرف کمپنی ایست اندیا تعهد می‌کنند، که سکنه‌ی قلعه و دیگر اسباب نزدِ ایشان امانت خواهد بود، و باشندگان مذکور مانند سابق به شغل خود ادامه خواهند داد، و جهازهای تجارتی ایشان به بندر مذکور رفت و آمد خواهد داشت. ۳ فبروی ۱۸۳۹م، امضای فریدرک لیوس مت لیند ریراید میرل و کماندران چیف. امضاء حاصل بن بچه وسیناخان، خیرمحمد و علی رکهی گواه.[۳۹] (ترجمه از اردو)

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیوست (۳۵)

معاهده‌ی نظامی بین میران سنده و لارد آکلیند (۵ فبروی ۱۸۳۹م)

(متن فارسی این معاهده نیز از بیاض نقل معاهدات موجود کتب‌خانه‌ی جناب سید حسام الدین راشدی برداشته شده است که ترجمه‌ی اردوی آن تحت نمبر(۱۳) در جلد ۷ ص۵۹ معاهدات، و انگلیسی آن در کتاب سیاست سنده ص۷۶ به بعد موجود است).

«چون قبل از این چند مرتبه عهدنامجاتِ اخلاص و یگانگیت فی‌مابین سرکارِ دولت‌مدار و امیران عالی جاهان سنده و ثوق یافته‌اند؛ و از باعثِ رویدادِ این زمان، ضرورتِ مرمتِ عهدنامجاتِ مذکوره به ظهور انجامید وفی‌الواقع قطعِ عهدنامه علیحده فی‌مابینِ سرکارِ دولت مدار کمپنی انگریزی بهادر و میر رستم‌خان والی خیرپور قرار یافته است، دراین صورت دفعات ذیل فی‌مابین سرکار دولت مدار و امیران عالی‌جاهان حیدرآباد صورتِ ترتیب پذیرفت.

۱) در میان سرکار کمپنی انگریز بهادر و امیران عالیجاهان حیدرآباد میرنورمحمدخان و میر نصیرمحمدخان و میر محمدخان و میر صوبدارخان دوستی و اتحاد مستقیم خواهد ماند.

۲) قشون از فوج انگریز در دیار سنده ق.ایم کرده خواهند شد، و لشکرگاه قشون مذکور، متصلِ بلده‌ی تهته و یا در جای دیگر طرف مغربِ دریای سنده به موجب تجویز گورنر جنرال بهادر فرمان فرمای ممالک هند مقرر کرده خواهد شد. تعدادِ فوجِ مذکور که زیاده از پنج هزار نفران جنگی مجوز نیست، تعلق از حکم

---

۳۹. معاهدات، ۷- ۵۷ به بعد.

فرمان‌فرمای معزی‌الیه خواهد بود.

۳) عالیجاهان میرنورمحمدخان ومیرنصیرخان و میراحمدخان اقرار می‌نمایند که هر واحد مبلغ یک‌لک روپیه خواه سکه‌ی کمپنی خواه سکه‌ی بهاکرو (معاهدات: بکر)[٤٠] یعنی تیموری که جمله‌ی آن سه‌لک روپیه خواهد بود، بنابر اصراف چیزی از اخراجاتِ قشون مذکور، سال در سال ادا خواهند نمود. چنانچه میر صوبدارخان از تصرف چیزی برای اخراجات قشونِ مذکور بری خواهد بود.

٤) سرکارِ دولت مدار کمپنی انگریز بهادر، [صیانت] امیرانِ حیدرآباد [را] از تعدی بیگانه، بر ذمه‌ی خود خواهند داشت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۵) امیرانِ عالیجاهان که شریکِ عهدنامه‌یِ هذا هستند، مالکانِ حکومت دیارِ مقبوضه‌یِ هر واحد خواهند ماند، و دخلِ عدالت سرکارِ انگریز در آن نخواهد گردید. و فریادِ رعایا بالای آن عالیجاهان، پیش اهلکارانِ سرکار دولتمدار مسموع پذیر نخواهد شد.

٦) هر یک از امیران عالیجاهان که به موجب شرط دفعه‌ی گذشته یعنی پنجم در مقبوضاتِ خود مستحکم گردید، اقرار می‌نمایند در صورتی که یک امیر استغاثه‌یِ تعدی بر امیرِ دیگر داشته باشد، همچو استغاثه پیشِ صاحب رزیدنت بهادر رجوع خواهد نموده، تا صاحب معزی‌الیه در صورتِ منظوری فرمان‌فرمای ممالک هند در فیصله‌ی همچو مقدمه سعی و کوشش خواهند نمود.

۷) در صورتِ وقوعِ تعدی رعایای یکی از امیران در علاقه‌ی امیرِ دیگر و آنکه از رعایای اوشان مرتکب همچو حرکت بوده باشد، ناتوانی خود از باعثِ سرکشی و بغی مرتکبان آن در تدارک همچو تعدیات ظاهر نماید، صاحب رزیدنت، واقعه‌ی حال آن به خدمت فرمان‌فرمای ممالک هند گذارش خواهد نمود. فرمان‌فرمای هند به صورتِ منظوری آن برای امدادِ امیرِ مذکور جهت سزارسانی مرتکبان اجازت خواهد نمود.

۸) امیران عالیجاهان به غیر از مرضی و اطلاعِ سرکار انگریز بهادر، سؤال و جواب به احدی از سرداران و سرکاران نخواهند نمود. مگر سلسله‌ی مراسلاتِ

---

٤٠. این کلمه در متن انگلیسی موهن لال ۲- ۱۰۱ Bakru است.

دوستانه با دوستان و برادران جاری خواهد ماند.

۹) در اموری که تعلق به حفاظت دارد، امیران عالیجاهان، اطاعت و رفاقت سرکار انگریز خواهند نمود. قشون سه هزار نفری سوار و پیاده عندالطلب سر کارِ دولتمدار حاضر خواهند کرد.

قشون مذکور به صورتِ همراهی قشون فوجِ انگریزی، زیر حکومتِ سرداران قشون سرکار انگریز بهادر خواهند بود. و به صورتی که قشون از جمعیتِ امیران عالیجاهان زیر حکومتِ سرداران فوجِ انگریزی، بیرون از سرحد ممالک امیران مذکورین، جهت امری ضروری خواهند رفت، سرکار انگریزی بهادر، اخراجات معمولی آن‌ها را خواهند داد.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۱۰) چون که روپیه‌یِ سرکار کمپنی و روپیه‌یِ بهاکرو (معاهدات: تکرو؟ که صحیح آن بکرو است) یعنی تیموری مساوی هستند، در جاری بودن روپیه سکه‌ی کمپنی عذری نیست. ولیکن در صورتی که اهلکاران سرکار انگریز، دارالضرب به ممالک امیران عالیجاهان شریکان این عهدنامه مقرر خواهند ساخت، بعد از اتمام مهمات که برآن فوج ظفر موج سرکار انگریز بهادر در سمت افغانستان نهضت نموده است، سکه‌ی مها کرو یعنی تیموری ضرب خواهند کنانید. محصول ضرب مطابق دستورالعمل آن دیار حق واجبی امیران خواهد بود.

۱۱) بر مرکب کشتی تجارت مرسله‌ی به بالا یا پائین دریای سندھ اندر حدود امیران معزی‌الیه ما یعنی از دریای شور تا جائی که برکناره‌ی دریای سندھ سمت شمال سرحد آن‌ها باشد، محصول هیچ گونه گرفته نخواهد شد.

۱۲) اگر سوداگری متاع تجارت خود را در اثنای راه از کشتی فرود آورده بفروشد، در این صورت محصول معمولی از آن گرفته می‌شود، ولی اگر محل فروش لشکرگاه انگریزی باشد مستوجب ادای محصول نیست.[۴۱]

۱۳) تاجران وغیرهم مال‌های جمیع اقسام در موسم موافق، بدهن دریای سندھ در کهوره باری خواهند آورد، و اموال برطبق مرضی مالکان همان جا نگاه داشته خواهد شد، تا وقت موسم موافق، از برای فرستادن مال‌های سر بالای دریای مذکور

---

۴۱. این ماده در اصل فارسی نیست از معاهدات اُردو ترجمه شد.

خواهد رسید. لیکن اگر تاجر از مال خود در کهوره باری یا احدی دیگر بجز چهاونی یا لشکر سرکار انگریزی از کشتی پائین آورده بفروشد، محصولات مزبور را قبل فروختنی به‌موجب دستورالعمل ادا خواهد نمود.

١٤) شرایط این عهدنامه که فی‌مابین گورنرجنرال بهادر فرمان‌فرمای ممالک هند از یک‌طرف و امیران عالیجاهان میرنورمحمدخان و میرنصیرمحمدخان و میرمحمدخان و میر صوبدارخان از طرف دیگر، بر همه گورنرجنرال فرمان‌فرمای ممالک هند آینده و بر وارثان امیران عالیجاهان موصوفین نسلاً بعد نسل مدام قایم و بحال خواهد ماند.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

و شرایط مندرجه‌ی عهدنامجات سابق فی‌مابین سرکار دولت مدار و امیران موصوفین که از کدام دفعه‌ی از دفعه‌جات عهدنامه‌یِ هذا منسوخ و تبدیل نشده‌اند، بحال و برقرار خواهند ماند.

هر چار قطعه عهدنامه‌ی هذا محوله‌ی چهارده دفعه‌جات به‌تاریخ یازدهم ماه مارچ ١٨٣٩ عیسوی به مقام بسی از جناب معلی القاب جارج لارد آکلند جی، سی، بی فرمان‌فرمای ممالک هند دستخط ثبت گردیده. یکی از همه وثیقه‌جات علیحده علیحده به هر یکی از امیرانِ عالیجاهان، بر وقتِ تفویض قطعه همین عهدنامه مثبته مهر یا دستخط امیر مذکور از دستِ صاحب عالیجاه رزیدنت صاحب سند عنایت خواهد گشت.[٤٢]

پیوست (٣۶)

عهدنامه با میر شیرمحمدخان میرپور (١٨ جون ١٨٤١م)

چون قبلاً معاهدات دوستی و مودت بین ایست اندیا کمپنی و امرای حیدرآباد انعقاد یافته بنابرآن به همان مضمون یک معاهده بین سرکار کمپنی و میر شیرمحمدخان میرپور منعقد گشت بدفعاتِ ذیل:

١) بین ایست اندیا کمپنی و میر شیرمحمدخان همواره دوستی و مؤدت دائمی خواهد بود.

٢) هرسال به تاریخ یک فبروی سرکار میر شیرمحمدخان به سرکار انگریزی

---

٤٢. این معاهده در متن انگلیسی موهون لال ٢- ١٠٠ به بعد عبارت از ٢٣ ماده است.

مبلغ پنجاه هزار روپیه را برای مصارفِ لشکرِ مقیم سندﻫ به سکه‌ی کمپنی خواهند پرداخت.

۳) سرکار انگریزی متعهد می‌شود، که خاک مقبوضه‌ی امیر مذکور را از حمله‌های بیرونی حفاظت کند.

٤) میر شیر محمدخان حاکمِ مطلق کشور خود خواهد بود، و حکومت انگلیسی درآن مداخلتی نخواهد کرد، و نه شکوه‌ی رعایای میرپور را از امیر مذکور خواهند شنفت.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۵) مطابق ماده‌ی قبل امیر موصوف مالک مطلق کشور خویش است، ولی اگر او را با امرای دیگر اختلاف روی دهد، با اطلاع رزیدنت برتانوی مقیم سندﻫ خواهند رسانید، تا موصوف بعد از منظوری فرمان‌فرمای هند در رفع اختلاف و تصفیه‌ی آن بکوشد.

٦) چون میرشیرمحمدخان را با امرای حیدرآباد در باره‌ی تقسیم اراضی بالفعل نیز نزاعی است، بنابرآن فیصله‌ی آن را هم زریدنت موصوف بقرار ثالث فریقین خواهد کرد.

۷) اگر یکی از رعایای امرای مذکور بر رعایای امیر دیگر ستمی نماید، و امیر موصوف به سبب بغی و سرکشی نمی‌تواند که به گورنرجنرال اطلاع دهد. اگر گورنر مناسب داند درباره‌ی گرفتاری مجرم مذکور امداد خواهد کرد.

۸) امیر موصوف بدونِ اطلاع منظوری سرکار انگریز، با هیچ حکومت و یا سردارِ دیگری داخل عهد و پیمان یا نوشت و خواند نخواهد شد. البته با دوستان و اقرباء مراسلت خواهد داشت.

۹) امیر مذکور به مشورت و صواب‌دید سرکار انگریز همواره به امور امن و امان خواهد کوشید، و اگر ضرورت افتد، برای تأمین امنیت، امداد لشکری هم به او داده می‌شود، ولی این لشکر تحت امر کمانیر(افسر) انگلیسی خواهد بود. و اگر فوجی از کشور امیر موصوف به خارج خاک امارت او فرستاده می‌شود، مصارف آن به دوش سرکار انگریز خواهد بود.

۱۰) چون که قیمت سکه‌ی کمپنی با سکه‌ی تکرو(بکرو) یا تیموری مساوی‌ست، بنابرآن سکه‌ی کمپنی در خاک امیر موصوف رایج خواهد بود.

۱۱) از کشتی‌هایی که از طرف بحر و جانبِ شمال دریای سندھ در آب‌های داخل خاک امیر موصوف می‌گذرند، محصول گرفته نخواهد شد.

۱۲) اگر در بین راه امتعه‌ی تجارتی از کشتی فرود آورده، و فروخته شوند البته ازآن محصول رایج الوقت گرفته خواهد شد. اما اگر اموال مذکور در لشکرگاه و چهاونی لشکر انگریز فروخته شوند، محصولی از آن گرفته نخواهد شد.

۱۳) سوداگران حق خواهند داشت، که در موسم مناسب، اموالی التجاره‌ی خود را از راه دریای سندھ بیاورند، و آن را در گدام‌های تجارت‌خانه‌های خود برای موسم دیگر فروش نگاه دارند. ولی اگر سوداگران مذکور اموال خود را در گوره باری یا جای دیگر(بدون لشکرگاه انگریز) به فروش رسانند، از آن محصول معمول گرفته خواهد شد.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

١٤) واضح باد که عهدنامه هذا را گورنرجنرال هند یک‌طرف، و میر شیرمحمدخان به طرف دیگر منظور نموده‌اند، و اختلافِ سرکارِ هند و ورثه و جانیشنان امیر مذکور همواره آن را مرعی خواهند داشت.[٤٣] (ترجمه از اردو)

امضاء: آکلیند۲۷ ربیع‌الاول ۱۲۵۷ ھ = ۱۸جون ۱۸٤۱ع.

این عهدنامه به‌تاریخ ١٦ اگست ۱۸٤۱ع در فورت ولیم بمبئی به منظوری گورنرجنرال رسید. تی، ایچ میدک سکرتری گورنمنت هند

پیوست (۳۷)

معاهده‌یِ ۱۸۴۲م با میران حیدرآباد

۱) امرای حیدرآباد از دادن تمام مصارفی که از روی معاهدات گذشته می‌دادند از اول جنوری ۱۸٤۳م به بعد معاف هستند.

۲) بعد از اول جنوری ۱۸٤٥م در تمام بلاد امرای حیدرآباد صرف سکه‌ی کمپنی رایج خواهد بود.

۳) مسکوکاتی که حکومت انگلیسی وقتاً فوقتاً برای امرای حیدرآباد می‌سازد، بر یک طرف آن شکل شاه انگلیند با کتیبه -حسب تجویز حکومت انگلیس- و بر طرفِ دیگر آن نوشته‌ی امیران حیدرآباد خواهد بود.

---

٤٣. معاهدات اردو، ۷- ٦۲.

٤) مسکوکاتی‌که برای امرای مذکور ساخته می‌شوند، در وزن و عیار سیم، مساوی سکه‌ی کمپنی خواهد بود. و بعد از تسلیم سیم یا حواله‌ی آن چهار ماه بعد، مسکوکاتِ فرمایشی از طرف مامور مربوط دارالضرب انگلیسی داده خواهد شد. و مصارف سکه‌سازی از امیرانِ مذکور گرفته نمی‌شود، و بر ذمتِ حکومت انگلیس است.

٥) مطابق این معاهده امیران حیدرآباد بعد از این حقِ ضرب سکه[را] ندارند.

٦) برای رفع احتیاج کشتی‌های دودی از کنارهای دریای سندھ به فاصله‌ی صد صدگز چوب‌هایی بریده خواهد شد، ولی اگر در جایی امیران مذکور نخواهند که چوب آن بریده شود، حکومت انگلیس در آن مداخلتی نخواهد کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

٧) با شرایطی‌که سرچارلس نپیر ضروری بداند، کراچی و تهته به حکومت انگلیس سپرده خواهد شد، و نیز افراد دولتِ انگلیسی حق خواهند داشت که در خاک‌های بین کراچی و تهته بدون مانعی گشت وگذار نمایند، و بر تمام سرحداتی که میجر جنرال نپیر معین می‌کند، کارکنان انگلیسی حق حکمرانی خواهند داشت.

٨) اراضی سبزل کوت و از سرحدات موجوده‌ی بهاولپور تا روهری تماماً به نواب بهاولپور که دوست و خیرخواه قدیم برتانیه است، سپرده می‌شود.

٩) به میر صوبدارخان که همواره خیرخواه دولت برتانیه است، در عوض کرانچی[=کراچی] جاگیر پنج هزار روپیه مالگذاری عطا خواهد شد.

١٠) کمیشنری که از طرف میجر جنرال نپیر برای تکمیل این معاهده معین می‌گردد، بعد از تدقیقات لازمه جا گیر مذکور را تعیین خواهد کرد.

١١) چون اراضیِ که از روی این معاهده به امیران داده شده متفرق بوده و مالیه‌ی آن هم یکسان نیست، بنابرآن کمیشنر موصوف تعیین خواهد کرد، که چقدر پول نقد یا اراضی دیگر باید به امیرانِ موصوف داده شود. البته امیرانِ موصوف به‌جای اراضی گران بها، زمین‌های کم قیمت را نخواهند گرفت.

١٢) اگر مالیه‌ی زمین با قیمت آن مناسبتی نداشته باشد، دولت انگلیس آن را نیز تصفیه کرده و صرف به نفع خود کوشش نخواهد کرد. شمله ٤- نومبر ١٨٤٢م.[٤٤]

---

٤٤. معاهدات ٧ – ٦٥ به بعد.

(ترجمه از اردو)

پیوست (۳۸)

معاهده‌یِ ۴– نومبر ۱۸۴۲ با میران خیرپور

۱) پرگنه‌یِ بهونگ بهیره و یک ثلث سبزل کوت و قریه‌یِ گوتکی و ملادر و چونگا و دادوله و عزیزپور و دیگر اراضییِ که بین سرحدات کنونی بهاولپور و روهری واقع است، برای همیشه به نواب بهاولپور داده می‌شود.

۲) شهر سکهر و جزیره‌ی بکهر و دیگر جزایر متصله و قصبه‌ی روهری به شرایطی‌که سر چارلس نپیر بخواهد، همواره به سرکار انگلیس تعلق خواهد داشت.

۳) کمیشنری که از طرف میجر جنرال سرچارلس نپیر برای تعمیل این معاهده و دیگر معاهداتی‌که با امیران حیدرآباد شده مقرر می‌شود، مالیات زایده را به موجب همان معاهده تنقیص کرده و یا در مقابل آن اراضی دیگر را به اندازه‌ی مالیات خواهد داد، و نیز با میران خیرپور میر رستم‌خان و میر نصیرخان به‌موجب این معاهده در تقسیم اراضی به نفع ایشان رفتار گردیده و تلافی کمبودی آن‌ها خواهد شد.

٤) چون امرای خیرپور به موجب معاهده‌یِ ٢٤ دسمبر ۱۸۳۸م درباره‌ی آسایش سوداگران و جریان کشتی‌های تجارتی از راه دریای سند و توسیع تجارت تعهد کرده‌اند و نیز امرای حیدرآباد در عهدنامه‌یِ ۱۸۳۹م متعهد شده‌اند، که از اموال تجارتییِ که از کشتی‌ها در لشکرگاه‌های انگلیسی فرود آورده می‌شوند محصول گمرکی نمی‌گیرند. بنابرآن امرای خیرپور هم همان مراتب مقرره‌یِ معاهده ۱۸۳۸م را قبول دارند و بدان عمل خواهند کرد.

٥) در خیرپور تنها روپیه‌یِ مسکوک کمپنی یا مسکوکی که بعداً مقرر شود رایج خواهد بود.

٦) دولت برتانیه وقتاً فوقتاً برای خیرپور مسکوکی را ضرب خواهد کرد، که بر یک طرف آن صورت شاه انگلیند و بر طرف دیگر نوشته‌ای که امرای خیرپور خواسته باشند نقش خواهد بود.

۷) عیناً مانند ماده (٤) معاهده‌ی نمبر۱۲ سابقه.

۸) عیناً مانند ماده (٥) معاهده‌ی نمبر۱۲ سابقه.

۹) عیناً مانند ماده (٦) معاهده‌ی نمبر۱۲ سابقه.

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

۱۰) دولت انگلیس تمام آن دعاوی را صرف نظر می‌نماید، که بابت باقیات نذرانه و خراج سالانه‌ی شاه‌شجاع فقید بالای میر مبارک‌خان متوفی وفرزندش میر نصیرخان و دیگر اخلاف میر مبارک‌خان مرحوم وجود داشت.[٤٥]

(٤ نومبر ۱۸٤۲م شمله) **(ترجمه از انگلیسی و اردو)**

پیوست (۳۹)

اسناد سیاسی سنده هنگام لشکرکشی ۱۸۳۹م به افغانستان

دسترسی به تبرستان www.tabarestan.info

در سنه‌ی ۱۸۳۸م چون لارد آکلند لشکر اندوس را به تسخیر افغانستان به شاه‌شجاع ارسال داشت، یک معاهده‌ی مثلث را در لاهور به‌تاریخ ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۲٤٥هـ = ۲٦ جون ۱۸۳۸ع با رنجیت‌سنگه و قاضی محمدحسن از طرف شاه‌شجاع امضا کرد که (۱۸) ماده داشت، و از آن جمله دو ماده‌ی ذیل راجع به سنده است[٤٦] و متن فارسی آن چنین است:

ماده‌ی ٤: در مقدمه‌ی شکارپور و ملک سنده این روی دریای ستلج با سنده آمیخته، فی‌مابین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف (شاه‌شجاع) مطابق رویه‌ی بهیه‌ی دوستی و یک‌رنگی قدیمه، و آئین موثقه‌ی سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز بهادر، آنچه معرفت کپتان کلاد مارتین و «بد» صاحب بهادر پلتیکل اجنت بهادر، دوست صمیمی و جواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالیین به موجب آئین موثقه‌ی معهوده قرار خواهد یافت، به سرکار ذوی‌الاقتدار شاه موصوف منظور خواهد بود.

ماده ۱٦: آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سنده الحال است، شاه‌شجاع الملک و سایر خاندان سدوزائی را نسلاً بعد از نسل و بطناً بعد بطن، بابت فرمانبرداری یا باقیات معامله‌ی مالگزاری، در حال و استقبال به آن ممالک هیچ دعوی و سر و کاری نیست و نخواهد بود.

ملک و مال میران سنده نسلاً به نسل هست و خواهد ماند. به شرطی‌که میران موصوف مبلغ سی لک روپیه‌ی نانک شاهی امرتسریه یا کلدار، به موجب مجوزه‌ی

---

٤٥. معاهدات، ۷ – ٦۷ به بعد و سیاست سنده، ۷٦ به بعد.

٤٦. برای تمام معاهده مذکور رک : واقعات ۱۰٥ به بعد، موهن لال ۱– ۳۷۱ به بعد.

سرکار کمپنی بهادر، به شاهِ موصوف ادا نمایند. و شاهِ موصوف از جملهیِ آن مبلغ پانزده لک روپیهیِ نقد به سرکار والامقدار خالصه جی رسانیده دهد، و باقی مبلغ پانزده لک خود بگیرد.

هرگاه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد، پس آن وقت دفعهی چهارم عهدنامه شاهِ موصوف مرقوم دوم ماه چیت سنهی ۱۸۹۰ [تقویت سکهی] که شرح آن مطابق اصل در صدر مندرج است، منسوخ خواهد گردید، و مراسم رسل و رسایل و تحایفِ فاخرهیِ عمدهی اعلی، فیمابین سرکار خالصه جی و میران سندهِ به عادتِ قدیمه جاری خواهد شد.[٤٧]

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیوست (۴۰ الف)

دو اقرارنامه

چون در اواخر سنه ۱۲٤۸ه شاهشجاع از پشاور و دیرهجات برگشته به شکارپور رسید، با میر مرادعلیخان تالپور اقرارنامهی ذیل را [توثیق] نمود:

«چون بندگان این جانب به جنگ خراسان میروم، لهذا به نام خدا و قرآن عظیم اقرار مینمایم، که در شهر شکارپور زیاده از پنجاه روز مقیم نخواهم شد، و در باغ شاهی فروکش خواهم بود. و بعد از انقضای معیاد مذکور با ملازمانِ حضور خود عزیمت فرمای قندهار میشوم، وملک سندهِ و شکارپور و ممالک ماتحتِ آن را به شما و جانیشنانِ شما میگذارم، تا در قبضهیتان بوده و جایداد شما باشد، و در آن هیچگونه مداخله نخواهم کرد، و همواره رعایتِ خاطر آن عالیجاه را خواهم نمود. برای خطر جمعی شما این مضمون اقرارنامه را بر قرآن شریف نوشتم ۷ محرم ۱۲٤۹ه» [٤٨] (دستخط و مهر پادشاهی)

این سطر را نیز به قلم خود نوشته:

«واضح باد که این عهدنامه بر قرآن شریف مهر شد، و بندگان پادشاهی ما ملک سندهِ و شکارپور را به خوشی و رضای خود به میر مرادعلیخان جاگیر عطا فرمود.»

---

٤٧. واقعات، ۱۰۸.

٤٨. در اصل معاهدات اردو (۷ – ۸) این سنه ۱۲۰۹ هـ طبع شده که صحت ندارد، شاه شجاع در اواخر ۱۲٤۸هـ به شکارپور آمده، و در محرم ۱۲٤۹هـ اقرارنامهیِ مذکور را داده است.

پیوست (۴۰ ب)

اقرارنامه‌ی دیگر

به نام میر نورمحمدخان ونصیرمحمدخان

به قرآن عظیم و نام خدا اقرار می‌نمایم که ملک سندھ وشکارپور و اراضی ماتحت آن به طور جا گیر به شما و نسل‌های آینده‌ی شما اعطا می‌نمایم، تا در آینده هم به تصرف شما بوده وهیچ گونه مداخله در آن نخواهم کرد.

عهدنامه‌ی سابقه که به قلم شاهی قبلاً با مرادعلی‌خان بر قرآن عظیم نوشته و مهر کرده بودم، اکنون مجدداً قایم گردیده و سر مو از آن انحراف نخواهد شد. و شمایان از تمام بهی خواهان حضور پادشاهی ما مورد عنایت و شفقت بندگان شاهانه خواهید بود. (امضای پادشاهی به خط سرخ).[۴۹]*

(ترجمه از اردو)

نوت: این عهدنامه‌ها از انگلیسی و اردو اقتباس شده. در متون ناقص فارسی و اردو تمام اعلام را مسخ کرده‌اند. و ترجمه‌ی اردو هم نهایت ناقص و پیچیده و ممسوخ است. آنچه ممکن بود، از روی متون انگلیسی اصلاح شد. باز هم اگر نقصی دیده شود، تمناست معاف فرمایند.

پیوست (۴۱)

نقل یادداشت مرسله‌ی کرنل هنری پاتنجر صاحب

این یاداشت از طرف رزیدنت سندھ کرنل هنری پاتنجر بعد از انعقاد معاهده‌ی مثلث لاهور راجع به لشکرکشی اندوس از راه سندھ به میران سندھ داده شده، که متن فارسی آن(با کمی نواقص) در بیاض خطی نقل معاهدات کتب خانه‌ی جناب سیدحسام الدین راشدی موجود است. و از آن در این‌جا نقل شد:

---

۴۹. این اقرارنامه در اصل تاریخ ندارد، ولی ظاهراست که بعد از مرادعلی‌خان با میرنورمحمدخان و نصیرمحمدخان شده، که بعد از ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۵هـ حکومت رانده است. در اصل اردو (۷-۹) نام نصیرمحمدخان سهواً نظرمحمدخان طبع شده است.

* باید توجه داشت که مطابق معاهده‌ی سه‌جانبه‌ی لاهور و مواد ٤ و ١٦ آن -که پیش از این نقل شد- سند و شکارپور از تصرف شاه شجاع و سایر سدوزایی‌ها بیرون گشته بود (۱۲۴۵هـق.)؛ در این صورت به‌قول معروف: شاه‌شجاع از کیسه‌ی خلیفه می‌بخشید!

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

«یاد داشت علیحده که مخلص در بابِ مرضی شریف و اداره‌ی جناب فرمان‌فرمای گورنرجنرال صاحب بهادر به همراهی مهاراجه رنجیت سنگ و شاه‌شجاع الملک به قلم آورده، از آن عالیجاه میرنور محمدخان و نصیرمحمدخان بوجه خوب مطلع گردیده باشند. لیکن خیلی ناخوشی مخلص (است) بنابرظاهر کردنَ با آن عالی‌جاهِ میرصاحبان، که آن احکام، قبل از اطلاع و دریافت مضمون مثبتِ ذیل این یادداشت، از حضور جناب معظم‌المهام بعزّ ایراد آورده بود. .

چنانچه به مد نظر عهدنامه‌ی مسطور این سرکارِ جهان‌مدار لشکری جهت مدد و همگی اخراجاتِ ضروریه‌ی لشکرکشی به شاه داده، که پادشاه موصوف (شاه شجاع) به مع آن عساکر از راهِ بهاولپور و شکارپور، عازمِ افغانستان شوند.

علاوه‌ی آن افواج از جانبِ مهاراجه صاحب رنجت سنگ همراهِ شاهزاده کلان، برابر از راهِ پشاور عازمِ کابل خواهد گردید.

افواج شاهی و عساکرِ این سرکارِ جهان‌مدار، از راهِ سندھ عازم خواهد گردید. یعنی هر دو افواج در اوایلِ ماه شوال در بهکر و گرد و نواحی آن باهم ملحق گردیده، از شکارپور به قندهار خواهند رفت. و جنابِ فرمان‌فرمای هندوستان اعتماد و توقع به دوستی آن میر صاحبان دارند، که اعانت در بهم رسانیده، دادنِ سفاین، جهتِ مرور به دریا و شتران و غیره مرکوب (کرده)، و قیمت آذوقه به حسابِ واجبی به موجبِ قاعده‌یِ سرکارِ جهان‌مدار، به طریق دوستانِ خوش معامله ادا خواهد شد.

و جنابِ فرمان‌فرمای هندوستان، توقعِ کلی دارند، که میرصاحبان خواهند دید، که چه قدر منافعِ بزرگ از این (معامله حاصل خواهد شد از قبیل) نماندن دعوی خراجِ هر ساله که از کابل برسندھ مقرر بوده، و به دست ماندنِ شکارپور بی‌دعوی، همه تکالیف و مال‌دهی(رفع) خواهد شد. فرمان‌فرمای هندوستان می‌دانند که عالیجاه میر صاحبان دوست(ما) اند و به کمال خوشی، صدور این(فرمان) و تدارک آن را باعث منفعت خود دانسته و معاونت خواهند نمود. و مدد و معاونتِ سرکارِ جهان‌مدار که لشکرِ مهاراجه صاحب را از میانجی‌گری خود، از تسخیر(سندھ باز داشته، همواره در نظر میرصاحبان) خواهد بود. و بالفعل نیز تمامی (فواید) و مطلبِ آن عالیجاهان در بندوبست این مقدمه از مضمون عهدنامه‌یِ صدر حالی و هویداست و عالی‌جاهان البته به ضمیر منیر خواهند سنجید که این امر (مفید) است، در فکر و تصور آن دقیقه

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

از دقایق فروگذاشت نشده و مجّوزِ تساهل نگردند. و هم در آن به تخلّل و تقصّر راه‌یاب نشوند. چنانچه نواب محمد بهاول‌خان دوستی و خیراندیشی به سرکارِ جهان مدار، و به پادشاه(شاه شجاع) به موجب اشاره و درخواستِ این سرکارِ جهان‌مدار، نمودار کرده، در مدددهی (می‌کوشد) چنانچه بعد روانگی این مخلص از قلعه‌ی بهوج، مکاتبه از طرف کپتان میکس صاحب بهادر با این مضمون رسیده، که نواب صاحبِ موصوف در اعانتِ این مقدمه قبول دار و راضی است.

این مخلصِ هرگز در تصور خود آوردن نمی‌تواند، که آن عالیجاه میرصاحبان در انقیاد و اجابتِ این بندوبستِ سترگ، دیر و تهاون در عمل آرند. لیکن لازم است که بلاشبهه مطلع سازند، که (اگر) خدانخواسته آن عالیجاهان از میانجی‌گری این سرکارِ جهان مدار در ادای مبلغ به موجبِ تعداد معینه‌یِ فرمان‌فرمای هندوستان راضی و قبول‌دار نشوند، پس آینده تدارکِ این مقدمه از ضمانتِ سرکارِ جهان‌مدار بعید باید تصورید.

لهذا به هر طور صلاح همین است: که قابوی خود دیده، به معرفتِ این سرکار بندوبستِ پخته نمایند. آن عالیجاهان میر صاحبان بوجهِ احسن مطلع شوند، که مطالبِ مندرجه‌یِ مثبت این فهرست اصلاً جای تبدیل ندارد. بلکه به اصلاع حاجت ندارد. زیرا مضمونِ سنجیده، ضروریه و مقرر گردیده داخل (آن است). اگر چیزی درآن درنگ و تعللِ از آن جانب خواه طرفِ دیگری واقع خواهد گردید، مقرراً غیر اجابتی و انقیادی از آن طرف متصور خواهد شد. و تدارک آن هرچه زودتر طلبیدن عساکراست. به هر دو جای که در دار الامارتِ بنگاله و دارالحکومت بمبائی حاضر و مستعد هستند، ظاهراً به عمل خواهد آمد.

غرض جناب فرمان‌روای هندوستان، جهتِ مطلع و متخیر ساختِ آن عالیجاهان، با این مخلص ارشادِ فیض رشاد صادر فرمودند: که خواهش خاطرِ مافی‌الضمیر درباب ازدیادِ دوستی، فی‌مابینِ دولتین علیین ظاهر سازد. هم جنابِ معزی‌الیه اعتقادِ کلی دارند: که آن عالیجاهان هم برین منوال مایل و ملتفت به جانب این سرکار جهان مدار خواهند بود، و خیرخواهی و صاف‌دلی خودشان در اجابت و قبول کردن مطالبت مندرجه‌یِ این فهرست به عرصه‌یِ شهود رسانند، و در این باب مرضی شریف جناب معزی‌الیه از طرف این مخلص حالی و هویدا گردانیده شد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

(یاددهانی خاص)

سابقاً در عهدنامه‌یِ مستدامیه در باب نیاوردن اسباب محاربه از راه دریای سندﻫ مندرج و مثبت (شده بود)؛ بالفعل آن مضمون چند روز مهمل و معطل باشد، اگر در این یادداشت کدام بابت پرسش و شک باشد، مخلص در جواب دادن و فهمانیدن آن حاضر. لیکن مخلص بتاکید مطلع می‌گرداند که افواجِ شاهی و عساکرِ این سرکار جهان مدار، در عرصه‌یِ پانزده روز از لودیانه روانه‌یِ این طرف خواهد گردید.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

لهذا مطقاً جای تهاون و تعلل در این باب نمانده فقط.

پیوست (۴۲)

(اکنون که خوانندگان محترم معاهدات اخیره و مکتوب اخطاریه‌یِ فوق را خواندند، و لهجه‌یِ تهدیدآمیز آن را شنیدند، مکتوب ذیل را نیز بخوانند، که هفت سال قبل لارد بنتنگ به‌عنوان مرادعلی‌خان تالپور نوشته بود)

نامه‌یِ لارد بنتنک به میر مرادعلی‌خان

میرصاحب بسیار مهربانِ دوستان، نظام الملک امیر الدوله شاه مرادعلی‌خان تالپور بهادر سلمه الله تعالی.

اسبابِ بهجهت و شادمانی و ابواب ابهت و امانی بر روی روزگارِ مسرت آثارِ میر صاحبِ بسیار مهربانِ دوستان، مفتوح و مهیا باد!

بعد مرفوعِ رای محبت پیرای گردانیده می‌آید: درین ولا شجاعت و تهوّر دستگاه، فراست و کیاست همراه کرنیل پاتنجر صاحب بهادر، احوالِ فایر گردیدنِ خود در حیدرآباد، و مراتبِ مهمان‌نوازی و پاسداری‌ها و مدارجِ اخلاق و خوبی‌های آن مهربان، به کمالِ تکلف و به پاس سررشته‌یِ تودّد و توالف، که عندوالورود نسبت به‌کرنیل صاحب موصوف مرعی و مسلوک داشته بودند، با کوایف و ملخصات تقریرات و تقریباتی که درباره‌ی غرض و علت غایی این نهضت و حرکتِ اوشان نزدِ آن مهربان، و هم درباره‌ی مطالب و مقاصد مندرجه‌ی مکاتبه‌ی اتحاد دوستی نهادِ محوله‌ی ایشان که آن مهربان و معتمدان و اهلکارانِ آن مهربان به‌عمل آورده‌اند، یک یک پیشِ مودت‌اندیش را پورت نموده بودند. چنانچه دوستدار از آن به ادراک و استنباطِ این معنی (رسید) که کرنیل صاحب موصوف، محل اعتماد و اطمینان آن

مهریان شدند، و فواید عظیمه‌ی تجویزاتِ مندرجه‌یِ مکاتبه‌یِ سابق البیان و منافع جزیله‌ی مراتبات محوله‌ی اظهار زبانی ایشان، قسمی که نسبت به کار و بار هر دو سرکار بلند مقدار متصور متبادر خواطر بود، همگنان به نهج شایان با آن مهربان به تیقّن انجامید، از بس خورم و خورسند گردید.

و نیز مرضی و مقصود آن مهربان به‌نهجی‌که اندر این خصوص بوده است از تحریر صاحب موصوف به‌خوبی با این مؤدت مألوف هویدا و مکشوف گردید.

همانا دوستدار هم تماميِ رای ورضای خود او طوری که در این ماده منظور و محظور گردیده، مشرح و مفصل، به کرنیل صاحب مغری‌الیه، بیش از پیش و بدون مضایقه و حجاب، بلا مغایرت و نقاب، به اظهار و اشعار آن سؤال و جواب لازمه‌ی آن خواهد پرداخت.

آن مهربان اظهار و بیان صاحبِ موصوف را که به موجبِ ایمای دوستی انتما به عمل خواهند آورد، قرین اعتماد و یقین دارند. و تجویزات و تقریباتِ پیش کرده و هر روی کار آورده‌ی‌شان، و تحریرات و مطارحاتی که به تجویزات و مکالماتِ آن مهربان به عمل آرند، بعینه از دست و زبان دوستی بنیان تصور دارند.

مهربانا! کرنیل صاحبِ موصوف، برای اطلاعِ مؤدت مألوف، به پایه‌ی اظهار درآورده‌اند، که بعض غرض گویان هرزه درا، مصدر شکوک و اوهام بیجا، نسبت به بعض مردمان سکنه‌ی سنده گردیده، و برزبان بی‌صرفه گوی خودها دارند: که سرکار حق شعار(!!) انگریزی چشم و طمع و آز، بر مثل شکارپور و غیره علاقجات و اضلاع محروسه و موروثه‌ی خاندان با عزّوشأن آن مهربان دوخته، و با اضمار این اراده‌ی دور از کار، مجّوز نقل و حرکت کرنیل صاحب در آن ناحیت گردیده‌اند.

هرچند که این جانب را از فهم و فراست و عقل و کیاست مصلحت بین و دوراندیش آن مهربان یفین کلی است، که این قسم تشکیک و تخییل باطل ابنای غرض، هرگز مقرون قیاس صفوت و درایت اساس آن مهربان نمی‌تواند بود، و غبار این گونه وهم و شک بر صفحه‌ی باصفای خاطر تودد ذخایر رو نمی‌تواند نمود.

مع هذا احتیاطاً و هم به جهت طمأنینت و تشفی کلی آن مهربان صاف و صریح، به قلم صداقت رقم می‌درآید، که این خیالِ باطل از دل دوستی منزل، به فراسخ دورتر بوده، و هیچ گاه به وهم و گمان دوستی هم نرسیده.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

فامّا از صفوت و صفای باطن خلت مواطن آن مهربان رجای واثق و چشم داشت مستوثق است، که اگر از اتفاقات، پرتو این وهم و خیال باطل، بر صفحه‌ی باصفای خاطر تودد ذخایر رو داده باشد، آن را محو و حک فرمایند، و به فهمایش صریح، و به رویه‌ی کردار صفوت اطوار خود، خیالات باطله‌ی متتبعان و منتسبان خود دور سازند.

حقا که صالف و صریح، بدون شایبه‌ی تردد و تأمل از این طرف اقرار و اعتراف می‌رود، که قیام و دوام به حالی قبضه و دخل روستای مملکت سندهم بر علاقجات آنان، و بقای حکومت و تسلط‌های معموله‌ی آنان، به دستور و به آئین مبین، همواره ملحوظ و مطمح نظر حق بین(!) سرکار دولت‌مدار انگریزی خواهد بود و به نوعی در آن فرق و تفاوت نمی‌تواند نمود.[۵۰]

مهربانا! برای اثبات و انکشاف حقیقت حال، تحریراتی که در باب اظهار غرض و مطلب اصلی متعین و مامور گردیدن کرنیل موصوف به طرف حیدرآباد، با مهاراجه صاحب بسیار مهربان شفیق دوستان به استظهار مخلصان مهاراجه رنجیت سنگ بهادر رئیس لاهور آمده بود، به جنس به صاحب موصوف مرسل است، عندالوصول کیفیت حال، قرار واقعی لایح خواهد گردید. ترصد که دوستدار را خواهان خیر و خوشوقتی خود انگاشته، با ارقام مکاتبات مؤدت علامات، خورم و خورسند خوهند ساخت. زیاده چه طرازد.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

---

۵۰. با وجود این گونه مواعید و اطمینان‌دهی، چند سال بعد تمام معاهدات فراموش شد. و همین پاتنجر اولتیماتوم دخول لشکر انگلیس را به سندهم داد، و دو سال بعد جنرال نپیر بکلی بساط حکومت محلی سندهم را درنوردید! خطوط و معاهدات اجباری سابقه دیده شود.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

دو: نمایه‌ها

نمایه (۱)

اشخاص، قبایل، سازمان‌ها، ...

ا. هیوز • ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۳۱
اباسیند • ۲۷٤
ابن اشعث • ۱۱۸
ابن حوقل • ۱۳, ۱٤, ۱۱٦, ۱۱۷, ۱۲۱, ۱۵۱
ابن خردادبه • ۱۳, ۱٤, ۱۱٦
ابن مسکویه • ۱۱٦, ۱۱۹
ابوالفضل علامی • ۱۸, ۱۲۱
ابوالفوارس منوجانی • ۱۱۹
ابوسعید بلوچ • ۱۱۹
اتحاد شوروی • ۲۷, ۱۳۳, ۲۱۵, ۳۱٦, ۳۲۱, ۳۲٦, ۳۲۹, ۳۳۱, ۳۳۳
اتحادیه‌ی بلوچستان • ۳۵۷
اتحادیه‌ی ریاست‌های بلوچستان • ۲۰۹, ۲۱۲, ۲۱۳
اتک • ۱۲۱, ۱۲۳, ۲۷۰, ۲۷۳, ۳٦۷, ۳٦۸, ۳۷۱
اجمیر • ۲۸٤
احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم • ۱۹
احمد تفضلی • ۱۲۵, ۱۲٦
اخبار طوال • ۱۱۸
ادبیات مکتوب بلوچی • ۱۳۷
ادیمی • ۲٦۷
ارشد • ۳٦۰
اُرماره • ۱٤٤
ارمنستان • ۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۲۲٦
اروپا • ۱۸۲, ۱۹٤, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۲٤, ۲٤۲, ۲٦۳, ٤۱۲
ازبک • ۱۲۵
اسپکه • ۲٦۷
استان هلمند • ۱۵۰
استانبول • ۲۲٤, ۲۲٦, ۲۲۸, ۲۳۱, ۲۳۸
استانسیه‌ی راه‌آهن چمن نو • ۳۰۸

اسفزار ٠ ٤٠٦
اسگرت ٠ ١١٢
اسم مصدر ٠ ١٤٠
اسمعیل خان ٠ ١٢٣, ١٥٢
اسناد سکایی قندهاری ٠ ١١٣
اسیمات ٠ ٢١٥
اشکانیان ٠ ١١٣
اشکش ٠ ١٢٧, ١٢٨
اشمیت ٠ ١٣٣
اشهار ٠ ١١٥
اصطخری ٠ ٨, ١٣, ١٤, ١١٦, ١١٧, ١٥١
اصفهان ٠ ٩, ١٠, ١٩, ٢٣, ٢٤, ٣٦, ١٦٠, ٢١٩, ٢٤٦, ٢٥٨
اصول حکومت‌داری نادرشاه ٠ ٣١٢
اغبرک ٠ ٢٩١
افراسیاب ٠ ١٢٧
افغان ٠ ٢٦, ٢٨, ٣١, ٣٢, ١٢٠, ١٥١, ١٥٧, ١٦٢, ١٧٢, ١٧٦, ١٧٨, ١٨١, ١٩٢, ١٩٤, ١٩٦, ١٩٩, ٢٠١, ٢٠٤, ٢١٩, ٢٢٢, ٢٢٤, ٢٣١, ٢٣٥, ٢٦٩, ٢٧١, ٢٧٧, ٢٩٦, ٢٩٧, ٢٩٩, ٣٣١, ٣٤٦, ٣٤٩, ٣٥٠, ٣٥١, ٣٥٢, ٣٦٨, ٣٧٤, ٣٨٠, ٤٠١, ٤٠٢, ٤٠٣, ٤١٠, ٤١١
افغانان شال ٠ ١٢١
افغانستان ٠ ١, ٣, ٩, ٢١, ٢٥, ٢٦, ٢٧, ٢٨, ٢٩, ٣٠, ٣١, ٣٢, ٣٣, ٣٤, ٣٥, ٣٦, ١٠٧, ١١٤, ١٢٠, ١٣٠, ١٣٢, ١٣٣, ١٣٦, ١٤١, ١٤٢, ١٥٠, ١٥١, ١٥٥, ١٥٩, ١٦٠, ١٧٦, ١٧٨, ١٨٨, ١٨٩, ١٩٠, ١٩١, ١٩٢, ١٩٣, ١٩٤, ١٩٦, ١٩٧, ١٩٩, ٢٠٠, ٢٢١, ٢٢٣, ٢٢٤, ٢٢٥, ٢٢٦, ٢٢٧, ٢٣٠, ٢٣١, ٢٣٢, ٢٣٩, ٢٤١, ٢٤٢, ٢٤٦, ٢٥٠, ٢٥١, ٢٥٣, ٢٦٩, ٢٧٠, ٢٧٤, ٢٧٥, ٢٧٧, ٢٧٩, ٢٨٤, ٢٨٥, ٢٨٧, ٢٨٨, ٢٨٩, ٢٩٠, ٢٩٢, ٢٩٣, ٢٩٤, ٢٩٥, ٢٩٦, ٢٩٧, ٢٩٨, ٢٩٩, ٣٠٠, ٣٠١, ٣٠٢, ٣٠٣, ٣٠٥, ٣٠٦, ٣٠٧, ٣٠٨, ٣٠٩, ٣١٠, ٣١١, ٣١٢, ٣١٣, ٣١٤, ٣١٥, ٣١٦, ٣١٧, ٣١٨, ٣١٩, ٣٢٠, ٣٢١, ٣٢٢, ٣٢٤, ٣٢٥, ٣٢٦, ٣٢٧, ٣٢٨, ٣٢٩, ٣٣٠, ٣٣١, ٣٣٢, ٣٣٣, ٣٣٤, ٣٣٥, ٣٣٦, ٣٣٨, ٣٤٠, ٣٤٥, ٣٤٦, ٣٤٩, ٣٥٠, ٣٥١, ٣٥٢, ٣٥٣, ٣٥٥, ٣٥٦, ٣٥٨, ٣٦٣, ٣٧٤, ٣٧٦, ٣٨٠, ٣٨٣, ٣٨٤, ٣٨٥, ٣٨٦, ٣٩٩, ٤٠٠, ٤٠١, ٤٠٢, ٤٠٣, ٤٠٤, ٤٠٥, ٤٠٦, ٤٠٧, ٤٢٠, ٤٢٦, ٤٣٠
افغان‌نامه ٠ ٢٦, ١١٦
افغان‌ها (پشتون‌ها) ٠ ١١٦
افغان‌های روهیله ٠ ١٥٩
البلدان ٠ ٩, ١٠, ١٥
الغ خان ٠ ١٨
الفبای اردو ٠ ١٣٨
الفنستن ٠ ١٣١, ١٨٨, ٢٧٦, ٢٨٠, ٢٨٢, ٣٠٢, ٤١١, ٤١٢
القاعده ٠ ٣٥١, ٣٥٢, ٣٥٦
امارات متحده ٠ ١٣٦
امپراتوران مغولی دهلی ٠ ٣٥٦
امریکا ٠ ٢٢١, ٣٥١, ٣٥٦, ٣٥٧, ٤١٢
امیر اباچی ٠ ١٢٠
امیر چوپان ٠ ٤٠٦
امیر دوست‌محمد ٠ ٣٢
امیر شیرعلی‌خان ٠ ٢٩٢, ٢٩٣, ٢٩٦
امیر عباس هویدا ٠ ٣٢٤
امیر محمد اعظم خان ٠ ٢٩٠
امیر میرمحمد ٠ ١٩٠
امیر نوروز ٠ ١٢٠
انجمن ادبی کابل ٠ ٣٠, ٣١

www.tabarestan.info پیشکش تبرستان

انجمن زبان بلوچی • ۱۳۷
اندخای • ٤٠٤
اوباره • ١٦٨
اوریسه • ۱۸۷
اوریشیا • ۳۱۵
اوستمان گل (حزب سیاسی بلوچها) • ۲۱۵
اوغانستان • ۲۱، ۱۲۰، ٤٠٣، ٤٠٤
اوقیانوس هند • ١١٤
اوک • ۱۵۱
اولجایتو سلطان • ٤٠٥
ایالت سرحد شمال‌غربی • ۳۵٤
ایران • ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ١٦، ۱۹، ۲۰، ۲٤، ۲٦، ۲۸، ۳٤، ۳٦، ۱۰۵، ۱۰٦، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱٤، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲٦، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳٦، ۱۳۷، ۱٤۲، ۱٤۳، ۱٤٦، ۱٤۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱٦۰، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹٤، ۱۹٦، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰٤، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲٤، ۲۲۵، ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳٦، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲٤۰، ۲٤۱، ۲٤۲، ۲٤۳، ۲٤٤، ۲٤۵، ۲٤٦، ۲٤۷، ۲٤۸، ۲٤۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵٤، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲٦۰، ۲٦۱، ۲٦۳، ۲٦٤، ۲٦۵، ۲٦٦، ۲٦۹، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹٤، ۲۹۵، ۲۹٦، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱٤، ۳۱۵، ۳۱٦، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲٤، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵٦، ۳۵۷، ۳٦۲، ۳۹۹
ایران در زمان ساسانیان • ۲۰
ایران و قضیه‌ی ایران • ۲٤۹، ۲۵٤
ایرانیان • ۱۳۰، ۱۵٦، ۱۹۷، ۲٦۱
ایرج افشار • ۱۳، ۱۵۹
ایرفشان • ۲٦۳
ایوب بن قریه • ۱۱۸
ائتلاف ملی بلوچستان • ۳٦۲
آب اتک • ۲۷۰، ۳٦۷
آب مهران • ٤٠۳
آپارتیا • ۳۱۵
آذربایجان • ۲۱، ۱۲۲، ۱۳٤، ۲۱۷، ۲۲٦، ۲۲۸
آریانا • ۱۵۹، ۱٦۳، ۳۱۵
آزاد پاکستان پارتی • ۲۱۵
آسیای صغیر • ۲۱۰، ۱۱۱، ۲۱۲
آشور • ۱۱۱، ۱۱۲
آغاشاهی • ۳۳۳، ۳۳٤
آفرینش و تاریخ • ۱٤، ۱۱۸
آل بویه • ۱۰، ۱۱۹، ۱٤۹
آل کرت • ۲۲، ۱۵۰، ۱۵۲
آمالان • ۱۵۱
آمل • ۱۲۸
آواران • ۱۰۷
آواشناسی • ۱٤۲
آیین اکبری • ۱۸، ۱۲۱
بابر پادشاه • ۱٦۹
بابل • ۱۱۱، ۱۱۲
باجور • ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۸۵
باختر • ۱۱۱، ۱۱۳، ۳۱۵
باختر (بلخ) • ۱۱۱
بادغیس • ۱۵۱
بارز • ۱۱۹
بازتاب مصوت‌ها • ۱۳۸
باسورث • ۹، ۱۱٦، ۱۱۷
باغ شالیمار • ۲۷۳
باغ شاه شکارپور • ۲۸۵
باغ شاهی • ٤۲۷

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

بایته ۰ ۱۱۵
ببرک کارمل ۰ ۳٦, ۳۲۹, ۳۳٤, ۳۳۵
بت‌خاک ۰ ۳۰۳
بحر خزر ۰ ۱۱۱, ۲۷۵
بحیره‌ی خزر ۰ ۱۳۰, ۲۲۵, ۲٤۲
بحیره‌ی عرب ۰ ۱۰۵, ۱۲۱, ۱٤٦, ۱۵٤, ۲۰۲, ۲۰۷, ۲۱۳, ۲۵۸, ۲۷٤, ۳۳۸
بخش‌های بلوچی زبان ۰ ۱٤۳
بدخشان ۰ ۱۵۵, ۲۲۵, ۲۷٦, ۳۱۵
براهمداغ خان بگتی ۰ ۳٦۱, ۳٦۳, ۳٦٤
بررسی مردم‌شناسی افغانستان ۰ ۱۳۰
برکه خان ۰ ٤۰۳
برگدیر ولینت کمانیر ۰ ٤۱۷
برنای ۰ ۲۷۷
بروص ۰ ۱۱۷
برهاس ۰ ۱۱٦
برهان قاطع ۰ ۳۰, ۱۲۷, ۳۵۰
برهمپور ۰ ۱۱۵
برهمنان ۰ ۱۱٦
برهمن‌آباد ۰ ۱۱۵
بریتانیا ۰ ۲, ۱۲۵, ۱۳۲, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۰, ۱۹٤, ۱۹٦, ۲۱٤, ۲٤۱, ۲۵۰, ۲۵۲, ۲٦۵, ۳۱۰, ۳۳۱, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳٤۰, ۳٤۱, ۳٤۲, ۳٤۳, ۳٤٤, ۳٤۵, ۳٤٦, ۳٤۷, ۳٤۸, ۳٤۹, ۳۵۰, ۳۵٦, ۳۵۷, ۳۷۳, ۳۷٤, ۳۷۵, ۳۷٦, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۸٤, ۳۸۷, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۱, ۳۹۲, ۳۹۳, ٤۰۷
بریچ ۰ ۱٦۱, ۲۷۲, ۲۹۱
بست ۰ ۱٦۰, ۱۱۸, ۲۳۳, ۲٦۳, ۲۷۱, ۲۹۳
بشکی ۰ ۲۷۲
بغداد ۰ ۷, ۱۰, ۱۳, ۱۵, ۱۷, ۲۱, ٤۰۵
بکهر ۰ ۸, ۱۱٤, ٤۲۵
بگت ۰ ۱٦۰
بلاد ۰ ۱۹, ۲۱۸, ۲۷٤, ٤۰۲, ٤۲۳
بلاد عربی ۰ ٤۰۲
بلاذری ۰ ۷, ۱۱۵, ۱۱٦, ۱۱۷, ۱۱۹
بلندخیل ۰ ۳۰۸
بلنگر ۰ ۱۱۸
بلوچ ۰ ۲, ۸, ۲۷, ۳۲, ۳۸, ۱۰٦, ۱۱٦, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۲٦, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۳, ۱۳۵, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱٤۱, ۱٤٤, ۱٤۵, ۱٤٦, ۱٤۹, ۱۵۰, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵٤, ۱۵۵, ۱۵٦, ۱۵۷, ۱۵۹, ۱٦۱, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷٤, ۱۷۵, ۱۷۷, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۳, ۱۸٤, ۱۸۵, ۱۹۱, ۱۹۲, ۱۹٤, ۱۹۵, ۱۹٦, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰٤, ۲۰٦, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۳, ۲۱٤, ۲۱۵, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲٤, ۲۳٤, ۲۳۵, ۲۳۷, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲٤٤, ۲٤۵, ۲٤۹, ۲۵٤, ۲۵۹, ۲٦۰, ۲٦۱, ۲٦۲, ۲٦۵, ۲۷۱, ۲۷۲, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۵, ۲۸٦, ۲۹۱, ۳۱۸, ۳۱۹, ۳۲۵, ۳۲٦, ۳۲۸, ۳۳۰, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۵, ۳۳٦, ۳٤۵, ۳٤٦, ۳٤۷, ۳٤۹, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵٤, ۳۵۵, ۳۵٦, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳٦۰, ۳٦۱, ۳٦۲, ۳٦۳, ۳٦٤, ۳۹٦, ۳۹۷
بلوچان ۰ ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲٦, ۱۲۹, ۱٤۱, ۱٤۵, ۱٤٦, ۱۵۰, ۱۹۸, ۲۷٦, ۳۹٦
بلوچستان ۰ ۱, ج, ۱, ۲, ۳, ۸, ۲۱, ۲٦, ۲۷, ۲۹, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳٤, ۳۵, ۱۰۵, ۱۰٦, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۱, ۱۱۳, ۱۱٤, ۱۱۵, ۱۱٦, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۸, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳٦, ۱٤۳, ۱٤۵, ۱٤۹, ۱۵۰, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵٤, ۱۵۵, ۱۵٦, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱٦۰, ۱٦۱, ۱٦۵, ۱۷۰, ۱۷٤, ۱۷۷,

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۱۸۰, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۰, ۱۹۱,
۱۹۲, ۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۷, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰,
۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷,
۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۵,
۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۴, ۲۲۵,
۲۲۶, ۲۲۷, ۲۳۱, ۲۳۲, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵,
۲۳۶, ۲۳۷, ۲۳۸, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۵,
۲۴۶, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۳, ۲۵۴,
۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۸, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۲,
۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۶۹, ۲۷۰, ۲۷۱,
۲۷۲, ۲۷۳, ۲۷۴, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۰,
۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۸۹, ۲۹۱,
۲۹۲, ۲۹۴, ۲۹۵, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۷, ۳۰۹,
۳۱۰, ۳۱۱, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۱۷,
۳۱۸, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۴, ۳۲۵,
۳۲۶, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۱, ۳۳۲,
۳۳۵, ۳۳۶, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۴۲, ۳۴۴, ۳۴۵,
۳۴۶, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۲,
۳۵۴, ۳۵۵, ۳۵۶, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۰,
۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۷۳, ۳۷۶, ۳۸۰,
۳۸۱, ۳۸۳, ۳۸۷, ۳۸۹, ۳۹۴
بلوچستان بریتانوی ۲۰, ۱۹۹, ۲۰۵, ۲۰۷,
۲۰۹, ۲۱۲
بلوچستان بزرگ ۲۱۴, ۳۵۳
بلوچستان شرقی ۲۷, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷,
۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۳۲, ۱۴۵,
۱۵۰, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۹۰,
۱۹۴, ۲۰۱, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۹,
۲۱۱, ۲۱۳, ۲۱۷, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۳۳, ۲۳۶,
۲۴۳, ۲۵۰, ۲۶۳, ۲۷۱, ۲۷۷
بلوچستان غربی ۲۷, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۸,
۱۰۹, ۱۳۲, ۱۴۹, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵,
۱۵۶, ۱۵۸, ۱۸۱, ۱۸۴, ۱۹۱, ۱۹۲, ۲۰۴,
۲۱۷, ۲۱۸, ۲۲۱, ۲۲۴, ۲۳۳, ۲۳۵, ۲۳۶,
۲۳۷, ۲۴۲, ۲۵۲, ۲۵۶, ۲۵۸, ۲۶۱, ۲۶۲,
۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۶
بلوچ‌ها ۱, ۲, ۲۱, ۲۷, ۳۱, ۱۰۶, ۱۰۸,
۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۵,
۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۳,
۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۹, ۱۴۵, ۱۴۶,
۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۵,
۱۵۶, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۰, ۱۶۸, ۱۷۰,
۱۸۲, ۱۹۶, ۱۹۹, ۲۱۰, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۲۰,
۲۳۶, ۲۳۷, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۶۳,
۲۸۳, ۲۸۶, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۵, ۳۲۶,
۳۳۱, ۳۳۷, ۳۴۶, ۳۵۱, ۳۵۳, ۳۵۶, ۳۶۲
بلوچ‌های آریایی ۱۳۴
بلوچی شمالی ۱۴۴
بلورستان یا بلور ۳۱۵
بلوک ۲۶۳, ۲۶۶, ۲۷۶
بم ۱۱۹, ۲۳۳, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۷, ۲۵۲,
۲۵۵, ۲۶۵
بمبئی ۲۲, ۳۵, ۱۷۸, ۲۰۶, ۲۳۵, ۲۵۷,
۲۸۸, ۳۴۳, ۳۹۵, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۲۳
بمپور (ایرانشهر) ۲۶۶
بنبه ۱۵۱
بنت ۲۶۷
بند ۲۸۶
بنگال ۱۸۷, ۲۲۴
بنگاله ۱۲۱, ۴۳۱
بنگله‌دیش ۳۴۴, ۳۶۰
بنون ۲۷۷
بودهیه ۱۱۵
بوردیک ۱۵۸
بولان ۱۰۷, ۱۳۷, ۱۷۰, ۱۸۵, ۲۰۰, ۲۰۷,
۲۸۳, ۲۸۸, ۳۷۴, ۳۸۲, ۳۸۳

پیشکش به طبرستان www.tabarestan.info

بهارز ۰ ١٥٤
بهاولپور ۰ ١٥٨, ٤٢٤, ٤٢٥, ٤٣٠
بهتی ۰ ١١٦, ١٦٧
بهرامشاه ۰ ١١٨, ١٥١, ٤٠٠
بهستون ۰ ١٢٦
بهونگ بهیره ۰ ٤٢٥
بهیره ۰ ١٢١, ٤٢٥
بیاس ۰ ١٢١
بیگلربیگی ۰ ٣٢, ١٨٠, ١٨٣, ١٨٤, ٢١٩, ٢٢٠, ٢٣٤, ٢٣٥, ٢٣٦, ٣٨٩, ٣٩٣
بیلی ۰ ١٣٥, ٢١٣
بینی‌گاو ۰ ١٥١
بیهار ۰ ١٨٧
پادشاه کوشان ۰ ١١٤
پادشاهان توران ۰ ٤٠٦
پادوک ۰ ١٩٩
پارس ۰ ١١١, ١١٢, ١٢٧, ١٩١, ١٩٢, ١٩٣, ٢٦٢, ٣٨٨
پارس جنوبی ۰ ١٩٢
پاریس ۰ ١٣٠, ٢٣١, ٢٤١
پاسنی ۰ ١٠٧, ٢٠٨, ٢١٣
پاکتی و پاکتی‌یس ۰ ٣١٥
پاکتیا یا پاختیا ۰ ٣١٥
پاکستان ۰ ١, ٣, ٨, ٢٧, ٢٩, ٣١, ٣٣, ١٠٥, ١٠٦, ١٠٧, ١١٣, ١١٦, ١٢٣, ١٣٣, ١٣٤, ١٣٦, ١٤٢, ١٤٣, ١٤٤, ١٤٥, ١٤٦, ١٥١, ١٥٥, ١٥٦, ١٥٧, ١٧٩, ٢٠٣, ٢٠٩, ٢١٢, ٢١٣, ٢١٤, ٢١٥, ٢١٦, ٢٦٣, ٢٦٩, ٢٧٠, ٣٠٢, ٣٠٩, ٣١٠, ٣١٣, ٣١٦, ٣١٧, ٣١٨, ٣١٩, ٣٢٠, ٣٢١, ٣٢٢, ٣٢٤, ٣٢٥, ٣٢٦, ٣٢٧, ٣٢٨, ٣٢٩, ٣٣٠, ٣٣١, ٣٣٢, ٣٣٣, ٣٣٤, ٣٣٥, ٣٣٦, ٣٣٧, ٣٣٨, ٣٤٤, ٣٤٥, ٣٤٦, ٣٤٨, ٣٥٠, ٣٥١, ٣٥٢, ٣٥٣, ٣٥٤, ٣٥٥, ٣٥٦, ٣٥٧, ٣٥٨, ٣٥٩, ٣٦٠, ٣٦١, ٣٦٢, ٣٦٣, ٣٦٤, ٣٩٩
پاکستانی ۰ ١٣٠, ١٣٦, ٢١٢, ٣٢٢, ٣٣٢, ٣٣٥, ٣٤٥, ٣٥٧, ٣٦٠, ٣٦١, ٣٦٤
پامیر ۰ ٢٧٦, ٣١٦
پایانه‌های صرفی ۰ ١٣٨
پذشخوارگر ۰ ١٢٥, ١٢٦
پرگنه‌ی ۰ ١٦٧
پروان ۰ ١٠٧
پرویز مشرف ۰ ٣٥٣, ٣٥٥, ٣٦٠, ٣٦١
پسنی ۰ ٢٥٩
پشاور ۰ ٢٤, ٣٣, ١٢٢, ١٤٦, ٢٢٥, ٢٤٠, ٢٧٦, ٢٧٧, ٢٧٨, ٢٧٩, ٢٨٠, ٢٨٧, ٢٨٨, ٢٩٠, ٢٩٦, ٣٠٨, ٣١٥, ٣١٨, ٣٢٣, ٣٦٨, ٣٨١, ٤٢٧, ٤٣٠
پشتو تولنه ۰ ٣١
پشتونستان ۰ ٢, ٢٩, ٣٦, ٢٦٩, ٢٧٠, ٢٧٧, ٣١٦, ٣١٧, ٣١٨, ٣١٩, ٣٢٠, ٣٢١, ٣٢٢, ٣٢٣, ٣٢٤, ٣٢٥, ٣٢٦, ٣٢٧, ٣٢٨, ٣٢٩, ٣٣٠, ٣٣٣, ٣٣٤, ٣٣٥
پشتونستان آزاد مرکزی (خیبر، سوات) ۰ ٣١٨
پشین ۰ ١٠٧, ١٠٨, ١٠٩, ١٨٠, ١٨٦, ٢٠١, ٢٠٧, ٢١٠, ٢١١, ٢١٢, ٢٥١, ٢٥٣, ٣٥٦, ٣٨٠, ٣٨٣
پغمان ۰ ٣٠٣
پلالک ۰ ٢٩١
پمپوشت ۰ ٢٦٣
پنج آب ۰ ١٥١
پنجاب ۰ ٢١, ٣٣, ٣٦, ١١٣, ١١٤, ١١٥, ١٣٢, ١٣٦, ١٥٠, ١٥١, ١٥٢, ١٥٦, ١٥٧, ١٥٨, ١٨٧, ١٨٨, ١٩٠, ١٩٣, ١٩٤, ٢٠٣, ٢١٤, ٢١٥, ٢٢٣, ٢٢٤, ٢٣٠, ٢٣٨, ٢٧١,

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲،
۲۹۵، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳،
۳۴۴، ۳۵۳
پنجاب جنوبی ۰ ۱۳۶، ۱۵۸، ۲۱۵
پنجده ۰ ۲۵، ۲۵۱، ۲۹۵
پنجگور ۰ ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۰۱،
۲۰۲، ۲۰۸، ۲۴۸، ۲۵۸
پوکران ۰ ۲۸۴
پیپ ۰ ۱۴۳
پیشوند فعلی ۰ ۱۴۱
پیشوند نمود استمراری ۰ ۱۴۴
پیمان نظامی سنتو ۰ ۲۱۵
ت. هولدیچ ۰ ۱۳۰، ۱۹۸
تاتار خان ۰ ۱۶۶
تامیل ۰ ۱۱۶
تخارستان ۰ ۱۵۵، ۲۷۶
تخت جمشید ۰ ۳۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
تربت ۰ ۱۰۷، ۱۵۴، ۱۸۶، ۲۱۳
ترشیز ۰ ۲۷۶
ترک ۰ ۱۲، ۲۱، ۲۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۴،
۱۳۸، ۱۶۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۳،
۲۵۵، ۲۶۴، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۵۱،
۳۵۸
ترک قشقایی ۰ ۱۳۴
ترکستان ۰ ۱۲۲، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۸۸، ۲۹۲،
۲۹۴، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶
ترکستان شرقی ۰ ۳۱۶
ترکمان‌ها ۰ ۲۲۶، ۲۲۸
ترکمنستان ۰ ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۸،
۱۹۳، ۲۴۲، ۳۲۷
تکانه ۰ ۱۵۱
تکناباد ۰ ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳
تلنگانه ۰ ۱۲۱
تلواره ۰ ۱۱۵
تلوگو ۰ ۱۱۶
تماچی بن خیرالدین ۰ ۱۶۷
تمایلات سوسیالیستی ۰ ۲۱۵
تناوب زبانی ۰ ۱۳۴
تورخم ۰ ۳۱۱
تورکستان چین ۰ ۳۱۴
توشنی ۰ ۲۰۸
تومان بگتی ۰ ۳۵۹
تومپ ۰ ۱۰۷
تهران ۰ ۹، ۱۰، ۱۳، ۲۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۱۸۳،
۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷،
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸،
۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۸،
۳۷۲، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۱
تهری ۰ ۱۶۶
تهکر ۰ ۱۱۶
تیپو سلطان ۰ ۱۸۷
تیر ۰ ۱۳۸، ۳۱۶
تیری (تیراه) ۰ ۱۵۱، ۴۰۰
تیز ۰ ۱۱۲، ۱۱۹، ۲۴۳
تیسفون ۰ ۱۱۴
جاپان ۰ ۳۱۰
جاشکی‌ها ۰ ۱۲۰
جالق ۰ ۲۲۰، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۶۷
جالک ۰ ۱۹۸، ۲۶۱، ۲۶۲
جت‌ها ۰ ۱۱۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۳
جرگه‌ی پشتون‌های هند ۰ ۳۱۹
جرگه‌ی قبایل ۰ ۳۵۳
جزء فعل‌ساز ۰ ۱۴۰
جعفرآباد ۰ ۱۰۷، ۱۸۶

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

جغرافیا، عوارض ارضی، نژادشناسی و تاریخ کشور بلوچستان • ۱۳۱
جلال‌آباد سیستان • ۲۸۰
جمال- رخشانی • ۱۵۸
جمهوری آذربایجان • ۱۳٤
جمهوری مردم چین • ۲۱۵
جناح پرچم حزب دموکراتیک • ۳۳۱
جناح خلق حزب دموکراتیک • ۳۳۳
جنبش‌های بلوچ • ۳۳٦, ۳۵۵
جنرال البرز انگلیسی • ۲٦٦
جنس دستوری • ۱٤۰, ۱٤٤
جنکان • ۱۱۵
جوانی • ۷, ۱۵, ۱۰۷, ۱۸۹
جوپاره • ۱۲۱
جوگن • ۱۱٦
جوین • ۱٦۰, ۲۳٤, ۲۳۹, ۲۵۰, ۲۸٦
جهان خان سردار قبیله‌ی کوچی یار احمدزی • ۲٦٤
جهل مگسی • ۱۰۷, ۱۸٦
جیاندار • ۱۵۷
چاگی • ۱۰۷, ۱۰۸, ۱٤۲, ۱۵٤, ۱۵۸, ۱۸۵, ۱۹۹, ۲۰۲, ۲۰۸, ۲۱۲, ۳۰۹, ۳۸۵
چترال • ۱۹٦, ۳۰۸, ۳۱۵, ۳۱۸, ۳۸۵
چچ‌پور • ۱۱۵
چخانسور • ۱۳٦, ۱٤۳, ۱۵۵, ۱۵۹, ۱٦۰, ۲۹۳, ۲۹٤
چشمه‌ی سلوین • ۱۵۱
چغایی • ۳۰۸
چمپ مگس • ۲٦۱
چمکنی • ۲۷۷
چمن • ۱۸٦, ۲۰۱, ۲۰۷, ۲۷۷, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۸۵
چونگا • ٤۲۵
چهار برجک • ۱۵۹
چهار مقاله • ۱۵۰, ۱٦۲
چیلاس • ۱۱۳, ۳۰۸
حاصل بن بچه‌خان • ٤۱۷
حاکم بن جبله‌ی عبدی • ۱۱۸
حامد کرزی • ۳۳۵, ۳۵۱
حبشه • ۱۱۲
حجاج بن یوسف • ۱۱۸
حدود العالم • ۲۷٦
حزب جمهوری وطن • ۳٦۳, ۳٦٤
حزب جمهوری‌خواه • ۲۱۵, ۳٦۳, ۳٦٤
حزب دموکراتیک خلق • ۳۵۰, ۳۲۹, ۳۳۱
حزب دهقانی سند • ۲۱۵
حزب سیاسی • ۲۱۵
حزب کنگره • ۲۰۹
حزب محافظه‌کار • ۱۹٦
حزب ملی بلوچستان • ۳٦۱
حزب ملی پاکستان • ۲۱۵
حزب ملی خلقی پاکستان • ۲۱٦
حصار اسکلنده • ۱۱۵
حصار بکر • ٤۰۲
حصار تیری • ٤۰۰
حصار دوکی • ٤۰۱, ٤۰۲
حصار ساجی • ۱۵۱, ٤۰۲
حصار کهیرا • ۱۵۱, ٤۰۰, ٤۰۱
حصار نیرون • ۱۱۵
حکومت سومره و سمه • ۱٦۵
حلب • ۱۳۰, ۲۵۹
حودپور • ۲۸٤
حیدرآباد • ۱۵۲, ۱۵۸, ۱۷۱, ۱۷۳, ۱۷٦, ۱۷۷, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۹, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۷, ۳۱۸, ۳۵٤, ٤۱۰, ٤۱۳, ٤۱٤, ٤۱۵, ٤۱۸,

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

٤١٩, ٤٢١, ٤٢٢, ٤٢٣, ٤٢٤, ٤٢٥, ٤٣٢,
٤٣٤
خاران ۰ ١٠٧, ١٠٨, ١٢٢, ١٤٢, ١٥٤, ١٥٨,
١٧٠, ١٨٣, ١٨٤, ١٨٥, ١٨٦, ١٩٩, ٢٠١,
٢٠٢, ٢٠٧, ٢٠٨, ٢٠٩, ٢١١, ٢١٢, ٢١٣,
٢١٤, ٢٢٤, ٢٤٤, ٢٥٨, ٢٧٢, ٣٣٨, ٣٣٩,
٣٤٠, ٣٤١
خاست ۰ ١٥١
خاسک ۰ ١٥١
خاش ۰ ١٤٢, ١٤٦, ٢٤٣, ٢٦٦, ٢٦٧
خاش‌رود ۰ ١٦٠
خاف ۰ ١٥٤, ٢٧٦
خان ۰ ٢, ٨, ١٨, ٢٢, ٢٣, ٢٥, ٢٦, ٣١, ٣٢,
٣٣, ٣٥, ٣٦, ١٠٨, ١٢٢, ١٢٣, ١٣٢, ١٣٦,
١٤٤, ١٤٦, ١٥١, ١٥٢, ١٥٧, ١٥٩, ١٦٦,
١٦٧, ١٦٩, ١٧١, ١٧٢, ١٧٣, ١٧٤, ١٧٥,
١٧٦, ١٧٧, ١٧٨, ١٧٩, ١٨٠, ١٨١, ١٨٢,
١٨٣, ١٨٤, ١٨٥, ١٨٧, ١٨٩, ١٩٠, ١٩٣,
١٩٤, ١٩٥, ١٩٧, ١٩٨, ١٩٩, ٢٠٠, ٢٠١,
٢٠٢, ٢٠٣, ٢٠٤, ٢٠٥, ٢٠٦, ٢٠٨, ٢١٣,
٢١٤, ٢١٨, ٢١٩, ٢٢٠, ٢٢١, ٢٢٤, ٢٢٥,
٢٢٩, ٢٣٠, ٢٣١, ٢٣٢, ٢٣٣, ٢٣٤, ٢٣٥,
٢٣٦, ٢٣٧, ٢٣٨, ٢٣٩, ٢٤٠, ٢٤١, ٢٤٢,
٢٤٣, ٢٤٤, ٢٤٥, ٢٤٦, ٢٤٧, ٢٤٨, ٢٤٩,
٢٥٠, ٢٥١, ٢٥٢, ٢٥٣, ٢٥٤, ٢٥٥, ٢٥٦,
٢٥٩, ٢٦٠, ٢٦١, ٢٦٢, ٢٦٤, ٢٦٥, ٢٧٠,
٢٧١, ٢٧٢, ٢٧٣, ٢٧٥, ٢٧٧, ٢٧٨, ٢٧٩,
٢٨٠, ٢٨١, ٢٨٢, ٢٨٣, ٢٨٤, ٢٨٥, ٢٨٦,
٢٨٧, ٢٨٨, ٢٨٩, ٢٩٠, ٢٩٢, ٢٩٣, ٢٩٤,
٢٩٥, ٢٩٦, ٢٩٧, ٣٠٠, ٣٠١, ٣٠٣, ٣٠٦,
٣٠٧, ٣٠٨, ٣١٠, ٣١١, ٣١٢, ٣١٣, ٣١٤,
٣١٧, ٣١٨, ٣١٩, ٣٢٠, ٣٢٥, ٣٢٦, ٣٢٧,
٣٢٨, ٣٣١, ٣٣٢, ٣٣٧, ٣٣٨, ٣٣٩, ٣٤٠,
٣٤١, ٣٤٢, ٣٤٣, ٣٤٤, ٣٤٥, ٣٤٦, ٣٤٧,
٣٤٨, ٣٥٠, ٣٥١, ٣٥٢, ٣٥٣, ٣٥٥, ٣٥٦,
٣٥٧, ٣٥٩, ٣٦٠, ٣٦١, ٣٦٢, ٣٦٣, ٣٦٤,
٣٧٢, ٣٧٣, ٣٧٤, ٣٧٥, ٣٧٦, ٣٧٧, ٣٧٨,
٣٧٩, ٣٨٠, ٣٨١, ٣٨٢, ٣٨٣, ٣٨٤, ٣٨٦,
٣٨٧, ٣٨٩, ٣٩٠, ٣٩١, ٣٩٣, ٣٩٤, ٣٩٥,
٣٩٦, ٣٩٧, ٣٩٩, ٤٠٣
خان عبدالغفار خان ۰ ٣١٨
خان‌نشین دنیرک ۰ ١٨٤
خان‌نشین قلات ۰ ١, ١٨٤, ١٩٨, ٢٠٦,
٢٠٧, ٢١٢, ٢٥٠, ٣٤١, ٣٤٢, ٣٥٧
خانواده‌ی سومره ۰ ١٦٥
خانواده‌ی قاجار ۰ ٢٦٤
ختا ۰ ١٢١
خداداد خان ۰ ١٩٥, ١٩٩, ٢٤٣, ٢٧٨, ٣٤٧,
٣٧٦, ٣٧٨
خراسان شرقی ۰ ٢٢٥, ٢٧٦, ٣٢٣
خط سندی ۰ ١٣٨
خط عربی ۰ ١٣٤, ١٣٩
خط مشی حکومت اعلیحضرت محمد
نادرشاه شهید ۰ ٣١٢
خَلَج ۰ ١٢٠
خلیج عمان ۰ ١١٤
خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان ۰ ٤٠٥
خواجه علی ۰ ١٥٩
خوارزم ۰ ٢١, ١١١, ١١٢, ٢٢٧, ٢٣٢, ٢٧٦,
٣١٤, ٣١٥
خوانین داود پوتره ۰ ١٢٣
خورالدیبل ۰ ١١٧
خوزستان ۰ ١٩, ٢١, ١١١, ١١٢
خیبر ۰ ٢١, ١٢٠, ١٣٦, ١٥٦, ١٥٨, ٢٥١,
٢٦٩, ٢٧٧, ٢٩٢, ٣٠٠, ٣١٨, ٣٢٨, ٣٣٢,
٣٨١

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

خیتران • ۳۵۹
خیربخش مری • ۳۵۳, ۳۵٤, ۳۵۷, ۳۵۸
خیرپور • ۳۷, ۱۷۷, ۱۸۹, ۲۸۲, ۲۸٤, ٤۱۲, ٤۱۳, ٤۱۵, ٤۱٦, ٤۱۷, ٤۱۸, ٤۲۵
خیرمحمد • ۳۵۵, ٤۱۷, ٤۱۸
خیوه • ۱۱٤, ۲۲۵, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۲, ۲٤۲, ۲۵۱, ۳۱۵
د پشتونستان جرگه گی • ۳۲٤
داجل • ۱۸۰, ۱۸٤
دادمحمد خان غلجایی • ۲۸۵
دادوله • ٤۲۵
داریوش • ۳۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۲۵٦
داکتر محمد یوسف • ۳۲۰
داکه • ۲۱۵
دالبندین • ۱۰۷
دامان • ۲۰۵, ۲٦۰, ۲٦۱, ۲۹۰, ۲۹۷, ۳۳٤, ۳۸۸
دانشگاه آکسفورد • ۳۵۹
داور • ۲٤, ۱۲۳, ۲۷۳, ۲۹۰, ۳۷٤, ۳۸۵
دراویدی • ۱۱٦, ۱۳۲, ۱۳٤, ۱٤٤
دراویدی‌ها • ۱۳۲
درهٔالزمان • ۲۷۸, ۳۷۳
دروس کوه • ۱۰۸
دره‌ی فرغانه • ۱۱۳
دره‌ی کابل • ۱۱۱, ۱۱٤
دره‌ی کچ • ۱٤۲
دره‌ی مستنگ • ۲۸۳
درّه‌ی نادر • ۲٤, ۱۲۲
دریابار • ۱۵۱
دریای ستلج • ٤۲٦
دریای مکران • ۱۰۷, ۱۰۸
دستگاه واژگان زبان • ۱۳۸
دستگیر پنجشیری • ۳۳۲
دستورالعمل شش فقره‌ای • ۲۹۳
دشت لوت • ۱۰۵, ۲۰٤
دشت مارگو • ۱٦۰
دکن • ۱۸, ۲۳, ۱۳۲
دلارام • ۱٦۰
دلگان • ۲٦۷
دماوند • ۱۲۵, ۱۲٦
دنیزک • ۲٦۱
دودمان تالپوران • ٤۰۹
دوست‌محمد • ۳۲, ۲۲۵, ۲۲۹, ۲۳۱, ۲۳۲, ۲۳۷, ۲۳۹, ۲٤۰, ۲٤۱, ۲٦۱, ۲۸۳, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۸۹, ۲۹٦, ۲۹۷
دوک • ۱۵۱
دولت اشکانی • ۱۱۳
دولت‌خیل • ۱۵۲
دهاس • ۱۵۱
دهلی • ۱۷, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱٦٦, ۱٦۷, ۱۷۰, ۱۷۷, ۱۷۹, ۱۸۷, ۱۹٤, ۱۹٦, ۲۲٤, ۳۰۷, ۳۲۳, ۳۳۷, ۳٤۸, ۳۵٦, ۳٦۹, ۳۹٤, ۳۹۵
دهوارها (تاجیک‌ها) • ۱۰٦, ۱۳۲, ۱۵۳, ۱۵٤, ۱۸۰
دیبل • ۱۱۵
دیتان • ۱۱٦
دیر • ۲۱۱, ۳۰۸, ۳۱۸, ۳۳٤, ٤۳۱
دیره‌جات • ۱۷۳, ۲۷۳, ۲۷۷, ۳٦۸, ٤۲۷
دیره‌ی اسمعیل خان • ۱۲۳
دیره‌ی بگتی • ۱۰۷, ۱۸۵
دیز • ۱۰۷
دیزرائیلی • ۱۹٦
دیزک • ۲٤۷, ۲٦۳, ۲٦۵
دینبران • ۱۲٦
دینوری • ۱۱, ۱۱٤, ۱۱۸
دیوار • ۱۲۸

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

دیوار دفاعی هندوستان • ۲۳۳, ۲٤۲
دیوث ستن • ٤۱۰
ذوالفقار علی بوتو • ۳۲۷
راجپوت‌های هندی • ۱۳۰, ۱۷۰
رادیو کابل • ۱٤۳
رادیو کویته • ۱٤۳
راسک • ۱٤۳, ۲٦٦
رانه (رانگان) • ۱۱٦
راوتان • ۱۱٦
رباط • ۲۷۲
رُخج • ۱۱۱, ۱۱۲
رَخشان • ۱٤۲
ردوسی • ۱٥٤
رساله‌ی آریانا • ۱٦۳
رستاق ولایت تخار • ۱٥٥
رستم خان بلوچ • ۲۷۲
رشیدالدوله • ٤۰٥
رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان • ۳٦
رمز بلوچستان • ۱۳۲
رنجیت سنگ‌ه • ۱۸۸
رنه گروسه • ۱۳۲
رود اتک • ۱۲۳, ۳٦۷, ۳٦۸
رود بمپور • ۱۰٦
رود سند • ۱۰٥, ۱۰۸, ۱۱٥, ۱۲۱, ۱٤٤, ۱٥٤, ۲۲۸, ۲۳۷, ۲٥٦, ۲۷٤, ۲۸٤, ۲۹۰, ۳۱٥, ۳۱٦, ۳۲۱
رود منگول • ۱۰۸
رود هلمند • ۱۲۱, ۱۳٦
رودبار • ۱٦۰, ۲٥۲
روزنامه‌ی Times of India • 192
روستای غنی • ۲٦۱
روستای مندگه • ۱٤۳
روسیه • ۳٤, ۱۸۸, ۱۹٤, ۲۰۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۲٤, ۲۲٥, ۲۲٦, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۸, ۲۳۹, ۲٤۲, ۲٥۰, ۲٥۱, ۲۸۷, ۲۹۲, ۲۹۳, ۲۹٤, ۲۹٦, ۲۹۷, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۸, ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۹۹, ٤۱۱
روشان • ۳۰٦
روه • ۱٥۹, ۲۰۱, ۲۸٦, ۳۱٥, ۳۲۳, ۳٥٤
روهری • ۱۷۳, ٤۲٤, ٤۲٥
ری • ۱۱۹, ۱۱٥, ۱۳۳, ۱۳٤, ۲۷٥
ریگستان خاران • ۱۰۸
رئیس شورای اجرایی • ۳٥۷
زابل • ۱۳٦, ۲٦٦, ۲٦۷
زابلستان یا اراکوزیا • ۳۱٥
زامور خانم بختیار دمبکی • ۳٦٤
زاهدان • ۲۱۷, ۲٦٦, ۲٦۷, ۳٥٦
زباد بگتی • ۳٦٤
زبان افغانی • ۳۰٦
زبان بلوچی • ۲, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳٦, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱٤۰, ۱٤۱, ۱٤۲, ۱٥۳, ۱٥۸, ۲٦۹, ۳۳۹
زبان پشتو • ۲۹, ۳۷, ۱٦۲
زبان ترکی • ۲۰, ۱۳٤
زبان سندی • ۱۳۲, ۱٤۱
زبان عربی • ۱٤, ۱٥, ۳۷, ۱۳٤
زبان فارسی • ۷, ۱۳, ۱٥, ۱۹, ۳٤, ۳۷, ۱۱٥, ۱۳۳, ۱۳٤, ۱۳۷, ۱٤۱, ۳۲۳, ۳٥٥
زبان گفتار • ۱۳۸
زبان‌های ایرانی • ۲۸, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳٤, ۱۳٥, ۱۳۹, ۱٤۰, ۱٤۱
زبان‌های ایرانی کهن • ۱۳۲
زبان‌های ایرانی میانه • ۱۳۳, ۱۳٤
زبان‌های تاتی- فارسی • ۱۳۳
زبان‌های شمال‌غربی • ۱۳٤

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

زبان‌های مردم جهان • ٢٨, ١٣٢
زرگ • ١٩, ١١٢, ١٧٥
زرنگ (سیستان) • ١١١
زمان حال استمراری • ١٤٤
زوان و ادبیاتی انستیتوت • ١٣٧
زیارت • ٣٧, ١٠٧, ١٨٦, ٢٠٢, ٢٣٣, ٢٨٤, ٣٨٨
زین وردک • ٢٧٢
ژوب • ١٠٧, ١٠٨, ١٠٩, ١٧١, ١٨٠, ١٨٦, ١٩٩, ٢٠٧, ٢١٢, ٢١٤, ٢٧٧, ٢٩١, ٣٤٧
ساراباد • ١٥١
سارد (لیدی) • ١١١
ساری • ١٢٨
سازمان استخباراتی پاکستان • ٣٦١
سازمان سیاسی پشتون‌های پاکستان • ٢١٥
سالنامه‌ی کابل • ٣١
سالی نویین • ١٥٠
سامانیان • ١١٩
سبک پشتو • ١٣٨
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی • ٣٥٦
سراج‌التواریخ • ٢٥, ٢٦, ٢٨, ٢٩٠
سراوان • ١٠٥, ١٠٦, ١٠٧, ١٠٩, ١٤٢, ١٤٣, ١٨٠, ١٨١, ١٨٣, ١٨٤, ١٩٨, ٢٠٦, ٢٠٧, ٢٠٨, ٢١٣, ٢٢١, ٢٤٤, ٢٦١, ٢٦٣, ٢٦٦, ٢٦٧, ٣٤٠, ٣٤١, ٣٨٣
سربان • ٢٦٣
سرخس • ١٢٠, ١٤٩, ١٥٤, ٢٢٩, ٢٥١, ٢٩٥
سرخسی • ١٢٠
سردار • ٣٣, ٣٥, ١٧٠, ١٧٥, ٢٠٧, ٢١٠, ٢١٨, ٢٢٦, ٢٢٩, ٢٣٠, ٢٣٤, ٢٣٥, ٢٤١, ٢٤٣, ٢٤٥, ٢٤٧, ٢٤٨, ٢٥٤, ٢٥٥, ٢٥٦, ٢٥٩, ٢٦٠, ٢٦٣, ٢٦٤, ٢٧٣, ٢٨٢, ٢٨٣, ٢٨٤, ٢٨٥, ٢٨٦, ٢٨٩, ٢٩١, ٢٩٣, ٣٠٥, ٣١٨, ٣١٩, ٣٤٠, ٣٤١, ٣٥١, ٣٥٩, ٣٦٠, ٣٦١, ٣٦٢, ٣٦٣, ٣٧٥, ٣٨٧, ٣٩٩, ٤٠٠, ٤١٥
سردار اختر منگل • ٣٦١
سردار رحمدل خان • ٢٨٤, ٢٨٦
سردار شاه گل خان • ٢٩١
سردار شریف خان سیستانی • ٢٩٣
سردار محمد عظیم خان • ٢٨٢, ٢٨٤
سرزمین سند • ١٩, ١٠٨, ١١٦
سرزمین‌های خلافت شرقی • ٢٠, ٢١
سرهد • ١٠٥, ١٠٦, ١٠٨, ١٠٩, ٢٦٤, ٢٦٦
سرهنگ جهانبانی • ٢٦٥
سطح مرتفع براهوی • ١٠٨
سعید عریان • ١٢٥, ١٢٦
سغد • ٢١, ١١١, ١١٢, ٣١٥
سک • ١١١, ١١٤, ٣٦٢, ٣٧٠
سکاستین یا سجستان • ٣١٥
سکانشاه • ١١٤
سکاهای سیستان • ١١٣
سکاهای قندهار • ١١٣
سکاهای مالوا • ١١٣
سکاهای متورا • ١١٣
سکستان (سیوستان) • ١١٣
سکودر (واقع در مقدونیه) • ١١٢
سلسله جبال البرز • ١٢٦
سلسله جبال حصار • ٢٧٥
سلسله‌ی اشکانی • ١٢٧
سلطان فیروزشاه • ١٦٦
سلطان مظفر گجراتی • ١٦٩
سلیمان ابن محمد بن الیاس • ١١٩
سمسمه • ١١٥
سمعانی • ١٤٩

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

سمندر خان • ۱۷۸
سمنی • ۱۱٦
سند • ۳, ۷, ۸, ۱۷, ۱۹, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۷, ۳۲, ۳۳, ۳٤, ۳٦, ۱۰۵, ۱۰۸, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱٤, ۱۱۵, ۱۱٦, ۱۱۷, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۳٤, ۱۳٦, ۱٤۱, ۱٤٤, ۱٤٦, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵٤, ۱۵٦, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱٦۵, ۱٦٦, ۱٦۷, ۱٦۸, ۱٦۹, ۱۷۰, ۱۷۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸٤, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۳, ۱۹۰, ۲۰۱, ۲۱٤, ۲۱۵, ۲۲۰, ۲۲۳, ۲۲٤, ۲۲۸, ۲۳۰, ۲۳۲, ۲۳۷, ۲۳۸, ۲٤۰, ۲٤۵, ۲٤٦, ۲٤۷, ۲۵۳, ۲۵٦, ۲۵۷, ۲۵۹, ۲۷۰, ۲۷۳, ۲۷٤, ۲۷٦, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸٤, ۲۸۵, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۹۰, ۲۹۲, ۲۹۵, ۲۹۹, ۳۰۲, ۳۰۷, ۳۱٤, ۳۱۵, ۳۱٦, ۳۲۱, ۳۳۲, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳٤۲, ۳٤۳, ۳٤٤, ۳۵۷, ۳٦۷, ۳٦۸, ۳۷۱, ۳۷٤, ۳۷٦, ۳۸۱, ۳۹۰, ۳۹۸, ٤۰۲, ٤۰۹, ٤۱۰, ٤۱۱, ٤۱۲, ٤۲۱, ٤۲۹
سندهاری کمیتی • ۲۱۵
سواد • ۱۲۱
سوت پت • ۲۷۳
سوراب • ۱۰۷, ۱۷۷
سورنا • ۱۵۱, ٤۰۱
سوریه • ۱۳۰
سوقور • ۱۵۸, ۱۹۹
سهراب خان • ۱۵۲, ۱۷۷, ۲۸۲, ۲۸۳
سیاوش • ۱۲۷
سیاه کوه • ۱۱۷
سیبی • ۱۰۷, ۱۰۹, ۱۱۳, ۱۱۵, ۱۲۳, ۱٤٤, ۱۵۲, ۱۵٤, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۸٦, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۷, ۲۱۲, ۲۵۱, ۲۸۷, ۳۸۰, ۳۸۳, ۳۸۹
سید خداداد خان فوشنجی • ۲۷۸
سید نورمحمدشاه • ۲۵۰, ۲۹۲, ۲۹۳
سیرکان • ۲٦۷
سیناخان • ٤۱۷
سین‌کیانگ • ۱۳٤
سیورا • ۱۵۱
سیوستان • ۲۲, ۱۰۷, ۱۱۳, ۱۱۵, ۱۵۲, ۱٦٦, ۱٦۸, ۱۷۰, ۱۸۰, ۲۷٦
سیوند • ۱۵٦
سیویدون- لیندرچی • ۱۹۹
شاکان • ۱۵۱
شال • ۱۲۱, ۱۲۳, ۱۵۱, ۱۷۸, ۲۷۱, ۲۷۲, ۲۷۳, ۲۸۵, ۳۷٤, ٤۰٤
شاه امان‌الله • ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۵۰
شاه جهان‌آباد • ۲۷۳, ۳٦۸
شاه شجاع • ۱, ۳۳, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۳, ۲۲۳, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۲, ۲۳٤, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸٤, ۲۸۵, ۲۸٦, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۸۹, ۳۰۷, ۳۷٤, ۳۷۵, ٤۲٦, ٤۲۷, ٤۲۹, ٤۳۰, ٤۳۱
شاه محمود • ۲۲۲, ۲۲۹, ۲۷۵, ۲۷۸, ۲۸۰, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸٦
شاه ولی خان • ۲۷۷, ۳۲۰
شاهپور • ۱۵۸, ۳۹۰, ۳۹۱
شاهنامه‌ی فردوسی • ۱۳۰
شاهنشاهی ساسانی • ۱۱٤, ۱۳۳
شبگیر و ایوار • ۲۸٦
شبورغان • ٤۰٤
شبه‌قاره‌ی هند • ۱۱۵, ۳۰۷
شش‌گاو • ۲۹۰
شط سند • ۱۵۱
شغنان • ۳۰٦

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شکارپور ۰ ۳۳، ۳٦، ۱۲۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸٤، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۵۷، ۳۷٤، ٤۲٦، ٤۲۷، ٤۲۹، ٤۳۰، ٤۳۳
شمس‌الحق والدین ۰ ۱۲۰، ٤۰۰، ٤۰۲، ٤۰۳، ٤۰٤
شمشان ۰ ۲۱۳
شواینان ۰ ۱۵۱
شورابک ۰ ۲۷۲
شوراوک ۰ ۱۰۷
شورای حاکمان ۰ ۲۱٤
شهاب‌الدین علی ۰ ۱۱۸
شهر بیله ۰ ۲۰۲
شهر تهته ۰ ۱٦۸
شهر سکهر ۰ ٤۲۵
شهر کوهک ۰ ۱۹۸
شهر لوهری سند ۰ ۳٦۹
شهرستان‌ها ۰ ۱۰۷، ۲٦٦
شهزاده‌ی چغتایی ۰ ٤۰٤
شیر سرخ ۰ ۲۸۱
شیردل خان ۰ ۳۳، ۲۸۳، ۲۸٤
شیرعلی‌خان ۰ ۲٦، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۸
شیرمحمد بیجرانی مری ۰ ۳۵۳، ۳۵٤
شیرمحمد خان اشرف‌الوزرا ۰ ۲۷۹
شیروانی ۰ ۱۵۲
صابرشاه کابلی ۰ ۲۷۵
صادق هدایت ۰ ۱۲۵، ۱۲٦
صامت‌های برگشته ۰ ۱٤۲، ۱٤٤
صحرای تجند ۰ ۲۷۵
صحرای خاران ۰ ۱۰۸
صحرای خوارزم ۰ ۳۱٤، ۳۱۵
صحرای مرو ۰ ۱۱٤
صدراعظم ۰ ۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲٤۰، ۲٤۵، ۳۲۰، ۳۲٤، ۳۲۷
صفاریان ۰ ۹
صفت مفعول ۰ ۱٤۱
صورةالارض ۰ ۱۳، ۱٤
صورت غیر فاعلی ۰ ۱٤۰
ضمایر متصل ۰ ۱٤٤
ضمیر اول شخص ۰ ۱٤۰
طالبان ۰ ۲۹۰، ۳۳۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵٦، ۳۹٦، ۳۹۷
طاهر بهادر ۰ ۱۵۱
طایفه‌ی فارسی ۰ ۱۵۹
طایفه‌ی کیانی ۰ ۱۵۹
طایفه‌ی نوری بلوچی ۰ ۱٦۱
طبرستان ۰ ۲۱، ۱۲۵، ۱۲٦، ۲۷٦
طبری ۰ ۸، ۱۱۳، ۱۱٤، ۱۲٦
طبقات ناصری ۰ ۱٦، ۱۷، ۱۸
طغای ۰ ٤۰٤
طلال اکبر بگتی ۰ ۳٦٤
طوایف آرین ۰ ۱۳۲
طوایف ترکمان سلجوقی ۰ ۱٤۹
طوایف قاطنین ۰ ۳۰٤
طوایف گاودار ۰ ۱۵۹
عباس میرزا ۰ ۲۲٦، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۸۵
عبدالله بن عامر ۰ ۱۱۷، ۱۱۸
عبدالله ناصری ۰ ۱۳۱
عبدالوکیل ۰ ۳٦، ۳۳۵
عبرت‌نامه ۰ ۲۷۵
عراق ۰ ۱۲، ۲۱، ۱۲۲، ۲۳۳، ۲۷٦، ٤۰۵
عرب ۰ ۹، ۱۲، ۱٤، ۱۹، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱٤٦، ۱۵٤، ۱۷۰، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۵۸، ۲۷٤، ۳۳۸
عربستان ۰ ۱۱۲

پیشکش تبرستان www.tabarestan.info

عزیزپور • ٤٢٥
علاقه‌ی قوم سریانی • ٢٩٠
علاقه‌ی قوم کاکر • ٢٩١
علاقه‌ی کرم • ٢٩٢
علی رکهی گواه • ٤١٨
علی کوفی • ١١٥, ١١٦
علی‌الدین • ٢٧٥
علی‌آباد • ١٠٧
عمان • ١٠٧, ١٠٨, ١١١, ١١٤, ١١٩, ١٣٦, ١٥٥, ١٨٨, ٢٠٢, ٢٠٧, ٢٥٧, ٣٥٤, ٣٩٧
عمرکوت • ١٢٣, ١٧٥, ١٨١, ١٩٠
غازی خان • ١٢٣, ١٤٤, ١٥٢, ١٧٣, ١٧٤, ١٨٢, ٢٧٧, ٢٨٢, ٣٤٢
غزان مری • ٣٥٨
غلام محمد بلوچ • ٣٥٥
غوث بخش بزینجو • ٣٦٢
غوری • ١٦, ١٢٠
فارج • ٢٦٤
فارس • ١٩, ٢١, ١١٣, ١١٧, ١٤٥, ١٥٣, ١٦١, ١٩١, ١٩٣, ١٩٨, ٢١٧, ٢١٨, ٢٣٣, ٢٣٦, ٢٤٣, ٢٤٩, ٢٥٢, ٢٥٦, ٢٥٧, ٣٣٧, ٣٣٩, ٣٤٠, ٣٨٧, ٣٨٨, ٣٨٩, ٣٩١, ٣٩٢
فارسی اسلامی • ١٣٣
فارسی اشکانی • ١٣٤, ١٣٩
فارسی ساسانی • ١٣٣, ١٣٤, ١٣٩
فارسی معیاری تاجیکستان • ١٣٣
فتح خان • ٣٣, ١٥٢, ١٦٧, ١٧٦, ٢٨٦
فتح خان بن سکندر • ١٦٧
فتح‌نامه‌ی سند یا چچنامه • ٢٢
فتوح‌البلدان • ٧, ١١٥
فرانسه • ١٨٨, ٢٢١, ٢٢٢, ٢٢٣, ٢٢٤, ٢٣٩, ٢٧٩, ٣١٠, ٤١١
فراه • ٢٠, ١٢٠, ١٥٠, ١٥١, ١٥٥, ٢٨٦, ٢٩٤, ٣١٥, ٤٠٦
فراهیان • ١٢٠
فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی • ٣٠
فرهنگستان بلوچی کراچی • ١٣٧
فریدون • ١٢٥, ١٢٦, ٢٣٣
فلات ایران • ٢٦, ١٠٥, ١٢٦, ١٣١
فنوج • ١٤٣, ٢٦٧
فوزیه بگتی • ٣٦٣
فوشنج • ١٢٣, ٢٩١, ٢٩٢
قاجاریه • ١٩١, ٢٣٧, ٢٤٧, ٢٦٠, ٢٨٥
قاضی سعدالدین خان • ٢٩٤, ٢٩٥
قاین • ٢٩١, ٢٩٤
قبایل ایرانی • ١٣٢
قبایل مروت • ١٥٢
قبیله‌ی زهری منگل • ٢١٣
قبیله‌ی کوهک • ٢٦٥
قبیله‌ی کهوسه • ٤١٢
قدامه ابن جعفر • ١١٦
قریه‌ی دیرا بگتی • ٣٦٠
قریه‌ی گوتکی • ٤٢٥
قشر زیرین واژگان • ١٤١
قصدار • ١٠٧, ١٨٦
قطغن • ٢٥, ٢٢٥, ٣١٥
قفقاز • ١٣٥, ٢٢٦, ٢٢٧, ٣٠٣
قلعه‌ی ابراهیم خان • ١٥٩
قلعه‌ی بهکر • ١٦٦, ٤١٦
قلعه‌ی خیسار • ٤٠٤
قلعه‌ی سکر • ٢٧٣
قلعه‌ی سندیمن (شهرک اپازایی) • ١٩٩
قلعه‌ی سیف‌الله • ١٠٧, ١٨٦
قلعه‌ی عبدالله • ١٠٧, ١٨٦
قلعه‌ی فتح • ١٦٠, ٢٩٤

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

قلعه‌ی لادگشت • ١٠٧
قلعه‌ی لاش • ٢٨٦
قلعه‌ی میرزا مصطفی خان بریچی • ٢٧٢
قلمرو زبان‌های ایرانی • ١٣٥
قلمرو هند بریتانوی • ١٤٤، ٢٦٤، ٣٠٨، ٣٧٩
قله‌ی هندوکش • ٢٧٦
قوم افریدی • ٣٠٤
قوم جدران • ٣٠٦
قوم کوچ و بلوچ • ١٢٧
قهستان • ٢١، ٢٧٦
کاتبان پتنه‌ای • ١٣٦
کاجریلی • ١٦٨
کاریز وزیر • ٢٩١
کاشغر • ١٢١، ١٣٤، ٢٤٢
کافرستان • ٢٩٩، ٣٠٧
کالج ایتچیسون • ٣٥٩
کالو • ٢٠٨، ٢١٣
کالیوین • ١٥١
کپادوکیه • ١١١
کتاب افغانستان • ٣٠٢
کتاب فتح مکران • ١١٥
کتواز • ٣٠٦
کتیبه‌های هخامنشی • ١١٣
کتیبه‌ی چیلاس • ١١٣
کتیبه‌ی خشیارشا • ١١٢
کتیبه‌ی داریوش • ١١١، ١١٢
کراچی • ٣٢، ٣٣، ١٣٧، ١٤٤، ١٥٢، ١٥٦، ١٥٨، ١٨٠، ١٨١، ١٨٤، ٢٠٦، ٢٣٤، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥٧، ٢٨٩، ٣٣٢، ٣٣٩، ٤١٧، ٤٢٤
کرت خان • ١٥١
کُرد • ١١٩، ١٥١، ٢٤٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٣
کرکس کوه • ١١٧
کرکی • ٢٧٥
کرمان • ١٩، ٢١، ١٠٥، ١٠٨، ١١٤، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢١، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٠، ١٣١، ١٣٥، ١٣٦، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٣، ١٥٥، ١٩١، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣
کرناتک • ١٢١
کرور • ١١٥
کروشی‌ها • ١٣٤
کریستن‌سن • ٢٠، ١١٣، ١٣٠، ٢٧٦
کریشاک شرمیک • ٢١٦
کریم کشته • ١٥٩، ١٦١، ١٦٢
کشم • ١٥٥
کشمیر • ١١٥، ١٢١، ١٨٧، ٢٧٠، ٢٧٤، ٢٨٧، ٢٩٢، ٣١٥، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٤٤، ٣٦٧، ٣٦٩، ٣٧١، ٣٧٢، ٤٠١
کشورهای عربی خلیج • ١٥٥
کلات • ١٠٧، ١٠٩، ١٤٢، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٧، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٦، ١٨٩، ١٩٦، ٢٠٦، ٢٤٧، ٢٦٣، ٢٨٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٦
کلات نصیر • ٢٨٦
کلجرد • ١٥١
کلکته • ٢٢٣، ٢٣٥، ٢٥٧، ٢٨٨
کلمات دخیل عربی • ١٣٨
کلمیر • ١٩٥
کلهوره • ١٤٦، ١٧١، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٨١، ٤٠٩، ٤١٠
کمپانی هند شرقی • ١٨٢، ١٨٧، ١٨٨، ٢٢٦، ٢٤١

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

کناره‌ای ۰ ۱۱۶
کنبه ۰ ۱۱۵
کندهی ۰ ۱۶۸
کنر ۰ ۳۰۹
کنفدریشن براهویی- بلوچ ۰ ۱۸۲
کنفرانس نیروهای مترقی ۰ ۲۱۵
کنکان ۰ ۱۵۱, ۴۰۲
کنگ ۰ ۱۵۹, ۱۶۰
کنیشکا ۰ ۱۱۳
کوشانیان ۰ ۱۱۳
کوه کرتار ۰ ۱۰۸
کوهات ۰ ۲۷۳, ۲۷۷
کوه‌پایه ۰ ۱۱۵
کوهسان ۰ ۲۹۴
کوهلو ۰ ۱۰۷, ۱۸۶, ۳۵۵, ۳۶۴
کوه‌های البرز ۰ ۱۲۶, ۲۷۵
کوه‌های براهوی ۰ ۱۰۸
کوه‌های بشاگرد ۰ ۱۲۶, ۲۵۲
کوه‌های بمپشت ۰ ۱۰۶
کوه‌های پیر شاورون (یا سیابند) ۰ ۱۰۵
کوه‌های تفتان ۰ ۱۰۵, ۱۰۶
کوه‌های توبی (توبه- کاکر) ۰ ۱۰۷
کوه‌های دبراک ۰ ۱۰۶
کوه‌های سرلیا (سرلت) ۰ ۱۰۷
کوه‌های سلطان (چاغی) ۰ ۱۰۸
کوه‌های سلیمان ۰ ۱۰۷, ۱۴۴, ۱۵۷, ۳۱۵, ۳۳۹, ۳۴۲, ۳۴۷
کوه‌های سیاه خان ۰ ۱۰۸
کوه‌های قفص ۰ ۱۱۷, ۱۲۶
کوه‌های مازندران ۰ ۱۲۷
کویت ۰ ۱۳۶
کویته ۰ ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۴, ۱۳۲, ۱۳۷, ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۳, ۱۸۶, ۱۹۷, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۷, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۵۱, ۲۵۸, ۳۱۳, ۳۱۸, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۵۵, ۳۶۰, ۳۷۴, ۳۸۱
کیج ۰ ۱۰۷, ۲۷۲, ۲۸۶
کیخسرو ۰ ۱۲۷, ۱۲۸, ۲۵۹
کیکانان ۰ ۱۱۵
کیورا ۰ ۱۵۱
کیوناری ۰ ۲۰۱
گاردیان ۰ ۲۶۳
گجرات ۰ ۲۲, ۱۳۱, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۶۹, ۲۷۴
گچ گنداوه ۰ ۱۰۷
گدروزیا ۰ ۱۱۱
گرگان ۰ ۲۱, ۱۲۸, ۲۲۶, ۲۷۶
گرمسیر ۰ ۲۵۳, ۳۰۹, ۴۰۱
گُلد اسمیت ۰ ۲۹۵
گنداپور ۰ ۱۵۲
گندمک ۰ ۲۵۱, ۲۹۲, ۲۹۸, ۳۸۰, ۳۹۹
گندهارا ۰ ۳۱۵
گوادر ۰ ۱۰۷, ۱۴۴, ۱۸۵, ۱۹۵, ۱۹۸, ۲۰۲, ۲۱۳, ۲۴۶, ۲۴۸, ۲۵۷, ۳۵۴, ۳۷۶, ۳۹۷
گواش ۰ ۲۱۳
گورکانیان ۰ ۲۱۸
گونه‌های متمایز از یک زبان ۰ ۱۳۴
گویش بلوچی ۰ ۱۳۴
گویش کِچی ۰ ۱۴۳
گویش‌شَناسی ۰ ۱۳۵
گویش‌های بلوچی ۰ ۱۴۱
گویش‌های زبان سندی ۰ ۱۴۱
گویش‌های ساحلی ۰ ۱۴۴
گیروک ۰ ۲۰۱
گیلان ۰ ۲۱, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۲۵۹
گیلگیت ۰ ۱۱۳
لارد اکلید ۰ ۱۸۹

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

لارد کرزن • ٣٤, ٢٤٥, ٢٦٣, ٣١٠, ٤٠٩
لارکانه • ١٢٣, ٢٨٧
لاروس بزرگ • ١٣١
لاشار • ١٤١, ١٤٣, ٢٥٩, ٢٦٣
لاکه • ١١٥
لالا منیر • ٣٥٥
لشکر اندوس • ٤٢٦
لطف‌آباد • ٢٧٥
لندن • ٢٥, ١٣٠, ١٣١, ٢٠١, ٢٢٣, ٢٢٤, ٢٢٧, ٢٢٨, ٢٣١, ٢٤٦, ٢٥١, ٣٢٨, ٣٥٩, ٣٦٢
لندی محمد امین خان • ١٣٦
لودیانه • ٢٣١, ٢٨٢, ٤٣٢
لورالایی • ١٠٧, ١٨٦, ٢٠٧, ٢١١, ٢١٤
لوهانه • ١١٥
لُهاوُر • ١٥١
لهجه‌های پشتو • ١٤١
لهجه‌های غربی زبان بلوچی • ١٤٢
لیس‌بیله • ١٠٧, ١٤٢, ١٧٠, ١٨٣, ١٨٤, ١٩٥, ٢٠٢, ٢٠٧, ٢٠٨, ٢٠٩, ٢١١, ٢١٣, ٢١٤, ٢٢٤, ٣٣٨, ٣٣٩, ٣٤٠, ٣٤١
لیندن جانسن • ٣٢١
ما و پاکستان • ٢٩, ٣٢٦, ٣٣٠, ٣٣١, ٣٣٢, ٣٣٣, ٣٣٤, ٣٩٩
ماتیله • ١٦٨
ماده‌های فعلی • ١٤١
مارشال ایوب خان • ٣١٨, ٣٥٣
مارشال شاه ولی خان • ٣٢٠
مارکوارت • ١٢٦
ماروار • ١٢١
مازندران • ١, ٢٧, ١٢٧, ٢٧٦, ٤٠٧
ماکماهون • ١٦٠
مالایالم • ١١٦
مالوا • ١١٣
ماینتس • ٢٨, ١٣٥
مبارزالدین محمد نهی • ٤٠١, ٤٠٢
متکاف • ٤١١
مجمع محصلین بلوچستان • ٢١٤
محبت خان • ١٢٣, ١٨٠, ١٨٩, ٢٢٠, ٢٧٠, ٢٧١
محراب خان دوم • ١٧٩
محل‌کوت • ٢٨٤
محمد ابراهیم عطایی • ٢٩, ٢٧٤
محمد بن قاسم ثقفی • ١١٦
محمد رضاشاه پهلوی • ٣٦٢
محمد شریف بلوچ • ٣١٩
محمد هاشم خان • ٣١٢
محمدشاه قاجار • ١٩١, ٢٣١, ٢٨٧
محمود غزنوی • ٨
مختصر البلدان • ٩
مراغه • ٤٠٥
مرجانک (واقع پنجاب جنوبی) • ٢١٥
مردان • ١١٩, ١٦٣, ٢٢٥, ٢٧٣, ٢٧٧, ٣٥٤
مردم فرمل • ٣٠٦
مردمان روهیله • ٢٨٦
مردم‌شناسی • ٢, ٣٠, ١٣٠, ١٣٥, ١٥٩, ١٦٠, ١٦١
مرینجان • ١٢٦
مزارشریف • ١٥٥, ٢٢٥
مستونگ • ١٠٧, ١٩٤, ٢٠٠, ٢٠٢
مسروکان • ١٢٦
مسعودی • ٨, ١١٦
مسقط • ٢٤٠, ٢٤٣, ٢٤٩, ٢٥٧, ٢٦٢
مسکوتان • ١٤٣
مشهد • ٢٧, ٢٢٩, ٢٣١, ٢٣٧, ٢٦٥, ٢٧٤, ٢٨٦, ٢٩١

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

مصر ۷۰، ۱۰، ۱۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۵۶
مصوت‌های مرکب ۱۳۸
مظفرگر ۱۵۸
معاهده‌ی دوم دیورند ۳۸۶
معاهده‌ی گندمک ۲۵۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۸۰، ۳۹۹
مغول ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۲
مقدسی ۱۴، ۱۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۱
مکران ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۳۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۲، ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۹۶
ملا فتح محمد ۲۸۱
ملادر ۴۲۵
ملک بلبان ۴۰۴
ملک تاج‌الدین خار ۴۰۴
ملک تاج‌الدین کُرد ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳
ملک شاهنشاه ۱۵۱
ملک شمس‌الدین ۲۱، ۲۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۱۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵
ملک شمس‌الدین مهین ۲۲، ۱۵۲، ۴۰۵
ملک فخرالدین ۱۲۰
ملک نصیرالدین ۴۰۶
ملکشاه ۱۱۸
ملوچان ۱۶۰
ملوک نیمروز ۱۱۸
ممالک خراسان ۳۶۸
ممالک خراسان ۲۷۰، ۳۶۸
ممالک سابقه‌ی خیوه و بخارا ۳۱۵
ممروت ۲۸۴

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نمایه‌ی (۲)
نام جاها، دریاها، کوه‌ها،...

اباسیند • ٢٧٤
اتحاد جماهیر شوروی • ٣٢٧
اتحاد شوروی • ٢٧، ١٣٣، ٢١٥، ٣١٦، ٣٢١، ٣٢٦، ٣٢٩، ٣٣١، ٣٣٣
اتک • ١٢٣، ٢٧٠، ٢٧٣، ٣٦٧، ٣٦٩، ٣٧١
اجمیر • ٢٨٤
ادیمی • ٢٦٧
ارشد • ٣٦٠
اُرماره • ١٤٤
ارمنستان • ١٠، ١١١، ١١٢، ٢٢٦
اروپا • ١٨٢، ١٩٤، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٤٢، ٢٦٣، ٤١٢
اسپکه • ٢٦٧
استان هلمند • ١٥٠
استانبول • ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣١، ٢٣٨
اسفزار • ٤٠٦
اسگرت • ١١٢
اسیمات • ٢١٥
اشهار • ١١٥
اصفهان • ٩، ١٠، ١٩، ٢٣، ٢٤، ٣٦، ١٦٠، ٢١٩، ٢٤٦، ٢٥٨
اغبرک • ٢٩١
افغانستان • ١، ٣، ٩، ٢١، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ١٠٧، ١١٤، ١٢٠، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٦، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٥٠، ١٥١، ١٥٥، ١٥٩، ١٦٠، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٦، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٠، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٨، ٣٦٣، ٣٧٤، ٣٧٦، ٣٨٠، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٢٠، ٤٢٦، ٤٣٠
اکری • ١٦٨
الور • ١٦٧
امارات متحده • ١٣٦
امریکا • ٢٢١، ٣٥١، ٣٥٦، ٣٥٧، ٤١٢
اندخای • ٤٠٤
اوباره • ١٦٨
اوریسه • ١٨٧
اوریشیا • ٣١٥
اوغانستان • ٢١، ١٢٠، ٤٠٣، ٤٠٤
اوقیانوس هند • ١١٤
اوک • ١٥١
اهن • ١٦٧
ایالت سرحد شمال‌غربی • ٣٥٤
ایران • ٧، ٩، ١١، ١٢، ١٣، ١٦، ١٩، ٢٠، ٢٤، ٢٦، ٢٨، ٣٤، ٣٦، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١٤، ١٢٢، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٦، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٥، ١٥٨، ١٦٠، ١٨٣، ١٨٨، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢١٣، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧،

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

٢٢٨, ٢٣٠, ٢٣١, ٢٣٢, ٢٣٣, ٢٣٤, ٢٣٥,
٢٣٦, ٢٣٧, ٢٣٨, ٢٣٩, ٢٤٠, ٢٤١, ٢٤٢,
٢٤٣, ٢٤٤, ٢٤٥, ٢٤٦, ٢٤٧, ٢٤٨, ٢٤٩,
٢٥٠, ٢٥٢, ٢٥٣, ٢٥٤, ٢٥٧, ٢٥٨, ٢٥٩,
٢٦٠, ٢٦١, ٢٦٣, ٢٦٤, ٢٦٥, ٢٦٦, ٢٦٩,
٢٧٧, ٢٧٩, ٢٨٠, ٢٨٥, ٢٨٧, ٢٩٢, ٢٩٣,
٢٩٤, ٢٩٥, ٢٩٦, ٣٠٠, ٣٠١, ٣٠٨, ٣١٤,
٣١٥, ٣١٦, ٣٢١, ٣٢٣, ٣٢٤, ٣٢٧, ٣٣٧,
٣٣٨, ٣٥١, ٣٥٣, ٣٥٥, ٣٥٦, ٣٥٧, ٣٦٢,
٣٩٩
ایرانشهر • ١٠٥, ١٤٣, ٢١٨, ٢٥٢, ٢٥٥,
٢٦٦, ٢٦٧
ایرفشان • ٢٦٣
آب اتک • ٢٧٠, ٣٦٧
آب سیحون • ١١٥
آب مهران • ٤٠٣
آپارتیا • ٣١٥
آذربایجان • ٢١, ١٢٢, ١٣٤, ٢١٧, ٢٢٦,
٢٢٨
آریانا • ١٥٩, ١٦٣, ٣١٥
آسیای صغیر • ٢١, ١١١, ١١٢
آشور • ١١١, ١١٢
آمالان • ١٥١
آمل • ١٢٨
آموی • ٤٠٣, ٤٠٤, ٤٠٦, ٤٠٧
آواران • ١٠٧
بابل • ١١١, ١١٢
باجور • ٢٧٧, ٢٩٩, ٣٠٠, ٣٠٨, ٣٠٩, ٣١٨,
٣٨٥
باجور، مهمند، اورکزی • ٣١٨
باختر • ١١١, ١١٣, ٣١٥
بادغیس • ١٥١
بادو • ١٠٨
بارخان • ١٨٥, ٣٥٩
بارز • ١١٩
باغ شالیمار • ٢٧٣
باغ شاه شکارپور • ٢٨٥
باغ شاهی • ٤٢٧
باهو قلات • ٢٦٤
بایته • ١١٥
بت‌خاک • ٣٠٣
بحر خزر • ١١١, ٢٧٥
بحیره‌ی خزر • ١٣٠, ٢٢٥, ٢٤٢
بحیره‌ی عرب • ١٠٥, ١٣١, ١٤٦, ١٥٤,
٢٠٢, ٢٠٧, ٢١٣, ٢٥٨, ٢٧٤, ٣٣٨
بدخشان • ١٥٥, ٢٢٥, ٢٧٦, ٣١٥
برنای • ٢٧٧
بروص • ١١٧
برهمپور • ١١٥
برهمن‌آباد • ١١٥
بریتانیا • ٢, ١٢٥, ١٣٢, ١٨٧, ١٨٨, ١٩٠,
١٩٤, ١٩٦, ٢١٤, ٢٤١, ٢٥٠, ٢٥١, ٢٥٢,
٢٦٥, ٣١٠, ٣٣١, ٣٣٧, ٣٣٨, ٣٣٩, ٣٤٠,
٣٤١, ٣٤٢, ٣٤٣, ٣٤٤, ٣٤٥, ٣٤٦, ٣٤٧,
٣٤٨, ٣٤٩, ٣٥٠, ٣٥٦, ٣٥٧, ٣٧٣, ٣٧٤,
٣٧٥, ٣٧٦, ٣٧٧, ٣٧٨, ٣٧٩, ٣٨٠, ٣٨١,
٣٨٢, ٣٨٣, ٣٨٤, ٣٨٧, ٣٨٩, ٣٩٠, ٣٩١,
٣٩٢, ٣٩٣, ٤٠٧
بریچ • ١٦١, ٢٧٢, ٢٩١
بست • ١٦, ١١٨, ٢٣٣, ٢٦٣, ٢٧١, ٢٩٣
بشکی • ٢٧٢
بغداد • ٧, ١٠, ١٣, ١٥, ١٧, ٢١, ٤٠٥
بکسار • ١٠٥
بکهر • ٨, ١١٤, ٤٢٥
بگت • ١٦٠
بلاد • ١٩, ٢١٨, ٢٧٤, ٤٠٢, ٤٢٣

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

بلاد عربی ۰ ٤٠٢
بلندخیل ۰ ٣٠٨
بلنگر ۰ ١١٨
بلوچستان ۰ ١، ج، ١، ٢، ٣، ٨، ٢١، ٢٦، ٢٧، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١١، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٨، ١٣١، ١٣٢، ١٣٦، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٥، ١٧٠، ١٧٤، ١٧٧، ١٨٠، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٢، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٧٣، ٣٧٦، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٣، ٣٨٧، ٣٨٩، ٣٩٤
بلوچستان بریتانوی ۰ ٢٠، ١٩٩، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٢
بلوچستان بزرگ ۰ ٢١٤، ٣٥٣
بلوچستان شرقی ۰ ٢٧، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١٣٢، ١٤٥، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٩٠، ١٩٤، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٣، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٤٣، ٢٥٠، ٢٦٣، ٢٧١، ٢٧٧
بلوچستان غربی ۰ ٢٧، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١٣٢، ١٤٩، ٢٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٨١، ١٨٤، ١٩١، ١٩٢، ٢٠٤، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٤٢، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦
بلورستان یا بلور ۰ ٣١٥
بلوک ۰ ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٧٦
بم ۰ ١١٩، ٢٣٣، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٦٥
بمبئی ۰ ٢٢، ٣٥، ١٧٨، ٢٠٦، ٢٣٥، ٢٥٧، ٢٨٨، ٣٤٣، ٣٩٥، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤٢٣
بمپور ۰ ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١٤٣، ١٨١، ١٩١، ١٩٢، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧
بنبه ۰ ١٥١
بنت ۰ ٢٦٧
بنجبور ۰ ١١٨
بنگال ۰ ١٨٧، ٢٢٤
بنگاله ۰ ١٢١، ٤٣١
بنگله‌دیش ۰ ٢١٥، ٣٤٤، ٣٦٠
بننجبور ۰ ١١٨
بنو ۰ ٢٩٠، ٢٩٧
بنون ۰ ٢٧٧

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

بودهیه • ۱۱۵
بوردیک • ۱۵۸
بولان • ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۷۰، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۷٤، ۳۸۲، ۳۸۳
بهارز • ۱۵٤
بهاک • ۲۸۷
بهاولپور • ۱۵۸، ٤۲٤، ٤۲۵، ٤۳۰
بهتی • ۱۱٦، ۱٦۷
بهونگ بهیره • ٤۲۵
بهیره • ۱۲۱، ٤۲۵
بیاس • ۱۲۱
بینی‌گاو • ۱۵۱
بیهار • ۱۸۷
پادوک • ۱۹۹
پارس • ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲٦۲، ۳۸۸
پارس جنوبی • ۱۹۲
پاریس • ۱۳۰، ۲۳۱، ۲٤۱
پاستیکی • ۱۵۵
پاسنی • ۱۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳
پاکتی و پاکتی‌یس • ۳۱۵
پاکتیا یا پاختیا • ۳۱۵
پاکستان • ۱، ۲، ۳، ۸، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۱۰۵، ۱۰٦، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱٦، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳٤، ۱۳٦، ۱٤۲، ۱٤۳، ۱٤٤، ۱٤۵، ۱٤٦، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵٦، ۱۵۷، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱٤، ۲۱۵، ۲۱٦، ۲٦۳، ۲٦۹، ۲۷۰، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱٦، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲٤، ۳۲۵، ۳۲٦، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳٤، ۳۳۵، ۳۳٦، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳٤٤، ۳٤۵، ۳٤٦، ۳٤۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵٤، ۳۵۵، ۳۵٦، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳٦۰، ۳٦۱، ۳٦۲، ۳٦۳، ۳٦٤، ۳۹۹
پاکستان شرقی • ۳۲۰، ۳٤٤
پامیر • ۲۷٦، ۳۱٦
پذشخوارگر • ۱۲۵، ۱۲٦
پرتو • ۱۱۱، ۳٤٤، ٤۳٤
پرگنه‌ی • ۲۲، ۱٦۷، ۲۷٤
پروان • ۱۰۷
پسنی • ۲۵۹
پشاور • ۲٤، ۳۳، ۱۲۲، ۱٤٦، ۲۲۵، ۲٤۰، ۲۷٦، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹٦، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳٦۸، ۳۸۱، ٤۲۷، ٤۳۰
پشتونستان • ۲، ۲۹، ۳٦، ۲٦۹، ۲۷۰، ۲۷۷، ۳۱٦، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲٤، ۳۲۵، ۳۲٦، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳٤، ۳۳۵
پشتونستان آزاد جنوبی • ۳۱۸
پشتونستان آزاد شمال • ۳۱۸
پشتونستان آزاد مرکزی • ۳۱۸
پشتونستان آزادی • ۳۱۷
پشتونستان محکوم جنوبی • ۳۱۸، ۳۲۱
پشتونستان محکوم مرکزی • ۳۱۸
پشین • ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۸۰، ۱۸٦، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۵۱، ۲۵۳، ۳۵٦، ۳۸۰، ۳۸۳
پغمان • ۳۰۳
پلالک • ۲۹۱
پمپوشت • ۲٦۳
پنجاب • ۲۱، ۳۳، ۳٦، ۱۱۳، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳٦، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵٦، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹٤، ۲۰۳، ۲۱٤، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲٤، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۷۱،

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

٢٧٣, ٢٧٤, ٢٧٩, ٢٨٢, ٢٨٧, ٢٨٨, ٢٩٢,
٢٩٥, ٣٠٧, ٣١٤, ٣١٥, ٣٣٨, ٣٤٢, ٣٤٣,
٣٤٤, ٣٥٣
پنجاب جنوبی • ١٣٦, ١٥٨, ٢١٥
پنجاب حالیه • ٣١٥
پنجده • ٢٥, ٢٥١, ٢٩٥
پنجگور • ١٠٧, ١١٨, ١٨٦, ١٩٥, ٢٠١,
٢٠٢, ٢٠٨, ٢٤٨, ٢٥٨, ٣٤١
پورالی • ١٠٨
پوکران • ٢٨٤
پیپ • ١٤٣
تته • ٢٧٠, ٣٦٧, ٤٠٩, ٤١٠
تخارستان • ١٥٥, ٢٧٦
تخت جمشید • ٣٠, ١١١, ١١٢, ١١٣
تخت شاه • ٢٩٤
تراتانی • ٣٦٤
تربت • ١٠٧, ١٥٤, ١٨٦, ٢١٣
ترشیز • ٢٧٦
ترکستان • ١٢٢, ٢٣٢, ٢٤٢, ٢٨٨, ٢٩٢,
٢٩٤, ٣١٠, ٣١٤, ٣١٥, ٣١٦
ترکستان شرقی • ٣١٦
ترکمنستان • ١٣٤, ١٣٦, ١٤٣, ١٥٥, ١٥٨,
١٩٣, ٢٤٢, ٣٢٧
تکانه • ١٥١
تکناباد • ٤٠٠, ٤٠٢, ٤٠٣
تلنگانه • ١٢١
تلواره • ١١٥
تورخم • ٣١١
تورکستان چین • ٣١٤
توشنی • ٢٠٨
تومپ • ١٠٧
تهتها • ١٢٣, ٣٦٨, ٣٧١
تهتهه • ٢١٩
تهران • ٩, ١٠, ١٣, ٢٣, ٣٤, ٣٦, ٣٨, ١٨٣,
٢٢٣, ٢٢٦, ٢٢٧, ٢٣٠, ٢٣٣, ٢٣٥, ٢٣٧,
٢٣٨, ٢٣٩, ٢٤٠, ٢٤١, ٢٤٦, ٢٤٧, ٢٤٨,
٢٥٣, ٢٥٥, ٢٦٢, ٢٦٥, ٢٩١, ٢٩٢, ٣١٨,
٣٧٢, ٣٨٧, ٣٩١, ٣٩٢, ٤١١
تهری • ١٦٦
تیر • ١٣٨, ١٩٥, ٣١٦
تیراه • ١٥١, ٤٠٤
تیری • ١٥١, ٤٠٠
تیز • ١١٢, ١١٩, ٢٤٣
تیسفون • ١١٤
جاپان • ٣١٠
جالق • ٢٢٠, ٢٤٨, ٢٥٤, ٢٦٧
جالک • ١٩٨, ٢٦١, ٢٦٢
جعفرآباد • ١٠٧, ١٨٦
جلال‌آباد • ٣٦, ١٦١, ٢٣٩, ٢٥١, ٢٧٤,
٢٨٠, ٣٠٠, ٣٠٦, ٣٠٨, ٣١١, ٣٨٠
جلال‌آباد سیستان • ٢٨٠
جلوگیر • ١٦٨
جمهوری آذربایجان • ١٣٤
جنکان • ١١٥
جوانی • ٧, ١٥, ١٠٧, ١٨٩
جوپاره • ١٢١
جوین • ١٦٠, ٢٣٤, ٢٣٩, ٢٥٠, ٢٨٦
جهل مگسی • ١٠٧, ١٨٦
جیحون • ٢٧٥, ٢٨٨, ٢٩٢
چاغی • ١٠٧, ١٠٨
چاگی • ١٠٧, ١٠٨, ١٤٢, ١٥٤, ١٥٨, ١٨٥,
١٩٩, ٢٠٢, ٢٠٨, ٢١٢, ٣٠٩, ٣٨٥
چاه‌گی • ٢٩٤
چترال • ١٩٦, ٣٠٨, ٣١٥, ٣١٨, ٣٨٥
چچ‌پور • ١١٥

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

چخانسور • ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۹۳، ۲۹۴
چشمه‌ی سلوین • ۱۵۱
چغایی • ۳۰۸
چمپ مگس • ۲۶۱
چمکنی • ۲۷۷
چمن • ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۷۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۸۵
چمن جدید • ۳۰۹
چمن نو • ۳۰۸، ۳۸۵
چندوکه • ۲۳، ۱۶۸
چونگا • ۴۲۵
چهار برجک • ۱۵۹
چیلاس • ۱۱۳، ۳۰۸
حبشه • ۱۱۲
حصار اسکلنده • ۱۱۵
حصار بکر • ۴۰۲
حصار تیری • ۴۰۰
حصار دوکی • ۴۰۱، ۴۰۲
حصار ساجی • ۱۵۱، ۴۰۲
حصار کهیرا • ۱۵۱، ۴۰۰، ۴۰۱
حصار نیرون • ۱۱۵
حلب • ۱۳۰، ۲۵۹
حودپور • ۲۸۴
حیدرآباد • ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۱۸، ۳۵۴، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۴
خاب • ۱۰۸
خاران • ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۷۲، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
خاست • ۱۵۱
خاسک • ۱۵۱
خاش • ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۶۷
خاش‌رود • ۱۶۰
خاف • ۱۵۴، ۲۷۶
ختا • ۱۲۱
خراسان شرقی • ۲۲۵، ۲۷۶، ۳۲۳
خراسان شرقی • ۲۲۵
خراسان شرقی • ۲۷۶
خراسان شرقی • ۳۲۳
خلیج عمان • ۱۱۴
خواجه علی • ۱۵۹
خوارزم • ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۷۶، ۳۱۴، ۳۱۵
خورالدیبل • ۱۱۷
خوزستان • ۱۹، ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۲
خیبر • ۲۱، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۸۱
خیبر، سوات • ۳۱۸
خیتران • ۳۵۹
خیرپور • ۳۷، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۵
خیوه • ۱۱۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۱، ۳۱۵
داجل • ۱۸۰، ۱۸۴
دادوله • ۴۲۵
داکه • ۲۱۵
دالبندین • ۱۰۷
دامان • ۲۰۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۳۴، ۳۸۸

پیشکش به طبرستان
www.tabarestan.info

داور • ٢٤، ١٢٣، ٢٧٣، ٢٩٠، ٣٧٤، ٣٨٥
دروس کوه • ١٠٨
دره‌ی • ٢٤، ١١١، ١١٣، ١١٤، ١٤٢، ١٤٣، ١٧٠، ٢٧٥، ٢٨٣، ٢٨٨، ٢٩٩، ٣٨١
دره‌ی فرغانه • ١١٣
دره‌ی کابل • ١١١، ١١٤
دره‌ی کج • ١٤٢
دره‌ی مستنگ • ٢٨٣
دریابار • ١٥١
دریای ستلج • ٤٢٦
دریای مکران • ١٠٧، ١٠٨
دستیاری • ٢٥٧
دشت • ١٠٥، ١٠٨، ١١٨، ١٢٧، ١٤٤، ١٦٠، ٢٠٤، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٩، ٢٨١، ٣٨١
دشت لوت • ١٠٥، ٢٠٤
دشت مارگو • ١٦٠
دشتیاری • ١٠٦، ٢٤٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٤
دکن • ١٨، ٢٣، ١٣٢
دلارام • ١٦٠
دلگان • ٢٦٧
دنیزک • ٢٦١
دوست‌محمد • ٣٢، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٦١، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٦، ٢٩٧
دوک • ١٥١
دهاس • ١٥١
دهک • ١٥٥، ٢٦١، ٣٤٢
دهلی • ١٧، ١٢١، ١٢٢، ١٦٦، ١٦٧، ١٧٠، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٧، ١٩٤، ١٩٦، ٢٢٤، ٣٠٧، ٣٢٣، ٣٣٧، ٣٤٨، ٣٥٦، ٣٦٩، ٣٩٤، ٣٩٥
دیبل • ١١٥
دیر • ٣٠٨، ٣١٨، ٣٣٤، ٤٣١
دیره‌جات • ١٧٣، ٢٧٣، ٢٧٧، ٣٦٨، ٤٢٧
دیره‌ی اسمعیل خان • ١٢٣
دیره‌ی بگتی • ١٠٧، ١٨٥
دیز • ١٠٧
دیزک • ٢٤٧، ٢٦٣، ٢٦٥
دیوار • ١٢٨، ٢٢٧، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٤٢، ٢٥١، ٣٠١، ٣٠٢
دیوار • ١٢٨
دیوار • ١٢٨
دیوار دفاعی هندوستان • ٢٣٣، ٢٤٢
رابیج • ١٠٦، ١٠٨، ٢٦٠
راسک • ١٤٣، ٢٦٦
رباط • ٢٧٢
رُخج • ١١١، ١١٢
رَخشان • ١٤٢
رستاق ولایت تخار • ١٥٥
رود اتک • ١٢٣، ٣٦٧، ٣٦٨
رود بمپور • ١٠٦
رود سند • ١٠٥، ١٠٨، ١١٥، ١٢١، ١٤٤، ١٥٤، ٢٢٨، ٢٣٧، ٢٥٦، ٢٦٩، ٢٧٤، ٢٨٤، ٢٩٠، ٣١٥، ٣١٦، ٣٢١
رود منگول • ١٠٨
رود هلمند • ١٢١، ١٣٦
رودبار • ١٦٠، ٢٥٢
روستای غنی • ٢٦١
روستای مندگه • ١٤٣
روسیه • ٣٤، ١٨٨، ١٩٤، ٢٠٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٢، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٨٧، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٨، ٣١٠، ٣١١، ٣٩٩، ٤١١
روشان • ٣٠٦
روه • ١٥٩، ٢٠١، ٢٨٦، ٣١٥، ٣٢٣

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

روهری • ١٧٣، ٤٢٤، ٤٢٥
ری • ١٩، ٢٧٥
ریگستان خاران • ١٠٨
زابل • ١٣٦، ٢٦٦، ٢٦٧
زابلستان یا اراکوزیا • ٣١٥
زاهدان • ٢١٧، ٢٦٦، ٢٦٧، ٣٥٦
زرگ • ١١٢
زرنگ • ١١١، ١١٢، ١١٣
زیارت • ٣٧، ١٠٧، ١٨٦، ٢٠٢، ٢٣٣، ٢٨٤، ٣٨٨
ژوب • ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١٧١، ١٨٠، ١٨٦، ١٩٩، ٢٠٧، ٢١٢، ٢١٤، ٢٧٧، ٢٩١، ٣٤٧
ژیلکوه • ١٠٥
ساجی • ١٥١، ٤٠٢
ساراباد • ١٥١
سارد • ١١١، ١١٢
سارد (لیدی) • ١١١
ساری • ١٢٨
سجستان • ١١٦، ١١٨، ٢٧٦، ٣١٥، ٤٠٦
سراوان • ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٩، ١٤٢، ١٤٣، ١٨٠، ١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٨، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٣، ٢٢١، ٢٤٤، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٦٧، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٨٣
سرباز • ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١٢٢، ١٩٥، ٢٠٩، ٢١١، ٢٤٣، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٦٤، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٧٩، ٢٨٥، ٣٥٤، ٣٥٥
سربان • ٢٦٣
سرخس • ١٢٠، ١٤٩، ١٥٤، ٢٢٩، ٢٥١، ٢٩٥
سرزمین سند • ١٩، ١٠٨، ١١٦
سرلت • ١٠٧
سرهد • ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ٢٦٤، ٢٦٦
سطح مرتفع براهوی • ١٠٨
سغد • ٢١، ١١١، ١١٢، ٣١٥
سک • ١١١، ١١٤، ٣٦٢، ٣٧٠
سکاستین یا سجستان • ٣١٥
سکالای • ١١٥
سکستان • ١١٣، ١١٤
سکودر • ١١٢
سکه • ١١٥، ٢٣٩، ٢٨٠، ٤٢٤
سلسله جبال البرز • ١٢٦
سلسله جبال حصار • ٢٧٥
سلسله کوه مکران • ١٠٨
سمسمه • ١١٥
سمله • ٣٩٣
سنّ • ١٦٦
سند • ٣، ٧، ٨، ١٧، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٧، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٦، ١٠٥، ١٠٨، ١١١، ١١٢، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٤١، ١٤٤، ١٤٦، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٨، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٤، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٣، ١٩٠، ٢٠١، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٥، ٢٩٩، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣٢١، ٣٣٢، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٥٧، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٧١، ٣٧٤، ٣٧٦، ٣٨١، ٣٩٠، ٣٩٨، ٤٠٢، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤٢١، ٤٢٩
سواد • ١٢١
سوت پت • ٢٧٣
سوراب • ١٠٧، ١٧٧

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سورنا • ١٥١، ٤٠١
سوریه • ١٣٠
سوقور • ١٥٨، ١٩٩
سیاه کوه • ١١٧
سیبی • ١٠٧، ١٠٩، ١١٣، ١١٥، ١٢٣، ١٤٤، ١٥٢، ١٥٤، ١٧٠، ١٧٢، ١٨٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢١٢، ٢٥١، ٢٨٧، ٣٨٠، ٣٨٣، ٣٨٩
سیرکان • ٢٦٧
سیستان • ٨، ٩، ١٧، ٢١، ٢٩، ٣٠، ٣٥، ١٠٥، ١١١، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٣٦، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٩١، ١٩٢، ٢١٧، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٦، ٢٨٠، ٢٨٦، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣١٥، ٣٩٢، ٤٠٦
سین‌کیانگ • ١٣٤
سیورا • ١٥١
سیوستان • ٢٢، ١٠٧، ١١٣، ١١٥، ١٥٢، ١٦٦، ١٦٨، ١٧٠، ١٨٠، ٢٧٦
سیوند • ١٥١
شاکان • ١٥١
شال • ١٢١، ١٢٣، ١٥١، ١٧٨، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٨٥، ٣٧٤، ٤٠٤
شاه جهان‌آباد • ٢٧٣، ٣٦٨
شاهپور • ١٥٨، ٣٩٠، ٣٩١
شبگیر و ایوار • ٢٨٦
شبگیر و ایوار • ٢٨٦
شبورغان • ٤٠٤
شش‌گاو • ٢٩٠
شط آموی • ٤٠٣، ٤٠٧
شط سند • ١٥١
شغنان • ٣٠٦
شفتی • ٢٩٤
شکارپور • ٣٣، ٣٦، ١٢٣، ١٥٧، ١٥٨، ١٧٢، ١٨١، ١٨٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٨، ٣٥٧، ٣٧٤، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣٣
شمشان • ٢١٣
شمله • ٤١٢، ٤١٣، ٤١٥، ٤٢٤، ٤٢٦
شوایتان • ١٥١
شورابک • ٣٧٢
شوراوک • ١٠٧
شوروی • ٢٧، ١٢١، ١٣٠، ١٣٣، ١٣٥، ٢١٥، ٣٠١، ٣١٦، ٣٢١، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٩٩
شهر بیله • ٢٠٢
شهر تهته • ١٦٨
شهر سکهر • ٤٢٥
شهر کوهک • ١٩٨
شهر لوهری سند • ٣٦٩
شهرستان‌ها • ١٠٧، ٢٦٦
شهرک اپازایی • ١٩٩
شیر سرخ • ٢٨١
شیرین آب • ١٠٨
صحرای تجند • ٢٧٥
صحرای خاران • ١٠٨
صحرای خوارزم • ٣١٤، ٣١٥
صحرای مرو • ١١٤
طبرستان • ٢١، ١٢٥، ١٢٦، ٢٧٦
طخارستان • ١٦، ٣١٥
عراق • ١٢، ٢١، ١٢٢، ٢٣٣، ٢٧٦، ٤٠٥
عرب • ٩، ١٢، ١٤، ١٩، ١٠٥، ١١١، ١١٤، ١١٥، ١١٩، ١٢١، ١٣١، ١٤٦، ١٥٤، ١٧٠، ١٩٣، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢١٣، ٢٥٨، ٢٧٤، ٣٣٨

www.tabarestan.info تبرستان به تبرستان

عربستان • ١١٢
عزیزپور • ٤٢٥
علاقه‌ی قوم سریانی • ٢٩٠
علاقه‌ی قوم کاکر • ٢٩١
علاقه‌ی کرم • ٢٩٢
علی‌آباد • ١٠٧
عمان • ١٠٧، ١٠٨، ١١١، ١١٤، ١١٩، ١٣٦، ١٥٥، ١٨٨، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢٥٧، ٣٥٤، ٣٩٧
عمرکوت • ١٢٣، ١٧٥، ١٨١، ١٩٠
فارج • ٢٦٤
فارس • ١٩٠، ٢١، ١١٣، ١١٧، ١٤٥، ١٥٣، ١٦١، ١٩١، ١٩٣، ١٩٨، ٢١٧، ٢١٨، ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٤٣، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٥٦، ٢٥٧، ٣٣٧، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩١، ٣٩٢
فانوج • ١٠٦
فرانسه • ١٨٨، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٣٩، ٢٧٩، ٣١٠، ٤١١
فراه • ٢، ١٢٠، ١٥٠، ١٥١، ١٥٥، ٢٨٦، ٢٩٤، ٣١٥، ٤٠٦
فلات ایران • ٢٦، ١٠٥، ١٢٦، ١٣١
فنوج • ١٤٣، ٢٦٧
فوشنج • ١٢٣، ٢٩١، ٢٩٢
قاین • ٢٩١، ٢٩٤
قبایل آزاد • ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٨، ٣٢١، ٣٨١
قریه‌ی دیرا بگتی • ٣٦٠
قریه‌ی گوتکی • ٤٢٥
قصبه‌ی کرانچی • ٤١٧
قصدار • ١٠٧، ١٨٦
قطغن • ٢٥، ٢٢٥، ٣١٥
قفقاز • ١٣٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٣٠٣
قلات • ٢، ٣٢، ٣٧، ١٣٢، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٦، ١٧٣، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٤، ٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٦، ٣١٨، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧
قلعه‌ی ابراهیم خان • ١٥٩
قلعه‌ی بهکر • ١٦٦، ٤١٦
قلعه‌ی خیسار • ٤٠٤
قلعه‌ی سکر • ٢٧٣
قلعه‌ی سندیمن • ١٩٩، ٣٤٧
قلعه‌ی سیف‌الله • ١٠٧، ١٨٦
قلعه‌ی عبدالله • ١٠٧، ١٨٦
قلعه‌ی فتح • ١٦٠، ٢٩٤
قلعه‌ی لادگشت • ١٠٧
قلعه‌ی لاش • ٢٨٦
قلعه‌ی لاش • ٢٨٦
قلمرو هند بریتانوی • ١٤٤، ٢٦٤، ٣٠٨، ٣٧٩
قله‌ی هندوکش • ٢٧٦
قندهار • ٢٢، ٢٣، ٣٣، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ١١٣، ١٢١، ١٢٢، ١٤٦، ١٥٥، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٧، ١٩٤، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٥١، ٢٥٩، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٢،

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

٢٩٥, ٢٩٨, ٢٩٩،٣٠٦, ٣٠٧, ٣٠٩, ٣١٥,
٣٦٨, ٣٨٠, ٣٨١, ٣٩٨, ٤٢٧, ٤٣٠
قهستان • ٢١, ٢٧٦
کاجریلی • ١٦٨
کاریز وزیر • ٢٩١
کاسپین • ٢٧٥
کاشغر • ١٢١, ١٣٤, ٢٤٢
کافرستان • ٢٩٩, ٣٠٧
کالو • ٢٠٨, ٢١٣
کالیوین • ١٥١
کانسی • ٢٩٠
کپادوکیه • ١١١
کتواز • ٣٠٦
کچ مکران • ١٠٨
کچ- مورایی • ١٥٧
کراچی • ٣٢, ٣٣, ١٣٧, ١٤٤, ١٥٢, ١٥٦,
١٥٨, ١٨٠, ١٨١, ١٨٤, ٢٠٦, ٢٣٤, ٢٤٥,
٢٤٧, ٢٤٩, ٢٥٧, ٢٨٩, ٣٣٢, ٣٣٩, ٤١٧,
٤٢٤
کرکس کوه • ١١٧
کرکی • ٢٧٥
کرمان • ١٩, ٢١, ١٠٥, ١٠٨, ١١٤, ١١٧,
١١٨, ١١٩, ١٢١, ١٢٦, ١٢٧, ١٣٠, ١٣١,
١٣٥, ١٣٦, ١٤٥, ١٤٩, ١٥٣, ١٥٥, ١٩١,
٢١٧, ٢١٨, ٢١٩, ٢٢٠, ٢٢١, ٢٣٣, ٢٣٥,
٢٣٦, ٢٣٧, ٢٣٨, ٢٤٦, ٢٤٧, ٢٤٨, ٢٤٩,
٢٥٢, ٢٥٣, ٢٥٤, ٢٥٥, ٢٦١, ٢٦٢, ٢٦٣
کرناتک • ١٢١
کرور • ١١٥
کسپین • ٢٧٦
کشم • ١٥٥
کشمیر • ١١٥, ١٢١, ١٨٧, ٢٧٠, ٢٧٤, ٢٨٧,
٢٩٢, ٣١٥, ٣٢٠, ٣٢١, ٣٤٤, ٣٦٧, ٣٦٩,
٣٧١, ٣٧٢, ٤٠١
کشورهای عربی خلیج • ١٥٥
کلات • ١٠٧, ١٠٩, ١٤٢, ١٥٢, ١٥٤, ١٥٧,
١٧٩, ١٨٠, ١٨١, ١٨٢, ١٨٣, ١٨٤, ١٨٦,
١٨٩, ١٩٦, ٢٠٦, ٢٤٧, ٢٦٣, ٢٨٦, ٣٣٧,
٣٣٨, ٣٤٠, ٣٤١, ٣٤٣, ٣٤٤, ٣٥٣, ٣٥٥,
٣٥٦
کلات نصیر • ٢٨٦
کلات نصیر • ٢٨٦
کلجرد • ١٥١
کلکته • ٢٢٣, ٢٣٥, ٢٥٧, ٢٨٨
کلمیر • ١٩٥
کنبه • ١١٥
کندهی • ١٦٨
کنر • ٣٠٩
کنکان • ١٥١, ٤٠٢
کنگ • ١٥٩, ١٦٠
کوکنادی • ٢٦٢
کوه • ٢٣, ١٠٥, ١٠٨, ١١٥, ١١٧, ١١٩,
١٧١, ١٩٨, ٢٧٢, ٢٩٠, ٢٩٩, ٣٠٩, ٣٥٩,
٣٦١, ٣٨٥
کوه کرتار • ١٠٨
کوهات • ٢٧٣, ٢٧٧
کوه‌پایه • ١١٥
کوهسان • ٢٩٤
کوهلو • ١٠٧, ١٨٦, ٣٥٥, ٣٦٤
کوه‌های البرز • ١٢٦, ٢٧٥
کوه‌های براهوی • ١٠٨
کوه‌های بشاگرد • ١٢٦, ٢٥٢
کوه‌های بمپشت • ١٠٦
کوه‌های پیر شاورون • ١٠٥

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

کوه‌های تفتان • ١٠٥، ١٠٦
کوه‌های توبی • ١٠٧
کوه‌های دبراک • ١٠٦
کوه‌های سرلیا • ١٠٧
کوه‌های سلطان • ١٠٨
کوه‌های سلیمان • ١٠٧، ١٤٤، ١٥٧، ٣١٥، ٣٣٩، ٣٤٢، ٣٤٧
کوه‌های سیاه خان • ١٠٨
کوه‌های قفص • ١١٧، ١٢٦
کوه‌های مازندران • ١٢٧
کوه‌های مکران • ١٠٨
کویت • ١٣٦
کویته • ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٤، ١٣٢، ١٣٧، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٣، ١٨٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٥، ٢١٦، ٢٥١، ٢٥٨، ٣١٣، ٣١٨، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٥٥، ٣٦٠، ٣٧٤، ٣٨١
کیپین • ١١٣
کیچ • ١٠٧، ٢٧٢، ٢٨٦
کیکانان • ١١٥
کیوان • ١٥٥، ٣٦٨
کیورا • ١٥١
گاردیان • ٢٦٣
گجرات • ٢٢، ١٢١، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٩، ٢٧٤
گچ گنداوه • ١٠٧
گدروزیا • ١١١
گرگان • ٢١، ١٢٨، ٢٢٦، ٢٧٦
گرمسیر • ٢٥٣، ٣٠٩، ٤٠١
گنبد بلوت • ١١٨
گنبد بلوچ • ١١٨
گندمک • ٢٥١، ٢٩٢، ٢٩٨، ٣٨٠، ٣٩٩
گندهارا • ٣١٥
گوادر • ١٠٧، ١٤٤، ١٨٥، ١٩٥، ١٩٨، ٢٠٢، ٢١٣، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٥٧، ٣٥٤، ٣٧٦، ٣٩٧
گواش • ٢١٣
گیروک • ٢٠١
گیلان • ٢١، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ٢٥٩
گیلگیت • ١١٣
گیه • ١٠٦، ١٠٩
لادیز • ١٠٨
لارکانه • ١٢٣، ٢٨٧
لاشار • ١٤١، ١٤٣، ٢٥٩، ٢٦٣
لاکه • ١١٥
لطف‌آباد • ٢٧٥
لندن • ٢٥، ١٣٠، ١٣١، ٢٠١، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣١، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٥١، ٣٢٨، ٣٥٩، ٣٦٢
لندی محمد امین خان • ١٣٦
لودیانه • ٢٣١، ٢٨٢، ٤٣٢
لورالایی • ١٠٧، ١٨٦، ٢٠٧، ٢١١، ٢١٤
لوهانه • ١١٥
لُهاوُر • ١٥١
لیس‌بیله • ١٠٧، ١٤٢، ١٧٠، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٥، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٣، ٢١٤، ٢٢٤، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١
ماتیله • ١٦٨
ماد • ١١١، ١١٢
مارپیچ • ١٠٥
مارواز • ١٢١
مازندران • ١، ٢٧، ١٢٧، ٢٧٦، ٤٠٧
ماشکید • ١٠٦، ٢٤٩
ماشکیل • ١٠٦، ١٠٨، ١٩٩، ٢١٣، ٢٤٩
مالوا • ١١٣
محل‌کوت • ٢٨٤
مراغه • ٤٠٥

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مرجانک • ٢١٥
مردان • ١١٩, ١٦٣, ٢٢٥, ٢٧٧, ٣٥٤
مرغه • ٢٩٠, ٣٨٥
مزارشریف • ١٥٥, ٢٢٥
مستونگ • ١٠٧, ١٩٤, ١٩٥, ٢٠٠, ٢٠٢
مسقط • ٢٤٠, ٢٤٣, ٢٤٩, ٢٥٧, ٢٦٢
مسکوتان • ١٤٣
مشهد • ٢٧, ٢٢٩, ٢٣١, ٢٣٧, ٢٦٥, ٢٧٤, ٢٨٦, ٢٩١
مصر • ٧, ١٠, ١٢, ١١١, ١١٢, ٢٥٦
مظفرگر • ١٥٨
مکا • ١١١, ٢٥٨
مکران • ١٧, ٢١, ٢٢, ٣٧, ١٠٥, ١٠٦, ١٠٧, ١٠٨, ١٠٩, ١١١, ١١٤, ١١٥, ١١٦, ١١٧, ١١٨, ١١٩, ١٢١, ١٢٨, ١٣٢, ١٤٣, ١٤٦, ١٤٩, ١٥٠, ١٥٢, ١٥٣, ١٥٤, ١٥٧, ١٥٨, ١٧٠, ١٨٠, ١٨١, ١٨٣, ١٨٨, ١٩٥, ١٩٨, ٢٠٢, ٢٠٧, ٢٠٨, ٢٠٩, ٢١١, ٢١٣, ٢١٤, ٢١٨, ٢١٩, ٢٢٠, ٢٢٤, ٢٤٢, ٢٤٣, ٢٤٦, ٢٤٩, ٢٥٤, ٢٥٨, ٢٦١, ٢٦٢, ٢٧٢, ٣٣٨, ٣٧٣, ٣٧٦, ٣٧٨, ٣٩٦
مکران شرقی • ١٠٨, ١٥٤
مگسی • ١٠٦, ١٠٧, ١٥٠, ١٥٤, ١٥٧, ١٨٦, ٢٦٥, ٣٩٠
ملادر • ٤٢٥
ملوچان • ١٦٠
ممالک خراسان • ٢٧٠, ٣٦٨
ممالک سابقه‌ی خیوه و بخارا • ٣١٥
ممروت • ٢٨٤
مناطق قبایلی • ١٠٥, ٢١٠, ٣٠٠
مندو دشت • ١٤٤
منکوچر • ٢٧٢, ٢٨٦
موسی‌خیل • ١٠٧, ١٨٦
موشگاف- بولان • ٢٠٠
موضع • ١١٥, ٢١٩, ٢٨٤, ٢٨٧, ٢٩١, ٣٠٣, ٣٠٩, ٤٠٠, ٤٠٣
مولا • ١٠٨
مهران • ١١٥, ١٣٥, ٣٥٩, ٤٠٣
مهری‌آباد • ١٠٧
مهمند • ٣٠٠, ٣٠٩, ٣١٨
میان کلا • ١٥٨
میر جاوه • ١٠٨, ٢٦٥, ٣٨٩, ٣٩١, ٣٩٢
میرآباد • ١٦٠
میربازار • ٢٦١, ٢٦٤
میرپور • ٣٧, ١٩٠, ٢٨٥, ٤٢١, ٤٢٢
میسور • ١٨٧, ٣٤٤
میمنه • ٣٠٧, ٣١٥
ناجیل • ٢٩٢
نادرآباد • ١٢٢, ١٢٣
نادعلی • ١٥٩
ناری • ١٠٨
نجف‌آباد • ٢٦٧
نریله • ٢٧٣
نصرپور • ١٦٥, ١٦٨, ١٦٩, ١٧٢
نصرت‌آباد • ٢٠٠
نصیرآباد • ١٠٧, ١٨٦, ٢٠٠, ٣٨٩, ٣٩٠, ٣٩١
نگور • ٢٦٧
نورستان • ٣١٥
نوشکی • ١٠٧, ١٤٢, ١٨٠, ١٨٦, ١٩٩, ٢٠٠, ٢٠١, ٢٩١, ٢٩٤, ٣٠٩, ٣٤٨, ٣٨٣
نهر سند • ١٢٣, ٢٨٤
نهران • ١٥١, ٤٠٢
نیشاپور • ١٥, ٢٧٦
نیمروز • ١١٨, ١٥٠, ١٥٥, ١٦٠, ٢٦٧, ٢٩١
واحه‌ی مرو • ١٣٦

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

واخان • ٣٠٩، ٣١٦، ٣٨٤
وادی بولان • ١٠٧، ٢٠٠، ٢٨٣
وادی هیرمند • ١١١
واشوک • ١٨٦
واقع پنجاب جنوبی • ٢١٥
واقع در مقدونیه • ١١٢
وانه • ٢٩٠، ٣٠٦
ورخشان • ١٠٨
وزیرستان • ١٤٠، ٢٧٧، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣١٢، ٣١٨
وزیری • ٢٠٢، ٢٤١، ٢٩٠، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣٨٥
ولایت جنوبی • ٢٩٢
هامون پوزک • ١٦٠
هبدوج • ٢٦٧
هدار • ٢٦٧
هرات • ٢، ١٦، ١٧، ٢١، ٣٣، ٣٥، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٤٦، ١٥٠، ١٥١، ١٥٥، ٢١٩، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٥١، ٢٦٩، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٩١، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٥، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦
هرموز • ١١٧
هزاره تاون • ١٠٧
هزاره‌جات • ٢٧٣، ٣٠٧، ٣١٥، ٣٦٨
هشت‌نگر • ٢٧٧
هند • ١٠، ١٣، ١٧، ١٩، ٢٢، ٢٥، ٣١، ٣٢، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١٣٢، ١٤٤، ١٦٨، ١٧٠، ١٧١، ١٧٤، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٢، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٢، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٦، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٧٩، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٦، ٣٣١، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥٦، ٣٦٧، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٩، ٤٠٢، ٤٠٧، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣
هودر • ١٤٤
هوشان • ١٠٧
یا سیابند • ١٠٥
یاغستان • ٣٠٨
یاغیستان • ٣٠٨
یخین • ٢٧٧
یعقوب آباد • ١٤٤
یوسف‌زایی • ٢٧٧
یونان • ١١١، ١١٢

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

نمایهِ (۳)
زبان‌ها، لهجه‌ها و اصطلاحات دستوری و ادبی، ...

ادبیات مکتوب بلوچی • ۱۳۷
اسم مصدر • ۱٤۰
الفبای اردو • ۱۳۸
اوستایی • ۲۰, ۱۳٤, ۱۳۹, ۱٤۱
آسی • ۲۸, ۱۳۳, ۱۳٤, ۱۳۵
آواشناسی • ۱٤۲
بازتاب مصوت‌ها • ۱۳۸
بلخی یا باختری • ۱۳٤
بلوچی سرحدی • ۱٤۳
بلوچی شمالی • ۱٤٤
پارتی • ۱۳۱, ۱۳٤, ۱۳۹, ۱٤۰, ۱٤۱, ۲۱۵
پایانه‌های صرفی • ۱۳۸
پراچی • ۲۸, ۱٤۰, ۱٤۱
پیشوند فعلی • ۱٤۱
پیشوند نمود استمراری • ۱٤٤
تاجیکی • ۱۳۳
ترتیب کلمات • ۱٤۵
تناوب زبانی • ۱۳٤
جزء فعل‌ساز • ۱٤۰
جنس دستوری • ۱٤۰, ۱٤٤
خط بلوچی • ۱۳۹
خط سندی • ۱۳۸
خط عربی • ۱۳٤, ۱۳۹
خوارزمی • ۱۰, ۱۳٤, ۱٤۱
خوری • ۱٤۰
دستگاه واژگان زبان • ۱۳۸
رخشانی افغانستان • ۱٤۱
ریشه‌شناسی • ۱۳٦, ۱۳۸
زازا • ۱٤۰
زبان افغانی • ۳۰٦
زبان بلوچی • ۲۰, ۷۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳٦, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱٤۰, ۱٤۱, ۱٤۲, ۱۵۳, ۱۵۸, ۲٦۹, ۳۳۹
زبان پشتو • ۲۹, ۳۷, ۱٦۲
زبان ترکی • ۲۰, ۱۳٤
زبان سندی • ۷۰, ۱۳۲, ۱٤۱
زبان عربی • ۱٤, ۱۵, ۳۷, ۱۳٤
زبان فارسی • ۷, ۱۳, ۱۵, ۱۹, ۳٤, ۳۷, ۱۱۵, ۱۳۳, ۱۳٤, ۱۳۷, ۱٤۱, ۳۲۳, ۳۵۵
زبان گفتار • ۱۳۸
زبان نوشتار • ۱۳۳, ۱۳۸
زبان نوشتاری • ۱۳۳
زبان‌های ایرانی • ۲۸, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳٤, ۱۳۵, ۱۳۹, ۱٤۰, ۱٤۱
زبان‌های ایرانی شرقی • ۱۳۵, ۱٤۰
زبان‌های ایرانی کهن • ۱۳۲
زبان‌های ایرانی میانه • ۱۳۳, ۱۳٤
زبان‌های ایرانی نو شرقی • ۲۸
زبان‌های ایرانی نوین • ۱۳۳
زبان‌های تاتی- فارسی • ۱۳۳
زبان‌های شمال‌غربی • ۱۳٤
زمان حال استمراری • ۱٤٤
سبک اردو • ۱۳۸
سبک پشتو • ۱۳۸
سبک نگارش اردو • ۱۳۸
سراوانی • ۱٤۳
سغدی • ۱۳٤, ۱٤۱
سکایی • ۱۱۳, ۱۳٤, ۱٦۲, ۲۷۵
سکایی میانه • ۱۳٤
سنگسری • ۱٤۰
سنگلیچی • ۱٤۰
صامت‌های برگشته • ۱٤۲, ۱٤٤
صفت مفعول • ۱٤۱

پیوستی به طبرستان www.tabarestan.info

صورت غیر فاعلی • ١٤٠
ضمایر متصل • ١٤٤
ضمیر اول شخص • ١٤٠
فارسی اسلامی • ١٣٣
فارسی اشکانی • ١٣٤, ١٣٩
فارسی باستان • ١٣٤
فارسی ساسانی • ١٣٣, ١٣٤, ١٣٩
فارسی معیاری تاجیکستان • ١٣٣
فارسی میانه • ١٣٤, ١٣٩, ١٤١
فارسی‌دری • ١١٥
قشر زیرین واژگان • ١٤١
قلمرو زبان‌های ایرانی • ١٣٥
کلمات دخیل عربی • ١٣٨
گوارانی • ١٤٠
گونه‌های متمایز از یک زبان • ١٣٤
گویش بلوچی • ١٣٤
گویش کچی • ١٤٣
گویش‌شناسی • ١٣٥
گویش‌های بلوچی • ١٤١
گویش‌های زبان سندی • ١٤١
گویش‌های ساحلی • ١٤٤
لاشاری • ١٤٣, ١٥٢, ١٥٤, ٢٦١
لهجه‌های پشتو • ١٤١
لهجه‌های غربی زبان بلوچی • ١٤٢
لهندا • ١٤١, ١٤٤
ماده‌های فعلی • ١٤١
مصوت‌های مرکب • ١٣٨
نشانه‌ی استمرار • ١٤١
نظام نگارش • ١٣٣
نظام نوشتاری • ١٣٨
واژگان دخیل • ١٤١, ١٤٤
وخی • ١٤٠, ١٦٢
همگویی • ١٣٤, ١٣٥

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نمایه (۴)

برخی از منابع منابع

اخبار الطوال • ۱۱
از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان • ۳٦
اسناد سکایی قندهاری • ۱۱۳
اصول حکومت‌داری نادرشاه • ۳۱۲
افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد • ۳۸
افغانستان در پنج قرن اخیر • ۲۸, ۲۹, ۳۱۰, ۳۳٤
افغان‌نامه • ۲٦, ۱۱٦
الانساب • ۱۵
البلدان • ۹, ۱۰, ۱۵
المسالک والممالک • ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱٤۹
انقلاب ادامه دارد • ۳۵
ایران در زمان ساسانیان • ۲۰
ایران و قضیه‌ی ایران • ۲٤۹, ۲۵٤
آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ) • ۱٤
آیین اکبری • ۱۸, ۱۲۱
بررسی مردم‌شناسی افغانستان • ۱۳۰
برهان قاطع • ۳۰, ۱۲۷, ۳۵۰
بلوچ، لیکوال • ۲۷
بلوچستان، در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری • ۳۵
پندنامه‌ی دنیا و دین • ۲۵
تاج‌التواریخ • ۲۵, ۳۰۰, ۳۰٦, ۳۰۹
تاریخ احمدشاهی • ۲٤, ۲۵, ۲۷۵, ۳۷۲
تاریخ تجزیه‌ی شاهنشاهی افغان • ۳۱
تاریخ سلطانی • ۳۵
تاریخ سیستان • ۸, ۹, ۱۱٦, ۱٦۲, ۱٦۳
تاریخ معاصر افغانستان • ۲۸, ۲۹, ۲۷٤
تاریخ معصومی، تاریخ سند • ۲۲
تاریخ‌نامه‌ی هرات • ۲۱, ۱۲۱, ۱۵۰, ۱۵۱, ۲٦۹, ٤۰۰
تذکره‌ی تکمله‌ی • ۳۲
ترجمه‌ی مختصر البلدان • ۹
جغرافیا، عوارض ارضی، نژادشناسی و تاریخ کشور بلوچستان • ۱۳۱
جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی • ۲۰
حدودالعالم من المشرق الی المغرب • ۱۵
دایرةالمعارف بزرگ اسلامی • ۳۸, ۱۲۱, ۱٤۵
درةالزمان، تاریخ شاه زمان • ۲٦
دُرّه‌ی نادره، تاریخ عصر نادرشاه • ۲۳
دستورالعمل چهارده فقره‌ای • ۲۹٤
دستورالعمل شش فقره‌ای • ۲۹۳
رستم‌التواریخ
محمد هاشم آصف (رستم‌الحکماء) • ۳٦
رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان • ۳٦
رمز بلوچستان • ۱۳۲
روزنامه‌ی Times of India • 192
ریحانةالادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب یا کنیه و القاب • ۲۱
زبان‌های مردم جهان • ۲۸, ۱۳۲
سال‌نامه‌های افغانستان • ۳۰
سراج‌التواریخ • ۲۵, ۲٦, ۲۸, ۲۹۰
سفرنامه‌ی جنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران • ۳٤
سنی ملوک‌الارض والانبیاء • ۹
سیستان (سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها) • ۲۹
شاه فقیرالله علوی قدس‌سره • ۳٦
شاهنامه‌ی فردوسی • ۳۰, ۱۲۷
صورةالارض • ۱۳, ۱٤

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

طبقات ناصری • ١٦, ١٧, ١٨
عبرت‌نامه • ٢٧٥
فتح‌نامه‌ی سند • ٧, ٢٢, ١١٤, ١١٦
فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی • ٣٠
کتاب افغانستان • ٣٠٢
کتاب فتح مکران • ١١٥
کتیبه‌های هخامنشی • ١١٣
کتیبه‌ی چیلاس • ١١٣
کتیبه‌ی خشیارشا • ١١٢
کتیبه‌ی داریوش • ١١١, ١١٢
ما و پاکستان • ٢٩, ٣٢٦, ٣٣٠, ٣٣١, ٣٣٢, ٣٣٣, ٣٣٤, ٣٩٩
مردم‌شناسی، سیستان • ٣٠
مرور کوتاهی بر تاریخ افغانستان و قضیه‌ی پشتونستان • ٣٦
معاهده‌ی دوم دیورند • ٣٨٦
معاهده‌ی گندمک • ٢٥١, ٢٩٢, ٢٩٨, ٣٨٠, ٣٩٩
مکتوبات، تألیف جناب شاه فقیرالله علوی قدس‌سره • ٣٦
میراث ایران • ١٣٢
نژاد بلوچ • ١٣٠
نگارستان سلطانی • ٢٧٦
An Acount of the kingdom of Coubule • 38
Inside Baluchistan • 32

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

نمایه (۵)

منابع و مآخذ مؤلف

۱. احسن التقاسیم فی معرفةالاقالیم (سرزمین ایران)، تألیف ابوعبدالله محمد بن احمد
۲. مقدسی (قرن چهارم هجری)، ترجمه‌ی دکتر علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول ۱۳٦۱هـ ش.
۳. اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری، ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، چاپ پنجم ۱۳۸۱هـ ش.
٤. از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان (رویدادهای سیاسی و تاریخی را ورق می‌زنیم)، نویسنده عبدالوکیل (وزیر خارجه‌ی در دوره‌ی ببرک کارمل و نجیب‌الله) (۲ جلد)، انتشارات یوسف‌زاد، چاپ مطبعه‌ی کاروان، کابل ۱۳۹۵ ش.
۵. افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)، تألیف: مونت استوارت الفنستون، ترجمه: محمد آصف فکرت، بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.
٦. افغانستان در پنج قرن اخیر (۳ جلد)، میرمحمد صدیق فرهنگ، چاپ بیست و پنجم با ضمایم، به اهتمام سید ضیاء فرهنگ، انتشارات بین‌المللی سرور سعادت ۱۳۹٤ هـ ش.
۷. افغانستان: انقلاب ادامه دارد (به‌مناسبت بیستمین سالروز تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان)، اداره‌ی نشراتی پلانتا، ۱۹۸٤ م مسکو.
۸. افغان‌نامه (۳ جلد)، دکتر محمود افشار، نشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ سال ۱۳۸۰ هـ ش.
۹. الانساب، تألیف الامام ابی‌سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعانی المتوفی سنه‌ی ٥٦۲ هـ تحشیه و تصحیح از محمد عبدالقادر عطا (۷ مجلد)، به زبان عربی به ترتیب حروف تهجی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، طبع اول ۱۹۹۸ م.
۱۰. ایران در زمان ساسانیان، تألیف آرتور کریستن‌سن، ترجمه‌ی مرحوم رشید یاسمی، نشر دنیای کتاب، چاپ هفتم ۱۳۷۰ هـ ش.
۱۱. آفرینش و تاریخ (البدء والتاریخ) (٦ جلد)، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه و تعلیق از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، موسسه‌ی انتشارات آگاه، چاپ دوم ۱۳۸۱ هـ ش.
۱۲. آیین اکبری، علامه ابوالفضل بن مبارک علامی ناگوری، چاپ نولکشور (دو جلد در یک مجلد روی هم ۹۰۰ صفحه‌ی رحلی)، آگست ۱۸٦۹ م.
۱۳. برهان قاطع (۵ جلد)، تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم ۱۳۷٦هـ ش.
۱٤. البلدان (کهن‌ترین متن جغرافیایی مسلمانان)، نوشته‌ی احمد بن ابی یعقوب، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳٤۳ ش، چاپ پنجم ۱۳۸۷ ش.

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

۱۵. بلوچ، لیکوال: م. گ. پیکولین، ژبارونکی: دوکتور عبدالحکیم هلالی، چاپ اکادمی علوم افغانستان، شعبه‌ی علوم اجتماعی، سال ۱۳٦٤ کابل.
۱٦. بلوچستان، در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، تألیف: عبدالرضا سالار بهزادی، نام دیگر کتاب «درآمدی بر تاریخ بلوچستان در قرون اخیر و حکومت ابراهیم خان سعدالدوله فاتح بلوچستان» است.
۱۷. پندنامه‌ی دنیا و دین (سرگذشت‌ها و نصایح و سررشته‌ی دین‌داری و دیانت)، به قلم امیر عبدالرحمن‌خان، چاپ سنگی در مطبعه‌ی دارالسلطنت کابل ۱۸۸٦/۱۲٦۵ م.
۱۸. تاج‌التواریخ: متن انگلیسی کتاب به قلم منشی سلطان محمد پنجابی، ترجمان و منشی امیر عبدالرحمن خان با ترجمه به فارسی غلام مرتضی خان، نایب اول جنرال قونسل‌گری دولت انگلیس در مرکز خراسان. ختم کار ترجمه ذیقعده‌ی ۱۳۱۹ هـ ق. نسخه‌ی قلمی به خط محمد کاظم الهمدانی در ذیحجه‌ی همان سال تحریر شده است.
۱۹. تاریخ احمدشاهی، تألیف محمود الحسینی المنشی ابن ابراهیم الجامی، حاشیه و تعلیقات از مرحوم استاد سرور همایون، ناشر: دانش خپرندویه تولنه، چاپ قصه‌خوانی پشاور، جدی ۱۳۷۹ هـ ش.
۲۰. تاریخ تجزیه‌ی شاهنشاهی افغان، نگارش علّامه عبدالحی حبیبی (٤٤۰ ص)، به اهتمام خوشحال حبیبی و حبیب‌الله رفیع، مرکز تحقیقات علّامه عبدالحی حبیبی، ۱۳۸۰هـ ش/ ۲۰۰۱ میلادی، جای طبع: ملت پرس، لاهور.
۲۱. تاریخ سلطانی: «سلطان محمدخان بارک‌زایی از بسیار صفحات مخزن افغانی و کتاب جهان‌گشای نادری و روایات محیطی قندهار و بعضی تذکره‌های خصوصی بدون اشاره به مأخذ استفاده کرده، و تاریخ سلطانی نام نهاده است؛ و انصافاً وقتی که آثار دیگر عرض وجود نکرده بود، کتاب مزبور نسبتاً جامع و مرتب و مورد استفاده بوده، ولی در سراپای کتاب او چون از وثایق تاریخی قندهار و کابل و هرات و غیره، یک صفحه به‌صورت متن نشان داده نشده، در امروز کمتر درجه‌ی اعتبار دارد»[تیمورشاه درانی، ج ۱، ص۲].
۲۲. تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان؛ دوره‌ی فرمانروایی فاتحان عرب)، نوشته‌ی ادموند کلیفورد باسورث؛ ترجمه‌ی حسن انوشه. موسسه‌ی انتشارات امیر کبیر؛ چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷ هـ ش.
۲۳. تاریخ سیستان، مؤلف گمنام، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، انتشارات زوّار، چاپ خاشع ۱۳۸۸هـ ش.
۲٤. تاریخ معاصر افغانستان، نویسنده: کاندید اکادیمیسین مرحوم محمد ابراهیم عطایی (به زبان پشتو)؛ ترجمه: دکتر جمیل الرحمن کامگار، بنگاه انتشارات میوند، کابل ۱۳۸٤ خورشیدی.
۲۵. تاریخ معصومی، تاریخ سند، تألیف سید محمد معصوم بکری، به تصحیح عمر بن محمد داود پوته به انضمام مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهارس سید محمد معصوم بکری المتوفی

www.tabarestan.info پیشکش به تبرستان

سنه‌ی ۱۰۱۹ هـ که کتابش را در حوالی سنه‌ی ۱۰۰۹ هـ نوشته. و در تاریخ ۱۳۵۷هـ مطابق ۱۹۲۸ میلادی، به تصحیح داود پوته، مدرس عربی در دانشکده‌ی اسماعیل کالج (بمبئی- هند)، در مطبعه‌ی قیمه بمبئی به طبع رسید.
۲٦. تاریخ‌نامه‌ی هرات، تألیف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی، تصحیح غلام رضا طباطبایی مجد، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸۵هـ ش.
۲۷. تجارب‌الامم (٦ جلد)، ابوعلی مسکویه‌ی رازی(۳۲۰-٤۲۱ هـ ق)؛ ترجمه‌ی دکتر ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران ۱۳٦۹ ش.
۲۸. تذکره‌ی تکمله‌ی «مقالات‌الشعرا»، تألیف: مخدوم محمد ابراهیم «خلیل» تتوی، المتوفی ۱۳۱۸هـ ق، به تصحیح و حواشی سید حسام‌الدین راشدی، سندهی ادبی بورد (کراچی) ۱۹۵۸ ع، نشرکرده: محمد ابراهیم جویو (دبیر انجمن بندهی ادبی) چاپ نیو سیتد پریس.
۲۹. ترجمه‌ی مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)؛ تألیف ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق همدانی مشهور به ابن فقیه؛ ترجمه‌ی: ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه‌ی افق ۱۳٤۹ ش.
۳۰. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، تألیف لسترنج (Guy. Le Strange)، ترجمه‌ی محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم، ۱۳٦۷ شمسی.
۳۱. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، مؤلف ناشناخته، سال تألیف ۳۷۲ هجری، به زبان فارسی، اهدا به ابن فریغون، حکمران سامانی گوزگانان، مقدمه از: و. بارتولد، تعلیقات از و. مینورسکی، ترجمه‌ی مقدمه و تعلیقات از میرحسین شاه، تصحیح و حواشی از دکتر مریم میر احمدی، و دکتر غلام رضا و هرام، ناشر: دانشگاه الزهرا، نوبت دوم، ۱۳۸۳هـ.ش.
۳۲. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (۲۲ جلد، از حرف آ [آب] تا حرف خا [خندق])، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۳ ش. چاپ پنجم.
۳۳. درّةالزمان، تاریخ شاه زمان، مورخ عزیزالدین وکیلی فوفلزایی. مستند بر فرامین و اسناد معتبر، و شجره‌های خاندانی و مسکوکات و مأخذ خطی و چاپی، سال تألیف ۱۳۳۵هـ ش. مطبعه‌ی دارالسلطنه‌ی کابل ۱۳۳۷ هـ ش.
۳٤. دُرّه‌ی نادره، تاریخ عصر نادرشاه، تألیف میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، تهران ۱۳٤۱هـ ق.
۳۵. رستم‌التواریخ: محمد هاشم آصف (رستم‌الحکماء)، تصحیح: دکتر میترا مهرآبادی، نشر دنیای کتاب ۱۳۸۲هـ ش. محمد هاشم آصف ملقب به رستم‌الحکماء و صمصام‌الدوله (لقبی که فتحعلی‌شاه قاجار به او داد)، در ۱۱٤۵هـ ق. به‌دنیا آمده است.
۳٦. رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، تألیف: دکتر پیو- کارلو ترنزیو، ترجمه: دکتر عباس آذرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۹ ش.
۳۷. ریحانةالادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب یا کنیه و القاب (۸ جلد): در شرح احوال و آثار عالمان، عارفان، فیلسوفان، شاعران و خطاطان بزرگ اسلامی از آغاز تا عصر

www.afghanistan.info

حاضر، تألیف استاد علامه میرزا محمد علی مدرس، انتشارات کتاب‌فروشی خیام، چاپ سوم، ١٣٦٩ هـ ش.
٣٨. زبان‌های مردم جهان (دایرةالمعارف سه هزار زبان زنده‌ی امروز)، نوشته‌ی میشل مالرب، ترجمه‌ی عفت ملا نظر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ١٣٨٢ ش.
٣٩. سال‌نامه‌های افغانستان: «در اواخر سال ١٣١١هـ ش. انجمن ادبی کابل به این فکر افتاد که برای نشان دادن نمونه‌ای از سال‌نامه مملکتی به هموطنان، اقدام به نشر یک سالنامه‌ی خصوصی از طرف «مجله‌ی کابل» نماید.
٤٠. سراج‌التواریخ (٤ جلد)، ملا فیض‌محمد کاتب، ج ١ و ٢، نشر موسسه‌ی تحقیقات و انتشارات بلخ، ١٣٧٢ هـ ش.
٤١. سفرنامه‌ی جنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه‌ی حسین سعادت نوری، چاپ دوم، با تجدیدنظر و حواشی و تعلیقات و فهارس، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ١٤٣٦هـ [ش].
٤٢. سنی ملوک‌الارض والانبیاء = تاریخ پیامبران و شاهان؛ حمزه بن حسن اصفهانی؛ ترجمه‌ی دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران؛ چاپخانه‌ی خواجه ١٣٤٦ ش.
٤٣. سیستان (سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها) (٣ جلد)، جلد اول: سیستان قبل از اسلام، جلد دوم و جلد سوم، سیستان بعد از اسلام، نوشته‌ی محمد اعظم سیستانی، اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان کابل ١٣٦٤ هـ ش ١٣٦٦ و ١٣٦٩هـ ش.
٤٤. شاهنامه‌ی فردوسی، تصحیح جلال خالقی مطلق (٢ جلد)؛ چاپ اول ١٣٩٣هـ ش، انتشارات سخن.
٤٥. صورةالارض، از ابن حوقل، تألیف حدود ٣٦٧ هـ ق، ترجمه‌ی دکتر جعفرشعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ١٣٤٥ ش.
٤٦. طبقات ناصری، تألیف منهاج سراج جوزجانی، تصحیح: عبدالحی حبیبی، چاپ دنیای کتاب، چاپ اول ١٣٦٣ ش.
٤٧. فتح‌نامه‌ی سند، معروف به چچنامه، ترجمه و تألیف در زبان فارسی: علی بن حامد بن ابی‌بکر الکوفی در سنه‌ی ٦١٣ هجری، به تصحیح دکتر نبی‌بخش خان بلوچ، اداره‌ی تاریخ و ثقافت و تمدن اسلامی، الجامعة الاسلامیه، اسلام‌آباد، پاکستان، ١٤٠٢ هـ ق/ ١٩٨٢ م.
٤٨. فتوح‌البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، ترجمه‌ی دکتر آذرتاش آذرنوش (بخش مربوط به ایران)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه‌ی خواجه، ١٣٤٦هـ ش.
٤٩. فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی (که به زبان آریایی «پارسی باستان» نوشته شده است)، تألیف رُلف نارمن شارپ، استادیار پارسی باستان و پهلوی در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه شیراز.
٥٠. ما و پاکستان، محمد اکرام اندیشمند، نشر پیمان ١٣٨٦ هـ ش.

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

٥١. مردم‌شناسی، سیستان، مؤلف: محمد اعظم سیستانی، اکادمی علوم جمهوری افغانستان، مرکز علوم اجتماعی، انستیتوت تاریخ، کابل، ١٣٦٨ ش.
٥٢. مرور کوتاهی بر تاریخ افغانستان و قضیه‌ی پشتونستان، مؤلف عتیق پاثون، ناشر د افغانی مطبوعاتو مرکز، کابل ٢٠٠٧ م.
٥٣. مسالک و ممالک، ترجمه‌ی فارسی (المسالک والممالک) از قرن ٦/٥ هجری؛ تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ١٣٤٧هـ ق.
٥٤. المسالک والممالک، اثر ابن خرداذبه؛ ترجمه‌ی دکتر حسین قره‌چانلو، چاپخانه‌ی مهارت، ١٣٧٠ هـ ش.
٥٥. مکتوبات، تألیف جناب شاه فقیرالله علوی قدس‌سره، ناشر: مولوی عبدالمحمد، ارگ بازار قندهار (افغانستان)، کتاب‌خانه‌ی اسلامی پنجاب - لاهور، بی‌تاریخ. کتاب مکتوبات حاوی ٧٦ مکتوب کوتاه و طویل در ٣٩٠ قطع رحلی چاپ سنگی است.
٥٦. نکتاب الخراج و صنعة الکتابه، لابی الفرج قدامه بن جعفر؛ تحقیق، ترجمه و مقدمه از حسین خدیوجم؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ کتیبه ١٣٥٣ هـ ش.
٥٧. Inside Baluchistan (زندگی‌نامه‌ی سیاسی عالی‌جناب بیگلربیگی‌خان اعظم)، میر احمدیارخان بلوچ، خان بلوچ، حکمران پیشین قلات، ناشر: رویال بوک کمپنی، کراچی، ١٩٧٥ م.
٥٨. An Acount of the kingdom of Coubule

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

در نگاهی کلی، کتاب به سه بخش تقسیم شده است: دیباچه، متن، و مؤخره. از نظر اهمیت، هر سه بخش برابرند. معرفی منابع، نقشه‌ها و تصاویر در دیباچه آمده است. از خواننده‌ی کنجکاو می‌خواهم که پیش از ورود به متن، این بخش را به دقت بخواند. بسیاری از مباحث مهم جغرافیایی، از جمله شناختن جاهایی که در متن کتاب آمده، فقط در همین نقشه‌ها و تصاویر بیان شده است. چون فهم تاریخ، بدون آشنایی به جغرافیا ممکن نیست، از این‌رو یک‌بار دیگر بر پیش‌خوانی و «پیش‌بینی»ی تصویرها و نقشه‌ها تأکید می‌کنم.

ISBN 978-9936-612-38-9
9789936612389